

مہا بہارت

میر غیاث الدین علی قزوینی

۱۹۴۶ء

دکتر سید محمد رضا جلالی لکھی



هند شناسی

۱۶

مهابهارت

بزرگترین منظومه کهنه موجود جهان به زبان سانسکریت

ترجمه:

میر غیاث الدین علی قزوینی مشهور به تقیب خان
متوفی به سال ۱۰۲۳ هجری قمری

بتحقیق و تصحیح و تحشیه و مقدمه:

سید محمد رضا جلالی نائینی

عضو انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی

جلد دوم

دفتر ششم و هفتم

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران: خیابان انقلاب، مقابل دانشگاه

تلفن ۶۴۶۳۳۰

کلیه حقوق محفوظ است

نقل تمام یا قسمتی از مطالب، و نیز هرگونه اقتباس و بهره‌برداری از آن، بدون اجازه کتبی

مؤلف و ناشر ممنوع است

چاپ اول ۱۳۵۸ هجری شمسی

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید

دای همه هستی ز تو پیدا شده
 د خاک ضعیف از تو توانا شده
 (فضای)

مقدمه

جلد دوم ترجمه فارسی منظومه مهابهارت، مشتمل است بر دو دفتر ششم، و هفتم - از هیجده دفتر - این منظومه.

فن ششم، یکی از قسمت‌های مهم و برجسته این کتاب محسوب میشود؛ زیرا علاوه بر اینکه در این فن شرح محاربه ده روز اول جنگ دو خانواده: پاندوان، و کوروان آمده و داستان پهلوانی حکیم بهیشم (Bhisama) سپهسالار لشگریان کوروان (Kauravas) توصیف شده است؛ در شکم این فن (از فصل ۲۳ تا پایان فصل ۴۵ همین دفتر) ترانه گیتا (Bhagavadgita) که از قسمت‌های فلسفی و عرفانی ادبیات هندو محسوب میشود و در دوره اخیر عصر دامتانی تنظیم و از حیث زمانی جدیدتر از دیگر قسمت‌های مهابهارت میباشد، واقع گردیده است.

دفتر ششم بانضمام فصول هیجده‌گانه گیتا، در حکم روح ادبیات هندو است و چون ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی (مخاطب به نقیب‌خان) فاقد ترجمه فارسی گیتا (بشرحی که در ذیل صفحه ۱۰ مقدمه جلد اول این کتاب منعکس شده) بود، جهت مزید استفاده خوانندگان و در جهت تکمیل کتاب حاضر، ترجمه فارسی ترانه گیتا منسوب به محمد داراشکوه برین ترجمه افزوده شد و صفحات ۱۱ تا ۱۱۰ این مجلد را دربر گرفته است.

هندوان غالباً گیتا را جداگانه بعنوان کتاب مستقلی چاپ و انتشار میدهند، من هم این قسمت را جداگانه طبع و با مقدمه بالنسبه مبسوطی در دسترس ارباب تحقیق قرار داده‌ام، خوانندگان میتوانند به مقدمه گیتا مراجعه نمایند.

اما قسمت دیگر این دفتر از حیث قدمت زمانی مقدم بر بخش گیتاست و مطالبش پیرامون جنگ داستان ده روزه‌ای است که در مزرعه کوروکشته به سرکردگی بهیشم وقوع یافته است. در این فصل است که نبرد کوروان و پاندوان عملاً شروع میشود و زد و خورد و کشتار خونین آغاز میگردد.

در دهلیز وقوع جنگ داستانی مذکور شگون‌ها همه حکایت از شکست کوروان و فتح پاندوان داشتند.

در اوان این کارزار زاغ، و کرکس، و شکره، و طاوس، و لك لك با هم در يك جا جمع میشدند، و مرغوله می کردند، و این عمل نشانه آن بود که خلقی عظیم کشته خواهند شد. بعلاوه بیاس به دهر تراشت که پسرانش آتش جنگ را برافروختند خبر داد: هنگام طلوع آفتاب می بینم که تنهای بی سر بر گرد آفتاب میگردند، و به یکدیگر شمشیر میزنند، و در شب چهاردهم ماه که ماهتاب بر طبق معمول در غایت روشنایی است، مانند شبهای جوزا در اثر گردوغبار بسیار تیره و تار می نماید!...

آن گاه دهر تراشت، که نابینا بود؛ سنجی (Samjaya) را که گزارشگر روزانه جنگ بود طلب داشت و گفت با من بگو که این لشگریانی که در کورو کشته جمع شده اند از کجا آمده اند؟

در این جا در متن منظومه مهابهارت يك فهرست جغرافیایی به نظر میرسد که درین ترجمه خلاصه شده است لیکن در ترجمه منسوب به داراشکوه این فهرست جغرافیایی با تفصیل بیشتری به فارسی نقل گردیده است.^۲

چون هردو لشکر آغاز معرکه کردند در جوده ن که رأس ستمگران و ارشد پسران دهر تراشت بود، به دوشاسن تیره عقل و بد ذات گفت می گویند که شکمندی، بهیشم (= بهیکم) را خواهد کشت؛ تو با پهلوانان لشکر او را محافظت کن و مگذار که شکمندی خود را به او برساند.

بهیکم هنگام سوار شدن از خدای خود خواست تا هریک از دولشکر که در طریق راستی نبرد میکنند، پیروز گردد و آن گاه به راجه گفت این کورو کشته (= کرکسیت) عجب معرکه ای است که نهوشه (= نهک)، و بیاتی (= ججات)، و ماند هاتا و غیرهم همه به تیغ بی دریغ کشته شدند، و شما هم باید که غیرت را کار فرمایید و تا جان در بدن دارید، بکوشید و با اعداء جنگ کنید تا فتح بیابید، یا کشته شوید. در عالم هیچ عاری بدتر از گریختن در جنگ نیست.^۳

اما پاندوان: جدهشتر که بزرگ پاندوان بود، چون کثرت لشکر کورو ان را دید و استعداد ایشان را بیشتر از خودشان یافت، بغایت اندوهگین شد، و ارجن را آهسته طلبید و بدو گفت که بهیشم عجب لشگری آراسته است؛ این گونه فوج تازه نفس را شکست دادن خالی از اشکال نیست؛ و مرا حیرت می آید که کار را چگونه از پیش توان برد؟!

ارجن پاسخ داد جانب کمی و بسیاری لشکر را شاید نگریست، بلکه نظر بر کرم بهگوان (خدای هندوان) باید داشت، و او است که صف اندک را بر صف بسیار غالب می گرداند.^۴

۱- صفحه ۴.

۲- صفحه ۶ تا ۸ ترجمه حاضر.

۳- صفحه ۸.

۴- خداوند در قرآن مجید می فرماید: کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله (قرآن کریم ۲/۲۴۹).

و چون هردو صف مقابل ایستادند، درجوده‌ن با دروناچارچ گفت که ما خیال نمی‌کردیم که لشکریان پاندوان این‌قدر خواهد بود، و این چنین صف‌های آراسته داشته باشند!

دروناچارچ پاسخ داد که لشکریان شما هم بسیار است؛ بلکه میتوان گفت که دوچندان میباشند؛ اما فتح موقوف برطالع است، و به‌کمی و بسیاری افراد وابسته نیست^۱.

در این‌جا به‌ترانه گیتا میرسیم.

... چون ارجن، و کرشن برارابه بزرگت که اسبان نقره‌فام داشت، سوار شدند؛ و هردو سفیدسهره خود را بنواختند، درین ولا ارجن، دلاوران در جوده‌ن (= جرجوده‌ن) را در مقدم کارزار دید و کمان برداشت و با کرشن گفت که ارابه مرا پیشتر ببر و در میان هردو لشکر نگاهدار؛ می‌خواهم جماعتی را که بر کارزار اقدام نموده، درین میدان درآمده‌اند، ببینم و بدانم، و بشناسم آنان را که بجهت رضایت خاطر جرجوده‌ن تیره‌مقل و خیرخواهی او برجنگت قرار داده، بدین معرکه حاضر شده‌اند، و ایشان را بنظر درآرم، و بدانم که حریف من کیست، و مرا با چه کسان جنگت باید کرد؟! و چون کرشن ارابه را در محلی که ارجن گفته بود نگاهداشت، و ارجن سرداران و لشکریان متخاصم را از نظر گذرانید و طرفین را پراز جماعت پدران، و پدران کلان، و برادران، و استادان، و خالوان، و پسران، و نبیرگان، و دوستان، و پدران عروسان، و آشنایان بدید؛ پس ازدیدن طوایف مذکور، دگرگون شد، و برسر ترحم آمد و گفت:

ای کرشن! از دیدن خویشان، و دوستان، و استادان در مقام جنگت؛ اعضای من سست شد و می‌آیند و می‌لرزند، و آب دهن خشکید و موی برتن من می‌خیزد و کمان گاندیو (Gandiva) از دست می‌افتد، و پوست بدن می‌سوزد، و دل در گرداب حیرت و غم فرو رفت و قدرت بر ایستادن نمانده، و شگون‌های مخالف می‌بینم!

ای کرشن! من از کشتن خویشان و استادان و مردمان دیگر در عرضه کارزار هیچ نیکویی نمی‌بینم؛ و هرچند آن مردم قصد کشتن من کرده‌اند؛ من قصد کشتن ایشان نمیکنم حتی بر تقدیری که از کشتن ایشان خسروی هر سه ملک جهت من میسر گردد تا چه رسد به پادشاهی روی زمین که منصب ناچیزی است!

ای کرشن! ما کشتن فرزندان و برادران و خویشان خود را گناهی عظیم میدانیم؛ پس چرا ترك آن ندهیم؟!

هرگاه قومی به‌وادای فنام منتقل میشوند، نیکوکاری ایشان که یادگار عهد قدیم است، نیز معدوم میگردد، و چون نیکوکاری نماند، بدکرداری در قوم و قبیله و در میان مردم منتشر می‌گردد، و از بدکرداری قوم زنان بدفعل خواهند شد، و بعد از بدفعل شدن زنان، فرزند حرام‌زاده از ایشان بوجود خواهند آمد؛ و از پیدا شدن حرام‌زاده‌های کشتندگان قوم، این حرام‌زاده‌ها نیز به‌دوزخ خواهند رفت و آب

شش

مهابارت

و طعام به آن مردم هیچکس نخواهد داد، و این مردم هم از این ممر به دوزخ خواهند افتاد!

جماعتی که نیکوکاری در قوم ایشان نیست، آن جماعت در دوزخ مخلد خواهد بود. عجب است که ما از ممر طمع ملک و راحت، قصد کشتن خویشان کرده ایم و اقدام به گناه بزرگ می نماییم. اکنون من در مقام جنگ نیستم و سلاح در دست ندارم؛ اگر پسران دهر تراشت مرا به سلاح بکشند، حال من خوب خواهد شد و بر ارباب بنشست، و با اندوه فراوان تیروکمان را از دست بینداخت!

اما کرشن با کمال مهربانی، به ارجن گوشزد ساخت که این عمل، از بیداشتی و حاکی از نقصان عقل تو است و در چنین وقتی بیدل مشو، و جبن و صفت زشت بیدلی که در درون تو متمرکز شده است، فروگذار و برخیز و کمر را محکم جهت کارزار ببند.

و چون ارجن مهر خاموشی بر لب نهاد، و فارغ الیال بنشست؛ کرشن به او گفت: تو غم جماعتی که نمی باید خورد، میخوری، و سخنان ارباب دانش میگویی؛ اما دانا نیستی — که دانایان نیک، غم هیچ مرده، و زنده نمیخورند!

تصور مکن که من و تو و این جماعت هرگز نبوده اند، و بعد از این نخواهند بود. چنان که جان در قالب سه حالت خردی، و جوانی، و پیری میگذراند؛ همچنان این قالب را رها میکند، و به قالبی دیگر میرود؛ بنابراین بر ارباب دانش است که از این رهگذر مضطرب نشوند، و پشیمانی بخود راه ندهند.^۲

درین جا کرشن به مسئله تناسخ که پیروان مذاهب بومی هند، همه به آن می اندیشند، اشاره میکند، و چنین استدلال می نماید که من و تو و این جماعت قبلا بارها در قالب های دیگر به دنیا آمده ایم، و از دنیا رفته ایم، و بعد از این نیز قافله تناسخ در راه و کار است، و جان باقی، و قالب فانی است و چنان که آدمی جامه کهنه را میگذارد و رخت نو می پوشد، همچنان جان از قالب کهنه برمی آید و در بدن نو درمی آید.

جان را سلاح نمیتواند برید، و آتش نمیتواند سوزاند، و آب فاسد نمیتواند ساخت، و به وصف دوام موصوف است، و از جای نمی جنبد، و در همه جا است، ولی بنظر در نمی آید و او را دگرگون نتوان کرد، از کشتن اینان قالب از بین میرود و جانشان باقی میماند و در قالب های دیگر جای میگیرد؛ بنابراین غمناک نمی باید بود. آری، ای ارجن! این جان که در همه قالب هاست، بهیچوجه کشته نمیشود، بدین ترتیب تو در بند غم هیچ جانی مباش، و از کارزار پشیمان مشو که در طریقه فرمانروایان به از شیوه جنگ راستی کاری نیست، و اگر تو در این کارزار که از جمله اعمال خیر است، قدم ننهی، از دایره نیکوکاری برآمده و نیکوکاری خود برهم زده گناهکار خواهی شد، و اهل عالم بدی ترا جاویدان خواهند گفت و مردم

۱- صفحه ۱۴ و ۱۵.

۲- صفحه ۱۷.

نیک را بدنام زیستن به از مردن است!۱.

باری کرشن با استدلال خود، بترتیبی که در گیتا میخوانیم، ارجن را به کارزار ترغیب و تشویق کرد و چنین نتیجه گرفت که تقدیر الهی ناپودی این جماعت را درین کارزار به تو محول فرموده، و تو «آلت فعل» هستی، و فلسفه محو این مردم و افنای آنها، جهت ایجاد جماعتی بهتر و مردمی مطلوبتر خواهد بود.

همانگونه که درخت کهن را می‌برند، و شاخه‌هایش را قطع میکنند، و به جای آن نهال تازه غرس می‌نمایند یا همانگونه که ساختمان کهنه را می‌کوبند و همارت نو جایش می‌سازند، و شکل و صورت بهتر بخود میگیرد و جهت سکونت مناسبتر است؛ انقلاب اصیل ملت‌ها و خونریزی‌ها و خرابی‌هایی که در اثر حدوث انقلاب جهت نفع بیشتر اجتماع پیش می‌آید، مقدمه بوجود آوردن اجتماعی سالمتر، و مترقی‌تر و نظمی‌نوتر خواهد بود؛ بنابراین فلسفه است که در ترانه گیتا کرشن، ارجن را به جنگ میخواند تا در پس خرابی‌ها و ویرانی‌ها، دنیایی بهتر که بر مبنای عدالت استوار باشد؛ بنا نهد و دیگر ستمگران و غارتگران و آدمکشان را مجال ظلم و غارت و کشتار نماند و مدینه فاضله بوجود بیاید.

پس از بحث و جدل و گفت‌وگوی مفصلی که در ۱۸ فصل بین کرشن و ارجن پیش آمد، و بگفته صاحب منظومه کرشن بزرگی خداوندی خود را به ارجن بنمایاند و ارجن او را به چشم سر دید، ارجن حاضر به کارزار شد. در گیتا اثر اندیشه‌های سه مکتب مختلف فلسفی: سانکیه (Sanikhya)، و جوگ (Yoga)، و بیدانت (Vedanta) نمودار است - البته تأثیر اندیشه دو مکتب سانکیه و جوگ بیشتر و عمیقتر است، و فقط در یک فصل از ۱۸ فصل اثر اندیشه معلمان مکتب «ودانته» مشهود می‌باشد.

آن‌گاه که ارجن تحت تعلیمات سخنان کرشن برخاست و سلاح درپوشید و کمان خود را که گاندیو نام داشت، به دست گرفت، لشکریان پاندوان همه خوشحال شدند، و به جنبش درآمدند.

در این هنگام جدهشتر به سوی لشکر خصم در حرکت شد برای آن که از «بهیشم» و «دروناچارچ» و «شل» که بترتیب سمو، و استاد، و دایی او بودند - رخصت بگیرد، و چنین کرد، و چون از بهیکم اجازه گرفت، وی به جدهشتر گفت: تو مرا خشنود ساختی، و از بهگوان درخواست کرد که فتح و فیروزی نصیب پاندوان شود!

میان پاندوان، و کوروان با سرداری بهیکم - بطوری که قبلا گفته شد - ده روز جنگ ادامه داشت تا آن که بهیکم در اثر اصابت تیرهای فراوان ارجن و شکستگی از پا درآمد و دیگر او را یارای جنگ نماند، و با شکست او پشت کوروان خم شد، و هر چند سه سردار دیگر ایشان یعنی: دروناچارچ، و کرن، و شل، بترتیب سرداری سپاهیان کوروان برگزیده شدند و هشت روز دیگر جنگ ادامه یافت و

از طرفین عده کثیری کشته شدند، لیکن عاقبت کوروآن شکست یافتند و جز چند کس از ایشان زنده نماند و تفصیل ایام کارزار بعدی در دفترهای هشتم و نهم و دهم و یازدهم داده شده است. در جریان جنگ ده روزه، میان جرجودهن، و بهیکم گله‌هایی پیش آمد، از جمله در روز سوم جنگ جرجودهن، خطاب به بهیکم، و درونه گفت: اگر شما مرا نمی‌خواهید، زودتر میان پاندوان درآیید، و اگر با من یگانه‌اید، به‌راستی جنگ کنید، و نفاق را از دل دور سازید؛ وگرنه این چه معنی دارد که لشکر ما گریزان باشد، و شما دو چنگاور بی‌نظیر جهان تفرج کنید، و با لشکر بیگانه جنگ نکنید و مردم را باز نگردانید.

بهیکم پتامه بشنیدن این سخنان نابیوسیده، تبسم‌کنان گفت: از راستی‌گزیر نیست، چون ضرورت شد، می‌باید گفت، و اگر ترا بد آید، اختیار داری. من اول به‌تو نگفته بودم که پاندوان جماعتی نیستند که برایشان کسی غالب تواند شد، و ایشان را مقهور توان ساخت؟ چرا که این پنج‌برادر براندر (Indra) هم غالب آمده‌اند. اما آنچه از دست من ساخته‌است، در میدان جنگ تقصیر نخواهم کرد و تا دوسه روز مانع می‌شوم که لشکر شما را نتوانند برهم زد؛ و آنچه مقدور من است، این است؛ اما این معنی را از خاطر خود محو سازید که شما ایشان را توانید هلاک و نابود ساخت.

در روز سوم جنگ، یک‌بار کرشن برخلاف قولی که داده بود که درین کارزار فقط ارابه‌رانی ارجن را بعهده بگیرد لاغیر، چون کوروآن برلشکریان پاندوان تاختند و عرصه بر آنها تنگ کردند، چکر (Cakra = نام سلاح کرشن) خود را بردست گرفت و با غضب و اعتراض تمام به‌جانب دشمنان دوید و چکر را بگردش درآورد تا همه لشکریان کوروآن را نابود سازد!

بهیشم خطاب به کرشن گفت: اگر تو میکشی اول مرا بکش؛ چه دولت ما را از آن بهتر نباشد که بردست تو کشته شویم، و یادآور شد روزی را که درجودهن، و ارجن به‌طلب کرشن آمده بودند و کرشن گفت که من در این جنگ سلاح به‌دست نمی‌گیرم. در این وقت که کرشن همچنان چکر خود را بر سر داشت، ارجن دید که اگر کرشن آن چکر را بیندازد، تمام مخالفان را یک مرتبه خواهد کشت، از اینرو خود را از ارابه به‌زیر انداخت و بدوید و در پایش افتاد و گفت که گناه این مردم را به‌من ببخش و پاس همان سخن که گفته بودی که در جنگ سلاح به‌دست نمی‌گیرم، بدار، و بدین ترتیب او را از جنگ بازداشت و گفت من به‌توجه شما همه این‌ها را خواهم کشت!.

در روز چهارم جنگ نیز باز جرجودهن خطاب به بهیکم و دیگر سرداران گفت: که شما یا با من یگانه نیستید یا کم‌زورید، شق اخیر را خود چگونه باور کنم، می‌ماند شق اول؛ پس بفرمایید تا مرا فکری دیگر باید کرد! بهیکم از جانب همه سرداران متصدی جواب شد و گفت: اگر چه سخن

راست خواه از من بشنوی، خواه از دیگر کس، پیش تو درجه قبول ندارد؛ اما چون می‌پرسی بضرورت باید گفت: من اول هم به تو می‌گفتم و حالا نیز می‌گویم که پاندوان مردم دیگرند، و برایشان غلبه کردن کار ما و شما نیست!... غایتش آنچه از دست ما می‌آید اینست که با ایشان جنگی و جدلی نکنیم و بدفع‌الوقت بگذرانیم؛ بنابراین مناسب آنست که تو هم حالا برسر انصاف بیایی و با ایشان بدانچه می‌طلبند صلح‌نمایی - چه هنوز هیچ نرفته و در آشتی باز است!...

در روز پنجم جنگ نیز مردم بسیار کشته شدند و شگون‌های بد ظاهر شد، چنان که در روز ستاره‌ها می‌ریخت و بی‌ابر باران می‌بارید، و آواز رعد از آسمان شنیده می‌شد، و بادهای مخالف وزیدن گرفت، و آفتاب چنان تاریک شد که مردم همدیگر را نمی‌دیدند.^۲

در روز ششم جنگ چون آفتاب از افق خاور یک نیزه بلند شد، باز هردو لشکر آغاز محاربه کردند. ابتدا از طرف پاندوان، ارجن و از طرف کوروان دروناچارچ با لشکریان خود پیشتر آمدند و با هم به جنگ پرداختند. و ارجن تیری بر کمان نهاد و چنان بینداخت که چون یک گز دور شد، ده تیر از آن جدا گشت، و چون پیشتر رفت، صد تیر، و چون نزدیک دشمن رسید، هزار تیر از آن جدا شد، و بر هزار کس آمد و هزار تن را بکشت!

دروناچارچ نیز تیری مشابه آن بر لشکر ارجن انداخت ولی ارجن چنان تیری در برابر آن بینداخت که اکثر تیرهای درونه را رد کرد و در راه بازداشت.^۳

در شب روز هفتم جنگ باردیگر جرجودهن اظهار شکوه نمود که با داشتن چنین جنگاورانی کجا روا باشد که بهیم شیرک شود و از عهده او نتوانید برآمد؟! بهیمک پاسخ داد: فتح آسمانی است تا هنایت بهگوان کارساز با کدام جماعت باشد!

در این روز کوروان لشکریان خود را بصورت ماه تمام آراستند، و پیش از همه زنجیرهای فیلان را برگرد لشکر ترتیب دادند و عقب هر فیل هفت ارابه نامزد کردند و در پس هر ارابه هفت سوار گماشتند، و عقب هر سواری هفت پیاده جنگی گذاشتند؛ و همه جوشن‌پوش، و تیرانداز، و نیزه‌گذار بودند، و عقب هر پیاده جنگی هفت پیاده بی‌یراق تعیین کردند.

در این اثنا ارجن به‌کرشن گفت: می‌بینی بهیمک برای ما لشکر را چگونه آراسته است حالا ما را هم به‌جان باید کوشید؛ این بگفت و کمان خود را به‌دست گرفت و تیر برزه نهاد و بشنیدن آواز چاشنی کمانش غریو از هر گوشه لشکریان خصم برخاست و همه دانستند که روز قران سخت و شگفت‌آور در پیش است! درین

۱- صفحه ۱۳۵-۱۳۶.

۲- صفحه ۱۳۸.

۳- صفحه ۲۰.

روز نیز از طرفین گروه کثیری به وادی عدم رهسپار شدند. و چون روز هشتم فرارسید کوروان لشکریان خود را مانند دریا که موج میزد بیاراستند، و جرجودهن سپاه خود را دریای پیکران تصور کرد و افواج را به امواج دریا تشبیه نمود، و بهیکم مقدمه لشکر بود، و سرداران دیگر از پس او ایستادند، و به نبرد پرداختند.

پاندوان هم لشکر خود را ترتیب دادند و آماده جنگ شدند. درین روز بهیکم از همه پیشتر جنگ آغاز کرد، و مثل «جم» (خدای مرگ) در نظر آشنا و بیگانه می نمود. هرکس او را از دور می دید، خیال میکرد که بلائی است سیاه، و پنجه او به شکل اجل می ماند. درین روز هفت تن از برادران جرجودهن به بهیم تاختند، و همه به دیار نیستی رهسپار شدند. جرجودهن از کشته شدن برادران خود میگریست. بهیکم به او گفت حالا وقت گریه نیست، کرده را ناکرده باید شمرد، و در کارزار باید کوشید، و ما پیش از این این معنی را میدانستیم، و آن روز نصب العین ما بود، و هرچه به تو نصیحت کردیم، سخنان ما را حمل بر غرض نمودی، و روزی که ما از جنگ احتراز میکردیم نه از رهگذر صرفه جان خود یا از ترس و بی دلی می بود؛ بلکه برای این بود که یقین داشتیم که درین جنگ بزرگ همه ما از بین خواهیم رفت و تو این توقف را از ما نفاق شمردی، و کار را بجایی رسانیدی که علاج ندارد!

در شب روز نهم درجودهن، و کرن، و دوشاسن، و شکن یکجا جمع شدند و گفتند که درین هشت روزی که با پاندوان جنگ کردیم تلفات سنگین به ما وارد شده است؛ باید فکری در این باب کرد. کرن به درجودهن گفت: تو درین باب هیچ دغدغه بخود راه مده، همین که بهیکم در میان لشکر ما نباشد، یا آنکه سلاح را بیندازد، من کارزار خواهم کرد و همه پاندوان را خواهم کشت!

آن گاه درجودهن با برادرانش به خانه بهیکم رفتند و از او خواستند که در روز نهم جنگ به هرتیبی باشد، پنج برادران پاندو را بکشد، و گرنه اجازه دهد کرن به جای او فرماندهی را بعهده بگیرد. بهیکم از این سخن سخت برآشفته و رنگ رخسارش سرخ شد و چشمانش بگردش درآمد؛ پس گفت ای جرجودهن! پاندوان مردمان زبونی نیستند که اگر من دست از جنگ بکشم، کرن جواب ایشان تواند داد، و خاطره جنگ کوروان را در نزدیکی جنگل کامیک (Kamyaka) با گندهربان به رخ جرجودهن کشید و گفت در آن وقت کرن را چه شده بود که مانند زنان فرار کرد و شما را بگذاشت؟! ولی ارجن رفت و با گندهربان بجنگید و شما را از جنگ ایشان خلاص ساخت. و وعده داد که فردا اکثر سرداران پاندوان را خواهم کشت مگر شکهندی (Sikhandi) که او زن بوده است، او را نخواهم کشت، اگرچه مرا بکشد.

چون روز نهم شد پاندوان از جان شکهندی محافظت و نگهبانی کردند تا

مبادا کوروان او را بکشند زیرا مرگت بهیکم را به دست وی میدانستند. درین روز کوروان به طریق شطرنج لشکر خود را آراستند، و پاندوان نیز بهمین نحو لشکر خویش را ترتیب دادند.

در همین روز ابهمن پسر ارجن که هنوز شانزده سال بیشتر از بهار عمرش نگذشته بود، پهلوانی‌ها کرد و لشکریان بسیاری از کوروان را ب خاک و خون کشید. ابهمن پس از آنکه جمع کثیری را بکشت بهیکم او را بدید، و گفت بیایید این کودک را در میان گیریم و نگذاریم بدر رود ولی ارجن آن حال را بدید و او را نجات داد. هم درین روز بین ارجن و بهیکم جنگ سخت درگرفت و بهیکم به ارجن چندان تیر زد که تمام ارا به و اسبان و بدن ارجن زیر پیکان تیرها پوشیده شد. در شب روز دهم جنگ، جدهشتر به کرشن گفت: مرا يك چیزی به خاطر می‌رسد؛ اگر بفرمایید بگویم! کرشن گفت: بگویید.

جدهشتر گفت: امشب باید همه ما در ملازمت شما به خانه بهیکم برویم و از او التماس بکنیم که بگوید ما چه کار کنیم که پیروز شویم! کرشن گفت: بسیار خوب گفתי!؛ پس همه متوجه منزل بهیکم شدند، و او ایشان را پذیرفت. چون بدرون خانه رفتند، بهیکم، کرشن را تعظیم کرد، و او را در بالای مسند خود نشاند، و خود به ادب در پایین بنشست، و به جدهشتر و برادرانش گفت: ای فرزندان! خوش آمدید، و پرسید سبب آمدن شما درین نصف شب چیست؟ جدهشتر گفت: ما همه فرزندان، بلکه بنده‌های شما هستیم، و شما همه ما را با لشکریانمان زیروزبر کردید حالا از شما يك درخواست داریم! بهیکم پاسخ داد: کار جنگ چنین می‌باشد؛ اما چون شما این‌جا آمده‌اید، هر چه بطلبید، آنرا می‌پذیرم.

جدهشتر گفت: می‌خواهیم به ما بفرمایید که هیچکس در جنگ حریف شما خواهد شد... شما اول فرموده بودید که فتح نصیب ما میشود، این سخن چطور راست می‌آید؟!

بهیکم لب‌خند زنان گفت: در هر جنگی که من در آن جنگ برارابه خود سوار باشم؟ هیچکس آن لشکر را نمی‌تواند شکست دهد، مگر وقتی که من از ارا به بیفتم... جدهشتر گفت: همین را می‌خواهیم بدانیم که کسی شما را میتواند از ارا به پیاده کند؟

بهیکم پاسخ داد: من در جنگ قول دادم که هرکس از پیش من بگریزد، یا هرکس که از من امان بخواهد و یا هرکس که در برابر من سلاح بیندازد؛ و همچنین هرکس که بگوید من تعلق به تو دارم، و هر که در اصل زن بوده، و بقدرت بهگوان مرد شده است، هرگز چنین کسان را نخواهم کشت. و در میان لشکریان شما جز کرشن، و ارجن کسی نیست که مرا تواند کشت – اگر چه من در خواب باشم – و

در میان لشکریان شما شکمندی، مردی است که در اصل زن بوده، اگر او در برابر من بیاید، من دست به سلاح نخواهم برد. و ارجن می‌باید تیرهایی را که کارگر باشد، چندان بر من بزند که بیفتم؛ آن زمان شما لشکر خصم را فتح خواهید کرد! پاندوان چون از نزد بهیکم بازگشتند، ارجن به‌کرشن گفت: بهیکم عمو و ولینعمت من است، و مرا دل نمی‌دهد که او را بکشم.

کرشن پاسخ داد: در سپاهیگری این چیزها عیب نیست و تا بهیکم از این جنگ دست کوتاه نکند، فتح نصیب شما نخواهد شد.

در آن روز بهیکم مبتلا به‌سردرد شد و رنگش متغیر گشت و در دل لشکریان کوروان چنین خطور کرده بود که بهیکم خواهد افتاد. بهیکم باوجود سردرد شدید پس از آنکه ارجن کمان او را شکست، کمان دیگر طلبید و برآن شد تا ارجن و دیگران را به‌تیر بزند که شکمندی برابر او آمد؛ ولی بهیکم اصلاً به‌او التفات نکرد و از این‌رو شکمندی نه تیر بر سینه بهیکم زد، اما آن تیرها مؤثر واقع نشد. درین وقت ارجن از عقب شکمندی بیست و پنج تیر پیاپی بر بهیکم زد؛ و شکمندی هم او را تیرباران نکرد، و بدین طریق ارجن، و شکمندی چندان تیر بر بهیکم زدند که در تمام بدن و در ارایه او هیچ جایی نماند که تیر برآن ننشسته باشد. در این وقت آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که ارجن از عقب شکمندی چنان تیری بر بهیکم زد که بی‌طاقت شد، و از بالای ارایه بر زمین افتاد.

چون به‌زمین افتاد، ابتدا کوروان، و پس از آن پاندوان به‌بالین‌اش شتافتند و بهیکم روزی چند زنده ماند، و به‌خواهش کرشن و درخواست جدهشتر – چنان که در پرب دوازدهم و سیزدهم آمده است، بنابر داستان‌ها – جهت ارشاد و راهنمایی جدهشتر مطالبی بیان داشته و در جواب سؤالات جدهشتر پاسخ‌ها و حکایاتی نقل کرده است که حواله به‌دفتر دوازدهم و سیزدهم میشود.

اما دفتر هفتم این کتاب که آنرا: درونه پرب (Dronaparva) گویند، مشتمل است بر داستان پنج‌روزه همین جنگ به‌سرکردگی درونه (ظرف، ظرف قربانی، دلو). چون بهیکم بدان صورت از پای درآمد و دیگر قادر به‌حرکت و کارزار نبود؛ کوروان درونه را بفرماندهی سپاه خود اختیار کردند. بنابر داستان‌ها درونه از طبقه براهمن، و معلم و مربی پاندوان و کوروان و در فن کمانداری و تیراندازی مهارت داشت.

در اولین روزی که درونه بفرماندهی کوروان برگزیده شد و طرفین لشکریان خود را بیاراستند، از کثرت کشتار ترتیب هردو لشکر برهم خورد و هبار فتنه برآسمان رفت، و کرکسان بالای بیرق‌ها، آشیانه ساختند، و زاغ و زغن به مهمانی کشتگان آمدند، و روزی برایشان فراخ شد، و عقابان به‌بوی گوشت با شتاب فراوان راه یک ساله را طی کردند، و در یک روز به‌جنگ‌گاه آمدند، و چنگال‌ها، و منقارها پرماسختند و منتظر روزی نو بودند؛ و پس از آن که سواران

در میدان جولان نمودند، و هرکدام حریف خود را نامزد کردند؛ ارجن از این طرف، و کرن، از آن طرف آماده نبرد شدند.

... درونه درین جنگ گاهی يك تیر رامی برید و دوپاره می کرد، و گاهی دو تیر را به نیزه یکی می کرد، و کار را به جایی رسانید که ترس او در دل پاندوان بسیار افتاد، و چون برگ درخت بید به لرزه درآمدند، و تیرهایش روی هوا را چنان گرفت که آفتاب پوشیده شد...!

چرچودهن که مظهر خباثت و شقاوت و حسادت بود، به درونه گفت: صفوف لشکریان پاندوان از هم پاشیده و مغلوب می نماید، و کار امروز را به فردا نباید انداخت. و سعی باید کرد که جدهشتر دستگیر شود. چون این معنی به جدهشتر معلوم شد به ارجن گفت: هیچ شنیدی که درچودهن به درونه چه گفت؟ تو که بارها دعوی می کردی که من تنها برای لشکریان کوروان کافی هستم، امروز چرا به جان و دل نمی کوشی؟! می باید که چنان با درونه، و کرپاچارچ به نبرد پردازی که ایشان را از حال خود خبر نماند و بخود درمانند...

ارجن گفت که درونه استاد من است، او را به جان نمیتوانم کشت؛ و تا من زنده ام! کسی، ترا نمیتواند گرفت. این لاف و گزاف است که چرچودهن خاطر خود را به آن خوش می کند؛ اگر ستاره ها از آسمان بر زمین فروریزند، و آفتاب از مغرب طلوع کند، و خدای اندر خود به جنگ آید، ممکن نخواهد بود که دشمنان بتوانند به تو گزند برسانند....

در روز دوازدهم لشکریان کوروان بر سر ارجن و کرشن تاختند، و آن چنان ایشان را بر تیر گرفتند که تا مدتی ارجن و کرشن یکدیگر را نمی دیدند و از حال خود خبر نداشتند تا آن که ارجن گمان گاندیو را به دست گرفت و سفیدمهره خود را بناخت و تیری را که تمام از افسون بود بردشمنان افکند، و از تاثیر آن تیر، چندین هزار کرشن و ارجن به صورت ایشان ظاهر شدند، و ترس در دل دشمنان افتاد و فوج خصم مردمان خود را بصورت ایشان تصور میکرد و یکدیگر را به گمان ارجن و کرشن می کشتند و بعد از کشتن معلوم می شد که مردمان خود را کشته اند، نه کرشن، و ارجن را!...

در همین روز درونه جهت دستگیری جدهشتر چنان فوج او را پریشان و متفرق و مضمحل ساخت که شیرزیان گله گوسفندان یا باد تند ابرها را، و از ازدحام و انبوه لشکریان چنان غبار برآمد که راه آمد و شد نفس بر گلو تنگ شد و کسی حریف خود را نمی شناخت. از سیاهی فیلان، و سپیدی بیرق ها تو گویی هوا رنگ فصل باران گرفت. فیلان مست مثل ابرهای تیره در زمین بودند، و بیرق های سفید چون دسته غازان بالای سرها برافراشته گردید، و آتشی که از دندان های فیلان برمی خاست، در رنگ بیرق می نمود، و صدای فیلان به جای رعد غران، و فیلانی که بر زمین کشته و مجروح می افتادند، گویا پاره های ابری بودند که از آسمان افتاده بودند. ... اهل حساب از شمار کشته ها عاجز ماندند، و از خون روان، زمین کل

چهارده

مهابهارت

و لای شد، و درونه برای گرفتن جدهشتر چنان حمله کرد که شیر برفیل حمله می‌برد؛ و به‌حمله اول ارا به‌ران جدهشتر را فرود آورد. و جدهشتر بیرق درونه را به‌تیر انداخت و به‌تیر دیگر ارا به‌ران او را زد، و درونه کمان او را برید... جدهشتر عاقبت از بیم آنکه مبدا درونه او را بگیرد، از ارا به فرود آمد و براسب راهوار سوار شد و رو به‌گریز چنان نهاد که باز پس نمیدید. در این میان یکی از کوروان فریاد برآورد که از سرداران کلان گریختن عار است؛ و جدهشتر پاسخ داد که فرار از ترس طبقه فرمانروا عیب می‌باشد، اما از پراهمن گریختن ننگ و عار نیست....

در همین روز در جنگی که میان ارجن، و بهگدت در گرفتن از بس میان آن دو تیر و نیزه ردوبدل شد هر دو بی‌هوش شدند، و پس از آنکه دوباره به‌نبرد پرداختند و بهگدت تیرهای خوشه‌مانند و چنگال‌دار به‌ارجن انداخت که هرگاه به‌او می‌رسید، سینه‌اش را متلاشی می‌کرد، ولی کرشن سینه خود را سپر بلای ارجن کرد و چون بر سینه کرشن اصابت کرد، آن تیر به‌شکل تسبیح درآمد و در گردن کرشن افتاد. این اقدام کرشن که به‌وقت رسیدن تیر بهگدت، ارجن را پس کرد و خود را پیش راند، بر ارجن مغرور خوش نیامد، و رنجیده شد و گفت مرا نامرد و عاجز خیال کردی و تیری را که حواله من شد، سینه خود را فراپیش دادی! کرشن ازین کله ارجن تبسمی کرد و پاسخ داد که تو حریف آن تیر نبودی، اگر به‌تو می‌رسید؛ البته ترا می‌کشت؛ می‌باید که مرا درین امر معذور داری...

عاقل آنست که تحقیق ناکرده کسی را ملامت نکند!

ارجن گفت قضیه چیست؟ کرشن پاسخ داد: مرا در عالم چهار صورت است؛ از آن جمله یکی بر صورت نر (Nara) و ناراین (Narayaa) برآمده در کوه بدری مشغول به‌عبادت و ریاضت می‌باشم؛ و دوم: درون آفتاب نشسته‌ام و احوال خلائق و وقایع جهان را می‌بینم؛ و سوم همین صورتی است که مرا می‌بینی؛ و چهارم صورت من، بشن است که در جزیره واقع در دریا به‌خواب می‌روم، و بعد از هزار سال بیدار می‌شوم.... کرشن گفت که چون این تیر بهگدت در اصل از بشن است، و تو نمیتوانستی آنرا از خود دفع کنی؛ بنابراین تیر خود را گرفتم تا به‌تو اصابت نکند و آن تیر را کشیده گرفته‌ام و دیگر در آن هیچ زوری نمانده است...

در جنگ روز سوم بفرماندهی درونه، که روز سیزدهم جنگ کوروان و پاندوان بود، ابهمن پسر ارجن کشته شد و پاندوان سخت عزادار شدند. بیاس، برای تسلای خاطر پاندوان قصه هری (Hari) پسر اکنپنه (Akampana) را که از نارد شنیده بود بیان داشت و چنین نتیجه گرفت که کرگت اجل جمیع کائنات را می‌برد، و علاج اجل به‌دست هیچکس نیست، و احدی از دست او امان نمانده، و دامستان سنگینی بار زمین و غصه و غیظ برهما - خدای آفریدگار - را که دامستان

جالبی است جهت تسلای جدهشتر و سایر پاندوان بیان داشت^۱.
ارجن سوگند خورد که جیدرت را که قاتل ابهمن بود، خواهد کشت، وگرنه
خود را نابود مینمایم...

روز چهارم پیشرفت پاندوان در جنگ نمودار شد و چون جرجودهن، چنین
دید بهدرونه عتاب کرد که ارجن تنها بسیاری از لشکریان ما را منهزم گردانید و
همچنان پیشتر میرود، و کاری باید کرد که جیدرت را نتواند کشت. اگر در وقت
نزاع پاندوان شما تسلی من نمیکردید، من اصلاً با پاندوان کار به جنگ نمی‌رسانیدم
شما اگر جلو ارجن را نتوانید نگاه دارید جیدرت کشته خواهد شد. از من نادان‌تر
کسی دیگر نیست که بر قول شما جیدرت را به کشتن میدهم. چنانچه آدمی از
دست عزرائیل جان بهدر نمیبرد، جیدرت از دست ارجن کشته خواهد شد. کاری
کنید که جیدرت به دست ارجن نیفتد.

درونه پاسخ داد: من از گفته تو آزاده نمیشوم؛ اما کرشن ارا بهران ارجن
است، در يك چشم بهم‌زدن ارا به ارجن را به‌رجا که اراده داشته باشد، میبرد.
بعد تیر ارجن يك گروه است و کرشن ارا به او را همراه تیر میبرد؛ من به‌گرد
اسبان ارا به ارجن نمیتوانم رسید...

آخر تو هم راجه هستی، برو، و با ارجن جنگ بکن؛ به‌من چه مبالغه میکنی؟
جایی که ارجن رفته است، تو هم برو... کرشن و ارجن چون نزدیک جیدرت
رسیدند، هردو طرف، سفیدمهره خود را دمیدند و سازها را نواختند، جرجودهن هم
شخصاً برای نگاهبائی جیدرت آمد...

کرشن برای تحریک ارجن به‌او گفت: جرجودهن را ببین که چطور آمده
است - او با دغلی و نامردی ملك و مال شما را گرفته و به‌دروپدی انواع آزار
رسانیده و پاندوان را ناگزیر به اقامت در جنگل و بیابان کرده و قصد کشتن شما
را داشته است، تو نیز او را بکش و خوب شد که دشمن در تیررس تو آمد؛ و تأکید
نمود که جرجودهن، بیخ دشمنی است، تو او را بکش و بیخ کوروان را برکن که
دشمنی کوروان با بودن او برطرف نخواهد شد...

جرجودهن که از دست درونه زره طلا که آنرا «کوچ» گویند و افسون برهما
برو خوانده شده بود پوشید؛ و این سخنان را شنید، سه تیر به ارجن و چهار تیر
بر اسبان او، و ده تیر بر سینه کرشن نشانه کرد ولی کرشن تیرهای او را از چوب
راندن اسبان برید، و ارجن نیز تیرهای جرجودهن را رد کرد و آن تیرها به‌زره
جرجودهن اصابت نمود؛ لیکن زره را نشکافت و پس از آن تیرهای دیگر به جرجودهن
انداخت و هیچیک کارگر نشد^۲...

در جریان این نبردها، سنجی که روزانه گزارش وقایع جنگ را به‌دهر تراشت
میداد، به‌دهر تراشت گفت که این‌همه کشاکش و کشتارها و خونریزی‌ها در اثر موافقت

۱- صفحه ۲۰۰.

۲- صفحه ۲۲۲.

تو با قماربازی شد.

جرجوده‌ن با اینکه زره کوچ افسون خوانده در تن داشت نگران خود، وکشته شدن جیدرت بود.

درین ولا ارجن که با فوجی از کوروان در جنگ بود، نتوانست با جدهشتر تماس بگیرد و چون از او خبری نشد جدهشتر نگران شد و برای یاری وی ساتک را به نزد ارجن فرستاد. ساتک با درونه مقابل شد و به زدوخورد پرداختند.

دهتراشت از سنجی پرسید که بمداز رفتن ساتک پسران من (= کوروان) چه کردند؟ سنجی پاسخ داد: تو هرچه کرده بودی نتیجه آن را می‌یابی؛ مانند تو بیرحم دیگری نخواهد بود، با پسران خود محبت و اخلاص، و با پاندوان حسد و عداوت ورزیدی؛ همان نیت بد تو پیش آمده است، و هزیمت کوروان از طمع و حرص و اعمال زشت تو می‌باشد...

ساتک با درونه‌چارچ مردانه بجنگید، و بسیاری از مردمان کوروان را به هلاکت رسانید و بقیه روبه‌گریز نهادند، و از جمله دوشاسن از جلو ساتک فرارکرد. سنجی گوید: درونه به دوشاسن گفت که پس از جرجوده‌ن نظر بر تو بود، چرا از میدان جنگ گریخته‌ای؟ روزی که با کمک شکن قمار می‌باختی، این روز را به‌خاطر نمی‌آوردی! این نتیجه آن دغل‌کاری و قماربازی است، و «دروپدی» را کلفت و کنیز خواندیدی! آن کبر، و لاف، و منی تو چه شد که اکنون گریخته‌ای؟! تو سردار لشکر بودی، وقتی تو فرار را برقرار ترجیح دادی، لشکریان به پشت‌گرمی چه کس توانند ایستاد؟! حالا صلاح کار به‌صلح است نه برحرب؛ با جدهشتر صلح کنی، تا از کشتن نجات یابید.

سنجی گفت: چنان که به‌روز قیامت عالمی کشته میشود، ساتک در آن روز فیلان و اسپان، و ارا به‌سواران را در خاک هلاکت انداخت...

درین وقت جرجوده‌ن به‌مقابله بهیم، و ده‌رشت‌دمن آمد و جنگ سختی درگرفت بمثابه که کارزار از اسلحه‌گذشت، و نبرد تن‌به‌تن درگرفت و دست و گریبان شدند و با مشق و لگد جنگ می‌کردند، و درین جنگ جرجوده‌ن هم لشکریان پاندوان را همچنان که فیل گل نیلوفر را پایمال میکند، افراد دشمن را پایمال کرد. سنجی گفت: وقتی ساتک به‌یاری ارجن و بهیم رسید، ارجن قوت دیگر یافت و از هیچکس نشنیده‌ام که شخصی ارا به را برارابه، و فیل را برفیل، و اسب را براسب زده باشد.

دهتراشت از سنجی پرسید هرگاه بهیم قصد کشتن پسران من بکند، چه کسی میتواند آنها را محافظت کند؟ پسران من در قیام با بهیم آن‌چنان هستند که گاه خشک در پیش‌آتش!.

درجوده‌ن چون دریافت که ارجن و بهیم و ساتک با هم نزدیک جیدرت رسیده‌اند، بسیار ناراحت شد و گفت: مثل من طالع بد کسی ندارد، و یقین من شد که اجل من نزدیک رسیده است؛ اکنون راه نجات جیدرت چیست؟

درونه پاسخ داد: علاج آنست که اکنون ما و تو برویم و از جیدرت نگهبانی نماییم همچنان که شما با مصلحت اندیشی شکن به قمار نشستید، حالا هم وقت قمار جنگت فرارسیده است، و اگر پاندوان جیدرت را کشتند، فتح آنان را خواهد بود... درین وقت کرن با بهیم به جنگ پرداخت و هفت برادر درجودهن به مدد کرن آمدند؛ اما بهیم همه آنها را کشت.

منجی درین جا باز به دهر تراشت ضمن گزارش روی دادهای جنگ چنین گفت: در قمار بازی سخن هایی که پسران تو در حضور تو، و درونه به پاندوان، و درودی گفته بودند؛ پاندوان را غم و غصه بسیار روی داده بود، و بهیم آتش آن غصه را در سینۀ خود جمع ساخت و امروز بر مردم و پسران تو برآورد؛ و سخنانی را که بدر با شما گفته بود، و شما قبول نکردید، الحال نتیجه آنها می بینید. تا امروز می و یک تن از پسران تو به دست بهیم کشته شدند؛ امروز هرکس که به چشم بهیم می آید، زنده باز نمی گردد، و لشکریان تو در غم گرفتارند!...

در جنگی که میان کرن و بهیم رخ داد، چنان که سیمرغ برای کشتن باز می آید، بهیم برای کشتن کرن آمده بود... کرن با نخوت و تکبر فراوان و سرزنش چون بهیم را در برابر دید، گفت: تو شکم خود را سیر میتوانی کرد، و جنگ از دست تو نمی آید، و کاربکار بردن اسلحه نمیدانی. بعد ازین به جنگ من میای که تو برای جنگ اطفال خوب هستی! و چون جنگ در گرفت، کرن بهیم را زبون ساخت؛ و ارجن به حمایت بهیم، کرن را زیر تیر کمان گاندیو گرفت تا کرن و بهیم از هم جدا شدند...

درین جریان همچون شناوری که مانده میشود، و برکناره میرود، ساتک همچنان با دسته ای دیگر از کوروان جنگ میکرد و مخالفان را شکست میداد، و خود را به ارجن نزدیک می ساخت و کرشن ساتک را آفرین می گفت... چون ساتک نزد ارجن و کرشن رسید؛ کرشن به ارجن گفت: ساتک خوب نکرد که جدهشتر را گذاشت و این جا آمد، محافظت جدهشتر ضرورت دارد، زیرا من میدانم بسان عقاب که در آسمان می پرد، و استخوان را در زمین می بیند و می آید و آنها بر میدارد؛ درونه نیز جدهشتر را همچنان زیر نظر دارد...

درین ولا کرشن گفت ساتک اقیانوس مشکلات را پیموده و شناوری کرده، اینجا آمده است؛ مبادا به مقدار سم ماده گاو در مشکلی غرق شود! از قضاء، ساتک با بهورشروا برخورد و به او گفت ای ساتک امروز از اثر تیرهای من خون تو به زمین خواهد ریخت... ساتک تبسم کنان در جواب گفت: چنانچه ابر در ماه های اشون (ماه ششم سال هندی)، و کاتک نمره میزند، و نمی بارد؛ سخنان ترا می شنوم و مرا خنده می آید!...

این دو پهلوان مانند دو فیل مست بر یکدیگر تاختند و وقتی شمشیر و سپر هردو بریده شد با مشت به جنگ پرداختند و حتی همچون گاو میشان، سر بر یکدیگر می زدند و کوروان و جادوان تماشا میکردند....

کرشن و ارجن از دور کارزار آنها را می‌دیدند و چون بهورشروا، ساتک را بر زمین زد و موهایش را بگیرفت و شمشیر برآورد و پای برسینه ساتک گذاشت و خواست که سرش را ببرد، ساتک سر خود را مانند چرخ کلال می‌گردانید، و ارجن در دل خود بهورشروا را آفرین میگفت و نظر بر جیدرت داشت تا آن که با تأکید کرشن، ارجن برخلاف جوانمردی و عدم رعایت شیوه پهلوانی تیری به بازوی بهورشروا زد و دستی که شمشیر برآورده بود از بازو برید و شمشیرش بیفتاد و ساتک را گذاشت و ارجن را سخن درشت گفت که من به جنگ حریف دیگر مشغول بودم، تو دست مرا بریدی و کار مردم زیون بعمل آوردی! تو پیش جدهشتر کدام راستی و اخلاقیات و نیکوکاری خود را اظهارخواهی کرد؟ معلوم میشود کرشن مصلحت-اندیشی به ارتکاب کاری نموده که همه ترا نفرین خواهند کرد...

در طریقه چهرتریان (جنگاوران) کشتن دشمن چندجا روا نیست:

نخست وقتی که دشمن مست باشد؛ دوم آن که هراسان باشد؛ سوم از ارا به پیاده شده باشد؛ چهارم پناه آورده باشد...

ساتک افزود: مرد نیک که کار مردم زیون کند، بغایت ناپسندیده است؛ نهایتش تأثیر صحبت است. از تعلیم کرشن این چنین بعمل آوردی که هر کس در صحبت شخصی باشد، کار را موافق صلاح دید او می‌کند؛ تو از پشت راجه (پاند) تولد شده بودی، و در مردم نام به نیکویی برآورده‌ای، این کار را تو برای خلاصی ساتک کردی. هیچگاه نبوده است که شخصی با دیگری جنگ بکند، و کسی از پشت دست او را ببرد؛ اما گناه تو نیست، گناه کرشن است که تو در صحبت آن دغلباز بر ارا به سوار شده‌ای! آنان که دهرم (نیکوکاری) و راستی را گذاشته‌اند کارهای زیون می‌کنند، همه کس آنها را لعن و طعن مینماید، تو مثل آنان کار کردی!

درین هنگام بهورشروا، تیروکمان را به دست چپ بر زمین نهاد و پسان جوگیان بنشست و دهیان (مشغولی) کرده جان را از تن خود به درآورد و بید خواندن گرفت و چشم را بر آسمان دوخته آب گنگ را تصور نمود و لشکریان کوروان، و کرشن و ارجن شیوه جان دادن ساتک را می‌دیدند و سپاهیان به کرشن طعن می‌زدند و بهورشروا را تحسین می‌کردند.

ارجن چون شنید پسران دهر تراشت به او طعن میکنند، گفت همه راجگان مرا می‌دیدند که خلاف قاعده هیچکس را نکشته‌ام؛ بزرگان ظالم را کشتن جایز داشته‌اند. بهورشروا، ساتک را که بی اسلحه و پیاده شده بود به آن طریق درصدد برآمد بکشد؛ من سزای بدعهدی او داده، بازوی ویرا بریده‌ام. کوروان اول دهرم (نیکویی) را بدانند، بعد از آن بد بگویند. وقتی که شش کس جمع شده ابهمن را که پیاده و بی سلاح بود، کشتند در آن زمان دهرم آنها کجا رفته بود؟!...

آن گاه ارجن به کرشن گفت ارا به مرا بر سر جیدرت بران و قول مرا راست کن که امروز باید جیدرت را بکشم و اکنون آفتاب نزدیک به غروب است...

کرن، و شل، و اشوتها، و کرپاچارچ، و جیدرت یکجا جمع شدند و ارجن را مورد حمله قرار دادند، و جیدرت را عقب نگاه داشتند، و با ارجن به نبرد برخاستند، و غروب آفتاب را میخواستند که ارجن گفته بود باید جیدرت کشته شود و گرنه خود را خواهم کشت. و آفتاب به سرخی درآمد و کوروان کمانها به دست گرفته تیرها بر ارجن انداختند، و ارجن بعضی تیرها را دوپاره، و بعضی را سهپاره میساخت و جمیع کوروان جیدرت را در میان گرفتند و محافظت او می نمودند...

ارجن پس از نبرد با محافظان جیدرت عاقبت شصت و چهار تیر بر جیدرت زد و هیچیک از آنها کارگر نشد. و آفتاب تند رو به مغرب میرفت.

کرشن به ارجن گفت: سر جیدرت را آنچنان بینداز تا در جایی که برهد کشته پدر جیدرت عبادت میکند، در دست او بیفتد. ارجن تیری را که مهادیو به او داده بود، بر کمان نهاد، و آن تیر مانند یاز شکاری بر سر جیدرت اصابت نمود، و ارجن سر او را چنان انداخت که همان جایی که برهد کشته عبادت میکرد، و سندهیا (نماز) می نمود و دستها به سوی بهگوان بر آسمان برداشته بود، سر جیدرت یا گوشواره و موهای بلندش بر دست برهد کشته افتاد و فی الحال سر برهد کشته صدپاره شد. با کشته شدن جیدرت پاندوان خوشحال و کوروان سوگوار شدند...

بعد از آن که روز پنجم شد که در واقع روز پانزدهم نبرد میباشد، دهر تراشت از سنجی پرسید که کار جنگ به کجا منتهی گشت و درونه چگونه بقتل رسید؟ سنجی پاسخ داد، آن شب چون تمام شد و آفتاب طلوع کرد، هردو لشکر به غایت کوفته و مانده شده بودند، با وجود آن صف آرای می کردند...

ارجن با درونه بسان دو باز که بخواهند پارچه گوشتی را از هم بربایند جنگ می کرد. درونه تیر برهماستر را بر کمان نهاد، و ارجن نیز تیری که برهما به او داده بود در کمان گذاشت و از صدای آنها مردم زیادی قالب تهی کردند و آتش از تیرهایشان برافروخته شد که زبانه هایش به آسمان میرسید!...

درونه برای اینکه بداند اشوتها مرده است یا نه، بر آن شد تا از جد هشتی که به راستگویی موصوف بود، واقع امر را بپرسد و چون از جد هشتی جویا شد که اشوتها مرد؟ کرشن این بار نیز برخلاف اصول اخلاقی به جد هشتی گفت: بگو آری مرد. جد هشتی به کرشن گفت: من هرگز به کسی دروغ نگفته ام، و هرگز به استاد خود خلاف نخواهم گفت.

کرشن به جد هشتی گفت هنوز اول روز است، و ببین که درونه چه تعداد کثیری را کشته است و تا آخر روز تمام شما را خواهد کشت، با یک سخن دروغ که برای مصلحت باشد، و چندین هزار خلق از کشتن خلاص شود، چه زیان دارد؟ جد هشتی حرف کرشن را نپذیرفت.

در این جا بهیم - که فیلی اشوتها نام را کشته بود - گفت: به جد هشتی بگوی که اشوتها نام فیل مرد ولی آدمی نبود؛ بدین ترتیب جد هشتی به درونه گفت «اشوتها مرد»؛ لیکن دنباله حرف ویرا که «اشوتها آدمی نبود» با نواختن سفیدمهره های کرشن

و ارجن و دیگران نشنید و به گوش دروناچارچ نرسید.
درونه همین قدر که شنید اشوتها ما مرد بغایت پریشان گشت و با خود گفت
پسر من تصور میکرد که هرگز نخواهد مرد، و در اندیشه مرگت پسر فرو رفت و
سر را پیش انداخت و پس از لحظه برآورد، دید که دهرشت دمن تیروکمان به دست
در مقابل او ایستاده است و با دهرشت دمن بنیاد جنگ کرد....

بهیم درین وقت ارا به خود را برابر ارا به دروناچارچ آورد، و گفت: تو
براهمنی و ستایش و عبادت بهاشکر (= شیوا) می کنی، اکنون خون این همه مردم
را چرا برگردن می گیری؟! اگر تو برای پسر خود اشوتها ما جنگ می کردی، او
کشته شد و جد هشت هم این مطلب را با تو گفت!

درونه چون این سخن بشنید؛ با خود گفت که امروز همه مردم مرا میگویند
که مرگت تو فرارسیده و خدایان هم همین را گفتند، و جد هشت هم گفت که اشوتها
ما؛ دیگر زندگی برای من سودی ندارد. این سخن بگفت و از ارا به به زیور آمد، و فریاد زنان
کرپاچارچ، و کرن را طلبید و گفت بهاشکر، پاندوان را پیروز ساخت و من تا حالا
با ایشان جنگ میکردم - در صورتیکه آنها مثل کوروآن شاگرد من بودند، حالا من
خود ترک جنگ با ایشان کردم و بطریق جوگیان جان به جان آفرین تسلیم کردم...
آن گاه دهرشت دمن سر درونه را از تن جدا کرد و نزد کوروآن انداخت و گفت فردا
سر همه شما را به همین ترتیب خواهم برید...

پس از آن پیام به اشوتها ما گفت اگر تو می خواهی به کرشن و ارجن غالب
شوی، این امر صورت نیندد... و چون آفتاب فرورفت، هردو لشکر بمنازل خود
بازگشتند و در مقام زخم بندی و تهیه جنگ برای روز شانزدهم به سرکردگی کرن
شدند که تفصیل آن در پرپ هشتم خواهد آمد.

این بود خلاصه از پرپ هفتم. در این جا باید گفت که اهمیت دفتر هفتم بیشتر
از نظر ادب هندو، و تفصیل جنگ داستانی پنج روزه دروناچارچ که کمانداری
قهرمان، و پاندوان، و کوروآن را تعلیم تیراندازی داده است - و از آن میان ارجن
علم تیراندازی را از او فرا گرفت - میباشد. داستان این براهمن کماندار، به ما
چنین می آموزد که هر چند جنگاوری و کمانداری، بموجب مذهب هندو بر همه
طبقه کشتریه (= فرمانروا) بوده است؛ اما در میان طبقه براهمن افرادی جنگاور
همچون دروناچارچ، و اشوتها ما پیدا شدند، همچنان که در بین طبقه کشتریه،
مردان بزرگی بسان جنک (Janaka) و بودا در هند ظهور نمودند و پشت پا به تمام
مقامات فانی و صوری زدند، و علیه نظم کهنه زمان خویش قیام کردند.

• • •

جنک پادشاه متهیلا پایتختش «بدیهه» (Videha) و پدر «سیتا» (Sita) بود، و
بدانش بزرگ و کردار نیک در ادبیات هندویی موصوف است. او با براهمنان
مباحثاتی داشت، بویژه به علوم فلسفی و دانش اوپانیشادی واقف بود و حتی به

براهمنان این علم را یاد میداده است و آنها از وی تعلیم می گرفته اند.^۱
 جنک مربی و معلم مذهب اوپانیشاد شناخته میشود. تعلیمات اوپانیشادها با
 نصوص براهماناها و بیشتر ادبیات مذهبی هندو هم آهنگ نیست.
 دکترا تاراچند عالم بزرگ هندو درباره تعلیم اوپانیشاد چنین مینویسد: مذهبی
 را که اوپانیشاد تعلیم میدهد، تبدی نیست و اوامر و نواهی موضوعه را اساس قرار
 نمیدهد. اوپانیشادها هیچکس را به اطاعت کورکورانه از کتب هندویی دعوت نمیکند
 و حتی پیروی از کتب ودا را هم ضروری نمیدانند. در اوپانیشادها مراسم و آداب
 مذهبی هندو جا و مقامی ندارد؛ زیرا اوپانیشاد به قربانی‌هایی که در وداها آمده
 معترض است. همچنین اوپانیشادها برای پاندیت‌ها و کهنه مقامی قائل نیست.
 مربیان و معلمان اوپانیشاد غالباً از طبقه کشتریه (= سپاهی) بوده‌اند. در مذهب
 اوپانیشاد نه بتی وجود دارد، و نه زیارتگاهی، و نه معابد مقدسی که خانه خدایان
 شمرده شود.

معلم اوپانیشاد در جست‌وجوی حقیقت است و از طریق منطق هندویی و عقل
 راه خود را دنبال میکند و هیچکس را به جهات مذهبی یا طبقه و رنگ از پیروی این
 طریقه باز نمیدارد. علم خویش‌شناسی و فهم حقیقت حق مسلم هر فرد بشری است،
 و هیچکس را نمیتوان از این حق محروم داشت ولی قدم نهادن در راه این جست‌وجو
 کار پرشور و هیجانی است و کسی که بخواهد بر آن اقدام نماید، محتاج هدایت
 میباشد. باید از راه و رسم سلوک مطلع باشد، و از خطرات و موانعی که در این راه
 است باخبر گردد و علائم و آثاری در راه باشد که هر یک از منازل را بشناسد و به
 سوی مقصد اصلی رهبری شود.

بنابراین غالب مربیان و معلمان و گویندگان و جمع‌آورندگان ادبیات مقدس
 هندو، از وداها و آداب مذهبی هندویی تبعیت و پیروی میکرده‌اند، جز معلمان مذهب
 اوپانیشاد که بر طبقه براهمن شوریدند و در عقاید خود تمقل و دانش را بر تبعید
 رجحان دادند و پیش‌تازان فلاسفه مکتب‌های فلسفی هند شناخته شدند.

بحث در این باره مفصل است، و در مقدمه جلد پنجم این کتاب دنبال خواهیم
 کرد - انشاءاله تعالی.

در خاتمه از دوست ارجمند آقای سید عبدالحمید مشایخ نقیب‌زاده طباطبائی که

۱- ظاهراً یاجنوالکیه (Yajnavalkya = جاگنوالکیه) حکیم و عارف مشهور هندو در
 درباره جنک مقیم بوده است. جنک به آداب و مراسم و مقررات ریاکارانه براهمنان پشت‌پا زده
 بود و قربانی‌های خود را شخصاً بی‌دخال براهمنان انجام میداد. بنا بر دامستانهای هندو، او
 زندگانی پاک و بی‌آلایشی داشت و با اینکه از طبقه سپاهی بود، در ردیف براهمنان قرار گرفت
 و در شمار یکی از راجریشی‌ها قرار گرفت. چنین تصور شده که جنک، و جاگنوالکیه راه را
 برای بودا هموار ساخته‌اند. در اوپانیشاد بر هدارنیک گفت‌وگوی جنک و جاگنوالکیه بتفصیل
 آمده است. رجوع شود به کتاب سراکبر (اوپانیشاد) - چاپ تهران سال ۱۳۴۵ و ۱۳۵۷ هجری
 شمسی - بتحقیق و تصحیح دکتر تاراچند، و جلالی‌نائینی نویسنده این سطور.

بیست و دو

مهابهارات

در تصحیح چاپی این مجلد نیز مساعی خود را میذول داشته‌اند تشکر مینمایم. همچنین از دوست عزیز هندی خود آقای دکتر شوکلا که در استخراج پاره‌ای از اعلام و اسامی سانسکریت و هندی دفتر هفتم باینجانب یاری داده است کمال تشکر و امتنان را دارم.

از عموم کارکنان و کارگران عزیز چاپ افست که در بشمر رسانیدن این کتاب زحمات فراوان کشیده‌اند، سپاسگزارم.

والسلام علی من اتبع الهدی

تهران - بتاریخ اول مردادماه ۱۳۵۸ هجری شمسی برابر ۲۸ شعبان المعظم سال ۱۳۹۹ هجری قمری، مطابق ۲۳ جولای ۱۹۷۹ میلادی.

سید محمد رضا جلالی نائینی



فن ششم مهابهارت

مشمول بر: بهیشم پرو

و

ترانه گیتا

فن هفتم:

شرح جنگ پنج روزه کوروان به سرکردگی

دروناچارچ

آغاز فن ششم از کتاب مهابهارت

که آنرا:

بهیمک پرب (Bhisma Parva) می‌گویند^۱
سری کرشن جیوسهای (Sri Krsnaji Sahay)

راویان اخبار و ناقلان آثار اهل هند چنین روایت کرده‌اند که چون هردو لشکر در برابر یکدیگر قرار گرفتند، کوروان (Kaurava) روی به‌جانب مغرب و پشت به‌جانب مشرق ایستاده بودند، و پاندوان (Pandava) بعکس آنها. و در ولایت آن دو پادشاه عالی‌شان، پیران و مردمان بیمار و ناتوان در منزل خود مانده بودند؛ و دیگر هرکس که قوت رفتار داشت همه در این معرکه - اکثر بجهت جنگ و بعضی بجهت تماشا - حاضر شده بودند.

چون فوج‌ها در برابر همدیگر قرار گرفتند؛ بهیمک‌پتامه (Bhisma Pitamaha) و درونه‌چارچ (Dronacarya) کسان به‌خدمت راجه جدهشتر (Yudhisthira) فرستاده پیغام دادند که حالا میانه لشکر ما و شما قرار بر جنگ یافت، می‌باید که این جنگ را براستی می‌کرده باشیم، و مکر و حيله در میان نباشد؛ و دیگر آنکه چون جنگ می‌کنیم باهم در آن وقت تا کشتن و بستن همراه می‌باشیم؛ و چون دست از جنگ باز می‌داریم، می‌باید که مردمان ما و شما باهم اختلاط و آمد و رفت میکرده باشند و ما و شما بمنازل همدیگر میرفته با همدیگر صحبت می‌داشته باشیم؛ و دیگر می‌باید که گریخته را از طرفین نکشند؛ و هرکس که سلاح بیندازد، او را نکشند؛ و جماعتی را که نقاره می‌نوازند و جمعی را که بهل میرانند نکشند؛ و می‌باید که اسب‌سوار با اسب‌سوار، و فیل‌سوار با فیل‌سوار، و ارابه‌سوار با ارابه‌سوار، و پیاده با پیاده جنگ می‌کرده باشند.

چون این پیغام‌ها را پیش راجه جدهشتر و کرشن (Krsna) آوردند؛ ایشان را

۱- ب: فن ششم از کتاب مهابهارت و این را بهیمک‌پرب می‌گویند. امید است که به یمن توجه اعلی حضرت خاقان اسکندر نشان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه باتمام این کتاب توفیق یابد بحق‌النبی و آله؛ ج: ... متضمن جنگ ده روزه و افتادن بهیمک‌پتامه به‌تیرهای ارجن و شکندی روز دهم.

این سخن بسیار خوش آمد، و راجه جدهشتر گفت که بهیکم پتامه صاحب ما است، و درونه چارج استاد همه است؛ هر حکمی که ایشان یفرمایند ما را حد نمیرسد که از آن تجاوز نماییم!

در این وقت بیاس (Vyasa) نزد دهرتراشت (Dhrtarastra) آمد و گفت که پسران تو پند مرا نشنیدند تا کار به این جا رسید و حالا وقت آن رسیده که خان و مان ها خراب شود و نسل کوروآن، برافتد؛ و اگر تو میل تماشای جنگ داشته باشی از خدای تعالی می خواهم تا چشم به تو روزی شود و بینا گردی.

دهرتراشت، در جواب گفت که در جمیع مدت عمر نابینا ماندم، حالا نمی خواهم که در آخر عمر پسران خود را کشته و مرده ببینم؛ اما مرا يك کس می باید که هر روز خبر جنگ می رسانیده باشد و دل مرا به افسانه و حکایت مشغول دارد. بیاس، گفت: برای ندیمی تو سنجی (Samjaya) را گذاشته ام و تفالو کرده ام که هر چه هر روز از وقایع آنجا بگذرد او از همین جا ببیند و با تو بگوید.

بعد از این بیاس، به دهرتراشت گفت که تو مرا فرزند رشیدی، سخن راست را از تو دریغ نمی دارم؛ مرا از شگون ها چنان معلوم شده که کوروآن همه کشته خواهند شد و پاندوان، ظفر خواهند یافت.

دهرتراشت گفت که شگون ها کدام است؟ بیاس گفت که زاع (Kaka) و گرکس (Grdhra) و شکره (Syena)^۱ و طالوس (Kanka) [و لك لك Baka] را می بینم که یکجا شده اند و باهم نشسته مرغوله می کنند و این علامت آنست که خلقی عظیم کشته شوند، و وقتی که آفتاب طلوع می کند چنان می بینم که در هوا تنهای بی سر، جماعت جماعت و حلقه حلقه، برگرد آفتاب می گردند و با یکدیگر شمشیر می زنند و این را به زبان هندوی کبنده^۲ (Kabandha) می گویند - و در وقتی که ده هزار کس کشته می شوند يك کبنده، بنظر می آید. و در شب چهاردهم از برج میزان که ماهتاب در غایت روشنایی و صفا می باشد چنان تیره می بینم که در شب های جوزا بواسطه گردوغبار هوا تاریک می نماید. و صورت دیوتها را که در بتخانه کشیده اند؛ بعضی در گریه، و بعضی در خنده و جمعی عرق آلود، و پاره ای جاییهای خود را گذاشته سرنگون بر زمین افتاده اند. و از هوا بی آنکه ابر نمایان باشد آواز صاعقه و برق و رعد می آید، و بجای باران، گردوغبار و خون می بارد. و چنان دیدم که گاو به جای گوساله، خرکره زاییده، و این بدترین شگون ها است. و درختان بی موسم بار می آورد و میوه زمستانی؛ در تابستان، و تابستانی؛ در زمستان پیدا می شود. و همینطور از يك زنی چهار دختر متولد شده و هر حیوانی بچه ای را غیر از جنس خود زاییده و فرزندی که از مادر بوجود می آید به مجرد تولد نقل و سرود می گوید و رقص و بازی می کند. و گل نیلوفر بر درختان بیابان شکفته شده و در کوچه و بازار کودکان بجای چوگان بازی شمشیر بازی می کنند و یکدیگر را می -

۱- شکره: پرنده شکاری از خانواده باشه ولی از آن کوچکتر.

۲- کبنده (Kabandha): بدن بی سر.

کشند - و بی آنکه کسی بنوازد نقاره و طبل؛ صدا می دهد. و در غیر روز بیست و هشتم و شب چهاردهم آفتاب و ماه می گیرد. و آب دریاها بالا رویه می رود و برعکس معهود جاری می گردد. و آب چاه ها جوشیده و کف زنان تا لب چاه می رسد. و برهمنان در وقت هوم (Homa) کردن هرچند روغن و شیر و شکر و صندل، و کره^۱ در آتش می اندازند بوی ناخوش می آید و در معرکه از آنجا که طلوع و پرچم برپا می کنند، دود می خیزد و در وقت نواختن نفیر و کرنای آتش سر می زنند و شعله هایی مثل گل افشان می شود؛ و از این دلایل و علامات چنان معلوم می شود که در عالم، خونریزی و کشاکشی بسیار واقع شود.

دهرتراشت گفت که حالا افسوس خوردن ما فایده ندارد و کاری که از ازل مقدر شده تغییرپذیر نیست و از این جماعت هرکه برآستی جنگت می کند او جزای راستی می یابد، و هرکه به مکر و حيله و دروغ خواهد بود؛ او همان طور به جزا می رسد. و اگرچه مردن حق است و به هررنگت می باید مرد اما مرا کاشکی مرگ به شمشیر می بود؛ چه هیچ نمی خواهم که بر بستر بمیرم و هیچ مردنی بدتر از این نیست، و حالا که ضعیف و پیر و زار و بیمار شده ام؛ نمی دانم که این دولت نصیب من می شود یا نه؟!

دهرتراشت گفت: دیگر التماس از شما دارم که بفرمایید که شگون هایی که دلالت بر فتح داشته باشند، کدام است؟

بیاس گفت: اول آنست که هرجماعتی که فتح می کنند خاطر ایشان در کمال قرار و آرام می باشد و نقاره و نفیر و کرنای ایشان بغایت آواز بلند می داشته باشد و از علم و فوج و لشکر ایشان روشنی و صفای عظیم ظاهر می باشد و باد از عقب ایشان می وزیده باشد - اینها علامات فتح است.

و سردار می باید که در فوج خود ایستاده باشد، اگر از خدمتکار خود چیزی بطلبد او بازپس نکند که مبادا لشکری را گمان شود که او راه گریز می بیند، و تدبیر اعلی در جنگ آنست که افواج خود را بغایت نیک ترتیب کند هرکس را در جایی که مناسب او باشد باز دارد و جماعتی را که پر جلوه باشند در پیش تعیین کند. و مردمان کار دیده را که در معرکه ها بسیار بوده باشند در قول^۲ لشکر باز دارد؛ و مردمان بی دل را که در جنگها نبوده باشند در جایی که از جنگ دور باشد نگاه دارد. و در زمانی که جنگ نزدیک رسد ملازمان سپاهیان خود را به عنایات پادشاهانه امیدوار سازد و وعده های نیک به ایشان می فرموده باشد. و چون از مهم غنیم فراغت یابد، آن وعده ها را به وفا رساند تا اگر دیگر بار معرکه ای روی نماید؛ لشکر به جان بکوشند و بدانند که هرچه می گوید می کنند، و در مقابل آن مزد خوب می یابند. و اگر کسی در جنگ یا در کاری دیگر جان نثاری کرده کشته شود، باز - مانده های او را نوازش تمام نماید تا دیگران بی دغدغه سر بازی می کرده باشند. و

۱- ب: واکر در آتش.

۲- قول (لفت ترکی): قلب سپاه و لشکر.

تدبیر اوسط آنست که تا تواند تفرقه در لشکر غنیم و دشمن اندازد؛ و مردم خصم را امیدوار گرداند و ایشان را تا تواند به پیش خود آورد؛ اما زود برایشان اعتماد ننماید که مبدا در آن آمدن، مکرری بوده باشد. و تدبیر ادنی آنست که مردمان مملکت خود را تا تواند به لشکر خود همراه بگیرد تا سپاهی لشکر در نظر غنیم بسیار نماید؛ اما ایشان را در جایی باز ندارد که اول حمله دشمن برایشان باشد. و در افواج دشمن آنچه زبون تر بوده باشند اول برایشان حمله کند تا دیگران شکسته دل گشته منهنز شوند - بیاس (Vyasa) این سخن را بگفت و برفت.

و بعد از آن دهر تراشت، سنجی (Samjaya) را طلب داشت و گفت: من چشمی ندارم و حالا مرا بجهت این جنگ که در میان خویشان و برادران روی داده غمی پیش آمده که زیاده از آن متصور نتوان کرد، از تو چشم آن دارم که در این ایام مرا تنها نگذاری و به حکایات و روایات خاطر مرا مشغول می داشته باشی؛ پس به سنجی گفت: با من بگو که این راجه هایی که حالا در این دو لشکر جمع شده اند از کجا آمده اند، و طول و عرض آن اقلیم که آن را جنوب دیپ (Jambudvipa) می گویند چه مقدار است؟

سنجی، گفت که دور این جنوب دیپ، چهار لك (Lakh) ^۱ کروه است و در این جنوب دیپ، شش کوه عظیم است: اول در میان این اقلیم، سمیر پربت (Sumeruparvata) است و آن کوه همه از طلا است. و بلندی آن کوه سه لك و سی و شش هزار کروه (Krosa) است. و شصت و چهار هزار کروه در زمین فرو رفته است و آن کوه بصورت گل نیلوفر است. و دو کوه دیگر، یکی: سگنده مادن (Sugandha Madana)، و دیگر مالوان (Malyavan) است. و این دو کوه در مقابل هم واقع شده؛ سگنده مادن در جانب مغرب است، و مالوان در طرف مشرق. و دو کوه دیگر: نیل (Nila)، و نکه (Nisadha) است. - نیل در جانب شمال و نکه در طرف جنوب است. و دیگری کوه هماچل (Himacala) است، و کوه شوالک (Sivalika) ^۲ داخل این هماچل است.

و این اقلیم نه قسم است: یکی الاورت (Ilavrt = Varsa) است، و سمیر پربت در آنجا است. و دیگری بهرت کهند (Bharata Khanda)، و اکثر این ربع مسکون در این است. و دیگر هربرکه (Harivarsa)، و دیگری هیم کوت (Hemakuta)، و دیگر هیموت (Himavat) است، و دیگر کیت مال (Ketumala) است. دیگر بهدراشو (Bhadrasva) است، و دیگری هیرنیک (Hiranyaka = Hiranmaya) است. دیگری ایراوت (Airavata Varsa). و در میان هر یک از این شش کوه، چهار هزار کروه فاصله است. و این زمین بهرت کهند، این خاصیت دارد که هر کس در آنجا نیکی می کند؛ جزای نیکی می یابد، و اگر بدی می کند؛ بدی می یابد. و در هماچل، کوهی است کیلاس (Kailasa) نام که مهادیو (Mahadeva) آنجا

۱- لك (Lakh) واژه هندی برابر مانسکریت آن (Laksa) مساوی یکصد هزار.

۲- شوالک (Sivalika): نام یکی از قله هایمالیا.

مقام دارد و در پهلوی آن کوه^۱ حوضی است بغایت عظیم که بیندسر (Bindusarovara) نام دارد؛ و راجه بهگیرت (Bhagiratha) آب گنگ (Ganga) را در آنجا از مهادیو گرفته آورده است. و در هریک از این شش کوه عجایب و غرایب بسیار است که خداوند تعالی آن را می‌داند.

و در این بهرت‌کهند، چهار جگ (Yuga) است: مت‌جگ (Satyuga)، و تریتا (Treta)، و دواپر (Dvapara)، و کلجگ (Kaliyuga).

و شش اقلیم دیگر که غیر از این جنوب‌دپ (Jambudvipa) است هریک دو برابر دیگری است.

و اقلیم دوم پلچه‌دپ (Plaksa Dvipa)^۲ است. و آن دو برابر جنوب‌دپ (Jambudvipa) است.

اقلیم سوم کش‌دپ (Kusa Dvipa)، است که دو برابر پلچه‌دپ است. و چهارم کرونچه‌دپ (Kraunca Dvipa)^۳ است و آن هم دو برابر پیش است. و پنجم شاک‌دپ (Saka Dvipa) است، و آن هم مضاعف اقلیم پیشتر است. و ششم شال‌مل‌دپ (Salmali Dvipa) است و آن هم دو برابر شاک‌دپ است. و در گرد این اقلیم جنوب‌دپ همه دریای تلخ و شور است؛ و در گرد اقلیم پلچه‌دپ همه دریای شیرین است مثل شربت نبات؛ و در گرد اقلیم سوم همه دریای شراب است؛ و در گرد اقلیم چهارم دریای روغن است؛ و در گرد اقلیم پنجم دریای جفراست است؛ و در گرد اقلیم ششم دریای شیر است؛ و در گرد اقلیم هفتم دریای آب‌حیات است، و برگرد آن دریای آب حیات کوهی است که آن را به‌فارسی کوه قاف می‌گویند.

سنجی گفت که این راجه‌ها که باین لشکر حاضر شده‌اند بعضی از بهرت-

۱- ل: و دره پهلوی آن حوضی است.

۲- نام دیگر اقلیم اساطیری پلچه (Plaksa) را گومدک (Go_Medoaka) نیز می‌خوانده‌اند.

۳- برطبق نظرات و عقاید برخی از مؤلفان هندو سطح جهان خاکی به هفت قسمت تقسیم میشود: ۱- جنوب (Jambu) ۲- پکشه (Plaksa) یا گومدک (Go_Medaka) ۳- شال‌مالی (Salmali) ۴- کشه (Kusa)، ۵- کرونچه (Kraunca) ۶- شاکه (Saka) ۷- پشکار (Puskara). در صورتیکه در برخی از مآخذ و از جمله همین مهابهارت (در جای دیگر) از چهار اقلیم اساطیری بشرح زیر نام برده شده است:

۱- بهدراشو (Bhadrasva) ۲- کتومال (Ketu_Mala) ۳- جنوب‌دپ (Jambudvipa) ۴- اوتر کورو (Uttarah Kuravah). بعدها در برخی از مآخذ نام نه بخش دیگر نیز آورده شده است: اندردوپ (Indra Dvipa)، و کسر و مت (Kaseru_Mat)، و تامرورنه (Tamra_Varna) و گبهستی‌مت (Gabhasti_Mat)، و ناگه‌دوپ (Naga_Dvipa)، و سومیه (Saumya)، و گاندهره (Gandharva)، و وارونه (Varuna) و بهارت (Bharata) بر بخش‌های ششگانه افزوده شده است. از این گذشته نام اقلیم اوپ‌دوپ (Upa_Dvipa) هم در ادبیات هندو مذکور افتاده است.

کهند، آمده‌اند که حصه نهم از يك اقليم جنوبیپ است، گمان نبری که همه دنیا اینجا آمده است – سنجی، این سخن گفته از نزد دهرتراشت بهزودی برخاسته نزد درجودهن رفت. دهرتراشت به وقت رفتن با سنجی گفت که به درجودهن بگو که پدر تو می‌گوید که بیاس، کس بزرگی است، شما همه بزرگی او را می‌دانید. او به پدر تو گفته است که این جنگ خانواده شما را خواهد برانداخت. از من يك نصیحت بشنو، هنوز اصلاح این کار می‌توان کرد، بیا و از این چهل بگذر و با برادران خود آشتی کن.

سنجی چون به لشکر رسید جنگ قائم شده بود، دید که کار از دست رفته است هیچ از این پیغام نگفت. و سنجی آنجا بود که بهیکم پتامه بیفتاد.

سنجی چون این حال بدید برگشته به خدمت دهرتراشت آمده گفت که بهیکم – پتامه بدست شکمندی، کشته شد. دهرتراشت از کمال اندوه نزدیک بود که هلاک شود. آغاز گریه و زاری کرده، از سنجی پرسید که این همه مردم نتوانستند که محافظت بهیکم پتامه که سردار و شجاعت‌ترین همه آن لشکر بود، بکنند؟ با من بگو که کشته شدن او چون بود؟

سنجی گفت که بهیکم پتامه بزرگ همه شما بود، حق بجانب تست که غم براو می‌خوری – آنچه قصه جنگ و کشته شدن اوست بگویم:

کشته شدن بهیکم پتامه!

در هنگامی که هردو لشکر آغاز معرکه کردند درجودهن، به دوشاسن گفت که می‌گویند که شکمندی، بهیکم را خواهد کشت تو با بهادران لشکر محافظت بهیکم می‌کرده باشید و مگذارید که شکمندی خود را به او رساند. و پاندوان محافظت شکمندی، بسیار می‌کنند، چنانچه ارجن (Arjuna) را به محافظت او باز داشته‌اند، تو هم محافظت بهیکم به اقصی الفایه می‌کرده باش. در این اثنا آوازه طبل جنگ و صهیل اسبان از هردو لشکر برآمد، و دوشاسن، و شکن (Sakuni)، و شل (Salya)، و جیدرت (Jayadratha) بجهت محافظت بهیکم پتامه برگرد او درآمدند. و بهیکم پتامه در وقت سواری سم مرکب خود را ببوسید و دست دعا برداشت و گفت: خداوندا! از این دو لشکر هر کدام که بر راستی جنگ می‌کرده باشد ایشان را فتح و ظفر روزی گردان. بعد از آن سوار شد و راجه‌هایی را که بر اطراف او بودند همه را طلبیده با ایشان گفت که شرف بهادران و شجاعان در این است که در معرکه کشته شوند و از مردن بر بستر بغایت می‌گریزند. و این کرکسیت (Kuruksetra) عجب معرکه‌ای است که نهک (Nahusa)، و ججات (Yayati)، و ماندهاتا (Mandhata)، و غیرهم – از راجه‌های بزرگ – همه به تیغ کشته شده‌اند، شما هم باید که غیرت را کار فرمایید و تا جان در بدن دارید بکوشید و با اعداء جنگ بکنید تا فتح یابید یا کشته شوید که در عالم هیچ عاری بدتر از گریختن در جنگ نیست – بهیکم پتامه این نصیحت به لشکر خود گفت.

آمدیم برسر قصه پاندوان:

چون جدهشتر کثرت لشکر کوروان را دید و استعداد ایشان را بیشتر از خود یافت، بغایت اندوهگین شد و ارجن را آهسته طلبید و بدو گفت که بهیکم پتامه عجب لشکری آراسته است اینطور فوجی تازه زور را شکست دادن خالی از اشکال نیست؛ مرا حیرت می‌آید که کار چگونه از پیش توان برد؟ ارجن به جدهشتر گفت که جانب کمی و بسیاری لشکر نبینید؛ بلکه نظر بر کرم خداوندی بدارید که بسیار همچنین شده است که صف اندک بر صف بسیار غالب آمده‌اند و فتح بکرم خداوندی است تا هر جانب که عنایت او باشد نسیم ظفر از آن طرف می‌وزد. ما چون مظلوم‌ایم و نیت خوب داریم؛ امید اینست که مظفر و منصور گردیم. جدهشتر گفت: چون کوروان برسر ما رانده می‌آیند، مناسب این است که ما هم پیشتر رویم؛ افواج را بفرما تا ازجا بجنبند، افواج ایشان نیز در حرکت آمد.

حرکت سپاهیان پاندوان به سوی لشکریان کوروان!

در این وقت کرشن، با ارجن گفت که تو بیا تا چیزی بتو بیاموزم که بدان چیز بردشمن غالب آیی و افسونی به او آموخت. در وقت خواندن ارجن آن افسون را آوازی از بالا شنید که ترا فتح خواهد بود. بعد از آن ارجن برارابه سوار شد و کرشن، تازیانه‌یی را که اسب بدان می‌راند به دست گرفته، ارابه ارجن می‌راند. و چون هردو صف مقابل ایستادند درجودهن با درونه چارج گفت که ما خیال نمی‌کردیم که لشکر پاندوان اینقدر خواهد بود و اینچنین صف‌های آراسته داشته باشد! این همه به اهتمام شاگرد و شاگردزاده تو دهرشت دمن (Dhrstadyumna) ترتیب یافته است.

درونه چارج گفت که لشکر شما هم بسیار است؛ بلکه می‌توان گفت که دوچندان از لشکر پاندوان است؛ اما فتح موقوف بر طالع است و به کمی و بسیاری لشکر وابسته نیست.^۱

در این میان ارجن به کرشن گفت که ارابه مرا از فوج پیشترک ببر تا بنظر اجمالی در لشکر کوروان نگاه کنم و عدد سرداران و حالات بهادران ایشان را تخمین نمایم.

کرشن او را پیشتر برد. ارجن، دید که در صف مقابل او همه خویشان و برادران و دوستداران اویند؛ دلش به لرزه درآمد و سلاح‌های خود را فرود آورده

۱- از این‌جا فصل اول بهگوت گیتا که جزئی از دفتر ششم مهابهارت است آغاز می‌گردد، ولی در این ترجمه گیتا خلاصه گردیده است و خلاصه‌ای از فصل اول آن بفارسی نقل شده است. خوشبختانه این فصل را چند تن از دانشمندان هندی از متن سانسکریت به فارسی نقل کرده‌اند که بعضی از آنها چاپ هم شده است و در این‌جا متن ترجمه فارسی منسوب به داراشکوه برین ترجمه افزوده میشود.

پیش‌کرشن گذاشت و گفت: من تاب چنگ با خویشان و برادران و رای کشتن ایشان ندارم و سلطنتی که بعد از کشتن این جماعت میسر شود به چه کار می‌آید و چه فایده^۱ می‌کند؟ بعد از فنا و هلاک خویشان بر تقدیری که زنده هم بمانیم هروقتی که نوحه و گریه پیوه‌ها و یتیمان ایشان را بشنوم و پریشانی احوال مردم را ببینم عیش برما مکدر و زندگی ناخوش می‌شود؛ بنابراین اگر من کشته شوم تا مصیبت این‌ها نبینم هزار مرتبه بهتر است از زندگانی بی‌ایشان.

در این حال که ارجن، این سخن گفت کرشن‌جیو دید که چشم او پر آب شده و غریو از او برخاسته است؛ پس کرشن به ارجن گفت: آنچه تو می‌گویی مناسب این وقت و این مقام نیست و لشکریان بشنیدن این سخنان بی‌دل می‌شوند؛ تدبیر ملک با مهربانی و ملاحظه خونریزی کم راست می‌آید. اگر کسی را خدای تعالی توفیق دهد ترک دیار و کاروبار حکومت و سلطنت بکند و در بیابان به عبادت حق تعالی مشغول باشد و تا تواند موری را هم نیازارد که رستگاری جاوید در کم‌آزاری است. ارجن به کرشن گفت: بجانب بهیچ‌پتامه، و درونه چارج اگر تیر بیندازم، این وبال برگردن که می‌شود؟ چه ایشان هر دو استاد من‌اند، و استاد که وسیله حیات معنوی و واسطه علم صوری است بهتر است از پدر که سبب حیات ظاهری شده است و بغایت دلی سیاه و سخت باید که خود را به کشتن ایشان قرار دهد.

کرشن گفت! عجب حالتی در تو مشاهده می‌کنم، بر جماعتی که غضب الهی نازل شده است، تو برایشان رحم می‌کنی! و این کار به دست تو و دیگری نیست، به دست خدای - تعالی جل جلاله - است؛ و چیزی که او تقدیر کرده است، تو و دیگری آنرا کی تبدیل می‌توانید داد؟ بی‌فایده غم خوردن صورت ندارد؛ و اینکه تو می‌گویی که ما اینها را چون بکشیم؟! کسی روح کسی را نمی‌تواند کشت؛ بلکه این بدن را از روح خالی می‌کند. و آن روح جوهری لطیف است که هرگز فانی نمی‌شود مگر وقتی که خداوند تعالی خواهد. و هرکسی را که بکشند آن روح او بحال خود است؛ و هرکس که به دنیا آمده است البته او را از دنیا می‌باید رفت و این تقدیر خداوند تعالی است^۲.

۱- ل: فایده دارد.

۲- در این ترجمه فقط فصل اول از هیجده فصل کتاب بهگودگیتا که جزئی از دفتر ششم مهابهارت است در یک صفحه خلاصه شده است: گیتا یکی از شاهکارهای ادبی و فلسفی و از قسمت‌های برجسته و مهم رزم‌نامه مهابهارت می‌باشد. و برای تکمیل کتاب، ترجمه فارسی بهگودگیتا منسوب به محمد دازاشکوه مقتول به سال ۱۰۶۹ هجری براین ترجمه افزوده شد تا کتاب ناقص نباشد.

جلالی نائینی

بهگود گیتا (Bhagavadgita)

ادهیای ADHYAYA اول

ارجن و شادجوگ (ARJUNAVISADAYOGA)

گفتار اول: ترس و ناامیدی

دهر تراشت (Dhrtarastra) گفت: ای سنجی (Sanjaya)! در زمین کرکسیت (Kuruksetra) که مزرعه نیکوکاری است، مردم من - در جماعت پاندوان (Pandava) - هنگامی که به قصد کارزار روبه رو شدند - به چه کار مشغول گشتند؟

سنجی گفت که جرجودهن (Duryodhana) فوج های پاندوان را در میدان جنگ ایستاده، دید. نزد درونه چارج (Dronacarya) آمد و گفت که ای استاد! این لشکر عظیم پاندوان را به سرداری پسر دروپد - آن که خردمند و شاگرد تو است - آراسته ببین.

و آنان که درین سپاه کماندار نیک و دلاوراند، و در عرصه کارزار بی نظیر، مثل: بهیم، و ارجن برتفصیل ایشان مطلع شو: اول: ساتک (Satyaki)^۱ و بیرات (Virata)، و دروپد (Drupada) مهارتهی (Maharathi) اند، و دهرشت کیت (Dhrstaketu) و چیکتان (Cekitana)، و کاشی راج (Kasiraja)، پرزور و پروحشت، و کنت بهوج (Kuntibhoja)، و شیب (Saivya) بزرگترین مردم. و جد هامن (Yudhamanyau) قوی هیکل، و اتموجا (Uttamauja) دلاور، و ابهمن^۲ و پسران دروپدی (Draupadi) - ایشان همه مهارتهی اند.^۳

۱- جوجودهن (Yuyudhana) نام دیگر ساتک میباشد.

۲- این نام یعنی: ابهمن (Abhimanyu) پسر ارجن در این جا ضبط نشده و عبارت پسر مبهدر (Subhadra) آمده است. ابهمن پسر ارجن است از زنی بنام مبهدر (Subhadra) خواهر کرشن.

۳- اجمل: و پسران دروپد همه ایشان مردم مهارتهی اند.

ای بزرگترین برهمنان! جماعتی که بهترین مردم ما و سردار لشکراند، بجهت شناختن تو بذکر ایشان نیز متعرض میشوم، بشنو، اول: [تویی، بعد از آن] بهیکم (Bhisma)، بعد از آن: کرن (Karna)، و کرپاچارج (Krpacarya) فیروزمندان جنگ، و اشوتهمان (Asvatthaman)، و بکرن (Vikarna)، و سومدت^۱ (Somadatta)؛ و این دلیران بجهت خاطر من قطع از زندگی خود نموده‌اند، و انواع اسلحه کارفرموده زیرک‌اند در فنون کارزاری.

ای استاد! جیش‌پاندوان بحسب ظاهر تاب مقاومت لشکر ما ندارد، و لیکن جمعیت ایشان اگرچه در ظاهر اندک‌مینماید اما در معنی بسیار است؛ چون بهیکم از صمیم دل برعایت شیوه اخلاص، نگاهبانی ایشان میکند. و لشکر ما هرچند در شمار افزون [تر] است؛ اما در قوت کمتر؛ چه بهیکم از ته دل به ما خوب نیست بلکه نگهبان سپاه پاندوان است.

[درجودهن گفت:] پس مناسب آن است که همه شما از هر طرف به حراست و پاسبانی او قیام نمایید.

درین وقت بهیکم – بزرگترین کوروان و پدر کلان ایشان و خداوند شکوه بسیار – بجهت تسلی خاطر جرجودهن و خوشحالی او؛ مانند هژبر غرنده^۲ سفیدمهره خود را بنواخت؛ بعد از آن نای و نفیر و دهل و کرنای به یکبار بنواختند، و از آن چنان غریو هولناک پروحشت برخاست که فرق کردن درین آوازهای مختلف ممکن نبود.

و درین اثناء ارجن، و کرشن (=کشن) برارابه بزرگ که اسپان نقره رنگ داشت، سوار شدند. و کرشن سفید مهره پانچجن (Pancajanya) نام و ارجن دیودت (Devadatta) نام، و بهیم‌سین – خداوند کارهای مهیب – خرمهره کلان پوندر (Pundra) نام، و جدشتر (Yudhisthira) اننت‌بجی (Anantavijaya)، و نکل (Nakula) سکوکه (Sughosa) و سهدیو (Sahadeva) من‌پهیک (Manipuspaka) را به

۱- اجمل: اول تویی؛ بعد از آن بهیکم، و کرن و کرپاچارج – فیروزمندان جنگ – و اشوتهمان، و ویکرن، و پسران سوم دت، و غیره؛ آن دلیران بجهت خاطر من از زندگی خود قطع نظر نموده، انواع اسلحه کار فرموده، زیرک در فنون کارزار.

۲- ج: هژبر غریده و سفیدمهره خود را.

يك دفعه بنواختند. و راجه کاشی (Kasi) - کماندار نیک - و شکمندی (Sikhandin) - مهارتمی (Mahrathi) بزرگ - و دهرشت دمن (Dhristadyumna)، و بیرات (Virata)، و ساتک (Satyaki) که از هیچ میدان رونگردانیده بود، و دروپد (Drupada) و جمله پسران دروپدی (Draupadi) و ابهمن (Abhimanyu) قوی دست سفیدمهره^۱ های خود را دمام بنواختند. و این آواز ترسانگیز سینه های دلاوران جرجودهن را شکافته به دل های ایشان درآمد و بسیط زمین و کره هوا از صدا پرشد و آواز خر مهره ها مغز کوه را از سرانداخته.

درین ولا ارجن (Arjuna) دلاوران جرجودهن را در مقدم کارزار دیده کمان برداشت و با کرشن گفت که ای کرشن (Krisna)! ارا به مرا پیشتر ببر و در میان هردولشکر نگاهدار. می خواهم جماعتی را که بر کارزار اقدام نموده، درین میدان درآمده اند، ببینم [، و بدانم]. و آنان که بجهت رفاهیت خاطر جرجودهن تیره عقل و خیرخواهی او بر جنگ قرار داده اند و بدین معرکه حاضر شده اند، ایشان را بنظر درآرم و بدانم که حریف من کیست و مرا بچه کسان جنگ باید نمود^۲؟

سنجی گفت که ای فرزند بهرت (Bharata)! آن گاه که ارجن با کرشن این سخن گفت، کرشن جیو ارا به خود را روان ساخت و در محلی که ارجن گفته بود نگاهداشت؛ پس گفت که ای ارجن! کوروان (Kaurava) را همراه راجه هایی که بهیکم پتامه، و دروناچارچ (Dronacarya) مقدمه^۳ ایشان اند، ببین.

درین وقت ارجن به سوی هردو لشکر نگاهی کرد و طرفین را پراز جماعت [پدران و] پدران کلان، و برادران، و استادان، و خالوان، و پسران، و نبیره ها، و دوستان، و پدران عروسان و آشنایان مخلص بدید. بعد از دیدن طوایف مذکوره ایدای بسیار کشید و

۱- اجمل: در هیچ میدان رو نگردانیده و دروپد و جمله پسران دروپدی و ابهمن دراز دست.

۲- ت: هرگاه. اجمل: ببینم و بدانم که حریف من کیست و مرا بچه کسان جنگ می باید کرد. و آنان که بجهت رفاهیت در جودهن و خیرخواهی او بر جنگ قرار داده درین معرکه حاضر شده اند ایشان را بنظر درآرم.

۳- د: مقدم.

برسر ترحم آمده، گفت: ای کرشن جیو!^۱ از دیدن خویشان و دوستان در مقام جنگ، اعضای من سست شده، می آیند^۲ و می لرزند و دهن خشک میگردد و موی برتن من میخیزد و کمان گاندیو (Gandiva) از دست می افتد، و پوست بدن می سوزد، و دل در گرداب حیرت فرو رفته و قدرت برای ستادن نمانده؛ و شگون [های] مخالف می بینم. ای کرشن! من از کشتن خویشان در عرصه کارزار نیکویی نمی بینم.

ای کرشن! ظفر و ملک و راحت مرا نمی باید؛ چه جماعتی که از ممر ایشان فراغت و زندگی می خواهم؛ آن جماعت قطع نظر از ملک و مال و راحت و جان کرده، از بهر جنگ درین معرکه حاضراند. و ایشان استادان و پدران و پسران و پدران کلان و نگاهبانان و خسران و نبیره ها و برادران و خویشان هستند.^۳

ای کرشن! هر چند آن مردم قصد کشتن من بکنند، من قصد کشتن ایشان نمیکنم. و بر تقدیری که از کشتن ایشان خسروی هر سه ملک به من میسر شود، پادشاهی روی زمین چه چیز است؟! ای کرشن! از کشتن پسران دهر تراشتر کدام راحت به ما روی خواهد نمود؟ [و] ایشان هر چند بدکردارند و سلاح برداشته روبه روی ما شده اند؛ با وجود آن، ما از کشتن ایشان گنه کار می شویم؛ بنا بر آن کشتن پسران دهر تراشت مع برادران و خویشان لایق شان ما نیست!

ای کرشن! ما از کشتن مردم خود چطور بر راحت خواهیم رسید؟

کسانی که در عقل ایشان از ممر طمع فتوری رفته آن مردم — مع^۴ جرجوده — گناهی را که از کشتن فرزندان و آزدن دوستان

۱- د: ترحم آمده با کرشن جیو گفت: ای کشن جیو از دیدن.

۲- ت: می آیند؛ ج: می آیند و می تپند و می لرزند.

۳- اجمل: و ایشان استادان و پدران و پسران و پدر کلان و خسران و نبیرگان و برادران و طغایان و خویشان هستند.

۴- ج: آن مردم را مع درجوده گناهی که از کشتن خویشان و دوستان حاصل میشود، بنظر در نمی آید. ت: معه.

حاصل میشود، به نظر در نمی‌آورند!
ای کرشن! ما کشتن فرزندان و برادران و خویشان خود را
گناهی عظیم میدانیم؛ پس چرا ترك آن ندهیم؟
هرگاه قومی به‌وادی فناء منتقل [می] شوند نیکوکاری ایشان
که از عهد قدیم آمده، نیز معدوم میگردد، و چون نیکوکاری نماند،
بدکرداری در قبیله منتشر می‌گردد!
ای کرشن! از بد کرداری قوم، زنان بدفعل خواهند شد، و
بعد از بدفعل شدن زنان، فرزند حرام‌زاده از ایشان بوجود خواهند
آمد.

و از پیدا شدن حرام‌زاده‌های کشتندگان قوم، این حرام-
زاده‌ها به دوزخ خواهند رفت، و آب و طعام به‌آن مردم، هیچکس
نخواهد داد، و این مردم هم از این ممر به‌دوزخ خواهند افتاد.
و آنان که قومی را می‌کشند، همه راه و روش آن قوم برطرف
میشود.^۱

ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری در قوم ایشان
نمی‌باشد، آن جماعت همیشه در دوزخ می‌ماند.^۲
عجب است که ما از ممر طمع ملك و راحت، قصد کشتن
خویشان کرده‌ایم و اقدام برگناه بزرگ نموده.^۳
اکنون من در مقام جنگ نیستم و سلاح در دست ندارم؛ اگر
پسران دهر تراشت مرا به‌سلاح بکشند به‌حال من خوب میشود!
سنجی گفت که ارجن این سخن گفته، برارابه بنشست و
غمناك شد و تیر و کمان از دست بینداخت.^۴

تمام شد ادهیای اول وشادیوگ (Visadayoga) نام

-
- ۱- ج: فوجی را می‌کشند همه راه و روش آن قوم برطرف می‌گردد.
در دوزخ می‌باشند؛ اجمل: ای کرشن! ما شنیده‌ایم جماعتی که نیکوکاری ایشان معدوم شد،
همیشه در دوزخ باشد.
- ۲- د: ما شنیده‌ایم جماعتی که به‌نیکوکاری قوم ایشان معدوم شد، آن جماعت همیشه
در دوزخ می‌باشند.
- ۳- اجمل: قصد کشتن خویشان کرده‌ایم و قدم برگناه بزرگ نهاده.
- ۴- د: بینداخت. تمام شد ادهیای اول ارجن بکهاد نام و آغاز ادهیای دوم سانکبه جوك نام.

آغاز ادهیای دوم

سانکها جوگ (Samkhya Yoga) نام

[ترغیب ارجن به جنگ!]

[سنجی گفت که] چون کرشن او را از کمال مهربانی با دیده پرآب دید؛ فرمود:

ای ارجن! ترا در چنین محل مشکل این بیدانشی که از نقصان عقل تو خبر میدهد - و بزرگان آنرا نمی‌پسندند - از کجا پیدا شد؟ این روش به سرگ (Svarga)^۱ نمیرساند، و از آن نام نیک [برزبان بر] نمی‌آید.

ای ارجن! بیدل مشو، و جبن و صفت^۲ بیدلی زشت که در درون^۳ تو متمکن شده است، بگذار و برخیز!

ارجن گفت که ای کرشن! من بهیکم و درون (Drona) را که سزاوار تعظیم‌اند، چطور در میدان هیجاء به تیر زنم؟! و در روزگار حاصل کردن قوت، به‌گدایی به‌از کشتن^۴ استادان بزرگ است، و اگر من این جماعت را کشته از [اموال] دنیایی ایشان تمتع گیرم؛ پس از اموال آغشته به خون این‌ها بهره‌مند شده باشم و ما نمیدانیم که کشتن این طوایف و فتح کردن بهتر است یا ناکشتن ایشان و اختیار^۵ هزیمت؛ با آن که معلوم نیست که نگار ظفر در کنار که خواهد آمد.

۱- سرگ (سورگ Svarga): آسمان اندر (Indra)؛ بهشت.

۲- ت: و چنین وصف بیدلی زشت؛ اجمل: بیدل مشو و صفت بیدلی.

۳- د: در دل تو؛ اجمل: که بدل تو.

۴- د: زیستن.

۵- ج: اخبار هزیمت؛ د: اختیار هزیمت.

و جماعتی که از کشتن ایشان نمی‌باید زیست^۱؛ آن پسران دهر تراشت‌اند که مسلح شده از بهرجنگ^۲ در برابر [ما] ایستاده‌اند و شوق من از ملاحظه معصیت و مهربانی تنزل کرده و دل من از بهرشناختن حقیقت نیکوکاری در حیطه حیرت درآمده؛ بنابراین از تو میپرسم که هرچه درین باب بهتر باشد، و تو آنرا بتحقیق میدانی، با من بگو که من به تو پناه آورده‌ام و شاگردی تو کرده؛ پس تو مرا تعلیم بده.

و [حتی] اگر من با نیستی دشمنان، ملك و پادشاهی دیوتها بیابم^۳؛ آن زمان هم اندوهی که به دل من راه یافته و حواس مرا خراب و پریشان ساخته است، برطرف نمی‌شود!

سزجی گفت که ای دهر تراشت! چون ارجن پیش کرشن اظهار بی‌رغبتی کارزار کرد و مهر خاموشی بر لب نهاد؛ فارغ‌البال بنشست. درین وقت کرشن به ارجن که در میان دو لشکر غمگین نشسته بود، خنده زنان گفت که:

ای ارجن! غم جماعتی که نمی‌باید خورد، تو میخوری، و سخنان ارباب دانش میگویی؛ اما دانا نیستی که دانایان نیک غم هیچ مرده و زنده نمیخورند! — و آن چنان نیست که من و تو و این راجه‌ها هرگز نبوده‌اند، و بعد از این نیز نخواهند بود.

چنان که جان در قالب به‌سه حالت میگذراند: خردی، و بزرگی، و پیری*؛ همچنان این قالب [را] گذاشته بقالبی دیگر میرود؛ بنابراین بر ارباب دانش لازم است که از این رهگذر مضطرب نشوند، و پشیمانی نکشند.

ای ارجن! مدرکات حواس که گرمی و سردی و شادی و غمی می‌بخشد، جاودان نیست؛ پیدا میشود، و ناچیز میگردد؛ پس تو با شکیبایی [مقتضیات] آن مدرکات^۲ را تحمل بکن!

ای بزرگترین مردم! شخصی که [از] ارباب دانش باشد، [و] راحت و محنت نزد وی یکسان بود، و از محسوسات زبونی

۱- ج: رفت.

۲- ج: و اگر من ملك و پادشاهی دیوتا بیابم.

* اجمل: خوردی، و جوانی، و پیری.

۳- اجمل: پس تو مقتضیات آن مدرکات را تحمل کن.

نمیکشد، سزاوار خلاصی است*.

و چیزی که به عدم مسبوق باشد^۱ همیشه نمی ماند؛ و چون جان چنین نیست به وادی فناء منتقل نمی گردد. و دانندگان حقیقت کار این هردو مبحث را تحقیق^۲ کرده اند، کسی که این علم را پیدا ساخته، تو او را جاوید اعتقاد بکن. و این بیزوال را هیچکس ناچیز نمیتواند ساخت، و جان چون قدیم است، تغییر نمی پذیرد، و در قید کس در نمی آید. و قالب های او معدوم می گردد، و نظر برین معنی نموده تو کارزار بکن.

و شخصی که اعتقاد او آن باشد که جان کسی را می کشد، و یا از دست کسی کشته میشود، او هیچ نمیداند - که نه او هیچکس را میزند و نه کسی او را. و او اصلاً پیدایش و فنا ندارد، و با هر بدن مخلوق نمیشود؛ پس چون به اوصاف مذکوره موصوف است، حادث نیست؛ پس قدیم باشد؛ و نیز از حالی به حالی منتقل نمیشود، و کهنه است و از کشتن بدن کشته نمیشود!

ای ارجن! کسی که او را این چنین اعتقاد کند، قطعاً فانی نمیشود، و چون او پیدایش ندارد و کم و بیش نمی گردد؛ وی را که بکشد و چه کسی او را تواند کشت؟!^۳

و چنان که آدمی جامه کهنه [را] گذاشته، رخت نو می پوشد، همچنان او از قالب کهنه برآمده در بدن نو درمی آید. و او را سلاح نمیتواند برید، و آتش نمیتواند سوخت، و آب فاسد نمیتواند ساخت، و باد خشك نمیتواند کرد. و در او سوراخ کردن ممکن نیست؛ و چون او را نمیتوان سوخت، [و] خشك [و تر] و فاسد نمیتوان ساخت، به وصف دوام موصوف است، و از جای نمی جنبد، و در همه جا است، و ظاهر است.

و به نظر در نمی آید، و او را دگرگون نتوان ساخت؛ بنابراین

* و سزاوار خلاصی است و چیزی که مسبوق بعدم باشد همیشه نمی ماند.

۱- د: دانش باشد و راحت و محنت نزد وی یکسان بود و از محسوسات زبونی نمیکشد

۲- د: تحقیق کرده اند و کسی که؛ ج: هردو جهت را تحقیق کرده اند؛ اجمل: هردو جهت را تحقیق.

۳- اجمل: پس چون باوصاف مذکور موصوف است، ای ارجن کسی که او را این چنین خیال کند... و کم و بیش نمی گردد کرا بکشد و چه کس او را تواند کشت؟

ترا غمناك نمیباید بود.

ای درازدست! اگر اعتقاد تو آن باشد که او پیدا میشود، و فانی میگردد، برین تقدیر هم اندوه را به دل خود راه ندهی که هرکس پیدا میشود، بتحقیق می میرد، و هرکس که می میرد، البته پیدا میشود؛ و درین مقدمه هیچ شبهه نیست؛ پس ترا غم جان نباید خورد.

ای ارجن! اهل عالم در اول کار نبوده اند، و در آخر کار نیز نخواهند بود؛ [و] الحال دیده میشوند؛ پس غم این ها چرا باید خورد؟

هر که آن جان را حالا می بیند در عجب میشود، و همچنین هرکس که بیان حقیقت آن میکند، سخنان غریب میگوید، و شنونده را از آن حیرت دست میدهد؛ بنابراین به کنه او پی نمیتواند برد.

ای ارجن! این جان که در همه قالب ها است؛ بهیچوجه کشته نمیشود؛ بنابراین تو در بند غم هیچ جانی مباش. و نیکوکاری قوم خود منظور داشته از کارزار پشیمان مشو که در طریقهٔ چهارتریان (Ksatriya)^۱ به از شیوهٔ جنگ راستی کاری نمیباشد.

ای ارجن! دروازهٔ سرگت (Svarga) بی طلب واشده، و چهارتریانی که طالع فرخنده دارند، این چنین جنگ پاك می یابند. و اگر تو این کارزار که از جملهٔ اعمال خیر است نخواهی کرد، از دایرهٔ نیکوکاری برآمده و نیکوکاری^۲ خود برهم زده گناهکار خواهی شد. و اهل عالم بدی ترا جاوید خواهند گفت؛ و مردم نيك را بدنام زیستن بدتر از مردن است^۳. و مهارتهیان (Maharathi)^۴ بزرگ خواهند گفت که ارجن ترسید، و از میدان کارزار به در رفت؛ و

۱- د: داشته از کارزار پشیمان مشو که در طریقهٔ کهریان به از شیوهٔ جنگ؛ اجمل: به از شیوهٔ جنگ رستگاری نمیباشد.

نام دومین طبقه از چهار طبقهٔ هندو که طبقهٔ جنگاوران و اشراف و شاهزادگان است؛ ج: شیوهٔ جنگ رستگاری نیست.

۲- ج، و اجمل: و نیکنامی خود.

۳- د: و اهل عالم جاوید بدی ترا خواهند گفت و مردم را بدنام زیستن بدتر از مردن است.

۴- مهارتهی (Maharathi): کشنده ده هزار نفر در يك روز. سردار و جنگجو. اجمل: و رتهیان بزرگ.

کسانی که ترا مرد بزرگ و صاحب وقار اعتقاد کرده‌اند؛ نزد ایشان سبکی تو ظاهر خواهد گشت. و دشمنان بر حرف مردانگی تو انگشت طعنه خواهند نهاد، و زبان به سخنانی که مناسب شأن تو نیست خواهند گشاد؛ پس کدام محنت ازین سخت‌تر است؟! [و] اگر کشته خواهی شد^۲، سرگت جای تو است، و اگر فتح خواهی کرد، پادشاه روی زمین خواهی شد؛ بنابراین، ای ارجن! دل بر جنگ نهاده، برخیز.

و راحت و محنت و سود و زیان و ظفر و هزیمت يك سان دانسته متوجه کارزار شو تا گنہکار نشوی.

ماهیت فلسفه جوگت!

و کیفیت علم سانکبه (Samkhya)^۳ را با تو گفتم؛ اکنون ماهیت [علم] جوگت (Yoga)^۴ [را] بیان میکنم که از رعایت^۵ آن تو از کمند کردار رهایی یابی. و درین ورزش جوگت هرکاری که شروع کرده میشود، — هرچند به اتمام نرسد — بی نتیجه نیست^۶؛ و گناه ناتمامی عمل روی نمی نماید، و عمل قلیل هم درین روش عامل را از ترس عظیم آمدن بعالم نگاه میدارد.

ای ارجن! در راه خلاصی همین يك راه است مقرون به یقین؛ و کسانی که به نگهبانی این طریقه مقید نیستند، عقل ایشان برقرار نیست.

ای ارجن! مردم نادان — آنان [اند] که به سخنان طمع آمیز بید اسیر و مقیداند و آنها را باور و اعتقاد میکنند^۷ و میگویند که

۱- د: اعتقاد داشته باشند.

۲- اجمل: و اگر خواهی مرد.

۳- سانکبه (Samkhya): نام یکی از مکتب‌های ششگانه فلسفی هندو.

۴- جوگت (Yoga): نام یکی دیگر از مکتب‌های فلسفی هندو که آنرا مکتب عملی سانکبه نیز میتوان خواند و این دو مکتب (سانکبه و جوگت) مکمل یکدیگرند. سانکبه مکتب نظری و جوگت مکتب عملی میباشد. اجمل: علم سانکبه با تو گفتم اکنون ماهیت علم جوگت بیان.

۵- اجمل، و ج: که تو از رعایت آن از کمند کردار خلاصی یابی و درین ورزش جوگت.

۶- د: هرچند با تمام نرسد بی نتیجه است.

۷- د: مردم نادان طمع آمیز بید مقیداند و این‌ها را کل اعتقاد میکنند. اجمل: مردم آنانند که.

ازین به، عمل نمیباشد. و به کمند آرزو گرفتاراند، و مطمح نظر ایشان غیر از سرگت نیست؛ آن مردم [لذت] سخنان مذکور [در] بید (Veda) را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند^۱ و نیز ظاهر میسازند که آن سخنان سبب عیش و اقبال و دولت است^۲؛ و جماعتی که مشتاق دولت و عشرت‌اند، عقل ایشان از این سخنان، قصوری پیدا کرده؛ بنا بر آن عقل ایشان را در طریقه جوگت به یقین نمیرساند.

ای ارجن! جماعتی که به وصف ستوگن و رجوگن، و تموگن موصوف‌اند؛ بیدها از بهر آن مردم^۳ در کار است، و تو از دایره مجموع این هر سه خصلت^۴ بیرون آی. و ترك راحت و محنت و نیکی و بدی و امثال آن گرفته، دل از فکریافتن و نیافتن خالی کن، و در ستوگن خالص استقامت ورزیده، هوشمندی را شعار خود ساز. هر برهمنی^۵ که شناسای آفریدگار است، او را همه مقاصد بید – از^۶ اندک، و بسیار – حاصل میشود – چنان که از آب بزرگ، همه کارها که از آب مطلوب است، میسر گردد، و به خلاف آن، از آب اندک که جمیع مدعیات^۷ به یک دفعه از او بهم نمیرسد. و تو کار بکن و نتیجه آن مغواه و از عمل پشیمان مشو و

۱- ج: آن مردم لذت سخنان بید را نچشیده حیات و کردار و نتیجه آن میگویند.
 ۲- د: و آن سخنان بهجت و اقبال و دولت است. اجمل، و ج: و جماعتی که مشتاق دولت و عزت‌اند عقل ایشان از ممر سخنان طمع‌آمیز فتوری پیدا کرده بنا بر آن ایشان را در طریقه.

۳- ج: موصوف‌اند از بهر آن مردم در کار است – ترجمه عبارت برین تقریب است: جماعتی که به وصف رجوگن و تموگن و ستوگن موصوف‌اند، نظر بر منطوق بیدها دارند، و تو از دایره این هر سه خصلت بیرون آی.

۴- د: مجموعه این هر سه خلقت؛ ج: از دایره مجموع این خصلت برون آی.
 ۵- اجمل، و ج: ساز و برهمنی.

۶- اجمل، و ج: چنان که دریایی (= رودخانه‌ای) که از همه جانب پر آب است و همه کارها که از آب مطلوب است، میسر می‌گردد بخلاف آن از آب اندک که جمیع مدعیات بیک دفعه.

۷- د: مدعیات است. ماحصل اینکه بیدها برای برهمنی که معرفت حاصل کرده باشد مثل سبویی آب است درون دریا و تراسزد که کار کنی لیکن نظر به نتیجه آن نداشته باشی.

ترك آن مده^۱.

ای ارجن! از نتیجه کردار قطع نظر نموده در معرفت آفریدگار ثابت قدم بوده، بود و نابود را يك سان دانسته، بعمل قیام نمای که جوگ همین يك سان بودن است. و کاری که از ممر نتیجه کرده میشود، بمراتب کمتر است از اعمال [طریقه جوگ] و تو در طریقه جوگ درآی. و آنان که نتیجه اعمال میخواهند، خسیس-ترین مردم اند.

و کسی که خواهش جوگ دارد، دو چیز بگذارد؛ یکی: نیکی، و یکی: بدی. [بنابر آن] تو به عقل^۲ جوگ رجوع کن. و جوگ عبارتست از: زیرگی در عمل.

و کسانی که به عقل جوگ آمیزش دارند، آن دانایان از کمند پیدایش، و فناء رهایی یافته، از ترك نتیجه اعمال به جایی که هیچ بدی ندارد^۳ میروند. و هرگاه عقل تو بیابان بی دانشی قطع خواهد کرد، آن هنگام هرچه [تو] شنیده ای، و خواهی شنید؛ ترك آن خواهی گرفت. و عقل تو از شنیدن سخنان معاملات مردم و احکام بید^۴ پریشان شده؛ [وقتی که] در معرفت آفریدگار ثبات و استقامت^۵ پیدا کرد؛ نتیجه جوگ خواهد یافت.

ارجن گفت: مردی که خرد او در شناخت کردگار ثبات و استقامت^۶ پیدا کرده، نشان او چیست؟ و سخن کردن و نشستن و راه رفتن او چطور می باشد؟

کرشن گفت که ای ارجن! مردی که از جمیع آرزوها [ی دل] بگذرد، و در استغراق چنان فرحت گیرد که از رسیدن محنت پریشانی نکشد^۷ و به طلب راحت نپردازد، و بر حرف دوستی و

۱- د: و از عمل پشیمان شده ترك آن نده.

۲- ج: فعل.

۳- د: هیچ ندارد.

۴- ج: حالات مردم و احکامات بید.

۵- د: آفریدگار ثبات [و] استقامت پیدا کرد نتیجه جوگ خواهی یافت. اجمل: پیدا خواهی کرد.

۶- ج: خرد او در شناختن کردار ثبات و استحکام پیدا کرده، د: در شناخت کردار ثبات و استقامت؛ اجمل: در شناختن کردگار ثبات و استقامت.

۷- د: مستقیم الفعل اجمل: و در استغراق جان فرحت گیرد و از رسیدن محنت پریشانی نبیند.

دشمنی، خط درکشد، و از حیطة ترس و قهر برآید؛ او را مستقیم‌العقل گویند^۱. و نیز شخصی که دل به‌هیچ کس ندهد، و از حصول امر مرغوب خوشحال نشود، و از رسیدن امر موخش، بدحال نگردد، و حواس را از محسوسات کشیده دارد، - مانند: کشیدن سنگ‌پشت اعضای خود را - باید دانست که عقل او برجاست.

و مردی که چیزی نمیخورد، او را به مدرکات حواس نسبت نمی‌ماند؛ اما لذت زبان برطرف نمیشود، مگر وقتی که به آفریدگار واصل شود؛ آن زمان لذت زبان هم نمی‌ماند!

ای ارجن! مرد دانا هرچند علاج مغلوب کردن^۲ حواس مینماید؛ اما آن حواس پرزور از قوت خود، دل [او] را به‌جانب خود می‌کشد. پس از آن جوگی حواس را زبون ساخته و از آن ایمن شده می‌نشیند. و هرکه حواس را در قید کند؛ او را مستقیم‌العقل^۳ گویند. و مردی که در بند تحصیل مقتضیات^۴ حواس باشد؛ او گرفتار کمند محسوسات گردد، و از این گرفتاری آرزو پیدا میشود، و از آرزو: غصه بوجود می‌آید؛ و از غصه، غفلت رومینماید؛ و از غفلت، فراموشی مستولی گردد؛ و از فراموشی عقل زوال پذیرد؛ و از زوال عقل، راه خلاصی از دست رود. و شخصی که دل خود را به‌دست آورده^۵ با حواسی که از نسبت دوستی و دشمنی مبرا است؛ ادراک محسوسات بکند؛ آن شخص را آرام دل حاصل شود. و از آرام^۶ دل جمله محنت‌ها معدوم گردد، و عقل او بمرتبه کمال برسد. و مردی که حواس را مغلوب ساخته، عقل او به‌سوی کمال ترقی میکند.

و کسی که این چنین عقل ندارد؛ او را مراقبه دست نمیدهد. و بی‌مراقبه آرام نمیباشد، و مرد بی‌آرام؛ براحث نمیرسد. و

۱- د: مستقیم‌الفعل؛ ج: و در استغراق جان فرحت گیرد و از رسیدن محنت پریشانی‌نمید.

۲- ج: مغلوب ساختن حواس میکند؛ اما آن حواس هرروز از قوت خود دل او را... پس آن جوگی حواس را زبون ساخته و از آن من شده بنشیند. د: اما حواس پرزور.

۳- د: مستقیم‌الفعل.

۴- ج: تصرفات حواس.

۵- د: دل او خود را به‌دست آورده.

۶- د: حاصل شود و آرام‌دل.

شخصی که دل خود را جمع نساخته آن دل عقل او را پریشان میسازد، مانند پریشان ساختن باد کشتی را که ملاح آن غافل بود. ای درازدست! برین تقدیر باید دانست مردی که^۱ حواس خود را از مقتضیات آنها جدا ساخته، خرد او بمرتبۀ کمال رسیده است.^۲ و شخصی که غالب بر حواس خویش است، در شب غفلت جهانیان، بیدار میباشد؛ و در امری که عامۀ مردم بیدارند، او در خواب. و چنان که از داخل [شدن] آبها، دریایی که از جمیع^۳ جوانب پر آب است، ازجا نمیجنبد و برقرار است؛ همچنین مردی که همه آرزوها در ذات او فراهم آیند؛ آن مرد به آرام می شود؛ و کسی که خواهان آرزو[ها] است، آرام نمی یابد.

و هر که جمله آرزوها ترك داده، از دایرۀ طمع برآید، و به هیچ چیز دل ندهد، و بارتکبر^۴ از سر بیندازد؛ او به آرام دل برسد. ای ارجن! این روش یافتن پروردگار است، و به این طریقه غبار غفلت برآینۀ دل نمی نشیند، و اگر این روش يك لحظه هم هنگام مردن میسر شود، صاحب آن، آفریدگار را بیابد.^۵

تمام شد ادهیای دوم
سانکبه جوگ (Samkhya Yoga) نام

-
- ۱- ج: ای درازدست غافل! برین تقدیر باید دانست مردی که.
 ۲- د: جداجدا ساخته خبرداد بمرتبۀ کمال نرسیده است؛ ج: آنها جدا ساخته خود او بمرتبۀ کمال رسیده است.
 ۳- د: از وصل آبهای دریا که از جمیع.
 ۴- ج: باد تکبر، و ظاهراً اصح می نماید.
 منظور اینست که آب دریا از جویبارهایی که به او می یوندد هیچگاه تیرگی نمی پذیرد و آرامش خود را از دست نمیدهد. د: ازجا نمی جنبند و برقرار است.
 ۵- د: يك لحظه هم مردن میسر صاحب آن آفریدگار را یابد. تمام شد ادهیای دوم. آغاز ادهیای سیوم کرمجوگ (Karmayoga) نام.

کرم جوگ (Karmayoga)

ادهیای (Adhaya) سوم

ارجن گفت که ای کرشن! اگر تو ورزش جوگ را به از
طریقه کردار میدانی؛ پس مرا از چه رهگذر، در کارهای مهیب و
موحش می اندازی؟!^۱

ای کرشن! تو از سخنانی که متضمن طریقه کردار و روش
جوگ میگویی، عقل مرا پریشان می سازی، و مرا در شک می اندازی؛
بنابر آن يك سخن از روی تحقیق بامن بگو [ی] که مرا از آن خلاصی
رونماید.

کرشن گفت: ای دور از گناه! مردم زمانه با^۲ دو روش
مقرون اند؛ و من [آن] هردو روش را به تو گفتم^۳؛ و مردم پاک دل
را آداب معرفت آفریدگار تلقین کردم، و جماعتی را که مقید
به اعمال اند، بر طریقه کردار مطلع ساختم.

و مرد بی عمل خلاصی نمی یابد، و اگر پیش از صفای باطن
ترك اعمال گیرد، بمرتبه کمال نرسد^۴ و یقین است که هیچ کس
يك لحظه از عمل خالی نیست، و همه کس بمقتضای خصلت های
خود، در کار کردن بی اختیار است. و هر که حواس عمئی خود جمع
سازد و محسوسات را به دل، یاد آورد؛ آن نادان، خداوند زرق و

۱- ج: اگر تو سنجوگ را به از طریقه کردار می دانی مرا از چه رهگذر در کارهای
مهیب و موحش می اندازی بنابر آن يك سخنی از روی تحقیق با من بگو.

۲- د: مردم زمانه با دو روش و من هردو روش را با تو گفتم.

۳- عبارت نسخه ده در این جا مشوش است و بانسخ دیگر رفع تشویش بعمل آمده است.

۴- ج: مرتبه کمال برسد.

تزویر است^۱؛ و آن که حواس عملی [خود] را در باطن زبون سازد، و در ظاهر با حواس های عملی به کارها پردازد؛ آن بی طمع، بهترین مردم است.

ای ارجن! به این روش تو پیوسته کار می کرده باش که عمل کردن به از ناکردن است^۲ والا از ترك کارها قالب تو به سبیل فناء خواهد رفت. و عملی که از بهر آفریدگار کرده می شود؛ سبب گرفتاری نمی گردد، و کاری که نظر به غیر او [به] عمل درمی آید^۳ پای بند صاحب خود می شود.

ای ارجن! آرزوی نتیجه بگذار و کاری از بهر آفریدگار بکن. در زمان گذشته، هنگامی که برهما (Brahma) خلق را پیدا کرد، عمل جگ (Yajna) آشکار نمود، و گفت که ازین عمل افزون شوید و جمله حاجات شمارا خواهد برآورد و ازین عمل دیوتا (Devata) [ها] را راضی خواهید ساخت. و دیوتاها شما را خوشحال خواهند کرد، و از این خوشحالی به خلاصی خواهید رسید. [و] چون عمل جگ به نیت دیوتا خواهید کرد؛ دیوتا نیز همه اسباب عیش به شما عطاء خواهد نمود، و کسی که بخش دیوتا را به ایشان ناداده بخورد، آن کس دزد [دیوتا] است.

و هر که بخش دیوتا را جدا کرده، بقیه [آن] را بخورد، آن دانا از حیطة گناهان برآید. و کسانی که محض از برای نفس خود خوردنی می پزند، خوردن آن بدکرداران عین گناه است. و آدمیان از غله پیدا میشوند و غله از باران، و باران از جگ، و جگ از کار^۴ کردن، و کار از بید (Veda)، و بید از برهما، و برهما از آفریدگار، و آفریدگاری که به همه چیز محیط است، او در

۱- اجمل: خداوند تمذیق.

۲- د: ای ارجن تو پیوسته کار کرده می کرده باش که عمل کردن و ناکردن است و الا از ترك کارها؛ ج: ترك کارها قالب تو به سبیل فنا خواهد رفت.

۳- ج: و کاری که نظر به غیر او بعمل درمی آید، پای بند صاحب خود میشود؛ د: و کاری که در نظر به غیر او در پای بند صاحب خود نمیشود عمل نمی آید؛ اجمل: و کاری که نظر به غیر عمل درمی آید.

۴- د: پیکار کردن. اجمل: و بید از آفریدگار که [بر] همه چیز محیط است درجگ همیشه می ماند و آنان که برین ترتیب عمل نمیکند عمر خود را بگناهان مصروف میسازند و مغلوب حواس اند، زندگانی آنها ماحصل ندارد. برین ترتیب عمل نمیکند، عمر خود را به گناهان مصروف کنند.

جگه میماند. و آن که بدین ترتیب عمل نمیکند، عمر خود را به گناهان مصروف کند و مغلوب حواس است و زندگی او حاصل^۱ ندارد. و شخصی که محبت آفریدگار حاصل کند بر نهجی که باطن او از این نسبت پرگردد، و از این شیوه فرخنده، خوشحال و خرسند بود، آن شخص به عمل دیگر احتیاج ندارد. و از کار کردن ثواب نمی یابد؛ و از ناکردن گناهکار نمیشود، و او را در جهان از بهر خلاصی حالت منتظر نمی ماند^۲. بنابراین تو از نتیجه قطع نظر کرده کاری که می باید کرد، بکن؛ چه هرکس که کاری بی طلب نتیجه بکند، آفریدگار را بیابد - چنان که راجه جنك (Janaka)، و امثال آن از طریقه عمل بمرتبه خلاصی رسیده اند؛ تو نیز به قصد نفع مردم و ترغیب ایشان، در روش نیکوکاری عمل بکن که هرچه مردم بزرگ میکنند؛ مردم دیگر به آن قیام می نمایند، و چیزی را که بزرگان نمی پسندند، دیگران نیز نمی پسندند.

ای ارجن! مرا در هر سه عالم کاری از بهر عمل نمانده است^۳ و انتظار یافتن چیزی نمی کشم؛ با وجود آن من کار میکنم!

ای ارجن! اگر من با رعایت شیوه هوشمندی کار بکنم، سایر مردم راه و روش من گزینند^۴. و هرگاه من ترك عمل نمایم، مردم گمراه شوند و راه نیکوکاری مسدود گردد، و گمراه کننده مردم باشم.

ای ارجن! چنان که مردم نادان بطمع نتیجه از ته دل کار میکنند، همچنان مردم دانا با توجه خاطر و قطع نظر از^۵ نتیجه بجهت نگاهداشتن مردم بر طریقه نیکوکاری عمل میکند. و مردم نادان که به طریقه اعمال، مقیداند، عقل ایشان را پریشان نمی باید ساخت و به حال خود باید گذاشت. [و] مرد دانا را باید که

۱- د: باصل؛ ج: حرمتی ندارد.

۲- ج: در جهان از بهر خلاصی حالت منتظره نمی ماند؛ د: از بهر خلاصی منظره مینماید.

۳- ج: ای ارجن مرا در هر سه عالم کاری از بهر عمل نمانده است و انتظار یافتن چیزی نمیکنم با وجود آن من کاری میکنم. د: مرا درین عالم.

۴- ج: کار نکنم سایر مردم راه و روش من بگیرند؛ د: کار بکنم سایر مردم راه و روش من بگیرند.

۵- اجمل: چنان که مرد نادان... همچنان مرد دانا قطع نظر از نتیجه بجهت نگاهداشتن مردم در طریقه نیکوکاری عمل میکند.

به همه کارها قیام نماید و مردم را نیز بر آن دلالت کند؛ و کار-
هایی که از قالب و حواس موجوده^۱ پرکرت^۱ بوقوع می آید، مردی
که دل او از تکبر تیره شده، میگوید که: این کارها من میکنم. و
شخصی که حقیقت حواس میداند، و بر مدرکات آنها نیز اطلاع
دارد؛ عقیده او آنست که حواس از محسوسات بهره مند می شود؛
و آن دانای معانی مذکوره می گوید که من هیچ کار نمیکنم. و کسانی
که به وصف^۲: ست، و رج، و تم که از پرکرت پیدا شده آمیزش
دارند، عقل آن ابلهان بی دانش را مردم دانا برهم زنند^۳.

ای ارجن! تو از حیطة طلب، و طمع برآمده، و دامن از غبار
اندوه، افشانده، جمله کارهای خود به من بگذار، و قدم در میدان
کارزار بنه^۴. و آنان که ارباب یقین اند، هرگاه بر سخنان من
انگشت اعتراض و انکار نا نهاده عمل خواهند کرد؛ ایشان هم به
مقتضای^۵ اعمال در مقام خلاصی خواهند رفت.

و جماعتی که در مقام رد سخنان من خواهند شد^۶؛ تو ایشان
را گروه نادان و بیدل و گمراه اعتقاد بکن؛ و مردم دانا هم^۷، در
کار کردن، بمقتضای عادت بی اختیار [ند]. از مردم نادان چه
گویم؟ و نشاید گفتن که چون [جمیع] جانداران بر مقتضای طبیعت
خود کار میکنند؛ پس در منع ایشان فایده چیست؟

چه مدرکات حواس مشتمل بر دو چیز میباشد: دوستی، و دشمنی.
و مرد را زبون این دو چیز نباید بود که اینها نخستین
دشمنان راه خلاصی اند. و نیکوکاری قوم خود هر چند اندک بعمل
در آید، به از نیکوکاری قبیله دیگر است؛ اگر چه بوجه اتم کرده
شود. و در نیکوکاری قوم خود اگر کشته هم گردد، پسندیده
است؛ و نیکوکاری دیگران موجب بدی و باعث خوف میباشد.

۱- ج: مولود پرکرت؛ د: حواس مولود برکرت.

۲- ج: با وصف: ست؛ د: به صفت.

۳- ج و د: برهم بزنند. اجمل: برهم زنند.

۴- د: قدم در میدان کارزار بگذار؛ ج: قدم در میان کارزار بنه.

۵- د: انگشت اعتراض و انکار نا نهاده عمل خواهید کرد و ایشان هم بمقتضای آن

۶- د: رد سخن من خواهد شد.

۷- ج: مردم نادان هم در کار کردن بمقتضای عادت بی اختیار است. از مردم دانا

چه گویم؟

ارجن گفت: ای کرشن! آدمی برگناه کردن راضی نیست، و آن که مرتکب جریمه میشود^۱ بر نهجی که گویا او را به زور بر آن^۲ میدارند، از حکم گشت.

کرشن گفت: که حرص عین غضب^۳ است؛ و از رجگن پیدا میشود؛ و اصلاً سیری ندارد، و وسیله‌ای است گناهان بزرگ را، تو او را بر روی زمین، دشمن قوی بدان. چنان که دود، آتش را می‌پوشد؛ و زنگ آینه را؛ [و پرده رحم (الب Ulba) جنین را]^۴. ای ارجن! حرص که همیشه دشمن آدمی است، [و] همخوابش هرگز سیر نمیشود،

دانش مرد دانا را می‌پوشد و فرو میکشد و محل آن در ده حواس و دل و عقل^۵ است؛ و او معرفت آفریدگار را محو می‌سازد. ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! بنا بر آن تو اول حواس خود را در قید کن؛ پس از آن حرص معصیت اثر را که معرفت علمی و عملی^۶ آفریدگار [را] زایل می‌سازد، از بین بر کن. و در قالب آدمی، حواس قوی است، و دل از آن قویتر، و از دل: خرد، و از خرد: جان.

ای دراز دست! برین موجب جان را از عقل فویتر اعتقاد کرده این را به او زیر کن و حرص دشمن را بکش^۷. تمام شد ادهیای سیوم کرم جوگ نام

۱- د: جریمه است.

۲- د: او را بردران میدارند؛ ج: گویا آموز ویران.

۳- ج: عین خفت است.

۴- منظور اینست که رحم مادر جنین را پوشیده میدارد. عبارت در متن سانسکریت چنین است: (بهکودگیتا - ادهیای سوم - اشلوک ۳۸ Yatho Lbenavrtto Garbha) و بنا بر این «الب» پرده رحم را گویند و به هندی آنرا: ژر (Jer) خوانند ولی در نسخه عکسی دانشگاه تهران «مارک» آمده که ظاهراً کلمه تحریف شده «مال Mala» بمعنی کثافت باشد و در ادب سانسکریت واژه بصورت «مارک» یا «مارگ Marga» (راه) که بمعنای پرده رحم باشد نیامده است مگر آنکه این واژه متعلق بیکی از گویش‌های محلی هند باشد. د: آینه را، مارک بجه را (مارک بر زبان هندوی یعنی: صور وقت برآمدن بجه پوشیده می‌آید) - همچنان حرص دانش را [فرو پوشد]. اجمل: چنان که دود آتش را می‌پوشد، و زنگ آینه را تارک می‌نماید؛ همچنان حرص دانش را.

۵- د: دل عقل. اجمل: حواس و عقل و دل است، او.

۶- د: که معرفت و عملی و علمی.

۷- د: آنرا به او زیر بکن و دشمن حرص را بکش.

آغاز ادهیای چهارم

کرم سنیاس جوگ (Kama Samnyasa Yoga) نام

کرشن بازگفت که ای ارجن! من کیفیت جوگ را که نتیجه او هرگز کم نمیگردد، با تو گفتم، و قبل از این، همین عمل خورشید^۱ را نیز تلقین کرده بودم، و او با راجه من (Manu) گفت، و من با [راجه] اکهواک (Ikshvaku).

همچنین دست به دست می‌آید، و راج رکه‌ها (Rajarsi) نیز این عمل می‌دانستند. ای کشنده دشمنان! بعد از آن، این روش مدت مدید از میان مردم برافتاد. و امروز من آنرا با تو گفتم؛ و این راه از عهد قدیم آمده است، و چون تو خدمتگار [و] یار منی؛ بنابراین، [من] این سر عظیم پیش تو ظاهر ساختم.

ارجن گفت: ای کرشن! پیدایش تو بعد از پیدایش خورشید است؟ من از کجا دانم که تو [اول] او را برین طریق دلالت کردی؟ کرشن گفت: ای ارجن! پیدایش من و تو در این عالم از حیطة شمار بیرون است، و من جمیع حالات پیدایش خود [را] میدانم، و تو نمیدانی [که] من نه پیدا میشوم، و نه فانی میگردم؛ و صاحب جمیع جاندارانم و با قوت دانش خود در عالم اجسام به صورت جسمی می‌آیم.^۲

ای فرزند بهرت (Bharata)! زمانی که روش نیکوکاری نقصان می‌پذیرد، و مراسم بدکرداری ترقی میکند؛ [من] آن هنگام اختیار قالب نموده، از بهر نگهبانی نیکان، و هلاک بدان به جهان می‌آیم.

۱- واژه خورشید ترجمه: وی و سوات (Vivasvat) (ذات واحد روشن)، خورشید.

۲- ج: در اجسام عالم بصورت جسمی می‌آیم.

و بجهت حفظ طریقه نیکوکاری در هر جگه (Yuga) ^۱ ظاهر می‌شوم. و هر کس پیدایش و اعمال مرا که بکردار دیوتا (Devata) میماند، از قرار نفس‌الامر بداند او بعد از گذاشتن قالب خود دیگر بوجود، نیاید، و به‌من واصل گردد.

و کسانی که از دایره دوستی و دشمنی و ترس و غصه [و قهر] برآمده بمراقبه من که پناه ایشانم، اشتغال دارند؛ و از قوت دانش و ریاضت صفائی پیدا کرده، این چنین مردم بیشمار به من واصل گردند.^۲

و من خلق را درخور خدمت ایشان، جزا میدهم؛ ای ارجن! سایر مردم که به خدمت دیگران قیام مینمایند، آن هم خدمت من است.

چون نتیجه کردار از دیوتها در اندک زمان می‌یابند؛ بنا بر آن خدمت آنها میکنند و به‌من زود میتوانند رسید.

و آنچه دیوتها به مردم میدهند، نظر بر اعمال ایشان می‌باشد و من قطع نظر از اعمال، بخشش میکنم. و من هر چهار قوم [را] از بهر هنرهای مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.^۳

ای ارجن! من هر چند پیداکننده، و کشنده ایشانم و به وصف قدیم موصوف؛ اما [تو مرا] غیر پیداکننده و کشنده اعتقاد بکن. من گرفتار کمند کردار نمی‌شوم، و نتیجه اعمال نمی‌خواهم؛ و هر که مرا این چنین اعتقاد کند، به زنجیر اعمال بسته نگردد.

و جماعت متقدمین، آنان که خواهان مرتبه خلاصی بودند، بموجب این عقیده کار میکردند؛ بنا بر آن تو نیز عمل بکن — چنان که راجه‌های گذشته مرا شناخته اختیار [عمل] نمودند.

و در وادی شناختن عمل و ترك آن، ارباب دانش هم حیرانند؛ و من به تو کاری می‌فرمایم که بسبب آن، از این عالم خلاصی یابی؛ و کیفیت^۴ کار کردن و ناکردن و بد کردن می‌باید دانست. اما شناختن حقیقت اعمال (یعنی: عملی که ضرور است، ترك آن ناداده

۱- جگه (= یوگه Yuga): زمانه، عصر، دور و قرن.

۲- ریاضت صفا پیدا کرده... به‌من واصل شده‌اند.

۳- اجمل، و ج: و من بسیار قوم را از بهر مشرب‌های مختلف و اعمال گوناگون پیدا کرده‌ام.

۴- ج: حقیقت.

کاری بکند و نتیجه نخواهد) دشوار است.
و کسی که کرده را ناکرده [بیند، و ناکرده] را کرده اعتقاد کند؛ همان خردمند است، و [همان] جوگی و کنندۀ جمیع^۱ آرزوها و کارها.

و مردی که قصد اعمال میکند، و خواهان نتیجه نیست، و از آتش^۲ دانش خود جمله اعمال را سوخته (یعنی: تکیه بر اعمال ندارد) او را^۳ اهل دانش دانا میگویند.

و کسی که هیچگاه آرزوی اعمال و حصول نتیجه به دل نمیرساند و همیشه سیر و مستغنی بنظر درمی آید، و حاجت به کسی^۴ نمیبرد؛ او هرچند عمل میکند، گویا [هیچ] کاری نکرده. و شخصی که چیزی نمیخواهد و صفای دل و پاکی بدن شعار اوست و ترك همه [چیز] کرده، کارها بموجب حفظ بدن نمیکند^۵ بردامن این چنین کسی گرد گناه نمی نشیند.

و هرکه بریافتن چیزی بی طلب قناعت بکند، [و] از حیطة راحتی و محنت و نیکی و بدی برآمده و بر مردم دنیا^۶ حسد نمیبرد، و از یافتن و نایافتن بریک حال بود، این چنین کس هرچند در وادی کار درآید، به کمند کردار گرفتار نمی شود.

و کسی که ترك همه چیزها کرده از دایرة نیکی و بدی برآید، و دل او در معرفت آفریدگار [(Brahma)] آرام گیرد، هرکاری که از بهر آفریدگار میکند به او برسد.

و هرچه داده میشود و چیزی که ناداده می شود و اسباب هوم و آتش و دهنده چیزها همه آفریدگار است^۷ و کارهایی که از بهر آفریدگار کرده میشود؛ اگر از صدق دل بوقوع آید، آفریدگار از آن یافته میشود.

[و] بعضی اهل عمل، جگه (Yajna) دیوتا میکنند، و دیگران

۱- د: جوگی و جمیع.

۲- ج: در آتش.

۳- اجمل: سوخته یعنی تکبر بر اعمال ندارد؛ ج: ندارد، او را.

۴- د: صاحب به کس.

۵- د: بدن میکند.

۶- د: چیزی مطلب قناعت بکند... بردنیای مردم؛ اجمل: و بر مردم دنیا حسد نبرد.

۷- د: و دل او در معرفت آفریدگار بکند برسد هرچه داده میشود و چیزی که ناداده

میشود. اجمل: و هرچه داده میشود به آن داده میشود و اسباب هوم و آتش و دهنده خیرها همه آفریدگار است.

جگت آتش آفریدگار.

و گروهی در آتش حبس حواس را میسوزد، و قومی در آتش حواس محسوسات [دل] را و جماعتی [در آتش] در زبون ساختن دل مدعیات حواس را؛ و این آتش از معرفت آفریدگار افروخته شده است.

و بعضی جگت بخشش دنیا میکنند، و طایفه جگت ریاضت، و قومی جگت جوگت، و دیگران جگت خواندن بید (Veda) و نزد بعضی همین معرفت آفریدگار جگت (Yajna) است. و این طوایف طریقه اعمال [را] طی میکنند و به کار کردن مقید باشند و راه و روش جمیع این مردم پسندیده است.

و فرقه دم بالا [(Prana =)] را با دم پایین [(Apana =)] جمع ساخته حبس نفس میکنند، و جگت این جماعت همین است. و جمعی برخوردن اندک قرار داده، دم را در دم نگاه [می]دارند و جمیع این مردم دانندگان جگت [اند] و گناهان^۲ خود را از این عمل محو ساخته‌اند.

و خوردندگان طعام پاک را جگت‌اند، و آفریدگاری که فنا را براو گذر نیست می‌یابند^۳.

ای بهترین کوروان! کسی که به عمل جگت قیام نمی‌نماید، او را این جهان هم [میسر] نیست، آن جهان از کجا باشد؟ و این چنین جگت‌ها در بید بسیار مذکور شده است. و اگر تو این جگت‌ها را از سر اعتقاد کنی، از جهان خلاصی یابی.

و جگت [(= قربانی)] معرفت آفریدگار، به از جگت دنیاست. ای سوزنده دشمنان! جمله کارها در معرفت کردگار محو میگردد. و دانندگان آفریدگار و حقیقت کار از خدمت [و] پرستش طریقه معرفت آفریدگار با تو خواهند گفت^۴.

۱- نفس یا دمی که به سوی بالا میرود آنرا در زبان سانسکریت: پران (Prana) میگویند، و دمی که بطرف پایین میرود آنرا اپان (Apana) خوانند و به زبان عربی این دو را شهبق و زفیر نامند.

۲- د: دانندگان جگت آنان که گناهان؛ اجمل: جگت‌اند، و آنان که گناهان.

۳- در این قطعه اشاره به طرق مختلف مکتب یوگا (Yoga) و مراتب آن شده است؛ اجمل: و خوردندگان پاک لقمه بقیه جگت‌اند، آفریدگاری که فنا را براو گذر نیست می‌یابند.

۴- ج: پرستش تا تعلق بطریقه معرفت با تو خواهم گفت.

و بعد از دانستن آن طریق، دیگر به راه بیدانشی نخواهی افتاد، و آن زمان جمیع مخلوقات را در خود مشاهده نموده، خود را در من خواهی دید^۱.

و بر تقدیر [ی] که تو سر حلقه بدکرداران هم باشی؛ [هرگاه] بر کشتی معرفت سوار شوی؛ از دریای گناهان خواهی گذشت.

ای ارجن! چنانچه آتش سوزان پر حدت، هیزم را می سوزد؛ همچنان آتش معرفت آفریدگار جمیع اعمال را خواهد سوخت.

و درین عالم هیچ عمل پاک تر از معرفت آفریدگار نیست [و] مردی که از ورزش جوگت (Yoga) به مدت دراز به کمال رسیده است؛ او معرفت کردگار در ذات خود می یابد.

و شخصی که حواس خود را زبون ساخته بمرتبه یقین رسیده باشد، او را معرفت آفریدگار حاصل میشود، و از حصول معرفت بی توقف، مالک مقام آرام [می] گردد.

و مرد نادان بی یقین که شك به دل او راه یافته، از هر دو جهان محروم است و روی راحت نمی بیند.

ای ارجن! مردی که از شغل جوگت (Yoga) ترك اعمال کرده و از حصول معرفت از وادی شك برآمده،، نفس خود را زبون ساخته^۲ است؛ او گرفتار کمند کردار نمی شود.

بنابر آن ترددی که به دل تو متمکن شده است^۳؛ به شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی و اقدام بر جنگ می نمای.

تمام شد ادهیای چهارم کرما سنیاس جوگت (Karma Samyasa Yoga) نام

۱- اجمل: بعد از دانستن آن طریقت دیگر به راه بیدانشی نخواهی افتاد. ای ارجن! از آن معرفت، در همه چیز، و همه کس، و هم در خود، مرا خواهی یافت. و بر تقدیری که سر حلقه
۲- اجمل: نفس خود را شناخته است.

۳- ج: بنابر آن آرزویی که به دل تو متمکن است؛ بنابر آن آرزویی که به دل تو متمکن شده است با شمشیر دانش بریده در وادی کردار درآی، و اقدام در جنگ نمای.

آغاز ادهیای پنجم

سنیاس جوگ نام (Samnyasa Yoga)

ارجن گفت که ای کرشن! تو هم ترك اعمال می‌گویی، و هم اختیار کار می‌فرمایی!؛ راهی که بهترین این هردو طریقه^۱ بود؛ از روی تحقیق با من بگوی.

کرشن گفت که ترك اعمال و اختیار آن^۲، هردو سبب خلاصی است؛ اما درین هردو روش، کار کردن به‌از ناکردن است.

و کسی که از راه ترك اعمال^۲ میرود؛ اگر در او این [دو] نشان یافته‌شود، بدان که او درین وادی صادق است: اول آنکه از دوستی و دشمنی اهل عالم قطع نظر کرده باشد، دیگر [آن که] اندیشه راحت و محنت و مانند آن گردد دل او نگردد.

ای درازدست! هر که به‌این اوصاف، متصف بود؛ از دایره پیدایش به‌آسانی برآید.

۱- منظور از عبارت این هردو طریقه، طریقه مکتب سانکپیه (Samkhya) و طریقه مکتب (Yoga) میباشد که اولین مکتب علمی و دومین مکتب عملی فلسفی است و هر یک از این دو مکتب مکمل یکدیگر است. فلاسفه هندو مکتب سانکپیه و مکتب جوگ را با هم طبقه‌بندی میکنند زیرا در اغلب موارد مشترك میباشند. مکتب جوگ در روش خود غالباً از قواعد و اصول مکتب سانکپیه پیروی میکند ولی جوگ نه تنها به وجود روح فردی تصریح دارد بلکه به وجود يك روح کلی نیز معتقد است که از امور و اعراضی که در سایر ارواح مؤثر است، مبرا میباشد. مقصود از جوگ در این مکتب تشخیص بین مدرک و مستدرک است. از مشخصات طریقه جوگ انضباط و نظم عملی آن است که بوسیله آزمایش روحی و غلبه بر امیال و شهوات و سلطه بر حالات دماغی به دست می‌آید. و این طریقه دارای هشت رکن است. ببینید ماده جوگ را در لغتنامه سانسکریت تألیف جلالی نائینی چاپ تهران سال ۱۳۴۵ شمسی. ج: اختیار آن، راهی که بهتر ازین هردو بود از روی؛ اجمل: و هم اختیار آن، راهی که بهتر از این هردو بود.

۲- اجمل: ترك عمل و اختیار آن.

۳- اجمل: ترك عمل.

و راه اعمال و ترك آن در معنی یکی است؛ اما طفلان درین هردو روش تفرقه میکنند، و اهل دانش یکی میدانند. و اگر کسی در یکی ازین دو روش^۱ بوجه احسن استقامت ورزد، نتیجه این هردو روش بیابد.

و مرتبه سنیاس بی سبقت عمل میسر نمی شود، و مقامی که اهل عمل می یابند؛ ارباب ترك عمل نیز می یابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میدانند، باید دانست که او همه دانست — چنانچه سنیاس و جوگ^۲.

ای درازدست! صاحب دلی که به اعمال آمیزش دارد، او زود به آفریدگار واصل میشود^۳.

و شخصی که کار میکند و در پاکی بدن اهتمام دارد؛ و دل و حواس را مغلوب ساخته و جان جمیع جانداران را جان خود خیال می کند؛ آن کس هرچند کاری میکند گرفتار کمند کردار نمی گردد. و مردی که بمرتبه تحقیق رسیده است، هرکاری که میکند، آنرا منظور نمی دارد. او می بیند، و می شنود، و مساس میکند، و بوی میکند، و می خورد، و راه میرود، و خواب میکند، و نفس میزند و سخنان نامناسب میگوید، و میگیرد و میگذارد، و چشم می پوشد، و می کشاید؛ و میداند [که] حواس با محسوسات آمیزش دارد؛

و کسی که کردار خود به کردگار بگذارد^۴ و آرزوی نتیجه از دل بردارد، از بیم وبال اعمال^۴ دامن او تر نگردد — چنانکه برگزینیلوفر از آب.

۱- د: یکی ازین هردو طریقه بوجه؛ اجمل: در یکی از این دو روش استقامت ورزد نتیجه آن.

۲- د: یکی میداند چنانچه سنیاس و جوگ؛ ج: هردو روش بیابد. و مقامی که اهل عمل می یابند، ارباب ترك عمل نیز می یابند، و کسی که کار کردن و ناکردن یکی میدانند، باید دانست که او همه دان است و مرتبه سنیاس بی سبقت عمل میسر نمیشود. ای درازدست! صاحب دلی که باعمال آمیزش دارد، او زود به آفریدگار واصل شود.

۳- ج: و کسی که کردار و کارهای خود را به آفریدگار گذاشته و آرزوی؛ اجمل: و مساس میکند و دم می زند و میگیرد و میگذارد و چشم می پوشد و می کشاید می داند که حواس با محسوسات آمیزش دارد.

۴- ج: از غم وبال اعمال.

و طایفه جوگیان قطع نظر از نتیجه کرده^۱ از بهر صفای باطن، با تن و دل و حواس و عقل کار میکنند.

و جوگی از ترك نتیجه اعمال به مرتبه آرام جاودانی میرسد؛ و غیر جوگی از طمع نتیجه کردار بازنجیرهای اعمال بسته میگردد^۲. و مردی که دل خود را زبون ساخته در شهر بدنی که نه در دارد، طریقه اعمال از دل ترك داده، نه خود کاری میکند، و نه دیگری را میفرماید^۳ با راحت بسر میبرد.

(و آن نه در این است: دو دیده، و دو سوراخ بینی، و دو گوش، و دهن، و قبل، و دبر).

و آفریدگار سه چیز در خلق نیافریده است: اول آنکه آدمی میگوید که من میکنم^۴؛ دویم: کردار؛ سیوم: نتیجه که بر آن مترتب میشود. آدمی از بیخردی خود، این چیزها را به آفریدگار منسوب می‌سازد، و این امور از بیدانسی بوقوع می‌آید.

و آفریدگار گرد نیکی و بدی مردم نمیگردد چون زنگار بی‌دانسی آینه دل را تیره ساخته^۵؛ بنابراین مردم در راه غفلت می‌روند؛

و جماعتی که از معرفت آفریدگار قطع بیابان غفلت نموده‌اند، [از] آن معرفت مانند روشنی خورشید رخشان [اند]، مشاهده آفریدگار به ایشان میسر میشود^۶.

و گروهی که عقل و دل ایشان متوجه آفریدگار است و همون را میخواهند و پناه خود میدانند و از فروغ معرفت او از ظلمت گناهان برآمده‌اند؛ این چنین مردم بمقام خلاصی میرسند.

و ارباب معرفت در برهمن صاحب دانش و تواضع، گاو و فیل و سگ و خاکروب [(Candala)]؛ را بتواضع یکسان می‌بینند. و

۱- د: چنانچه برگت فیلوف.... نتیجه نموده؛ ج: باطن و دل و حواس و عقل.

۲- د: و جوگی از ترك نتیجه کردار با زنجیر اعمال بسته میگردد؛ ج واجمل: و غیر جوگی بطمع نتیجه کردار یا به زنجیرهای اعمال بسته میگردد.

۳- د: بخود کاری میکند و بدیگری میفرماید.

۴- د: نیافریده است که آدمی گوید که من میکنم...

۵- د: زنگار بیدانسی آینه دانش را تیره.

۶- د: نمودند آن معرفت مانند روشنی خورشید رخشان مشاهده آفریدگار بایشان میسر گرداند.

قومی که دل ایشان همه چیز را برابر می بیند؛ آن جماعت سرگت^۱ (Svarga) را در همین عالم یافته اند؛ بنابراین، ارباب دانش در معرفت آفریدگاری که بی عیب و با همه کس یکسان است، آرام گرفته اند.

و شخصی که از یافتن خبر^۲ مرغوب خوشحال نمیشود؛ و از حصول امر مکروه اندوه نمیکشد و عقل خود را پریشان نمی سازد - آن سنیاسی شناسای آفریدگار با شیوه هوشمندی در دهیان (Dhyana) و استغراق بسر میبرد. و مردی که دل او فریفته راحت محسوسات نیست، و لذت ترک این لذات را در دل خود می یابد؛ باید دانست که او به آفریدگار واصل شده، پراحت جاودانی میرسد.

ای ارجن! راحتی که از محسوسات پیدا میشود، آنرا عین عناء و محنت خیال بکن، و این راحت ها چنان که پیدا میشود، ناچیز هم میگردد؛ هرکه دانا است به این ها دل نمی بندد.

و شخصی که پیش از گذاشتن قالب حدث^۳ حرص و غصه تحمل بکند، همان شخص جوگی است و صاحب راحت.

و هرکه در نفس خود راحت می یابد نه در محسوسات، باخود می سازد، نه [با] دیگری، و نظر بر باطن خود میدارد، نه بر تماشای جهان؛ او در آفریدگار فانی شده بمرتبه خلاصی میرسد. و مردم رکبه آنان که از حیطة گناهان برآمده اند، و دل را مغلوب ساخته، مطمح نظر ایشان، نفع جهانیان است و شك به دل ایشان راه نمی یابد؛ آن جماعت هم در آفریدگار گم شده به مقام خلاصی میرسند^۴.

و گروهی که حرف حرص و غصه [و غضب] را از صحیفه

۱- د: جماعت مرگ را.

۲- اجمل: یافتن چیز مرغوب.

۳- د: دل را مغلوب [ساخته] مطمح نظرایشان نفع جهانیانست؛ ج: دل را مغلوب حرص ساخته مطمح نظر ایشان نفع جهانیان است.

۴- ج: و گروهی که حرف حرص و طمع و غضب را از صحیفه دل قراشیده حواس را مغلوب ساخته اند، آنها آفریدگار را شناخته اند؛ ایشان در حالت زندگی بعد از فوت مرتبه خلاصی می یابند.

دل تراشیده و حواس را مغلوب ساخته‌اند و آفریدگار را شناخته؛ ایشان در حالت زندگی و بعد از فوت بمرتبه خلاصی برسند. و کسی که میل محسوسات از دل برآورده باشد؛ و نظر در میان هردو ابرو دوخته دم بالا [(Prana =)] [را با دم] پایان [پایین] [(Apana =)] [جمع ساخته] در بینی نگاه دارد و غالب بردل و حواس و عقل است و خواهان رتبه خلاصی [است] و [از] استیلای برترس و غصه و آرزو کوس فراغت میزند؛ این چنین بشر نیز در مقام خلاصی است.

و من که گیرنده محصول جگه و ریاضتم و صاحب بزرگ جهانیان و دوست ایشان، هر که مرا این چنین اعتقاد بکند [او] بمقام آرام برسد.

تمام شد ادهیای پنجم: سنیاس جوگ نام.



آغاز ادهیای ششم

اتم سنجیم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام

[کرشن فرمود:] شخصی که قطع نظر از نتیجه اعمال نموده. کاری که می باید کرد، میکند یا قیام می نماید؛ همون سنیاسی است^۱؛ و همون جوگی؛ و مرد از ترك عمل و خدمت آتش نه سنیاسی میشود، نه جوگی.

ای ارجن! تو مرتبه سنیاس و جوگ را یکی اعتقاد بکن؛ و از ترك و نابودن آرزوهای دل^۲؛ هیچکس جوگی نمیشود.

[و] هرکس که میل [به] مرتبه جوگ دارد، باید که بداند که سبب یافتن آن رتبه، اشتغال اعمال است، و بعد از حصول [مرتبه] جوگ، صاحب آنرا می باید که دل را جمع ساخته خود را در ذات آفریدگار گم کند – این معنی سبب یافتن اوست.

و چون آدمی به محسوسات و نتیجه اعمال اصلا التفات نکند؛ [و] جمله آرزوها [را] از دل برآورد؛ آن هنگام توان گفت که او به مرتبه جوگ^۳ رسیده است.

و مرد را باید که خود را خود خلاص سازد^۴ و در مقام هلاک خود نشود؛ [و] او خود دشمن و دوست خویش^۵ است.

۱- اجمل: کاری که می باید کرد، بر آن قیام می نماید همان سنیاسی است.

۲- ج: نابودن آرزوهای دل؛ اجمل: جوگ را یکی قیاس بکن، و از ترك نادادن آرزوهای دل.

۳- ج: بمقام جوگ؛ د: که مرتبه جوگ.

۴- ج: مرد را باید که خود را خلاص سازد.

۵- ج: او دوست و دشمن نفس خویش است، د: و در مقام هلاک خود شود او دشمن و دوست خویش است؛ او خود دوست و دشمن خویش است.

و کسی که خویشتن را زبون سازد، او دوست نفس خویش است؛ و هرکه خویشتن را مغلوب نساخت، او دشمن نفس خود است.

و شخصی که دل خود را مغلوب ساخته به آرام دل شد؛ جان او در گرمی و سردی و راحت و محنت و عزت، و اهانت بریک حال می باشد.

و شخصی که باطن خود را از دانش عملی^۱ معرفت آفریدگار سیر ساخته، برحرف نیکی و بدی جهانیان خط در کشیده باشد، و غالب برحواس بود، و خاک و زر یکسان ببیند؛ صاحب این معامله را جوگی می نامند.

و کسی که با نیکان و دوستان و دشمنان و آشنایان و بیگانگان و خویشان و نیکوکاران و بدکاران یکسان باشد؛ او مرد بزرگ است.

و جوگی که اعضای خود را جمع ساخته از دایره خواهش قدم بیرون نهد و هیچ چیز از اسباب دنیایی گرد خود نگاه ندارد^۲، او را باید که گوشه تنهایی بگزیند و همه وقت دل خود را بیاد آفریدگار مشغول دارد.

و در زمین پاك و هموار که نه بسیار بلند باشد، و نه پست، اول علف دربه (= Kusa)^۳ بیندازد و بالای آن پوست [آهو]، و بر پوست جامه.

بعد از آن، آن جوگی که غالب بردل و حرکات حواس است بر [آن] فرش نشسته از بهر پاك ساختن باطن^۴ روی دل در یاد آفریدگار کند.

و درین نشستن مستقل و ثابت قدم باشد، و سینه و گردن و سر راست^۵ نگاه دارد و چشم برپره بینی دوخته هیچ طرف نگاه

۱- ج: دانش علمی؛ اجمل: از دانش علمی و معرفت آفریدگار.

۲- د: مانده هیچ چیز از اسباب دنیایی گرد خود ندارد، اجمل: اسباب دین...

۳- د: علف و آب.

۴- د: بهر شناختن باطن روی دل دریافت آفریدگار؛ اجمل، و ج: باطن روی دل بجانب دریافت آفریدگار کند.

۵- د: سینه و گردن برسر راست؛ ج: باشد و گردن و سر راست.

نکند و دست و پا را حرکت ندهد.^۱
و کسی که اعضای خود را مطیع ساخته و از حیطة خوف
برآمده روش مردم مجرد پیش گرفته باشد؛ او را باید که جمله
آرزوهای نفس فراهم آورده روی دل در من [= آفریدگار] کند و
مرا بزرگ اعتقاد کرده، بنشیند.
و جوگی که برین نهج دل را مغلوب ساخته پیوسته در فکر
جوگ می باشد؛ آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه من
است، می یابد.^۲
و بسیار خوار را مرتبه جوگ میسر نمی شود؛ و شخصی که
اصلاً گرد طعام نمی گردد؛ او نیز بمقام جوگ نمی رسد.^۳ ای ارجن!
مردی که بسیار خواب میکند، یا بسیار بیدار می باشد، او هم
مرتبه جوگ نمی یابد.
و کسی که به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن^۴ و کم
خفتن و کم بیدار بودن خوی بکند؛ این چنین کس در روش جوگ
محنت نمیکشد.
و چون دل در آفریدگار گم کرد، و از جمیع آرزوها برآید
صاحب آن دل راه جوگی گویند.
چنانکه [شعله] چراغ در محل محفوظ از باد حرکت نمیکند؛
جوگی که دل او مغلوب شده است و در مراقبه آفریدگار می ماند،
می باید که مثل آن چراغ باشد.
[و] هرگاه که دل جوگی از عمل جوگ در قید درآمده از میل
محسوسات رهایی یابد؛ آن زمان، این جوگی به دیده دل آفریدگار
را ببیند، و حوصله او از خرمی پرگردد، و روشی که متضمن راه

۱- د: حرکت نکند.

۲- د: آرامی که بمرتبه خلاصی است و مراقبه من می یابد؛ اجمل، و ج: آرامی که مقرون بمرتبه خلاصی و مراقبه نیست می یابد.

۳- اجمل: و بسیار خوار را آن مرتبه میسر نمیشود، او نیز بمرتبه جوگ نمی رسد.

۴- د: و کسی که صبر به کم خوردن و کم نشستن و کم کار کردن.

۵- ج: صاحب این دل را؛ اجمل: در آفریدگار کم گردد.

۶- د: چنانچه چراغ در محل محفوظ حرکت نمیکند... آفریدگار می آید.

خلاصی است با عقل حاصل کرده میشود، و حواس را در آن دخیلی نیست. هر که این روش را دریابد، و در آن استقامت ورزد، دیگر آنرا از دست ندهد که در جنب این راحت، راحت دیگر بنظر در نمی آید. و درین سرور اگر محنت عظیم هم پیش [او] آید، او را از این مقام نتواند برآورد.

[و] هر جوگی که او را در آن راحت روی نمی نماید، آن جوگ دروغ است.^۱ و جوگ^۲ حقیقی را با دلی که بتحقیق از میل محسوسات فارغ شده باشد، حاصل کند.

و جمیع آرزوهایی که از دل پیدا شده، به اندیشه آن جوگ محو ساخته و حواس را با دل از جمیع جوانب جمع کرده در عمل جوگ درآید و آهسته آهسته با عقل مستقل از قید محسوسات برآید؛ بعد از آن روی [دل] در آفریدگار کرده در فکر هیچ کاری نشود.

و دل بی آرام که بیققراری ذاتی دارد^۳. به هر جایی که انتقال کند، از آن جا برگرداند، و در آفریدگار محو سازد.

و شخصی که دل او در مراقبه به آرام باشد - این چنین جوگی را راحت بزرگ که خالی است از جنب نفسانیت و عبارت است از وصول به آفریدگار حاصل شود.

و جوگی که گناهان او محو شده است، [هرگاه در آفریدگار گم شود]، براحات عظیم که عبارت از وصال^۴ دوست است، برسد. و مردی که دل او در جوگ بود، [و] همه را یکسان ببیند؛ او خود را در جمیع جانداران و جمله این ها را در خویشتن مشاهده میکند. و کسی که مرا در همه بیند، و همه را در من؛ من از او غائب نیستم، و او از من پنهان نیست. و جوگی که روی دل را در ذاتی که بوصف وحدت موصوف است کرده^۵ از حیطة اعمال برآمده

۱- ج: هر جوگی که از آن راحت روی نمی نماید، آن جوگ دروغ است؛ د: آن جوگی.

۲- د: و هر که جوگ حقیقی را.

۳- د: دل بی آرام را بیققراری ذاتی دارد.

۴- د: و جوگی که گناهان او محو شده هرگاه در آفریدگار گم شود براحات عظیم که عبارت از وصول دوست است برسد.

۵- د: بوصف احدیت موصوف است گم کرده.

است؛ و بخدمت من که در جمیع جاندارانم قیام مینماید، [او] با من است.

ای ارجن! هر که همه را در راحت و محنت مثل خود دانسته حضور دیگران بخواهد؛ آن جوگی بزرگ است.

ارجن گفت: ای کرشن! مرتبهٔ جوگ را بوصفی که بیان کردی دیر می باید^۱ که دل آدمی بریک قرار نیست و من این معنی را بیقین میدانم.

ای کرشن! دلی که بی آرام است و پرقوت و هلاک کننده، جمع ساختن آن دشوار است، مانند فراهم آوردن باد^۲.

کرشن گفت: ای دراز دست! دل آدمی بتحقیق پریشان است و جمع ساختن او به یکبار دشوار.

ای پسر کنتی (Kunti)! زبون کردن دل از ورزش حاصل می گردد^۳ یا از ترك دنیا، و آنچه در اوست. و شخصی که دل خود را مغلوب نساخته، رسیدن او بمرتبهٔ جوگ؛ در کمال اشکال است.

عقل من این چنین میگوید: کسی که دل را زبون ساخته در فکر یافتن جوگ میباشد؛ او از تدبیری که گفته شد بمقام جوگ میرسد.

ارجن گفت که ای کرشن! کسی [که] یقین ندارد و دل را مطیع نساخته، و در اندیشهٔ حصول جوگ نمیباشد، و کمالات جوگ حاصل نکرده؛ آخر کار او به کجا میکشد؛ و عاقبت حال او چیست؟ ای دراز دست! شخصی که نتیجهٔ اعمال نیافته [باشد] و ورزش جوگ باتمام نرسانیده، و پناهی ندارد، و از اسباب یافتن مطلوب بی خبر است؛ حال او را نیز با من بگو.

ای کرشن! تو جمیع مواد مشکوک را از دل من زائل کن که من غیر از تو از بهر قطع مواد مذکوره کسی نمی یابم.

کرشن گفت: جانی که در قالب است، در هردو جهان دست فنا به گریبان هستی او نمی گردد. و شخصی که اعمال نیک میکند، او به دوزخ نمیرود.

۱- جملهٔ «دیر می باید» یعنی: «بعید بنظر میرسد».

۲- د: پرقوت هلاک کننده جمع ساختن او دشوار است مانند فراهم شدن باد؛ پرقوت و هلاک کننده جمع ساختن آن دشوار است و مانند فراهم آوردن باد.

۳- د: زبون کردن او از ورزش میسر گردد؛ اجل: حاصل میشود.

و کسی که طریقهٔ جوگه را اثنای سلوک ترك داده باشد؛ او در ملك دیوتها سال‌های بسیار اقامت بکند؛ و هرگاه از آنجا بیفتد، در نسل مردم پاك و دولتمند بوجود آید.

یا در میان مردم شناسای آفریدگار پیدا شود. این چنین پیدایش در جهان به‌دشواری میسر شود.

ای ارجن! هرکه در نسل این چنین مردم بوجود آید، از تأثیر پیدایش پیش^۱، او را طلب جوگ حاصل [شود] و از بهر حصول خلاصی تردد نماید.

و کسب سابق البته او را بطرف خود بکشد و او بی‌اختیار به‌آن جانب گراید، و در مقام اطلاع جوگ شود و به نتیجه‌های اعمال که در بید (Veda) مذکور شده التفات نکند^۲.

و جوگی که روز به‌روز بیشتر از پیش کار می‌کند، و از حیطة گناهان برآمده است؛ او در پیدایش متعدد کسب کمالات کرده به‌مقام خلاصی میرسد^۳.

و جوگی بزرگتر از ارباب ریاضت و دانش و مردم نیکوکار^۴ است؛ بنابراین، ای ارجن! تو جوگی شو.

و در طایفهٔ جوگیان هرکه روی دل در من کرده به‌خدمت من قیام می‌نماید؛ او بزرگترین [این] قوم است.

تمام شد ادهیای ششم: اتم سنجم جوگ (Atma Samyama Yoga) نام.

۱- جمل: پیدایش، پس او را.

۲- د: التفات کند.

۳- د: او در پیدایش کمالات کرده به‌مقام خلاصی میرسد.

۴- اجمل: و جوگی بزرگترین از ارباب دانش، و ریاضت و نیکوکار است؛ بنابراین ای ارجن! تو جوگی شو.

آغاز ادهیای هفتم

گیان جوگ Jnanayoga (گیان ویگیان Jnanavijnana) نام

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو با من دلبستگی داری و به عمل جوگ قیام می‌نمایی^۱، و مرا پناه خود میدانی، و مقدمات مرا چنان که منم بی‌شایبه شك، می‌شناسی^۲؛ بشنو:

ای ارجن! من پیش تو طریقه علم معرفت آفریدگار بیان^۳ خواهم کرد، بروجهی که ترا از دانستن آن در طلب خلاصی احتیاج بچیزی دیگر نماند^۴.

و از هزاران مردم یکی در راه خلاصی قدم می‌نهد؛ و از روندگان این وادی هم از بسیاران، یکی مرا می‌شناسد.

و زمین و آب و آتش و باد و هوا و دل و عقل و خودی این هشت چیز زور من است^۵.

ای درازدست! نیروی دیگر [من] که قویترین قوت‌های مذکور است؛ جان است که عالم از آن برقرار است^۶.

و از این هردو قوت جمله جانداران بوجود می‌آیند، [و] تو این معنی را دریاب؛ و پیداکننده این عالم و ناچیزگرداننده این [جهان] منم^۷.

۱- د: ای ارجن تو با من دلبستگی داری و بعمل جوگ مینماید.

۲- ج: شناسی - د: میدانی از مقدماتی که مرا چنانکه منم بی‌شایبه شك بشناسی.

۳- د: علم و معرفت بیان.

۴- د: مطلب خلاصی احتیاج بحدی دیگر نماید.

۵- اجمل: هشت چیز در من است.

۶- اجمل: عالم از آن برقرار می‌ماند.

۷- اجمل: و ناچیز گرداننده آن منم.

ای ارجن! هیچکس از من بزرگتر نیست، و این عالم با من اتصال دارد - چنان که دانه با رشته -.

ای ارجن! تری آب، و روشنی مهر و ماه، و حرف اول (OM) همه بیدها، [و آواز] و هوا و زور [آدمیان]^۱ و بوی خوش روی زمین، و سوز آتش، و حیات زنده‌ها، و ریاضت مردم مرتاض، منم. ای ارجن! تخم [پیدایش] جمیع جانداران مرا بدان^۱، و عقل خردمندان، و شوکت ارباب شکوه.

و زوری که در مردم پرزور و خالی از آرزو و دوستی است، و خواهشی که با نیکوکاری مقرون است، منم^۲.

و آثاری که از وصف ستگن (Satoguna) و رجگن (Rajoguna) و تمگن (Tamoguna) بوقوع می‌آید، از من بدان، و مرا درین کارها اعتقاد بکن، و مرا از این هر سه خصلت بیرون شناس.

و اهل روزگار از ممر گرفتاری که به این اوصاف دارند، مرا از دایره عالم بیرون نمیدانند.

و خلاصی از آن قوت بزرگ من که این اوصاف از او دانسته میشود^۳ ممکن نیست؛ اما هر که روی دل در من کند، از او بگذرد. و کسانی که بدخو و نادان و بدکردار باشند؛ و تماشای جهان ایشان را از حیطة دانش برآورده، روش اقوام دیت (Daitya) یعنی: دغل و کبر و غصه و درشتی در ذات خود دارند؛ این چنین مردم به من نمیرسند.

ای ارجن! چهار قسم مردم به خدمت من قیام می‌نمایند:

اول: کسی که گرفتار دام محبت باشد.

دویم: شخصی که در طلب معرفت من بود.

سیوم: مردی که دنیا می‌خواهد.

و چهارم: ارباب دانش و اصحاب معرفت.

۱- اجمل: برای پسر کنتی اتری آب و روشنی مهر و ماه و حرف اول بید و آواز هوا و زور آدمیان.

۲- ج: ای پسر پرتها (Pritha) = (کنتی Kunti) تجسم پیدایش جمیع جانداران همیشه مرا بدان؛ اجمل: بجسم پیدایش جمیع جانداران منم و همیشه مرا بدان و عقل.

۳- اجمل: آرزوی دوستی و دشمنی و خواهش نیکوکاری مقرون است، منم. مقرونست منم.

۴- اجمل: این اوصاف بدو وابسته میشود؛ د: نام اوصاف از او دانسته میشود.

و این چهار قسم بزرگ‌اند؛ اما اهل معرفت را جز [و] بدن من بدان.

و آن شناسای من که دل صافی دارد^۱ به من که پناه بزرگم، واصل میشود.

و شناسندگان من بعد از پیدایش متعدد، مرا می‌یابند. و هر که عالم را عین آفریدگار^۲ داند، آن بزرگ نادرالوجود است. و سایر مردم از ممر آرزوهای پراکنده^۳ از وادی دانش برآمده، خدمت دیوتهای (Devata) دیگر میکنند و از تأثیر کردار پیدایش‌های گذشته^۴ بی‌اختیار در بندگی دیوتها استقامت ورزند.

و هر عابدی که از روی یقین قصد پرستش دیوته (Devata) میکند، من عقیده او را بر آن دیوتا مستقیم میدارم^۵.

و هر حاجتی که از بندگی آن دیوتا که از سر صدق و یقین به جا آورده، حاصل می‌شود^۶، آن فی الحقیقه بخشش من است.

اما هر نتیجه که این بی‌خردان^۷ از دیوتا می‌یابند؛ زوال‌پذیر است و خدمتکاران دیوتها به [عالم] دیوتها می‌روند، و جماعتی که به بندگی من قیام می‌نمایند، به من می‌رسند.

و من ظاهر هستم^۸؛ و هیچکس به از من نیست؛ اما مردم نادان – آنان که صفات من که فناپذیر نیست – نمیدانند^۹ و مرا صاحب بدن اعتقاد میکنند.

و من بر مردم بیخرد – آنان که مقید تماشای جهان‌اند – پیدا نیستم، و ایشان مرا به وصف [قدم و] عدم پیدایش و بیزوال نمی‌شناسند.

۱- د: دارند.

۲- د: عالم را آفریدگار.

۳- د: سایر مردم در آرزوهای پراکنده.

۴- اجمل: تأثیر پیدایش‌های گذشته؛ د: تأثیر کردار بیدانشی‌های گذشته.

۵- د: یقین قصد پرستش صورت هر دیوته میکند، من عقیده او [را] بر آن دیوتا مستقیم میدارم.

۶- ج: به جا حاصل میشود؛ آن فی الحقیقه؛ د: به جا می‌آرند.

۷- د: این خردان؛ اجمل، و ج: آن بی‌خردان.

۸- د: من از هر جا هستم؛ ج: من در همه جا هستم؛ اجمل: و من ظاهر بینم.

۹- ج: اما مردم نادان ذات مرا که فناپذیر نیستم و هیچکس به از من نیست نمیدانند؛ اجمل: نیستم نمیدانند.

ای ارجن! جاندارانی که قبل از این بوجود آمده‌اند، و [آنان که] الحال موجوداند، و اصنافی که بعد از این پیدا خواهند گشت؛^۱ من همه را میدانم، و مرا هیچکس نمیداند.

ای ارجن! و ای سوزنده دشمنان! بیدانشی [که] از وصف حرص و غصه و دشمنی پیدا شده بجمله جانداران^۲ در شکم مادر مقرون میگردد.

و گروهی که از حیطة گناهان برآمده‌اند، و کارهای نیک میکنند، و از [حیطة] راحت و محنت و مانند آن خلاصی یافته، به روش خویش ثابت قدم‌اند؛ آن جماعت خدمت [من] میکنند.

و قومی که از بهر [دفع] پیری^۳ و مرگ به من پناه آورده، [و] میان به بندگی [من] بسته‌اند؛ سه چیز معلوم ایشان میباشد^۴:
اول: آفریدگار بزرگ (Brahman)،

دویم: ادهیاتم (Adhyatma)،

سوم: اعمالی (Karma) که از آن این فن^۵ دانسته میشود.

و کسانی که [مرا] با جمله اقسام جانداران و دیوتها و جگها میدانند و دل را به من سپرده [اند]؛ آن جماعت وقت مردن مرا می‌یابند - هر چند این عقیده را در حالت نزاع روان پیدا کرده باشند. تمام شد ادهیای هفتم گیان [و] بگیان جوگ نام.

۱- اجمل، و د: پیدا خواهد شد.

۲- د: بجمله جانداران؛ ج: بجمله جانداران؛ اجمل: بجمله جانداران به شکم مادر مقرون می‌گردد.

۳- ج: از بهر واقعه پیری و مرگ.

۴- ج: معلوم ایشان نباشد؛ د: معلوم ایشان میباشد اول: آفریدگار بزرگ؛ دوم ادهیاتم؛ سوم جمله جانداران و دیوتها و جگها میدانند و دل را.

۵- ج: این فن دانسته میشود.

آغاز ادهیای هشتم

مهاپر کهه جوگ (Maha Purusa Yoga) نام *

ارجن گفت: ای کرشن!
 آفریدگار (Brahman) کرا گویند؟
 و ادهیاتم (Adhyatma) کدام است؟
 و کرم (Karma) چیست؟
 [ای بهترین موجودات] اده بهوت (Adhibhuta)^۱؛ و اده دیو (Adhidaiva)؛ و اده جگ (Adhiyajna) در تن^۲ چه چیز است؟
 ای کرشن^۳! جماعتی که دل خود را در تو گم کرده اند؛ هنگام مردن ترا چطور میدانند؟
 کرشن گفت: کسی که بهیچ وجه فنا نمی پذیرد، او آفریدگار است، و بودن او در هر قالب همچو جان. ادهیاتم (Adhyatma)، دادن [نذورات] به دیوته (Devata)، در عمل جگ از آنچه سبب پیدایش^۴ جانداران میشود کرم (Karma) است.
 و چیزی که زوال می پذیرد، آنرا اده بهوت (Adhibhuta) میگویند؛ و نفس ناطقه را اده دیو (Adhidaiva) نامند؛ ای بزرگترین خداوندان قالب^۵، اده جگ (Adhiyajna) در بدن ها منم.
 و کسی که وقت مردن مرا یاد کند؛ بعد از گذاشتن قالب،

* نام دیگر این گفتار: تارک برهم جوگ (Tarakabrahma Yoga) میباشد.

۱- د: و کرم چیست و اده بهوت؛ اجمل: چیست، و ادهوت، و اددیو.

۲- ج: درین؛ د: در من.

۳- د: ای کشن = کرشن.

۴- اجمل: و بودن او در قالب همچو جان. ادهیاتم دادن به دیوتا. در عمل از آنچه سبب پیدایش جانداران میشود کرم است.

۵- د: بزرگترین خداوند قالب.

مثل من گردد، و درین هیچ شك نیست.

ای ارجن! آدمی^۱ هنگام مردن هرچه بیاد آورد؛ بصورت همان چیز مخلوق گردد^۲، و اگر در یاد من بمیرد؛ مرا بیابد.

بنابر آن تو پیوسته در یاد من بوده^۳ کارزار بکن؛ و اگر روی دل و عقل در من خواهی کرد، البته مرا خواهی یافت.

ای ارجن! شخصی که دل او متوجه ورزش جوگ است، [و] به جای دیگر انتقال نمیکند؛ هرگاه آن شخص مرا با توجه دل بیاد آورد؛ به آفریدگار واصل شود.

و کسی که همه دان است؛ و بذات، او معلوم [کس] نیست؛ و نصیحت کننده [جمیع] جهانیان، و باریکتر از هرباریک^۴ است و پرورش کننده جمیع خلائق.

و آنکه ماهیت او معلوم کس نیست، و مانند خورشید روشن کننده سایر موجودات^۵ است، و برتر از ترکیب هیولانی، این چنین آفریدگار را هرکس که وقت مردن با حضور دل و قوت عبادت جوگ و حبس نفس در میان هردو ابرو یاد کند؛ او را بیابد.

و آنرا دانندگان بید بیزوال میگویند، و سنیا سیانی که از حیطه نفسانیت برآمده اند، [و] به او میرسند، و [از] بهر یافتن او روش پسندیده می گزینند - من کیفیت یافتن او با تو میگویم.

و کسی که روزن های بدن ببندد و دل را در سینه حبس کند^۶، و دم در میان هردو ابرو نگاه دارد و ورزش جوگ میکرده باشد، و در یاد آفریدگار قالب تهی کند؛ او بمرتبۀ خلاصی برسد.

ای ارجن! شخصی که دل او هرگز به جای دیگر منتقل نمیشود؛ [و] پیوسته در یاد من باشد؛ یافتن این چنین کس مرا هیچ مشکل نیست.

-
- ۱- ج: آدمی هنگام مردن؛ د: هنگام مردن آدمی؛ اجمل: ای پسر کنتی! آدمی هنگام مردن بصورت همان مخلوق گردد.
- ۲- ج: همان مخلوق گردد.
- ۳- اجمل: در یاد من باش و کارزار بکن.
- ۴- ج: جمله جهانیان و باریکتر از باریک است؛ اجمل: باریکتر از هزار باریک و پرورش.
- ۵- د: معلوم است و مانند خورشید روشن و روشن کننده سایر موجودات است.
- ۶- اجمل: بدن ببندد، دل را در سینه حبس کند و دم در میان هردو ابرو نگاه دارد و در ورزش جوگ میباید.

و کسانی که مرا می‌یابند، در مقام خلاصی می‌روند و در دام پیدایش که خانه محنت است، و جاودان نیست، نیز نمی‌افتند. ای پسر کنتی! همه عالم تا ملك برهما (Brahma) بارها پیدا میشوند، و گروهی که مرا می‌یابند، دیگر به عالم وجود نمی‌آیند؛ و جماعتی که ریاضت میکشند، و خوی جوانمردی دارند و از دوستی و دشمنی برآمده، ترك همه چیز کرده‌اند و از سوداهای گوناگون و اندیشه‌های فاسد و پریشان خلاص شده؛ آن مردم در مقام ست‌لوك (Satyaloka) می‌روند.

ای ارجن! آنان که روز برهما را که مشتمل بر چهار هزار جگ (Yuga) [است] - و شب او [را] نیز همینقدر میدانند - ایشان را دانندگان روز و شب می‌گویند.

و هرچه به‌راه می‌رود^۱ و آنچه نمی‌رود؛ در روز برهما بوجود می‌آید، و چون آن روز می‌گذرد، وقت درآمدن شب [در ذات]^۲ او جمله کاینات مخفی و پنهان می‌گردند.

ای ارجن! جمیع این موجودات در روز مذکور بی‌اختیار پیدا میشوند، و در شب مسطور ناچیز می‌گردند.

و آفریدگار برتر از این مخلوقات [و] برهما است^۴، و زوال پذیر نمی‌شود و بجمیع این چیزها محیط است و از فنای آنها، فانی نمی‌گردد.

و آن که ظاهر نیست، و او را بی‌زوال و جای خلاصی ایشان می‌گویند و از یافتن او سلسله پیدایش منتهی و منقطع می‌گردد؛ آن ذات من است^۵.

ای ارجن! آفریدگاری که جمله جانداران در ذات او مندرج‌اند، و از او آشکار [است] میشوند؛ او را از خدمت و ترك همه چیز میتوان یافت.

و زمانی که [در آن،] ارباب جوگ قالب تهی میکنند، و دیگر

۱- د: سودهای. سطر ۴ و ۵ و ۶ و ۷ در چاپ اجمل ساقط است.

۲- اجمل: و هرچه برآمده می‌رود.

۳- د: درآمدن آفتاب؛ ج: درآمدن شب و روز او این جمله.

۴- اجمل: برتر از مخلوقات و برهما است.

۵- اجمل: و جای خلاصی می‌گویند... و آن ذات من است.

بعالم وجود نمی‌آیند؛ و وقتی که در آن مردم فوت شده باز پیدا میشوند؛ من آن هردو زمان را با تو میگویم.

هرگاه ارباب معرفت در اوتراین (Uttayana)^۱ بمیرند، به آفریدگار واصل میشوند، و از دایره پیدایش بیرون [می] آیند (و اوتراین عبارتست از زمان برگشتن خورشید از جانب جنوب به سوی شمال) - و درین، سرآنست که اوتراین، روز دیوتها است، و دیوتهای این روز آتش و [روشنی] خورشید است؛ و مدت اوتراین ششماه میباشد و آنرا سفیدفام میگویند. جوگیان بی‌نظیر که درین مدت قالب تهی میکنند، به آفریدگار میرسند.

و هنگامی که خورشید از جانب شمال [به] طرف جنوب برگردد؛ آن وقت را تا مدت ششماه دچهناین (Daksinayana) میگویند. و این شب دیوتاست و دود رنگ است، و آنرا سیاه فام میگویند. و جوگیانی که درین مدت قالب تهی میکنند به سرگ (Svarga) منتقل میشوند؛ اما ثانی الحال بعالم وجود می‌آیند. و این هردو راه مردم از عهد قدیم است.^۲

لیکن هرکه از راه اوتراین میرود، باز بعالم کون و فساد، نمی‌آید، و کسی که از طریق دچهناین [میرود]، متوجه ویرانه فنا میشود، و به سوی^۳ معموره پیدایش برمیگردد.

ای ارجن! هر جوگی [که] برین هردو راه اطلاع پیدا کند، دیگر در وادی غفلت نیفتد؛ بنابراین^۴ تو پیوسته ورزش جوگ میکرده باش.

و نتیجه که از خواندن بید و عمل جوگ و کشیدن ریاضت حاصل میشود، آنرا هر جوگی که از آن هردو راه با خبر است می‌یابد، و به آفریدگار قدیم واصل میگردد. تمام شد ادهیای هشتم مہاپرکمه جوگ نام.

۱- اوتراین (Uttayana): (راه شمالی روشن) پیشرفت آفتاب بطرف زمین یعنی: فصلی که خورشید به شمال خط استوا پیش میرود و دکشناین (Daksinayana) راهی که شخص را به سر منزل مرگ میرساند - راه جنوبی - اوج یا سیر شمس بطرف جنوب.

۲- د: عهدا[ی] قدیم آمده است.

۳- اجل: فنا میشود، به سوی معموره؛ د: او به سوی.

۴- د: دیگر در واد غفلت افتد تو پیوسته.

آغاز ادهیای نهم

راج گوی جوگ (Rajaraja Guhya Yoga) نام *

[کرشن فرمود:]

ای ارجن! چون تو در مقام شکایت کسی نیستی؛ بنا بر آن من کیفیت معرفت آفریدگار بر طبق احکام علم که با هر کس نگفته‌ام، با تو می‌گویم، و تو از شنیدن این از دام پیدایش رهایی خواهی یافت.^۱

و این دانش، پادشاه جمله دانش‌ها^۲ و سرها است و پاک است، و مرتبه کمال دارد و از او همه چیز در بدایت (یعنی: فی الحال) دانسته میشود؛ و بانی‌کوکاری اتصال دارد و راحت‌جاودانی از او میسر می‌شود.

ای سوزنده دشمنان! آنان که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند، مرا نمی‌یابند^۳ و برگشته به ملک پیدایش می‌آیند. و صورت من از حواس مبراست و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من‌اند، و من در ضمن ایشان هستم^۴.

ای ارجن! زیرکی کارهای من بدان^۵ که جانداران در ذات من

* این فصل را راج بدیا (ودیا) یوگ (Rajavidya Yoga) نیز خوانده‌اند.

۱- ج: احکام علم که با کسی نگفته‌ام با تو می‌گویم و تو بشنیدن آن از دام پیدایش رهایی خواهی یافت.

۲- د: پادشاه دانش‌ها؛ اجمل: و سرها است و پاکیت بمرتبه کمال دارد.

۳- ج: آنانکه برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند مرا نیابند. د: آن که برین طریقه نیکوکاری اعتقاد ندارند؛ خلاصی نمی‌یابند و برگشته بملک پیدایش می‌آیند.

۴- ج: می‌آیند. و من صورت آفریدگارم، همه عالم و جمیع جانداران در ذات من مضمراوند و من در ضمن ایشان نیستم؛ اجمل من صورت آفریدگارم و همه عالم و جمیع جانداران در ذات من متضمن‌اند و من در ضمن آن همه.

۵- اجمل: ببین.

متمکن‌اند، و من پیداکننده و نگاهدارنده ایشانم و حقیقت من
نقیض حقیقت این‌ها است.

و چنانچه باد تند در هوا و باد سست در سایر موجودات است،
همچنان جمله جانداران در ذات من موجوداند.

[ای ارجن! جمیع جانداران در روز فنای عالم از قدرت من]
فانی میشوند، و چون آن‌ها را پیدا میکنم؛ هم از قدرت من بوجود
می‌آیند.

و این طوایف را بموجب کردار این‌ها بقدرت خود هزاربار
پیدا می‌سازم!

ای ارجن! اعمال سابق مردم^۱ در من تأثیر نمیکند، و من از
[آن] کردار بیگانه‌ام.

و پرکرت (Prakrti) به یاری من، حیوانات و جمادات را پیدا
میکند؛ از این ممر خلق به وجود می‌آیند.

و مردم نادان مرا بصورت آدمی دیده، بی‌عقیده میشوند، و
خداوندی بزرگ مرا نسبت به جمیع جانداران نمیدانند؛ بنابراین
مرا به چشم حقارت مینگرند.

و کسانی که نهال امید ایشان برنمیدهد؛ و از کردار و
دانش بهره‌مند نمیشوند؛ و دل‌های ایشان بمقام آرام نیست^۲؛ آن
مردم خوی: راکشسان (Raksasa) و دیتیان (Dairya) دارند؛ بنابراین
مرا به اهانت یاد میکنند.

ای ارجن! آنان که برآیینۀ دل‌های [ای] ایشان زنگار حرص و غصه
ننشسته؛ آن طایفه بزرگ، دیوتاصفت‌اند، و مرا اول جانداران
بی‌زوال دانسته به خدمت من قیام مینمایند.

و پیوسته اوصاف [مرا] می‌سرایند، و برروش خویش ثابت-
قدم‌اند، و سعی در شناختن من مینمایند؛ و مرا بزرگ اعتقاد
کرده، همه بندگی [من] میکنند.

و بعضی مردم مرا یکی دانسته باجگت معرفت تعظیم من به جای
می‌آرند؛ و ارباب جگت متعارف مرا متعدد میدانند؛ و گروهی مرا

۱- اجل: کردار آنها با قدرت خود هربار پیدا می‌سازم؛ ای ارجن! اعمال سابق مثل این
مردم در من اثر نمیکند و من از آن کردار بیگانه‌ام.

۲- اجل: برنمیدهد، از کردار و دانش بهره‌مند نمیشوند و دل‌های ایشان را آرام نیست.

در همه جا اعتقاد میکنند.

و [در] هردو قسم جگه، چیزی که به پتران (Pitri) داده میشود، [و] غله و روغن و افسون و آتش و آنچه در آن انداخته میشود، منم.

[و] پدرجمله جهانیان و مادر ایشان و دهنده نتیجه کردار مردم [و پدر] کلان و همه دان و پاک، [مرا] می باید دانست.^۱ و حرف اول [ام OM و] رگه بید (Rgveda)، و سام بید (Samaveda)، [و جگر بید Yajurveda]^۲.

و پناه و مربی همه، و صاحب ایشان، و گواه کردار و قرارگاه و نگاهبان همه منم. و دل من با همه کس راست است، و پیداکننده و ناچیز گرداننده و جای بازگشت [همه] و تخم پیدایش، آن که معدوم نمیشود.

و گرمی خورشید [در] تابستان، و خشگه کننده آب، و دهنده آن، و زندگی، و اجل، و اندک، و بسیار منم.

و خوانندگان هر سه بید، و نوشندگان آب سبزه سوم (Soma)؛ و آنان که از حیطة گناهان برآمده اند و در بندگی من جگه ها کرده؛ آن جماعت ملك پاک اندر (Indra) یافته اند، و در سرگه (Svarga) عیش فراوان میکنند.

و چون نیکوکاری ایشان منتهی میگردد^۳، باز به [این] عالم می آیند. و همچنین جماعتی که بر طریق نیکوکاری که در سه بید مذکور شده^۴ اطلاع دارند، به حرص دنیا و آرزوهای گوناگون گرفتارند؛ آن مردم به جهان می آیند، و میروند.

و قومی که غیر از من به یاد دیگری نمی پردازند و پیوسته

۱- د: و دهنده و نتیجه کردار مردم کلان و همه دان پاک که می باید دانست؛ اجمل: کلان همه دان.

۲- نام سه کتاب مقدس از چهار کتاب هندوان که قدیمترین آنها ریگودا است مشتمل بر ۱۰۲۸ سرود و دوم جگر بید (یا جورودا) که نیمی منظوم و نیمی دیگر منثور است و سوم سام بید که ودای آهنگها میباشد و تماماً منظوم است و نیمی از سرودهایش از ودای مادر یعنی ریگودا مأخوذ است. (ببینید مقدمه کتاب گزیده سرودهای ریگودا - ترجمه این جانب سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تهران سال ۱۳۴۵ هجری شمسی).

۳- اجمل: و چون نکویی های ایشان منتهی میگردد.

۴- د: که در سه بید مذکور شد اطلاع ندارند و بحرص.

بخدمت من قیام می نمایند؛ من به ایشان بخشش میکنم و نگاهبانی مینمایم.

ای ارجن! گروهی که از روی اعتقاد خدمت دیگران میکنند، آن هم بندگی من است؛ اما این چنین شاید کردن. و دهنده نتیجه جمله جگها و حاجت همه منم؛ و کسانی که مرا این چنین نمیدانند؛ باز گرفتار پای بند پیدایش میشوند. و جماعتی که خدمت دیوتا میکنند، بعد از گذاشتن قالب^۱ نزد ایشان میروند. و آنان که پرستش پتران (Pitr) قرار داده اند، بطرف آنها منتقل میشوند. و طایفه که بندگی دیوان^۲ زبون میکنند در صحبت آنها میروند. و جمعی که بخدمت من قیام مینمایند، به من میرسند.

و هر که به صدق دل بقصد بندگی من برگشت و گل و بر و آب به من بدهد؛ من این چیزها را از آن خدمتکار قبول میکنم. ای ارجن! تو هرکاری که میکنی، و آنچه میخوری، و میدهی^۳ و در آتش می اندازی، و ریاضت میکشی؛ به نیت من مقرون گردان که از پای بند کردار نیک و بد خلاص خواهی شد و از کارهایی که به نیت من خواهی کرد؛ بمقام خلاصی رسیده، مرا خواهی یافت.

ای ارجن! [من] در جمیع جانداران یکسانم و مرا با کسی نه نسبت دوستی است و نه دشمنی^۴؛ با وجود آن، آنان که از سر اخلاص (رسیده) خدمت من میکنند؛ ایشان در من، و من در ایشانم. ای ارجن! شخصی که خدمت همه گذاشته به بندگی من قیام می نماید، هر چند در بدکرداری باشد^۵ تو او را از زمره نیکان اعتقاد بکن؛ او پیشه پسندیده پیش گرفته [است]. و در اندک مدت نیکوکار خواهد شد، و همیشه در مقام آرام

۱- ج: بعد از مردن نزد.

۲- در متن سانسکریت واژه بهوت (Bhuta) بکار رفته است که بمعنی روح (اعم از خوب یا پلید) و دیو میباشد.

۳- اجمل: میخوری و میگوی.

۴- اجمل: من در جمیع جاندارانم و مرا با کس نه نسبت دوستی است و نه دشمنی.

۵- ج: هر چند بدکردار باشد.

خواهد بود.

ای ارجن! تو التزام این دعوی بکن که خدمت‌گار من ضایع
نمیشود؛ و طایفه زنان و بیش (Vaisya)، و شودر (Sudra) که کان
گناه و عصیان‌اند، اگر به من ملتجی شوند؛ ایشان هم خلاصی یابند.
از برهمنان (Brahmana) پاک، و راجه‌های بزرگ^۱ و عابدان چه
گویم. و چون این جهان بر [يك] قرار نیست و خالی است از راحت؛
تو میان بخدمت من ببند و روی دل در من کرده به بندگی من قیام
نمای و به نیت من عمل جگ بکن و سر بر زمین بنه.
ای ارجن! تو بر من که آفریدگارم تکیه بکن که مرا خواهی
یافت.

تمام شد ادهیای [راج] راج‌گوی جوگ^۲ نام.

۱- اجمل: و راجه‌های رکه.

آغاز ادهیای دهم

ویهوت جوگ (Vibhuti Yoga) نام

[کرشن فرمود]:

ای درازدست! چون ترا گفتار^۱ من خوش می‌آید؛ باردیگر سخنان بزرگ مرا بشنو؛ بنا بر آن بجهت نفع تو می‌گویم. و آن چنانست که دیوتها^۲ (Devata) و رکپیشران (Rsi) بزرگ بدایت من نمیدانند، و من از هروجه، اول ایشانم. و کسی مرا بی بدایت و بی نهایت میداند، او در میان مردم از دایرهٔ جهل برآمده است، و در آخر کار از بند گناهان خلاصی می‌یابد.

و عقل و دانش، و آرام، و تحمل، و راست‌گویی^۳، و زبون ساختن حواس، و دل، و راحت و محنت، و پیدایش، و فناء، و ترس، و ایمنی و عدم ایدای خلق، و یکسان بودن با همه کس، و صبر کردن، و ریاضت کشیدن، و دادن، [و] به نیکویی مشهور گشتن^۴، و بدنام بودن؛ و همهٔ این چیزها جدا جدا در جمیع جانداران از من پیدا میشوند.

و هفت رکبه (Sapta Rsi) بزرگ مقدم^۵، و چهار رکبه

۱- د: بشنو چون گفتار من [ترا] خوش می‌آید.

۲- بهتر بود واژه دیوتا (Davata) بصورت جمع ترجمه میشد مثلاً دیوتها یا دیوتاها.

۳- د: راستی گویی.

۴- د: و برآوردن داد[ن و] به نیکویی مشهور گشتن؛ ج: و ریاضت کشیدن و برآوردن و دادن و به نیکوکاری مشتهر گشتن.

۵- د: مقدم و چهار رکبه؛ اجمل: و هفت رکبه مقدم و چهارده رکبه دیگر.

(Maha Rsi) دیگر که برایشان هم^۱ سابق‌اند، و چهارده من (Manu)^۲ از دل من پیدا شده‌اند؛ و افزاینده قدر ایشان منم، و معموری عالم از نسل این‌هاست.

و هرکه بدین نهج حقیقت خداوندی من، بداند [و بمعرفت قدرت ماورای طبیعت من واقف گردد]، آن شخص بمرتبه جوگت رسیده از وسیله کردار دائمی خود به من برسد؛ و درین هیچ شك نیست^۳.

و پیدایش همه خلق از من است؛ و از من آشکارا می‌شوند؛ و ارباب دانش مرا این چنین اعتقاد کرده بخدمت من قیام مینمایند. و آنان که حواس [و] جان خود را در من گم کرده‌اند^۴؛ و سخنان مرا با یکدیگر می‌گویند، و به‌دیگران می‌آموزند؛ [و پیوسته به‌ذکر من اشتغال می‌نمایند، آن‌جماعت در همین مقام]، صبر میکنند و با خرمی^۵ بسر می‌برند.

و گروهی که برین روش ثابت‌قدم‌اند، و با میل دل بندگی من میکنند؛ من به‌آن مردم دانشی میدهم که از آن دانش مرا می‌یابند. و از روی مرحمت در عقل ایشان درآمده تاریکی بیدانشی‌را^۶ از دل‌های ایشان با شمع معرفت زایل می‌سازم.

ارجن گفت: ای کرشن! آفریدگار عظیم؛ و جای کلان و پاک بزرگ [و مقدس‌ترین مقدس‌ها تویی]. و همه طوایف رکهه^۷ و نارد (Narada) [و بزرگترین دیوته‌ها (Devata)] و است (Asita) و دیول (Devala)، و بیاس (Vyasa)؛ ترا مرد بزرگ [با صفا و بی‌زوال، و اول دیوته‌ها، آن که بدایت ندارد و خداوند بزرگ] می‌گویند و تو

۱- د: همه.

۲- در متن اصلی آمده است که مانوها (Manus) ولی در ادبیات مقدس هندو و اساطیر مختلف تعداد منوها را چهارده شمرده‌اند.

۳- د: دایمی خود و درین شك نیست؛ اجمل: کردار و ایمنی خود به من برسد.

۴- ج: حواس و جان را در من گم کرده‌اند.

۵- د: میکنند خرمی.

۶- د: عقل ایشان من درآمده تاریکی؛ ج: و از روی فرصت در عقل ایشان درآمده و تاریکی بیدانشی را.

۷- د: و جای بزرگ و کلان و پاک تویی و همه طوایف رکهه و بزرگترین دیوتا و نارد و بزرگترین دیوته است دیول؛ اجمل: و جای کلان و پاک بزرگ تویی. و همه طوایف رکهه و نارد بزرگترین و دیول و بیاس ترا مرد بزرگ با صفا.

نیز خود را با من این چنین ظاهر میسازی^۱.
و هرچه با من میگویی همه را راست اعتقاد میکنم.
ای بزرگ! ظهور ترا نه اقوام دیوتا میدانند، و نه طوایف
دانوان (Danava).

ای کرشن! تو خود را خود می شناسی؛
ای پیداکننده جانداران! و صاحب ایشان، و بزرگترین
دیوتها، و پرورش کننده خلق در قالبها؛ تو آشکارا شده بامن بگوی^۲!
ای جوگیشر (Yogisvara)! چون من پیوسته در یاد تو میباشم در
کدامین^۳ اجسام ترا دانم؟

ای کرشن! تو کیفیت خداوندی خود را در راه جوگت دفعه
دیگر مشر[و]ح با من^۴ بگو که مرا از شنیدن سخنان تو سیری حاصل
نمیشود - چنانکه از آب حیوان^۵.

کرشن گفت که من حقیقت خداوندی بزرگ خود با تو گفتم
و میگویم، ای بزرگترین کوروان!؛ عظمت خداوندی من بمثابه
است که از بیان به پایان نمیرسد^۶.
ای ارجن! در باطن جمیع جانداران، جان منم، و نیز اول و
میانه و آخر ایشان منم.

و در پسران آدت (Aditya)^۷ [ها]: بشن (Visnu) ریزه قد^۸ منم،
و در اجرام درخشان: خورشید؛ و در چهل و نه باد (Marut)^۹؛
مریچ (Marichi)؛ و در کواکب: ماه؛ و در بیدها (Vedas)؛ سام بید

۱- د: و بیاس ترا مرد بزرگ باصفا، بیزوال و اول دیوته آنکه بدایت ندارد و خداوند
بزرگ میگویند و تو نیز خود را این چنین ظاهر میسازی.

۲- د: در قالبها که تو آشکارا شد[های] با من بگوی؛ اجمل: در قالبهایی که تو
آشکارا شده با من بگو.

۳- د: کدامی؛ اجمل: من چون پیوسته... کدامین اجساد.

۴- د: خود را دفع دیگر منشرح با من بگوی؛ ج: دفعه دیگر منشرح با من بگوی.

۵- د: از بخوان.

۶- د: که بیایان بیایان.

۷- آدیتیاها خدایان نورانی آسمانی هستند و عده آنها دوازده است و نمایندگان ۱۲
ماه سال شناخته میشوند. ماروتها خدایان بادهای میانشند و رئیسشان مریچی است.

۸- منظور مظهر (Avatara =) وامن (Vamana) ویشنو است که بنا بر اساطیر هندو،
ویشنو بصورت مرد خپله (کوتوله = کوتاه قد = ریزه قد) ظهور کرده است.

۹- در ادبیات مقدس هندو عده ماروت (Marut) (باد)ها را از ۱۸ تا ۴۹ و ۱ تا ۲۷

گفته اند.

(Samaveda)؛^۱ و در اقوام دیوتا: اندر؛ و در حواس: دل؛ و در جانداران: آگهی؛ و در جماعت رودر (Rudra)؛^۲ شنکر (Sankara)؛ و در طوایف جکبه (Yaksa)؛^۳ و راکهس (Raksasa)؛ کبیر (Kuvera)؛ و در زمرة هشت بس (Vasu)؛ آتش؛ و در [میان] کوه‌ها: سمیر (Sumeru) منم^۴.

ای ارجن! تو مرا در گروه برهمنان خاصه: دیوتا مشتری^۵؛ و در [میان] سپه‌سالاران ایشان: اسکند (Skanda)؛ و در [میان] حوض‌ها: دریای عمان^۶.

و در [میان] رکپیشران (Risisvara) بزرگ: بهرگ (Bhrigu)؛ و در کلام: اوم‌کار (Om-Kara)؛ و در جگ‌ها^۷ (Yajna)؛ جگ:

۱- قطعه اخیر را میتوان باین تقریب ترجمه نمود: مریچ منم در میان ماروت‌ها، و ماه منم در میان اجرام (صورت) فلکی و سامبید منم در میان وداها. و منم واسو (Vasava) در میان خدایان.

۲- رودراها طبقه از خدایان افناکننده‌اند و عددشان یازده است. واسوها (Vasu) از حیث رتبه طبقه پایین‌تری هستند و عددشان هشت میباشد.

۳- د: جکه (= یکشه Yaksa).

۴- ترجمه عبارت را برین تقریب نیز میتوان کرد: و در میان واسوها طوفان منم، و در میان کوه‌ها سمیر (Su-Meru) منم.

۵- مشتری که در ادب سانسکریت او را: وریهسپتی (Vrihaspati) خوانند و گویند استاد عارفان و فرشتگان است و خداوند گویایی و فصاحت و دانش - خداوندی که عبادت و پرستش و تقوی در او تجسم یافته است - ستاره مشتری (برجیس).

۶- عبارت بنابر متن اصلی باید چنین ترجمه می‌شد: «در میان اقیانوس‌مخازن (=حوض) آب منم.

۷- اوم‌کار (Om-Kara): کلمه مقدس و سیلاب عرفانی اوم Om. کلمه اوم Aum یا اوم Om که دارای سه حرف: «الف A»، و «واو V»، و «ام M»، یا «U» و «میم M» میباشد نزد هندوان کلمه بسیار مقدسی است که در ابتدای کتب مقدسه آنها نوشته میشود و شبیه به کلمه: «هو» عربی است و آنرا بقدری مقدس میدانند که هنگام تلفظ نباید غیری این کلمه را بشنود؛ و نیز وقت خواندن کتب بیدها و زمان ختم آنها کلمه «اوم» را زیر لب بطوری که کسی نشنود، ادا مینمایند. ریشه این کلمه ظاهراً از کلمه است که بمعنی: آری (بلی) است که تصدیق حرف طرف میباشد و به این جهت در آخر دعاها، جای کلمه «آمین» را در ادعیه اسلامی میگیرد. در کتب مذهبی هندو، این کلمه را مرکب از سه حرف میدانند که هر یک از آنها از ودایی (Veda) گرفته شده است، و بعضی دیگر این سه حرف را نماینده سه عالم که زمین (Bhur)، و جو (Bhuvah)، و آسمان (Svar) باشد، شناخته‌اند.

همچنین این کلمه نماینده اقانیم ثلاثه هندو یعنی ویشنو (بشن Visnu)، و شیوا (Siva) و برهما (Brahma) است. بطور کلی آنچه از مجموع کتب مقدس هندو استنباط میشود کلمه «اوم» نماینده ذات سبحانیت وجود اعلی یا وجود مطلق میباشد که بواسطه شدت تقدس نمیخواهند اسمی بر آن اطلاق نمایند؛ و حتی او را از صفات نیز منزّه میدانند.

←

افسون^۱. [و] در جمادات کوه: هیمالی (Himavat) و در درختان، درخت: پیپل (Pipel)^۲؛ و در [میان] رکمیشران دیوتا: نارد (Narada)؛ و در قوم گندهرب (Gadharva)؛ چتررتسه (Citraratha)^۳؛ و در جماعت سده (Siddha)؛ کیپل (Kapila) منم^۴.

و در اسپان، اچهی سروا (Uchchaihsravas) – [آن که] همراه آب زلال^۵ از دریا برآمده است؛ و در قسم فیلان: ایراوت (Airavata)؛ و در اصناف آدمیان: راجه.

و در انواع اسلحه بجر (Vajra)؛ و در گاوآن: کامدهن (Kamadhenu)؛ و در اسباب پیدایش: آب منی؛ و در ماران: باسک (Vasuki).

و در صنف ازدها سیکه (Sesa—naga)^۶؛ و در جانوران آبی: برن (Varuna)، و در طایفه پتران: ارجمان (Aryaman)^۷؛ و در ارباب سیاست: جم (Yama)^۸؛ و در قوم دیت (Daity)؛ پرهلاد

→ در مجموعه قوانین (Manu) (کتاب دوم ماده ۷۶) آمده است: حرف «A»، و حرف «U»، و حرف «M» چون متصل شوند، مقطع مقدس (یعنی: اوم) را بوجود می آورند. بوسیله برهما (آفریدگار) موجودات از سه کتاب مقدس ریگودا (Rig Veda)، وجربید (Yajurveda)، و سامودا (Samaveda) گرفته شده است و همچنین نماینده سه کلمه بزرگ است که «بهور» و «بهوه» و «سور» – مذکور در بالا – میباشد و معمولا پیش از دعای ساویتری (Savitri) مخصوصاً براهمنان در ابتدای ادعیه روزانه خود هر روز صبح و عصر میخوانند. ببینید کتاب سر اکبر – بخشی اصطلاحات و لغتنامه آن – ذیل ماده: ویاهرت (Vyahriti) صفحه ۶۲۶ – چاپ اول – سال ۱۳۴۵ هجری شمسی برابر ۱۹۶۱ میلادی تألیف سیدمحمدرضا جلالی نائینی نویسنده این سطور.

۱- منظور از جگ افسون؛ قربانی؛ جپ (Japa) است که عالترین قربانی هاست؛ د: افیون.

۲- ج: کوه همانچل و در درختان درخت پیپل. درخت انجیر هندی است.

۳- د: جرته؛ ج: جیدرتسه.

۴- د: کیپل مون.

۵- ج: همراه هلاهل.

۶- سشه (Sesa): نام پادشاه ماران از نژاد ناگها (Naga) که اننت (Ananta) نیز خوانده میشود؛ اجمل: و در صف ازدها: شیکه.

۷- اریمن (Aryaman) (دوست یک دل): رئیس ارواح پدران؛ ج: ارجماد؛ د: ارجماد:

۸- عبارت اخیر را برین تقریب نیز میتوان ترجمه کرد: و در میان (صاحبان حکم) قاضی

و مجازات کننده. در متن فارسی نیز واژه «سیاست» بهمین معنی بکار برده شده است.

(Pralada)؛ و در زبون‌کنندگان زمانه: اجل؛ و در [میان] حیوانات: هژبر؛ و در مرغان: گرد (Garuda).

و در چیزهای تیزرو: باد؛ و در سلاح‌گیرندگان: رامچندر (Ramacandra)؛ و در ماهیان: مکر (Makara)؛ و در دریاها: گنگ (Ganga)^۱ بدان.

[و] اول پیدایش، و میان، و آخر، ایشان منم. ای ارجن! [و] در علوم^۲: علم معرفت آفریدگار [منم]، و در اباحت: بحث شناختن^۳ ادوار.

و در حرف‌ها حرف الف^۴؛ و [فضل‌ها] فضیلتی که از آن دو کس را یکسان می‌بینند؛ و زمانی که نهایت ندارد؛ و برهما خداوند چهاردهن.

و در ربایندها: مرگ-؛ و در کارهایی که بوقوع می‌آید، خیریت، و در کلمات ماهیت مدحت و ثناء^۵ و ناطقه ملایم، و حافظه و قوت عاقله و خصلت تحمل و صبر منم^۶.

و در بیاض‌های سام‌بید، برهت سام (Birhat-Sama)^۷؛ و در بیدهای: گایتری (Gayatri)^۸؛ و در ماه‌های: اگهن (Margasirsa = Agham)؛

۱- کلمه «دریا» در اینجا بمعنی رودخانه و شط استعمال شده است، و بطور کلی درهند معمولاً رودخانه را دریا خوانند.

۲- د: در معلوم.

۳- د: «بحث» بدون نقطه. ترجمه عبارت برین تقریب است: و از علوم، علم خویشتن‌شناسی و از دلایل برهاتم. اجمل: و در انتخاب بحث شناختن‌ها، و در حرف‌ها و در فضل‌ها فضیلتی که از آن دو کس را غیریکسان بیند.

۴- قطعه اخیر را براین تقریب هم میتوان ترجمه کرد: در میان همه رشته‌های علوم علم معرفت روح جهانی منم.

۵- د: ما نیست مدحت و دنیا و ناطقه ملایم؛ اجمل: بوقوع می‌آید، بدایت، و در کلمات ماهیت مدحت و ثناء.

۶- د: عادله و خصلت و تحمل منم.

۷- د: و در سام‌ها سام‌بید برهنست؛ ج: بیاض‌های سام: برهت‌سام؛ اجمل: و در شام‌ها: برهت شام.

۸- گایتری (Gayatri): موزون، آواز، وزن کلمه توحید، آهنگ ویژه‌ای، بحر یا وزنی در شعر، دارای ۲۴ مقطع $3 \times 8 = 24$ که بسیاری از سرودهای ودا به این بحر ترکیب و تنظیم شده است، دعایی که خواندن آن بر براهمنان هرروز هنگام طلوع و غروب و نیم‌روز فرض است. اجمل: و در بیدها: گایتری.

گایتری بمعنی اخس نام آیه از کتاب ریگ‌ودا میباشد. این آیت خطاب به آفتاب یا ساوتری (Savitri) (خالق) است و باین جهت ساوتری نیز خوانده میشود. متن آیت چنین ←

و در شش موسم: بسنت (Vasanta).

و در ارباب دغل: قمار؛ و در اصحاب شکوه [و] شوکت [ظفر]
و تردد^۱؛ و در مردم پرزور: قوت؛ و در جادوان (Yadava): کرشن
(Krisna)؛ و در پاندوان (Pandava): ارجن (Arjuna)؛ و در طایفه من
(Manu): بیاس (Vyasa)؛ و در شاعر [ان] زهره^۲؛ و در اهل سیاست:
دنده (Danda)^۳؛ و درخواهندگان ظفر: انصاف؛ و در چیزهای
نہانی: خاموشی؛ و در ارباب معرفت دانش.

و تخم جانداران منم! ای ارجن! هیچ احدی و فردی از
حیوانات، و ذره از جمادات بی من نیست.

ای سوزنده دشمنان! خداوندی بزرگ من نہایت ندارد، و
من شمه^۴ از آن خداوندی بزرگ خود، به رمز و اشارت گفتم.

و مردی که با شوکت عظیم و دنیای فراوان بود، با هنرها [و]
با عقل، [و] با قوت^۵، و جزآن^۶ - زیادت از دیگران داشته باشد -
آن زیادتی بخش من و شکوه من بدان.

ای ارجن! ترا زیادتی دانش چه در کار است؟ بدان که من
این جهان را به اندک قوت نگاهداشته‌ام^۷.

تمام شد ادھیای دهم: و بهوت جوگ نام.

→ است: «تسویتور ورنیم بهگودیوسیہ دھی مہی دھیویونہ پرچودیات». آیت مذکور شخصیت
و تجسم یافته و بصورت الهه ساویتری درآمدہ کہ به عقیدہ ہندوان ہمسربرہما و مادر چہار ودا
و همچنین مادر سہ طبقہ اول و دوم و سوم ہندو است. ترجمہ آیت مذکور برین تقریب است:
«زمین، آسمان، و بہشت. بہ این ہا تفکر کنیم و بہ نوراعلی و نیروی خورشید رخشان بخشندہ
راد، تا او عقل ما را راہنمایی کند». این آیت را ارباب تحقیق چندگونہ ترجمہ کردہ اند.
رجوع شود بہ لغت نامہ سراکبر مادہ اجپاگایتری (Ajapa_Gayatri) - سراکبر (اوپانیشاد)
تألیف نگارندہ این مطور سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تہران - سال ۱۳۴۰ ہجری شمسی
صفحہ ۵۰۱-۵۰۲. چاپ شرکت تابان.

۱- د: شکوه و شوکت ظفر و تردد؛ اجمل: اصحاب شکوه و شوکت:

۲- ج: و در ستارگان: زهرہ.

۳- دندہ (Dadna): عصا، چوب دستی. اجمل: و در اہل حکومت: سیاست.

۴- د: کہ من شمہ.

۵- اجمل: با شوکت عظیم و بنای فراوان بود، با نیرو و با عقل و با قوت و غیر آن.

۶- اجمل: بخش شکوه من بدان.

۷- د: بدان کہ این جہان را باندک [قوت] نگاهداشته‌ام؛ اجمل: ترا زیادتی دانش

چہ کار است و بدان کہ من جملہ جہانیان را بہ اندک قوت نگاهداشته‌ام.

آغاز ادهیای یازدهم

ویشوروپ درشن جوگ (Visvarupadarsana Yoga) نام

ارجن گفت که تو از روی ترحم، بزرگی خود را که آنرا: ادهیاتم (Adhyatama) گویند، با من گفتی، و من ازین سخنان تو از دایرة جهل و بیدانشی برآمدم. ای کرشن! من کیفیت [پیدایش] جانداران و فنای ایشان با شرح و بسط، از تو شنیده‌ام، و بزرگی بی‌زوال ترا نیز گوش کردم.^۱ ای صاحب بزرگ! تو حقیقت خود را چنان که بیان کردی همچنان است؛ اکنون من می‌خواهم که صورت خداوندی ترا ببینم. ای جوگیشر (Yogesvara)^۲! اگر میدانی که من آنرا میتوانم دید؟ پس آن صورت بی‌زوال خود [را] به من بنمای! کرشن گفت: ای ارجن! صورت‌های مختلف مرا که به هزاران میکشد، با صفای و رنگ‌های گوناگون ببین. و در ذات من دوازده خورشید (Aditya)^۳ و هشت بس (Vasu)، و یازده رودر (Rudra)؛ و اشنی‌کمار (Asvinikumara)؛ و چهل‌ونه باد؛

* این فصل را ویشوروپ درشن (Visvrupa Darsana) که آنرا صورت عالم‌کبر تعبیر نموده‌اند نیز خوانده‌اند.

۱- د: بی‌زوال ترا در گوش کردیم؛ ج: بی‌زوال ترا سرگوش کردم.

۲- ج: ای صاحب جوگ.

۳- د: گوناگون ببین؛ ج: گوناگون ببین و در ذات من دروازه دوازده خورشید. ترجمه متن اصلی عبارت برین تقریب است: «اشکال من به صدها و هزارها صور مختلف الهی با رنگ‌های گوناگون تجلی میکند. خورشیدها؛ واسوها؛ رودرها (دو) اشوین و ماروت‌ها را مشاهده بکن». مترجم اعداد دوازده و هشت، و یازده و چهل و نه را برای تفهیم برترجمه افزوده است؛ زیرا بعقیده هندوان عدد ادیتیاها ۱۲ و عدد واسوها هشت و عدد رودرها یازده و اشوین‌ها دو و عدد ماروت‌ها بالغ بر ۴۹ میشود.

و جزآن از عجایب بسیار که [تو] هیچگاه ندیده‌ای، مشاهده بکن.
و جملهٔ جهانیان را از: حیوانات و جمادات و چیزهای دیگر
از آنچه که آرزوی دیدن آن داری، امروز در قالب من معاینه بکن.
و تو به این دیده‌های خود مرا نمیتوانی دید، و [من] چشم
بزرگ روشن^۱ از نور معرفت به تو میدهم، به آن چشم صورت
خداوندی مرا ببین^۲.

سنجی (Sanjaya) گفت که ای راجه! کرشن صاحب جوگیان^۳ این
[سخن] گفته، صورت بزرگ خداوندی خود به ارجن بنمود.
و آن صورت مشتمل بردهن و دیدهٔ بسیار [و] عجایب بشمار
و زیورهای روشن فراوان بود؛ و اسلحهٔ دیوتا در دست.
و حمایل گل‌ها، و لباس دیوتا در برداشت. و عطر آن دیوته‌ها
از صندل^۴ و جز آن بکار برده بود که بیننده را دیدن آن حیران
می‌ساخت، و روشن بی‌نهایت بود^۵. [و] روبه‌طرف داشت.
و اگر هزار خورشید، به یک دفعه^۶ از افق برآید، یحتمل که
مجموعه روشنی این‌ها به روشنی آن بزرگ برابر نکند.
و ارجن در قالب آن بزرگترین دیوتا جملهٔ جهان [نیان] را
بصورت‌های مختلف – منفصل [و غیرمنفصل] – بدید^۷.
درین وقت موی برتن وی برخاست، و از دیدن آن در تعجب
شد؛ و هردو دست فراهم آورده سجده کرد.
و گفت که ای بزرگترین^۸! من جمیع اقوام دیوتا [را] در
ذات تو می‌بینم و طوایف هرچهار قسم جانداران؛ و برهمای
صاحب دیوتا [را] برتخت نیلوفر نشسته^۹؛ و جماعت رکبه (Rsi)

۱- ج: دید. من چشم بزرگ روشن.

۲- ج: نور معرفت به تو میدهم تا بچشم خداوندی مرا ببینی.

۳- ج: سنجی گفت که ای ارجن! کشن صاحب جوگیان.

۴- د: و عطر آن دیوتا از صندل؛ اجمل: و عطر آن از صندل و غیره بکاربرده و بیننده‌را.

۵- د: و روشن بی‌نهایت بود؛ اجمل: و درشن (Darsana) بی‌نهایت بود.

۶- د: به یک دفع.

۷- ج: منقسم و غیر منقسم بدید. ترجمه رسای جملات بالا برین تقریب است: «پسر پاندو (Pandu = ارجن) پس از آن در وجود خدای خدایان تمام عالم را در اجرای منقسم و غیرمنقسم در قسمت‌های زیاد مشاهده کرد.

۸- د: گفت که بزرگ من؛ اجمل: ارجن گفت که اقوام دیوتا را.

۹- اجمل: و برهما و صاحب دیوتا را برتخت نشسته.

همراه تست؛ و ماران بزرگ.
 و دست فراوان و شکم و چشم و دهن و صورت‌های بی‌عدد در
 بدن تو هرطرف مشاهده میکنم.
 ای خداوند خلق! اول و میانه^۱ و آخر تو معلوم نمیشود.
 و نقش‌های تمام عالم در ذات تو آشکارا می‌بینم، و تاج بر سر
 نهاده و زیور در بازو بسته و چکر (Cakra) به‌دست گرفته در روشنی
 از آفتاب تابان که چشم بیننده از آن خیره میشود، در هرطرف
 بنظر درمی‌آید^۲. و روشنی تو مانند آتش‌سوزان و خورشید است
 و ذات تو در حیطه قیاس در نمی‌آید.
 ای بزرگ بی‌زوال و سزاوار شناختن و جای بزرگ بازگشت
 جهانیان؛ آن که بریک حال است و نگاهبان طریقه نیکوکاری بی
 شبهه تویی؛ و من ترا اول مردم میدانسته‌ام^۳.
 و تو اول و میانه و آخر نداری؛ و قوت ترا نهایت نیست؛ و
 دست‌های تو بیشمار، و مهر و ماه دیده‌های تست، و روی تو چون
 شعله آتش، و تو باشکوه خود بر سر جهانیان می‌تابی.
 و زمین و آسمان و جمله اطراف گیتی را تو تنها احاطه
 کرده‌ای. ای بزرگ! هیکل مهیب ترا ساکنان هر سه عالم دیده،
 ترسیده‌اند.
 طوایف دیوتا^۴ از ترس، در ذات تو در می‌آیند. و بعضی از
 جماعت ترسندگان کف‌ها جمع کرده به‌مدح تو قیام می‌نمایند. و
 اقوام رکب‌پیشان بزرگ و گروه سده (Siddha)^۵ دعای خیریت خلق
 بتقدیم میرسانند و ستایش ترا بعبارات مختلف می‌گویند.
 و طوایف رودر (Rudra)، و خورشید (Aditya)، و بس (Vasu)،

۱- د: میان.

۲- اجمل: گرفته و توده روشنی که چشم بدیدن آن خیره می‌شود به‌هرطرف در نظر می‌آید؛ ج: توده روشنی تابان که چشم از آن خیره میشود.

۳- د: و در ذات تو؛ اجمل: آتش‌سوزان و ذات تو... و بزرگ بی‌زوال سزاوار شناختن و جای بزرگ، بازگشت جهانیان... اول مردم دانستم.

۴- د: این طوایف دیوتا.

۵- سده‌ها (Siddhas): طبقه از موجودات شبه الهی پاک و مقدس که در قلمروی در آسمان میان زمین و خورشید سکونت دارند و بنابراین اساطیر هندو عده‌شان در حدود ۸۸۰۰۰ تن میباشد؛ د: و گروه سده.

وساده (Sadhya)^۱؛ و بشودیو (Visva deva)؛ واشنی کمار (Asvinikumara)؛
و باد (Marut)؛ و پتر (Pitr)^۲؛ و گندهرب (Gandharva)؛ و جکمه
(Yaksa)؛ و اسرا (Asura) و سده (Siddha)، ترا می بینند و در حیرت
فرو مانده اند.

ای درازدست! از دیدن هیکل بزرگ تو که مشتمل است بر
دیده، و دهن بسیار و دست و [ران] و قدم^۳ بی شمار؛ و [شکم؛ و]
دندان آتشین مهیب؛ همه کس ترسیده اند^۴ و به دل من نیز خوف راه
یافته.

من قامت ترا که به فلک رسیده و روشنی که از رنگ های
گوناگون؛ و دیده های روشن بزرگ، دارد، گشاده دهن دیده، در
گرداب حیرت و ترس فرو رفته ام! ای کرشن! من تاب دیدن این
هیکل ندارم و تحمل نمیتوانم کرد.

و دهن های ترا که دندان هایش^۵ هولناک مینماید، و مانند
آتش روز قیامت است، مشاهده کرده حیران مانده ام، و عقل من
پریشان شده؛ چنان که مشرق را از مغرب و شمال را از جنوب
نمیدانم و آسایش نمی یابم^۶! ای صاحب دیوتا!؛ و ای قرار عالم!
به من مهربان شو.

که [من پسران] دهر تراشت (Dhritrarastra) را با سایر راجه های
و توابع ایشان؛ و بهیکم، و کرن (Karna)؛
و دروناچارچ، و دلاوران بزرگ، و دهرشت دمن، و شکمندی^۷؛
و امثال ایشان در دهن تو که [از] دندان های کرسی مهیب

۱- طبقه (Gana) کهتر ازخدایان که بناافسانه های هندو در ناحیه وسطای بین آسمان
و زمین اقامت دارند و تعداد آنها در ادبیات هندو بتفاوت از ۱۲ تا ۱۷ آمده و بنا بر آنچه در
پورانا (Purana) روایت شده است پسران دهرم (Dharma) و سادها دختر دکشه (Daksa) اند.
۲- در بیشتر از متون سانسکریت واژه اوشمپه (Ushmapa) آمده که به دمنته ای از
ارواح پدران اطلاق میشود و دارا شکوه این واژه را برابر «پتر» (Pitr) آورده است. اجمل:
گندهرب و جکمه و دیوتا؛ د: گندهرب و جکمه دیوتا - ولی در متن سانسکریت یکشه و اسورا
مذکور است.

۳- واژه قدم در این جا بمعنی پا، برابر (Foot) انگلیسی استعمال شده است.

۴- د: دندانش: مهیب همه کس ترسیده است؛ ج: دندان بس مهیب همه کس ترسیده اند.

۵- د: دندان هاش؛ اجمل: و دهن های ترا که دندان های آتشین می نمایند مانند آتش.

۶- د: و انس هیأتش نمی یابم؛ اجمل: بر من مهربان شو.

۷- در این جا دو نام: دهرشت دمن و شکمندی در متن اصلی نیامده است.

مینماید و بدقامت است، بتعجیل درمی آیند^۱، می بینم و بعضی مردم که سرهای ایشان جاویده شده، از رخنه های دندان دیده میشوند.

[و] چنان که دریا های خورد، [به سرعت به] دریای عمان در- می آیند^۲ - همچنان مردم دلاور در دهن های سوزان تو می افتند؛ و چنانکه پروانه خود را بی امهال^۳ در شمع می اندازد، همچنان همه مردم بجهت هلاک خود بی توقف خویشتن را در دهن سوزان تو می اندازند.

تو با دندان های آتشین خود آن مردم را میخایی^۴ و مزه میکنی؛ و توجمله جهان را از شکوه [خود] پر ساخته، [و] روشنی مهیب تو بر سر جمیع اهل عالم می تابد.

اکنون با من بگو که تو به این هیکل هولناک خود چه کسی؟ ای بزرگترین دیوتا! به من رحم کن که من ترا سجده میکنم و میخواهم ذات ترا، که اول همه چیزهاست، بشناسم که من از حقیقت تو آگاه نیستم.

کرشن گفت که من هلاک کننده خلق ام، و به صورت مرگ متمثل شده از^۵ بهر معدوم ساختن جهانیان افزون شده ام، و دلاوران این فوج ها که درین معرکه حاضر شده اند - همه این ها غیر از تو به وادی فنا انتقال خواهند کرد.

از این رهگذر تو برخیز و لشکر عدو را زیر کرده نیکنامی از بهر خود حاصل بکن، و پادشاهی پر دولت^۶ به دست آور. [و] من پیش از این، [این] جماعت را کشته ام؛ اکنون تو سبب اظهار این

۱- اجمل: که از دندانهای آتشین مهیب می نماید بتعجیل درمی آیند و بعضی مردم که سرهای ایشان در رخنه های دندان [توله شده] دیده میشوند.

۲- ترجمه رسای عبارت اخیر برین قریب است: چنان که رودخانه های کوچک (= کم آب) در (طول بسترهای خود) به هم متصل میشوند و تشکیل شطی میدهند و به اقیانوس میریزند، مردم دلاور در لای دندان های مهیب تو خورد میشوند و از شکاف های دندان های تو دیده میشوند.

۳- د: چنانکه پر خود را بی [ا]مهال؛ اجمل: پروانه بی اهمال.

۴- د: آتشین خود میخایی؛ اجمل: آن جماعت را.

۵- د: متمثل از بهر؛ ج: متمثل شده... درین معرکه حاضرند این ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهم کرد. اجمل: این ها را غیر از تو بوادی فنا منتقل خواهم کرد.

۶- ج: و پادشاهی پر دولتی به دست آور. و من پیش از این، این جماعت را.

معنی شو.

و من دروناچارچ، و بهیکم، و جیدرت (Jayadratha)، و کرن^۱، و امثال ایشان را - از دلاوران نامی - به قتل رسانیده‌ام؛ حالا تو میان به جنگ بسته، ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیرخواهی کرد^۲.

سنجی (Sanjaya) گفت که چون ارجن این سخنان از زبان کرشن بشنید، لرزه بر اعضای او بیفتاد^۳ و گریه در گلو او گره شد و در آن وقت کف‌ها جمع کرده با ترس^۴ بسیار سر به سجده برد. بعد از آن به سخن درآمد و گفت که ای کرشن! این مردم از شنیدن اوصاف تو خوشحال می‌شوند و با تو نسبت دوستی پیدا میکنند. و جماعت راکشسان (Raksasa)^۵ از ترس به هر طرف میگریزند؛ و طوایف سده (Siddha)^۶ ترا سجده میکنند!

ای آن که نهایت نداری، ای صاحب دیوتا، و ای قرارگاه عالم، ای پردل، ای استاد برهما، ای پیداکننده او! این طوایف ترا چرا سجده نکنند.

که اول دیوتا، و مرد پیشینه تویی، و در روز فناء عالم [به] تمام در ذات تو قرار میگیرد؛ و دانای روزگار، و سزاوار شناختن، و جای بزرگ^۷ تویی! ای بی‌نهایت! جهان را تو پیدا کرده‌ای^۸. و باد (Vayu)، و جم (Yama)، و آتش (Agni)، و برن (Varuna)، و ماه، و برهما (= Prajapati)، و پدر کلان او تویی. [و] من ترا سجده میکنم هزار بار بلکه هزار هزار بار. در پیش و پس ترا سجده میکنم^۹! و ای همه، و [ای] دل همه،

۱- د: جیدرت کرن.

۲- ج: حالا تو میان بخدمت من بسته ایشان را بکش که در میدان کارزار دشمنان را زیرخواهی کرد.

۳- ج: چون این سخنان ارجن از زبان؛ د: این سخنان از زبان کرشن شنیده لرزه بر اعضای بیفتاد.

۴- د: با برس (ناخوانا).

۵- د: راکسان. اجل: و جماعت راکشسان از ترس به هر طرف میگریزند.

۶- د: شده.

۷- د: شناختن جای بزرگ.

۸- ج: پیدا کردی.

۹- د: من ترا سجده میکنم هزار بار بلکه هزار بار در پیش و پس ترا سجده میکنم.

و ای صاحب قوت بی پایان، و ای دلاور بزرگ! چون همه چیز به تو میرسد؛ بنابراین ترا همه گفته می شود.

و من ترا دوست خود دانسته از شوخی، بی ادبانه^۱ پیش آمده ام، و آن که گفتم: ای کرشن، ای جادو (Yadava)^۲، [و] ای دوست من^۳! بزرگی ترا نمیدانستم^۴.

و نظر به دوستی نموده غافل گشته، این خطاء کردم؛ اکنون درخواست میکنم از این تقصیر من درگذر^۵، و نیز آنچه از روی مطایبه هنگام بازی کردن و خوردنی خوردن بریک پلنگ [و] صندلی^۶ نشسته بی ادبی واقع شده، [عفو] آنرا از طرف خود و جمیع دوستان از تو درخواست میکنم. ای آن که در قید هیچ کس در نمی آیی.

و ای پدر جمیع حیوانات، و جمادات، و سزاوار تعظیم! همه [را] استاد بزرگ تویی، و هیچکس در مقام برابری تو نیست؛ زیادتى چه صورت دارد؟ و نیز فردی از افراد هر سه عالم در قوت با تو^۷ برابری نمیتواند کرد.

بنابراین ترا که خداوندی و سزاوار تعظیم همه کس دانسته^۸ سجده میکنم و درخواست [عفو] تقصیرات می نمایم – چنان که

۱- د: شوخی و ادبانه.

۲- د: ای کرشن جادو، جادو = یادو (Yadava): اعقاب، سلاله، احفاد یادو (Yadu). یادوان طایفه بودند که کرشنا در میان این طایفه زاده شد. در ویشنوپورانا (Visun_Purana) آمده که در خانواده یادوان ده ها و ده ها هزار مردان دلاور بوجود آمده اند. بنابراین اسامی های هندو یادو پسر بیاتی (Yayati = ججات) از خانواده نژاد ماه و سرسلسله قبیله یادوان است. که پایتخت ایشان شهر دوارکا (Devarka) واقع در گجرات بوده است.

۳- د: بدوست من.

۴- د: من بزرگی تو نمیدانم و نظر به دوستی نموده؛ اجمل: ای دوست من، این بزرگی و نظر [به] دوستی غافل گشته این خطاها کردم؛ د: این خطاب کردم.

۵- د: اکنون این [عذر] تقصیر را از تو درخواست میکنم؛ ج: اکنون این تقصیر از تو درخواست میکنم.

۶- اجمل: برپلنگ صندلی؛ د: بریک بینک صندلی. پلنگ = صندلی و یا تخت خواب.

۷- د: در قوت با تو برابری؛ اجمل: ای بدو جمیع حیوانات و جمادات و سزاوار تعظیم همه را اوستاد بزرگ تویی و هیچکس در مقام همسری تو نیست که زیادتى در صورت دارد و نیز فردی از افراد عالم در قوت با تو همسری نمیتواند کرد.

۸- د: ترا بکنه و خداوند بزرگ خود و سزاوار تعظیم همه کس دانسته؛ اجمل: ... سزاوار تعظیم همه کس هستی سجده.

پسر از پدر، و دوست از دوست، و عاشق از معشوق؛ [از تقصیرات خود پوزش میطلبید] همچنان از روی کرم تقصیرات من [را] معاف کن.

و چیزی که من در مدت عمر خود ندیده‌ام، اکنون آنرا مشاهده کرده، بسیار خوشحال شدم^۱؛ اما از دیدن این هیکل، دل من مضطرب شده [است]. ای صاحب دیوتا، و ای پناه جهانیان! حالا مهربان شده صورت قدیم خود را به من بنمای.

ای صاحب هزار دست، و ای صاحب عالم! این صورت [و] این شکل را تغییر بده^۲ می‌خواهم که [ترا] تاج بر سر نهاده و گرز و چکر در دست گرفته با چهار دست ببینم!

کرشن گفت که ای ارجن! من این صورت را [که] از قوت [جوگ]^۳ و رضای خود به تو نموده‌ام، و آن مقرون است به روشنی و صورت تمام عالم، و اول همه چیزهاست، و نهایت ندارد، و غیر از تو به دیگری ننموده‌ام.

ای دلاورترین قوم کورووان (Kaurava)! هیچکس از اهل عالم غیر از تو، به وسیله بیدها، وجگ‌ها، و خواندن، و دادن، [و] اعمال و ریاضت^۴ شاقه، قدرت بردیدن آن نمی‌یابد.

می‌باید [که] اندوه به دل تو راه نیابد، و دیوانه نشوی، و ایمن و قوی دل شده، صورت اصلی مرا مرتبه دیگر ببین.

سنجی گفت که کرشن^۵ (= Vasudeva) بزرگ، شکل موزون، و هیکل^۶ معهود خود به ارجن بنمود، و آن هراس گرفته را تسکین داد.

درین وقت ارجن گفت: ای کرشن! ترا به صورت [خوب] آدمی دیده، دل من آرام گرفت و به حال خود آمد [م].

کرشن جیو گفت آن صورت مرا که تو دیدی^۷؛ دیگری تاب دیدن

۱- د: و چیزی که در مدت عمر خود ندیده‌ام اکنون آنرا مشاهده کرده بسیار خوشحال شدم.

۲- د: این صورت، این شکل را تغییر داده؛ ج: صورت این شکل را تغییر می‌خواهم؛ اجمل: ای عالم صورت! این شکل را تغییر بده.

۳- ج: دادن و اعمال ریاضت. د: بی‌وسیله بیدها... اجمل: قدرت دیدن آن نمی‌یابد.

۴- د: ای کرشن.

۵- د: شکل موزون و هیکل.

۶- د: گفت که آن صورت مرا تو دیدی.

آن ندارد، و دیوتها هم پیوسته آرزوی دیدن آن صورت میکنند.
و بطریقی که تو مرا دیدی، غیری به وسیلهٔ بید^۱ و ریاضت و
تصدق و جگ نمی‌تواند دید.

ای ارجن! شخصی که ترك همه چیز کرده دل به خدمت من
بیند^۲، آن شخص از این خدمت مرا بشناسد^۳، و ببیند، و در من
فانی شود!

ای ارجن! کسی که کارها به نیت من میکند، و غیر از من دیگری
را بزرگ نمیداند، و بخدمت من قیام مینماید، و ترك صحبت
خلق نموده، به هیچکس نسبت دوستی و دشمنی نمی‌ورزد؛ او نیز
در من فانی می‌شود.

تمام شد ادهیای یازدهم: و شوروپ درشن نام.

۱- د: غیری بیوسيله.

۲- ج: شخصی که ترك همه چیز کرده میان به خدمت من بیند؛ آن شخص ازین خدمت
بشناسد و ببیند. ای ارجن.

۳- د: مرا شناسد؛ ج: مرا شناسد. اجمل: و غیر از من دیگری را بزرگ نداند، آن
به من رسد.

آغاز ادهیای دوازدهم

بهکت جوگ (Bhakti Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن جیو! آنان که در راهی که تو بیان کردی درآمده، متصل بخدمت تو قیام مینمایند، و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم، غیرظاهر میکنند - درین هردو طایفه - صاحب جوگ و بزرگ کیست^۱؟

کرشن گفت: کسانی که روی دل در من کرده^۲ به اعتقاد درست همیشه بندگی من میکنند؛ من میدانم که ایشان بزرگ اند. و گروهی که بندگی آفریدگار بیزوال که آشکارا نیست - و همه جا را احاطه کرده^۳ و در مراقبه متصور نمی شود^۴، و حرکت نمیکند - و راست گو است، میکنند.

و حواس را^۵ زبون ساخته اند، معامله ایشان با خلق یکسان است، و در نفع جهان و جهانیان و فواید^۶ ایشان میکوشند؛ ایشان نیز مرا می یابند.

و در طلب آفریدگار پنهان رنج بسیار رومی نماید و یافتن آن

۱- د: آنان که راهی که تو بیان کردی؛ اجمل: ارجن گفت که ای کرشن! جماعتی که بخدمت تو قیام می نمایند و جمعی که بندگی آفریدگار قدیم غیرظاهر میکنند درین هردو طایفه صاحب جوگ و بزرگ کیست؟

۲- د: روی دل در من فانی کند.

۳- د: احتیاط کرده.

۴- ج: متصور می شود.

۵- د: و راست گوست میگویند و میکند و حواس را زبون ساخته اند و معامله ایشان.

۶- د: و در نفع جهانیان و فواید ایشان میگویند و میکوشند؛ ج: و در نفع جهان و جهانیان و حوایج ایشان میکوشند.

آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها^۱ را، به دشواری میسر [می] شود.
و کسانی که جمیع کارهای خود به من سپرده، روی دل در من
کرده، به خدمت من قیام می‌نمایند، و بمراقبه^۲ من اشتغال داشته و
میدارند؛ ای ارجن! ایشان^۳ را بی‌توقف از دریای اجل و قید عالم
برمی‌آرم، و نگاهبانی ایشان نیز می‌کنم.
ای ارجن! تو روی دل و عقل در من بکن که ازین رهگذر در
من گم خواهی شد، درین هیچ شك نیست.
و اگر نتوانی که دل خود را به من بیامیزی؛ پس در ورزش آن
[از طریق ادهیاس Adhyas] قدم نه^۴ و طلب یافتن من بنمای.
و اگر ورزش هم از دست تو نیاید؛ آن زمان کارها به نیت من
میکرده باش که از این رهگذر هم بمقام خلاصی خواهی رسید.
و اگر این هم از دست تو نیاید، در پناه من درآمدن غیرمرا
مخواه، و دل را زبون ساخته، جمله نتیجه‌های کردار از دل برآور.
[و] دانش از ورزش بهتر است، و از دانش مراقبه، و از
مراقبه ترك نتیجه اعمال؛ و از این معنی آرام دل حاصل میشود^۵.
و شخصی که نسبت به هیچ جانوری خطرۀ دشمنی به دل
نمیرساند، و با همه کس شیوۀ دوستی و ترحم رعایت مینماید، و
با هیچ چیز دلبستگی ندارد؛ و بار تکبر از سر انداخته، و راحت
و محنت نزد او یکسان است، و تحمل و صبر و آرام به دوام شعار
اوست^۵، و پیوسته در اندیشه حصول جوگت می‌باشد، و دل را زبون
ساخته، و عقیدۀ خویش را در من قوی گردانیده است، و دل و عقل
خود را در ذات من گم کرده؛ این چنین [کس] خدمتکار محبوب
من است.

۱- اجمل: و در طلب آفریدگار نهان، ارباب قالب‌ها به دشواری میسر می‌شود.

۲- ج: ارجن من ایشان را؛ اجمل: و بمراقبه من اشتغال دارند، ای ارجن ایشان.

۳- د: ورزش آن قدم مانده طلب؛ اجمل: پس در ورزش آن قدم نهاده طلب یافتن
من نمای.

۴- د: از دل برآورده انس در ورزش برآورده؛ اجمل: و دانش از ورزش بهتر است و از
دانش مراقبه، و از مراقبه ترك نتیجه اعمال از این معنی دل آرام یابد؛ ج: آرام و شخصی که
نسبت به هیچ جاننداری.

۵- د: آرام به دexam اشعار اوست؛ اجمل: - آرام شعار اوست - پیوسته در اندیشه
جوگت می‌باشد.

و کسی که مردم از او نترسند، و او از مردم متوهم نبود^۱ و از [حیطه] شادی و غمی و حسد و خوف برآمده باشد؛ او نیز دوست من است.

و مردی که چیزی نمیخواهد و دل و تن او پاک باشد، و در کارها سستی نمیکند، و تغافل از احوال مردم شیوه اوست، و دل او از اخلاق ذمیمه، مبرا است، و ترك جميع اعمال کرده؛ آن خدمتکار من نیز محبوب من است^۲.

و شخصی که از یافتن چیز مرغوب خوشحال نمیشود، و از رسیدن امر مکروه، از کسی نمی‌رنجد، و آنچه از دست رفته، اندوه آن نمیخورد، و در بند حصول چیزها نیست؛ آن ترك دهنده هرنیک و بد؛ خدمتکار من و دوست من است^۳.

و هر که با دوست و دشمن و ارباب مدح و ذم، و تعظیم و اهانت بریک حال بود، و در سردی و گرمی، و راحت و محنت یکسان باشد.

و با هیچکس صحبت نمیدارد، و بر لبها مهر خاموشی نهاده، هر چه می‌یابد به آن راضی میشود، و [در] یک جا آرام نمیگیرد، و عقل صافی در دل او همیشه جلوه‌گر است؛ این چنین خدمتکار هم محبوب من است.

و کسانی که زلال نیکوکاری^۴ که من بیان کردم از روی یقین و اعتقاد درست، نسبت به من حاصل میکنند، آن مردم نزد من محبوب‌تر اند.

تمام شد ادهیای دوازدهم بهکت جوگ (Bhakti yoga) نام.

۱- د: مردم ازو ترسند و او ازو متوهم نبود؛ اجمل: و از او مردم متوهم نبودند.

۲- ج: آن خدمتکار نیز محبوب من است.

۳- اجمل: و از رسیدن امر مکروه غصه نمی‌کشد، و آنچه از دست رفته اندوه آن نمی‌کشد و در بند حصول چیزها نیست و ترك دهنده هرنیک و بد، خدمتکار من و دوست من است.

۴- د: و کسانی که زلال چون امرت (Amrita) نیکوکاری؛ اجمل: از روی یقین باعتقاد درست.

آغاز ادهیای سیزدهم

چهرترچهتراگ و یبهاگ جوگ (Ksetraksetrajna Vibhaga Yoga) نام !

ارجن گفت: ای کرشن جیو! پرکرت (Prakrti)، و پرکبه (Purusa)، و چهتر (Ksetra)، و چهتراگ (Ksetrajna)، و گیان (Jnana) چه معنی دارد؟ با من بگوی، میخواهم که حقیقت هرکدام بدانم. کرشن گفت که ای ارجن! چهتر عبارتست از این قالب (و در اصل لغت چهتر بمعنی: «کشت» آمده است)، و کسی که آنرا از آن خود میداند، او را ارباب دانش چهتراگ میگویند (یعنی: داننده کشت).

ای ارجن! تومرا در جمیع بدنهای جانداران چهتراگ بدان^۱؛ و دانشی که از آن حقیقت این کشت و داننده آن معلوم میشود، آنرا^۲ نزد من گیان میگویند.

و این کشت قالب آن چنان که هست، [و] به دستوری که با حواس^۳ ترکیب یافته، و از [او] چیزی که پیدا شده، و کسی که داننده آن کشت است با خداوندی او بعبارت مختصر با تو میگویم، بشنو:

۱- اجمل: و گیان و گیه (Gya) چه معنی دارد؟

۲- اجمل: در جمیع بدنها مشترك بدان.

۳- اجمل: و این کشت قالب هر قالب که هست و آن چنان که هست، و بدستوری که با حواس ترکیب یافته و از او چیزی که پیدا شده و کسی که داننده این کشت با خداوندی او بعبارت مختصر با تو میگویم، بشنو.

۴- ده حواس عبارتند از: پنج حواس فعاله یا اعضای فعاله. بنظر هندوان پنج حواس فعاله عبارتند از دست، و پا، و حنجره، و آلت تناسل، و سوراخ مقعد و حواس فعاله را کرم اندری (Karmendriya) خوانند. و پنج گیان اندری (Jnanendriya) که شامه و لامسه و باصره و سامعه و ذائقه باشد.

و همین مطلب را جماعت رکبیشران به وجوه مختلف به عبارت بید (Veda) و اشلوک (Sloka) های^۱ آن که در آن هیچ شك نیست با ذکر دلایل سراییده اند.^۲

و خاک، و باد، و آتش، و هوا، و خودی (Ahamkara)، [و دل] و عقل، و پرکرت، و یازده حواس، و رنگت، و طعم، و بوی، و مساس، و آواز - همه این ها - اصل جسم است.

و آنچه از قالب بظهور می آید، این چیزهاست: آرزو، و دشمنی، و دوستی، و راحتی، و محنت. و ترکیب حواس را با قالب: سنگیان (Samjnana) میگویند^۳؛ و دانشی که ازین ترکیب حاصل میشود، آنرا: چتنا (Chetana) نامند.

و دهرت (Dharita) عبارت از تحمل ایذای خلق است. و من این کشت^۴ را بطریق اجمال با چیزهایی که از آن پیدا میشود، با تو گفتم و به وجه اقبال ناکردن برمدح خود، و پنهان^۵ ساختن اعمال نیک خویش، و ترك ایذای خلق، و تحمل ورزیدن، و درست بودن با همه کس، و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و استقامت در طلب خلاصی، و زبون ساختن قالب، و حواس، و برآمدن از دایره مکر و قید محسوسات، و ملاحظه کردن عیب های پیدایش، و فنا، و پیری و بیماری و محنت^۶.

و ترك دوستی، و اختلاط با پسر و زن و سایر اهل خانه [و] مانند آن، و پیوسته یکسان بودن در حالت شادی و غمی.

۱- اشلوک (Sloka): صدا یا خطاب خدایان، شهرت، افتخار، مدح؛ سرود ستایش، ضرب المثل؛ قطعه (شعر)، نوعی شعر مشتمل بر چهار مصراع دارای چهار پا (Pada) و هشت مقطع، یکی از اوزان اشعار حماسی که انوشتب (Anustubh) خوانده میشود، شعر، بیت. در این جا بمعنی: سرود ستایش است که در وداهای منظوم سرودهای ستایش خطاب به خدایان مختلف است و در مدح و تمجید کارهای آنها سروده شده است.
(رجوع شود به گزیده سرودهای ریگ ودا - ترجمه نویسندگان این مکتب جلالی نائینی - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی).

۲- د: سرانیده اند، ج: سرانیده اند؛ اجمال: و آرزوی دوستی و دشمنی و راحتی.

۳- د: سنکها (Sanghat)؛ ج: سکنا.

۴- ج: کتب را.

۵- د: خود تنها. اجمال: و دهرت عبارت است از: تحمل ایذای خلق (و تحمل) و راست بودن با همه کس و خدمت استاد کردن، و پاکیزگی ظاهر و باطن و استقامت در طلب خلاصی.

۶- د: پیدایش و فنا و پیری و محنت؛ اجمال: از دایره تکر و قید محسوسات... و پیری و بیماری.

و پابرجا بودن در خدمت من و بغیر [از] من التفات ننمودن^۱،
و گوشه گزیدن و میل صحبت خلق به دل نرسانیدن.
و همیشه در معرفت نفس خود متوجه بودن و دیدن^۲ نتیجه
معرفت حقیقی - این همه را گیان گویند - و آنچه نقیض این^۳
چیزهاست، آنرا: اگیان (Ajnana) نامند.
و [گیه (Gya)]^۴ آنرا میگویم که تو از دیدن او خلاصی یابی^۵.
و کسی که اول ندارد، و هیچکس از او افزونتر نیست، و او نه
جسم است، و نه اصل^۶.
و هرجا که دست، و پا، و دیده، و سر، و دهن، و گوش است؛
از آن اوست. و او به همه این چیزها محیط است.
و در جمیع حواس و محسوسات عکس او مینماید^۷ و از اینها
برتر است، و با هیچ چیز آمیزش ندارد. و با آن که با همه آمیخته
است، از وصف: ست، و رج، و تم مبراست^۸، و نگاهبانی اینها
میکند. و در ظاهر و باطن جمیع حیوانات و جمادات متمکن است، و چون
لطافت بروجه اتم، و اکمل دارد، به چشم سر دیده نمیشود^۹. و
جماعتی که در وادی طلب او قدم نهاده اند^{۱۰}، به آن مردم نزدیک
است؛ و گروهی که از معرفت او بی خبراند، از ایشان دور^{۱۱}.
[و در] افراد و اجسام فی الحقیقه متجزی و مقسوم نیست؛
اما مقسوم طور می نماید. و او مربی جانداران و نگاهبان ایشان

۱- د: در خدمت و بغیر من التفات نمودن.

۲- د: و همیشه نفس خود متوجه دیدن نتیجه.

۳- ج: و آنچه موجب نقیض این چیزهاست.

۴- د: کسی من.

۵- اجمل: و گیه (Gya) آنرا می گویم که از دیدن او تو خلاصی یابی.

۶- د: و اصل آن. اجمل: فراتر نیست و او نه جسم است و نه اصل.

۷- ج: حواس و محسوسات و عکس رو مینماید و او از اینها برتر است؛ د: حواس
محسوسات عکس مینماید.

۸- ج: و از وصف: ستوگن، و رجوگن و تموگن مبراست.

۹- د: است چون لطافت بروجه اتم و کیل دارد به چشم و سر دیده نمیشود.

۱۰- د: و جماعتی که در طلب وادی او قدم نهاده اند. افراد اجسام.

۱۱- د: از ایشان دور دور. اجمل: دور. و در افراد اجسام فی الحقیقه متجزی و مقسوم

نیست؛ اما مقسوم طوری نماید.

است؛ و ایشان را پیدا میکند، و ناچیز میگرداند. و از روشنی او^۱ مهر و ماه و سایر اجسام رخشان است؛ و از دایره طلب و بیدانشی بیرون، و [از] دانش آنچه می باید دانست و چیزی که از علم معرفت دانسته میشود، اوست، و در دل های همه می تابد^۲.

ای ارجن! [من] چهرتر و چهرترک و گیان [وگيه] را^۳ بطریق اجمال باتو گفتم. هر خدمتگار من که این سخنان مرا دریابد، سزاوار خلاصی گردد.

ای ارجن! پرکرت و پرکبه را^۴ بی بدایت بدان، و قالب های [و] حواس و راحت و محنت^۵ را از پرکرت اعتقاد بکن، و آنرا سبب پیدایش اجسام و حواس و تخم این ها بدان.

و پرکبه سبب گرفتن لذت و الم نیست؛ لیکن از ممر اختلاط^۶، پرکرت سبب یافتن لذت های آثار و لوازم آن پرکرت میشود. و از رهگذر جمع شدن آن پرکبه به آن لوازم در قالب های نیک و بد به وجود می آید.

و او هرچند^۷ در بدن اقامت دارد؛ اما تفرج گیرد. [و آن که] حاکم نفس و مربی^۸ و نگاهبان آن بدن [و] گیرنده لذت؛ و صاحب بزرگ^۹ است، آنرا: پرم آتما (Paramatma) و پرکبه (Purusa) نیز میگویند.

و شخصی که او را به این اوصاف بشناسد، و پرکرت (Prakrti) را با خصلت های او بداند؛ آن شخص هرچند از حدی که قرار یافته است، تجاوز بکند، از قید^۹ پیدایی خلاصی یابد.

۱- د: و با روشنی؛ اجمل: و او بروشنی مهر و ماه.

۲- د: دل های همه می نماید. ۳- اجمل: چهرتر و گیان و گيه را.

۴- د: پرکرت پرکبه را. ۵- د: حواس راحت و محنت.

۶- اجمل: و پرکبه سبب گرفتن لذت دائم نیست؛ لیکن از ممر اختلاط پرکرت سبب گرفتن لذت های آثار و لوازم آن پرکرت میشود. ترجمه این اشلوک برین تقریب است: ماده سبب پیدایی قالب و حواس است؛ و روح موجب لذت و الم؛ د: لذت و الم است لیکن.

۷- د: می آید او هرچند؛ اجمل: و از رهگذر جمع شدن پرکبه به آن لوازم در قالب های نیک و بد بوجود می آید.

۸- د: تفرج کرد حاکم نفس است و مربی و نگاهبان آن بدن پرنده لذت و صاحب بزرگ است.

۹- د: از حدی که قرار یافته تجاوز بکند از قید پیدایی. ج: جدائی.

و بعضی مردم خود را در ننس خود درحالت مراقبه، می بینند؛ و طایفه از تحقیق حقیقی و آثار پرکمه، و پرکرت خود را مشاهده میکند، و جمعی از اعمال جوگت.

و گروهی [که] ازین کیفیت آگاهی ندارد؛ اما از مردم شنیده بندگی آتما (Atma) میکنند^۱ (و آنان که شنیده کاری میکنند) ایشان هم از عالم پیدایش میگذرند!

ای بزرگترین فرزندان بهرت (Bharata)! جمیع موجودات از: حیوانات و جمادات از اجتماع پرکمه، و پرکرت بوجود می-آیند.

و کسی که آفریدگار را که در جمله کائنات یکسان است، و از فنای اینها، فانی نمیگردد، می بیند، همان شخص پینا است. و مردی که آفریدگار را در جمیع موجودات بیک طور می بیند؛ او خود را ضایع نمیسازد و عاقبت بغلاصی میرسد.

و مردی که کارها [را] به هروجه از بدن و حواس میداند، و جان را از آن بی تعلق اعتقاد میکند؛ باید دانست که آن داننده، داناست.

و شخصی که جمله حیوانات و جمادات را متفرق اعتقاد [می]کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهند آمد، و هنگام پیدایش هم آنها از آن پرکرت پراکنده خواهند شد؛ آن داننده این کیفیت در آفریدگار فانی میشود^۲.

ای ارجن! این جان هرچند در بدن مقیم است؛ اما با او آمیزش^۳ ندارد، و او را بدایت نیست، و از وصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن^۴ مبراست و بزرگت که زوال نمی پذیرد و با آن که در بدن میباشد؛ لیکن هیچ کاری نمیکند و نتیجه نیکی و بدی به او نمیرسد.

۱- ج: عمل جوگت و گروهی از این کیفیت آگاهی ندارند اما از مردم شنیده بندگی آتما میکند؛ اجمل: بندگی آتما میکند ایشان هم از علم پیدایش بگذرند.

۲- د: جمادات متفرق را اعتقاد کند که روز فنای عالم در پرکرت فراهم خواهند آمد و هنگام پیدایش آن پراکنده خواهند شد آن داننده این حقیقت.

۳- د: اما باو آمیزش.

۴- د: وصف: ست و رج، و: اجمل: تم.

ای ارجن! چنان که هوا در همه جاست، و از لطافت به هیچ چیز
 آمیزش ندارد، همچنان جان در همه قالب‌ها متمکن است؛ اما از
 لطافتی که دارد با هیچ بدن نمی‌آمیزد.
 چنان که خورشید بر جمیع خلایق می‌تابد، همچنان جان بر
 تمام بدن پرتو می‌اندازد.
 و آنان که قالب را از جان بروجهی که من بیان کردم بادیده
 دانش جدا ببینند، و خلاصی جانداران از قید پرکرت نیز بدانند؛
 آن مردم آفریدگار بزرگ بیایند.
 تمام شد ادهیای سیزدهم چهرتر چهرتر اگ و بیمهاگ جوگ نام.

۱- د: و آنان که قالب را از جان بروجهی که من بیان کردم و با دیده و دانش جدا
 ببینند و خلاصی جانداران از قید پرکرت نیز بدانند، آن مردم آفریدگار بزرگ بیابند.

آغاز ادهیای چهاردهم^۱

گن تری بهاگ جوگ (Guna Traya Vibhaga Yoga) نام

[کرشن فرمود]:

اکنون باز حقیقت دانش کامل که از آن طوایف منیشران (Munisvara) از دایرهٔ پیدایش، برآمده به مقام خلاصی میرسند، با تو میگویم:

ای ارجن! ایشان^۲ به وسیلهٔ این دانش به آفریدگار رسیده‌اند، و در روز پیدایش بوجود نمی‌آیند، و هنگام فنای، ناچیز نمیگردند.

و پرکرت من، جای پیدایش جمیع مخلوقات است؛ و من در آن محل تخم می‌نهم.

ای ارجن! هر جسم که در اصناف خلایق پیدا میشود، پرکرت مادر اوست؛ و نهندهٔ تخم منم.

و وصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن^۳، از پرکرت حاصل میشود. ای درازدست! جان را که فناپذیر نیست، این اوصاف در بدن محبوس می‌سازد.

و خصلت: «ست (Satya)»، پاک و صاف است، و هیچ آلاشی ندارد. ای دور از گناه! این وصف، جان را باطناب راحت و دانش می‌بندد.

و در رج (Raj) آرزو پراست؛ و از صحبت حرص پیدا شده

۱- د: چهاردهم کن تری بهاگو جوگ نام.

۲- اجمل: میگویم؛ ایشان؛ د: میگویم و ایشان از وسیله

۳- د: و پرکرت مادر است و نهندهٔ تخم منم و صفت: ست، و رج، و تم.

[است]. ای ارجن! آن رج روان را^۱ با زنجیر کردار مقید میگرداند. و تم (Tamas) از بیدانشی پیدا شده است و جمیع جانداران را به وادی غفلت میکشد. ای ارجن! وصف مذکور جان را با کمند غفلت و کاهلی و خواب در قید میکند.

و خوی «ست» به راحت میرساند، و «رج» برتردد [و] مشغله میدارد^۲؛ و «تم» از حیطة دانش برآورده، در وادی غفلت می اندازد. ای [ارجن]! هنگامی که ستگن غالب می آید، آن دو خصلت را محو و ناچیز میگرداند. همچنین رج هنگام غلبه خود، «ست»، و «تم» را معدوم میسازد. و مانند آن «تم» است، وقتی که قوت میگیرد، آن دو وصف دیگر را زایل میگرداند.

و نشان افزون شدن خصلت: «ست» آنست که همه حواس در قالب دانش و روشنی پیدا^۳ شود، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

ای ارجن! علامت: «رج» در بدن آنست که رگ طمع بحرکت درآید، و هیچ جا آرام نگیرد، و دردل آرزوی چیزها پیدا شود. ای ارجن! نشان رجحان و زیادتى وصف: «تم» آنست که صاحب آن در نیک و بد تمیز نکند، و کارهای پسندیده از^۴ دست او نیاید، و در وادی غفلت بیفتد، و دل [او] به آرام نرسد.

و چون آدمی در زمان غلبه وصف: «ست»^۵ قالب تهی کند، بمقامی که شناسندگان برهما میروند؛ منتقل گردد.

و هرگاه در غلبه خوی: «رج» بمیرد، در قومی که به طمع نتیجه کارها میکنند، بوجود آید. و هنگامی که در افزونی خصلت: «تم» بمیرد، در سلسله حشرات و حیوانات خسیس مثل: مار و کژدم

۱- اجمل: و رج از روی اشرار است و از صحبت حرص پیدا شده ای ارجن این او را؛ د: و در رج آرزو اثر است....؛ و رج از روی اشرار است. ای ارجن! این او را به زنجیر کردار مقید می گرداند.

۲- اجمل: و رج به تردد و مشغله میدارد. (یعنی: رج آدمی را به کرداروا (مشغول) میدارد).
۳- ج: حواس در قالب دانش و روشنی پیدا میشود. اجمل: و نشان افزون شدن خصلت: «ست» این است که رگ طمع بحرکت در نیاید، و صاحب او در کارهایی که موجب راحت است شروع مینماید.

۴- د: پسندیده ابد [ا] از دست او نیاید.

۵- د: شب.

پیدا میشود.

و نتیجه اعمال وصف «ست» که بوجه احسن بوجود آمده باشد، نیک و پاکیزه است؛ و نتیجه کردار وصف: «رج» محنت؛ و ثمره کارهای خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانشی^۱.
[و از وصف: «ست» دانش پیدا میشود، و از خوی: «رج» طمع، و از خصلت: «تم» غفلت و پریشانی خاطر و بیدانشی].
و اصحاب: «ست» به ملک دیوتها میروند؛ و ارباب: «رج» در قسم آدمیان به وجود می آیند. و اهل: «تم»^۲ در زمره مخلوقات زیون پیدا میشوند.

و هنگامی که بیننده کارها، [کارها] از هر سه وصف مذکور ببیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند؛ آن شخص آفریدگار را بیابد^۳.

و هنگامی که جان، این هر سه خصلت را که از تن پیدا میشود، ترك میدهد، از حیطه پیدایش و پیری و مرگ، و محنت برآمده، بمقام خلاصی میرسد.

ارجن گفت: ای صاحب هر سه عالم! نشان برآمدن آدمی ازین هر سه خصلت چیست؟ و بر کدام راه و روش سلوک میکنند؟ و چه سان خصلت های مذکوره را ترك میدهد؟

کرشن گفت که ای ارجن! چون قوت متمیزه در امور نیک، و بد؛ میل: کارهای موجب راحت، بیدانشی در ذات او پیدا^۴ میشود؛ باید که از آن دلگیر نگردد؛ و اگر از این اوصاف عاری و مبرا بود؛ در تحصیل ایشان سعی نکند.

و نسبت به همه کس بیگانه [وش] ظاهر شود، و مغلوب حواس و محسوسات نگردد، و بداند که حواس کار خود میکنند، و کارها

۱ و ۲-د: و ثمره و خصلت تم بیدانشی؛ در نسخه خطی متعلق به این جانب (نسخه ج) همه جا: ستوکن، و رجوکن، و تموکن آمده است؛ اجمل: و ثمره کارهای خصلت تم بیدانشی.
۳-اجمل: و هنگامی که بیننده کارها، کارها از هر سه وصف ببیند، و یک کس را برتر از این اوصاف نداند، آن شخصی آفریدگار را بیابد. د: بیننده کارها از هر سه صفت مذکوره ببیند و جان را برتر از این اوصاف داند... و آنانی که جان از این هر سه خصلت را که از من پیدا میشود.

۴-ج: سلوک میکند و چه چیز را ترك میدهد؛ اجمل: کرشن گفت که ای ارجن! چون قوه ممیزه در امور نیک و بد میل کارهای موجب راحت، بیدانشی در ذات او پیدا میشود.

بر سر خود نگیرد.
و راحت و محنت، و کلوخ و سنگ، و طلا نزد او یکسان بود،
و به روش خود ثابت قدم بماند.
و مردم اکرام‌دهنده، و اهانت‌رساننده، و ارباب مدح، و ذم،
و دوست، و دشمن را برابر ببیند و ترك اعمال گیرد؛ این چنین
کس را فارغ از اوصاف مذکوره گویند.
و کسی که پیوسته به بندگی من قیام نماید، او از حیطة این
هرسه برآمده، مرا بیابد.
و برهما^۱ که آفریدگار عالم است، پیداکننده او منم، و
خلاصی جاوید و نیکوکاری که تغییرپذیر نیست، و راحت بی‌زوال
از من است.
تمام شد ادهیای چهاردهم: گن‌تری و بیهاگت جوگت‌نام.

آغاز ادھیای پانزدهم

پرکھوتم جوگ (Purusottama Yoga)

کرشن گفت: درختی^۱ که بیخ او بالاست، و شاخه‌های او پایان [= پایین] و برگهای او بید (Veda)؛ او را اشوتبه (Asvatha) میگویند، [و] به‌صرصر فنا از پا نمی‌افتد. هرکه از حقیقت آن آگاه باشد؛ او را^۲ دانندهٔ بید گویند.

و شاخه‌های آن درخت بعضی بجانب بالا [سر] برآورده و بعضی بطرف زمین میل کرده، [و] ازوصف: ستوگن، و رجوگن، و تموگن، پرورش یافته است. و مدرکات^۳ حواس برگ، و شکوفهٔ شاخه‌ها [ی آن] است، و بیخ‌های دیگر آن درخت در عالم: آدمیان پیچیده [اند]، بکردار ایشان در پایان است.

و ساکنان روی زمین، نه صورت آن درخت میدانند، و نه از بدایت، و میانه، و نهایت آن خبردارند؛ و این درخت [را که] بیخ‌های بیشمار دارد، ترك صحبت خلق که آن سرسخت [و] تیز است بریده^۴.

جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید تا از رسیدن [به] آن مقام از قید پیدایش و فنا خلاصی یابد و در پناه مرد اول که از او این عالم کهنه پهن و پراکنده شده، درآید.

۱- ج: کرشن گفت: ای ارجن! درختی که؛ اجمل: - آنرا اساتبه میگویند.

۲- د: باشد و او را اسوتبه گویند و از شاخه‌های.

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

۳- د: ست، رج، و تم پرورش یافته است مدرکات.

۴- د: بیخ‌ها بی‌شمار؛ ج: بیخ‌های بیشمار دارد با ترك صحبت خلق که آن سرسخت

و تیز است بریده جای آن کس که این نهال را نشانده طلب نماید.

[و] آنان که از وادی کبر و بیدانشی برآمده‌اند و عیب‌های صحبت خلق با ایشان سرایت نمیکند، و در طلب معرفت آفریدگار، آرزوها را از دل برآورده‌اند، و از دایره راحت، و محنت، و نیکی، و بدی، و سردی، و گرمی، و مانند آن^۱ برآمده؛ این چنین دانایان بمقامی که خلل‌پذیر نیست میرسند.

ای ارجن! آن مقام بزرگ جای من است، و مهر و ماه آن‌جا بر نمی‌آیند. و در آن محل از آتش^۲ اثری نیست، و از رسیدن [به] آن منزل سلسله پیدایش، گسسته میشود.

و جان هرجانداری جزو من است، و او فانی نمیشود^۳، و حواس پنجگانه، و دل را که معتکفان زاویه قالب‌اند، به جانب خود می‌کشند^۴.

و هنگامی که این^۵ جان از جسمی به جسمی انتقال میکند، این هرشش چیز را همراه خود میبرد؛ مانند بردن نسیم نکبت گل را از گل.

و او بوسیله دل از محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد^۶. و او را هنگام برآمدن از بدن، و زمان بودن او در آن وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس مردم بیدانش نمی‌بیند؛ و آنان که دیده‌های معرفت دارند، آنرا مشاهده میکنند.

و جوگیان که به طلب معرفت او قیام مینمایند، آن مقیم بدن^۷ را می‌بینند. و کسانی که در طلب او، شیوه هوشمندی مرعی نمیدارند، او را معاینه نمیکند.

۱- د: محنت سردی و گرمی و نیکی و بدی و مانند آن.

۲- د: آرایش؛ ج: از آتش.

۳- ج: جان هرجانداری جزء من است؛ د: حرمت او فانی.

۴- د: بجانب میکشد. اجمل: و حواس پنجگانه و دل که زاویه قالب‌اند بجانب خود میکشند.

۵- د و ج: صاحب این جان از جسمی؛ اجمل: و هنگامی که این جان از جسمی به جسمی دیگر.

۶- د: میکند؛ اجمل: به محسوسات آن حواس پنجگانه حظ میگیرد.

۷- ج: آن مردم بدن را می‌بیند؛ اجمل: آن مقیم البدن را.

اجمل: زمان بودن او، در وقت حظ گرفتن از محسوسات بوسیله حواس است، و مردم بیدانش نمی‌بیند.

ای ارجن! روشنی آفتاب عالمتاب، و فروغ ماه، و آتش را نور من بدان.

و [من] به ملک زمین درآمده بقوت خود نگاهبانی جانداران مینمایم. و قرص ماه (Soma)^۱ که آبی است، و جمله غله‌ها و سبزی‌ها را پرورش میدهد، منم.

و من آن آتشم که در معده‌های جانداران همراه [و در] بادی که^۲ از بالا و پایان [بدر] میرود، خوردنی‌های این‌ها را به تحلیل میبرم.

و در سینه‌های جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه^۳، بیدها و پیداکننده علم: بیدانت (Vedanta)، و داننده آن منم^۴.

و در قالب دو نفس است، یکی: چهر (Ksara)، و دیگری اچهر (Aksara). [و] این نفس [اچهر] به‌وادی فنا منتقل نمیشود، و گواه نفس [چهر] است.

و یکی دیگر [که] بزرگتر این‌هاست آنرا: پرم‌آتما (Paramatma) گویند. و او صاحب هر سه عالم است، و همه را می‌پرورد، و نگاه میدارد و فانی نمیشود.

ای ارجن! من از چهر، و اچهر بزرگترم، و از این‌جاست که مرا در خلق و بید: پرکهوتم (Purusottama) میگویند. و هردانایی که مرا بروجمی که بیان کردم پرکهوتم میداند؛ گویا بجمیع اقسام خدمت من مینماید، و همه دانست. [تو براین

۱- ج: قرص ماه که آبی است، د: قرص ماه آبیست و جمله و غله‌ها و سبزه‌ها را پرورش میدهد منم. منظور شبیره سوم است.

۲- بادی که از بالا و پایان (= پایین) میرود یعنی: نفسی که فرو می‌رود و برمی‌آید که همان شَبِق و زَفیر است.

منظور از آتش، آتش معده یا حرارت غریزی و یا آتشی که غذا را (در معده) (Vaisvanara) هضم میکند میباشد و مقصود از باد در این‌جا: اپان (Apana) و پران (Parana) (شَبِق و زَهیق) یعنی نفسی که فرو میرود و برمی‌آید است.

۳- ج: جاندارانم و قوت؛ د: منم و قوت و حافظه و مدرکه؛ اجمال: جمیع جاندارانم. و قوت حافظه و مدرکه.

۴- اجمال: و دهنده آن منم.

(Paramatman) گویند. ترجمه متن برین تقریب است: در عالم دو نفس است: تغییرپذیر (فانی) و تغییرناپذیر (= ثابت، و باقی). نفس تغییرپذیر در همه موجودات (ساری و جاری) است، و نفس تغییرناپذیر یکی است اما نفس دیگری وجود اعلی است که پرم‌آتمن خوانده میشود.

معنی اعتقاد بکن].
 [کرشن گفت:] ای دور از گناه! من اکثر اسرار [عالم و] علم
 [معرفت] خود با تو گفتم.
 ای ارجن! آدمی از دانستن این سخنان عقل کامل پیدا
 میکند^۱. گویا بجمیع اعمال قیام نموده.
 تمام شد ادھیای پانزدهم پرکه هوشم جوگ نام.



آغاز ادهیای شانزدهم

دیواسرسنپت ویبهاگ (Daivasura Sampadvibhaga Yoga)

[کرشن فرمود:] ایمنی، و صفای باطن، و دل، و پابرجا بودن در طریقه معرفت آفریدگار، و آداب جوگ، و دادن و جمع کردن حواس، و قیام نمودن به عمل جگ، و خواندن بید، و کشیدن ریاضت، و راست بودن با همه کس.

و عدم ایدای خلق، و راست گفتن، و فرو خوردن غصه، و ترك دادن همه چیز (بد)، و جمعیت خاطر، و پوشیدن عیب دیگران، و رعایت شیوه مهربانی نسبت به جهانیان، و قناعت، و ملایمت، و حیاء، و وفاء.

و شوکت، و صبر و تحمل، و صفای ظاهر و باطن، و عدم نفاق، و پندار^۱ این خصلت‌های دیوتا در جماعتی که از ایشان برآمده در نسل آدمیان پیدا میشوند، فراهم می‌آیند^۲.

ای ارجن! خصال دیوتا سبب خلاصی آدمیان است، و اخلاق طایفه دیت (Daitya)^۳ مردم را در دام بیدانسی می‌اندازد؛ اما تو اندوه را به دل خود راه مده (که تو از این طبقه انتقال کرده‌ای) که خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

و در این جهان پیدایش آدمیان بر دو قسم است: یکی آن که

۱- د: و عدم نفاق پندار؛ اجمل: و ملایمت و صفا و وقار و شوکت و پندار این.

۲- اجمل: ریاکاری و خودسری و غرور و خشم و قندمزاجی و نادانی، صفات کسانی است که با خوی اهریمنی زائیده شده‌اند.

۳- د: انتقال کرده که خصلت‌های دیوتا که در نفس خود داری؛ اجمل: به دل خود راه مده که تو خصلت‌های دیوتا در نفس خود داری.

از طایفه دیوتا انتقال کرده در نسل مردم می آیند؛ و دیگر^۱ آن که از قوم: دیت^۲ برآمده در طوایف آدمیان پیدا میشوند. من احوال دیوتا را مشروح^۳ با تو گفتم؛ اکنون بیان اخلاق دیت میکنم، بشنو:

آنان که از نسل طایفه دیت برآمده، در زمرة^۴ آدمیان بوجود می آیند؛ آن مردم اعمال ظاهر و طریقه معرفت آفریدگار نمیدانند؛ و پاکیزگی، و روش پسندیده، و راستی سخن، در ایشان نمیباشد^۵، و آنچه ناراست است، راست اعتقاد میکنند، و جهان را بی آفریدگار میدانند و میگویند که از جمع شدن نر و ماده جاننداری بوجود می آید.

و آن جماعت بی دلان و کم خردان و ارباب کردار مهیب برین عقیده تکیه کرده اند.

و از دست ایشان کارهای نفع خلق بر نمی آید؛ و بجهت هلاک جهانیان پیدا میشوند، و آن چنان آرزوها [پیدا] میکنند^۶ که حصول آن از دایرة امکان بیرون است.

و مست شراب دنیا و پندارند، و مقرون بدغا باشند، و روش پاکیزه نمیدارند^۷، و از بیدانشی خویش، سخنان دروغ را رواج میدهند و تا روز فنای عالم، در فکری که^۸ بقید در نمی آید؛ میباشند، و حاصل کردن آرزو، و تنعم لذات نفس را معتقدانند.

و آن مردم به طنابهای امید بسته شده اند، و از هوی و هوس و غصه درون ایشان پر است؛ و آرزوی عیش و جمع مال و اسباب بروجیهی که کرده اند، میکنند، و درین اندیشه میباشند که امروز این مدعای من حاصل شد؛ بعد ازین مدعیات دیگر هم میسر خواهد

۱- از طبقه دیوتا... می آیند دیگر.

۲- د: اجمل؛ و دیگر از قوم دیت.

۳- د: منشرح.

۴- د: آنان که از قوم ذلیل طایفه دیت برآمده در زمرة آدمیان.

۵- د: سخن نمیباشد و جهان بی آفریدگار میدانند و میگویند.

۶- د و ج: آرزوها میکند.

۷- اجمل: مقرون به دغل می باشند و روش پاکیزگی نمی دارند.

۸- د و ج: در فکری که به قید؛ اجمل: ممدور زمان دیگر بهم خواهد رسید.

شد؛ و الحال این قدر زر داریم و^۱ [به مرور] زمان دیگر هم به هم خواهد رسید.

و ما از خاندان بزرگ دولتمندیم، و عالی نسب؛ جگت خواهیم کرد، و تصدق خواهیم داد^۲، و ازین رهگذر مردم تعریف و تحسین ما خواهند کرد، و این معنی سبب خوشحالی و عزت^۳ خواهد بود. ای ارجن! آن مردم برین نهج در وادی بی دانشی افتاده از رهگذر حرصی که دارند يك چند به کمند هوی و هوس^۴ گرفتار شده، و دل [را] به آرزو، و تنعم داده، در دوزخ که جای ناپاکان است، می افتند.

و آنان که تعریف خویش میکنند، و با هیچکس^۵ شیوۀ تواضع مرعی نمیدارند، و با تحصیل دنیا و غرور آن، و تکبر و دغلی، جگت^۶ را بروجهی که نگفته اند، میکنند.

و با وصف خودی و قوت و غرور و هوای نفس و غصه متصف بوده بیزاری مردم در سینه داشته [و در هنر مردم به رشته] عیب میکشند^۷. این چنین مردم با من که در جمیع قالبها میباشم، نسبت دشمنی بظهور میرسانند.

و من این طایفه خونریز جهانیان، و خسیس ترین مردم را در نسل قوم: دیت پیدا میکنم.

ای ارجن! اینها در هر پیدایش در قوم مذکور^۸ پیدا شده و مرا نایافته به دوزخ میروند.

و دوزخ سه در دارد، و آن هر سه در بهر خرابی خلایق است: اول هوای نفس،

۱- د: زر داریم که زمان دیگر هم به هم میکشیم.

۲- د و ج: جگت خواهم کرد و تصدق خواهم داد.

۳- ج: سرور؛ اجمل: عزت ها.

۴- د: چند هوی و هوس.

۵- د: و بهیچکس.

۶- د: تکبر و دغل آمیخته جگت ها را؛ ج: و با تحصیل دنیا و غرور و هوای نفس و تکبر در عمل آمیخته جگت ها را بروجهی که نگفته اند میکنند.

۷- د: در هنر مردم داشته غیبت میکنند؛ ج: بود که ریه مردم در سینه عیب میکند؛ اجمل: ... قالبها میباشم بسبب دشمنی.

۸- اجمل: این ابلهان در هر پیدایش در قوم مذکور؛ د: قوم مذکور.

دوم: خشم، [و]،
 سیوم: طمع؛ بنابراین، این هرسه خصلت را ترك باید داد.
 ای ارجن! هرکه ازین [سه] درگذرد، خیریت خود بخواهد، و
 بمقام^۱ خلاصی برسد.
 و شخصی که آنچه در عالم قرار یافته ترك دهد و سر خود
 سلوك نماید، او بکمال نرسد^۲ و از راحت و خلاصی محروم گردد.
 بنابراین دانایان موافق علم عمل میکنند؛ و تو براحکام علم
 مطلع گشته، بر مقتضای آن کار بکن.
 تمام شد ادهیای شانزدهم دیوسر سنپت [ویبهاگت] جوگ نام.

۱- د: از بهر حیرانی خلایق است اول هوای نفس، دوم خشم.
 ۲- اجمال: هرکه ازین سه در بگذرد، خیریت خود به خود خواهد و بمقام خلاصی رسد؛ د:
 هرکه ازین هرسه وجه درگذرد و خیریت خود بخواهد و بمقام خلاصی برسد.
 د: و شخصی که ترك راهی را که در علم قرار یافته [دهد]؛ و سر خود سلوك
 نماید او بکمال برسد و از.

آغاز ادهیای هفدهم

شردها [تری] ویهگ جوگ (Sradha [Traya] Vibhaga Yoga) نام

ارجن گفت که ای کرشن^۱! جمعی که بموجب علم عمل نمیکنند، و جگها را برخلاف احکام علم با عقیده راسخ بعمل [در] می آرند، آن ها را ارباب: «ست» گویند، یا اصحاب «رج»، یا اهل: «تم»؟
کرشن گفت^۲ که عقیده ذاتی^۳ جمیع [این] مردم [بر] سه قسم است:

اول: آنکه از «ست» پیدا میشود، و دوم از: «رج»، و سیوم^۴ از: «تم».

ای ارجن! چنان که ارباب وصف: «ست» بر اعمال خود عقیده دارند، همچنان اهل: «رج»، و تم نیز دارند^۵. و رتبه آدمی بر حسب اعتقاد اوست؛ پس هر خصلت که با عقیده او مقرون باشد^۶ او را صاحب آن خصلت باید دانست.

و ارباب وصف: «ست»^۷ به بندگی دیوتا قیام مینمایند؛ و اصحاب خصلت «رج»^۸ پرستش جماعت: جکبه (Yaksa)، و راکهس

۱- د: کرشن جیو.

۲- د: یا ارباب: ست گویم، یا اصحاب: رج گویم، یا اهل: تم گویم.

۳- اجمل: کرشن فرمود.

۴- ج: عقیده دانی.

۵- د: از سبب پیدا میشود، و دوم از رج، و سیوم از تم؛ ج: سیوم از تموگن.

۶- ج: همچنان اهل رجوگن و تموگن نیز دارند؛ اجمل: و رتبه آدمی بحسب اعتقاد.

۷- د: حسب اعتقاد دارند ست پس به هر خصلت که عقیده او باشد.

۸- ج: ستوگن.

(Raksasa) میکنند؛^۱ و خداوندان خوی تم به خدمت دیوان خبیث و شیاطین همزاد می پردازند.

ای ارجن! جمعی که احکام علم نادانسته، ریاضت سخت میکشند و با^۲ زرق و تزویر و خودپسندی و تکبر مقرون اند؛ آن مردم را اصحاب: «تم» بدان.

و این بیدلان، حواس^۳ را خشک میسازند، و مراکه در قالبها می باشم، [نیز] مزاحمت میدهند.

ای ارجن! خوردنی محبوب مردم، و جگ، و ریاضت، و تصدق [ایشان] بر سه قسم است، و تفاوت هر سه قسم را از من بشنو:

و آن چنانست که خداوند [ان] وصف: «ست» به همان خوردنی میل میکند که از آن، این چیزها حاصل [می] شود: درازی عمر، و خوشحالی، و قوت، و [صحت و] راحت، و دوستی؛ و آن خوردنیها خوش طعم، و چرب و دیر هضم^۴ و خوش نما میباشد.

و صاحب خوی: «رج»^۵ خوردنیهای تلخ، و ترش، و شور، و گرم، و سرد، و خشک، و سوزنده را دوست میدارد. [و] از این اطعمه اندوه، و محنت، و بیماری پیدا میشود.

و ارباب خصلت: «تم»^۶ طعام خشک بی مزه و بدبوی و پس-خورده، و ناپاک را خوش میکند.^۷

و جگ که بی طلب نتیجه^۸ به دستوری که گفته اند به عمل در

۱- جکبه (یکشه Yaksa): پری، جنی، نگاهبان گنجهای کوبر، نوعی موجود مافوق-الطبیعه، نام دسته یا طبقه از موجودات فوق بشری (نیمه خدا). یکشه ها معمولاً موجودات فوق بشری بی آزاری هستند بهمین جهت آنها گاهی: پونی جنس (Punya-Janas) (مردم خوب) نامیده شده اند.

د: راکس (راکس = راکشس Raksasa): روح پلید، جن یا روح بد، ارواح خبیثه، بدقیافه، دیوسیرت، زشت منظر، دیو آساء، دیو خوی، عفریت. راکشس ها معمولاً به سه دسته تقسیم شده اند. ببینید لقتنامه کتاب اویانیشاد ماده راکشس - صفحه ۵۲۱ ط - تألیف راقم این حروف سید محمد رضا جلالی نائینی - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی.

۲- د: میکشند با.

۳- ج: مدلان؛ د: مدلان حواس.

۴- د: بر حضم.

۵- ج: رجوگن؛ اجمل: رج خوردنیهای تلخ گذار.

۶- ج: تموگن.

۷- د: بیماری پیدا شود و خورده و ناپاک را خوش میکند و جگ؛ اجمل: بدبویی را.

۸- د: مطلب نتیجه.

می‌آید، و کنندۀ آن جگه از بهر انقیاد حکم به آن قیام مینماید^۱ —
آن جگه را ساتک گویند.

و آنکه بقصد نتیجه کرده [می]شود مقرون بریا [و]^۲ طلب
دنیا بود، ای ارجن! تو آن جگه را راجس (Rajas)^۳ بدان.

و آن که مخالف احکام علم و بی‌افسون و صدق عقیده بود، و
برهمنان را در آن بهره‌نباشد^۴؛ آن جگه را تامس (Tamasa)^۵ گویند.
و ریاضت نیز [بر] سه قسم است:

اول: ریاضت بدنی،

دوم: ریاضت زبانی^۶،

سیوم: ریاضت دل؛

اما خدمت دیوتا، و برهمنان، و استادان، و ارباب دانش، و
پاکیزگی و راستی، و قناعت کردن بریک زن^۷، و عدم ایدای خلق؛
ریاضت بدنی است.

و سخنان بی‌گوشه و بی‌آزار و درست^۸ و فرح‌آمیز متضمن^۹
نفع خلق گفتن و خواندن بید، ریاضت زبانی است.

و خرمی خاطر، و معاش نیک با همه کس، و خاموشی از
سخنان پریشان، و جمعیت باطن، و خیرخواهی جهانیان ریاضت
دلی^{۱۰} است.

و ریاضتی که مردم بی‌طلب نتیجه با یقین کامل میکنند؛ آنرا:
ریاضت ساتک گویند.

و زهدی که بجهت عزت^{۱۱} و رجوع مردم که از روی زرق و

۱- گفته شد بعمل درمی‌آید و کنندۀ آن انقیاد حکم آن.

۲- اجمل: و آنکه بقصد نتیجه کرده میشود و مقرون بریا و طلب.

۳- د: تو آنرا حس بدان.

۴- د: را در آن شهر نباشد؛ اجمل: و بی‌افسون و تصدق و عقیده بود و برهمنان
را در آن بهره نباشد.

۵- د: رماس گویند.

۶- د: زبان.

۷- د: قناعت بریک زن.

۸- ج: سخنان بی‌گوشه آزار؛ د: سخنان بی‌گوارار درست؛ اجمل: و سخنان راحت و
فرح‌آمیز متضمن نفع مردم گفتن و خواندن بید.

۹- د: که متضمن.

۱۰- د: ریاضت دل است. ۱۱- ج: عجب.

تزویر کرده میشود، آنرا: ریاضت راجس نامند، و این ریاضت پاینده نیست.

و ریاضتی که از روی بیداشنی و خودپسندی کشیده میشود، و صاحب آن، در آن شغل^۱ محنت میکشد، و قصد او [بر] ضرر دیگران است - آنرا ریاضت^۲ تامس گویند.

و تصدق که دادنی^۳ باشد؛ اگر در زمین نیک، [و] وقت صالح به مرد مستحق بی‌شائبه غرض داده شود^۴، آنرا تصدق ساتک گویند. و آنکه از بهر نتیجه ما در عوض ما بعد از ایدای گیرنده داده شود، آنرا؛ تصدق راجس گویند^۵.

و آنکه بی‌وقت و جای بد به نامستحق^۶ داده شود، آنرا تصدق تامس بدان.

و برهما [که] کلمه «اوم» (Om)، و تت (Tat)، و ست (Sat) بر زبان رانده شروع در پیدایش برهمنان، و بید، و جگ کرد.

و شناسندگان آفریدگار کلمه «اوم» خوانده شروع در عمل جگ، و ریاضت، و تصدق مینمایند.

و جویندگان رتبه خلاصی با قطع نظر از نتیجه اعمال^۷ لفظ: «تت» خوانده در اقسام تصدق شروع مینمایند.

ای ارجن! کلمه: ست (Sat) در اول جگ، و ریاضت، و تصدق [و] هر عملی که تعلق به این‌ها دارد، گفته میشود.

و هوم (Homa) و سایر تصدق، و ریاضت [و] انواع اعمال بی‌یقین درست نیست - نه درین جهان نتیجه میدهد، و نه در آن جهان.

تمام شد ادهیای هفدهم شردها [تری‌ویبهاگ] جوگ نام.

۱- د: و صاحب در آن شغل.

۲- ج: این ریاضت تامس؛ اجمل: آنرا ریاضت تامس.

۳- د: ذاتی.

۴- د: صالح بمیرد مستحق بمیرد مستحق بی‌شائبه غرض؛ اجمل: و تصدق که دادنی باشد اگر در زمین نیک و وقت صالح، بمرد مستحق، بی‌شائبه غرض داده، آنرا.

۵- اجمل: و آنکه از بهر نتیجه، ما در عوض ما، بعد ایدائی داده شود، آنرا تصدق راجس نامند.

۶- اجمل: جای ناپاک به نامستحق.

۷- اجمل: و جویندگان رتبه خلاصی قطع نظر از نتیجه، لفظ تت خوانده؛ د: و خوانندگان رتبه خلاصی.

آغاز ادهیای هژدهم

موکھے سنیا س جوگ (Moksa Samnyasa Yoga) نام

ارجن گفت که [ای دراز دست، و] ای صاحب حواس^۱، ای
کشنده کشی دیت (Kesi Ditya) ! می خواهم که بر تفاوت طریقه سنیا س،
و تیاگ (Tyaga) از قرار نفس الامر اطلاع یابم.
کرشن جیو گفت: کارهایی^۲ که بطمع نتیجه کرده میشود، آن
کارها را کام کرن (Kamya Karna) میگویند، و ترك این اعمال، سنیا س
(Samnyasa) است؛ و این معنی را ارباب دانش میدانند. و تیاگ
(Tyaga) عبارتست از ترك نتیجه جمله اعمال و افعال.
و دانایان [علم] سانکھی (Samkhya) برآنند که اعمال را
می باید گذاشت - مانند: گذاشتن اخلاق ذمیمه.
و خوانندگان علم سخنان^۳ میگویند که در عمل جگ، و دادن؛
طریقه ریاضت نمی باید گذاشت.
ای بهترین قوم بهرت (Bharata) ! آنچه در مطلب تیاگ عقیده
من است، بشنو: ای بزرگترین مردم^۴ ! تیاگ برسه قسم است:
عمل جگ، و دادن، و ریاضت کشیدن حکمی است ترك^۵
آنها نباید داد که این افعال^۶ دل های ارباب دانش را روشن میسازد.

۱- د: ارجن گفت که ای دراز دست، و ای صاحب حواس!

۲- د: که کارهای که؛ اجمل: کارها که.

۳- د: منان؛ ج: سخنانی.

۴- د: عقیده من است ای بزرگترین مردم تیاگ؛ ج: بشنو ای ارجن تیاگ برسه
قسم است: عمل جگ و دادن و ریاضت کشیدن حکم است ترك آنها نباید داد.

۵- ج: ریاضت همگی.

۶- د: که افعال.

لیکن این اعمال را هم بی طلب نتیجه از میل دل باید کرد که من بموجب غالب رأی خود، همین وجه را پسندیده‌ام.^۱ و فعلی که به آن امر لاحق گشته، ترك آن مناسب نیست. و اگر شخصی از سر غفلت ترك آن گیرد؛ این^۲ ترك را «تامس گویند.» و نیز گذاشتن اعمال از ممر کلفت و رنج نفس به نتیجه نمیرساند؛ و این ترك را «راجس» نامند. ای ارجن! کردن کار، [به] ترك شوق، و بی‌آرزوی نتیجه ترك «ساتك» است.

[و صاحب ساتك آن کسی است] که باعملی که بوادی پیدایش میکشد، دشمنی ندارد^۳؛ و بکرداری که بمقام خلاصی میرساند، دوست من است، و مقید به آداب: «ست» می‌باشد^۴؛ و از حیطة شك برآمده، از عقل پرورش می‌یابد.

[و] خداوند قالب اصلا [ترك] کاری نمیتواند کرد. هر که قطع نظر از نتیجه اعمال بکند، او را «تیاگی» گویند (یعنی: تارك). و نتیجه اعمال بر سه قسم است؛ و آن نتیجه را گروهی که ترك آن ننموده‌اند، بعد از مردن می‌یابند؛ و جمعی که از آن نتیجه، کوس استغناء می‌زنند، در هیچ محل، غبار آن بردامن ایشان نمی‌نشیند.

ای درازدست! این پنج چیز که سبب حصول کارها است؛ از من بشنو، و این اسباب در علم سانکبه – که بیخ نهال اعمال برکنده – مذکور شده است^۵:

اول: جان،

دوم: پرکبه،

۱- ج: رعایت رای خود همین قضیه را؛ د: بموجب رای خود همین وجه را پسندیده‌ام؛ اجمل: این اعمال را بی‌طلب نتیجه بمیل دل باید کرد و افعال که بدان امر... از ممر کلفت و رنج نفس نتیجه.

۲- اجمل: آن ترك را.

۳- اجمل: ای ارجن کار بترك شوق و بی‌آرزوی نتیجه ترك ساتوك (Sattvika) است و صاحب ساتك آن کسی است که باعمال که بوادی پیدایش میکشد دشمنی ندارد.

۴- اجمل: دوست ست و مقید به آداب؛ د: مقید به ذات.

۵- د: نهال اعمال است پراکنده مذکور کرده است.

سیوم: حواس،
 چهارم: تصرف در پنج^۱ باد (یعنی: پران، و اپان، و بیان،
 و سمان، و اودان)،
 پنجم: اثر نیکی و بدی.
 و هرکاری که آدمی به: بدن، و سخن، و دل بنیاد میکند
 - بد باشد یا نیک - پنج چیز مذکور سبب حصول [آن] کارها است.
 و کسی که افعال خود را که از این پنج چیز بوجود می‌آید،
 نظر به عقل ناقص خود، از خود داند، آن بی‌خرد^۲ در این نظر
 ناقص است.
 و شخصی که خویشتن را کننده کارها نمیداند، او به نتیجه
 اعمال سر فرود نمی‌آرد^۳؛ اگر همه مردم را بکشد، هیچکس را
 نکشته باشد، و گرفتار و بال این جریمه نمی‌گردد.
 و از بهر شروع در هر امری سه چیز در کار است:
 دانش، و آنچه به دانش تعلق می‌گیرد، و داننده؛ و از بهر
 حصول آن در خارج نیز سه چیز میباید: [دانش و] ماده و عمل -
 کننده^۴.
 و هر کدام از دانش و عمل کننده بر سه قسم است؛ و اکنون
 کیفیت هر سه قسم مذکور مشروح^۵ از من بشنو:
 دانشی که از آن یگانگی نفس الامر آفریدگار، آن که در
 جمیع کاینات مقسوم^۶ طور مینماید، معلوم شود، آنرا: ساتک
 گویند.
 و [از] آنچه آفریدگار در جمله^۷ موجودات به تفاوت اعتقاد کرده
 شود، آنرا: دانش راجس نامند.

۱- اجمل: تصرف پنج باد.

۲- اجمل: آن بی‌خرد درین عقل ناقص است. و شخصی که خویشتن را کننده کارها
 نمی‌داند.

۳- د: او نتیجه اعمال نیز [سر] فرو نمی‌آرد اگر او همه؛ اجمل: اگر همه مردم را بکشد.

۴- ج: ماده و عمل کننده.

۵- د: منشرح.

۶- ج: در جمله کاینات بمقسوم طور بیاید معلوم شود، آنرا ساتک گویند؛ د: مقسوم
 طور مینماید معلوم شود آنرا که ساتک گویند؛ اجمل: نفس الامر آفریدگار.

۷- ج و اجمل: در جمیع.

و دانشی که صاحب، آن آفریدگار را در اجرام بتان منحصر داند و بی آنکه بردلیل آن مطلع باشد، در صور دیگر اعتقاد بکند، این دانش ناقص را که مقرون بدلیل نیست^۱ تامس گویند. و عملی که مردم به آن مأمورند، و آنرا با شوق تمام و آرزو نمیکنند^۲ و ایشان را به آن، نه دوستی است، و نه دشمنی، و نظر به نتیجه^۳ آن قیام نمی نمایند؛ این عمل را ساتک گویند. و کاری که بطلب نتیجه یا پندار و رنج بسیار کرده میشود، آنرا راجس نامند.

و عملی که پای بندکننده^۴ گردد، و از آن مقصود حاصل نشود، و سبب ایدای خلق بود، و از سر بی خردی و بی ملاحظه بعمل درآید، آنرا تامس گویند.

و عملکننده که از حیطة راحت و محنت و خودی برآمده است، و شیوة تحمل و خوش حالی شعار اوست، و از حصول مقصود، و عدم حصول آن، متغیر نمیشود؛ این چنین کس را کننده ساتک گویند.

و شخصی که فریفته چیزها بود، و خواهان نتیجه اعمال و طامع [و] خونریز و ناپاک باشد، و از اندوه و خرمی ازجا میروود؛ این چنین کس را کننده راجس نامند.

و مردی که غافل، و تیره عقل، و متکبر، و کاهل، و مقبوض بود، [و] کاری که در اندک مدت توان کرد، در زمان بسیار بعمل^۵ آورد؛ این چنین کس را کننده تامس گویند.

و عقل و تحمل نیز برسه وجه است:
ای ارجن! تفصیل آنها، از قرار واقع از من بشنو:
عقلی که از آن کیفیت معاملات [مردم]، و رگ ناخوشی ها، و

۱- د: و بی آنکه بردلیل آن مطلع شده باشد و درصدر دیگر اعتقاد بکند این دانش ناقص.

۲- اجمل: و عمل که مردم بدان مأمورند و آنرا با شوق آرزو نمیکنند.

۳- د: ازجا نمیروود... نظر نتیجه.

۴- اجمل: و عمل که پای بندکننده گردد، و از آن مقصود حاصل نشود و سبب ایدای مردم گردد و از سر بیخردی و بملاحظه عمل.

۵- اجمل: در زمان دراز بعمل درآرد.

مکروهات، و آنچه کردنی است، و چیزی که نباید کرد، و کاری که به خوف میکشد، و امری که ایمنی می بخشد، و فعلی که پای بند کننده میشود، و کرداری که بخلاصی میرساند، دانسته میشود، آنرا: عقل ساتک گویند.

و خردی که از آن، صاحب او طریقه صلاح را فساد اعتقاد کند و فساد را صلاح، و کاری که ممنوع است کردن آن را صواب داند، و معانی الفاظ علم را نقیض نفس الامر یادگیرد، این چنین عقل را راجس نامند.^۱

و عقلی که از روی جهل^۲، صلاح را معصیت اعتقاد نماید، و همه سخنان را برخلاف ظاهر حمل کند، آنرا: عقل تامس گویند. ای ارجن! تحمل که بروش پسندیده مقرون است، و دل و جان و حواس را از کردار ناهموار نگاه میدارد^۳، آنرا: تحمل ساتک گویند.

ای ارجن! تحمل که آدمی با میل دل از ممر حصول نتیجه نیکوکاری، و آرزوی دنیا، بگزیند^۴، آنرا: راجس بدان. و تحمل که مرد نادان با رعایت^۵ آن وادی خواب، و خوف، و خشم، و اندوه، و غرور، نمیگذارد، آنرا: تحمل تامس گویند. ای ارجن! و راحت^۶ نیز برسه نوع است: درین ولا، من آنرا بیان میکنم، بشنو:

راحت که از ورزش مراقبه پیدا میشود، و دل به آن خوبکند^۷، و بمحنت بکشد، و اول مانند: زهر، و آخر مانند: زلال نماید، و از صفای باطن و عقل بوجود آید؛ آن راحت را ساتک گفته اند. و آنچه از اختلاط حواس، با محسوسات پدید آید، و در اول کار شیرین نماید، و عاقبت تلخ گردد؛ آنرا: راحت راجس نامند.

۱- د: و خودی که از آن صاحب او طریقه صلاح و فساد چنانچه هست نفهمد و در کارهای کردنی و ناکردنی فرق نتواند کرد، این چنین عقل را راجس نامند.

۲- د: مزاحمت جهل؛ ج: مزاحمت جهل؛ اجمل: و خردی که از روی جهل عین صلاح.

۳- د: از وادی خواب... و غرور میکند و میگذارد آنرا.

۴- ج: بگزیند.

۵- د: و تحمل که مرد نادان با رعایت آن وادی خوف و خواب.

۶- اجمل، و د: ارجن راحت نیز برسه نوع است.

۷- اجمل: راحت که از مراقبه پیدا میشود؛ د: ... خو نکند.

و راحتی که از خواب و کاهلی^۱، و غفلت پیدا میشود؛ و فراموشی آورد، آنرا: راحت تامس گویند.

ای ارجن! هیچ جاننداری در زمین، و ملک دیوتا نیابی^۲ که از خصلت: ست، و رج، و تم که آثار پرکرت (Prakriti) است، عاری و مبرا^۳ باشد.

ای سوزنده دشمنان! کردار هر قومی از: برهمنان (Brahmana) و چهرتریان (Ksatriya)، و بیس (Vaisya)، و شودر (Sudra)^۴ [که] به مقتضای جبلت ایشان بوقوع می آید، متفاوت است.

زیر کردن حواس، و دل، و ریاضت کشیدن، و پاکیزگی ظاهر و باطن، و آرام دل، و راستی، و دانش علمی^۵، و معرفت آفریدگار و تصدیق احکام بید، ذاتی برهمنان است^۶.

و شجاعت، و شوکت، و استقلال، و زیرکی، و پابرجا بودن در عرصه نبرد، و جوانمردی، و ترفع، خصال چهرتریان است.

و زراعت کردن، و نگاهبانی گاوان نمودن و به سودا و سود پرداختن^۷، خوی طایفه بیس^۸؛ و خدمت مردم کردن، خاصه قوم شودر.

ای ارجن! مردی که در کارهای خود، ثابت قدم باشد، آن مرد زود به کمال رسد^۹، و طریقه مردم به نسبت کردن کارهای مناسب خویش [که] از رعایت آن طریقه به کمال میرسد، از من بشنو^{۱۰}: هر که در افعال خود ثابت قدم [باشد و] قصد خدمت آن کس میکند که او جمیع جانداران را خلعت وجود عنایت نموده، و به همه اشیاء

۱- د: و راحتی که از حوادث و کاهلی و غفلت.

۲- د: زمین و ملک دیوته بیانی. ترجمه متن برین تقریب است: هیچ جاننداری در زمین یا در میان آسمان خدایان نیابی که از خصلت: ستوگن و رجوگن، و تموگن که آثار پرکرت است، عاری باشد.

۳- د: عاری مبرا.

۴- د: چهرتریان و بیس، و شودر.

۵- د: دانش علمی... بید دانی که برهمنان است.

۶- اجمل: و استقلال در بندگی.

۷- د: و بسواد او سود پرداختن.

۸- د: بیس و خدمت.

۹- د: برسند؛ ج: بکمال برسد.

۱۰- د: آن مرد زود به کمال برسند از من بشنو.

محیط است، آن شخص بمقام خلاصی میرسد^۱.
و نیکوکاری قوم خویش - هرچند کمتر بود - به از نیکوکاری
اقوام دیگر است؛ اگر چه بوجه اتم کرده شود. و در رعایت شیوه
نیکوکاری قوم خود هرچند ناقص باشد، گناهی نیست.
ای ارجن! کارهای خود را با آن که پرعیب باشد، ترك نباید
کرد که همه کارها بعیب مقرون است - چنان که آتش با دود.
و شخصی که عقل او فریفته پسر، و زن و جزآن^۲ نیست، و
حواس، و عقل، و دل خود را مغلوب ساخته، و از قید آرزوها
برآمده است؛ آن شخص خلاصی بزرگ که از ترك اعمال و نتیجه
آن حاصل میشود، در زندگی خود می یابد.
و بعد از حصول این مرتبه بروجهی که به آفریدگار واصل
گردد؛ آن وجه را (که) روش بزرگ معرفت [است]، به زبان
مختصر^۳ از من بشنو:
هر که به عقل صافی و مستقل، موصوف است، و دل را با
رعایت شیوه تحمل به دست آورده، از حیطة التفات محسوسات و
دوستی و دشمنی خلق برآمده، آن کس سزاوار خلاصی میشود.
و کسی که گوشه بگزیند و به کم خوردن خو بکند، و سخن، و
بدن، و دل را زیر کرده، دامن از صحبت خلق فراچیند^۴؛ و پیوسته
بمراقبه اشتغال نماید، آن شخص لایق خلاصی میگردد.
و هر که از خودی، و قوت، و پندار، و حرص، و خشم، و علاقه
عیال بگذرد؛ و هیچ چیز را به خود نسبت نکند، و به آرام بود؛ آن
شخص سزاوار^۵ مرتبه خلاصی میشود.
و هر که آفریدگار را به دستوری که گفته شد، بشناسد، و دل
او به خرمی مقرون بود، و غم هیچکاری گردد دل او نگردد، و در بند^۶

۱- اجمل: هر که در افعال خود قصد خدمت آن کسی کند که او جمیع...

۲- د: آتش و باد... پسر و زن و دختران.

۳- اجمل: با آفریدگار واصل گردد، آن وجه را که روش بزرگ معرفت است؛
د: در روش بزرگ معرفت بزبان مختصر.

۴- ج: خلق فروچیند.

۵- ج: سر افراز.

۶- اجمل: بشناسد و دل او بخرمی پرگردد و غم هیچ کاری گردد دل او نگردد...
خدمت خاصه میسر گردد؛ د: بشناسد و دل او بخودی مقرون بود.

خواست چیزی نباشد، و جمیع جانداران را بریکسان ببیند؛ او را خدمت خاصه من میسر گردد.

و از آن خدمت هرآنچه منم، و چنان که منم بشناسد، آن دم^۱ در من فانی شود.

ای ارجن! شخصی که بجمیع اقسام اعمال قیام مینماید^۲، و پناه به من آورد، او از عنایت من بمقام عالی که تغیرپذیر نیست، میرسد.

ای ارجن! تو جمله کارهای خود را به من سپرده، در پناه من در آی، و روی دل و عقل^۳ در من بکن، و پیوسته در رعایت این نسبت میباش.

و هرگاه دل به من خواهی سپرد^۴، از التفات من، قطع بیابان جمیع مشکلات خواهی کرد، و مرا خواهی یافت. و اگر تو از خودبینی، و نفسانیت سخن مرا در گوش نخواهی کرد، پشیمانی به تو روی خواهد نمود^۵.

و آن که از جهل و خودپسندی انکار کار راز می‌نمایی، در تدبیر خطا میکنی، بجهت آن که خوی چهتری (Ksatriya) گری البته ترا برسر جنگ خواهد آورد^۶.

ای ارجن! این بیدانشی تست که برکارزار اقدام نمی‌نمایی، که آخر برکارهایی که بمقتضای ذات تست، بی‌اختیار جنگ خواهی کرد.

ای ارجن! آفریدگار در حوصله جمله^۷ جانداران مقیم است، و بقدرت خود این‌ها را میگرداند، مانند گردانیدن بازی‌گر صورت بی‌جان چوب را.

۱- اجمل: از آن خدمت هرآنچه منم و چنانکه بشناسد، توان در من فانی شد.

۲- د: مینماید.

۳- د: روی دل عقل.

۴- د: خواهی کرد.

۵- اجمل: و اگر تو از خودبینی سخن مرا گوش نخواهی کرد پشیمانی روبه‌تو خواهد آورد.

۶- اجمل: خوی چهتری که کرمی است البته ترا برسر جنگ.

۷- اجمل: جمله حوصله جانداران مقیم است و بقدرت خود اینها را می‌گرداند - مانند گردانیده بازیگر صورت بی‌جان را.

ای فرزند بهرت! کسی که در جمیع چیزهاست^۱ به او ملتجی شو، و در پناه او درآی که از نظر من مقام آرام و جای پایدار خواهی یافت.

ای ارجن! من [اکثر] پوشیده‌ترین سرها با تو گفتم. توجمیع مقالات^۲ مذکوره را بوجه احسن ملاحظه نموده، هرچه بخاطرت^۳ برسد برآن عمل بکن.

ای ارجن چون تو دوست منی؛ بنابراین از بهر فایده تو این سر عظیم با تو میگویم:

تو روی دل خود^۴ در من بکن، و میان بخدمت من بسته، بتعظیم من قیام نمای و به من سر فرود آر؛ چون تو یار منی، من دعا^۵ میکنم که مرا خواهی یافت.

و ترك جمیع اعمال نیک و بد نموده در پناه من درآی که من ترا از وبال جمیع گناهان خلاص خواهم ساخت، و از این رهگذر غمگین باش.

و این سخنان را به قومی که ریاضت نمیکشند و جمعی که در مقام خدمتکاری من نیستند، و آنان که میل شنیدن اینها ندارند و طایفه که شکایت [من] میکنند؛ اصلاً نگوی^۶.

هر که این سر عظیم [را] با خدمتکاران [من] خواهد گفت، او خدمت بزرگ [من] به جا خواهد آورد، و از حیطة جمیع انواع شك برآمده، به من واصل خواهد شد.

و شخصی که این^۷ سخنان مرا گوش میکند، مثل او درجهای [نیان] رعایت کننده شیوه دوستی با من نیست و نخواهد بود؛ و نزد من نیز محبوب‌تری [از او] در مردم نیست.

۱- د: جرما؛ ج: حربا؛ جمل: جزئیات است.

۲- ج: جمیع حالات. ۳- ج: بخاطر من.

۴- د: از بهر فایده تو میگویم به این سر عظیم من قیام دار و توی روی دل خود؛ اجمل: قیام دارد.

۵- د: من دعوی میکنم که مرا خواهی یافت.

۶- د: نگویی نخواهی گفت؛ اجمل: و این سخن را بقومی که ریاضت نمیکشند و جمعی که در تمام خدمت‌گذاری... اصلاً مگوی.

۷- د: از این نخواهد شد؛ اجمل: می‌کند مثل تو... نخواهد بود و نیز ازو محبوب‌تری نزد من در مردم نیست و نخواهد شد.

و هر که این سخنان متضمن نیکوکاری مرا بخواند، او به محک دانش^۱ از بهر من جگت کرده باشد که عقل من این چنین میگوید. و کسی که این سخنان [را] از روی اعتقاد بشنود و در مقام انکار نشود؛ از دایره گناهان برآمده بمنازل نیکوکاران برسد. ای ارجن! آیا تو سخنان مرا از گوش هوش شنیدی و بیدانشی تو برطرف شد؟^۲

ارجن گفت: ای کرشن! من از دایره جهل برآمده‌ام، و آنچه شنیده بودم، از التفات تو یاد گرفتم و حرف شك از صحیفه دل من تراشیده شد و بر آنچه امر کردی قیام خواهم کرد.^۳ سنجی گفت که من سخنان عجیب: کرشن [بزرگ]، و ارجن^۴ [را] که از آن موی برتن خیزد؛ گوش کردم. و از توجه بیاس این سخنان سره از زبان کرشن شنیدم.^۵ و از استحضار این گفتار غریب که در میان کرشن و ارجن مذکور شده، شاد میشوم.

ای راجه بزرگ! هرگاه من صورت کرشن را تصور میکنم^۶، در گرداب حیرت فرو میروم، و دل من پریشان میگردد. و عقیده من آنست که هر جا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن کماندار خواهد بود، پناه، و ظفر، و حکومت جاوید و عدل، آنجا خواهد بود.^۷

۱- ج و اجمل: و به جگت دانش خود از بهر من جگت کرده باشد؛ اجمل: او به جگت دانش. ۲- د: بیدانشی تو برطرف نشد؛ ج: آیا تو این سخنان مرا بگوش دل شنیدی و بیدانشی تو برطرف شد؛ اجمل: آیا تو این سخنان مرا بگوش شنیدی و بیدانشی تو برطرف نشد؟ ۳- ج: ارجن گفت که من تصور میکنم به گرداب حیرت فرو میروم و دل پریشان میگردد، و عقیده من این است که من از دایره جهل برآمدم و آنچه شنیده‌ام از التفات تو یاد گرفتم و حرف شك از دل من خراشیده شد و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد؛ اجمل: و حرف شك از صفحه دل من سترده گشت و بدانچه امر کردی قیام خواهم کرد.

۴- د: سخنان عجیب کرشن بزرگ و ارجن.

۵- اجمل: و از توجه بیاس این سخنان سر، از زبان کرشن شنیدم.

۶- ج: صورت کرشن را ببینم.

۷- ج: ببینم، میدانم هر جا که کرشن پادشاه جوگ، و ارجن کماندار؛ د: آنست که هرگاه کرشن با جوگ ارجن کماندار؛ اجمل: خواهد بود فتح و ظفر و حکومت جاوید و عقل آنجا خواهد بود.

بیشم‌پاین گفت که گیتا (Gita) را بوجه احسن می‌باید سرایید، و ترا دانستن علوم دیگر با شرح و بسط چه در کار است که این گیتا را که از دهن نیلوفری کرشن جیو برآمده، و خصلت^۱ جمیع اقسام علوم در آن مندرج است و مفهوم جمله بیدها در ذات کرشن - چنانچه همه تیرتها، در دریای گنگ (Ganga)، و طوایف دیوتا در ذات نیز داخل اند - (وتیرتمه (Tirtha) عبارتست از آبی^۲ که هندوان به قصد تبرک در آن درمی‌آیند) و شخصی که در دل او: گیتا، و گنگ، و گایتری (Gayatri)، و گووند (Govinda)^۳ حاضر باشند؛ او باردیگر به عالم وجود درنیاید^۴.

و اشلوک (Sloka) [های] گیتا هفتصد و چهل و پنج اند، از آن جمله ششصد و بیست اشلوک از سری کرشن (Srikrshna)؛ و پنجاه و هفت از ارجن؛ و شصت و هفت اشلوک از سنجی؛ و یک اشلوک از دهر تراشت.

تمام شد هژده ادهیای گیتا

۱- د: با خصلت.

۲- تیرتمه (Tirtha): حوض یا استخر آبی که در امکان مقدس هندو جهت تفصیل زائران آماده شده است. محل شست‌وشو، راهی که به رودخانه منتهی گردد. مقداری آب.

۳- گووند (= گووند Govinda): پاسدار یا محافظ گاو؛ یکی از نام‌های کرشن.

۴- د: تمام شد هژده ادهیا [ی] گیتا.

دنبالۀ مطالب مهابهارت ترجمۀ زمان اکبری

جلد دوم - پرب ششم

[کرشن گفت:]

* توچه باشی که می گویی من این جماعت را بکشم یا نکشم؟! اگر خداوند تعالی تقدیر کاری کرده باشد تو آن را چون تبدیل می توانی داد؟ و این سخنان زیونانه که تو در این وقت می گویی، علامت ترس و بددلی است؛ و اگر تو حالا جنگ این مردم را بگذاری، همه عالم تو را از زنان هم کمتر خواهند دانست؛ و اگر تو در جنگ این جماعت که در حق شما کمال ظلم و بی مروتی و قطع صلۀ رحم کرده اند؛ کشته شوی، به بهشت می روی، و اگر این دشمنان خود را بکشی ملک خود را متصرف می شوی و نام نیک تو در جهان خواهد ماند. حالا صلاح دنیا و آخرت تو در این است که تو جنگ کنی؛ چرا که یا ظفر می یابی و ملک خود و پدران خود را متصرف می شوی و نام نیک تو در جهان می ماند؛ و یا کشته می شوی و به بهشت می روی و نام نیک تو و مردانگی تو در جهان داستان خواهد ماند.

ارجن، گفت: شما راست می فرمایید؛ اما خود می گویند که این جهان برکسی بقاء نکرده که برما بکند و ما اگر این جماعت را بکشیم تا دنیا باشد، این نام بد ما خواهد ماند و تا انقراض عالم خواهند گفت که فلان کسان بجهت ملک دو روزه خویشان خود را کشتند و برما لعنت خواهند کرد، و شاید که خداوند تعالی بجهت این بی رحمی و قطع صلۀ رحم که از ما بشود، برما غضب کند و هم این دنیا از دست ما خواهد رفت و هم آخرت را هم از دست داده باشیم.

کرشن گفت: شما که این فکرها می کردید؛ پس چرا ترك دنیا نکردید و به عبادت خداوند تعالی مشغول نشدید، و این همه مردم را چرا زحمت دادید و کار را به اینجا رسانیدید؟! همان روزی که کوروان، مال و ملک شما را گرفتند می بایست که ترك همه می کردید و گوشه گرفته به عبادت مشغول می شدید، و این همه بنده های خدا را آزار نمی بایست دادن و این فتنه را قایم نمی بایست کردن؛ حالا

* از این جا دنبالۀ این ترجمه که فاقد ترجمۀ کامل گیتا بود گرفته میشود و ترجمۀ کامل گیتا که از گفتار ۲۵ تا ۴۲ مهابهارت ساقط بود و برین ترجمه افزوده شد اینجا خاتمه یافته است.

۱- ب: ده روزه.

کار را به اینجا رسانیدید، اگر در این وقت ترك این جنگ بکنید یقین می شود که شما چون لشکر دشمن را بسیار دیدید و دانستید که حریف ایشان نمی شوید، دست از این پیکار باز داشتید، و تا دنیا باشد این بدنامی از خانواده شما بدر نخواهد رفت. و ترس و بددلی را ناراین (Narayana) دشمن میدارد؛ اگر شما حالا ازین جنگ دست بازدارید شاید که گویند^۱ (Govinda) بر شما غضب کند؛ آن زمان هم دنیا را از دست داده باشید، و هم آخرت را. بعد از آن کرشن گفت که گویند براین کوروان غضب کرده است و تقدیر کرده که ایشان در این جنگ کشته شوند و به این که تو بددلی کنی ایشان خلاص نمی شوند؛ اگر تو باور نمی داری بیا و در دهن من نگاه کن. کرشن این گفته، دهن بگشاد.

چون ارجن، در دهن کرشن نظر کرد تمام دنیا و آسمان ها را در آنجا دید و این دو صف^۲ جنگ را دید که همه کوروان هریک به طریقی کشته شده اند. و بهیکم، و شکن، و کرن، و درجودهن، و درونه چارج، و دوشاسن، و غیره را با هرکسی که در آن جنگ کشته خواهند شد، همه به همان طریق کشته بدید که کشته افتاده اند و خود را با برادران و لشکر بطریق خوب که همه فتح کرده بودند، بنظر درآورد.

(بندگان حضرت خاقان، سلیمان مکان خلدالله تعالی ملکه و سلطان^۳ - فرمودند: این که کرشن، کشته شدن کوروان را در دهن خود به ارجن نموده است به این معنی خواهد بود که کرشن، کشته شدن کوروان را بنوعی به زبان خود به ارجن تقریر کرده باشد که دیگر او را در آن هیچ شکی نمانده باشد والا بغیر از این هیچ معنی ندارد - والله اعلم.)

چون ارجن، آن همه را بدید در پای کرشن افتاد و عذرخواهی او کرد و گفت: من بد کرده ام که با تو مناظره نمودم. کرشن گفت: تا من چیزی ندانم که گویند تقدیر کرده است، هرگز در آن دخل نمی کنم و اگر من این حال کوروان را و غضب ناراین را برایشان نمی دانستم؛ هرگز به این معرکه حاضر نمی شدم، و شما را این همه مبالغه در این کار نمی کردم؛ اما می دانم که اینها را همه کشته می باید شد، و خشنودی گویند، در این است که این نفوس معطله را از این زندان تن خلاصی می باید داد؛ از آن جهت این همه مبالغه در این جنگ می کنم؛ و به ارجن گفت: حالا سلاح بپوش و مشغول کار شو که خشنودی گویند، در این است.

۱- «ج» و «ب»: خداوند تعالی.

۲- ب: صفت.

۳- منظور اکبر شاه گورکانی است که به دستور آن پادشاه این کتاب و ده ها کتاب دیگر از زبان سانسکریت به زبان فارسی نقل شده است.

ارجن برخاست و سلاح در پوشید و کمان خود را که گاندیو (Gandiva)، نام داشت بردست گرفت. چون لشکر دیدند که ارجن سلاح پوشید؛ همه خوشحال شدند و نقاره‌ها فرو کوفتند و از آن جانب همه لشکرها به جنبش درآمدند. و می‌خواستند که هردو جانب برهم زنند که در این وقت راجه جدهشتر از ارا به فرود آمد و زره لژ بدن بدر کرد و پیاده متوجه پای‌بوس جد بزرگوار خود بهیکم‌پتامه شد. برادرانش چون دیدند که راجه جانب لشکر مخالفان می‌رود هرچهار کس باتفاق کرشن از ارا به‌ها فرود آمدند و همراه جدهشتر روانه گشتند و نمی‌دانستند که او کجا می‌رود! ارجن دویده به‌پیش راه راجه جدهشتر آمد و گفت درین وقت که دشمنان بقصد جان ما مستعد گشته، ایستاده‌اند و تیرها برکمان دارند و نیزه‌ها و شمشیرها آخته‌اند، شما این چنین به‌صف ایشان به‌چه کار می‌روید؟ و آن سه برادر دیگر هم همین سخن را به‌راجه جدهشتر گفتند - جدهشتر اصلاً جواب ایشان نداد.

کرشن به‌ارجن و دیگران گفت که شما هیچ مگویید و متابعت برادر کلان‌بکنید که من می‌دانم که او به‌چه کار می‌رود. ایشان از کرشن پرسیدند که به‌کجا می‌رود؟ کرشن گفت: می‌رود که پای بهیکم‌پتامه را ببوسد، و درونه‌چارچ (Dronacarya) و کرپاچارچ، و شل را ببیند و از ایشان رخصت جنگ بگیرد، شما هیچ مگویید و همراه باشید، و این قاعده است که کسی که جنگ می‌کند اول از بزرگان و استادان رخصت حاصل می‌کند و پای ایشان را می‌بوسد.

چون درجودهن و برادران او؛ جدهشتر و برادرانش را دیدند که به‌آن حال می‌آیند، آغاز خوشحالی و شور و غوغا کردند و گفتند که اینها چون لشکر ما را و پهلوانان زبردست ما را دیده‌اند کرشن را شفیع گناهان خود گردانیده می‌آیند؛ و همه درجودهن را مبارکباد فتح گفتند. درجودهن (Duryodhana) گفت که من نگفتم که شما مترسید که این جماعت تاب جنگ ما ندارند آن همه آوازه شجاعت و دلاوری ارجن و بهیم (Bhima) که بود حالا ملاحظه نمایید که به‌چه خواری به‌پیش من به درخواست عفوگناهان می‌آیند. و بعضی گفتند که این جماعت پسران راجه پاند، نیستند که ما این همه زحمت کشیده‌ایم که با ایشان جنگ کنیم. و ایشان در این وقت به‌درخواست صلح می‌آیند و زحمت ما را ضایع کردند.

چون جدهشتر به‌صف ایشان رسید باتفاق برادران رفته در پای بهیکم‌پتامه افتادند. بهیکم‌پتامه سر راجه جدهشتر را برداشت. و روی او را ببوسید. راجه گفت که ما بجهت رخصت گرفتن به‌ملازمت شما آمدم؛ چون شما صاحب و ولی‌نعمت همه‌اید ما را نمی‌رسد که بی‌رخصت شما گستاخی کرده تیغ در روی شما بکشیم. بهیکم‌پتامه گفت: اگر تو پیش من نمی‌آمدی من تو را و همه برادران تو را دعای بد می‌کردم - چنانچه در حال شما نابود می‌شدید - از تو خشنود گشتم؛ بطلب از من هرچه می‌خواهی.

جدهشتر گفت: مرا همین سرفرازی بس است که به‌شرف پای‌بوس شما مشرف

شدم.

بهیکم گفت که چون تو مرا خشنود ساختی از بهگوان (Bhagavan) درخواست می‌کنم که تو را فتح و فیروزی دهد. و باز گفت که شما می‌دانید که آدمی در دنیا در طلب دنیا می‌باشد - بجهت طمع زر و زخارف دنیایی است که من با آنکه خود هرگز طمع پادشاهی نکردم کار من به‌جایی رسیده که نبیره برادران من سلطنت می‌کنند و من خدمت ایشان می‌کنم. و این همه بجهت خاطر پدر خود اختیار کرده‌ام و چون در این مدت از جانب درجودهن بوده‌ام و او در خدمتگاری من خود را معاف نداشته است، لا‌علاج حالا بجهت خاطر او با مثل شما فرزندان جنگ می‌باید کرد؛ اما چنانچه باو شفقت دارم به‌شما هم دارم، بلکه شما را بجهت خصال حمیده که در شما می‌بینم شما را از کوروان دوستتر می‌دارم. حالا چون به‌پیش من آمده‌اید از من چیزی بخواهید. جد‌هشتر گفت: چون شما خود این عنایت می‌فرمایید و دعا کردید که بهگوان ما را فتح دهد؛ پس بفرمایید که در جنگ بر شما چون غالب شویم؟! بهیکم گفت: اگرچه در جنگ هیچکس برابری من نمی‌تواند کرد هرچند اندر هم باشد؛ اما در این معرکه شما فتح می‌یابید و ما همه کشته می‌شویم، خاطر جمع دارید.

جد‌هشتر تعظیم او بجاآورد و گرد او گشته از جانب دست راست او به‌پای پس می‌رفت و او را وداع نموده پیش دروناچارچ، رفت و با او هم مثل مقدماتی که با بهیکم پتامه گفته بود در میان آورد و گفت که شما بزرگ و استاد مایید، بی رخصت شما جنگ نمی‌توانیم کرد، حالا هرچه بفرمایید برآن عمل نماییم، و امید این است که در حق ما تفاولی بکنید. او گفت: من برهن‌ام و می‌دانم که حق بجانب شماست و در این جنگ بی‌اختیارید؛ اما چه کنم که نمک دیگری می‌خورم و با او عهد بسته‌ام، این از دست من بر نمی‌آید که بجانب درجودهن جنگ نکنم، غیر از این هرچه از ما می‌خواهید قبول داریم. و تفاؤل ما برای شما همین است که بروید و به فتح و فیروزی باز خواهید گشت.

جد‌هشتر گفت که شما استاد همه‌اید و تیراندازی و علم جنگ که ما آموخته‌ایم، از طفیل شماست تا آنکه شما جانب کوروان‌اید ما چگونه فتح می‌یابیم و بر شما چگونه غالب می‌شویم؟

درونه چارچ گفت: این معنی راست است تا من زنده‌ام هیچکس کوروان را مغلوب نمی‌تواند ساخت؛ اما شما کاری بکنید که اول مرا بکشید. باز راجه‌جد‌هشتر پرسید که این آرزو چگونه توان برد و به‌مرگ شما چگونه راضی شویم؛ اما خود بیان کنید که طریق کشتن شما چیست؟

دروناچارچ، گفت: تا آنکه من در جنگ باشم و سلاح داشته باشم کسی مرا نمی‌تواند کشت اما در وقتی که خبر مرگ یکی از خویشان و برادران و یاران خود بشنوم بی‌شعور شده بر زمین افتم؛ آن زمان شاید کسی مرا تواند کشت.

جد‌هشتر او را تعظیم کرد و رخصت از او گرفته پیش کرپاچارچ رفت.^۱ او

گفت آمدن شما در این وقت و دیدار آخرین نمودن بسیار خوب واقع شد و اگر نمی‌آمدید بر شما دعای بد می‌کردیم؛ می‌باید که ما را بجل بکنید و از اینکه از جانب کوروان به‌جنگ شما آمدیم^۱ ما را معاف دارید چه بر همه و نزد جمیع عقلاء پامس نمک داشتن واجب و لازم است و عهد ما به کوروان چنین رفته است و با آنکه می‌دانم که ایشان متمکارند و شما برحق اما ما را بهر حال از جانب آنها جنگ باید کرد تا نمک ایشان حلال کرده باشیم.

من که به دولت غمت خون‌دودیده می‌خورم هست حرام خوارگی گر نکنم دعای تو جد هشت گشت: در حق ما دعای خیر بکنید. کرپاچار گشت که مرا خود در این جنگ مردن نیست^۲؛ اما تفاؤل می‌کنم که شما را فتح روزی خواهد شد. جد هشت او را هم وداع کرده پیش راجه شل (Salya) که خالوی او بود رفت. شل (Salya) هم اظهار خشنودی از او می‌کرد و آمدن جد هشت را بسیار مستحسن داشت و بدو گفت که حالا که روز واپسین و میان ما و شما دیدار آخرین است، از من چه می‌خواهید تا به شما بدهم؟

جد هشت گشت که التماس من همان است که چنان بسازید که ارجن را بر کرن غلبه باشد و او را مقهور سازد نه آنکه قضیه برعکس شود. و در وقت وداع در برات (Virata) هم التماس من همین بود. شل گفت: حسب مدهای شما تفاؤل کردم که بهرطوری که اراده دارید، خواهد شد. این سخن گفته شل را وداع کردند و شل ایشان را دهای خیر کرد.

بعد از آن راجه جد هشت برگشته متوجه لشکر خود شد و کرشن از ایشان جدا شده به پیش کرن رفت. کرن تعظیم کرشن کرده سبب آمدن او پرسید. کرشن گفت: شنیده‌ام که تو سوگند خورده‌ای که تا بهیکم پتامه زنده باشد، جنگ نکنی و سلاح نبندی. کرن گفت: راست است؛ کرشن گفت پس تا بهیکم، زنده باشد تو به لشکر ما بیا و اگر بهیکم کشته شود بعد از آن باز به این لشکر ملحق شو. کرن (Karna) گفت: من به بهیکم پتامه بحث کرده‌ام نه به درجودهن؛ این محال است که من خاطر درجودهن را آزردن نمایم و از او برگردم. کرشن چون این سخنان را از کرن، بشنید دیگر هیچ نگفت و فی‌الحال بازگشت. و جد هشت با برادران منتظر آمدن کرشن بودند. چون کرشن به ایشان رسید همه باتفاق متوجه لشکر خود شدند. چون بمیان لشکر خود و لشکر مخالفان رسیدند راجه جد هشت با آواز بلند فریاد کرده گفت که یاران: هرکس ما را می‌خواسته باشد به لشکر ما ملحق شود. ججتس (Yojitasva)، برادر درجودهن که از مادر دیگر بود از برادران برگشته به خدمت راجه جد هشت آمد و گفت که اگر شما مرا در دست گرفته چنان خواهید کرد که از اقران سرفراز شوم، من

۱- ب: بجانب شما آمدیم.

۲- ل: مردن است.

بندگی شما اختیار می‌کنم. راجه جددهشتر گفت: بیا خوش‌آمدی، من چنانچه این هرچهار برادر خود را می‌بینم تو را هم همچنان خواهم داشت بلکه از ایشان هم عزیزتر. ججتس، چون این سخن بشنید با فوج خود از میان لشکر کوروآن بدر آمده بفرمود تا نقاره او را به نوازش درآوردند و گفت که من به لشکر پاندوان می‌روم هرکس که مرا منع کند بیاید با من جنگ کند؛ هیچکس مانع او نشد. چون او به خدمت راجه جددهشتر آمد همه پاندوان و لشکریان خوشحال شدند و نقاره‌های شادیانه بنواختند. و راجه جددهشتر زرهی را که خود پوشیده بود از تن خود بدر کرده به او پوشانید و خود زره دیگر طلبیده بپوشید. دهرشت‌دمن، و دیگران چون دیدند که راجه جددهشتر و برادران بازآمدند و ججتس با بسیاری از لشکر مخالفان همراه ایشان هستند همه به‌غایت خوشحال شدند؛ چرا که در وقتی که راجه جددهشتر به لشکر کوروآن می‌رفت به هیچکس نگفته بود که من به‌چه کار می‌روم و بعضی را گمان شده بود که مبادا ایشان بجهت آشتی رفته باشند!

روز اول جنگ کوروآن و پاندوان!

چون سنجی، حکایت تا این‌جا به دهرتراشت بگفت، دهرتراشت پرسید که اول چه کس بنیاد جنگ کرد؟ سنجی، گفت که چون پاندوان به لشکر خود بازگشتند بهیم‌پتامه از پیش روان شد و دوشاسن از عقب او با لشکرها متوجه گشت. و از جانب پاندوان، بهیم در برابر بهیم‌پتامه درآمد. و از دوطرف همه نفیرها و نقاره‌ها و کرنا و پکاوج (Pakhavaja)، و سازی و سنجی که بود به نوازش درآوردند و مردمان شورا انداختند و اسپان و فیلان به فریاد آمدند. و از آواز این‌ها غلغله در زمین و زمان افتاد، و نزدیک به آسمان رسید. و از جانب پاندوان، بهیم نعره برکشید و آواز او بر آواز همه این مردم غالب آمد. اسپان که آواز او را شنیدند بجای آب خون انداختند و زمین به لرزه درآمد و نزدیک بود که گوش‌های لشکریان دشمن کر شوند. و بهیم، از همه پیشتر آمد و مردمان دشمن از او چنانچه کودکان از کس مهیبی بترسند، ترسیدند. چون بهیم متوجه لشکر دشمنان شد، درجودهن با صد برادران به‌گرد او درآمد، او را تیرباران کردند. و درجودهن با ده برادر خود پیشتر آمده با بهیم به جنگ درآمدند و تیرباران ایشان با آواز بهادران و درخشیدن زره‌ها و لمعه^۲ بیرق و شمشیرها و تیرها همچو باران که رعد و برق داشته باشد؛ بنظر در می‌آمد.

چون لشکریان پاندوان دیدند که آنقدر مردم متوجه بهیم شدند و او تنها متوجه جنگ ایشان گشت ابهمن (Abhimanyu) پسر ارجن و نکل و سهدیو و دهرشت-دمن و پنج پسران درویدی به کمک بهیم رفتند و این بهادران نامی با آن نامداران

۱- ب: سورن.

۲- ب: دولته.

به جنگ در آمدند و به نوعی جنگ در میان این جماعت در گرفت که هرگز کسی به این خوبی و شیرینی جنگی ندیده بلکه نشنیده بود. و این دو جماعت - هردو - شاگرد درونه چارج بودند. هردو جماعت از دور تعظیم درونه چارج کرده هر نری که از او آموخته بودند بکار می آوردند. و تمام لشکریان این جماعت کرده انگشت حیرت به دندان گرفته بودند، و چنانچه صاعقه برکوه افتد تیر و شمشیر این جماعت بر بدن های همدیگر می رسید و گردوغبار بالا گرفته بود و بغیر از آواز کمان و ضرب شمشیر و آواز مبارزان هیچ چیز دیگر بنظر نظارگیان در نمی آمد. چون مدت مدید این دو جماعت آنچه کمال مردانگی بود بجا آوردند، درجودهن به لشکریان خود اشارت کرد که متوجه جنگ شوند؛ اکثر بهادران او نیزه به دست گرفته و شمشیرها برهنه ساخته بر سر بهیم و خویشانانش تاختند. راجه جد هشت چون آن حال بدید او هم اشارت به لشکریان خود کرد - ایشان هم شمشیرها کشیده به کمک مردم خود رسیدند و جنگی عظیم در میان این جماعت در گرفت و گردوغبار چنان بالا گرفت که شعاع آفتاب از نظر غایب شد.

ز سم ستوران در آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت و از کمال گردوغبار، دوست را از دشمن فرق نمی شایست نمود. و مردم بسیار از طرفین کشته شدند و سرها همچو گوی در میدان غلطان گشت و تیرها تمام شد و شمشیرها و نیزه ها بشکست، و مردم رکاب های اسبان را کشیده بریکدیگر می زدند، و همچنین مدت ها جنگ قائم بود.

در این اثنا بهیکم پتاما تیروکمان خود را بدست گرفته بفرمود تا ارابه او را برانند و فریاد برآورد که ارجن کجاست؟ ارجن چون آواز او را شنید او هم کمان گاندیو (Gandiva) خود را بدست گرفته کرشن، ارابه او را دوانیده در برابر بهیکم پتاما درآمد. اول بهیکم پتاما تیر به ارجن انداخت. چون تیر او بر ارجن آمد ارجن را از جا نبرد - چنانچه تیر برکوه آید - ارجن همانطور بایستاد. بعد از آن ارجن هم تیری محکم بر بهیکم پتاما بزد - بهیکم هم از تیر او از جا نرفت - و ایشان چند تیر بریکدیگر زدند؛ اما هیچکدام را از آن تیرها گزند نرسید.

بعد از آن ساتک (Satyaki) از جانب پاندوان، بر سر کرت برما که پسر عم او بود براند و هردو تیرهای بسیار بریکدیگر زدند و خون از بدن ایشان همچو باران که برکوه شنجرف بیارد و آب سرخی از او روان گردد روان گشت^۱. و ابهمن پسر ارجن با برهدیل (Brhadbala) راجه اوده (Avadha)^۲ روبرو شد. برهدیل، بیرق ابهمن را بینداخت و به تیر دیگر بهلبان ابهمن را انداخت. ابهمن در غضب شده دوتیر پی در پی بر برهدیل زد. به یک تیر بیرق او را بینداخت و به یک تیر دیگر بهلبان او را سرنگون کرد. و درجودهن با بهیم، روبرو شد و تیرهای بسیار

۱- ب: بیارد و سرخی را آب ببرد روان گشت.

۲- اوده (Avadha) نام شهری واقع در هند که در برخی از متون فارسی آنرا: «عوض» تلفظ نموده ضبط کرده اند.

بریکدیگر زدند و همه لشکر چشم برایشان داشتند تا ببینند که کدام يك از این دو پهلوان نامدار بردیگری غالب آید؟! و دوشاسن، با نکل، روبرو گشته تیرهای بسیار برهم زدند. و دوشاسن (Duhsasana) بیرق و اسپان ارابه نکل (Nakula) را بینداخت. و درمکبه (Durmukha) - برادر دیگر درجودهن - با سهدیو برابر افتادند و باهم جنگ بسیار کردند و هیچکدام بردیگری غالب نیامد. و راجه جددهشتر چون دید که درجودهن خود با برادران بهجنگ درآمده است و ارجن، و بهیم (Bhima)، و نکل، و سهدیو (Sahadeva) با دیگران دربرابر ایشان جنگ می نمایند خود هم متوجه جنگ شد و برشل تاخت. و شل، چنان تیری برقبنه کمان راجه جددهشتر زد که کمان بهدو نیم شد. راجه جددهشتر در غضب رفته کمان دیگر بدست گرفت وچندان تیر برشل زدکه شل پر برآورد. ودهرشتدمن (Dhrstadyumna) متوجه جنگ درونهچارچ شد. درونهچارچ يك تیر برکمان او زده کمانش را بشکست و تیری دیگر برسینه اش زد. دهرشتدمن، با وجود آن حال کمان دیگر بدست گرفته چهارده تیر براستاد خود درونهچارچ زد. و این بیت چه مناسب این مقام است که:

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد
و هردو از هم جدا شدند. وشنکه (Sankha) پسر راجه برات، با سومدت (Somadatta) جنگ بنیاد کرد و تیری بر بازوی راست سومدت بزد و او در غضب شد و تیری بر بناگوش شنکه زد و هردو از روی غیرت، جنگ عظیم می کردند. و باهلیک (Bahlika) با دهرشتکیت (Dhrstaketu) - پسر راجه چندیری (Canderi) - جنگ داشت، و دهرشتکیت تیرپیاپی به جانب باهلیک انداخت و او را فرصت دست برداشتن نداد. و در این روز گتهوتکچ (Ghatotkaca) پسر بهیم که از هدیملای (Hidimba) دیوزاد حاصل شده بود بهمدد پاندوان آمد - و او را کپروکه هم می گویند - و مبارز خواست. از جانب کورووان، دیوی النیش (Alambusa)، نام در میان آمد و نود تیر جانب گتهوتکچ انداخت و او هم تیرهای بسیار به جانب النیش انداخت. و شکهندی (Sikhandi) با اشوتهاما (Asvatthama) مقابل شد. و اشوتهاما او را تیرآهنی زد و شکهندی نیز جواب تیرهای او می داد. و بهگدت (Bhagadatta) راجه کاشمیر (Kasmira)^۱ با برات بهجنگ پیوست. و کرپاچارچ (Krpacarya) با یکی از پنج برادران کیکی (Kekaya) که سهرچتی (Sahasracitya) نام داشت روبرو گشت و زمانی با یکدیگر چندان کارزار کردند و تیر انداختند که کمانها شکسته از دست افتاد و اسپان ارابه گشته و مجروح شده بر زمین آمدند، آن زمان هردو پیاده شده ضربت شمشیر می انداختند. دروپد (Drupada)، و جیدرت (Jayadratha)، راجه سنجیه (Samjaya) حریف یکدیگر بودند و سه تیر کاری از دست جیدرت، بهدروپد رسید. او آن تیرها را رد کرد و تیرها بجانب او انداخت و بکرن (Vikarna) برادر درجودهن، با شرتسوم (Srutasoma) پسر بهیم مقابل شد و هردو

۱- بهگدت (Bhagadatta): پادشاه: پراگجیوتیش (Pragjyotisa) بوده است.

به تیرها یکدیگر را زخمی ساختند و یکی بردیگری غالب نشد. و سوشرما (Susarma) با چیکتان (Cekitana) و شکن (Sakuni)، با پرت‌بندهیه (Prativindhya)^۱ پسر جد‌هشتر و شرت‌کرما (Srutakarma)، پسر سهدیو (Sahadeva)، با سدچهن (Sudaksina)، راجه کامبوج (Kamboja)، روبرو شد. بعد از آن اراوان (Iravan)، پسر ارجن به مقابله شیرتای (Srutayus)^۲، و بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda)، راجه‌های اوچین (Ujjain) با کنت‌بهوج (Kuntibhoja)، خالوی جد‌هشتر و پسرش و پنج برادر کیکی (Kekaya) با قندهاریان^۳ و بیرباه (Virabahu)، برادر درجودهن با اتر (Uttara) پسر برات، و الوک (Uluka) خالوی درجودهن با راجه چندیری (Canderi) روبرو و مقابل شده جنگ می‌کردند.

همین‌طور سوار با سوار، و پیاده با پیاده، حمله می‌نمودند و جنگ به‌راستی بود. تا یک دوساعت بعد از آن در رنگ دیوان مست باهم افتادند و ترتیب را فراموش کردند و خویش را از بیگانه نمی‌شناختند. و پدر، پسر را، و برادر، برادر را زخم می‌زد و ارابه‌ها را که می‌رانند در اثنای راه بهم می‌رسیدند و از قوت حمله خود می‌شکستند. و فیلان بهم چنان جنگ می‌کردند که گویا دو کوه پاره از جا می‌جستند و بهم می‌رسیدند.^۴

چون نیم‌روز شد درجودهن، درمکبه (Durmukha)، و بینشت (Vivimsati)، را که برادران او بودند و کرت‌برما جادو (Krtavarma Yadava) و کرپاچارج و شل (Salya) را فرمود که فوج پاندوان را از پیش رانده باز برگشته بیایند و محافظت بهیکم‌پتامه نمایند. این هر پنج بهادران بر دهرشت‌کیت، و راجه ولایت چید (Cedi) و کاشی (Kasi)؛ [و مردم ولایت کروش (Karusa) و پنچال (Pancala)^۵] و هردو پسران راجه دروپد (Drupada)، حمله بردند و با ایشان جنگ عظیم کردند و بازپیش بهیکم‌پتامه آمدند و نگاهبانی او نمودند. ابهمن (Abhimanyu) پسر ارجن چون دید که بهادران فوج کوروان نزدیک بود که غالب شوند به‌مدد مردم خود آمد و حمله بر بهیکم‌پتامه کرد. در آن حالتی که هر چهار اسپان ارابه‌او سمنند، و بیرق ارابه‌ او را مانند گل‌کچنار (Kacanara)^۶ بریده و منقش ساخته بودند. در آن تاختن طوق بهیکم‌پتامه را از بالای سرش انداخت و به نه تیر پی‌هم بهیکم را زد و به یک تیر کرت‌برما را و به پنج تیر شل را زخمی ساخت. و به‌دو تیر دیگر هم بیرق درمکبه (Durmukha) را فرود آورد و هم بهلبان او را کشت.

و در وقتی که خواست جانب لشکر خود برگردد بهیکم‌پتامه، نه تیر به‌او

۱- نام یکی از پسران جد‌هشتر از دروپدی.

۲- شروتایوس (Srutayus).

۳- منظور پنج شاهزاده قندهاری و لشکریان‌شان میباشد.

۴- این‌جا در ترجمه فارسی مطلب خلاصه شده است.

۵- کروش (Karusa) نام قومی و نام پادشاه آنها کاروش (Karusa) بوده است.

۶- کرنیکار (Karnikara) با کچنار (Kacanara): نام درختی و گل آن.

فرستاد که از سه تیر بیرق ابهمن را انداخت و به سه تیر دیگر بهلبان او را کشت و به سه تیر او را زخمی ساخت. و کرت برما، و کرپاچارچ، و شل او را به تیر گرفتند؛ اما او از غایت شجاعت و دلیری آن تیرها را چنان خیال می کرد که گویا قطره های ابر است که برکوه می ریزند و کوه را ازجا نمی توانند برد و التفات به حمله دشمن نداشت - شاعری در این باب گفته است:

حلم تو را به حمله دشمن چه التفات البرز را چه باک ز سنگ فلاخن است؟! چون مردم جلادت و بهادری او در این سن و سال دیدند، آفرین براو می گفتند؛ و او هرتیری را که بهیکم می انداخت در هوا می گرفت و به تیر می زد و آن را می برید. بعد از آنکه جنگ بسیار در میان ایشان شد ابهمن به تیر بیرق ارابه او را بینداخت. و در وقت افتادن بیرق بهیکم پتامه او را بسیار ستود و گفت: این خردسال در سن سیزده سال طرفه دلیری و دستی دارد که آفرین براو باد؛ و من از اکثر بهادران خردسال اینطور شجاعت و مهارت در جنگ ندیده ام!

در آن زمان بهیکم به قوت تمام شست بگشاد و او را به تیرها می زد. جد هشتی دید که بهیکم پتامه، آن خردسال را خواهد کشت، ده بهادران نامی را که در سواری ارابه بی نظیر بودند به مدد ابهمن و نگاهبانی او فرستاد. و آن ده نفر برات با پسرش اترکنوار (Uttara Kumara)، و دهرشت دمن، و بهیم، و ساتک، و پنج برادران کیکی (Kekaya)^۱ بودند که حمله بر بهیکم بردند. بهیکم پیش از رسیدن و ضربت انداختن ایشان به سه تیر دهرشت دمن را و به تیر ساتک (Satyaki) را و راجه برات و پسرش را با دوازده تیر و هر پنج کیکی را با پنج تیر و به یک تیر بیرق بهیم که صورت شیر را براو نگاشته بودند انداخت. و بهیم، سه تیر بر بهیکم زد و به یک تیر کرپاچارچ و به هشت تیر کرت برما، را زخمی ساخت. و پسر راجه برات، اترکنوار، حمله بر شل برد و فیل خود را بر ارابه شل راند چنانچه فیلش هر چهار اسپ شل را به خرطوم پیچیده پایمال ساخت و با خاک سیاه هموار گردانید و شل خود را از ارابه فرود آورد و همانطور از بالای ارابه نیزه را به دست گرفته چنان بر اترکنوار، زد که از بالای فیل بر زمین بی هوش افتاد. کسان پدرش او را به منزل برده چند روز علاج او کردند تا به حال خود آمد.

چون اترکنوار، از پا درآمد شل، خود را از بالای ارابه ب زیر انداخت و تیغی بر خرطوم فیل چنان زد که مانند خیار دونیم شد و فیل مانند مناره بر زمین افتاد و مرد. و شل، بر ارابه کرت برما رفت و نشست. شنکه، برادر کلان اتر (Uttara)، چون او را بدان حال دید با مردم بسیار همه بر ارابه سوار بر شل، راند. مردم در جودهن چون آن را دیدند هفت ارابه سواران به کمک شل، آمدند و میان آن دو جماعت جنگ بسیار شد. مردمان شنکه (Sankha) نزدیک بود که شل، را با همه مردمش بکشند که در این وقت بهیکم پتامه تیر و کمان خود را بدست گرفته فریاد

۱- کیکیه (Kekaya): نام قومی به ویژه نام پنج برادری که از قوم کیکیه بوده اند و از حمات اساطیری جد هشتی راند.

کنان بتاخت. مردمان راجه جدهشتر از آمدن او بترس و لرزه افتادند. ارجن دید که لشکریان هراسان شده اند تیروکمان خود را گرفته به تمجیل فریادکنان برآمد و سرراه بهیکم پتامه گرفت و میان این دو دلاور جنگ عظیم دست داد. همه لشکریان طرفین از مشاهده جنگ ایشان فریاد برآورده حیرت کردند. شل، در این وقت از ارابه خود بر زمین آمد و گرز خود را بدست گرفت و بر سر ارابه شنکه، آمده هر چهار اسپ ارابه او را بکشت. شنکه از ارابه خود بیزیر جسته بدوید و بر ارابه ارجن سوار گشت.

بهیکم پتامه، چون مدتی با ارجن جنگ کرد بعد از آن دست از جنگ او کشیده ارابه را بجانب دست چپ رانده بر سر راجه دروید رفت و تیر بسیار براو زد. و هر کس که در مقابله او می آمد به یک تیر کار او را تمام می کرد، و لشکریان پاندوان فریاد برآوردند که هیچکس باشد که ما را از دست این خلاص سازد؟ و اکثر لشکریان از پیش بهیکم پتامه روبه گریز نهادند. و ارجن از طرف دیگر همینطور لشکر کوروان را درهم آورد و اکثر را منہزم گردانید. در این اثنا که ارجن اکثر لشکر مخالفان را درهم شکسته بود خبر رسید که بهیکم پتامه لشکر شما را منہزم گردانید. ارجن، چون این خبر شنید فی الحال بازگشته به تمجیل تمام ارابه را می راند تا برابر بهیکم پتامه آمد و یک تیر محکم بر سینه اش زد، چنانچه بهیکم بی شعور شد. بعد از لحظه ای بهیکم به شعور آمده در برابر تیری بر ارجن انداخت، و ارجن آن تیر را از خود گذرانیده می خواست که تیر دیگری بر بهیکم پتامه اندازد که آفتاب فرو رفت و آواز طبل بازگشتن برآمد. ارجن، از ارابه فرود آمد و در برابر بهیکم پتامه تواضع کرده سر فرود آورد و گفت: مرا ضرورت شد که با شما گستاخی کردم؛ و هردو برگشتند و همه لشکریان به منازل خود رفتند.

این بود حال جنگ روز اول از جمله جنگ هژده روزه کوروان و پاندوان. چون هردو لشکر به منازل خود آرام گرفتند در انانای شب راجه جدهشتر باتفاق برادران به منزل کرشن جیو (Krsnaji) رفتند؛ کرشن تمظیم ایشان کرد. همه در پیش او به ادب بنشستند، راجه جدهشتر گفت که شما امروز جنگ بهیکم پتامه را دیدید؛ ما خیال می کردیم که او پیر شده باشد؛ امروز کاری با لشکریان ما کرد که ما تاب دیدن جنگ او نداشتیم چه جای آنکه با او برابری کنیم؛ اگر در آخر روز ارجن خود را نمی رسانید همین امروز او تمام لشکر ما را شکسته بود. و این برادران من اگر با اندر (Indra)، و جم (Yama)، و کبیر (Kubera)، و برن (Varuna) جنگ کنند؛ برایشان غالب می شوند؛ اما تاب دیدن جنگ بهیکم پتامه ندارند؛ و بهیکم پتامه حکم دریای محیط دارد و ما در آن دریا غرق مانده ایم و معلوم نیست که هیچکدام از مایان از دست او خلاص شویم. مرا بغاظر می رسد که این مردمان که بجهت ما این همه محنت را بخود قرار داده اند؛ همه را رخصت دهم تا به منازل خود باز گردند و من به گوشه جنگلی رفته به عبادت مشغول گردم یا به جایی رفته خود را بکشم. این مردمان ما نسبت به بهیکم پتامه حکم پروانه ها دارند که خود را بر چراغ

زنند و سوخته شوند. و این برادران فقیر من جهت خاطر من هرگز فراغت نمی‌نکردند و دایم عمر در محنت و تشویش می‌گذرانند.

کرشن گفت که ای راجه! این همه چرا دل از دست داده‌ای؟ جایی که مثل این برادران و مثل ابهمن (Abhimanyu) و دروپد (Drupada) و دهرشت‌دمن (Dhrstadyumna)، و شکهندی (Sikhandi) و غیر این‌ها مردمان داشته باشی که همه در خدمت تو سربازی می‌کرده باشند و همه خود را به کشتن و مردن قرار داده باشند و مثل من پشتیبانی داشته باشی، چرا این همه بی‌دلی می‌کنی و غم می‌خوری؟ چه شد که امروز بهیچکم بر لشکر شما زور آورد؟ کار جنگ چنین می‌باشد؟ هرگز همچنین نشده که یاغی در حمله اول بگیرد. اگر چه امروز بهیچکم پتامه برما زیادتی کرد؛ اما در آخر ارجن او را نزدیک بود که مغلوب کند، و چنانچه او با لشکر شما زیادتی کرد ارجن هم با مردم ایشان همان کار کرد، چرا این همه بی‌دل شده‌ای؟ پهلوانان لشکر ما امروز جنگ خوب نکردند، تو خاطر جمع دار که غلبه از شما خواهد بود. و در لشکری که دهرشت‌دمن بوده باشد کسی غم می‌خورد؟ راجه جدهشتر به دهرشت‌دمن گفت که می‌شنوی که کرشن شما را چه تعریف میکند؟ چنانچه در میان همه دیوتها، اندر است؛ حالا در میان لشکر ما شما پیدا. دهرشت‌دمن گفت که کرشن عنایت می‌فرمایند من خود هیچ نیستم؛ اما اگر مرحمت و عنایت کرشن بوده باشد امید است که درونا چارج، و شل، و جیدرت، و دیگران را همه بکشم. جدهشتر از این سخنان کرشن، و دهرشت‌دمن خوشحال گشت. سپس، همه کرشن را وداع کرده به منازل خود رفتند و به استراحت مشغول گشتند. در پسر آخر شب راجه جدهشتر بفرمود تا همه لشکرها مستعد محاربه شوند و به دهرشت‌دمن گفت که امروز افواج لشکر را بصورت کلنک ترتیب کن که آن را به زبان هندوی بیوه (Vyuha) گویند، (یعنی: ترتیب لشکر).

دهرشت‌دمن، به سهدیو (Sahadeva) گفت که شما ترتیب افواج را خوب می‌دانید، بیایید تا در خدمت شما ترتیب سپاه بکنم.

روز دوم جنگ کوروان و پاندوان!

در این روز ارجن را با بیست هزار ارابه‌سوار به ترتیب لشکر در مقدمه تعیین کردند به جای منقار کلنک، و بعد از او راجه دروپد، را بازداشتند با دولکبه سوار به جای سرکلنک؛ و کنت بهوج (Kuntibhoja)^۱ راجه گوالیا و دهرشت‌کیت (Dhrstaketu) راجه چندیری را با ده هزار ارابه‌سوار بجای هردو چشم کلنک بازداشتند. و راجه مندریور، و راجه پیاک، و راجه جونپور، با دولکبه و هشتاد هزار سوار و سردار بهیلان را بجای گردن کلنک نگاه داشتند. و راجه جدهشتر با دولکبه و بیست هزار سوار و با چند راجه دیگر بجای پشت کلنک ایستاد. و دهرشت‌دمن، بجای بازوی راست کلنک و بهیم بجای بازوی چپ هر یک با یک

۱- کنت بهوج (Kuntibhoja): پادشاه کنتی‌ها (Kuntis).

کرور سواران نامدار ایستادند. و نکل، و سهدیو، با تمام فیلان که در لشکر بودند و يك کرور سوار بجای دم کلنگ قرار گرفتند، و سهدیو، پسر جراسنده (Jarasamdha)، و راجه کاشی (Kasi)، را با سی هزار ارا به سوار طرح انداختند که در هرجا که دشمنان زور آرند ایشان به کمک بروند و ایشان را در عقب بازداشتند. حکم شد که همه مردم در این روز لباس فاخر بپوشند تا در نظر دشمنان مهیب نمایند. درجودهن چون شنید که امروز پاندوان، بیوه (Vyuha)^۱ کرده اند درجودهن و درونه چارج، و کرپاچارج، و شل، و سومدت (Somadatta)، و اشوتهما، و دشاسن، و غیره را طلبیده گفت که یاران امروز پاندوان ترتیب لشکر را بغایت خوب کرده اند همانا که از جنگ دیروز ترسیده اند. و سفارش ماهمان است که شما در محافظت و نگاهداشت بهیکم پتامه تقصیر نکنید. و دیروز که محافظت بهیکم پتامه خوب کردید دیدید که فتح از جانب شما شد، امروز هم می باید که محافظت بهیکم پتامه بکنید تا ظفر بیابید. پس کوروان هم افواج خود را مرتب کردند و متوجه جنگ شدند که در اول جنگ ارجن و بهیم و ابهمن و دهرشت دمن و پنچ کیکی (Kekaya) می خواستند که بر یک جانب حمله نمایند. بهیکم پتامه تنها بر این نه بهادران نامدار تاخت. چون نزدیک رسید چنان بر این جماعت تیرباران کرد که تمام افواج پاندوان برهم خورد. ارجن، چون بهیکم پتامه را دید که به آن دلیری می آید و مردمان از آمدن او هراسان اند به کرشن جیو، گفت که بهیکم پتامه در غضب آمده است و بجهت دولتخواهی درجودهن می خواهد که همه مردم ما را برهم زند، اگر شما بفرمایید من در برابر او روم و او را بکشم.

کرشن جیو، گفت که من ارا به تو را در برابر او می برم آنچه می توانی به او بکن. کرشن جیو، آن را گفته ارا به ارجن را در برابر بهیکم پتامه آورد. و جماعتی از راجه ها که به محافظت بهیکم ایشان را باز داشته بودند همه بجهت محافظت او پیش آمدند. چون ارجن و بهیکم پتامه روبرو شدند اول مرتبه بهیکم هفت تیر آهنین و فولادی بر ارجن زد و درونه چارج بیست و پنج تیر و کرپاچارج، پنجاه تیر و سومدت، سه تیر بر ارجن زدند. و این همه تیرها که به ارجن رسید چنان بود که سنگها بر کوهی زنند، ارجن اصلا از آن تیرها متغیر نشد و کمان گاندیو، خود برداشته بیست و پنج تیر بر بهیکم زد و شصت تیر بر درونا چارج، و نه تیر بر کرپاچارج، و سه تیر بر سومدت، و پنج تیر بر درجودهن زد. مردم چون دیدند که ارجن تنها در میان یاغیان مانده است، اول ابهمن، پسر ارجن بر سر پدر تاخته رسید. و ساتک، از عقب او و پنج پسر درویدی یکمرتبه به مدد ارجن آمده با مخالفان آغاز محاربه کردند. و دهرشت دمن بر سر درونه چارج رفت.

درجودهن با بهیکم پتامه گفت که شما را از تیرهای ارجن سست می بینم و کسی که به غیر از شما با او روبرو تواند شد کرن است؛ اما او بجهت نزاع شما جنگ نمی کند، و ارجن تمام لشکر ما را منهزم خواهد ساخت!

۱- بیوه (Vyuha): آرایش لشکر به گونه دایره.

بهیمک پتامه چون این سخن شنید گفت: هیچ کاری از سپاهیگری بدتر نیست! و فرمود تا ارابه او را برابر ارجن راندند و با ارجن بنیاد جنگ کرد و از طرفین تیر بسیار بر یکدیگر زدند. و بهیمک پنج^۱ تیر بر سینه کرشن، زد و خون بسیار از او روان شد. ارجن چون دید که کرشن زخمی شد در غضب رفت و سه تیر بر بهلبان بهیمک زده او را بکشت. بهیمک دیگری را طلبیده بر بهل خود سوار ساخت و با ارجن بنیاد جنگ کرد و یکدیگر را زخمی ساختند.

و دهرشت دمن، با درونه چارج به جنگ درآمد و درونه چارج شمشیر کشیده بر سر دهرشت دمن راند و بهلبان او را با چهار اسپ ارابه اش بکشت. دهرشت دمن هم شمشیر کشیده بهلبان درونه را بکشت و دهرشت دمن نیزه کشیده متوجه درونا-چارج شد. درونا چارج تیری بر آن نیزه اش زد که آن را به سه پاره کرد. دهرشت دمن دست به تیر و کمان برده چند تیر بر درونا چارج زد. و درونا چارج چنان تیری بر کمانش زد که کمانش را خرد کرد. دهرشت دمن کمان دیگر به دست گرفت. القصه تا شش کمان بگرفت و درونه همه کمانهای او را به تیر بشکست. دهرشت دمن در غضب شد و گرز بردست گرفت؛ درونا چارج تیری بر گرز او زد چنانچه گرز از دست او بیفتاد.

بهیم چون دید که درونا چارج، دهرشت دمن را زیون کرده است به مدد او متوجه درونا چارج شد. چون به میان دهرشت دمن و درونا چارج رسید راجه بهار (Bihar) سر راه بر بهیم گرفت و با بهیم آغاز جنگ کرد. و چون بهیم در میان درونا چارج و دهرشت دمن درآمد، درونه چارج ایشان را گذاشته بر سر راجه برات، و فوج او دوید. و راجه بهار که کیت مت (Ketumat) نام داشت چون برابر بهیم آمد، بهیم ارابه بر سر او راند. مردمان راجه بهار با ده هزار فیل و پیاده بیشمار به کمک صاحب خود آمده بهیم را در میان گرفتند^۲ و بهیم گرز خود را گرفته بر هرفوج که حمله می کرد از کشته پشته ها بر سر هم می انداخت و به هر گریزی چند فیل را می کشت. آنطور جنگی در میان بهیم و ایشان دست داد که یاد از جنگ اندر با برتراسر (Vrtrasura) می داد.

راجه چندیری: دهرشت کیت (Dhrsaketu)، به کمک بهیم آمد. پسر راجه بهار شکر دیو (Sakradeva) نام به کمک پدر آمده با راجه چندیری جنگ کرد و او را منهزم کرد؛ و بهیم، تنها در میان آن مردمان مانده بود، و از هر طرف که حمله می کرد مردم بسیار و فیلان مست را می کشت و بر سر هم می انداخت. پسر راجه بهار، چون راجه چندیری را منهزم گردانید؛ شمشیر کشیده بر سر بهیم آمد. بهیم به جنگ مشغول بود که شکر دیو (Sakradeva) برسد و بهلبان بهیم را با چهار اسپ ارابه بکشت؛ و بهیم را چون چشم بر او افتاد و بهلبان و اسپان خود را کشته دید در غضب شد و چنان گریزی بر شکر دیو زد که او را با بهلبان و بهلش

۱- ل و ت: سه تیر.

۲- ترجمه متن سانسکریت بر این تقریب است: فرمانده (قوای) مردم کالینگا با هزاران ارابه و کتومت باده هزار فیل و نشاده (Nisada)؛ بهیم سین را در میان گرفتند.

در زمین نرم کرد.

راجا بهار چون پسر را کشته دید، عالم در نظرش تیره و تاریک گردید، شمشیر کشیده فیل را بر سر بهیم راند. چون بهلبان و اسپان بهل او کشته شده بودند، بهیم گرز خود را گذاشته شمشیر بکشد و از بهل بزیر جسته متوجه او شد، و تا بهیم به او برسد او چهارده تیر بر بهیم انداخت؛ و بهیم تمام تیرهای او را در راه به شمشیر یزد. پسر دیگر راجا بهار پیشتر از پدر فیل خود را بر سر بهیم راند. چون نزدیک رسید بهیم پای بردندان فیل نهاده بر فیل سوار شد و سر پسر راجا بهار را که بهانمان (Bhanuman) نام داشت از تن جدا کرده بجانب پدرش انداخت. پدر چون هردو پسر را کشته دید از غم نزدیک بود که هلاک شود؛ فیل خرد را نزد بهیم راند و بهیم هم با او بنیاد جنگ کرد. میان ایشان آنطور جنگی درگرفت که شرح آن نتوان داد، و از گردوغبار معلوم نشد که بهیم کدام است و کیت مت کدام! بهیم دست دراز کرده گرز خود از زمین برداشت و از روی غضب آنچنان بر راجا بهار زد که او را با فیلش بزمین نرم کرد. لشکرش چون سردار خود را کشته دیدند همه به یک بار بر سر بهیم دویدند. بهیم بوق فتح بناخت و بعد از آن متوجه جنگ شد.

چون صدای بوق بهیم به لشکریان رسید دانستند که بهیم فتح کرده و چون دیدند که مردم بسیار بر سر او آمدند؛ دهرشت دمن، و ساتک به کمک بهیم دویدند. چون خبر کشته شدن راجا بهار به کوروان رسید همه غمگین و دل شکسته شدند و بهیم پتامه بر سر بهیم راند و ساتک و دهرشت دمن، سر راه بهیم پتامه گرفتند و هریک سه تیر بر بهیم پتامه زدند. در این وقت ارا به دیگر بجبهت بهیم آوردند، و بهیم بر ارا به سوار گشته متوجه جنگ بهیم پتامه گشت. چون نزدیک رسید بهیم چندین تیر بر ارا به بهیم زده اسپان ارا به او را بکشت. و بهیم، پرچه (Parigha)، خود را برداشته بجانب بهیم پتامه انداخت و بهیم به تیر پرچه او را به دوپاره کرد. بهیم گرز خود را گرفته از ارا به به زیر جست و متوجه بهیم پتامه شد. دهرشت دمن، با بهیم گفت که بهیم آنطور سواری نیست که تو پیاده در برابر او در آیی؛ او تو را خواهد کشت، بر ارا به من سوار شو؛ بهیم بر ارا به او سوار شد. ساتک در این وقت نزدیک رسیده، بهلبان بهیم را بکشت و یک دوتیر بر اسپان بهل بهیم زد و اسپان چون نگهبان نداشتند بهیم را برداشته روبه گریز آوردند و از فوج درجودهن گذشتند.

ساتک و دهرشت دمن از بهیم پرسیدند که تو کجا بودی؟ بهیم تمام قصه جنگ خود را از کشتن راجا بهار و پسران او و گریختن راجا چندیری با ایشان بگفت و ایشان او را تحسین بسیار کردند و بر راجا چندیری لعنت فرستادند. دروناچارچ که بر سر راجا دروید رفته بود پسرش اشوتها ما نیز به کمک پدر

رفت. و پسران راجه دروید؛ شکهندی (Sikhandi)^۱ و دیگران در برابر ایشان آمده میان ایشان جنگ عظیم شد. ابهمن - پسر ارجن - به کمک راجه دروید آمد. لچهن (Laksmana) پسر درجودهن در برابر ابهمن آمد و هردو با هم بنیاد جنگ کردند. لچهن کمان ابهمن پسر ارجن را بشکست. ابهمن کمان دیگر به دست گرفته، چندان تیر بر لچهن زد که او بیهوش شد. درجودهن چون دید که پسرش زبون شده ارا به به کمک پسر بر سر ابهمن راند، و مردمان چون دیدند که درجودهن خود تاخت؛ بسیاری از راجه‌ها همراه درجودهن بر ابهمن تاختند. لشکریان پاندوان فریاد برآوردند که ابهمن را می‌کشند. ارجن چون این آواز بشنید همچو شاهین بر سر درجودهن و مردمش راند. چون مردم درجودهن آواز ارا به ارجن را شنیدند اکثر روبه‌گریز نهادند و سلاح و فیل و اسبان را همانجا گذاشتند و خروارها سلاح در میان میدان افتاده ماند و هیچکس نتوانست که در برابر ارجن درآید. درجودهن چون دید که مردمان روبه‌گریز نهادند هر چند فریاد می‌زد و لشکریان را نام به نام می‌طلبید، هیچکس گوش نمی‌کرد و می‌گریختند. چون دید که هیچکس نماند؛ لاجلاج خود هم روبه‌گریز نهاد و فتح عظیم نصیب پاندوان شد. ارجن و کرشن هردو بوق‌های فتح در میدان نواختند؛ و آن روز پاندوان را فتح عظیم دست داد و آن روز پاندوان و لشکریان ایشان به خوشحالی تمام به منازل خود بازگشتند و غنیمت بسیار گرفته بودند تا آنکه شب گذشت.

روز سوم جنگ پاندوان و کوروآن!

چون روز سوم شد باز فریقین صف‌ها راست کردند، و به یکم‌پتامه به مردم خود گفت که امروز نوبت آنست که ما بیوه (Vyuha) بکنیم. پس فرمود تا افواج لشکر را بصورت گرد (Garuda) ترتیب دهند و خود با جمعیت تمام بجای منقار گرد (Garuda) شد و دروناچارچ، و کرت برما (Krtavarma) را دو چشم اعتبار نمود و اشوتها، و کرپاچارچ به جای سر شدند. و راجه بجاره، و ماچهپواره، و پنج کیکی^۲ و راجه ماندهاتا (Mandhata) که حالا به کالپی (Kalapi)، مشهور است و [واتادهان (Vatadhana) در سر گرد قرار گرفتند] و راجه بهورشروا (Bhurisrava)، و شل (Sala) راجه سیالکوت (Syalkot)، و شل (Salya) راجه مدر (Madra)، و بهگت (Bhagadatta) راجه کامرو (Kamarupa)، و راجه‌های سنده (Sindh) که مابین پنجاب است به همراهی جیدرت، به منزله گردن شدند. و درجودهن با صد

۱- Sikhandi یا (Sikhandin) پسر دروید (که در اصل دختر بوده و بعد پسر شد) پادشاه پانچال (Pancala) و پدر داستانی کشته‌دیو (Ksatradeva).

۲- در متن سانسکریت چنین مذکور است: و پادشاهان تری گرتا (Trigarta) و کیکیه (Kekaya) و واتادهان (Vatadhana) هم به منزله سرگرد در آنجا بودند، و ظاهراً اسامی متن، نام‌هایی است که بعدها تغییر یافته و در زمان ترجمه بهمان نامی که در ترجمه آمده معروف بوده‌اند.

برادران بجای پشت شدند. و بند (Vinda) و انبند (Anuvinda)، و کامبوجان (Kamboja)، و جماعت شکان (Saka) بمنزله پای گرد شدند^۱. و شورسینان (Surasena)، و مردم ولایت مگده (Magadha)، و لشکر کلنگ (Kalinga) (که حالا بهار، مشهور است) بازوی راست. و فوج کاروکه (Karusa) (که به چونپور Jaunpur مشهور است) و مردم بکنج (Vikunja) که در دامن کوه واقع شده نزدیک به اوده (Ayadha) است و جماعت افغانان^۲ (سرتراشیده) با راجه برهدیل (Brhadbala)، بازوی چپ و باقی مردم بجای سینه شدند.

و پاندوان چون ترتیب صفهای کورووان را دیدند افواج خود را بصورت هلال که آن را ارده چند (Ardhacandra) میگویند راست ساختند و قرار دادند که هروقتی که مقدمه لشکر ایشان بجانب پاندوان روان شود میباید که ماترکی Tarkas (Dhanusa) شویم و از هردو جانب ایشان را زیر تیر بگیریم بعد از آن صفها پریشان می شود آن زمان جمع شده می تازیم. براین قرار به جنگ روان شدند و طرف راست هلال بهیم با بهادران نامی بود. بعد از آن راجه برات و دروید، و نیل (Nila) [با سربازان و سلاح] و نیلاده (Nilayudha)^۳، و مهانیل (Mahanila)، و دهرشت کیت، و راجه چندیری که اول چیدی (Cedi) نام داشت و راجه کاشی (Kasi)، و مردم چونپور (Jaunpur)، و دهرشت دمن، و شکندی، و ده پسران دروید، پس جدهشتر و نکل (Nakula)، و سهدیو (Sahadeva)، و ساتک، و پنج پسران درویدی، و ابهن - پسر ارجن - و کهرکه (Karusa) - پسر بهیم - و پنج برادران کیکي، و کرشن با ارجن در قول شدند و مابین جدهشتر و ساتک قرار گرفتند و شروع در جنگ کردند. و بطوری با هم می تاختند که اول در صفها ترتیب نمی ماند و جنگ مغلوبه می شد. و پاندوان قرار چنان دادند که در لشکر غنیم غوطه خورده و ایشان را پریشان ساخته باز بترتیب سابق یکجا شوند.

و بهیم و ارجن بریکدیگر حمله آوردند و به جنگ در پیوستند. و در معرکه گردی عظیم برخاست چنانکه یکدیگر را نمی شناختند و به آواز تیر می انداختند. و با آنکه از احوال همدیگر خبردار نبودند اما چون از این طرف ارجن سردار بود و از آنطرف بهیم پتامه، این هردو بهادران نمی گذاشتند که در بیوه خللی افتد و بعد از حمله هرجا که رخنه در صف می افتاد باز به جای خود می آمدند. و فیل سوار با فیل سوار و ارا به چی با ارا به چی و پیاده با پیاده جنگ می کردند و در هر گوشه میدان از کشته ها پشته ها شد، و از تیر و ترکش و شمشیر و نیزه و دیگر سلاح ها در زمین انبارها افتاده بود. و بسیار تن بی سر و بسیار اسب بی سوار می گشت. و زمین از

۱- در متن سانسکریت ترجمه برین تقریب است: و جماعت شکان بمنزله دم بهار (Bihar) گرد درآمده بودند.

۲- کالینگا امروز به ولایت اوریسا (Orissa) مشهور است، در متن سانسکریت به جای افغانان، منده (Munda) مذکور است.

۳- نیلاده، (Nilayudha): سربازان با اسلحه آبی.

بسیاری نقش‌های مختلف و صورت‌های رنگارنگ مثل نگارخانه چین شد و از خون جوی‌ها روان شد و گردوغبار فرونشست. و قالب‌ها در رقص درآمد هرسو فریاد می‌کردند و مستانه نعره‌ها می‌زدند و جنگ‌کنان در افت و خیز بودند - گویا این بیت حسب حال ایشان بود:

مستانه کشتگان تو هرسو فتاده‌اند تیغ تو را مگر که به می آب داده‌اند
و از کثرت خونریزی و کشاکشی که در آن روز واقع شد آن جنگ مهابارودر (Maharudra) نام یافت (یعنی: قران عظیم شد). و چون همه دیدند که قالب‌های مرده در جنگ است بی‌یقین دانستند که این علامت اینست که همه مردم کشته خواهند شد؛ بنابراین هردو فریق دل بر مرگ نهادند و زندگی را وداع کردند.

و بهیچم‌پتامه؛ و دروناچارچ (Dronacarya)، و جیدرت (Jayadratha) و پرمترا (Paramitra)، و کرن، و شکن، و شل، به یکبارگی حمله بر پاندوان آوردند و نزدیک بود که آن فوج را زیر و زبر سازند. در این حین بهیم با کهروکه (Karusa)، و ساتک، و چیکتان (Cekitana)، و هرپنج پسران درویدی با راجه‌های دیگر مقابل بهیچم و جماعت او شدند و در این جنبش جهان روشن از گرد مثل شب تاریک شد و هیچ چیز در نظر نمی‌نمود غیر از فیلبانانی که از بالای فیل مانند ستاره‌های خرد نمودار می‌شدند. و درخشیدن تیغ‌ها در آن تاریکی مثل شهابی بود که از آسمان می‌ریزد. چون بر درجودهن حال لشکرش مخفی‌ماند ترسید که مبادا بهیچم‌پتامه و بهادران دیگر کشته شده باشند. پس با هزار ارابه به جانب پاندوان دوید و پیش از همه که کهروکه ایستاده بود با او به جنگ در پیوست. و هر چهار پاندوان بغیر از ارجن با بهیچم و دروناچارچ جنگ بنیاد کردند و ارجن در غضب شد و ابهمن، و ساتک جادو (Yadu) به جنگ شل پیوستند و از جانب سن‌شپتک (Samsaptaka)، و چندین هزار ارابه سوار؛ ارجن را در میان گرفتند و هر جنس سلاحی که داشتند از تیر و شمشیر و نیزه و برچمه (Vrksha)، و گرز و غیره همه را کار می‌فرمودند تا آنکه هر سلاحی را که براو می‌انداختند او به تیر می‌برید و دیوتها براو آفرین می‌گفتند. و چون هیچ سلاحی نماند درختان را از جا می‌کنند و حواله یکدیگر می‌کردند و چون کار از آن هم گذشت دست و گریبان شدند و به مشیت و لگد می‌زدند و به دندان می‌کنند^۱. و ساتک، و ابهمن با مردم قندهار، و شل مقابل بودند و در آن معرکه داد مردانگی می‌دادند. و شل چندان تیر برارابه ساتک زد که مقدار ناخنی هم از آن ارابه درست نماند و خرد شکست. و اسپان هر کدام دست‌وپا مجروح شده به جانبی افتادند. و ساتک از ارابه بر زمین آمده خود را برارابه ابهمن انداخت و هردو بریک ارابه سوار شدند و لشکر شل را به تیر گرفتند و چنان آن فوج را پریشان ساختند که باد تند کوه‌های ابر را از هم جدا می‌سازد.

در این زمان بهیچم و درونه‌چارچ در لشکر پاندوان رخنه انداخته و غنیم را

۱- ل و ج: می‌گزیدند.

از پیش برداشته بر سر جدهشتر رسیدند و زور براو آوردند. و جدهشتر با نکل و سیدیو پای ثبات افشوده حمله‌های بهیمک و دروناچارچ را تحمل آوردند. بعد از آن آنطور جنگ میان این پنج کس واقع شد که نظارگیان را از تماشای آن موی برتن می‌ایستاد، و بی‌دلان و پردلان را روی زرد می‌شد. اندر آن میدان که فرق از مرد تا نامرد بود

ای بسا کس راکه لب‌ها خشک و روها زرد بود

و چون درجودهن مقابل بهیم و کهرکه شد؛ بهیم را پس‌پشت^۱ داده خود به‌جنگ درجودهن آمد و حمله‌های قوی براو می‌آورد. و مردم هردو بازوی او را شکافته خواست که زخمی براو زند. در این اثنا درجودهن تیری برکمان نهاده تا سینه کهرکه را نشانه سازد و او را راهی عدم نماید. بهیم، این حالت را دیده پیشدستی کرده تیری بر سینه درجودهن زد که او بی‌هوش برارابه افتاد و خواست که بر زمین افتد. در این وقت بهلبان او چابکدستی^۲ نموده ارابه^۳ او را جانب لشکر خود روان ساخت. و در این حالت بهیم در تبسم شد و فریاد زد که از معرکه مردان کجا می‌روی؟ پس بهیم از عقب او روان شد و مردم او را می‌زد و می‌کشت. و از دنبال بهیم جدهشتر و دهرشت‌دمن رخنه در صف کوروان انداختند و گریز در کوروان افتاد. بهیمک پتاه و دروناچارچ به‌زبان فریاد و غوغای بسیار می‌کردند و به‌لشکریان خود دل‌داری می‌دادند و باش باش می‌گفتند و هیچکس از گفته‌هایشان نمی‌ایستاد و ایشان هم از جنگ بسیار مانده شده بودند و اکتفا به‌زبان درازی کرده دست به‌سلاح نمی‌بردند و از روی غیرت جنگ نمی‌کردند!

درجودهن چون آواز ایشان شنید و از این حالت بی‌هوشی به‌هوش باز آمد دید که پله دیگرگون شده است. از روی تهور بانگ برلشکر خود زد که کجا می‌روید؟ برگردید که مرا هیچ قضیه نیست. بمجرد بازگشتن او افواج از هر طرف چنان در توج آمد که دریا در شب‌های زیادتی ماه در حرکت می‌آید. درجودهن خشمگین شده خطاب به‌بهیمک پتاه و دروناچارچ کرد و گفت: اگر شما مرا نمی‌خواهید زودتر میان پاندوان درآیید و اگر با من یگانه‌اید براستی جنگ کنید و نفاق را از دل دور سازید؛ والا این چه معنی دارد که لشکر ما گریزان باشد و شما دو بهادر بی‌نظیر جهان تفرج می‌کرده باشید و به‌لشکر بیگانه جنگ نکنید و مردم را باز نگردانید!

بهیمک پتاه به‌شنیدن این سخنان تبسمی کرد و گفت: از راستی گزیر نیست، چون ضرورت شده می‌باید گفت و اگر ترا بدآید اختیار داری. من اول به‌تو نگفته، بودم که پاندوان جماعتی نیستند که برایشان کسی غالب تواند آمد و ایشان را مقهور توان ساخت؛ چرا که این پنج برادران براندر هم غالب آمده‌اند. اما آنچه از دست من خواهد برآمد در وادی جنگ تقصیر نخواهم کرد و تا دو سه روز مانع

۱- ل و ج بهیم او را پس‌پشت.

۲- ب: پیش‌دستی.

می‌شوم تا لشکر شما را نتوانند برهم زد. و آنچه مقلوب من است، این است؛ اما این معنی را از خاطر خود محو سازید که شما ایشان را توانید هلاک و نابود ساخت. پس از شنیدن سخنان بهپیکم پتامه، درجودهن را آتش غضب فروگرفت و به قوت تمام مهره سفید خود را بنواخت و دیگر سرداران لشکر نیز مهره‌های سفید را نواختند بمرتبه‌ای که غلغله در زمین و زمان افتاد.

پاندوان دانستند که این‌ها همه علامت آنست که درجودهن باز در غیرت آمده قصد جنگ عظیم دارد؛ پس پاندوان نیز فرمودند تا بوق جنگ نواخته، مردم مستعد جنگ شوند. مردمان از هرطرف به‌جد تمام به‌جنگ درآمدند و جنگی عظیم واقع شد که به‌صعوبت آن جنگی در هیچ تاریخی کسی یاد نداشت؛ و خون از بدن‌ها مثل جوی‌های آب در زمین روان گشت و از بسیاری کشته‌ها ارابه‌ها و اسبان را راه گردیدن نماند و شمع زره‌های هزارمیخی که بریدن کشته‌ها بود در زمین مثل روشنی ستاره‌ها در شب‌های تار در آسمان می‌نمود. در میان جنگ بهپیکم پتامه پیشتر آمد و بنیاد تیراندازی کرد و تیرهای او همچو باران روان بود و ارابه او همچو باد برگرد لشکر می‌گردید. و هرکس اراده می‌نمود که در برابر او درآید تا نگاه می‌کرد او را در طرف دیگر می‌دید که مردمان را می‌زند و می‌کشد، و مردمان در کار او حیران شده بودند و بعضی می‌گفتند که او سحری می‌داند. و تیر او بره‌فیل مست برکستوان داری و یا براسپ و آدمی که می‌رسد دیگر از جا نمی‌جنبید؛ و همچنین بسیاری از لشکریان پاندوان را برخاک هلاک انداخت؟

در این وقت کرشن به‌ارجن گفت که تو دایم در این ایام سرگردانی. در جنگل‌ها که می‌گردیدی می‌گفتی که روزی بوده باشد که ما با کوروآن جنگ کنیم و انتقام خود را از ایشان بکشیم؟! امروز آن روز است، و می‌بینی که مردمان شما چه نوع روی به‌گریز آورده‌اند. اگر کاری می‌کنی حالا وقت کار است. ارجن به کرشن گفت: پس شما ارابه مرا برابر بهپیکم پتامه برسانید. کرشن، ارابه ارجن را به‌تعجیل تمام رانده در برابر بهپیکم آورد. چون آواز راندن ارابه ارجن به‌گوش مردمان راجه جده‌شتر رسید و دیدند که ارجن برابر بهپیکم می‌رود؛ همه را قوت دیگری حاصل شد و مردمانی که می‌گریختند همه بازگردیدند. بهپیکم چون دید که ارجن متوجه او است؛ سر ارابه خود را برگردانیده با ارجن روبرو شد و بر ارجن تیرباران کرد - چنانکه تیر او همچو باران بر ارجن و بر ارابه او می‌بارید. ارجن تیری بزد و کمان بهپیکم را از میان به‌دو نیم کرد. بهپیکم کمان دیگر به‌دست گرفت و خواست که ارجن را بزند که باز ارجن کمانش را بشکست. بهپیکم گفت: ای فرزند! رحمت باد از تو این کارها می‌آید، حالا مردانه باش؛ و کمان دیگر به‌دست گرفت و به یکمرتبه چندین تیر بر ارجن انداخت. بهپیکم و ارجن برگردهم گردیدن گرفتند و کرشن بنوعی ارابه ارجن را می‌گردانید که اصلاً تیر بهپیکم پتامه به او نمی‌رسید و هرچند بهپیکم می‌خواست که او را ببیند میسر نمی‌شد. بهپیکم نیز ارابه خود را تیز کرد و چنان تیرباران بر ارجن کرد که حد و وصف نتوان کرد. کرشن

دید که ارجن زبون می‌شود؛ با خود گفت که لشکر چدهشتر مغلوب شد؛ پس به ارجن گفت که من بهیکم‌پتامه را می‌زنم و این‌بلا را از سر پاندوان دور می‌سازم. در این وقت درجودهن بفرمود تا درونه‌چارچ، و چیدرتبه (Jayadratha)، و بهورشرِوا (Bhurisrava)، و کرپاچارچ، و جمعی دیگر از بهادران و راجه‌های بزرگ آمده به‌محافظت بهیکم‌پتامه ایستادند و جمعی به‌مدد او برگرد ارجن آمدند. چون ساتک این حال را دید با مردم خود آمده خود را بر مخالفان زد و چنان جنگی کرد که کرشن تعریف او کرد و مردمان مخالف از پیش او روبه‌گریز نهادند. و درجودهن با مردمان تازه زور رسید و چنان جنگی درگرفت که زیاده از آن تصور نتوان کرد، و زور بر پاندوان آوردند. کرشن را دیگر طاقت نماند؛ از ارابه ارجن به‌زیر جست و چکر (Cakra) خود را بردست گرفت و به‌غضب و اعتراض تمام به جانب مخالفان دوید و چکر خود را بر سردست به‌گردش درآورد. همه مخالفان چون کرشن را به‌این حال دیدند، همه دست از جان شستند. بهیکم‌پتامه گفت که ای کرشن! اگر تو می‌کشی اول مرا بکش، چه دولت ما را از آن بهتر باشد که بردست تو گشته شویم؛ و یادداری که روزی که درجودهن و ارجن به‌طلب شما آمده بودند شما گفتید که من در این جنگ سلاح به‌دست نمی‌گیرم؟ حالا معلوم شد که به‌دست بنده هیچ نیست؛ بهگوان^۱ هرچه می‌خواهد می‌کند. حالا بهگوان چنان کرد که تو سلاح به‌دست گرفتی!

در این وقت که کرشن، چکر خود را بر سر دست گرفته بود که بیندازد؛ ارجن دید که اگر کرشن این چکر را بیندازد تمام مخالفان را یک مرتبه خواهد کشت، خود را از ارابه به‌زیر انداخته بدوید و در پای کرشن افتاد و گفت که گناه این مردم را به‌من ببخش و پاس همان سخن که گفته بودی که در جنگ سلاح به‌دست نمی‌گیرم، بدار. هیچ حاجت نیست که تو زحمت خود بدهی من به‌توجه شما همه این مردم را می‌کشم. کرشن، این سخن از ارجن بشنید و دید که او در کمال زاری در پای او افتاده است؛ چکر را از سردست فرو آورد و سر ارجن را برداشت و دست او را گرفته بازگشت و برارابه سوار شد و بوق خود را بنواخت. مردمان مخالف که همه دست از جان شسته بودند چون دیدند که کرشن بازگشت همه خوشحال گشتند. چون کرشن بوق جنگ نواخت درجودهن نیز بفرمود تا باز نقره جنگ را به‌نوازش درآوردند. و بهورشرِوا، و شل، و بهیکم‌پتامه باز حمله بر لشکر پاندوان آوردند. درجودهن شمشیر به‌دست گرفت و شل، گرز برداشت و بهیکم‌پتامه نیزه و بهورشرِوا تیر و کمان گرفته بود و همه بر سر ارجن راندند. ارجن تمام اسلحه ایشان را به‌تیر بشکست. چون آواز کمان ارجن به‌گوش مردمان رسید راجه برات و راجه دروپد با لشکر خود به‌کمک ارجن درآمدند و بر مخالفان تاختند. فیلبانان درجودهن و لشکریان او به‌یکبار بر ارجن و مردمانی که به‌کمک او آمده بودند حمله آوردند. ارجن چون دید که مخالفان به‌غایت پرزور می‌آیند دست به‌ترکش‌کرده تیری را که اندر

به او داده بود و آن را اندربان (Indrabana) گویند از ترکش برآورد و بینداخت و به یک مرتبه هفت صد فیل را بکشت و ده هزار ارایه را درهم شکسته همه اسپان و مردمانی را که برآن سوار بودند بکشت و بسیاری از سواران را برخاک مذلت انداخت. از آن جمله راجه پورب (Purva)، و راجه سورتمه (Surat)، در این مردم کشته شدند. کوروان چون این را بدیدند بیک مرتبه همه پشت دادند و روبه گریز آوردند. بهیکم پتامه و درجودهن و جیدرتمه، و دیگر راجه ها و بزرگان لشکر برگشته آهسته آهسته به منازل خود بازگشتند. و همه کس تعریف این جنگ ارجن می کردند و می گفتند که اگر او یک تیر دیگر می انداخت هیچکس از ما زنده نمی ماند و پاندوان به فتح و فیروزی و خوشحالی تمام به منازل خود بازگشتند و همه آمده ارجن را مبارکباد فتح می کردند.

تمام شد حال روز سوم از جمله هژده روز جنگ کوروان و پاندوان و ده روز جنگ بهیکم پتامه و تفصیل جنگ روز چهارم که در میان کوروان و پاندوان واقع شد.

روز چهارم جنگ کوروان و پاندوان!

باز چون روز دیگر شد اول صبح مردم طرفین غسل کردند و لباس های تازه پوشیدند و براسپان تازه سوار شدند و باز کوروان بیوه کردند. بدستور ابرفوج فوج لشکر علیحده علیحده صف بسته و از عقب هم فوجی مثل پاره های ابروان شدند. پیشتر از همه بهیکم پتامه بود و از عقب او کرپاچارج، و شل، و بینشت (Vivimsati)، و اشوتهماء، و سومدت (Somadatta) و درجودهن بودند و دیگران فوج فوج از عقب هم می آمدند.

و پاندوان هم به هیبت و صلابت هرچه تمامتر متوجه جنگ شدند. پیشتر از همه ارجن بود و از عقب او پسرش ابهمن یا مردمان بهادرنامی، و دیگران همه بعضی در قول^۱ و بعضی در دست راست و بعضی در دست چپ بترتیب تمام روبه کارزار آوردند.

اول مرتبه بهیکم پتامه متوجه ارجن گشت و ارجن هم متوجه جنگ او شد. و آن دو پهلوان پردل در برابر هم درآمدند و آغاز تیراندازی کردند و چندین تیر بریکدیگر زدند. درجودهن با جمعی که همراه او بودند به کمک بهیکم پتامه برسر ارجن تاختند. از این جانب ابهمن پسر ارجن چون دید که آنقدر بهادران برسر پدر او آمده اند او با بهادرانی که همراه داشت به کمک پدر برمخالقان تاخت. بهیکم پتامه، ارجن را گذاشته متوجه ابهمن، شد، و جماعتی که به کمک بهیکم تعیین شده بودند مثل: شل، و اشوتهماء، و بهورشرواء، و سومدت، و چترسین (Citrasena)، ایشان هم متوجه ابهمن شدند و چنانچه پنج فیل به گرد شیری درآیند این پنج کس

۱- قول: واژه ترکی است که در ادب فارسی وارد شده و بمعنی قلب لشکر و سپاه است.

به‌گرد ابهمن‌درآمدند. ابهمن با این جماعت و این فوج جنگی کرد که همه کس از دوست و دشمن برجلادت و دلاوری او آفرین کردند، و این پنج کس را زیون ساخت. لچهمن، پسر درجودهن چون این جنگ ابهمن را دید غیرت آورده برسر ابهمن تاخت. ابهمن چنان تیر برآشوتها زد که او را بی‌شعور ساخت و پنج تیر برشل زد. و چون دید که لچهمن می‌آید متوجه به‌جانب او شد و چترسین، و سومدت، و بهورشروا از عقب او درآمدند. ابهمن بازگشته هشت تیر برسومدت زد و دو تیر برچترسین، و پنج تیر بر بهورشروا (Bhurisrava) زد. این جماعت از عقب او باز ایستادند و ابهمن خود را به‌لچهمن رسانیده چنان تیری بر او زد که بی‌هوش گشت. درجودهن گفت که یاران! ابهمن، پسر مرا می‌کشد! و پنج کیک و راجه بهار و چند راجه دیگر با بیست و پنج هزار بهادر نامی متوجه ابهمن شدند!

ارجن چون دید آن‌قدر مردم پسر او را در میان گرفتند؛ خود را به‌تمجیل به‌پسر رسانیده بر آن مردم تیرباران کرد؛ و ایشان پدر و پسر را در میان گرفتند. راجه دروید با پسران خود: دهرشت‌دمن، و شکهندی، و دیگران فیلان مست را پیش انداخته به‌کمک ارجن آمدند. کرپاچارچ با مردم خود از یک طرف برسر ارجن تاخت، و دهرشت‌دمن، از یک طرف سه‌تیر بر بناگوش کرپاچارچ زد. پسر سومدت چون دید کرپاچارچ زخمی شد از یک طرف درآمده ده تیر بر دهرشت‌دمن زد. دهرشت‌دمن روبه‌طرف او آورده بیست و پنج تیر بر او زد و اسپان ارا به‌اش را بینداخت. او از ارا به‌زیرجسته شمشیر کشیده متوجه دهرشت‌دمن شد. دهرشت‌دمن در غضب شده گرز خود را به‌دست گرفت و چون به‌او رسید آن گرز را چنان بر سرش زد که با زمین هموار شد. سومدت چون پسر خود را کشته دید از روی غضب حمله بر دهرشت‌دمن آورد و سه تیر بر دهرشت‌دمن زد؛ اما اصلا در او اثر نکرد. و شل برسر راجه دروید آمد و با او آغاز جنگ کرد.

دهرتراشت (Dhrtarastra) چون تا اینجا از سنجی (Samjaya) شنید گفت که همه‌چیز به‌تقدیر به‌گوان وابسته است؛ زور و حشم و لشکر هیچ دخل ندارد! با وجودی که لشکر ایشان بسیاری از لشکر پسر ما کمتراند از تو همین می‌شنوم که فلان کس از مردم ما کشته شده و فلان فوج ما منهزم گشت و فتح از جانب پاندوان می‌شود. سنجی گفت که شما راست می‌گویید این همه از شما و پسر شما شد - حالا حکایت جنگ را بشنوید:

بعد از آن شل، به‌دهرشت‌دمن راند و درجودهن هم با مردم بسیار برسر دهرشت‌دمن آمد. درجودهن چهار تیر بر دهرشت‌دمن زد و چترسین هفت تیر و دیگری بیست تیر و دیگری ده و دیگری پنج و دوشاسن شش تیر! این همه تیرها به‌یکبار بر دهرشت‌دمن خورد. دهرشت‌دمن با وجود آنکه این همه تیر بر او خورده بود اصلا از پا درنیامد و تیر و کمان خود را به‌دست گرفته هر مرتبه ده تیر و بیست تیر و

بیست و پنج تیر برهرکدام از این جماعت می‌زد. بهیم چون دید که مخالفان بر دهرشت‌دمن زور آورده‌اند گرز خود را به‌دست گرفته بر درجودهن دوید. درجودهن ده هزار فیل را همراه بهگدت (Bhagadatta) کرده بفرمود که سرراه بر بهیم بگیرند. بهیم گرز را بگرد سر گردانیده. هر مرتبه که فرود می‌آورد چند فیل را با فیلبان بر زمین نرم می‌ساخت و اگر ارا به سواران نزدیک می‌آمدند چهارچهار، پنج‌پنج ارا به با سوارانش به یک گرز خرد می‌کرد؛ و بسیاری از فیلان کشته شدند. و سهدیو - پسر جراسنده - بر سر اشوتها ما راند و چندان تیر بر اشوتها ما زد که اشوتها ما بی‌شعور شد و بهلبان، او را به پیش پدرش دروناچارچ برد. دروناچارچ بر سر سهدیو - پسر جراسنده - رانده و تیر بسیار براو زد؛ و او هم با درونه به جنگ درآمد. دروناچارچ نزدیک بود که سهدیو را از پا درآورد که نکل و سهدیو و سه پسر درویدی به کومک پسر جراسنده آمده با دروناچارچ آغاز جنگ کردند و دروناچارچ با همه ایشان جنگ غالبانه می‌کرد؛ و بعد از مدتی لشکرها بر هم ریختند و جنگ مغلوبه شد و بهورشروا با ساتک به جنگ درآمد و درجودهن از یک طرف درآمده نه تیر بر پهلوی بهیم زد. بهیم به بهلبان خود گفت: با خبر باش و ارا به مرا بر سر این مردم بران که اینها بر سر من می‌آیند. ارا به او را بهلبان بطرف درجودهن راند. بهیم، ده تیر بر درجودهن زد؛ درجودهن بی‌شعور گشت و ده برادر درجودهن در این روز کشته شدند و مردمانی که در اطراف او بودند از گرد و پیش او متفرق شدند.

برادران درجودهن چون آن حال بدیدند بیک مرتبه متوجه بهیم شدند و او را تیرباران کردند و بهگدت فیل خود را رانده بر سر بهیم آمد.

تتمه جنگ روز چهارم از هژده روز جنگ کوروان و پاندوان!

و این بهگدت در وادی شجاعت چنان شهرت یافته بود که او بالای سیاهی است از بلاهای بهگوان و از برای خلق مرگی است طیار. تیری برسینه بهیم چنان زد که بی‌هوش شده تکیه بر ارا به کرده افتاد؛ و بهگدت تبسم کرده فریاد زد. که پروکه پسر بهیم بدیدن این حال تاب نیاورد و خود را برفیلی که از طلسم ساخته بودند و ایراوت (Iravata) نام داشت سوار شد و سه دیو دیگر را بصورت خود ظاهر ساخته بر سه فیل ساختگی سواری فرمود، چنانچه از یک که پروکه (Karusa)، چهار که پروکه شده متوجه جنگ بهگدت شدند. و از آن سه فیل یکی انجن (Anjana)، و دوم بامن (Vamana)، و سوم مهپدم (Mahapadma) نام داشت. و مهابت فیلان که پروکه چنان بود که هر کس آن‌ها را می‌دید، مست خیال کرده از پیش او گریزان می‌شد. پس که پروکه هر چهار فیل را بر بهگدت براند تا آنکه او را به خرطوم می‌پیچیدند و فیلش را پایمال می‌کردند و او از بی‌طاقتی فریاد می‌کرد و مدد می‌طلبید. در این وقت نظر بهیمک براو افتاد و بانگ بر مردم خود زد که بزودی

خود را به کمک بهگدت برسانید و پیش از آنکه تلف شود او را دریابید. دروناچارچ، با صف آراسته و بهادران چیده^۱ به جنگ کپروکه درآمد. و بهیکم پتامه، دروناچارچ را نصیحت کرده بود که کپروکه در اصل دیوزاد است، جنگ او به جنگ آدمیان نمی ماند و طلسم و دغابازی بسیار می داند؛ زنهار از او با احتیاط باشی بلکه مصلحت چنان می بینم که امروز با او جنگ موقوف می باید داشت و چنانچه او طلسم کرده ماهم دغابازی و تعبیه بکنیم تا فردا هم براو ظفر بیابیم و هم برپاندوان. و مصلحت کوروان هم موافق رای بهیکم بود اما با این همه دروناچارچ روان شد که بهگدت را خلاص سازد.

القصد جدهشتر چون دید که دروناچارچ برای خلاص ساختن بهگدت، به جنگ کپروکه آمد بهیم را فرمود تا او خود را بهمدد کپروکه رسانید و کپروکه را تقویت تمام حاصل شد و از روی شوق فریاد زد و گفت که حالا لشکری عظیم بهمدد من آمده شما جان را از پیش من کجا می توانید برد؟ این را بگفت و بهگدت را گذاشته مقابل دروناچارچ، شد. دروناچارچ سخن بهیکم را یاد کرد و جنگ با کپروکه مصلحت ندید. در این حالت شب هم نزدیک شده بود. بنابراین عنان را باز کشید و برگشته باتفاق کوروان راه دیره گرفت. و پاندوان چون دیدند که کوروان دست از جنگ باز داشته رجوع به منازل خود نمودند؛ ایشان نیز عنان بجانب دیره تافتند و خرم و خوشحال بازگشتند و دست بر پشت کپروکه نهاده براو تحسین می کردند و آفرین می گفتند.

چون شب شد درجودهن پیش بهیکم پتامه رفت و همه بزرگان و سرداران کوروان را به حضور طلبیده بطریق حسرت و ندامت گفت که از جنگ امروزه و معاینه آن حالت مرا نومییدی بسیار روداد؛ چه نسبت به شما مردم که هر کدام شما آن قوت و زور دارید که تنها فوجی را می توانید برهم زد معلوم است که کپروکه چقدر زور و قوت داشته باشد و عجب است که امروز همه متفق شده تساهل ورزیدید و به حیل روز را به شب آوردید و از عهده جواب او نتوانستید برآمد، و لشکر را گرفته برگردانیدید. این اداهای شما خالی از آن نیست که با من یگانه نیستید یا کم زورید! شق اخیر را خود چگونه باور داریم؟ ماند شق اول؛ پس بفرمایید تا مرا فکری دیگر باید کرد.

بهیکم از جانب همه متصدی جواب شد و گفت که اگرچه سخن راست خواه از من بشنوی خواه از دیگری، پیش تو درجه قبول ندارد؛ اما چون می پرسی بضرورت می باید گفت. من اول هم به تو میگفتم و حالا نیز می گویم که پاندوان مردم دیگراند و ایشان را فتح کردن کار ما و شما نیست؛ چه هرگاه که ایشان اندر را فتح می کرده باشند و مهادیو از ایشان اعتبار گرفته افسون و سلاح بطریق تفاول تفویض کرده باشد دیگری را چه مجال است که در جنگ بایشان غالب آید؟

غایتش از دست ما آنچه برمی‌آید اینست که با ایشان جنگی و جدلی نکنیم و دفعه الوقت کرده از بلای ایشان حذر نماییم؛ بنابراین مناسب آنست که تو هم حالا برسر انصاف بیایی و با ایشان بدانچه می‌طلبند صلح نمایی چه هنوز هیچ نرفته و در آشتی باز است. و آنچه مهادیو: کرشن، و ارجن را تعریف کرده است و گفته که این هردو نر (Nara)، و ناراین (Narayana) وقت‌اند؛ آن را خود بارها از من و از دیگران شنیده‌ای، چه احتیاج به تکرار است؟ بعد از آنکه این مقدمات شنیده باشی باز ما را برای چه ملامت می‌کنی؟ و ما از آن قبیله نیستیم که نمک را به حرامی بخوریم و جنگ نکنیم! اما یقین می‌دانیم که پاندوان را نمی‌توانیم کشت و نه فتح می‌توانیم کرد. درجودهن به شنیدن این مقدمات از بهیکم پتامه بغایت ملول شد و از غضب برخاست و به‌خانه رفت و سرپیچیده به‌خواب رفت.

جنگ پاندوان و کوروان در روز پنجم!

چون روز چهارم گذشت و روز پنجم شد کوروان فوج خود را بصورت نهنگ (Makara)^۱ ترتیب دادند و پاندوان نیز بصورت شیین (Syena)^۲ یعنی شکره صف بستند و بیوه کردند. و بهادرانی که در ارابه سواری مرتبه اعلی داشتند از جانبین مقابل هم شدند. و هرکسی با غنیم خود متوجه شد. فیل‌سوار با فیل‌سوار و پیاده با پیاده - علی‌هذا القیاس - و بهیم با چند بهادران نامدار به‌جای منقار شیین شد و شکهندی، و دهرشت‌دمن، بمنزله دو چشم، و ساتک جادو بمنزله پیشانی، و ارجن به‌مثابه گردن و ابهمن، با یک کوهنی (Aksauhini) لشکر بازوی چپ و دروپد با هشت پسران بازوی راست و کیکی، با یک کوهنی پشت (Prstha) و راجه جد‌هشتر با نکل و سهدیو به‌جای دم شدند، و ارجن را طرح ساختند؛ و بهیم سبقت نموده در مقدمه فوج کوروان که بهیکم پتامه سردار آن بود غوطه خورد و به‌ضرب تیرباران صف‌های لشکر را پنهان ساخت. و بهیکم در غضب شد و تیرهای بهیم را به‌تیرهای خود بریدن گرفت چنانچه از فوج پاندوان هرکس این حالت را می‌دید حیران می‌ماند. و از آن تیرباران بهیکم، دست‌وپا گم کرده معطل ماندند. ارجن از کنار لشکر چون دید که قصوری و فتوری در لشکر پاندوان راه یافته تاب نتوانست آورد و هزار تیر پیاپی بر بهیکم انداخت. بهیکم پتامه نیز تیرها براو می‌انداخت و این تیرها در هوا بریکدیگر می‌رسید و معطل می‌شد.

درجودهن، چون جنگ بهیکم و ارجن را بدید به‌دروناچارچ گفت که اگر تو با من راست و یگانه هستی پاندوان را فتح کردن چه مقدار کار است؟ با جمعیتی که ما داریم می‌توان اندر را مغلوب ساخت چه جای اینها؟! حالا کار موقوف بریک جهتی و اخلاص یاران و دوستان است. درونناچارچ گفت که من به‌تو از ته‌دل

۱- مکر (Makara) سوسمار آبی.

۲- شیین (Syena): عقاب.

اخلاص و اعتقاد دارم و جانسپاری پیش تو می‌خواهم بکنم؛ حالا خدمتکاری مرا ببین. این بگفت و بر لشکر اعداء تاخت. چون ساتک دید که دروناچارچ در میانه فوجها درآمده مردم را درهم و برهم زد خود مقابل دروناچارچ شد و با او به جنگ پیوست و کارزار عظیم در میان این دو پهلوان واقع شد و دروناچارچ به‌ده تیر کاری ساتک را زد و به طریق تمسخر تبسم‌کنان گفت که این طفل را ببینید که در مقابل من آمده جنگ می‌کند! بهیم برای حالت اطلاع یافت و به‌مدد ساتک آمده دروناچارچ را به تیر زد. دروناچارچ خشمناک شده چندان تیر بر بهیم انداخت که او زیر تیرها پنهان شد. در این اثنا ابهمن، و پسران درویدی، به‌کمک بهیم رسیدند و با او جنگ کردند. پس از آن دروناچارچ، و بهیمک پتامه یکجا شده مقابل ابهمن، و پسران درویدی شده معرکه عظیم کردند. شکندی چون دید که آن هردو استادان متفق شده‌اند و ابهمن و برادرانش خردسالانند مبادا ضایع شوند، تاخته به جنگ بهیمک بایستاد و داد تیراندازی داد و چندان تیر انداخت که نزدیک بود که روشنی روز پوشیده شود. بهیمک، چون دید که شکندی مقابل شده جنگ می‌کند تبسم کرد که این خود زن است مرا حیف می‌آید که با او جنگ بکنم!

درجودهن چون غلبه شکندی، و برادرانش را دید به بانگ بلند فریاد زد و به دروناچارچ گفت که از این حریف غافل مباش و بهیمک را از او محافظت نمای مبادا که تلف شود. بنابراین دروناچارچ، دوید و به سرعت ضربت بر شکندی انداخت و بهیمک، خود شکندی را گذاشته متوجه جنگ دیگر برادران شکندی و ابهمن شده بود. درجودهن دریافت که بهیمک تنها است و این جماعت بسیار، بنابراین از جای خود جنبید و خود را به بهیمک رسانید و شروع در جنگ کرد. جدهشتر به ارجن گفت که درجودهن و بهیمک باهم اتفاق نموده می‌خواهند که پسر ترا با دیگر برادران از جا بردارند، مناسب این است که ما و تو از جا جنبیده خود را به‌مدد ایشان رسانیم. پس ارجن پیش‌پیش و جدهشتر با فوج خود از عقب روان شدند و آنطور جنگی میان فریقین واقع شد که زیاده از آن متصور نباشد. و جایی که دوسردار با هم درافتند و هردو تشنه خون یکدیگر باشند و از آنطرف مثل بهیمک و دروناچارچ و غیره و از این طرف مثل ارجن و بهیم و غیره باشند قیاس باید کرد که چه مقدار کس کشته شوند. و چندان سر و پا و دست و سایر اعضای آدمیان در زمین افتاد که جای پا نهادن نبود. و در آن معرکه کسی مجال گذشتن نداشت! ز بس که معرکه پر شد ز کشته بسیار چه جای خلق که راه گذر نیافت اجل و از گوش و گردن و بازوی کشته‌ها چندان حلقه و انگشتری و طوق زرین بر زمین افتاده بود که زمین مثل عروس آراسته در نظر می‌نمود. و اسب و فیل پیاده هر طرف در آن بساط چون مهره‌های لت کرده شطرنج افتاده بودند. و از سپر و شمشیر و نیزه افتاده معرکه حکم نیستان پیدا کرده و در هرجا از بسیاری خون روان، زمین مانند ارغوان زار شده بود. القصه جنگ چنان کردند که کشته‌ها حلقه برمی‌خاستند و تنها بی‌سر در حرکت بودند و اسپان بی‌سوار می‌دویدند.

و این را به زبان هندوی کبنده (Kabandha) می‌گویند که بالا گذشت. در این اثنا لشکر کورو از بسیاری تیره‌های ارجن سراسیمه و حیران شدند و از ترس پناه به بهیکم آوردند و پس‌پشت او جای گرفتند، و کار به جایی رسید که هرگاه آواز کمان ارجن می‌شنیدند کورو از اسب بر زمین می‌افتادند و همچنین فیل سواران از بالای فیل سرنگون می‌شدند و پیاده‌ها را خود چه توان گفت! آن زمان درجودهن فرمود تا جیدرتبه، و دوشامن، و شل با چهارده هزار ارا به‌سوار مقابل ارجن شوند و پاندوان نیز درآمده سرراه این هرسه کس را گرفتند و فوج ایشان را به تیر گرفتند و جنگی قوی میان ایشان درگرفت. ارجن همانطور به جنگ بهیکم، مشغول بود و هرچنس سلاح را از تیر و نیزه و شمشیر و حتی تبر و فلاخن را هم کار می‌فرمودند و داد مردانگی می‌دادند. و جماعتی که در آن روز جنگ می‌کردند غنیمت یکدیگر بودند از آنجمله راجه اوجین، با راجه بنارس (Benares)، و بهیم با جیدرتبه، و جده‌شتر با شل، و سهدیو، با بکرن (Vikarna)، و چترسین، با شکهندی، و راجه برات، با درجودهن، و دروپد، با شکن و چیکتان، و ساتک، با دروناچارچ، و اشوتهاما، و دهرشت‌دمن، با کرت‌برما (Krtavarma)، و دهرشت‌کیت (Dhrstaketu) با کرپاچارچ، مقابل بودند و با حریف خود چنان جنگ می‌کردند که در روزگار کسی نه دیده بود و نه شنیده بود.

وقتی که مردم بسیار کشته و مرده افتادند علامات خونریزی و شگون‌های بد ظاهر شدن گرفت چنان که در روز ستاره‌ها می‌ریخت و بی‌ابرباران می‌بارید و آواز رعد از آسمان شنیده می‌شد که آن را به زبان هندوی بهاوی (Bhavi Prarabdha)^۱ می‌گویند؛ و بادهای مخالف وزیدن گرفت و آفتاب چنان تاریک شد که مردم همدیگر را نمی‌دیدند. در این وقت جنگ به‌نوعی اشتداد یافت که مردمان همچو کوه بر بالای یکدیگر افتاده بودند؛ و چندان اسپان و فیلان و ارا به در میدان افتاده بود که مردم را مجال تردد نماند. و بعضی فیلان و ارا به‌هایی که سواران آنها کشته شده بودند بی‌سر در میان لشکر می‌گردیدند. و از بسیاری تیر که در میدان افتاده بود تمام صحرا حکم نیستان داشت. راجه برات، و پسرش شکهندی در برابر بهیکم درآمدند و ارجن در برابر دروناچارچ، و کرپاچارچ، و جیدرتبه درآمد. و نکل با سوشرما (Susarma)، و سهدیو در مقابل شل، و پنج‌کیکی که به‌جانب کورو بودند درآمدند. و این کیکی ده‌برادر بودند، پنج به‌جانب پاندوان و پنج به‌جانب کورو. و ساتک، و چیکتان، و ابهمن، و دهرشت‌کیت، و کهروکه این چند بهادر نامدار در برابر درجودهن و صدبرادر او درآمدند و همه با یکدیگر آغاز جنگ کردند.

نصف روز بود که این همه مردمان باهم باین ترتیب جنگ می‌کردند و بنوعی بشدت باهم به جنگ درآمدند که زیاده بر آن متصور نتوان بود و خلق بسیار از

۱- بهاوی (Bhavi): واژه هندی است و به‌سانسکریت آنرا پرابرده (Prarabdha) خوانند و بمعنی مآل‌اندیش است.

جانبین کشته شدند و هرکدام از طرفین می‌خواستند که امروز فتح کنند. و هرکدام از بهادران طرفین که باهم رو برو می‌شدند تا آنکه یکی دیگری را نمی‌گشت دست از او بر نمی‌داشت. و بهیم که در میان جنگ در برابر بهیمک درآمده بر چپه (Vrkša) بجانب او انداخت؛ بهیمک تیری انداخته بر چپه او را در راه دو پاره کرد. بهیم کمان به دست گرفت، بهیمک به یک تیر دیگر کمان او را بشکست. ساتک به کمک بهیم آمده دو تیر بر بهیمک انداخت. بهیمک، تیری زده بهلبان او را بکشت و به دو تیر هردو اسب ارا به او را زد. اسپان چون نگهبان نداشتند ساتک را برداشته روبه‌گریز نهادند. مردمان فریاد برآوردند که ساتک را خواهند کشت.

جدهشتر چند کس بدوانید تا ارا به ساتک را گرفتند. و بهیمک همچو آتشی که در نیستان افتد در میان لشکر پاندوان درآمد و از کشته‌ها پشته‌ها بر سرهم انداخت. دهرشت‌دمن خود را به ارجن رسانید و گفت که تو اینجا مشغول شدی بهیمک تمام لشکر شما را کشت. ارجن ارا به خود را به جانب بهیمک راند و بادهرشت دمن گفت که تو برو راجه جدهشتر و بهیم را خبر کن. دهرشت‌دمن پیش راجه جدهشتر آمده و با او همه حکایت بهیمک را بگفت. جدهشتر و بهیم و راجه برات، و دهرشت‌دمن با مردم بسیار متوجه جنگ بهیمک شدند؛ اگر ایشان دیرتر می‌رسیدند بهیمک در آن ساعت تمام مردمان را نابود می‌ساخت.

راجه برات، سه تیر بر بهیمک زد. بهیمک در برابر شش تیر بر او زد. ارجن، تیری بر بهیمک زد که بهیمک ساعتی بی‌قوت شد. بعد از آن بهیمک تیری زده چله کمان ارجن را برید و نه تیر به ارجن زد و هفتاد تیر به جانب کرشن انداخت چنانچه بعضی از آنها بر کرشن خورد. ارجن از این بغایت در غضب شد و تیری که کم کس از آن جان ببرد بر کمان نهاد که بر بهیمک زند. اشوتها ما در این وقت رسیده در پیش بهیمک بایستاد و آن تیر ارجن را بگرفت؛ اما بیسوس گشت و خون بسیار از او برفت. مردم اشوتها ما را به گوشه‌ای بردند و ارجن متوجه درجودهن شد. درجودهن از پیش ارجن گذشت و متوجه بهیم گشت و چند تیر بر بهیم انداخت و بهیم هم تیر بسیار بر او زد و میان ایشان جنگ بسیار شد. ابهمن در برابر بهیمک درآمد و هفتاد تیر بر او زد و بهیمک نیز هفتاد تیر بر او زد. و چترسین برادر درجودهن - دو تیر بر ارجن زد، و ابهمن که در برابر بهیمک بود چون دید که چترسین تیر بر پدرش می‌اندازد يك تیر بر کمان او زد چنانچه کمانش را خرد و بشکست.

سنجی، به دهرتراشت می‌گوید که مردمان شما متوجه ابهمن شدند؛ هرکدام که نزدیک او می‌رسیدند او ایشان را چنان می‌زد که دیگر نمی‌جنبیدند. و مردمان همه گفتند امروز کاری که ابهمن کرده به کارهای اندر می‌نماید که در جنگ دیوان کرده بود. چنانچه دیوان از اندر منهنم شده بودند لشکریان شما از ابهمن روبه‌گریز نهادند. درجودهن با پسر خود لچمن گفت که تو پسر منی و ابهمن، پسر ارجن. و من همچو ارجن هزار خدمتکار دارم، ببین که پسر ارجن چه کارها می‌کند و تو هیچ نمی‌کنی! و او از تو به سال خردتر است. و تو شاگردی در وناچارچ

و کرپاچارچ کرده‌ای و همچو من پدری داری، چرا او را نمی‌کشی؟ لچمن از سرزنش پدر درغیرت‌آمده به‌غضب تمام متوجه جنگ‌ایمن شد. ایمن چون آمدن او را دید ارابه خود را بجانب او دوانید و سه‌تیر بر پهلوان لچمن، انداخت و لچمن هرسه تیر او را در هوا برید و ارابه بر سر ایمن دوانید. ایمن، هرچار اسپ ارابه او را بکشت و به یک تیر پهلانش را انداخت. لچمن بر بالای ارابه خود بایستاد و پرچمه‌ای را بر ایمن انداخت و ایمن تیری انداخته در راه پرچمه او را دوپاره کرد و یک تیر چنان بر سینه لچمن زد که بیخود گشت و شمشیر کشیده خواست که او را بکشد. کرپاچارچ نزدیک بود؛ بدوید و دست لچمن را گرفته بر ارابه خود سوار ساخته او را بدربرد، و دوست و دشمن بر مردانگی ایمن آفرین کردند.

درجودهن مردمان خود را گرفته در میان لشکر پاندوان درآمد، و جددهشتر هم متوجه جنگ او شد و مردمان خود را دلداری داد و این دو لشکر دست و گویان شدند و تا چهار گهری (Ghari = Chatika) به‌مشت باهم جنگ می‌کردند. ساتک در اینوقت پرسید پردو لشکر فریاد زد و گفت که مردمان سپاهی تا سلاح دارند به‌مشت جنگ نمی‌کنند، هردو لشکر از این سخن ساتک از همدیگر جدا گشته رو برو با یکدیگر ایستادند و برهم تیرباران کردند. درجودهن ده هزار سوار را بر سر ساتک و مردمانش فرستاد. بعد از جنگ بسیار مردم ساتک را منهزم گردانیدند. در اینوقت ارجن خود را رسانید و بسیاری از بهادران نامی همراه ارجن بودند. ارجن بفرمود تا شمشیرها کشیده مردمان درجودهن را در میان گرفتند و تمام این ده هزار کس را کشتند و بعد از آن متوجه دیگر مخالفان شدند تا پانزده هزار کس دیگر از بهادران لشکر درجودهن را بکشت. لشکر درجودهن از پیش ارجن رویه گریز نهاد و درجودهن هرچند سعی نمود که مردم را برگرداند میسر نشد. در آن وقت آفتاب فرو رفت و ارجن هم برگشته و هردو لشکر به‌منزل خود رفتند. تمام شد جنگ روز پنجم از جمله هژده روز جنگ که در میان کوروان و پاندوان شده و از جمله ده روز جنگ که بهیکم‌پتامه کرده است.

جنگ در روز ششم!

به‌توفیق شری‌بهگوان (Sribhagavan) چون صبح روز ششم شد مردمان هردو لشکر اول غسل کردند؛ بعد از آن مبارزان زره‌های تنگ و حلقه و خفتان‌های زرنکار پوشیده خود را آراستند و همه سوار گشتند. راجه جددهشتر، به‌دهرشت‌دمن گفت که امروز هم بیوه (Vyuha) باید کرد و امروز بصورت میسار (Makara)^۱ بیوه کردند. ارجن و درویدی را بجای سرمیسار بازداشتند، و نکل، و مهدیو، را بجای هردوچشم میسار گذاشتند، و بهیم، و ایمن، و پنج پسران درویدی، و کپروکه

۱- (Makara): سوسمار؛ ب: میسار؛ ت: میسار.

—پسر بهیم— را بجای دو بازو تعیین کردند، و جدهشتر با ساتک بجای گردن ایستادند، و راجه برات با پسران خود، و دهرشت‌دمن، و هشت پسر دیگر بجای پشت میسار ایستادند؛ و پنج کیکی، پهلوی راست میسار شدند؛ و دهرشت‌کیت، و چیکتان بجای پهلوی چپ و شکمندی، و ابهمن —پسرارجن— وشتانیک (Satanika)، و کنت‌بهوج^۲ (Kuntibhoja)، بجای دم میسار ایستادند.

کوروان چون دیدند که پاندوان بیوه میسار کردند، بهیم (Bhisma) گفت که شما امروز بصورت کلنگ بیوه نمایید تا ببینم که ما بیوه کلنگ را بهتر خواهیم کرد یا پاندوان؛ پس درونه چارج را بجای منقار کلنگ بازداشتند و کرپاچارج، و اشوتها را بجای دو چشم کلنگ؛ و کرت‌برما، و باهلیک (Bahlika) بجای سر کلنگ و درجودهن با برادران بجای گردن کلنگ؛ و راجه بهگدت —بامردم خود— سینۀ کلنگ، و جیدرتنه بازوی راست، و سومدت (Somadatta) بازوی چپ. و بهیم‌پتامه پشت، و لچمن —پسر درجودهن— با فیلان بجای دم کلنگ. و پنج کیکی را که همراه کوروان بودند با راجه سومدت بجای هردو پای کلنگ بازداشتند. و چون آفتاب يك نیزه بلند گشت باز هردو لشکر آغاز محاربه نمودند. اول مرتبه از این طرف ارجن و از آنطرف دروناچارج با لشکریان خود پیشتر آمده باهم بهجنگ درآمدند. و ارجن اول مرتبه تیری برکمان خود نهاده چنان بینداخت که چون از کمان او يك گز دور شد ده تیر از آن جدا گشت، و چون پیشتر رفت صد تیر و چون نزدیک دشمن رسید هزار تیر از آن ظاهر گشته برهزار کس آمد و هزارکس را بکشت! و دروناچارج نیز مثل این تیری برلشکر ارجن انداخت. ارجن چنان تیری در برابر آن انداخت که اکثر تیرهای درونه‌چارج را رد کرده در راه بازداشت؛ و از آن تیرها زیاده از ده تیر برمردمان لشکر ارجن نرسید. دروناچارج فریاد زده گفت: شاباش، شاباش! ارجن تویی که کار را از استاد گذرانیدی! ارجن گفت که این همه از شما آموخته‌ام و بحکم شما این گستاخی‌ها می‌کنم. دروناچارج گفت: حالا وقت عذرخواهی نیست، و حمله برمردم ارجن کرد. ارجن نیز براو تاخت و جماعتی که از طرفین در عقب بودند به يك مرتبه برهم ریختند. ارا به‌سوار در برابر فیل‌سوار افتاد، و اسپ‌سوار با پیاده روبرو گشتند. و این نوع جنگی عظیم دست داد که به‌صعوبت آن هیچکس یادداشت. و بهیم گرز خود را در دست گرفته در میان دشمنان درآمد و مردمان بسیار را با زمین هموار کرد و به‌هرطرف که رو می‌آورد مردم بسیار را می‌کشت و دیگران می‌گریختند تا همچنین در میان فوج درجودهن درآمد. درجودهن گفت: یاران! بهیم تنها است سعی نمایید که شاید او را دستگیر توانید کرد، و همه به‌گرد بهیم درآمدند. بهیم دانست که این مردم قصد گرفتن او را دارند. گرز خود را بردست گرفته از ارا به‌زیر جست و

۱- ت: دو روی میسار.

۲- به: کنت‌بهوج.

بایستاد؛ و هرکس نزدیک او می‌رسید چنان بر سرش می‌زد که یا زمین هموار می‌شد. دهرشت‌دمن چون شنید که مخالفان بهیم را در میان گرفته‌اند اربابۀ خود را دوانیده خود را نزدیک او رسانید. دید که اربابۀ بهیم ایستاده است و بهیم بر آن سوار نیست؛ آتش در جان او افتاد. از بهلبان بهیم پرسید که بهیم کجاست؟ او گفت که بهیم مرا گفت که تو اربابۀ مرا همین‌جا نگاه‌دار که من در میان این مردم در می‌آیم. دهرشت‌دمن صفاها را شکافته خود را به‌جایی که بهیم جنگ می‌کرد رسانید؛ دید که تیر بسیار بر بهیم زده‌اند. دهرشت‌دمن شمشیر کشیده چند کس را بکشت و همه مردمان را که به‌گرد بهیم درآمده بودند دور ساخت و فرود آمده تیرها را از بدن بهیم، بدر کشید و او را بر اربابۀ خود سوار ساخت و تیری انداخت که تمام آن کسانی که در نزدیکی بودند بی‌هوش گشتند و همه سلاح‌ها از دست ایشان بیفتاد. دهرشت‌دمن، و بهیم این مردم را که بی‌هوش افتاده بودند کشتن گرفتند. درون‌اچار از جای خود این حال را بدید؛ فی‌الحال به‌تعجیل خود را به‌آنجا رسانید و چنان تیری بینداخت که آن مردم همه به‌هوش آمدند. و باز بهیم، و دهرشت‌دمن، آغاز جنگ کردند.

راجه جد‌هشتر، ایهمن و دوازده اربابۀ سوار را به‌کمک ایشان فرستاد؛ و درجودهن با مردم خود رانده در برابر بهیم آمد. بهیم به او گفت که امروز آن روز است غم‌هایی که کنتی (Kunti) در مفارقت ما کشیده همه را از دل او دور کنم و غمی که درویدی از آن موی گرفتن او و در مجلس آوردن در این دوازده سال خورده همه را از خاطر او بدرآرم و عوض آن زنان شما مویها کنده در بازارها پر شما نوحه کنند؛ این گفته هردو با مردمان خود حمله بر یکدیگر کردند و کار از تیر و شمشیر به‌دست و گریبان رسید. بهیم مردمان بسیار را بکشت و چند زخم کاری بردر جودهن زد چنانکه نزدیک بود که درجودهن از پا درآید. و دهرشت‌دمن هم به‌شمشیر جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت. و مردمان درجودهن چندان تیر بر هردو پهلوان پردل زدند که گویا در تمام اندام آنها، پیر برآمده است. و مردم درجودهن، شتانیك را که به‌کمک بهیم، آمده بود دستگیر کردند بهیم از اربابۀ جسته با وجود این همه زخم‌ها خود را به‌شتانیك رسانید و او را از دست دشمنان خلاص ساخت. و ارجن تمام جماعتی را که در برابر او بودند منهزم گردانید. مردان درجودهن چون دلاوری بهیم را دیدند درجودهن را گفتند که ما حریف این لشکر نمی‌شویم.

در این اثنا آفتاب فرو رفت و هردو لشکر دست از جنگ بازکشیده به‌منازل خود بازگشتند. جد‌هشتر، بهیم، و دهرشت‌دمن را در کنار گرفته سرو روی ایشان را بوسه داد و گفت: اگر شما این کارها نکنید و حرمت مرا نگاه ندارید من با این همه دشمنان که تشنه خون ما ایستاده‌اند، چون برابری می‌توانم کرد؟ و ایشان را نوازش بسیار فرمود تا جراحات‌های ایشان را مرهم نهاده بستند و ارجن را هم نوازش بسیار کرد. ارجن گفت: ای راجه! اگر ما در این روز بکار

تو نیاییم پس زندگی ما به چه کار می‌آید؟! تو خاطر جمع دار که تا ما جان در بدن داشته باشیم در خدمت و جانشیناری تو دریغ نخواهیم کرد. راجه جدهشتر بسیار خوشحال گشت و هریک به منازل خود رفته به استعداد جنگت روز دیگر مشغول شدند.

تمام شد روز ششم از جمله هژده روز جنگت پاندوان و کورو و از جمله ده روز جنگت بهیکم پتامه (به توجه و توفیق سری جگدیس جگت گورو Sri Jagadisa Jagadguru، و جگت آتما Jagadatma).

آغاز جنگت روز هفتم!

چون شش روز از جمله هژده روز جنگت گذشت، در شب هفتم کورو و یک جا جمع شدند، و درجودهن از بهیکم پتامه پرسید که لشکر ما چنانچه می‌باید آراسته شده و بهادران نامی جمع آمده‌اند؟ اما از این رهگذر که بهیم زخم‌های تیر کاری به حضور شما به من زده و مرا ایدای بلیغ رسانیده کلفتی بسیار دارم، و این چون روا باشد که مانند شما دلیران نامور بجانب من باشند، و بهیم، شیرک شود و از عهده جواب او نتوانید برآمد؟!

بهیکم گفت: من همیشه فتح تو می‌خواهم و از برای خاطر تو بهیم چه باشد؟ همه پاندوان را می‌خواهم که بکشم و از عالم براندازم؛ اما چه کار کنم که ایشان هم فیل و اسب و مردم بسیار دارند. بیک مرتبه همه ایشان را نمی‌توان مقهور ساخت و فتح آسمانی است تا عنایت بهگوان^۱ کارساز کدام جماعت باشد. بعد از آن بهیکم پتامه بر زخم‌های درجودهن مرهم مالید که فی الحال درجودهن به شد و به منزل خود رفت.

آرایش لشکریان کورو و پاندوان به شکل ماه تمام!

روز هفتم علی الصبح کورو و پاندوان از خواب بیدار شدند و افواج خود را مدور بصورت ماه تمام ساختند؛ و پیش از همه حلقه‌های فیلان مست را برگرد لشکر ترتیب دادند و عقب هر فیل هفت ارابه نامزد کردند و عقب هر ارابه هفت سوار گماشتند و عقب هر سواری هفت پیاده جنگی گذاشتند؛ و همه جوشن‌پوش و تیرانداز و نیزه گذار بودند؛ و عقب هر پیاده جنگی هفت پیاده بی‌یراق تعیین کردند.

بعد از ترتیب صف‌ها درجودهن فرمود تا برادرش چترسین با ده هزار فیل و ده هزار ارابه و ده هزار اسب سوار عقب بهیکم پتامه می‌گشته باشند و محافظت او نمایند؛ و بعد از آنکه افواج هر کدام بجای خود قرار یافت؛ درجودهن خود با دلیران و بهادران نامدار کارگذار پهلوی بهیکم پتامه بایستاد.

پاندوان چون دیدند که کوروان این^۱ صف‌ها بسته در معرکه آمدند ایشان نیز افواج خود را به همان ترتیب آراستند و بصورت دایره نمودند؛ و از هر جانب آواز بوق و نقاره و طبل تا به هیوق رسید و گردی برآمد که روی روز را پوشید؛ و شجاعان دعوی دار هر کدام با حریف خود کارزار بنیاد نهاد. و در این روز^۲ دروناچارچ با راجه برات، و اشوتهاما، با شکهندی، جنگ می‌کردند. درجوده‌ن چون دید که شکهندی، غالبانه درآمده خود به مدد اشوتهاما رفت. و آن هردو بیک جانب بودند و شکهندی تنها بجانبی و میان این سه کس جنگ قوی پیوست و نکل، و سهدیو، حریف شل؛ و بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda) با راجه‌های اونت (Avanti) (یعنی: اجین Ujjain) با جداهمن (Yudhamanyu) مقابل شدند^۳ و چندی دیگر از راجه‌ها به جنگ ارجن آمدند؛ و بهیم با پسر هاردک (Hardika) غنیم شده بود، و چترسین (Cekitana)، و بکرن (Vikarna)، و درمرکه (Durmukha)، حریفان ابهمن، و راجه پراگ‌جوتکه (Pragjyotisapura) در برابر کهرکه، و النیش‌دیو (Alambusa)، با ساتک (Satyaki)، و بهورشروا (Bhurisrava) با دهرشت‌کیت (Dhrstakeru)، و راجه شرتای (Srutayu)، با راجه جد‌هشتر و چیکتان (Cekitana)، با کرپاچارچ مقابل بودند. باقی مردم که مانده بودند به مدد راجه پراگ‌جوتکه برسر بهیم رفتند.

در این اثنا ارجن با کرشن گفت که می‌بینی بهیم‌پتامه برای ما لشکر را چطور آراسته است؟ و خود مستعد^۴ شده؛ حالا ما را هم بجان باید کوشید؛ این بگفت و گمان خود را بلمست گرفت و تیر برزه نهاد؛ و بشنیدن آواز چاشنی گمان او، از هر گوشه غریو برخاست و همه دانستند که امروز قران عجب خواهد شد. و ارجن تیری را که مهادیو به او داده بود سرداد و سه تیر بجانب فوج اعداء چنان پیایی انداخت که از آن سه تیر اکثر لشکر ایشان از فیل و اسب و آدمی مجروح شدند؛ و دیوتها که این حال می‌دیدند آفرین بر ارجن می‌گفتند؛ و از ترس تیرهای او لشکر گوروان جابجا متفرق شدند و پناه به بهیم‌پتامه آوردند تا شاید آنجا خلاص یابند. و در آن زمان که ارجن به جنگ مشغول بود، درجوده‌ن دید که ارجن پیش‌پیش لشکر است و سوشرما همراه اوست. فریاد بر مردم خود زد که دل چرا پای می‌دهید؟ اگر شما با ارجن جنگ نمی‌توانید کرد سوشرما را باری جواب بدهید که با ارجن، بهیم‌پتامه جنگ خواهد کرد.

۱- ب: آیین.

۲- ب: نهاد؛

چنان‌تیره گیتی که از لب خروش ز بس تیرگی ره نبردی به گوش
فرو رفت و بر رفت روز نبرد نم خون به ماهی بر ماه گرد

و درین روز

۳- ب: و بند و ان‌بند مقابل جوده‌همن شدند.

۴- ب: آراسته است و خود مقید شده.

پس بهیکم مقابل ارجن شد و براو حمله آورد. ارجن در برابرش بایستاد و از صدای ارابهٔ ارجن و نغیر^۱ هنونت (Hanumat) که بر بیرقش مصور بود؛ چندان زلزله افتاد و غوغا خاست که مردم دست‌وپا گم کردند و هیچکس بجانب او تیز^۲ نمی‌توانست دید. و بهیکم پتامة که در مقابلش بود چندان صلابت و مهابت داشت که باعث حیرت نظارگیان می‌بود. هردو در رنگت دو دیو دیوانه با هم افتادند [و تیر] رد و بدل می‌کردند.

و دروناچارچ که حریف راجه برات بود تیری‌کاری بجانب راجه برات انداخت که يك تیر بر سینه‌اش رسید و تیر دوم بیرقش را انداخت و تیر سوم کمان او را از میان قبضه شکست. و راجه برات فی‌الحال از روی غضب کمان دیگر بدست آورد و چهارده تیر بر دروناچارچ انداخت؛ از آنجمله به‌سه تیر او را زخمی ساخت و به‌چهار تیر هر چهار اسب او را مجروح کرد و به‌يك تیر بیرقش را فرود آورد و به‌پنج تیر بهلبان او را زد و به‌يك تیر کمان دروناچارچ را برید. و دروناچارچ در غضب شد و به‌چهار تیر اسبان ارابه و به‌يك تیر بهلبان او را بکشت. و راجه برات (Virata) ارابهٔ خود را گذاشته، برارابهٔ پسر خود که شنکبه (Sankha) نام داشت سوار شد و پدر و پسر هردو- با دروناچارچ جنگ می‌کردند. دروناچارچ، به‌تیر آهین مثل مارپیچان و لرزان شنکبه را چنان زد که از سینه‌اش پران گذشت و به‌زمین فرو نشست.

راجه برات چون دید که شنکبه به‌جا ماند و جان به‌جان آفرین داد تاب‌جنگ دروناچارچ نتوانست آورد و مهر پدری و فرزندی را بیک سو گذاشته روبه‌گریز نهاد.

بی‌بلا، نازنین شمرود او را چون بلا دید در سپرد او را شکبندی بعد از دیدن این حال به‌مقابل دروناچارچ، آمد. در این وقت اشوتها ما به‌جنگ او ایستاد. شکبندی سه تیر بر پیشانی اشوتها ما زده او را مجروح ساخت؛ پس از آن اشوتها ما در يك لحظه رتبه (Ratha)، و رتبه‌بان؛ و اسبان، و اسلحه، و علم شکبندی را با تیرهای پی‌درپی خود بیفکند؛ و شکبندی شمشیری بردست گرفته از روی تیزدستی هرتیری را که اشوتها ما براو می‌زد، بعضی را به‌طول و بعضی را به‌مرض می‌شکافت و می‌برید بطوری که یکی از آن تیرها کارگر نشد. اشوتها ما يك مرتبه او را غافل ساخته تیری پیکان‌دار چنان بر سر شکبندی زد که سپر او را بشکست. شکبندی شمشیری دیگر بدست گرفت؛ اشوتها ما آن را هم به‌تیر انداخت و ارابهٔ او را نیز پاره کرد؛ پس از آن او را نیز مجروح ساخت.

بعد از آن شکبندی از ارابهٔ خود فرود آمد و برارابهٔ ساتک رفت. و ساتک با النبش دیو در جنگ بود و از غایت اعتراض النبش را به‌تیر زد. النبش نیز

۱- ب: نغیر هنونت.

۲- ب: تیر.

به تیری که پیکانش بصورت هلال بود کمان ساتک را پاره کرد، و طلسمی تعبیه کرد که مثل خود هزاران هزار دیوان مهیب و هولناک نمودار ساخت که ایشان به جنگ ساتک برخاستند و او را به تیر می زدند. ساتک در آن زمان تیری بدست گرفت که منسوب به اندر بود؛ و بدان تیر چنان النیش را زد که آن تعبیه او همه بر طرف شد و دیوان جمله نابود شدند؛ و النیش زخمی شده تنها یگریخت. و معلوم همه شد که این دیو به سحر و طلسم فوجی را از دیوان بهم رسانیده بود، و این معنی باعث حیرت مردم گشت و آفرین ها بر ساتک گفتند.

مقارن این حال دهرشت دمن روبه روی درجودهن آمد و تیرها را بجانب او روان کرد. و لشکریان کوروان؛ اسپان او را به تیر مجروح ساختند و بیرقش را انداختند و کمان او را بریدند. او پیاده شد و مقابل سردار آن لشکر شد و تیغ بردست گرفته می خواست که براو ضربت اندازد که شکن از پیش رسید و حمله بر دهرشت دمن برد. و شکن با آنکه ارا به سوار و دهرشت دمن پیاده بود؛ با وجود این غنیم خود را در نظر نیاورد و داد مردانگی می داد و چنان جنگ می کرد که هیچکس آنطور جنگ را نشان ندهد و تنها با فوج شکن می برآمد. و در این اثنا خدمتکاران دهرشت دمن رسیدند و ارا به دیگر پیش او کشیدند تا سوار شد و باز در جنگ درآمد و جواب اعداء می داد. و بهیم، پا کرت بر ما به جنگ پیوست، و بهیم او را به تیر بدوخت؛ و او هم بهیم را زیر تیرها پوشید؛ پس بهیم خشمناک شد و چهار اسپان ارا به او را بکشت و بیرقش را انداخت و چندان تیر بریدن او رسید که تمام اندامش خون آلود گشت. و هردو دلیران چون خروسان جنگی به یکدیگر حمله می نمودند و جنگ به راستی می کردند - بی آنکه غدیری و مکاری در میان باشد - و هر چند که تشنه خون یکدیگر بودند و تا دوپاس روز کشش و کوشش نمودند؛ اما از هیچ جانب غلبه نبود و نسیم فتح نوزید و جنگ میان پهلوانان قائم بود.

و مقارن این حال بند (Vinda)، و آن بند (Anuvinda)، - راجه های اوجین (Ujjain) - که مقابل راجه اراوان (Iravan)، بودند به یکدیگر کارزار می نمودند. و از هردو جانب مقابل یکدیگر را زخمی ساختند و یکی بردیگری غالب نشد. آخر اراوان، چهار اسپان بند، را به چهار تیر زد و به دو تیر دیگر هم بیرق را انداخت و هم کمانش را پاره کرد. آن دو برادران که هر کدام در وادی مردانگی بی نظیر روزگار بودند نوبت به نوبت با اراوان، جنگ برآستی می کردند و او را به تیر باران گرفتند. و بند در غضب شد و بهلبان او را به تیر زد و کشت؛ و جنگ ایشان تا آخر روز همینطور قائم بود.

آمدیم بر سر قصه گهروکه (Karusa)، و بهگدات (Bhagadatta)!

چون هردوی این بهادران، دیوزاد بودند و در قوت از آدمیان افزونتر، به تعصب چنان جنگ کردند که میان اندر، و برتراسردیو جنگ شده بود و ذکرش بالا

گذشت. و کپروکه چندان تیرها بر بهگدت زد که گویا موها بر بدن او رسته و پر برآورده بودا بهگدت نیز پای تحمل برجا فشرده چاپک دستی نموده جواب تیرهای او می داد. و کپروکه همه تیرهای او را در هوا می گرفت و به تیرهای خود می برید. و بهگدت در حین جنگ آفرین بر مردانگی کپروکه گفت؛ پس به تیرهای پیاپی اسپان ارا به او را معیوب و مجروح ساخت، و کپروکه از روی اعتراض نیزه ای بدست گرفت و به قوت تمام خواست که بر خرطوم فیل بهگدت بزند. پیش از آنکه نیزه دستی او به فیل رسد بهگدت تیزدستی نمود و نیزه او را در هوا چنان به تیرزد که سه پاره شد و بر زمین افتاد چنانچه که تیر شهاب از آسمان می ریزد. کپروکه دید که بهگدت حریف زبردست است و سلاح براو کار نمی کند؛ تاب نتوانست آورد و از پیش او گریخت. بهگدت در آن حالت خنده کرد و از روی شوق فریاد زد و به مردم می گفت که حریف را چطور زبون ساختم!!

پس بهگدت شیرک شد و غالبانه فوج پاندوان را زیر پای فیل می مالید و درهم و برهم می زد؛ و فیل او هرکس را که پیش می آمد به خرطوم و دندان و چهار دست و پا و دم جدا می زد و می کشت. نکل، و سهدیو؛ با شل مقابل بودند، و سهدیو تیرها بر شل می انداخت و شل نیز با او جنگ می کرد و نوبت به نوبت ضربت به همدگر می انداختند چنانکه سهدیو مانده شد؛ نکل به مدد برادر آمده با شل جنگ بنیاد کرد و شل هر چهار اسپان او را به تیر زد. و نکل، شل را به تیرکاری زد چنانچه او بی هوش افتاد و بهلبان شل او را از معرکه بدربرد. کوروان، از دیدن این حال دل شکسته شدند و گفتند که شل راجه بزرگ است از ولایت مدر (Madra) که هم جمعیت بسیار دارد و هم قوت و مردانگی، اینکه از پیش نکل گریخت خوب نشد. در این حال نکل، و سهدیو از خوشحالی بوق فتح نواختند و پاندوان برایشان آفرین ها گفتند.

چون نیم روز شد جدهشتر با راجه شرتای (Srutayu) مقابل شد و او را بانه تیر زد. و او راجه جدهشتر را با هفت تیر زد چنانکه هر هفت تیر از جوشن جدهشتر گذشتند و بدن او را مجروح و خون آلود ساختند و جدهشتر زمانی ضعف کرد و چون به هوش آمد به یک تیر بیرق او را انداخت. او باز هفت تیر بر جدهشتر زد. جدهشتر در غضب آمد، در حالتی که دیوتها او را در غضب دیدند، به یکدیگر گفتند که راجه جدهشتر بغایت حلیم است و رفق دارد و بنیاد غضب و غصه را بر انداخته، حالا که خشمناک شده جهانی را از آتش غضب خود خواهد سوخت - دعا باید کرد تا در سینه او کینه جانگیرد؛ بنابراین راجه جدهشتر از غضب فرو آمد و به یک تیر گمان و تیرهای او را برید و تیری دیگر بدست گرفته بر سینه او زد و بهلبان او را نیز بکشت. شرتای چون دید که راجه جدهشتر خشمگین شده و بهلبان او را کشته و بیرقش را انداخته تاب نتوانست آورد و از پیش راجه گریزان شد - چنانچه گریختن او باعث ملال افواج کوروان شد و بیک دیگر می گفتند که کار بد شد و از پشیمانی و شرمندگی سر در پیش انداختند!

آن زمان کپراچارچ به جنگ جدهشتر آمد، و در میان این دو حریف جنگ

قایم بود؛ در این اثنا چیکتان از جانب پاندوان به جنگ کرپاچارج مقابل شد. کرپاچارج، راجه جد هشترا را گذاشته متوجه چیکتان شد و به ضرب چند تیر هم قبضه کمان او را شکست و هم بهلبانش را کشت و بعضی اسپان ارا به او را کشت و بعضی دیگر را مجروح ساخت. پس چیکتان از ارا به فرود آمد و گرز گران را بدست گرفته اسپان کرپاچارج را چنان به گرز زد که استخوان در بدن آنها خرد شد. و کرپاچارج نیز پیاده شد و او را زیر تیر گرفت و چندان تیرهای کاری براو زد که از سینه او پران گذشته بر زمین نشست.

در آن حالت هردو بهادران که از ارا به به زمین فرود آمدند شکن، کرپاچارج را بر ارا به خود برداشت و پاندوان، چیکتان را بر ارا به سوار کردند. چون این هردو سربسز ماندند نوبت جنگ سومدت (Somadatta)، و دهرشتکیت رسید. آنها نیز مثل دیگران اول جنگ تیر آغاز کردند. در این وقت بهورشروا (Bhurisrava) به مدد سومدت آمد و از جانب او به دهرشتکیت، تیر انداختن گرفت. دهرشتکیت چون دید که او تنها است و مقابل دو کس نمی تواند شد و هیچکس از پاندوان نیز به کمک او نرسید فی الحال هزیمت را غنیمت دانست و روبه گریز نهاد. پس از آنکه دهرشتکیت، گریخته آمد بر ارا به شتانیك سوار شد و حریفان جنگ او خوشحال شدند و بوق فتح نواختند.

در این اثنا بکرن، و چترمسین، و درمرکهن (Durmukha) مقابل ابهمن در جنگ شدند و با او مجادله بنیاد نهادند. ابهمن تیزدستی نموده اسپان ارا به هر سه کس را بکشت و ایشان را بر زمین فرود آورد و زخمی بدیشان نرسانید چه او شنیده بود که مرگ این سه کس بدست بهیم خواهد بود. آن زمان بهیمک پتاهه با فیل و اسب و آدم بسیار متوجه ابهمن شد تا با او جنگ کند. ارجن را مهر پدری در غیرت آورد؛ و به کرشن گفت که ارا به مرا زودتر آنجا ببر که مبادا این بلا سیاه (یعنی: بهیمک) نور دیده و جگر گوشه مرا ضایع سازد. جمعیت بهیمک چون دیدند که ارجن بمقابل ایشان می آید؛ ابهمن را گذاشته باو روبرو شدند. و ارجن ایشان را زیر تیر گرفت و ایشان نیز بجانب او تیرها سر دادند و به یک تیر شصت هزاران هزار تیر بروی می گشادند. و ارجن همت خود را بر آن گذاشت که دل از همه ایشان پرداخته نوعی باید کرد که بهیمک کشته شود. و هر چند به قصد بهیمک عنان را تافته بود؛ اما دید که مقدمه فوج لشکر بهیمک، جیدرته است. و راجه درجودهن نیز محافظت بهیمک می نماید و لشکر تازه زور را عقب او گذاشته است؛ ارجن اول مقابل جیدرته شد و با او به جنگ پیوست. راجه جد هشترا چون دانست که درجودهن متصل جیدرته است و به کمک بهیمک خود را رسانیده، جد هشترا نیز از عقب ارجن رسید و نکل، و سپه یو همراه جد هشترا بودند. بهیمک پتاهه با آنکه می دانست که پاندوان مغلوب شدنی نیستند با وجود این

۱- ب: نهاد:

جو بینی که یاران نباشند یار هزیمت ز میدان غنیمت شمار

هم از کمال تهو و مردانگی ابرو خم نمی‌کرد و از آمدن ایشان باکی نداشت و به مردم خود گفت ایشان را راه آمدن ندهید و سرراه برایشان بگیرید و تیرباران کنید. در این اثنا جیدرته با پاندوان آغاز جنگ کرد و پاندوان به یک مرتبه بر او شصت گشادند و او از تیزدستی چندان تیرها انداخت که همه تیرهای پاندوان را در هوا برید و کمانهای ایشان را شکست و برای آن به پیکان تیر، هرکدام را از پاندوان مجروح ساخت: پس درجودهن، و شل، و کرپاچارچ، و چترسین، نیز خود را به کمک جیدرته (Jayadratha) رسانیدند و تیرها بر پاندوان می‌انداختند. جدهشتر که این صورت را دید با شکندی (Sikhandi) گفت که امروز اینها بر ما غلبه کرده‌اند و تنها جیدرته همه لشکر ما را معطل داشته بود؛ با این همه درجودهن با سرداران دیگر آمد و کار بر ما دشوارتر ساخت، و تو بارها می‌گفتی که بهیکم را خواهم کشت، آن وعده‌های تو چه شد؟

شکندی در غیرت آمده بجانب کوروان، حمله آورد. و شل با شکندی، مقابل شد و هرتیری که بر شکندی می‌انداخت کارگر نمی‌شد. پس شکندی تیری را که برن، به او داده بود بجانب شل انداخت، و شل آن تیر را به تیر خود در هوا برید و میان ایشان جنگ همینطور قایم بود که بهیکم پتاه تیری انداخت و کمان راجه جدهشتر را برید و به تیر دیگر بیرق او را انداخت و بعد از آن حال، بهیکم قهقهه بلند کرد، و کمان و تیر خود را از دست گذاشت و گفت که راجه جدهشتر طفل من است همین قدر بس بود که رتبه مردانگی و علم جنگ خود را با او بنمایم و با کشتن او همراه نیستم^۱.

بهیم چرن دید که راجه جدهشتر را این حالت پیش آمده و ترسی بخاطر او راه یافته و حال بر راجه متغیر شده از روی غضب و غیرت گرز خود را بدست گرفت و با بهیکم ملتفت نشد و به جنگ جیدرته رفت. در حین دویدن بهیم، جیدرته به تیر او را زد و بهیم آن زخم‌ها را در نظر نیاورد و خندان خندان به گرز خود هر چهار اسپان ارا به جیدرته را کشت. درجودهن به سرعت تمام خود را به مدد جیدرته رسانید. بهیم، جیدرته را گذاشته مقابل درجودهن آمد و چترسین که در ارا به پیش روی درجودهن بود نگذاشت که بهیم حمله بر درجودهن کند و بر او ضرب اندازد. بنابراین چترسین خود را سپر درجودهن ساخت و چون دید که بهیم بر او گرز حواله کرده، چترسین فی الحال از ارا به خود بزیر جست و خود را بر زمین انداخت. و در این حین گرز بهیم بر ارا به او رسید و ارا به او را ذره ذره کرد. و بکرن، چترسین را بر ارا به خود برداشت، و بهیکم باز دست به تیر و کمان برد و لشکر پاندوان را زیر تیر گرفت. و راجه جدهشتر هم بجانب او تیر می‌انداخت و بهیکم تیرهای او را در هوا می‌برید، حتی کمان راجه را نیز شکست و اسپان ارا به او را به تیر کشت و جدهشتر پیاده شد و بر زمین ماند. در این اثنا نکل، رسید و راجه را بر ارا به خود برداشت؛ پس نکل و مهدیو

۱- ل: به او نمایم و تا کشتن به او همراه ننشینم؛ ب: و تا کشتن به او همراه نیستم.

—هردو— با بهیکم پتامه جنگ تیر کردند، و بهیکم تیرهای ایشان را نیز بیکار می‌ساخت؛ و جدهشتر ازین حال بسیار خمگین شد، و بهیکم در رنگ شیر سیاه در صف پاندوان درآمد، و خلقی بسیار را تلف ساخت و کشت؛ و شکندی، و دهرشت‌دمن، و ساتک تیر بر بهیکم زدند و با جمعیت کورووان جنگ کرده، فوج ایشان را ازجا بردند؛ و کورووان زور آوردند و دهرشت‌دمن را پیاده ساختند و او برارایه ساتک برآمد؛ پس جدهشتر، و ارجن روان شدند و ارجن با درونه‌چارچ به جنگ پیوست. درین وقت درجودهن به‌همراهی بهیکم بمقابله ارجن آمد و درین جنبش، آن ترتیبی که داده بودند در صف‌ها نماند، و جنگ مغلوبه شد و کشته‌ها، پشته‌پشته بر زمین افتادند، و از خون، جوی‌ها روان شد؛ و کرکس‌ها و جوگینان (Yogini) که همیشه تشنه خون بودند به‌کام دل رسیدند، و دست و بازو و انگشتان مرده‌ها را عقابان و کرکسان در یک‌پاس روز — بلکه کمتر — به مسافت‌های بعیده رسانیدند؛ و این خبر باطراف عالم منتشر شد؛ و اگرچه در نصف اول روز غلبه بجانب کورووان بود؛ اما در آخر روز پاندوان غالب آمدند، و چون شب شد خرم و خوشحال بجانب دایره^۱ روان شدند و هرطایفه بمعالجه با زخمیان مشغول شدند و شب آمد و رفت بمنازل یکدیگر می‌کردند تا آن که آن شب گذشت.

جنگ در روز هشتم!

و چون روز هشتم — از جمله ده روز جنگ بهیکم — شد؛ کورووان لشکر خود را که مانند دریا موج میزد؛ ترتیب دادند، و این صورت را به‌زبان هندوی مهابیوه (Mahavyuha) می‌گویند — و درجودهن چون سپاه خود را دریای بی‌پایان اعتبار کرد و افواج را به‌امواج آن دریا تشبیه می‌داد؛ بهیکم پتامه را به‌منزله تمینگل^۲ (Timingala)، خیال کرد، و می‌گویند که تمینگل جانوری است که هیچ جانوری دیگر در دریا به‌بزرگی آن نیست؛ بنابراین بهیکم مقدمه لشکر شد و راجه‌های مالوه (Malava)، و دکهن (Daksina) پس سراو ایستادند؛ پس از آن دروناچارچ (Dronacarya)، و کرپاچارچ (Krpacarya)، و بندمار (Vindhyamara)، و بهگدات (Bhagadatta)، و راجه‌مگده (Magadha)، و راجه‌کلنگ (Kalinga) (یعنی: بهار!) و برهدبل (Brhadbala)، راجه اوده (Avadha)، و میکال (Mekala)، و پرستل^۳ بودند. و بعد از آن اشوتها (Asvatthama)، پس درجودهن، بود: پسراو کرپاچارچ. و راجه جدهشتر، به‌دهرشت‌دمن گفت که دربرابر این لشکر شما هم مردم خود را ترتیب بدهید. دهرشت‌دمن گفت که ما افواج خود را بصورت سنگهاره^۴ (Singhara)، که میوه‌ای است آبی با سه‌گوشه — بدین ترتیب آراسته

۱- ل: دیره، دایره = (Vyuha). ۲- ب: تمینگل.

۳- این نام در متن سانسکریت نیست.

۴- ب: سنکاره. سنگارا (Singhara) واژه هندی است و به سانسکریت آنرا (Sringataka) خوانند.

می‌سازیم. در يك سر آن بهیم را و در سر دوم ساتك (Satyaki) را و در گوشه سوم - که بجای قول بود - راجه جددهشتر را با نكل (Nakula)، و سیدیو گذاشتند و بعد از بهیم، ارچن (Arjuna) بود. بعد ارچن سرداران دیگر بترتیب ایستادند و به‌همین‌طور بهادران نامی و دلیران جنگی؛ پس پشت ساتك (Satyaki) نیز ترتیب صف بستند؛ و کهروکه (Karusa)، و ابهمن (Abhimanyu) و پنج پسران دروپدی (Draupadi) عقب راجه جددهشتر جای گرفتند تا آنکه میان هردو صف جنگت قایم شد. و از جنبش سواران و فیلان زلزله در زمین افتاد و از بس که شمشیر به‌شمشیر و تیر به‌تیر و نیزه به‌نیزه می‌رسید سلاح‌ها حکم آهن و سنگ چقماق پیدا کرده بودند و از آنها شعله‌های آتش برمیخاست؛ و آنان که جرات و غیرت داشتند مبارز می‌طلبیدند و جان برکف دست نهاده کارزار می‌کردند. و آنانکه خود را به بی‌غیرتی و بیدلی قرار داده بودند برای گریز بهانه می‌طلبیدند و راه شب می‌دیدند^۱.

در این روز بهیمک پتاه از همه پیشتر شروع در جنگت کرد و مثل جم (Yama) درنظر آشنا و بیگانه می‌نمود. هرکس که او را می‌دید از دور خیال می‌کرد که بلائی است سیاه و پنجه او به‌شگنجه اجل می‌ماند. و راجه‌های پانچال (Pancala) (یعنی: کنپله Kampilya)^۲ و سرنجی (Srnjaya)، و راجه سومك (Somaka) مقابل او شدند و او اکثر مردم ایشان را به‌سرحد عدم رسانید و مغلوب^۳ و مجروح ساخت. چون این جماعت را طاقت مقاومت با او نماند. بهیم، به‌مدد ایشان رسید و از آنطرف درجودهن برای محافظت بهیمک آمد و در میان بهیم، و بهیمک پتاه جنگ پیوست. بهیم به‌يك ضرب بهلبان بهیمک را کشت و به ضرب دیگر سونابه (Sonabha) را که یکی از برادران درجودهن بود کشت و سر او را از تن جدا کرد. و بعد از کشتن سونابه، هفت برادران او بر بهیم، تاختند و او را به‌تیرهای بسیار زدند. بهیم، آن ضرب ایشان را بخاطر نمی‌آورد و ابرو خم نمی‌کرد. بعد از آن بهیم، نیز حمله برایشان آورد و برهریکی از این هفت برادر تیری که می‌زد او را همراه برادر دیگر به‌ملك عدم می‌فرستاد تا آنکه همه ایشان را در طرفه‌العین چنان نابود ساخت که گویا به‌عالم وجود نیامده بودند.

درجودهن از مصیبت برادران خود می‌گریست و بیقراری و زاری بنیاد نهاد و شمه‌ای از آن سخنان که کرشن، و بدر، و دیگر بزرگان بطریق نصیحت به‌او گفته بودند یادآورد اما کار چون از اصلاح گذشته بود هیچ‌ظاهر نساخت و با بهیمک پتاه گفت که روا باشد که با وجود مثل شما دلیران و دلاوران بزرگ نامدار هفت‌هشت

۱- ل: و راه راست می‌دویدند؛ ب: و راه شب می‌دیدند: آن که او از قوت دل بازو اندر کار داشت راست گرد تیر سوی قلب اعداء می‌دوید و آنکه از ضعف درونی دست‌وپا گم کرده بود گاه سوی آب و گاهی سوی صحرا می‌دوید.

۲- یعنی: کنپله و افغانان.

۳- ب: و معیوب و مسلوخ ساخت.

برادران مرا که هرکدام بجان برابر بودند بهیم تنها بکشد و شما این حالت را می‌دیدید باشید و دمار از روزگار بهیم نه برآید.

بهیمک گفت: حالا وقت گریه نیست، کرده را ناکرده باید شمرد و خون‌جگر نباید خورد و در کارزار باید کوشید. و ما پیش از این، این معنی را می‌دانستیم و آن روز نصب‌العین ما بود. هرچند به‌تو نصایح و مواعظ دلپذیر را — هم ما و هم مادر و پدر تو — گفتیم قبول نکردی و همه سخنان ما را حمل برغرض نمودی. و روزی که ما از جنگ احتراز می‌کردیم نه از این رهگذر بود که صرفه جان خود — از ترس و بی‌دلی — می‌کرده باشیم بلکه برای این بود که بی‌یقین می‌دانستیم که در این مهابهارت همه ما به‌غارت خواهیم رفت و هر ساعتی که بگذرد غنیمت است و تو این توقف را از ما نفاق شمردی و کار بجایی رسانیدی که نبایستی رسانید؛ حالا بی‌توقف و بی‌تحاشی می‌باید کوشید و دل به‌قضای بهیگوان باید نهاد تا هرچه شدنی است، زودتر شود.

این را بگفتند و از جای خویش جنبیدند و هرغنیمی به‌حریف خود مقابل شد. دهرشت‌دمن، و ساتک، و شکهندی با بهیمک جنگ می‌کردند و راجه‌برات، و دروپد، و کیکی (Kekaya)، و کنت‌بهوج (Kuntibhoja)، و سومک (Somaka) نیز به‌کمک مقابل او بودند. و ارجن، و چیکتان، و پسران دروپدی حریف درجودهن شدند. و ابهن، و کهروک، و بهیم بالشکری عظیم با دیگر کوروان روبروگشتند. و جد‌هشتر در قلب پابرجا بود. و هردو لشکر باهم یکی شدند و ترتیبی که در وقت آراستن صف‌ها قرار داده بودند نماند و جنگی می‌کردند که در جریده روزگار آثارش باقی‌ماند. و پاندوان مردم بسیار را از کوروان چون تلف کردند دروناچارچ نیز بر سر صف سرنجیان (Srnjaya) زور آورد، و ایشان را ازجا راند. و بهیم از جانب دیگر حمله کرد و چند فوج کوروان را گریزانند و در آن جنگ کارستانی پرداخت که هیچ کس نشان ندهد. و از قوت بازوی فیل را بر فیل و اسب را بر اسب و آدمی را بر آدمی می‌زد که بعضی به‌جا می‌مردند و جمعی مجروح می‌شدند و طایفه‌ای در هوا مثل جانوران می‌پریدند و از هر طرف در جهان ناله و فریاد و فغان بود. و نکل (Nakula)، و سهدیو (Sahadeva)، هردو برادران نیز همراه بهیم شدند. و به‌تیر بعضی اسپان ارا به را می‌کشتند و بعضی را پی‌کردند. و جنگ ارجن را نیز از حال بهیم قیاس باید کرد که او هم از جانب دیگر کوروان را پیش‌انداخته بود و چندان غنیم را به یاد داد که شمار آن را بهیگوان داند.

پس در این وقت شکن (Sakuni)، و شل (Salya) بر پاندوان، دویدند، و ایروان (Iraavan)^۱ — پسر ارجن — در مقابل ایشان آمد. او هر جا که اسب تازی و عراقی در لشکر کوروان می‌دید همه را می‌کشت و پی می‌کرد تا آنکه خیلی سواران را پیاده ساخت. بعد از آن ایشان را به‌تیر گرفت. در اینوقت شش برادران شل، به‌جنگ ایروان رسیدند و او تنها بر همه ایشان حمله می‌کرد و هر چند برادران شل،

۱- ایراوان با ایراوت (Iraivat).

ضربه‌ها یراو انداختند کارگر نیفتاد و او از عقب چندان تیر پرایشان زد که مجروح شدند و غرق خون گشتند. آنگاه ایراوان، تیغ در دست گرفت و قصد کرد که سرهای ایشان را از تن جدا سازد. هرشش کس او را در حلقه گرفتند و او به ضرب تیغ سرهای ایشان را برید بعد از آن دوهزار سوار که تابینان برادران شل بودند، به جنگ ایراوان، آمدند، او ایشان را بکشت.

و در این حالت درجودهن، رشیه شرنک دیو^۱ را که برادر بک دیو (Bakasura) بود و با بهیم^۲ کینه برادر خود داشت طلبید و گفت که بهیم^۲ برادر تو را کشته و حالا ایراوان، تنها در میدان می‌گردد تو چون جنگ دغا بازی و طلسم را خوب میدانی باو رفته جنگ بکن و او را بکش. او به جنگ ایراوان آمد و هر دو مقابل همدیگر شدند. رشیه شرنک^۴ به طلسم و سحر دوهزار دیو را برای مدد خود بهم رسانید. ایراوان همه آن را کشت و گریزانید تا آنکه تنها آن دیو برای جنگ او ماند. پس ایراوان کمان او را به تیر برید و آن دیو گاهی بصورت فیل و گاهی بصورت اسب و غیره می‌نمود و جنگ به دغا بازی می‌کرد. ایراوان چون در اصل مار بود و ماران را در آن زمان این قدرت بود که به هر رنگی که می‌خواستند می‌شدند؛ بنابراین ایراوان، در هوا رفت و از بالا رشیه شرنک (Risyasringa) را به تیر می‌زد و هر مرتبه که او را کشته خیال می‌کرد او باز زنده می‌شد و از صورتی به صورتی انتقال می‌نمود و با ایراوان جنگ می‌کرد تا آنکه ایراوان، از آن کاروبار حیران ماند و پیش او عاجز شد. آنگاه آن دیو خود را بصورت اژدها ساخت که تا او را فروبرد. ایراوان نیز طلسمی پرداخت و تعبیه کرد که از یک مار هزاران مار پیدا شدند و خود بصورت شیش‌ناگ (Sesanaga)، که به اعتقاد هندوان زمین بر سر او ایستاده است، ساخت. در این اثنا رشیه شرنک^۵ خود را بصورت کرد (Garud) جانور که ماران غذای اویند، ساخت و همه لشکر ماران را کشت و ایراوان، را چون تنها یلفت سر او را از تیغ جدا کرد و ارجن که در گوشه‌ای با غنیمان خود مقابل بود از جنگ ایراوان، خبر نداشت.

چون کوروان، خبر کشتن ایراوان، شنیدند خوشحال شدند و طبل شادی نواختند و ایشان را فی‌الجمله تقویتی شد. پس بهیم^۲ و دروناچارچ، و کرپاچارچ، هر سه سرداران یک‌جا شدند و صف‌های پاندوان، را پیش انداختند و برهم می‌زدند و اکثری را بی‌جان و بی‌سر و پا می‌ساختند. در این حالت کپروکه (Karusa) نمره‌ای بلند زد که از صدای او لرزه در اندام شیر شرز می‌افتاد چه جای آدمیزاد! و نیزه بدست گرفت و متوجه کوروان شد و طلسمی کرد که از یک کپروکه به طریق تعبیه چندین هزار هزار دیوان دیوانه باو همراه شد. درجودهن با

۱- ارکس رنگ.

۲ و ۳- ب: و به ارجن.

۴- ب: ارکس رنگ.

۵- رکس شرنک (Risyasringa).

ده هزار فیل مست بجانب کپروکه تاخت بطوری که از جنبش فیلان نزدیک بود که زمین بلرزد و از گردوغبار هوا تاریک شد. و دیوان کپروکه که هرکدام بصورت هولناک شده بودند بعضی پارچه کوهی را بدست گرفتند و جمعی درختان را از جاکندند، و جماعتی سپر و تیغ و نیزه و تیر و فلاخن داشتند. القصة آلات جنگ هرچه می یافتند بکار می بردند و کوروان را هلاک می ساختند و تمام حشم و فیلان مجروح و مغلوب و مسلوخ گردانیدند.

آنگاه درجودهن خود دست به تیغ برد و به جنگ متوجه شد؛ پس کپروکه، خود را به درجودهن رسانید و به قوت بازو تیری که در ترکش داشت براو انداخت ولی اصلاً کارگر نیامد. کپروکه در غضب شد و گفت: هریدی که با پدر و عمویان من و درویدی کرده ای و ایشان را از ولایت بدرآورده، جلای وطن داده ای؛ امروز وقت آنست که گینه ایشان را از تو بکشم و یا خود کشته شوم و یا ترا بکشم. کپروکه این را بگفت و روبروی درجودهن شد. ناگاه بهگت (Bhagadatta)، راجه بنگاله، از طرف کوروان فیل سوار به جنگ کپروکه آمد و کپروکه نیزه دستی را برفیل او انداخت و کشت. درجودهن چون دید که فیل بهگت را کپروکه کشت خود تیرها بر کپروکه انداختن گرفت و کپروکه تیرهای او را در هوا به تیر خود می برید و در آن اثنا نعره های بلند می زد. بهپیکم به یاران خود گفت: کپروکه دیوزاد ساحر و متحرک است و بد فریادهایی دارد و جنگ او همه دغل است؛ می ترسم که مبادا آمیبی به درجودهن رساند. بنابراین بهپیکم با هفت هشت از امرای نامدار شل: دروناچارچ، و کرپاچارچ و غیره به مدد درجودهن رسیدند و جنگ عظیم با کپروکه، و دیوان او بنیاد نهادند. کپروکه با پیکان آبدارکمان دروناچارچ را برید و به نه تیر دیگر بیرق سومدت را انداخت و باهلیک (Bahlika)، و کرپاچارچ (Krpacarya) و بهورشروا (Bhurisrava)، و برهدبل (Brhadbala)، و چترسین (Citrasena)، را به پیکان تیر مجروح ساخت و یک تیر دیگر بر بازوی بکرن (Vikarna)، زد و او تکیه برارابه خود کرده بیپوش افتاد.

و کپروکه بعد از آن بهلبانان بینشت (Vivimsati)، و اشوتهاما، را بکشت و کمان شل را به تیر شکست و برید.

القصة از این جماعت که با او مقابل بودند بعضی را زخمی ساخت و بعضی را بکشت. چون دل از ایشان جمع گردانید، آنگاه به جنگ درجودهن آمد و سراو حمله می کرد.

جدهشتر با بهپیم گفت که پسر تو با درجودهن جنگ می کند تو برای محافظت او برو و از حال او با خبر باش؛ و ارجن برای محافظت راجه های پانچال (Pancala) مقابل بهپیکم پتاه جنگ می کند. اگر ارجن را فرصت می بود او را به جنگ درجودهن می فرستادم. بهپیم روان شد و دهرشت کیت (Dhrstaketu)، و بسدهان (Vasudhana)،

و ابهمن (Abhimanyu)، و چند راجه دیگر را نیز با شش هزار فیل همراه گرفت و به جنگ درجودهن مشغول شد. و تا آنکه قوت و طاقت داشتند سلاح‌ها را کار می‌فرمودند و آنطور جنگ کردند که بالاتر از آن متصور نبود. و در آن ازدحام نه پدر پسر را، و نه برادر، برادر را می‌شناخت، و هرکس را که پیش می‌آمد به تیغ بیدریغ می‌زدند. درجودهن، بهیم را دید؛ آتش غیرت در نهاد او افتاد و تیری بر سینه بهیم زد؛ و بهیم با کپروکه، و ابهمن هر سه یکجا شده باتفاق حمله بر درجودهن بردند. و کرپاچارچ، و دروناچارچ، و اشوتها، و دیگر دلاوران نامی به حمایت درجودهن آمده بهیم را زیر تیر گرفتند و دروناچارچ بر بهیم تیری زد و بهیم نیز تیری کاری بر دروناچارچ زد چنانکه بی‌هوش افتاد. پس درجودهن و اشوتها، هردو بر بهیم حمله کردند. بهیم گرز را بدست گرفته از ارا به فرود آمد و برجای ایستاد. کوروان بیکبارگی بر او تاختند؛ و ابهمن و دیگر جوانان مثل: پسران دروپدی - با خود قرار دادند که حالا کار زور برعموی ما رسیده است مناسب اینست که ما از جان دست‌شسته خود را به‌کشته شدن قرار دهیم.

در این وقت راجه نیل که دعوی‌دار اشوتها، بود و در مردانگی از جمله مشهوران بود رسید و اشوتها را به تیر زد. اشوتها به‌چند تیر اسپان او را مجروح ساخت و تیری کاری به راجه زد. راجه نیل ساعتی بی‌هوش افتاد و کپروکه، انتقام او را از اشوتها کشید و او را به تیر زد. دروناچارچ بمدد اشوتها آمده کپروکه را به تیر زد. کپروکه، وقتی که ضعف کرد در حالت بی‌هوشی تعبیه کرد و به انواع صورت‌ها خود را نمودن گرفت و چشم کوروان را به زخم‌های گوناگون مجروح ساخت و نزدیک بود که بر [ایشان] غالب آید.

بهیم‌پتامه به درجودهن گفت که برای جنگ کپروکه، بهگد را باید فرستاد؛ زیرا که هردو دیوزاداند؛ بنابراین بهگد را درجودهن فرمود تا به جنگ کپروکه برود. و بهگد چون مقابل او آمد، بهیم، و ابهمن، و پسران دروپدی، بمدد کپروکه رسیدند و در میان پاندوان و بهگد جنگ عظیم شد و فیلان بهگد، مردمان ایشان را به خرطوم و دندان می‌انداختند، و ایشان کننده‌های درختان را در دست گرفته فیلان را می‌زدند. و بهگد، و بهیم با یکدیگر مقابل شدند. در این میان چندان خونریزی شد که از حساب افزون بود و نمره‌ها چنان بلند می‌شد که از آن آواز گوش‌ها کر شد. و راجه چهتردیو (Citradewa) که حاکم ولایت دشارن (Dasarna) یعنی گره‌کنپله (Kampilya) بود چون دید که بهیم ارا به سوار است و بهگد فیل‌سوار، و زور بهیم چنانچه باید به او نمی‌رسد برفیل سوار شده فیل خود را بر بهگد راند. هردو فیل باهم چون دو کوه پاره رسیدند و در جنگ شدند. فیل چهتردیو، زمانی فیل بهگد را معطل داشت. بعد از آن فیل بهگد غالب آمد و از آنجا رانده فوج پاندوان را زیر پای فیل خود داد و بسیاری را از مردم و اسب پایمال ساخت.

پس کپروکه چند تیر خود را سرداد و پای جلادت در میدان فشرد و فیل

بهگدت را خواست که از معرکه برگرداند. در این هنگام بهگدت، به تیر خود تیر آتشبار که پروکه را بیکار ساخت. بعد از آن نیزه دستی را حواله که پروکه کرد. او بهردو دست آن نیزه را شکست. بهیم در این اثناء نعره زد و کمان و تیر بدست گرفت. میان بهگدت، و او جنگ تیر شد و او يك تیر بر بهیم و نه تیر بر که پروکه زد و دیگران را نیز زخمی ساخت؛ و چند تیر به اسپان ارا به بهیم و بهلبانش انداخت که بر جا ماندند. و بهیم ارا به را گذاشته بر زمین فرود آمد و به گرز در مقابل او جنگ می کرد. در این اثناء ارجن به مدد بهیم رسید و به سرعت تمام تیر اندازی نمود و بهگدت را با فیل زیر تیر پوشید. پس در جودهن پیش بهگدت آمد و خود را به کمک او رسانید. در این وقت که ارجن پیش بهیم آمد بهیم او را از گشته شدن اراوان (Iravana)، خبردار ساخت. او برفوت فرزند گریه بسیار کرد و جزع و فزع نمود. بعد از آن گفت که اگر خواست بهگوان^۱ موافق تدبیر آید بین که چطور دمار از روزگار کوروان می برآرم و بجای هر قطره خون که از بدن اراوان برآمده جوی های خون از بدن ایشان روان سازم.

بعد از آن ارجن؛ به کرشن گفت که زودتر ارا به مرا روان ساز، پیش از آنکه ارجن بدیشان رسد. بهیکم، و کرپاچارچ، و بهگدت و سوشرما، و جیدرتبه؛ پیشواز ارجن آمدند و بایستادند. و کرت برما (Krtavarma)، و باهلیک (Bahlika)، با ساتک (Satyaki)، و امبشته (Ambastha)، با ابهن (Abhimanyu)، و با دیگران دیگران جنگ می کردند. بهیم باز حمله کرد و ایشان را تیر می زد و سرداری بزرگ را از جانب کوروان که دوشکر (Duskara) نام داشت کشت و متصل آن حال راجه کندلی (Kundali) را نیز کشت و سرهای هردو را برید و باز تیرهای دیگر بدست گرفت و راجه انادهرشت (Anadhrsta)، و کندبهید (Kundabhedha)، و بیرات (Virata)، و دیرگه سوجن (Dirghasujana)، و دیرگه باهو (Dirghabahu)، و سباهو (Subahu)، و کنک دهج (Kankadhvaja) پسران ترا و چند راجه دیگر را به تیر زد و ایشان را غرق خون ساخت و بکشت و پسران باقی تو از پیش بهیم گریختند و هر چند مردم کوروان، دست و پا می زدند و تیر می انداختند؛ اما فایده نداشت و بهیم ایشان را فرصت نمی داد؛ و این حالت را بهیکم، و در جودهن، و دروناچارچ، و شل، می دیدند و با آنکه لشکر خود را تقویت می دادند هیچکس به سخن ایشان باز پس نمی گشت. و ابهن، امبشته (Ambastha) را از ارا به فرود آورد و او از شرم سر در پیش انداخته بر ارا به پراگت جوتش (Pragjyotisa) سوار شد و از آنجا شمشیر حواله ابهن کرد. او به جلدی شمشیر امبشته را به تیر زد و برید چنانکه آفرین از اهل معرکه برخاست.

بعد از آن دهرشت دمن، با کوروان چنان جنگ کرد که پیش از آن کسی ندیده بود و بهادران جانبین با هم دیگر چنان درافتادند که گوشت را به دندان پاره

می‌کردند و تا آخر روز جنگ دست و گریبان بودند و موهای سر یکدیگر را گرفته بر زمین می‌کشیدند. اسپان و فیلان و مردم بسیار چندان از هر طرف کشته افتادند که گویا کوه‌های بلند است؛ و خون‌ها چندان روان شد که گویا دریای خون است؛ و سلاح و یراق را کسی چه گوید و چه نویسد که عدد آن را محاسب هم نمی‌تواند شمرد! و زیور از حلقه و طوق و انگشترین به‌مثابه‌ای بود که اگر کسی آن را جمع می‌توانست کرد تا ابدالآباد از نکبت و ادبار و محنت خلاص می‌یافت؛ اما ازبس که مردم را فرصت از معرکه و امیدواری حیات نبود؛ هیچکس پروای چیزی نداشت و پروای برداشتن کشته‌ها از میدان نبود.

القصة آن روز تا شام اینچنین جنگ بود. چون آفتاب فرونشست هر کدام رجوع به منازل خود کردند. و یکی برمرده خود نوحه می‌کرد و دیگری برزخم خود مرهم می‌نهاد و جمعی در غم فردا بودند تا چه واقع شود و طایفه‌ای در اندیشه این بودند که با حریف خود چه نوع جنگ باید کرد - علی هذا القیاس - جمعی هم شادمان بودند و بعضی غمگین تا آنکه شب سرمه خواب در چشم مردم کشید و داروی بیهوشی داد تا همه فراموشی و غفلت را غنیمت شمردند و مر به‌بستر و بالین نهادند.

این بود قصه جنگ روز هشتم از جمله ده روز که بهیکم‌پتامه سردار لشکر کوروان بود و با پاندوان جنگ می‌کرد - بعد از آن شروع در جنگ روز نهم می‌شود انشاءالله تعالی.

جنگ پاندوان و کوروان در روز نهم!

در شب نهم در پسر آخر شب درجوده‌ن، و کسرن، و دوشاسن، و شکن یک‌جا جمع شده نشستند و گفتند که در این هشت روز که با پاندوان جنگ کردیم با وجودی که لشکر ما زیاده از ایشان است و مثل: بهیکم‌پتامه، و دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتهاما، و دیگر بهادران که هر یک تنها پاندوان را باتمام لشکرشان جواب می‌دهند در لشکر ما هستند؛ اما در این جنگ‌ها که در این چند روز با ایشان کردیم اکثر ایشان غالب می‌آیند و آن نیست که این بهادران و سایر لشکریان در جنگ ایشان تقصیری کرده باشند؛ هیچ نمی‌دانیم که باعث براین امر چه بوده باشد؟ ر هر روز که می‌شود مردم ما کمتر می‌شوند و قوت پاندوان بر ما زیادتی می‌کند؛ فکری در این باب می‌باید کرد.

کسرن با درجوده‌ن گفت که تو در این باب هیچ اندیشه بخود راه مده، همین که بهیکم‌پتامه در میان لشکر ما نباشد یا آنکه او سلاح بیندازد؛ من به جنگ درآیم و همه پاندوان را با لشکرشان بکشم. بهیکم یا ملاحظه ایشان می‌نماید یا آن که پیر شده است و از دست او کاری بر نمی‌آید. حالا تو یک کار بکن. به‌خانه بهیکم برو و او را بگو که سلاح بیندازد؛ آن زمان ببین که من بر جان این مردم چه می‌کنم؟! درجوده‌ن با همه برادران سوار شده مشعل‌ها و چراغ بسیار برافروختند

و به‌خانه بهیکم‌پتامه رفتند و خبر به بهیکم فرستادند. بهیکم ایشان را طلب داشت. ایشان به‌اندرون رفتند و همه تعظیم او نموده ایستادند. بهیکم بفرمود تا همه نشستند. بعد از آن پرسید که هرگز قاعده نبود که شما در این وقت بیایید؛ باعث آمدن چیست؟

درجودهن گریه بنیاد کرد و گفت: ما این همه جنگ و نزاع که با پاندوان کردیم بامید شما بود و حالا هشت روز جنگ با ایشان کردیم و می‌بینیم که هرروز آثار فتح و ظفر از جانب ایشان ظاهر می‌شود. نمی‌دانیم که شما در جنگ ایشان خودداری می‌کنید یا آنکه شما حریف ایشان نمی‌شوید؟! معلوم است که این پاندوان در پیش شما چه وجود داشته باشند؛ اگر شما با همه دیوتها و اندر جنگ کنید همه را می‌کشید و آن جنگ شما با پرسرام را اگر اندر هم می‌بود نمی‌توانست کرد. حالا یا آنکه شما صباح خوب توجه می‌فرمایید و این پنج پاندوان را می‌کشید و من به‌همت شما پنج‌کیکی (Kekaya)، و دهرشت‌دمن (Dhrstadyumna)، و راجه دروپد (Raja Drupada) را که خلاصه لشکراند قبول کردم که بکشم، یا اگر چون ایشان به‌شما نسبت فرزندی دارند و ملاحظه جانب ایشان می‌کنید؛ پس دوسه روزی دست از جنگ کشیده دارید تا کرن در میدان درآید و کار ایشان را بسازد. بهیکم از این سخن چنان در غضب شد که رنگ رویش سرخ گشت و چشمانش به‌گردش درآمد. پس گفت که ای درجودهن! از تو عجب است که با من می‌گویی که تو بنشین تا کرن جنگ کند. همه مردم از غضب بهیکم، بسیار ترسیدند. بعد از آن گفت که این پاندوان همچو مردمان زبونی نیستند که اگر من دست از جنگ ایشان بدارم، کرن جواب ایشان تواند داد. در آن وقت که شما به‌جهت خودنمایی نزدیک کامک‌بن (Kamyakavana) رفته بودید و با گندهربان (Gandharva) جنگ کردید؛ کرن را چه شده بود که شما را گذاشته همچو زنان گریخت؟! تا آنکه ارجن رفت و با گندهربان، چه نوع جنگها کرد تا آن که گندهربان زبون گشتند و ترا از دست ایشان خلاص ساخت - این همه بهادری کرن، آن زمان کجا رفته بود؟ و چون بر سر راجه برات رفته بودید، و مواشی برات را راندید، و ارجن بدرآمد و تمام شما را آن طور گریزانید و تمام مواشی را بازگردانیده برد؛ آن زمان کرن خود همراه بود؛ چرا آنجا این بهادری نداشت که این‌جا حالا پیدا کرده است؟! و در وقتی که ارجن به‌جنگ دیوان دریا رفته بود، آن دیوان پیش کرن آمده گفتند که تو بیا و از جانب ما با ارجن جنگ کن، و کرن قبول نکرد! حالا این همه بهادری را از کجا آورده است که با من دعوی زیادی دارد؟ هنوز جایی نرفته است، اگر پاندوان همانند که من ایشان را می‌شناسم؛ پس کرن را نوبت بسیار جنگ خواهد رسید، ببینم که چه خواهد کرد؟! و تو بی‌هقلی، و هیچ نمی‌دانی که در برابر من آمده، این‌طور سخنان می‌گویی؛ فردا آنچه از دست من خواهد برآمد دریغ نخواهم کرد. و تو حالا برو و بغاطر جمع تا صبح خواب کن. صباح من راجه دروپد، و اکثر راجه‌ها و سرداران پاندوان را بکشم، و بغیر از آنکه شکمندی (Sikhandi) که

اوزن بوده است؛ او را نخواهم کشت - اگرچه او مرا بکشد؛ اما بغیراز او دیگری را ببین که چون خواهم کشت!

درجودهن و دیگران خوشحال شده از خانه بهیکم پتامه بدرآمدند و همه می‌گفتند که بهیکم در غضب آمده است؛ فردا پاندوان را و لشکرشان تا نکشد باز نخواهد گشت. درجودهن، به‌دوشاسن گفت که من بهیکم را در غضب آورده‌ام و می‌ترسم که او بی‌تحاشی خود را در میان یاغیان اندازد و به‌دست پاندوان کشته شود. شما فردا باید که دو کس از امراء و بهادران را در نگاهبانی بهیکم. خود را معاف ندارید و او را بیشتر از شکندی نگاه دارید؛ چرا که او شکندی را نمی‌کشد مبادا شکندی او را بکشد!

جنگ در روز نهم!

چون روز نهم شد همه امراء در وقت صبح سوار گشته به‌درخانه بهیکم پتامه رفته ایستادند و دیگر لشکریان همه با ابهت و صلابت سوار گشتند که زمین و زمان به‌ارزه درآمد و این خبر به‌پاندوان رسید که امروز بهیکم پتامه در غضب آمده، گفته است که همه لشکر ما را با سرداران نامی به‌قتل می‌رساند.

پاندوان گفتند که ما را محافظت شکندی می‌باید کرد مبادا که کوروان براو زور آورند و او را بکشند؛ و او بکار ما می‌آید چرا که مرگ بهیکم بدست اوست - بغیراز او کسی دیگر بهیکم را نخواهد کشت. پس ارجن را به‌محافظت شکندی تعیین نمودند و هردو لشکر به‌استعداد تمام سوار گشته متوجه جنگگاه گشتند. و کوروان امروز سرب توبهدربوه (Sarvatobhadra Vyuha) کردند (یعنی: به‌طریق بساط شطرنج) و کرپاچارج، و کرت‌برما (Krtavarma)، و شیب (Sibi) و شکن (Sakuni)، و جیدرتبه (Jayadratha)، و سدچهن (Sudaksina) و کامبوج (Kamboja)، و بهیکم پتامه، و نودونه برادر درجودهن، در صف^۱ پیش بیوه (Vyuha) بجای هراول^۲ صف کشیدند. و دروناچارج، و بهورشروا (Bhurisrava)، و شل (Sala)، و بهگدت (Bhagadatta)، در صف دست راست بجای برنغار^۳ ایستادند. و اشوتها، و سومدت (Somadatta)، و راجه اوجین (Ujjain)، در طرف دست چپ برنغار صف کشیدند. و درجودهن با مردم بسیاری و راجه‌ها و بهادران نامی که هریکی خود را برصف‌ها می‌زدند در میان این جماعت بجای قول^۴ لشکر صف بسته مقام گرفت. در عقب لشکر برهدبل (Brhadbala) را بجای میانه لشکر تعیین نمودند. و در پیش فوج دست‌چپ دروناچارج با جمعی از بهادران نامی قرار

۱- ب: صفت پیش.

۲- هراول: پیش‌رو لشکر؛ مقدمه‌الجیش.

۳- برنغار: میمنه لشکر، جناح راست لشکر.

۴- قول: (ماخوذ از ترکی مغولی): قلب سپاه.

گرفت. و در پیش صف دست راست اشوتهاما، و شرتای (Srutayu) با فوجی از نامداران بایستادند.

و پاندوان نیز به همین دستور لشکر خود را ترتیب دادند. بهیم، و نکل، و سهدیو، و دهرشت دمن هراول شدند و در برابر بهیکم؛ جدهشتر و راجه برات، و راجه دروید با بهادران نامی و بسیاری از راجه ها در قول صف کشیده مقام گرفتند. و ارجن، و شکهندی، و چیکتان (Cekitana)، و کنت بهوج (Kuntibhoja) در برنغار در مقابل درونه چارج ایستادند. و ابهمن و پنج پسر درویدی و پنج کیکی، در جرنغار در برابر اشوتهاما و غیره صف کشیدند. و ساتک با جمعی از مردم خود در عقب قول ایستادند. و در پیش ارجن، دهرشت کیت با فوجی از لشکر تعیین شد. و سهدیو - پسر جراسنده - در پیش ابهمن، و مردم جرنغار قرار گرفتند. کرنا و نفیر و نقاره و بوق ها را در هردو لشکر بنوازش درآوردند و دو لشکر بجد هرچه تمام تر هر فوجی با فوجی برابر خود بر یکدیگر تاختند و بادوزیدن گرفت؛ و از آسمان آوازهای هایل به گوش مردم می رسید و آب از چشم اسپان روان گشت. همه دانستند که قران عظیم خواهد شد و همه مردم هراسیدند. اول مرتبه ابهمن - پسر ارجن - بر ارا به ای که چهار اسب سمند آن را می کشیدند با فوجی از بهادران از جرنغار پاندوان متوجه قول گشته بر سر درجودهن تاخت و چنان تیرباران کرد که یاران از پاره ابر بریزد. و جمعی که پیش درجودهن بودند همه را کشته خود را به قول رسانید و ایشان را راند و جمعی را کشت. درجودهن را بیجا ساخت و بجای او بایستاد و هیچکدام دیگر در برابر او نیارست آمد. و باز ابهمن، برخاست و به دست راست تاخت و کرپا چارج، و جمعی را چنان به تیر زد که همه بی شعور گشتند. بعد از آن بر سر درونا چارج، و فوج دست چپ حمله آورد؛ و درونا چارج را چنان بزد که از هوش برفت و مردم بسیار را یکشت. و چنان ابهمن در آن معرکه داد مردانگی داد که مردم ارجن را فراموش کردند!

درجودهن پیش النیش (Alambusa) دیو رفت و گفت: تو در قوت و زور بر همه مردم زیادتی داری، می خواهم که بروی و ابهمن را بکشی. او امروز همه ما را بی حرمت و زبون ساخته است. النیش دیو فریاد عظیم کرده همچو ابر بفرید و هردو دست را چنان بر زمین زد که از آواز آن مردمان از ارا به ها افتادند و بر سر ابهمن، و لشکر پاندوان دوید و چندان تیر بر لشکر پاندوان زد که اکثر فوج های پاندوان را بگریزانید. پنج پسر درویدی در برابر النیش دیو آمدند و تیر بسیار بر النیش دیو زدند؛ و النیش هم برایشان تیرباران کرد. آخر پسران درویدی چند تیر بر چشم و سینه النیش دیو چنان زدند که او بی شعور شد و باز بهوش آمده بر هر کدام از آن برادران پنج پنج تیر بزد و اسپان ارا به ایشان را با بهلبانان یکشت. ایشان پیاده شده بر النیش دویدند که در این وقت ابهمن خود را به النیش دیو رسانید. میان او و

النبش دیو جنگت تیر درگرفت. اول مرتبه ابهمن سه تیر کاری برالنبش دیو زد. النبش آن تیرها را از بدن کشیده دور انداخت. باز ابهمن پنج تیر دیگر به النبش دیو زد. النبش در غضب رفته نه تیر بر سینه ابهمن زد. ابهمن آن تیرها را از سینه برآوردن گرفت. النبش هزار تیر بر کمان نهاده بر جانب ابهمن انداخت. ابهمن هم چنان تیرها انداخت که تمام آن تیرهای او را در هوا بشکست. النبش دیو دید که با ابهمن حریف نمی شود؛ سحری کرد که عالم تیره و تاریک شد. و ابهمن چون آن تاریکی را بدید دانست که نتیجه سحر است؛ فی الحال چنان تیری بینداخت که آن همه تاریکی بر طرف شد. ابهمن را چشم برالنبش دیو افتاد؛ چند تیر چنان براو زد که النبش را طاققت نماند و روبه گریز آورد و خود را در میان لشکر درجودهن انداخت. و ابهمن، چون آن دیو را منهزم گردانید باز روبه لشکر درجودهن آورده ایشان را تیرباران کرد و چنان شد که لشکریان کوروان روبه گریز آوردند.

بسیکم پتامه، چون آن را بدید با مردم خود گفت که آن کودک تمام مردمان را گریزانیده بیاید تا او را در میان گیریم و نگذاریم که باز بدر رود که بیک مرتبه بسیکم پتامه با همه بهادران و راجه ها از اطراف ابهمن درآمد و او را به میان گرفتند. ارجن این حال را بدید؛ از جای خود در حرکت آمده بزودی خود را به پسر رسانید. کرپاچارچ بیست و پنج تیر بجانب ارجن انداخت. ساتک تمام آن تیرها را در راه بگرفت و نگذاشت که یکی بر ارجن بخورد. و کرپاچارچ؛ نه تیر بجانب کرشن انداخت. ارجن در راه تمام آن تیرها را به تیر خود بزد که هیچکدام به کرشن نرسید. کرپاچارچ باز نه تیر بجانب ساتک انداخت و بر سینه او بزد. ساتک در غضب شد و تیری بر کرپاچارچ انداخت. کرپاچارچ آن تیر را به تیر خود در راه بیرید. ساتک تیر دیگر انداخت، کرپاچارچ آن را هم بیرید. ساتک دست از جنگ کرپاچارچ بازداشته با اشوتها، به جنگ درآمد و چند تیر براو زد. اشوتها کمان او را به تیر خود بشکست. ساتک کمان دیگر بدست گرفته چندان تیر بر اشوتها انداخت. که اشوتها پر برآورد و لحظه ای بیموش گشته تکیه بر بیرق ارا به خود کرد. اشوتها بعد از لحظه ای پموش آمده یک تیر زده بیرق ارا به ساتک را انداخت. ساتک در غضب شده تا هزار تیر بجانب اشوتها انداخت. چون درونچارچ از حال پسر خود خبر یافت به تعجیل خود را به کمک رساند و چنان تیری بر ساتک زد که ساتک بیموش شد و اشوتها را از دست او خلاص ساخت. در این وقت ارجن به کمک ساتک آمد. هردو چندان تیر بر درونچارچ زدند که او مجال نمی یافت که تیر برایشان تواند زد. درونچارچ به یک طرف رفت و تیروکمان خود را گرفته ارجن و ساتک را به تیر گرفت؛ و ارجن ملاحظه درونچارچ می کرد چرا که هم استاد او بود و هم برهنه. و درونه ملاحظه نمی کرد و چون درونچارچ، چند تیری بر ارجن زد - چنانچه ارجن بی شعور گشت. بعد از مدتی به شعور آمد و در غضب رفته چنان تیرها بر درونه زد که درونچارچ عاجز گشت.

درجودهن؛ سوشرما را به کمک درونه فرستاد. سوشرما هرتیری که بر ارجن

می‌انداخت در راه آن را میزد، و چند تیر برارجن زد و ارجن در غضب شد و چند تیر زد چنانچه سوشرما بی‌شعور گشت. دروناچارچ به‌کمک سوشرما آمد، و چند تیر برارجن زد. ارجن در غضب شده چنان تیری بر دروناچارچ زد که درونا تاب نیاورده بگریخت. درجودهن، و کرپاچارچ، و شل، و سدچمن (Sudaksina) و باهلیک (Bahiika) بر سر ارجن راندند، و ارجن با ایشان به‌جنگ درآمد. و شرتای، و بهگت (Bhagadatta) با مردم خود بر بهیم دویدند. بهیم گرز خود را گرفته متوجه ایشان گشت و چندین کس ایشان را با فیل و ارابه بر زمین نرم ساخت. ایشان از پیش او گریختند و ارجن هم با درجودهن و آن مردم جنگ بسیار کرد. درجودهن پیش بهیم پتاما رفته گفت که شما اگر حریف ارجن میشوید؛ شر او را از سر ما دور کنید. بهیم پتاما به‌جنگ ارجن آمد، و میان او و ارجن جنگ بسیار شد و هیچکدام بر یکدیگر غالب نمی‌شدند. چون برادران ارجن دیدند که ارجن تنها است مردم بسیار به‌کمک ارجن آمدند. بهیم پتاما چندان تیر برایشان زد که اکثر از هوش رفتند. و ساتک، و ابهمن، و جمعی دیگر بر سر بهیم پتاما دویدند. و از جانب درجودهن هم مردم به‌کمک بهیم پتاما رسیدند و در میان این دو جماعت جنگ عظیم واقع شد. و بهیم پتاما در غضب شد و تنها در میان افواج پاندوان غوطه خورد. درجودهن با دوشاسن گفت که بهیم پتاما از آن سخن که شب به او گفته بودم بسیار در غضب و غیرت آمده است و بی‌تحاشی در میان دشمنان می‌رود؛ شما البته نیک او را ملاحظه نمایید که اگر او در حیات است ما را هیچ غمی نمی‌باید خورد و خاطر ما جمع است و اگر او را چیزی به‌پیش آید آنوقت دیگر کار ما مشکل خواهد شد. پس چند راجه نامدار و چندین هزار ارابه سوار و چندین لک سواران نامدار و به‌اطراف بهیم پتاما درآمده به‌محافظت او مشغول گشتند؛ لیکن هرچند خواستند که شاید خود را به بهیم برسانند نتوانستند؛ چرا که او در میان افواج مخالفان چنان درآمده بود که چندین فوج مخالفان در پیش و پس بودند؛ چنان که گمان دوشاسن، آن شد که مگر بهیم را کشته‌اند!

در این اثنا نظر ایشان بر بهیم افتاد دیدند که راجه‌جدهشتر، و نکل، و سهدیو، به‌اطراف او در آمده‌اند. دوشاسن سعی بسیار کرد که در میان مخالفان و بهیم تواند درآمد [اما] میسرش نشد. درجودهن ده هزار کس دیگر تازه زور را به‌کمک بهیم و دوشاسن فرستاد تا ایشان بجای تمام شمشیرها کشیده بر سر پاندوان تاختند. و پاندوان نیز با بهادران نامی به‌جنگ ایشان درآمدند و آنطور جنگی دست داد که به‌صعوبت آن کس نشان نداده است. و راجه‌جدهشتر، و نکل، و سهدیو به‌خانه کمان درآمده بسیاری از لشکریان کوروان را به‌خاک هلاک انداختند و در زمین به‌غیر از کشته هیچ چیز دیگر بنظر در نمی‌آمد. و لشکریان کوروان از پیش ایشان به‌هزیمت رفتند؛ و ایشان بوق فتح نواختند. و درجودهن بسیار بسیار از دیدن این‌حال پریشان خاطر گشت و با شل گفت که جدهشتر با دوبرادر خود ایستاده است هیچکس به‌غیر از شما جواب او نمی‌تواند داد. شما لشکر را گرفته

متوجه جنگ او شوید. شل با مردم بسیار بر سر جد هشت راند و جد هشت ده تیر بر سینه او زد و نکل، و سهدیو هم هر کدام هفت تیر بر او زدند. بهیم سین چون دید که راجه جد هشت خود جنگ می کند گفت جایی که جد هشت که صاحب ولی نعمت ماست خود جنگ می کرده باشد ما چه ایستاده ایم؟! این گفته بدوید و بجنگ درآمد و چند کس نامدار را به گرز خود نرم ساخت.

در جوده ن از دیدن این حال بسیار در غضب شد و خود با برادران و بهادران لشکر متوجه جنگ شد و بر لشکر مخالف تیر باران کردند، سه تیر بر نکل، و هفت تیر به سهدیو، و دوازده تیر به راجه جد هشت و پنج تیر به دهرشت دمن، و دوازده تیر به بهیم سین زد. نکل دوازده تیر به در جوده ن زد و ساتک هم سه تیر بر او زد و دهرشت دمن هفتاد تیر بر در جوه ن و مردمانش که نزدیک او بودند زد. و راجه جد هشت دوازده تیر بر بهیم پتامه زد و راجه هایی که در لشکر در جوده ن بودند به گرد لشکر پاندوان درآمد ایشان را به تیر باران گرفتند؛ و لشکریان پاندوان هم بهیم پتامه را در میان گرفتند؛ و تیر همچو باران از طرفین بر یکدیگر می زدند. و بهیم پتامه در غضب شده به لشکر مخالف تیر باران کرد و چندان کس را بزد که همه لشکریان روبه گریز نهادند.

کرشن چون دید که مردمان همه می گریزند به ارجن گفت که لشکر شما همه گریختند حالا وقت سستی نیست. آنکه می گفتی که روزی بشود که من انتقام از دشمنان بکشم، حالا آن روز است. ارجن باز پس نگریست و به کرشن گفت: از کسی که این مردم می گریزند عموی پدر من بهیم پتامه است و من اگر او را بکشم به دوزخ می روم؛ اما چون شما می فرمایید به حکم شما جنگ می کنم؛ پس شما ارا به مرا برابر او برانید.

کرشن ارا به ارجن را برابر بهیم آورد و ارجن با بهیم آغاز جنگ کرد. راجه جد هشت چون دید که ارجن به جنگ بهیم رفت او هم برگشت و اکثر لشکر همراه او باز گردیدند و میان ارجن و بهیم پتامه جنگ بسیار شد. بهیم چندان تیر به ارجن زد که تمام ارا به و اسپان و بدن ارجن زیر تیر پوشیده شد؛ ارجن تیری زده کمان بهیم را بشکست؛ بهیم کمان دیگر بدست گرفت. ارجن آن کمان او را هم بشکست. بهیم بخندید و گفت: ای فرزند! رحمت بر تو باد؛ از چنان پدر و مادر این چنین فرزندی عجب نیست. و بهیم باز کمان دیگر بدست گرفت و ارجن را تیر باران کرد. کرشن ارا به ارجن را بنوعی به گردش در آورد که بهیم هر چند خواست که ارجن را ببیند میسر نشد و ارجن چند تیر بر بهیم زد.

و بهیم ارجن را گذاشته متوجه طرف دیگر شد و چندان کس از لشکریان و نامداران پاندوان را کشت که حد نداشت؛ و مردم از پیش او روبه هزیمت نهادند. کرشن را تاب نماند که این پیر تمام مردمان را می کشد و هیچکس حریف او نمی شود؛ [و گفت:] من او را می کشم؛ این سخن گفته برخاست. ارجن فی الحال در پای کرشن افتاد و گفت: شما زحمت مکشید و سخنی که گفته اید که من در این

جنگ، جنگ نمی‌کنم پاس همان سخن بدارید؛ اما توجه از من دریغ مدارید که من به‌مدد شما آن مردم را می‌کشم.

و بهیکم در این وقت آنطور تیرباران برلشکر پاندوان کرد که آن افواجی که در برابر او بودند همه به‌هزیمت رفتند؛ اما در دیگر جاها لشکرها روبرو جنگ می‌کردند. چون بهیکم‌پتامه این مردم را که خلاصه لشکر پاندوان بودند منهزم گردانید می‌خواست که متوجه دیگر افواج شود که آفتاب فرورفت و همه مردم دست از جنگ بازداشتند.

و کوروان را در این روز از جهت بهیکم‌پتامه غلبه عظیم بر مخالفان بود، و همه کوروان در آن روز شادمان و خرم به‌منازل خود بازگشتند و پاندوان پریشان و دل شکسته بجا‌های خود آمدند.

تمام شد روز نهم از جمله هژده روز جنگ پاندوان و کوروان و از جمله ده روز جنگ که بهیکم‌پتامه کرده است.^۱

جنگ در روز دهم!

چون پاندوان در این شب پریشان خاطر و دل شکسته به‌منازل خود بازگشتند راجه جد‌هشتر به‌اتفاق برادران به‌منزل کرشن آمد. راجه جد‌هشتر به‌کرشن گفت که امروز ملاحظه فرمودید که بهیکم‌پتامه چه کار کرد و چه‌نوع مردمان ما را منهزم گردانید و چه مقدار مردم ما را کشت. اگر بهیکم در آن لشکر خواهد بود محال است که ما را کاری از پیش برود؛ شما را فکری می‌باید کرد که بهیکم کشته شود، و اگر او کشته نشود ما همه را خواهد کشت.

کرشن گفت: ای راجه! غم مخور جایی که کسی اینطور برادران داشته باشد و مثل من کسی مدد او باشم، او چرا غم بخود راه دهد؟ این لشکر شما همه لشکر من است، و شکست شما شکست من است؛ و فتح شما فتح من است. من تا اینجا یا ارجن همراهم که اگر ضرور شود تمام گوشت بدن خود را بریده صرف کار ارجن می‌کنم!

جد‌هشتر گفت: شما عنایت می‌فرمایید و ما را دلخوشی که هست از همین توجه شماست. جد‌هشتر گفت: مرا يك چیزی بخاطر می‌رسد اگر بفرمایید بگویم. کرشن گفت: بگویید.

جد‌هشتر گفت که می‌باید امشب همه ما در ملازمت شما به‌منزل بهیکم‌پتامه برویم و از او التماس بکنیم که بگوید که ما چکار کنیم که فتح از جانب ما بشود؟!

کرشن گفت: بسیار خوب گفתי؛ پس همه متوجه منزل بهیکم پتامه شدند و دعا باو فرستادند و او ایشان را طلب داشت. چون بدرون خانه رفتند بهیکم‌پتامه،

۱- ب: کرده است. بحمدالله تعالی و حسن توفیقه، امید که بیمنتفات و توجه عالی اعلیحضرت. (منظور از این عبارت ظاهراً اکبر شاه است.)

کرشن را تعظیم کرد و او را در بالای مسند خود نشاند و خود به ادب در پایان نشست. و راجه جد هشت و برادرانش را بسیار پرسش کرد و گفت: ای فرزندان! خوش آمدید، و سبب آمدن شما در این نصف شب چیست؟ جد هشت گفت: ما همه فرزندان بلکه بنده های شما ایم و شما همه ما را با لشکر ما زیروزبر کردید، حالا از شما يك التماس داریم.

بهیکم پتامه گفت که کار جنگ چنین می باشد؛ اما چون شما مرا گفته آمده اید حالا از من هر چه بطلبید آن را قبول می نمایم.

راجه جد هشت گفت: می خواهیم که به ما بفرمایید که هیچ کس در جنگ حریف شما می شود؟ و در جنگی که شما بوده باشید کسی شما را مغلوب می تواند ساخت؟ شما اول خود فرموده بودید که فتح از جانب شما خواهد شد این سخن چطور راست می آید؟

بهیکم بخندید و گفت: چون من بشما تفاول کرده ام می گویم اگر چه در هر جنگی که من در آن جنگ برارابه خود سوار باشم هیچکس آن لشکر را نمی تواند شکست داد، اگر چه اندر، یا برتراسر و یا پرسرام هم بوده باشد؛ مگر وقتی که من بیفتم آنوقت می توانند آن غنیم را فتح کردن.

راجه جد هشت گفت: همین را می خواهیم که بدانیم که کسی شما را می تواند [از ارابه به زیر] انداخت؟

بهیکم پتامه گفت: من در جنگ قول دادم که هرکس که از پیش من بگریزد من او را نمی کشم، و هرکس که از من امان بطلبد و هرکس که در برابر من سلاح بیندازد، و هرکس که بگوید که من تعلق به تو دارم، و هرکس که در اصل زن بوده باشد، و بعد از آن به قدرت بهکوان مرد شده باشد؛ من هرگز اینچنین کسان را نمی کشم. و در میان لشکر شما بغیر از کرشن، و ارجن نیست که مرا تواند کشت اگر چه من برهنه و در خواب باشم. و در لشکر شما شکندی مردی است که در اصل زن بوده اگر او در برابر من درآید من دست به سلاح نخواهم برد. شما چون حالا به درخواست به پیش آمدید من به شما می گویم که فردا ارجن را بگویید تا شکندی را در پیش خود بدارد و من دست به سلاح نخواهم برد. و ارجن می باید که به تیرها که بر آن اعتماد داشته باشد چندان بر من بزند که بیفتم آن زمان شما این لشکر را فتح می توانید کردن. این سخن را که با شما گفته ام با کسی مگویید تا به گوش درجودهن نرسد و الا صباح همه ایشان بیایند و مرا در میان گیرند؛ پس شما کاری نتوانید ساختن. حالا زود برخیزید و بمنازل خود بازگردید و در فکر کار خود باشید.

ایشان او را وداع کرده بمنازل خود بازآمدند.

ارجن، به کرشن گفت که عموی من بهیکم پتامه می گوید که بغیر از ارجن کسی دیگر نمی تواند مرا کشت. مرا دل نمی دهد که بهیکم را که عمو و ولی نعمت من باشد بکشم؛ کرشن گفت: در سپاهی گری این چیزها عیب نمی باشد و تا بهیکم از این

جنگ دست کوتاه نکند، شما را محال است که کاری توانید ساختن و فتح کردن؛ و تو فردا لازم نیست که او را بکشی، او را زخمی کن و از اراپه‌اش بزیرانداز و چنان بشود که او جنگ نتواند کردن تا کار شما از پیش برود. این سخن گفته هریک بجای خود رفتند.

چون صبح شد و باز هردو لشکر اول غسل کردند. بعد از آن لباس تازه پوشیدند و مستعد جنگ گشتند. و هردو لشکر بیوه کردند - باین طریق که صف در پهلوی هم ایستادند و از همه پیشتر در لشکر پاندوان: شکپندی بود با فوجی آراسته. و بهیم‌سین با فوجی در طرف راست، و ارجن با جمعی از بهادران نامی بردست چپ او قرار گرفتند. و در عقب اینها پسران دروپدی، و ابهم بودند. و در جانب دست راست بهیم‌سین، ساتک بود که با جمعی نگاهبانی بهیم می‌کردند. و در طرف راست ارجن، چیکتان با فوجی از نامداران به محافظت ارجن قرار گرفتند. و راجه جددهشتر در قول مقام گرفت، و نکل، و سهدیو، در دو طرف دست او، و دهرشت‌دمن در پس سر او با فوج خود بایستادند. و در عقب لشکر راجه دروپد، و راجه برات، و پنج کیکی بودند با فیلان مست و پیاده‌ها و غیره.

بهیم‌پتامه در این روز با درجودهن گفت که امروز من تنها در پیش لشکر شما جنگ خواهم کرد و دیگر کسی امروز همراه من نبوده باشد. و در عقب بهیم‌پتامه افواج کوروان بترتیب فوج در فوج هریک در جای خود قرار گرفتند. چون هردو لشکر آغاز جنگ کردند اول مرتبه بهیم‌پتامه که دست از جان شیرین شسته بود حمله برلشکر پاندوان آورد و آنطور جنگی کرد که هرگز هیچکس در هیچ داستانی، آنچنان جنگی یاد نداشت. و تنها آنقدر مردم را از لشکر پاندوان بر خاک هلاک انداخت که از کشته‌پشته برسرهم افتادند و نزدیک شد که تمام آن لشکر را از بنیاد براندازد، و هیچکس قدرت نداشت که در برابر او درآید.

راجه جددهشتر کس پیش ارجن فرستاد که زودتر خود را برسان که بهیم‌پتامه تمام این لشکر را برهم زد. درجودهن چون این کار بهیم‌پتامه را دید از خوشحالی نزدیک بود که هلاک شود، خود را به ملازمت بهیم‌پتامه رسانید و دست او را بوسه داد و گفت: اگر آنچه شما امروز کرده‌اید دیگر روزها هم این چنین می‌کردید تا حال از پاندوان اثری نمی‌ماند. و درجودهن چون دید که ارجن می‌آید با بهیم‌پتامه گفت که ارجن آمد از او به ملاحظه باشید!

بهیم‌پتامه گفت که تو مرا به ارجن بگذار که امروز یا من او را می‌کشم و یا او مرا می‌کشد. و در این روز يك لك (که صد هزار کس اراپه سوار و اسب‌سوار بوده باشند) بردست بهیم‌پتامه کشته شده بودند و ده هزار فیل و ده هزار اسب را به ضرب تیر و شمشیر برخاک هلاک انداخته بود و همه مردم از آن دست و بازوی او در تعجب شدند!

و چون ارجن برابر بهیکم پتامه آمد؛ شکمندی را گفت که تو در پیش‌پیش من می‌رفته باش، و زنهار نترسی که من نخواهم گذاشت که آسیبی به تو برسد. چون هردو به بهیکم رسیدند شکمندی ده تیر بر بهیکم زد. بهیکم اصلاً به او التفات نکرد و او را يك طرف گذاشته روبروی ارجن شد و چند تیر بر ارجن زد. و ارجن تیری زده کمان بهیکم را بشکست. بهیکم در غضب آمده برچه (Vrksa) خود را بر ارجن انداخت. ارجن آن را به تیر در راه پنچ پاره کرد. بهیکم پتامه گفت: اینها را همه ارجن به زور کرشن می‌کند، اگر کرشن در میان پاندوان نبوده باشد، من همه ایشان را با لشکرشان بکشم. پس بهیکم پتامه گفت که پدر من مرا دعا کرده بود که تا مرگ نطلبم مرگ به من نرسد؛ حالا وقت آن آمده که من مرگ را از گووند (Govinda) بخواهم.

در آن وقت هفت برادر بهیکم پتامه که مادر ایشان گنگا (Ganga)، ایشان را در آب انداخته بود، و ایشان همه دیوتها شده بودند، آن هفت برادر بهیکم بالای سر او آمده باو گفتند که خوب خیالی کرده‌ای وقت شده که تو موت خود را از درگاه ناراین (Narayana) درخواست نمایی.

قصه برادران بهیکم پتامه!

و آن قصه برادران بهیکم پتامه چنان بود که روزی گنگا بصورت دختری صاحب جمال برآمده به خانه راجه پرتیپ (Pratipa) که پدر راجه شانتن (Santanu) که پدر بهیکم پتامه بود، آمد، و برزانوی راست او نشست. راجه پرتیپ گفت که تو چه کسی؟ او گفت که من گنگام.

راجه گفت: به چه جهت اینجا آمده‌ای؟

گفت: آمده‌ام تا تو مرا بزنی نگاه داری.

راجه گفت: اگر تو داعیه داشتی که زن من شوی برزانوی چپ من می‌بایست می‌نشستی؛ چرا که زانوی راست جای نشستن دختران و عروسان است، حالا که تو به زانوی راست نشستستی مرا روا نیست که تو را زن خود بکنم. گنگا گفت: اگر تو مرا زن خود نکنی من تو را دعای بد خواهم کرد.

راجه پرتیپ گفت: تو مرا دعای بد مکن، من ترا به پسر خود شانتن که در علم و شجاعت و صورت و عقل نظیر خود ندارد بد هم و تو عروس من شوی و عروس حکم دختر دارد.

گنگا قبول کرد و با راجه گفت: بشرطی من زن او می‌شوم که هرچه از نیک و بد بکنم؛ او مرا نکوید که تو چرا چنین کردی، چرا که هرچه من می‌کنم بنابر مصلحتی و حکمتی خواهد بود که شما به آن نمیرسید. و اگر پسر تو از من بپرسد چرا چنین کردی من دیگر پیش او نخواهم ایستاد و همان لحظه خواهم رفت چنانچه هرچند او مرا طلب نماید هیچ‌جا اثر مرا نیابد.

راجه پرتیپ، پسر خود شانتن را طلب داشت، و گنگا را به او نمود. شانتن

عاشق او شد. راجه پرتیپ گفت که این دختر را به زنی به تو می‌دهم. شانتن بسیار خوشحال شد. راجه گفت: اما این دختر بیک شرط زن تو می‌شود؛ هرچه او بکند باو نگویی که چرا چنین کردی و اگر خواهی گفت او از پیش تو خواهد رفت، و دیگر او را نخواهی یافت. شانتن چون عاشق شده بود آن شرط را هم قبول کرد و پدرش آن دختر را به زنی به او داد و شانتن چنان محبتی به او پیدا کرد که یک لحظه بی‌او آرام نمی‌داشت؛ تا بعد از مدتی از آن زن پسری متولد شد. گنگا آن پسر را برداشته به کنار آب گنگ برد، و او را در آب انداخت و آب او را ببرد، و آتش در جان شانتن افتاد؛ اما از ترس آن که مبدا اگر بپرسد که چرا این فرزند را در آب انداختی زن هم برود؛ آن غصه را فرو برد و هیچ نگفت، و همچنین تا هفت پسر شانتن را از او حاصل شد، و مادر همه را در آب انداخت و شانتن هیچ نمی‌گفت تا در نوبت هشتم این بهیکم متولد گشت و او بغایت مقبول و صاحب جمال بود. پدر را دل نداد که بگذارد تا او را مادرش در آب اندازد. به گنگا گفت که تو ظلم کرده، هفت فرزند مرا در آب انداختی؛ این پسر را به من ببخش. گنگا، گفت: حالا شرط ما و تو برطرف شد؛ این پسر خود را نگاهدار که من می‌روم. هرچند شانتن با او زاری و تضرع نمود قبول نکرد و به کناره گنگا رفته به آب درآمد و ناپدید گشت!

شانتن در مفارقت او گریه و زاری بسیار کرد، و این فرزند را از جان خود عزیزتر می‌داشت و این پسر چنان خدمت پدر می‌کرد که مزیدی بر آن متصور نباشد و اصلاً از حکم پدر تجاوز نمی‌نمود — چنانچه پدر از او بغایت راضی و شاکر بود. چون پدرش بغیر از او فرزند دیگر نداشت و می‌خواست که دیگر فرزندان بهیم رسانند؛ این بهیکم آن را دریافت و در بند آن شد که از جهت پدرزنی لایق بهیم رساند تا آنکه تعریف جوجن گندها (Yajanagandha) را شنید. بجهت خواستگاری او از جهت پدر پیش مادر و پدر او رفت — و چنانچه در بالا مذکور شده — با ایشان شرط نمود که من مدت‌العمر زن نخواهم، و جوجن گندها را بجهت پدرش گرفته بیاورد. و چون شنید که او شرط کرده که هرگز زن نخواهد، او را دعا کرد و گفت که تا تو مرگ نطلبی بهیگوان تو را مرگ ندهد.

القصة چون در آن وقت آن هفت برادر بهیکم، از هوا با او گفتند که ای برادر! خوب خیال کرده‌ای وقت آن رسیده است که تو تمنای موت خود بکنی. بهیکم مرگ خود را از درگاه بهیگوان جیو (Bhagavanji)^۱ درخواست نمود و تیر دعایش به هدف اجابت رسیده، همان لحظه سرش بدرد آمد و از آسمان گل بر سرش بارید و آواز نقاره از طرف آسمان به گوش همه کس رسید.

سنجی (Samjaya)، به دهر تراشت می‌گوید که اینک برادران بهیکم، او را گفتند که تو مرگ خود را بطلب؛ بغیر از بهیکم و من دیگر هیچکس آن را نشنید!

القصة چون سر بهیکم بدرد آمد و رنگش متغیر گشت در دل‌های همه لشکر کوروان افتاد که امروز بهیکم خواهد افتاد. بهیکم با وجود دردسر، کمان دیگر طلبیده، به‌دست گرفت و خواست که ارجن، و دیگران را بزند که شکمندی به‌برابر او آمد. بهیکم اصلاً به‌او ملتفت نشد و شکمندی نه تیر برسینه بهیکم پتامة زد، آن تیرها اصلاً در او اثر نکرد. در این وقت ارجن از عقب شکمندی بیست و پنج تیر بر بهیکم زد. بهیکم پتامة خواست که او را بزند که ارجن تیری زده کمانش را بشکست. بهیکم چندین کمان به‌دست گرفت و همه را ارجن می‌شکست و از عقب شکمندی، ارجن، بهیکم را به تیرهای پیایی می‌زد و شکمندی هم بهیکم را می‌زد. بهیکم، به‌دوشاسن گفت که این تیرهایی که بمن می‌خورد و بسیار درد می‌کند، تیر شکمندی نخواهد بود؛ بلکه تیرهای ارجن است و اگر نه تیر شکمندی آن قوت ندارد که بمن تأثیر کند. و ارجن، و شکمندی چندان تیر بر بهیکم زدند که در تمام بدن بهیکم و در ارابه او هیچ‌جا نمانده بود که چند تیر بر بالای هم بر آن ننشسته باشد، و بعضی از اعضای بهیکم از هم جدا شد و دیوتها که در هوا نظاره می‌کردند، فریاد زده گفتند که عجب دلاوری کشته خواهد شد. و در تمام بدن بهیکم برابر يك انگشت جانماند که زخم تیر نداشت.

در این وقت آفتاب نزدیک به غروب رسیده بود که ارجن از عقب شکمندی چنان تیری بر بهیکم زد که بهیکم بی‌طاقت گشته از بالای ارابه بر زمین افتاد، و از افتادن او، زمین بلرزید و او تمام قد بر بالای تیرها افتاده بود و تمام بدن او بر زمین نرسیده بود مگر بعضی اعضاء که قدری به زمین می‌رسید و همان زمان باران از آسمان نازل گشت. و در آن وقت آفتاب در کمی و روزها در کوتاهی بود. و در ملت ایشان آنست که اگر کسی در وقتی که آفتاب در تنزل و روزها در کوتاهی باشد وفات کند آنقدر ثواب نمی‌برد؛ و در وقتی که آفتاب در ترقی و روزها در زیادتی باشد وفات کند اجر عظیم می‌یابد.

و در آن وقت گنگا که مادر بهیکم بود، رکبیشری را بصورت هنس (Hamsa) پیش بهیکم فرستاده پیغام داد که پسر مرا بگو که حالا آفتاب در تنزل است چندان باش و نمیر که آفتاب در زیادتی آید؛ چرا که آن زمان اجر عظیم خواهی یافت. آن هنس پیش بهیکم آمده برگرد بالین بهیکم بگردید و پیغام گنگا را به بهیکم بگذاشت. بهیکم پتامة گفت که مادر مرا از من دعا برسان و بگو که من هم این‌قدر می‌دانم و مرگ من به‌دست من است؛ چندان همین طور می‌باشم که آفتاب به‌حمل رود و ایام شرف و ترقی او باشد؛ آنوقت وفات خواهم کرد. هنس، بهیکم را وداع کرده برفت.

دوشاسن چون دید که بهیکم افتاد بنیاد گریه و زاری نمود و ارابه خود را به‌تعجیل رانده خود را به‌درجودهن رسانید. چون درجودهن و دیگران آمدن دوشاسن را دیدند همه پریشان خاطر گشتند و رنگهای ایشان بگردید و با هم گفتند که دوشاسن، بحال بد می‌آید امید نیست که خیر باشد. چون دوشاسن نزدیک رسید

پرسیدند که خیریت است؟ دوشاسن گفت: چه خیر بوده باشد که بهیکم افتاد. دروناچارچ چون این خبر بشنید فی الحال بر زمین افتاد و بیپوش گشت. درجودهن بفرمود تا گلاب بر روی او پاشیدند تا بیپوش آمد. پس همه باتفاق به تمجیل گریان گریان بر سر بهیکم پتاما آمدند و جراحان و طبیبان را ببالین او حاضر گردانیدند. چون بهیکم جراحان و طبیبان را دید گفت که این مردم را چیزی بدهید و رخصت نمایید چرا که این روز را من خود طلبیده‌ام و هیچ حاجت به طبیبان ندارم. هرچند درجودهن و دیگران زاری کرده التماس نمودند که او را علاج کنند قبول نکرد و بالضروره ایشان را چیزی داده رخصت کردند.

و چون خبر افتادن بهیکم پتاما، به راجه جد هشت رسید، او هم آغاز گریه کرد و هر پنج برادر گریان بر سر بالین بهیکم پتاما آمدند و در پای او افتادند. درجودهن به جد هشت گفت: خود گشته‌ای بهیکم را و خود تعزیت می‌داری!

بهیکم گفت: سر من به زمین می‌رسد چیزی زیر سر من بنهید. فی الحال دویدند و تکیه‌های بسیار از هر جنس آوردند؛ هر کدام را که نزدیک او آوردند بهیکم گفت که این تکیه‌ها در این وقت مناسب من نیست. چون دیگر تکیه نماند گفتند که چطور تکیه‌ای می‌خواهید؟ گفت: ارجن را بطلبید. چون ارجن حاضر شد بهیکم باو گفت که تکیه بزیر سر من بنه. ارجن کمان و تیر بدست گرفته و سه تیر برپس سر او زد. بعد از آن گفت که فلان جای من هم به زمین نمی‌رسد و مرا عذاب می‌دهد. ارجن بر آن جا هم تیری بزد تا چند جا را به ارجن می‌گفت و ارجن تیر می‌زد - چنانچه تمام بر سر تیرها جای گرفت: آن زمان گفت که حالا آسوده شدم. بعد از آن گفت که من تشنه شده‌ام، آب می‌خواهم. هر چند آب در جام‌های طلا و نقره آوردند نخورد: پس گفت که ارجن مرا آب بده. ارجن چنان تیر بر زمین زد که آب [از] زمین بجوشید و گرد و پیش او را تمام آب فرا گرفت. چون خنکی آب باو رسید گفت که حالا راحت شدم. بعد از آن بهیکم پتاما به درجودهن، و راجه جد هشت، و دروناچارچ، و غیره گفت که من چند روزی دیگر در قید حیات خواهم بود اگر شما را چیزی در خاطر باشد که از من تحقیق نمایید، برسید؛ اما حالا شب بسیار گذشته است هریک به منازل خود بازگردید. این سخن گفته چشم برهم نهاد و به ذکر بهگوان مشغول گشت. درجودهن جمعی کثیر را بجهت محافظت او آنجا گذاشت؛ و تمام کوروان، و پاندوان گریان به منازل خود بازگشتند.

تمام شد فن ششم.

سری کرشن جیوسهای (Sri Krsnaji Sahay)

دفتر هفتم از کتاب مهابهارت

که آن را درون پرپ (Drona Parva) گویند

و آن عبارتست از احوال پنج روزه جنگ درونه چارج

راویان اخبار هندوستان آورده اند که چون ده روز از جنگ کوروان، و (Kaurava)، و پاندوان (Pandava) گذشت سنجی (Sanjaya) که خبر هرروزه را به دهر تراشت (Dhrtarastra) می رسانی پیش دهر تراشت آمد و به او گفت که چون بهیکم پتامه (Bhisma Pitamaha) در میدان زخم های کاری خورده، افتاد؛ کوروان، و پاندوان - هردو جماعت - برسر او رسیدند؛ دیدند که هنوز رمقی از او باقی مانده، سر او را برزانو نهادند و اشک حسرت برو می باریدند و در پی تیمار و غمخواری او شده خواستند که برای او بستر و بالین راست سازند و نعش او را بردارند. او به چشم و ابرو اشارت نمود و ایشان را منع ساخت و تن بر زمین در داد و به زبان حال و مقال بدیشان می گفت که در زمان حیات قدر من شناختید و از هردو جانب مرا نشانه تیر بلا ساختید و نصیحت مرا نشنیدید و براین مضمون عمل نکردید:

چاره من مکن امروز که سودی ندهد نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند بعد از آنکه اختیار از دست رفت از این گریه و زاری چه سود؟! حالا دیدار میان ما و شما بروز واپسین افتاد!

القصه از این دو جماعت هرکدام می خواستند که او را به منزل خود برند و برسر این معنی نزاع کردند، و آتش غیرت و جهالت در نهاد ایشان افتاد. بهیکم پتامه گفت که من در میانه شما پیروی بودم مبهوت و فرتوت، و معلوم نیست که همین ساعت مرا اجل درمی یابد یا زمانی مهلت می دهد. در این يك دو دم که مهان شمام و الم بسیار دارم؛ برسر من برای چه نزاع می کنید؟ بگذارید تا به هرطوری که خاطر من می خواهد جان بدهم. چه لازم است که از روی تعظیم و احترام مرا برسریری باید برد؟ چون عاقبت خاک می باید شد این همه تکلفات رسمی

۱- ب: چه قیدی است که از روی تعظیم و احترام مرا برسریری باید برد؛ ل: می باید مرد.

چه در کار است؟ مرا به نامرادی و خاکساری خود خوش است - و چه خوش گفت آنکه گفت:

منم و دوروزه عمری که به زیستن نیرزد پس از آنکه من بمیرم؛ به گریستن نیرزد آنها چون دیدند که بهیکم در این وادی راسخ است و ثواب خود را از دست نمی دهد او را بجای خود گذاشتند، و کوروان، و پاندوان، بی وجود او چنان می نمودند که بیشه بی شیر، یا رُمه گوسفندان بی شبان نماید و تزلزل در مسلمات ایشان چنان افتاد که کشتی تباهی شده بی ملاح در دریای عمیق برود. چه همه به بزرگی و سرداری او قایل بودند و او را در میان خود فنیمت می داشتند. و در امور کلی و جزئی مشورت با او می کردند و با یکدیگر می گفتند که دور زمان را و گردش آسمان را سالهای بسیار و قرنهای دراز می باید تا باز همچو بهیکم پتامه کسی به عالم بیاید و ما را به زبان شیرین نصیحت فرماید!

روزها باید که تا گردون گردان یک شبی

عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن

هفته ها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش

زاهدی را خرقة گردد، یا ستوری را رسن

ماه ها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل

شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان، یا عقیق اندر یمن

قرنها باید که تا یک کودکی از فیض طبع

عالمی گردد نگو یا شاعری شیرین سخن

بعد از آن کوروان میان یکدیگر مشورت کردند که تا این زمان سردار لشکر و بهادر نامور در میان ما بهیکم پتامه بود؛ حالا مناسب چنان می نماید که کرن را بطلبیم و منت و معذرت بسیار کرده او را بر سر این مهم بیاریم و پیشوایی سپاه خود را به او داده با پاندوان جنگ بکنیم. در این گفتگو بودند که خبر افتادن بهیکم پتامه، به کرن (Karna) رسید و او تأسف بسیار خورد و در دل اندیشید که نگاهبان کوروان، بهیکم بود. بعد از کشته شدن او پاندوان (Pandava) غالب می آیند و کوروان را می کشند. پس ارا به خود را طلبید و به سرعت تمام در میدان جایی که بهیکم افتاده بود آمد، و به پای بهیکم پتامه افتاد و گفت که من کرن ام که برای عذر تقصیرات گذشته و طلب عفو گناهان و بی ادبی که نسبت به بندگان تو کرده ام پیش تو آمده ام که مثل تو بهادری نامدار که هم در زندگی نام نیک داشتی و هم به نیکنام از عالم می روی، کجا پیدا شود که تو مثل پراسرام کسی را فتح نموده بودی، حالا که ارجن در معرکه ترا فرود آورد از این جا معلوم می شود که پیمانۀ کوروان، پر شده و مدت هلاک ایشان نزدیک رسیده و اگر نه مرا کجا این گمان بود که ارجن ترا از ارا به فرود آورد؟! چرا که ارجن که پیش تو مثل پشه ای

است پیش فیل بر تو غالب آید و ترا بکشد؛^۱ اما چه عجب چون همه کارها وابست به قضای خداوندی است و ارجن و دیگری بهانه‌ای بیش نیست.^۲ حالا التماس دارم که ما را نصیحتی فرمایی تا برآن عمل نماییم.

بهیکم گفت: نصیحت من همین است که با کوروان یکی باشی و ایشان را در این روز بد، مدد نمایی؛ اگرچه می‌دانم جایی که ارجن، و کرشن یکی شده‌اند، و کرشن آتش ارجن را می‌دمد و از آن آتش عالمی خواهد سوخت و کشتنش فایده ندارد؛ اما تو را بهر حال کوشش باید کرد. کرن آنچه او گفت قبول کرد و پای او را بوسیده وداع شد. و بهیکم را ضعف غالب شد و چشم پوشید.^۳

پس کرن پیش درجودهن آمد و از آمدن او کوروان را از يك دل، هزار دل شد و تقویت تمام یافتند. و درجودهن خواست که کرن را پیشرو لشکر سازد و تابع او شود. کرن گفت که دروناچارچ بزرگ و استاد همه ماست.^۴ چه در وادی خواندن و نوشتن و چه در فن تیراندازی و جنگ کردن، جایی که او باشد مرا نمی‌رسد که سردار و پیشرو لشکر شوم. پس همه باتفاق پیش دروناچارچ رفتند و خواستند تا او را به سرداری بردارند و قایم مقام بهیکم بسازند.

بنابراین درجودهن پیش دروناچارچ رفت و به‌الحاح تمام التماس نمود که سرداری و پیشوایی لشکر را قبول نماید. او گفت من همه وادیها را نیکو ورزیده‌ام و با هر که باشد جنگ می‌کنم و دست به کار می‌رسانم؛ اما بجانب دهرشت‌دمن، دست بالا نمی‌توانم کرد و از پیش او چنان می‌گریزم که برفی در وقت طلوع آفتاب؛ چه به یقین می‌دانم که اجل من بدست او خواهد بود. کوروان گفتند آنچه مقدر است مبدل نمی‌شود، حالا خود شما پیشرو لشکر ما باشید و با اعدا جنگ کنید که بی‌سردار مردم ما چنان می‌نمایند که تن بی‌سر. بنابراین بعد از مبالغه بسیار دروناچارچ را مجال سخن نماند تا آنکه سرداری لشکر به او قرار گرفت.

پس کوروان فوج‌ها را تقسیم کردند و صف‌ها را ترتیب دادند. و جیدرت (Jayadratha) و راجه ملك کلنگ، و بکرن (Vikarna) برنغار شدند، و کرپاچارچ، و کرت‌پرما (Krtavarma)، و چترسین (Citrasena) و بینشت (Vivimsati)، و دوشاسن (Duhsasana) چرنغار شدند. و شکن (Sakuni) با جماعت قندهاری پشتیبان برنغار،

۱- ل: پیش فیل این همه نیروی تقدیر است که ارجن بر تو غالب آید و ترا بکشد اما چون همه کارها.

۲- ب: بیش نیست.

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟!
هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست
۳- ب: و چشم پوشید:

مکندر شنید آنچه دارا بگفت پذیرنده برخاست، گوینده خفت

۴- ل: دروناچارچ و اشوتها ما بزرگ ما همه‌اند.

۵- ل: آنها باشند

و کامبوجان^۱ (Kambojah) و دکینان (Daksinah) که راجه‌شان سدچهن (Sudaksina) بود نگاهبانان چرنغار. و درجودهن، و کرن، با لشکر انبوه هراول شدند و دروناچارچ قول شد و لشکر را به شکل مندلارد پیوه (Mandalardha Vyuha)^۲ ترتیب داد.

و از جانب پاندوان، جدهشتر لشکریان را بصورت گردپیوه (Garuda Vyuha) ترتیب داد و بر روی آن پیوه (Vyuha) سری‌کرشن، و ارجن، بودند. و آن ترتیب مردو لشکر تا زمانی بود که با هم دچار نشده بودند^۳. بعد از آن که به یکدیگر رسیدند، آن ترتیب برهم شد و غبار فتنه برآسمان رفت و گرکسان بالای بیرق‌ها آشیانه ساختند، و زاغ و زغن به مهمانی کشتگان آمدند، و روزی برایشان فراخ شد، و عقابان به بوی گوشت راه یک ساله را طی کردند و در یک روز به جنگگاه آمدند و چنگال‌ها و منقارها پر ساختند و منتظر روزی نو بودند، و پس از آن که سواران در میدان جولان نمودند و هر کدام حریف خود را طلبگار شد؛ ارجن از این طرف، و کرن از آن طرف به دعوی برآمدند. و دروناچارچ که قول بود مقابل راجه جدهشتر، و بهیم، و نکل، و سهدیو شد، و جماعتی را که هراول ایشان بودند به تیر درگرفت، به دیدن این حال دهرشت‌دمن از جای خود روان شد و رخنه در صف کوروان انداخت. چون دروناچارچ محافظت ایشان می‌نمود؛ دهرشت‌دمن را مجال آن نماند که کاری تواند کرد و پاندوان، از دیدن کوکبه و رایات دروناچارچ، و جلدی او انگشت حیرت به دندان می‌گرفتند.

راجه جدهشتر دید که دروناچارچ برافواج پاندوان غالب خواهد شد به ارجن و دهرشت‌دمن گفت که چرا جنگ به راستی نمی‌کنید و قدم بر مردانگی نمی‌زنید؟ پس جدهشتر، و دهرشت‌دمن، و بهیم، و ارجن، و ابهن، و کهروکه، و پسران دروپدی، و ساتک، و چیکتان و جبتس، و دیگر سرداران و بهادران صاحب داعیه همه بیکبار جلو رانندند^۴ و بر دروناچارچ، مثل باران تیرها ریختند و لشکر او را زیر نیزه و تیر گرفتند، و او هم ثبات قدم را کار فرموده، بر حمله‌های ایشان تاب آورده و سردر پیش‌رو انداخته دست به سلاح برد و چندان کس را از مردم و اسب و فیل مجروح ساخت که از شمار افزون بود. بهیم، دریافت که پله می‌خواهد دگرگون شود. از روی غضب به حمله مستعد شد و با دروناچارچ جنگ بنیاد نهاد و

۱- کنبویان.

۲- منده‌لاردپیوه (Mandalardhavyuha) ترتیب دادن لشکریان به شکل نصف ماه مانند کمان و گردپیوه (Garudavyuha) یعنی در آمدن لشکریان به صورت عقاب.

۳- و دروناچارچ قول (= قلب لشکر) شد و مهابکیت، جنداول بود. و درین روز کرن صف‌ها را بطوری ترتیب داد که مردم بهیم را فراموش کردند.

و پاندوان در مقابل ایشان افواج را مثل: کلنگ ترتیب دادند و این ترتیب لشکر قازمانی بود که بهم دوچار نشده بودند.

۴- ل: جلوریز آمده.

آنچنان حمله‌های مردانه براو آورد که بدیدن آن حمله شیرمردان گل‌گل شگفتند و شغال سیرتان از ترس و بیدلی راه گریز پیش گرفتند. و دروناچارچ، به هر بهادری که می‌رسید نام خود را ببانگ بلند می‌گفت و او را اعلام بخشیده زخم می‌زد، و غالبانه کارزار می‌کرد. گاهی يك تیر را بریده دوپاره می‌کرد و گاهی دو تیر را به‌نیزه یکی می‌کرد، و کار را بجایی رسانید که ترس او در دل پاندوان بسیار افتاد و چون برگ پید در لرزه آمدند؛ و تیرهای او روی هوا را چنان گرفت که آفتاب پوشیده شد و از روی مبالغه نعره مرد، و شیمه اسب، و آواز شست و صدای ارابه بالا نمی‌توانست رفت.

پس جماعت لشکریان کنپله (Kampilya) پیش جدهشتر آمده مقابل او شدند و او چندان کس را از ایشان بکشت که زمین از خون ایشان نم گرفت و ایشان را از پیش گریزانید. و ارابه او مثل یاد بسرعت تمام هر چهار طرف می‌رفت و بیرقش چون برق می‌درخشید. و هر جا که می‌رفت در خیال آن مردم چنان صورت بسته بود که گویا همین زمان بریشان مثل صاعقه خواهد افتاد؛ و از هیبت این واقعه دست‌وپا گم کردند. پس بهیم، و ارجن و پسران درویدی، و راجه کاشی مقابل دروناچارچ شدند و تیرها براو می‌انداختند؛ و پیش از آنکه ایشان شست بگشایند دروناچارچ از تیزدستی چندان تیر پیایی می‌انداخت که یکان‌یکان تیر برسینه‌های ایشان رسید و از آن‌جا پران گذشت و بر زمین بخت افتاد؛ و بدینگونه آن روز دروناچارچ هزاران کس را بکشت و مجروح ساخت و کاردستانی کرد که پیش از آن و بعد از آن کسی ندیده باشد.

القصه درجودهن در آن روز با دروناچارچ گفت که چون صف پاندوان مغلوب طور می‌نماید، و افواج ما غالب آمده‌اند؛ سعی باید کرد که جدهشتر دستگیر شود و کار امروز را به‌فردا نباید انداخت. چون به جدهشتر این معنی معلوم شد به ارجن گفت که هیچ شنیدی که درجودهن با دروناچارچ چه گفت؟ تو که بارها دعوی می‌کردی که من تنها برای لشکر کوروان کافی‌ام، امروز چرا به‌جان‌ودل نمی‌کوشی؟ می‌باید که چنان با دروناچارچ، و کرپاچارچ جنگ کنی که ایشان را از حال خود خبر نماند و بخود درمانند؛ چه جای آنکه به‌گرفتن من توانند پرداخت! ارجن گفت که دروناچارچ استاد من است، او را به‌جان نمی‌توانم کشت، و تا من زنده‌ام کسی ترا نمی‌تواند گرفت. این لاف و گزافی است که درجودهن خاطر خود را به‌آن خوش می‌کند. اگر ستاره‌ها از آسمان بر زمین ریزند، و آفتاب از این طرف به‌آن طرف طلوع نماید، و اندر خود به‌جنگ ما آید، صورت ندارد که در زندگی من جانب شما نگاه توانند کرد. و من این سخن را دروغ نمی‌گویم و حرف من دروغ نیست؛ و اگر خواهی به‌این مدعا سوگند هم بخورم. چون ارجن این سخن بگفت پاندوان بعد از پریشانی يك‌جا جمع شده و گره بسته روبروی دروناچارچ آمدند و از هر طرف لشکرهای تازه زور به‌مدد ایشان آمدند. و ارجن گمان خود را بدست گرفت و تیر می‌انداخت و دروناچارچ نیز به‌او تیر می‌انداخت، و تیرهای ارجن را

می‌برید. پس دهرشت‌دمن به‌مدد ارجن رسید و درونه تیری به‌دهرشت‌دمن زد که از آن تیر دهرشت‌دمن بی‌هوش گشت. و چندان تیر آتش‌بار دیگر را هم دروناچارچ انداخت که روی زمین سوختن گرفت. و هرتیر او گویا سنگی گران بود که از آسمان می‌افتاد، و مردم را ضایع می‌ساخت و سرها^۱ هرطرف خون‌آلود پراکن بود. چنانچه جوزهندی با شنگرف منقش کرده باشند و در زمین غلطان‌اند.

راجه جد‌هشتر با برادران خود گفت که اینطور ما از عهده ایشان پس نمی‌آییم. می‌باید که هرکدام از ما با یک‌یک کس ایشان مقابل شود. پس سهدیو، با شکن جنگ می‌کرد و سهدیو به‌تیرهای پیاپی هم کمان شکن را برید و هم بیرقش را انداخت و هم بهلبان و اسپان ارابه او را کشت و مجروح ساخت. شکن، نیز آنچه سهدیو کرده بود بجا آورد و ارابه و بیرق و اسپان سهدیو را درهم و برهم ساخت و دروید با دروناچارچ روبرو شد و دروناچارچ با ده تیر دروید را زد. و دروید نیز با ده تیر دروناچارچ را مجروح کرد. و بهیم با بینشت (Vivimsati)، به‌جنگ پیوست و بهیم او را و او بهیم را زیر تیر گرفت و بیست و هشت تیر جانب یکدیگر انداختند. بینشت ارابه بهیم را خرد شکست و او را پیاده ساخت. و بهیم به‌گرس اسبان ارابه بینشت را بکشت و مکافات او نمود. و او شمشیر و سپر بدست گرفته پیاده به‌جنگ بهیم آمد. و هردو باهم در میدان آمدند و چنانچه فیل مست با فیل مست دیگر درافتد، در مقام ردوبدل بودند. و دهرشت‌کیت، (Dhrstaketu) با کرپاچارچ حریف بود. و هفتاد تیر دهرشت‌کیت به کرپاچارچ رسید که بعضی از جوشن او گذشت و بعضی به‌کرپاچارچ رسید. کرپاچارچ نیز دست به‌دست^۲ جزای عمل او را باو باز نمود، و از عهده مکافات برآمد، و او را زیر تیر پنهان ساخت؛ و تا آخر روز جنگ در میان این‌هردو طایفه قایم بود و ساتک، و کرت‌برما (Krtavarma) حریف^۳ بودند. و همینطور دهرشت‌دمن با سوشرما (Susarma) جنگ می‌کرد. و کرن به‌احتیاط تمام، برگرد لشکر خود می‌برآمد و از همه طرف خبردار می‌بود و نمی‌گذاشت که تیرهای پاندوان به‌لشکر او برسند و هرگاه که می‌دید تیر پاندوان به‌مردم او می‌آید، آن را در هوا می‌برید؛ و از این چالاکی کرن دوست و دشمن حیران بودند!

راجه‌برات به‌همراهی فوج خود به‌جنگ با کرن روبرو شد و کرن او و مردمانش را تیرباران کرد. و بهگدت بادرود مقابل شد، و شکندی، با بهورشروا (Bhurisrava) به‌جنگ پیوست و سهدیو، با سومدت حریف بود و هرکدام با حریف خود سرگرم جنگ بود. و کهروکه با النبش (Alambusa) جنگ می‌کرد و هردوکس چندان جنگ طلسم و دغا‌بازی کردند که در تقریر نیاید. و چیکتان (Cekitana) با آن‌بند (Anuvinda)، و لچمن - پسر درجودهن - با چهتردیو، و راجه پورو

۱- ل: تیرها هرطرف.

۲- ب: دست بدستی.

۳- ب: غنیم بودند.

(Puru) با ابهمن مقابل شدند؛ و پورو در تیرهای خود ابهمن را پوشید؛ و ابهمن اگر چه از دست او زخم خورده بود؛ اما آخر هم چتر و هم کمان او را شکست و به پنج تیر دیگر هر چهار اسب و بهلبان او را زخمی کرد؛ و تیری دیگر برزه کمان نهاد تا به آن تیر آن راجه را بکشد. در این میان پورو، به دو تیر آن تیروکمان ابهمن برید. ابهمن شمشیر به دست گرفت و گرد سر خود تیغ را می گردانید و بازی کنان می رفت و حمله برارابه او آورد. چون شمشیر بر او کارگر نشد در غلاف آورد و موی سر او را گرفت و بر زمین می کشید. ناگاه جیدرت به مدد پورو آمد. ابهمن پورو را کوفته و نیم مرده گذاشته شمشیر برارابه جیدرت زد. و جیدرت نیز از جا برخاسته جستی زد و چون کشتی گیران صاحب فن هردو دلیران بر زمین آمدند و بنیاد کشتی گرفتن کردند و تا دیری حمله ها می بردند، و هیچکدام غالب نمی توانست شد تا آنکه ابهمن بر او دست یافت و نزدیک بود که جیدرت، را بر زمین زند؛ ناگاه او خود را خلاص ساخت و باز پس گشت.

در آن حین که جیدرت (Jayadratha) روگردان شد؛ ابهمن خنده کرد، و این حالت را که شل می دید؛ از خشم ارابه خود را رانده بر سر ابهمن آمد و نیزه دستی حواله ابهمن کرد. ابهمن آن نیزه را به تیر برید و فی الحال نیزه به دست گرفته بر شل زد که بر بهلبان شل افتاد و بهلبانش مرد. پس ابهمن دست در کمر شل انداخت و او را از ارابه بر زمین فرود آورد؛ و چون او را بی سلاح ساخت تعظیم و حرمت او را نگاه داشته، چیزی به او نگفت و مبارز دیگر طلبید. در این وقت پاندوان، و سرداران بزرگ که جانب ایشان بودند بر ابهمن آفرین ها گفتند و فریادهای بلند برداشتند و اظهار خوشحالی و شادمانی نمودند و مانند شیرگران نمره می زدند؛ و پاندوان از دیدن این کار شگفته شدند. و کوروان را به دیدن این حالت شرم و خجالت دست داد و بدحال شدند و همه به یکبارگی شست بر ابهمن گشادند.

این بود حال جنگ روز اول از جمله پنج روز جنگ دروناچارچ - (در روز یازدهم از ابتدای معرکه) - بعد از آن شروع در جنگ روز دوم خواهد شد.

سخن چون به اینجا رسید سنجی (Samjaya) به دهر تراشت گفت که روز اول که دروناچارچ را به سرداری برداشتند، او آنطور جلادت و بهادری نمود که دوست و دشمن را باعث حیرت شد، و کوروان می گفتند که امروز پیشروی لشکر بر کسی قرار یافته که بمراتب بهتر از بهیکم پتامه است، و خوشحال بودند. پس دهر تراشت پرسید که قصه فرود آوردن ابهمن، شل را از ارابه، و تحسین نمودن پاندوان، ابهمن را شنیدم؛ حالا بگو که بعد از آن کار شل به کجا کشید، و جنگ در میان ایشان بر چه وجه واقع شد؟

سنجی گفت: وقتی که ابهمن، شل را از ارابه فرود آورد، ساعتی شل، نفس خود راست کرد و گرز کلان به دست گرفته، از روی خشم متوجه ابهمن شد. بهیم این معنی را دریافت که با وجود خردسالی ابهمن با شل زد و خورد بسیار کرده و

مانده باشد؛ بنابراین او را پس‌پشت خود انداخته قدم برای جنگ شل پیش نهاد. مردو به‌گرز جنگ می‌کردند و فنون هنرها را کار فرموده، در مقام ردوبدل بودند، و چندان افت‌وخیز کردند که هیچ پهلوانی کشتی‌گیر، بگرد ایشان نمیرسید تا آنکه سر و رو شکسته، و اعضاء مجروح گشته، در خون غرق شدند. و کورت‌برما چون شل را کم‌زور یافت، و بهیم را براو غالب دید؛ ارابه خود را پیش کشید، و شل را بر آن انداخته برد؛ و او در آن وقت آنچنان از ضرب بهیم بی‌شعور بود که در رنگستان زمین را از آسمان نمی‌شناخت و به‌دیدن آن حالت در کوروان مجال ایستادن نماند، و چنان روبه‌گریز نهادند که رمه گوسفندان از ترس گرگ! بهیم‌سین تعاقب او نکرد و برجای خود قرار گرفته، گرز را بر سر می‌گردانید و فریاد می‌زد که کجا می‌روید؟ و چرا باز نمی‌گردید؟

در این هنگام هر پنج برادران پاندوان يك‌جا جمع شدند و طبل شادی نواختند و مبارز می‌طلبیدند. پس پسر گرن – که برکبه‌سین (Vrsasena) نام داشت – بر پاندوان تیر می‌انداخت، و شتانیك (Satanika) پسر نکل (Nakula) او را به‌ده‌تیر زخمی کرد. برکبه‌سین کمان و بیرقش را به‌يك تیر انداخت، و پسران درویدی – به‌مدد شتانیك – آمدند و برکبه‌سین (Vrsasena) را زیر تیر پنهان ساختند. پس اشوتهاما به‌جنگ آن برادران آمد و همراه خود جمعیت بسیار آورد و بر هر شش‌کس تیرباران کرد. آن زمان جد‌هشتر با برادران، و راجه‌های‌کنپله (Kampilya)، و کیکی (Kekaya)، و غیرهم با اشوتهاما (Asvatthama) مقابل شدند و فرزندان خود را از دست او خلاص داده، عقب سر نگاه داشته جنگی عظیم با اشوتهاما، کردند و چنان شور، و شغب در معرکه پدید آمد که گویا دریا موج‌خیز است. و ناظران میدان که آن جدوجهد را می‌دیدند، گمان می‌بردند که مگر همین زمان صفحه جهان از نقش ایشان پاک خواهد شد و يك تن زنده نخواهد ماند. و دروناچارچ چنان بانگ بر اشوتهاما زد و گفت که تا آمدن من اضطراب مکن؛ پس دروناچارچ بسرعت تمام مثل فیل که چهار دندان داشته باشد حمله بر مردم می‌نمود. و راجه جد‌هشتر دست بر کمان برده او را تیر می‌زد؛ و او به‌يك تیر قبضه کمان جد‌هشتر را شکست و معطل داشت، و خود را به‌سرعت تمام نزدیک رسانید تا راجه جد‌هشتر را زنده به‌دست گیرد.

در آن هنگام کمارا (Kumara) – پسر راجه پانچال (Pancala) – که به‌دست راست ارابه جد‌هشتر بود، و محافظت او می‌کرد پیش آمد و میان او، و درونه‌حایل شد و درونه را بازداشت و بيك تیر درونه را زد. به‌معاینه آن حال فریاد از پاندوان برخاست و زبان تحسین بر کمار گشادند و می‌گفتند هر چند که دروناچارچ در وادی تهور و جلادت و ضرب انداختن و سحر و افسون، پیر جهان‌دیده و گرگ باران

۱- کمار (Kumara) بمعنی شاهزاده‌است و در اینجا منظور درشت‌دمن (Dhrstadyumna) بسر دروید (Drupada) راجه پنچال (Pancala) میباشد.

خورده است؛ اما کمار با وجود خردسالی دمار از روزگار او برآورد. دروناچارچ از انفعال در این حال خشمناک شد و مردم هرچهار جانب را از لشکر اعداء به تیر زخمی ساخت و شکپندی را به دوازده تیر، و راجه اوتموجا (Uttamauja) را به بیست تیر، و نکل را به پنج تیر، و سپدیو را به هفت تیر، و جدهشتر را به دوازده تیر، و پسران دروپدی را به سه تیر، و ساتک را به پنج تیر، و راجه دروپد را به ده تیر زد و همه ایشان را که در نزدیکی راجه جدهشتر بودند دلمه کرد. و باز قصد نمود که جدهشتر را بدست آرد. در مرتبه دوم نیز کمار حمله نمود، و سر راه درونه را گرفت، و چنانچه باد تند امواج دریا را بازپس می برد؛ درونه را باز گردانید؛ و راجه جدهشتر را فی الجمله فرصت شد. در این هنگام درونه دست به کمان برد و از هرچهار طرف جدهشتر را به تیر دوخت، و بهلبان او را از ارا به انداخت.^۱ در این هنگام لرزه براندام سرداران و بزرگان پاندوان افتاد، و ترسیدند که مبادا درونه جدهشتر را دستگیر سازد.

بنابرآن راجه برات، و دروپد، و کیکی (Kekaya) و ساتک (Satyaki) و شب (Sibi)، و بیاهرادت (Vyaghradatta)، و مردمان پانچال (Pancala)، و سنگه سین (Samgha Sena)^۲ از راجه های نامدار و غیرایشان نیز از مردم بیشمار گرد جدهشتر برآمدند و محافظت می نمودند و درونه را تیرباران کردند تا او را از راجه بازداشتند. و بیاهرادت، درونه را به پنجاه تیر زد که بعضی به او رسید و بعضی بر ارا به او. و سنگه سین نیز تیرها بجانب او انداخت و مجروح نمود، و درونه را در این کاروبار حیران یافت. سنگه سین از روی شوق و تعجب خنده کرد و به دعوی دست بر سینه می زد چنانچه رسم پهلوانان بود. دروناچارچ در غضب شد و برگشت و سنگه سین را به تیر کشت و سرش را برید؛ و بیاهرادت را نیز همان شربت چشانید که سنگه سین از آن چشیده بود، و سر او را به دست برداشت و به کوروان نمود. بعد از آن همه سرداران و همه پاندوان که در سواری ارا به مرتبه اعلی داشتند یکان یکان را به تیر مجروح ساخت. و چون ارا به سواران از درد زخم او بی شعور شدند و بحال خود درماندند، فرصت را غنیمت دانسته، باز قصد گرفتن راجه جدهشتر کرد. و هرکس که برای مدد و معاونت و محافظت راجه جدهشتر می رسید، راه ملک عدم می گرفت، تا آنکه از کشتگان قافله ها را با یکدیگر به راه عالم فانی فرستاد. و کوروان را گمان غالب به سرحد یقین رسیده بود که در این روز جدهشتر اگر هزار جان داشته باشد یکی را هم از دست دروناچارچ بسلامت نخواهد برد؛ از این معنی خوشحال بودند.

در این هنگام ارجن قدم در میان میدان نهاده، با دروناچارچ مقابل شد، و شمه ای از آثار مردانگی خود که با بهیکم نموده بود می گفت، و تیرهایی که مثل باران، و کرشمه دلیران دلفریب بودند؛ می انداخت، بطوری که از گشادن شست، و آوازه

۱- ل: جوگندهر را از رتبه بزیر انداخت.

۲- در متن سانسکریت (فصل هشتم) این دفتر، این نام نیامده است.

زه او جهانی از نزدیک و دور حیران و بی‌شعور ماندند. و روز روشن را چنان زیر تیر گرفت که هوا تاریک شد. در آن وقت آفتاب هم نزدیک به غروب رسیده بود. چون شب نقاب ظلمانی، بر روی روز نورانی کشید؛ هردو لشکر بجانب منازل خود رجوع نمودند و راه آمد و رفت از هردو جانب باشد. و به‌عزایرسی، و تیمارداری خستگان، و کشتگان مشغول گشتند.

در این هنگام درجودهن به‌منزل دروناچارچ با بزرگان و نامداران ایشان رسید و به‌او گفت که امروز به‌گرفتن راجه‌جدهشتر تقصیر نکرده بودید؛ اما طالعش مدد کرد که مفت از آن ورطه خلاصی یافت. اگر به‌همین جدوجهد بکوشید امید آنست که زودتر کار حسب‌مدا شود و اعداء گرفتار کمند بلاگردند. دروناچارچ گفت: من چه کنم؟ جدهشتر را چگونه بدست توانم گرفت که کرشن، و ارجن محافظت او می‌نمایند. و کرشن به‌آدمیان نمی‌ماند تا به‌او بس توان آمد! اگر بنوعی ارجن در معرکه نباشد آن زمان علاج جدهشتر در غایت آسانی است؛ و او را زنده گرفته بدست تو می‌دهم.

سوشرما (Susarma) که در آن پنج شش روز از لشکر پاندوان گریخته پیش کوروان آمده بود؛ گفت که من هم از دست ارجن داغ‌ها دارم؛ فردا در معرکه جمعیت بسیار همراه می‌گیرم و در گوشه‌ای که دورتر از جدهشتر باشد او را به‌جنگ می‌طلبم؛ ظاهر است که او از غایت غرور هرچا که می‌طلبند خواهد رفت و کمی و بیشی لشکر را در نظر نخواهد آورد. بعد از آن که او از جدهشتر جدا شود، شما دانید و جدهشتر، و من دانم و ارجن - این عهده به‌من رسید.

درجودهن را از این سخن سوشرما بسیار خوش آمد. از او پرسید که همراه خود برای جنگ ارجن چه کسان را خواهی گرفت؟ او گفت که من و چهار برادر من سودهرما (Sudharma)، و سوبرت (Suvrata)، و سورتبه (Suratha)، و سباهو (Subahu) با چهل هزار ارابه سوار خواهم بود؛ و مردم‌کول (Kola)، و بهیل (Bhila)، و مدرک (Madraka) نیز در این امر با من متفق‌اند و با ده هزار ارابه سوار دیگر به‌مدد من می‌آیند، و با این همه انبوه، اگر ارجن چون کوه شود از ما خلاصی ندارد. درجودهن گفت: برای من معنی سوگند باید خورد که از این عزیمت تخلف نورزید. سوشرما و آن جماعت که با او متفق بودند قسم‌ها خوردند و آتش افروخته او را گواه گرفتند که تا جان در بدن داریم از ارجن روبه‌گریز نیاریم و براین عهد ثابت‌قدم باشیم. و براین قرارداد کسی را پیش ارجن فرستادند و پیغام رسانیدند، که چون جنگ میان ما و شما به‌نوبت است و حکم دولاپ دارد، و تعصب بمرتبه نیست که بی‌کشتن و کشته شدن یکی ازین دو جماعت برطرف شود مصلحت چنان می‌بینیم که فردا تو با سوشرما جنگ بکنی و همچنین هرکسی که خواهد غنیم خود را به‌دعوی طلبیده و با او مقاومت نماید.

ارجن بعد از شنیدن این پیغام به‌راجه جدهشتر عرض کرد که در این باب چه مشورت می‌بینید؟ راجه گفت که دروناچارچ با کوروان وعده کرده که مرا دستگیر

سازد و بدیشان سپارد و تو را می‌خواهند که فریب داده از من جدا سازند. بعد از آن که زور به من آوردند و مرا دستگیر سازند سعی و تلاش تو بی‌فایده خواهد بود، و مرا معقول نمی‌افتد که خود را به جدایی تو قرار بدهم. ارجن، گفت که من سوگند خورده‌ام که هرطوری که حریف باشد و هر جا که مرا بطلبد آنجا بروم و حيله نکم و کمی و بیشی لشکر را منظور ندارم و فتح آسمانی است و نگاهبان شما آفریدگار تعالی بس است، و یار و یاور کار نیک و سیرت و نیت خوب و راستی شما است، و جایی که راستی است امید فتح از آن جانب بیشتر است؛ و نظر به ظاهر برای محافظت شما دهرشت‌دمن را می‌گذارم که کشنده دروناچارچ است؛ پس با این قرار؛ پاندوان وکیل کورووان را رخصت دادند و گفتند که هرطوری که شما در جنگ قرار می‌دهید پای کم نمی‌آریم و می‌آیم.

القصة آن شب بر این منوال گذشت. پس سنجی، به دهرشت، گفت که این بود کیفیت روز اول از جمله پنج روز جنگ دروناچارچ. بعد از آن آنچه واقع خواهد شد خواهم گفت.

چون آن شب گذشت و صبح شد لشکرها از جانبین ترتیب یافت، و ارجن با مردم خود از جد هشت رخصت گرفت و جایی که سوشرما و هم عهدان او برای جنگ با ارجن جمعیت کرده ایستاده بودند، رفت. و کورووان از رفتن ارجن و تنها ماندن جد هشت خوشحال شدند. در زمانی که ارجن، با سوشرما مقابل شد، و بوق خود را بناخت از شنیدن آواز آن بوق احوال بر اعداء متغیر شدن گرفت - چنان که بعضی از اسب و فیل و ارابه بر زمین افتادند و بعضی بی‌شعور شدند و دیگران حیران و سراسیمه ماندند. بعد از آن که به هوش آمدند، آن جماعت به یک شست تیر بر ارجن گشادند، و ارجن تیرهای ایشان را در هوا نگاه می‌داشت و به تیر می‌برید. و در آن تیرباران، سی تیر به کلاه راجه‌های سپاه ارجن رسید. و ارجن کمان سوشرما را به تیر از قبضه دست انداخت و شکست. پس سوشرما، و سورتبه، و سودهرما، و سوبرت، و مباحو، هر پنج برادر متفق شده تیر می‌انداختند. و ارجن اعتراض‌شده کمانهای همه را برید و اسبان ارابه ایشان را کشت و اکثری را مجروح ساخت، و سر سودهرما را برید. بعد از کشته شدن سودهرما همه برادران از ارجن اندیشناک شدند و روبه‌گریز نهادند - چه سودهرما در میان ایشان به بهادری و دلاوری مشهور بود.

در این هنگام ارجن فریاد کرد و گفت که شما و برادران با لشکر خود عهد کرده بودید که از جنگ نخواهیم گریخت، حالا چرا عهدشکنی می‌کنید و از مصاف می‌گریزید؟ ایشان را هیرت روی داد و برگشتند و از آنجمله دو قوم که به ناراین (Narayana)، و گوپال (Gopala)، مشهور بودند بر سر ارجن و کرشن ریختند و آنچنان ایشان را به تیر گرفتند که تا دو ساعت ارجن، و کرشن یکدیگر را نمی‌دیدند، و از احوال خود خبر نداشتند، و ارجن کمان گاندیو (Gandiva) را بدست گرفت و بقی را که دیودت (Devadatta) نام داشت به قوت تمام نواخت، و تیری را که تمام از

افسون و طلسم بود بر اعداء انداخت و از تاثیر آن تیر ارجن چندین هزار کرشن، و ارجن بصورت ایشان ظاهر شدند و ترس در دل اعداء افتاد و فوج سوشرما (Susarma) مردم خود را هم به صورت ایشان تصور می کردند و یکدیگر را به گمان ارجن و کرشن می کشتند، و بعد از کشتن معلوم می شد که مردم خود را کشته اند و کرشن جیو، و ارجن، سلامت مانده اند. بدین طریق خلاق بسیار از مالوه (Malava) و بجاره^۱ و دیگر بهادران نامی بدست ارجن کشته شدند و بقیه که مانده بودند به یکبارگی شست بر ارجن گشادند و چنان آن هردو را زیر تیر پنهان ساختند که ایشان را تصور شد که مگر هردو در نقاب عدم پنهان شدند و خاطر از این ممر جمع گردید! در آن حالت از بسیاری غلغلۀ طبل و نقاره و سنج و غوغای مردم و شیهه اسپان و فریاد فیلان کرشن جیو، و ارجن، از حال یکدیگر خبر نداشتند و از تیرباران مجال چشم گشودن نبود، و از غیرت و غضب عرق بروی و بدن ایشان دویده بود! کرشن جیو از ارجن پرسید که تو چه حال داری و در چه کاری و چرا دست به کار نمی کنی؟ پس ارجن تیری بینداخت که از تاثیر آن، تاریکی تیرهای اعداء به روشنی مبدل گشت، و آن تعبیه که کرده بودند، فاسد گشت و چندین هزار کس کشته شدند و سرها در زمین چون گوی غلطان، و دست و پا و سایر اعضای مردم متفرق شده جابه جای می افتاده بودند و فیلان هر طرف کشته و ارا به ها شکسته و پیاده ها در خاک و خون غلطیده افتاده بودند و از بسیاری مقتولان در هوا حلقه حلقه تن های بی سر چرخ زنان بنظر می نمودند و در هر گوشه میدان از سلاح خروار خروار و از حلقه و انگشتی و طوق زرین انبارها افتاده بود و از نیزه، و تیغ، و تیر که صدا بر می خاست؛ نوید اجل به گوش جانها می رسید، و کرکسان در دریای خون چون بط بروی آب پر می کشیدند. این جنگ ارجن و سوشرما و یاران او همین طور بود.

آمدیم بر سر جنگ پاندوان، و کوروان!

چون روز دیگر صفها آراستند و کوروان بصورت گرد (Garuda) (که جانوری است مشهور در هند) لشکر خود را ترتیب دادند، درون اچارچ به جای منقار، و درجودهن به جای سر، و کرت برما (Krtavarma)، و کرپاچارچ به جای دو چشم، و راجه بهوت شرما (Bhutasarma) و کهیم شرما (Ksemasarma)، و کرکاکه (Karakasa)، و کلنگ (Kalinga)، و ابهیرک (Abhiraka)، و دشیرک (Daseraka)، و کامبوج (Kamboja)، و غیره به جای گردن، و بهورشروا (Bhurisrava)، و شل (Salya)، و سومدت (Somadatta)، و باهلیک (Bahlika)، و غیره بازوی راست؛ و بند؛ و انبند، و سودچهن، (Sudaksina)، بازوی چپ، و امبشت (Ambastha) و

۱- در متن سانسکریت پس از مالوه، اسامی تندی کر (Tundikera) و ماواک (Mavellaka) و لالت (Lalittha) و مدرک (Madraka) آمده است ولیکن نام اخیر مذکور نیست.

ماگده (Magadha)، و پوندرا (Paundra)، و مدرک (Madraka)، و گندهاریان (Gandhraka)، و شکن (Sakuni)، و راجه‌های ملک کامروپ (Kamarupa) به‌جای پشت شدند و کرن، و جیدرتمه (Jayadratha)، و راجه بهیم رتمه (Bhimaratha)، و سنپات (Sampati)، و ریشب (Rsabha)، و جی (Jaya) و بهوج (Bhoja)، و بهومینجی (Bhumimjaya)، و غیره به‌جای سینه و قلب لشکر بودند و عقب تمام لشکر صف‌های فیلان و حلقه‌های رتمه (Ratha)، نگاه داشتند. و بهگت (Bhagadatta) فیل‌سوار، برگرد او سواران نامدار و دلاوران کارزار از جای خود روان شدند. و راجه‌جدهشتر افواج خود را مثل ماه هلال آراسته به‌همان ترتیبی که یک مرتبه بالا مذکور شد، بهادران و دلاوران را جایجا تعیین نمود.

چون نظر راجه جدهشتر به‌دروناچارچ و آراستگی لشکر او افتاد دهرشت‌دمن و برادران و امرای دیگر را طلبید و گفت که تا این زمان ارجن در میان ما بود و در محافظت من فرو گذاشت نمی‌کرد؛ حالا او به‌جنگ سوشرما رفته، و درونناچارچ سوگند خورده که ما را زنده گرفته به‌کورووان بسپارد:

مصراع

تا در میانه خواسته کردگار چیست!

شما را می‌باید که از نزدیکی من دور نشوید و از این عار ملاحظه دارید که مبادا من بدست آن برهمن گرفتار شوم، و مرا بنده خود سازد - چه اگر کپتری را، کپتری بگیرد، چندان عیب نیست؛ اما اینکه گدایی طماع براین کس دست یابد، و به‌انواع عقوبت انتقام کشد؛ تاب این شرمندگی نمی‌توان آورد:

یارب مباد آن که گدا معتبر شود!

دهرشت‌دمن گفت: تا من زنده‌ام نمی‌گذارم که درونناچارچ پیرامون تو گردد؛ خاطر ترا از این ممر جمع‌باشد. این بگفت و بادروناچارچ، و درمکه (Durmukha) مقابل‌شد. و درونناچارچ از بس که قصد گرفتن راجه جدهشتر داشت سر به‌دهرشت‌دمن فرود نیاورد، و درمکه را روبه‌روی او گذاشت و خود متوجه به‌جانب جدهشتر شد. و درمکه با دهرشت‌دمن جنگ تیر آغاز کردند و تاندتی مدید در میان ایشان کار ردوبدل بود.

دروناچارچ بعد از آنکه در فوج جدهشتر غوطه خورد آن فوج را چنان از پیش گذرانید که شیر ژیان گله‌گوسفندان را، و بادتند ابرها را پریشان سازد؛ جمعیت پاندوان را متفرق ساخت. و از ازدحام و انبوه لشکر چنان غبار برآمد که راه آمد

۱- در سانسکریت چشم را چکشو (Caksu) و گردن را گریوه (Griva) و بازو را پارش (Parsva) و پشت را پرشته (Prstha) و دم را پوچ (Puccha) و منقار را چنچو (Cancu) خوانند.

و شد نفس بر گلو تنگ شد و بغیر از نام بردن حریف خود را نمی‌شناختند. از سیاهی فیلان و سفیدی بیرق‌ها هوا رنگ برشکال گرفت و قضیه برعکس شد، و فیلان مثل ابرهای تیره در زمین بودند، و بیرق‌های سفید چون دسته‌غازان بر آسمان و آتشی که از دندان فیلان می‌خاست در رنگ بیرق می‌نمود؛ و صدای فیلان به جای رعد غران و فیلانی که بر زمین کشته و مجروح می‌افتادند، گویا پاره‌های ابر، از آسمان افتاده بود! بدین طریق فیل‌سوار با فیل‌سوار، و ارا به‌سوار با ارا به‌سوار، و پیاده با پیاده، جنگ می‌کردند؛ و اهل حساب هم از شمار کشته‌ها عاجز ماندند. و از خون روان زمین گل و لای شد، و دروناچارچ برای گرفتن جدهشتر چنان حمله کرد که شیر بر فیل حمله می‌برد؛ و به‌حمله اول بهلبان جدهشتر را فرود آورد. و جدهشتر بیرق دروناچارچ را به تیر انداخت و به تیر دیگر بهلبان او را زد و او کمان جدهشتر را برید.

در این هنگام یکی از سپاهیان جدهشتر برک (Vrka) نام که ست‌جت (Satyajit) لقب داشت تیری بردروناچارچ انداخت، و دروناچارچ کمان او را به تیر شکست، و بهلباش را به شش تیر بر زمین انداخت. برک نیز به تیر خود بهلبان دروناچارچ را زخمی ساخت، و هم خودش را مجروح گردانید و در تزلزل آورد. آخر الامر دروناچارچ بر او غالب آمد و سرش را برید. در این حالت جدهشتر را ترس گرفت و جای خود را گذاشت و روان شد، و دروناچارچ او را تعاقب نمود که بدست آورد. به یک ناگاه مردم کنپله (Kampilya)، و کیکی (Kekaya)، و چندیری (Canderi) ۱، و اوده (Avadha) ۲ در میان جدهشتر و دروناچارچ درآمدند. و شتانیک (Satanika) برادر [جوان] راجه برات، با دروناچارچ جنگ کرد؛ و به شش تیر بهلبان او را، با اسپان مجروح ساخت، و از شوق و افتخار نمره بلند بر آورد. دروناچارچ از غضب سر او را نیز برید. آن زمان فوج راجه برات برای انتقام شتانیک نزدیک دروناچارچ آمده حرب و ضرب می‌نمودند. و او به تیغ بی‌دریغ بسیاری را کشت و به‌گذشت ایشان زاغان را به‌مهمانی خواند و بقیه‌السيف را از پیش گریزانید.

پس هر چهار برادران پاندوان فوج‌های پریشان خود را جمع کرده، و گره بسته به یکبارگی حمله بردروناچارچ آوردند و شکندی پنج تیر و چهار برما (Ksatrevarma) هشت تیر، و جدهشتر دوازده تیر، و دهرشت‌دمن سه تیر و چیکتان (Cekitana) سه تیر بردروناچارچ انداختند. و دروناچارچ بر راجه چهیم (Ksema)

۱- این نام را در برخی متون فارسی «عوض» نیز تلفظ و ضبط کرده‌اند چنان که در کتاب: «دقایق الحقایق» تألیف شیخ احمد رومی «آورده»، عوض ضبط گردیده است (دقایق- الحقایق باهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر محمد شیروانی - چاپ چاپخانه زر - سال ۱۳۵۴ هجری شمسی - صفحه ۵۷۵).

۲- در متن سانسکریت نامهای: پانچال و کیکیه و متسیه (Matsya) و جدی (Chedi) و کروش (Karusha) و کوساله (Kosala) آمده است و کنپله و چندیری نامهای جدید است.

حمله نمود و او را بکشت. بعد از آن هرکس پیش و پس می‌آمد تیر و تیغ می‌انداخت و رخنه در صف پاندوان می‌کرد، و قصد گرفتن جد هشترا داشت. شکهنندی (Sikhandi) را به دوازده تیر و اتموجا (Uttamauja)، را به بیست تیر زد، و بسدهان (Vasudhana) را بجان کشت و چهر برما (Ksatravarma)، را به هشتاد تیر، و سودچهن (Sudaksina) را به بیست و شش تیر زخمی کرد و چهر دیو را از ارا به فرود آورد و جدهامن (Yudhamanyu)، را شصت تیر و ساتک (Satyaki)، را به سی تیر زد. چون نوبت جد هشترا رسید، جد هشترا از ترس آنکه مبادا او را بگیرد فی الحال از رتمه فرود آمد و بر اسب رهوار سوار شد و روبه گریز چنان نهاد که باز پس نمی‌دید. در این میان کسی گفت که از سرداران خصوصاً از راجه‌های کلان گریختن عار است! جد هشترا، جواب داد که اگر از ترس چهری (Ksatriya) بگریزد عیب است! اما از برهن گریختن عیب نیست.^۱

بعد از آنکه میانه دروناچارچ، و جد هشترا فاصله افتاد؛ مردم کنپله (Kampilya) و برات، و کیکی، و ساتک و غیرهم بر دروناچارچ جلوریز کردند و عاقبت همه در گریز شدند، و او تنها برهنه ایشان غالب آمد. در این اثنا درجودهن به دروناچارچ گفت که تو چون به جد جنگ کردی و صف‌های پاندوان را در طرفه العین ویران ساختی، اگر قدری پیشتر قدم می‌نهادی در گرفتار شدن جد هشترا هیچ نمانده بود. کرن گفت که برای جنگ کردن دروناچارچ در عالم غنیمت کجاست؟ اما او هم در نابود کردن پاندوان، بجد نیست و مثل بسپکم پتامه صرفه نگاه میدارد، و قاعده کهنه سپاهیان برین چنین است که ایشان بجهت فایده خود راه آشتی می‌دارند تا کار ایشان به یکبارگی برهن نشود، و این را تدبیر خیال کرده‌اند.

دروناچارچ از شنیدن طعنه ایشان در غیرت آمد، باز برای جنگ برگشت. در این برگشتن دهرشت دمن، مقابل او ایستاد و ارا به را گذاشته بر اسب سوار بود، و عقب دهرشت دمن، چهر دیو با جماعتی براسبان تازی سوار بودند، و پس او نکل را با فوج خود بیست و یک هزار سوار و همین‌طور شکهنندی با شش هزار سوار، و کیکی و مردم کنپله با دوازده هزار سوار و بیربهر (Virabhadra) با هشت هزار سوار آمده هر کدام با رایات، و علامات جداجدا، و اسپان و فیلان بیشمار، و پیاده‌های تیرانداز با دروناچارچ مقابل شدند، و ساتک (Satyaki)، با کرت برما (Krtavarma) روبرو شد. او هردو بازوی کرت برما را به تیر پیایی می‌دوخت و کرت برما نیز تیر برساتک چندان زد که او را زیر تیر پنهان ساخت. و چهر برما با جیدرتمه (Jayadratha) جنگ می‌کرد، و کمان او را شکست، و جیدرت تیری بر سینه او زد. و ججتس (Yojitasva) با سوباه (Subahu)، مقابل بود، و یکدیگر را تیر می‌زدند. و شل در میان آمده سوباه را از دست ججتس خلاص ساخت. و راجه جد هشترا، با شل مقابل شد و هردو سواران چابک دست، بر یکدیگر

۱- ب: هیچ غصه ندارد.

حمله بردند. جدهشتر اول تیر برشل انداخت؛ و او نیز تیری بر راجه زد. و باهلیک (Bahlika)، و دروپد، و شتانیک - پسر نکل - با بهوت کرما (Bhutakarma)، مقابل شد، و به سه تیر هردو دست و سر بهوت کرما را برید. و بند، و ان بند با راجه برات، و کیکی با مردم متسدیش (Matsyadesa)، و کرپاچارچ (Krpacarya) با نکل جنگ می کرد، و نکل با سه تیر حریف خود را مجروح ساخت. و ست سوم (Sutasoma) - پسر بهیم - به قصد جنگ دروناچارچ می رفت که در انام راه بینشت (Vivimsati)، با او مقابل شد، و ست سوم، بینشت را به تیر زد، و بهیم، رتبه شال را مع اسپان و بهلبان او بکشت. و اشوتها با پرت بنده (Prativindhya)، جنگ کرد و او اشوتها را زخمی ساخت.

پس شرت کیرت (Srutakirti) - پسر ارجن را که از دروپدی، بود - پسر دوشاسن سد راه شد؛ پس شرت کیرت به سه تیر کمان و رایت او را بریده بهلبان او را کشته نزد درونا چارچ رسید و لجهمن - پسر درجودهن - با او مقابل شد. شرت کیرت کمان، و علم او را برید، و براو تیر باران کرد. و شرت پرما (Srutavarma) با چترسین، (Citrasena) و بکرن (Vikarna) با شکمندی، و انگد (Angada) با اتموجا (Uttamaauja)، و درمکه (Durmukha) با پرچت (Puruji) و کرن (Karna) با کیکی (Kekaya) مصاف می نمودند و کرن، کیکی را پیاده ساخت و اسپان او را پی کرد و زخمی ساخت. و بعضی را به جهنم فرستاد. و درچی (Durjaya)، و جی (Jaya)، و بجی (Vijaya) - هر سه برادران درجودهن - به نیل (Nila)، و راجه کاشی، و جیت سین (Jayatsena) مزاحم شدند. و چهیم دهورت (Ksemadhurti)، و برهنت (Brhanta) - این هردو برادران ماتک - جادو را به سه تیر زخمی ساختند. و راجه چندیری (Canderi)، با انبشت (Ambastha) جنگ می کرد. و انبشت یک سیخ آهنی را براو زد و کمان او را شکست و سرش را بریده چون صاعقه و برق بر زمین افتاد. و کرپاچارچ، باورده چهیمی (Vardhaksmi) جادو (Yadava) و سومدت (Somadatta) با من منت (Maniman) جنگ می نمود. اول باورده چهیمی کمان و بیرق و چتر بهلبان من منت (Maniman) را بر زمین انداخت و اسپان ارابه او را بکشت. و من منت بر ارابه دیگر سوار شد و تیر و کمان بدست گرفته با او جنگ بنیاد نهاد و داد بهادری می داد و نزدیک بود که من منت را بکشد. پس فوج پاندوان به کمک من منت آمده با سومدت (Somadatta) جنگ کردند. برکبه سین (Vrsasena) - پسر کرن - به کمک سومدت، آمد و با پاندوان مصاف عظیم کرد.

کهروکه (Karusa) چون دید که برکبه سین خیلی جنگ غالبانه می کند طلسمی تعبیه کرد و خود را بصورت و شکل عجیب ظاهر ساخت و چنانچه دیوان را قاعده است به صد سر و ده دست و در هردست سلاحی علیحده از تیر و نیزه و تیغ و گرز و فلاخن، و کنده چوبی گرفته متوجه جنگ کوروان شد و از زبان و دهان شعله آتش می افشاند و از دست ها ریگ گرم تفسیده بر سرهای ایشان می انداخت و شور و غوغای عظیم در میدان افکند، و از صلابت و مهابت او لشکر کوروان، دست و پا

کم کردند و درهم و برهم شدند. پس النیش دیو بحکم آنکه آهن به آهن نرم می‌شود به جنگ کپروکه آمد، و این هردو دیو با هم چنان جنگ مردانه کردند که کسی ندیده و نشنیده؛ و در این روز بهیم با کامک (Kamyaka) - راجه حاکم ولایت بهیلان (Bhila) - روبرو شد و حلقه فیلان مست جنگی کوه صفت، بهیم را در میان گرفت. بهیم فیلان را در هوا می‌راند و بعضی را به گرز، گردن و پای چنان می‌زد که استخوان نرم می‌گشت تا آنکه فیلان چون رمه گوسفندان از پیش او گریختند. در این اثنا حاکم ولایت انگک (Anga) بهمد درجودهن - به جنگ بهیم - آمد، و جنگ کرد، و بهیم بر او غالب آمد و او بر فیل بزرگ سوار شده حمله بر بهیم کرد، و فیلش بهیم را به خرطوم پیچید بهیم گریزی بر پیشانی فیل چنان زد که فیل بر خاک هلاک افتاد و راجه کامک را بکشت و سرش را برید.

چون بهیم آن راجه را کشت، فوج کوروان، از پیش او گریختن گرفت پس بهگت (Bhagadatta) بر فیل بزرگ که سوپرتیک (Supratika) نام داشت سوار شد، و دو فیل دیگر و ماده فیلان بسیار همراه آن فیل بود، به جنگ بهیم، آمد. به مجرد رسیدن نزد بهیم بهگت، فیل خود را اشارت کرد تا بهیم را به خرطوم پیچید. بهیم، چون فن انجلیکا بیده (Anjalikavedha)^۱ را نیک ورزیده بود؛ بنابراین هر مرتبه که فیل قصد گرفتن او می‌کرد، او خود را گاهی بر پشت فیل و گاهی بر سر او می‌گرفت و گاهی عقب او و هر طوری که فیل می‌گشت، او هم از چابکی همچنان می‌گشت - چنانچه آسیای کلل می‌گردد - و در آن میدان وسیع چون جای گریز نبود در آخر گردن بهیم را فیل به خرطوم پیچید و چون گردانیده بر زمین زد و خواست که پایمال سازد؛ بهیم بسرعت برخاسته زیر شکم فیل رفت و با او یکی شد بطوری که مردم را گمان شد که مگر بهیم کشته شد. و پاندوان هجوم کرده فیل را زیر تیر گرفتند. و راجه دشارن (Dasarna) فیل خود را بر فیل بهگت راند. بهیم در این میان خلاصی یافت، و بهگت ده تیر بر فیل دشارن زد. او به هفت تیر فیل بهگت را زخمی ساخت. و جدهشتر، بهمد دشارن آمده با بهگت جنگ می‌کرد، و بهگت در این اثنا قصد جدهشتر کرد. ناگاه ججدهان (Yuyudhana) در میان آمد. بهگت فیل را برارابه ججدهان راند تا او را با ارابه بر زمین زند. ساتک از گوشه‌یی نعره زده به مقابله بهگت آمد. او از ججدهان گذشته روبروی ساتک شد. هر چند بهگت خواست که (ارابه) ساتک (Satyaki) را زیر فیل پست سازد، بر او دست نیافت، و بهلبان ساتک اسپان ارابه را که بادپای بودند به اشاره دست چنان هر طرف می‌دوانید که فیل به گرد او نمی‌رسید، و آن زمان فیل بهگت آشفته و سراسیمه شده به هرجانب که رومی‌کرد، افواج را درهم و برهم می‌ساخت، و آن فیل مثل هزار فیل زور می‌نمود و کارپردازی کرد که باعث حیرت همه شد؛ و

۱- انجلیکا ویده (Anjalikavedha): فن تردستی، نوعی شعبده‌بازی.

راجا رج پر یا (Ruciparvan)^۱ تیر به آن فیل می انداخت. بهگد راجه رج پر یا را به تیر کشت. ابهمن، و پسران درویدی، و چیکتان، و دهرشت کیت، و ججتس با جماعت بسیار آن فیل را در حلقه گرفتند و به تیرها دوختند؛ پس فیل بهگد بهلبان ججتس (Yojitasva) را بگرفت و به خرطوم پیچید؛ و ججتس باضطراب از ارا به فرود آمد و بگریخت و برارابه ابهمن سوار شد. پس ابهمن و همراهان او باز فیل را به تیر گرفتند - به مثابه ای که از کثرت تیرهای ایشان فیل دیوانه وار برآشفته آدمی را بر اسب و اسب را بر آدمی می زد و می کشت. در این هنگام که تنها افواج پاندوان را زیروزیر ساخت؛ درجودهن، و کرن به او گفتند که امروز ارجن از جد هشترا جدا افتاده است، کاری می باید کرد که از جد هشترا خاطر جمع شود، و او را زنده باید گرفت یا باید کشت بنابراین بهگد، فیل را برفوج جد هشترا براند و جد هشترا را طلب نمود، و چون کار را بر جد هشترا و مردمش تنگ ساخت؛ کرن با بهگد گفت که تو قوتی داری و تفالی که کسی در جنگ بر تو ظفر نمی یابد - این قصه بعد از این عنقریب خواهد آمد - و اینقدر زور من هم دارم که از عهده جد هشترا برآیم؛ حالا تو کار ارجن را تمام ساز که تنها است و او بر تقدیری که جماعت سنسپتک (Samsaptaka) را مغلوب سازد تو می توانی او را کشت.

بنابر آن بهگد فیل خود را بر ارجن راند. ارجن از دور فیل بهگد را شناخت و از علامات دانست که او افواج راجه جد هشترا را برهم کرده می آید. ارجن با کرشن جیو مشورت کرد که کار سوشرما (Susarma) را با دیگر جماعت سنسپتک نزدیک رسانیده ام که مغلوب شود، و چندان مجال در ایشان نمانده؛ اما خاطر من از بهگد جمع نیست که او رفته است مبادا آسیبی به جد هشترا رساند. آن زمان کرده ناکرده برابر است و زندگانی ما به چه کار می آید. حالا ارا به را بر سر بهگد باید راند. کرشن جیو ارا به او را بسرعت دوآید و بهگد نیز چون علامات ارا به ارجن را بشناخت همه را گذاشته به مقابله او رفت. بهگد از پیش، و سوشرما، از پس؛ ارجن را در میان گرفتند و در آن لشکر پنجاه هزار ارا به سوار بودند که از سنسپتک (Samsaptaka) مانده بودند و به یک شست صد هزار تیر بر ارجن می انداختند. و می گویند که بلندی بیرق ارجن، به مسافت چهار گروه بود. و از بسیاری تیرهای سنسپتکان، آن بیرق و ارا به ارجن بطوری پنهان گشت که هیچکس نمی دانست که ارجن کجاست و او را چه صورت پیش آمده بمرتبه ای که کرشن و ارجن، نیز از حال همدیگر خبر نداشتند! کرشن در این مرتبه بی طاقت شد و استقلال او بحال نماند. ارجن تیری را که از برهما یافته بود بجانب اعداء انداخت و به مجرد گشادن شست؛ یک لك کس را کشت و فیلان و اسپان را چنان بی جان ساخت که همه نابود شدند و در ملك عدم رفته آریدند.

۱- روجیرون (Ruciparvan): یکی از جنگجویان اساطیری از طایفه پاندوان.

چون از تأثیر آن تیر غبار سنسپتکان برطرف شد و روشنی ظاهر گردید و هوا صاف گشت؛ کرشن به شعور آمد، و دو دست برپیشانی نهاده ارجن را تعظیم کرد و گفت که این وادی، ترا مسلم است. بعد از آن سوشرما با برادران خود بر ارجن تاخت و او را دودله گردانید و تیرها بجانب او انداخت. ارجن نیز تیرهای پی‌درپی انداخته بیرقش را بر زمین آورد و بهلبانش را گشت و به‌دیگر تیر نیزه او را از میان دونیم ساخت، و چنان تیرها می‌انداخت که بیک تیر دوشانه می‌زد و هم مردم سوشرما را می‌دوخت و هم کار جماعت کوروان می‌ساخت تا آنکه فوج عقب خود را مغلوب ساخت و گریزانید و برادر سوشرما را بگشت و سوشرما را بی‌شعور کرد. پس بر سر بهگدت دوانید و آنچنان غالبانه براو راند چنانچه جرّه گرمسره برکبوتر می‌دود. و از طلوع کوکبه او، جمعیت مقدمه بهگدت متفرق شد - چنانچه کشتی از رسیدن به‌کوه ذره ذره می‌شود - بهگدت تیرها بر ارجن، و کرشن می‌انداخت. و ارجن نیز او را به‌تیر خود می‌زد، و بهگدت هرتیری را که ارجن می‌انداخت، به‌تیر خود در هوا می‌برید. مدتی در میان هردو بهادر نامی اینطور جنگ بود؛ عاقبت بهگدت تیرکاری هم ارجن را زد و هم کرشن را، و ایشان تاب زخم آن بهادر را بر خود نیاوردند. و متصل این حال، بهگدت فیل را برایشان راند. کرشن فیل او را جنب داد تا زور فیل او بر اسپان نرسد؛ و با وجود آن فیل، بهگدت ارابه را زیر کرد و اسپان رمیدند. باز کرشن عنان اسپان را نگاه داشت و اسپان را به‌قوت گرفت و ارجن به‌تیر خود کمان بهگدت را شکست. و بهگدت از بالای فیل چهارده حربه تومره^۱ یعنی فلاخن بر ارجن زد، و ارجن آن را سه‌پاره کرد. پس بهگدت نیزه‌ای که چوب او از طلا بود بر کرشن انداخت، و ارجن در میان هوا نیزه او را به‌تیر زد و نگذاشت که آن نیزه به کرشن رسد. و ارجن نیزه خود را براو انداخته بیرق و چتر (Chatra)^۲ بهگدت را شکست. و او از روی اعتراض چندان تیر براو زد که هردوکس ساعتی حیران و بی‌هوش ماندند - چنانچه بر کسی افسون می‌خوانند و جادو می‌کنند.

بعد از آن که ارجن به‌هوش آمد هفتاد و دو تیر بر اعضای بهگدت زد که اگر کسی دیگر می‌بود به‌مجرد زخم رسیدن بر یکی از آن اعضاء البته می‌مرد؛ اما بهگدت را از سخت جانی، از آن جراحات تفاوت نکرد و در غضب شده تیری را که بشن (Vishnu) به او بخشیده بود و صورت کج‌بک^۳ (Krkavaku)، یعنی چنگل داشت

۱- ج: تومره.

۲- چتر همان چتر است ولی مخصوص پادشاهان بوده است.

۳- کریکه‌واکو (Krkavaku): در متن سانسکریت آمده که این تیر یعنی: کریکه‌واکو

برداشت و متن چنین است:

So 'Tividdho' Rjunasaraih Supunkhaih Kankapatribhih (Chapter 29, Dronaparva)

به دست گرفت و افسونی بر آن خوانده بر ارجن انداخت. کرشن سینه خود را سپر ارجن ساخت، و آن تیر بلا را خود گرفت. چون آن تیر به سینه کرشن رسید آن نیز بشکل تسبیح شد و در گردن کرشن افتاد و نام آن مالا (Mala)، و از آن رو بی جنتی (Vaijayanti)، شد که برگردن کرشن تصویر می کنند. این ادای کرشن که به وقت رسیدن تیر به گدت، برخاست و خود پیش شده و ارجن را پس پشت انداخت و آن تیر را به سینه خود گرفت ارجن را خوش نیامد و از کرشن بغایت رنجید؛ و گفت که مرا نامرد و عاجز خیال کردی و تیری را که غنیم حواله من کرده بود از پیش گرفتی؛ بایستی گذاشت تا تیر به من می رسید. کرشن جیو از اعتراض ارجن تبسمی کرد و گفت که تو حریف آن تیر نبودی، اگر به تو می رسید؛ البته تو را می کشت؛ می باید که مرا در این امر معذور داری و عاقل آنست که تحقیق ناکرده کسی را ملامت نکند. ارجن، گفت: پس آن قضیه را خاطر نشان من ساز.

کرشن گفت: مرا در عالم چهار صورت است؛ از آن جمله یکی صورت: نر و ناراین برآمده در کوه بدری (Badri) به عبادت و ریاضت و زهد مشغولم. و دوم درون آفتاب نشسته احوال خلاق و وقایع جهان می بینم. و سوم: این صورت است که مرا می بینم.

و چهارم صورت من: بشن است که در جزیره دریا بخواب رفته، و بعد از هزار سال دیوتاها؛ یک مرتبه بیدار می شوم. و هرکس را که در آن وقت پیش خود حاضر می بینم هر چه آنکس می خواهد به او می دهم. روزی بعد از هزار سال این صورت موهوم من از خواب بیدار شده و عروس گیتی که عبارت از زمین است بصورت زنی صاحب جمال پیش او ایستاده بود. آن صورت از آن زن پرسید که چه مدعا داری؟ زن گفت که پسر من نرکاسر (Narakasura) نام دارد (یعنی: حاکم قعر زمین است) به او تفاعل کن که کسی نتواند او را مغلوب ساخت. آن صورت موهوم تیری باو داد که تو را پسری خواهد شد به گدت نام و نرکاسر به آن صورت خواهد برآمد. این تیر را به او بدهی که به هرکس که خواهد رسید او را به آن تیر فتح خواهد کرد.

کرشن گفت که چون این تیر به گدت در اصل از بشن است و تو نمی توانستی آن را از خود دفع کرد بنا بر آن تیر خود را من گرفتم و به تو نگذاشتم. حالا آن تیر افسون از به گدت، کشیده گرفته ام، در او هیچ زوری نمانده است؛ تو او را بکش. ارجن را از شنیدن این حکایت قوت تمام حاصل شد و به زور دست تیری بر پیشانی فیل به گدت زد چنانچه آن فیل را به دوپاره کرد و تیر پران گذشته بر زمین نشست. به گدت، به هردوران خود زور کرده آن فیل را چنان نگاه داشت که خون از بدن آن فیل بدر نیامد و بر بالای آن فیل نشسته جنگ میکرد و نمی گذاشت که آن فیل بیفتد و مدتی اینچنین جنگ می کرد تا عاقبت آن فیل بی طاقت شد و به زور پیشانی بر زمین افتاد. به گدت پیاده شد و ارجن به تیری دیگر سر او را برید. پس ارجن فیل مرده او را بدست راست داده، ارا به را براند.

پسران راجه‌قندهار که یکی برکھک (Vrsaka)، و دیگری اچل (Acala) نام داشت به‌جنگ ارجن آمدند. ارجن اول همه لشکر ایشان را بکشت و برکھک را نیز از ارابه پیاده ساخت و اسپان او را کشت. و برکھک، و اچل -هر دو برادران- بریک ارابه سوار شده تیرها به‌ارجن می‌انداختند؛ و ارجن تیرهای آن هر دو برادر را رد نموده به‌تیرهای خود هر دو برادر را بی‌جان کرد و لوح هستی را از نقش ایشان پاک ساخت.

چون ارجن ایشان را فتح کرده برگشت شکن (Sakuni) که خالوی کوروآن بود به‌مقابل ارجن درآمد و طلسم و افسون تعبیر کرد و جنگ دغابازی با ارجن می‌کرد؛ و هرسی‌وشش نوع سلاح را حواله او می‌نمود. تا آنکه از آن طلسم هوا تاریک شد و در چشم ارجن خیرگی پیدا شد. بنابراین قضیه؛ ارجن نیز تیری را گرفت، و افسونی که آفتاب په‌او آموخته بود خواند و به‌جانب شکن انداخت تا آن بخار و غبار برفت و جهان روشن شد، و هر دغابازی که شکن (Sakuni) برسد رنگ ظاهر کرده بود، ارجن همه را چنان تباه ساخت که راست دروغ را، و شکن به‌همان صورت اصلی خود ماند و از پیش ارجن گریخت. و ارجن فوج کوروآن را می‌زد و می‌کشت و چنان از هم می‌شکافت که دریای گنگت به‌کوه می‌رسد و دوپاره می‌شود. لشکر کوروآن، نصف بجانب درجودهن، و نصف دیگر به‌سوی دروناچارچ رفتند. و ارجن چندان کس را از ایشان کشت که در حساب نیاید و اعدام از اسب و ارابه و فیل فرود می‌آمدند و می‌گریختند - چنانچه بازها و شغالان و کرکسان و زاغان در میان کشته‌ها افتاده بود و برفراخی رزق زبان به‌انواع حمد و ثنا گشاده؛ چه مقرر است لطیفه حق سبحانه که برجماعتی موجب قهر اوست، برطایفه دیگر باعث شادمانی!

القصة: آن روز چنان جنگ مغلوبه شد که بیان نتوان کرد. و کوروآن گریخته همه دروناچارچ را طلب می‌نمودند. و پاندوان نیز درونه می‌گفتند؛ و دروناچارچ به‌حمایت گریختگان لشکر خود رسید و با مردم کنپله روبرو شد و جنگ می‌کرد. و از پانچالان (Pancala)، (یعنی لشکر کنپله Kampilya) راجه نیل (Nila) برآمد و با اشوتهاما مقابل شد. و نیل چندان تیر آتش‌بار انداخت که مردم بسیار از لشکر دروناچارچ کشته شدند و اشوتهاما بیک تیر سر او را پرید، و پاندوان دویدند و بهیم که از جمله ایشان بود به‌ده تیر کرن را زد و کرن نیز با او جنگ تیر رد و بدل میکرد. دروناچارچ، نیز بر بهیم تیر می‌انداخت، و بهیم به‌دوازده تیر درجودهن را و به‌هشت تیر اشوتهاما را و به‌پنجاه تیر دروناچارچ را زخمی ساخت.

در اینوقت جد هشتی با مردم بسیار به‌کمک بهیم رسید و جدهان (Yuyudhana) با دروناچارچ جنگ می‌کرد. در این اثنا هر دو لشکر بهم رسیدند و خونریزی عظیم واقع شد، و یکدیگر را نمی‌شناختند. و در این جنبیدن هر دو لشکر ارابه‌ها بی‌اسپان و بی‌بهبان شدند و فیلان بی‌مهاوتان^۱ در رنگ بسز و گوسفند و اسپان

بی‌خاوند، و مردم بی‌سر، و سرها بی‌کلاه و افسر، و فوجها بی‌سردار می‌گشتند، و دروناچارچ مردم چندیری و پانچال، و کنپله را به طوفان بلا سپرد و در پنجه اجل داد و چندان مردم را از ایشان بکشت که برای یادگار نسل هم نگذاشت. در این اثنا ارجن نیز بجایی رسید که دروناچارچ با پاندوان جنگ می‌کرد. چون نظر کوروان بر او افتاد از دیدن او چنان اختلال در احوال ایشان پدیدار شد که از تابش آفتاب یخ و برف آب شود و گداختن گیرد. همه گفتند که آمدن او به آن می‌ماند که غنیم خود را فتح کرده باشد. یکی خود از دست بهیم زهره کوروان آب شده بود، باز برگشتن ارجن سرباری شد. و لشکر کوروان پناه به کرن، و دروناچارچ می‌بردند. و کرن ایشان را دلداری داده می‌گفت که ارجن هم مثل شما آدمی است از آدمیان؛ و ده سر و هزار دست و پا ندارد تا این همه از او می‌ترسید. او هرچند رویین تن باشد دو کسی بس است!

کرن، این را بگفت و به جنگ ارجن آمد و یکدیگر را تیرانداختن گرفتند و تیرها در هوا بریده معطل می‌داشتند و لشکرهاى ایشان نیز با یکدیگر چون شیر ژیان به جان هم افتادند؛ و از بسیاری کشتگان در میدان معرکه دست و پا و گردن و دیگر اعضاء از بدن مردمان در هر گوشه پران و غلطان بود - چنانچه شاعری گفته است:

در چارحد کوی خود، افتاده بینی مردمان
سر يك طرف، پا يك طرف، تن يك طرف، جان يك طرف!
القصة آن روز چون کارزاری عظیم از جانبین رفت و خونریزی بسیار شد و آفتاب غروب کرد هردو لشکر به منازل خود آمدند و به تیمار زخمیان و ماتم کشتگان اشتغال نمودند.

این بود قصه جنگ روز دوم از جمله پنج روز جنگ دروناچارچ.

الحال شروع در ذکر جنگ روز سوم می‌رود.

جنگ روز سوم!

چون آفتاب طلوع کرد و روز روشن شد؛ درجودهن وقتی که ارجن به جنگ سوشرما رفته بود با دروناچارچ گفت که تو وعده کرده بودی که جدهشتر را زنده بگیری؛ امروز فرصت را از دست دادی و او را نتوانستی گرفت! مگر قصد کشته شدن ما داری؟

دروناچارچ، گفت: اخلاصی که مرا با تست؛ خواه تو دانی، خواه نی؛ آفریدگار می‌داند؛ اما چه کار کنم؟ پاندوان آنطور کسان نیستند که ایشان را فتح توانست کرد! ما از جانب خود تقصیر نکرده‌ایم و تا این زمان جنگ برابر

با ایشان داشته‌ایم. حالا تدبیری دیگر بخاطر من رسیده و آن اینست که افواج را بصورت چکر بیوه (Cakravyuha) - و آن نقشی است مشهور - ترتیب دهیم تا لشکر پاندوان را مجال ظفر بر ما نباشد، و هرکس که در افواج ما درآید راه برآمدن نیابد و بغیر از ارجن هرکه به جنگ ما بیاید او را بکشیم. پس تدبیری باید کرد که ارجن، امروز هم مثل دیروز نزدیک جدهشتر نباشد. درجودهن سوشرما، و سن-سپتکان (Samsaptaka) و غیره را طلبید و همان مصلحت دیروزه را قرارداد و سوشرما، ارجن را به جنگ طلبید. ارجن بموجب عهد خود به جنگ سوشرما رفت؛ پس دروناچارچ عقب ارجن لشکر خود را بصورت چکر بیوه ترتیب داد و بهادران صندل بر بدن مالیده و حمایل گل‌ها در گردن انداخته لباس‌های فاخر پوشیده و خوشبویی‌ها بکار بردند و در معرکه حاضر آمدند.

لچهن - پسر درجودهن - را با ده هزار سوار بر پشت چکر بیوه، و دوشامن، و کرن، و کرپاچارچ، برگرد چکر بیوه، و درجودهن، و دروناچارچ با مردم چیده و برگزیده پیشرو لشکر بود - جایی که درآمد چکر بیوه می‌باشد -، و جیدرت با اشوتها، و شل، و بهورشروا، برگرد دایره‌ای می‌گشتند و محافظت لشکر می‌نمودند.

پاندوان، چون آن ترتیب دیدند تعجب نمودند و گفتند که امروز ارجن چون به جنگ سن‌سپتکان رفته، ما ترتیب افواج نمی‌دانیم؛ بنابراین ایشان لشکر خود را هر طور که دانستند تقسیم کردند؛ و ما حالا آن آراستن را نمیدانیم! پس دهرشت‌دمن را فرمودند که افواج را ترتیب دهد. دهرشت‌دمن با اتفاق ساتک، و غیره افواج را ترتیب داد. بهیم را مقدم ساخت و سرداران دیگر با افواج عظیم جابجا ایستادند و همه از دروناچارچ ملاحظه تمام می‌کردند.

پس جدهشتر با بزرگان پاندوان اتفاق کرد و گفت: ترتیبی که امروز کوروان کرده‌اند بسیار غیرمکرر است، و ما راه درآمدن و برآمدن آن را نمی‌دانیم و در میان ما کسی که روش این جنگ می‌داند یا ارجن، و کرشن‌اند یا پسران ایشان: ابهن، و پردمن (Pradyumna) و غیر این چهار کس هیچ یکی مجال ندارد که پیرامون این افواج تواند گشت و سلامت تواند برآمد؛ و پیش از آنکه ارجن از جنگ سوشرما، و سن‌سپتکان (Samsaptaka)^۱ برگشته بیاید می‌باید که یکی از بهادران و سرداران ما در این چکر بیوه (Cakravyuha)^۲ درآمده جنگ اندازد، وگرنه ارجن، و کرشن بعد از برآمدن همه ما را امروز نامرد و زبون خواهند گفت. پس جدهشتر، ابهن را طلبیده گفت که چون پسر خلاصه پدر است چنانچه تخم خلاصه درخت است و شیربچه در دلیری و بهادری با شیر می‌ماند - چنانچه گفته‌اند که شیربچه چون به جنگ درمی‌آید در حکم شیر دارد مناسب چنان است

۱- سن‌سپتک: ارتشیان ویژه که علیه ارجن جنگ کردند.

۲- چکر بیوه (Cakravyuha) آرایش لشکر بصورت دایره.

که تو امروز به جنگ کورووان، بروی و این صف ایشان را که حکم تنیده عنکبوت دارد و نمود بی بود بیش نیست درهم و برهم سازی!

او گفت که شما می دانید که سردار آن لشکر دروناچارچ است من اگر چه می توانم درون رفت اما راه برآمدن نمی دانم. بهیم گفت که تو این راه را سربکن که دنبال تو ما نیز خواهیم بود و تو را تنها نمی گذاریم. پس ابهمن پای راجه را بوسید و در وقت وداع گفت که اگر يك مرتبه من فوج ایشان را زیروزیر نسازم پس پسر ارجن، و سبهدرا، نباشم. بعد از آن بخت و طالع من تا هرچه سرگذشت باشد پیش من خواهد آمد؛ و اگر فتح است به اقبال تو است و اگر پیش تو کشته شوم زهی سعادت. ابهمن این را بگفت و بهلبان خود را فرمود تا ارایه را براند و غوطه در لشکر کورووان، خورد و کورووان بتمام سرراه ابهمن را گرفته جنگ بنیاد کردند. او از دروناچارچ، گذشته درون چکریوه رفت؛ و کورووان او را در میان گرفتند و مثال گردباد به او پیچیدند؛ و ابهمن نام خود را به بانگ بلند می گفت که منم پسر ارجن. هرکه را آرزوی آنست که به جنگ من بیاید و جان خود را به مهمانی تیر من بدهد اختیار دارد، و در این تاختن و تیراندازی بسیار کس را بکشت.

درجودهن فرمود تا دروناچارچ، و شل (Salya) و برهدبل (Brhadbala)، و دیگر نامداران همه به یکبارگی بر او حمله آوردند و ابهمن، به يك شست هزاران تیر انداخت و همه ایشان را مجروح ساخت و چون گوه ازجا نمی جنبید. دو سه دفعه حمله نمودند و همه را گریزانید و بعضی را کشت و در هر طرف میدان جست و خیز می نمود و کمان را چاشنی می داد و جهان را مهمانی آن چاشنی می ساخت. دروناچارچ را از شنیدن آوازه های ابهمن، آتش در دل افتاد و پاندوان از استماع آن خوشحال شدند. و درجودهن هرزمان مردم خود را می گفت که چرا ابهمن را راه دادید و تیر بسیار بر او انداخت. ابهمن به او گفت که خوب شد که تو با من به جنگ درآمدی و آنچه به درویدی، و پدران من کرده ای امروز انتقام آنرا از تو میکشم و سزای ایدای ترا میدهم.

پس ابهمن (Abhimanyu) بیست و شش تیر به دوشاسن (Duhsasana) زد که او بیسوش افتاد و از میدان بدر رفت و چیکتان (Cekitana)، و پسران درویدی، و شکهندی (Sikhandi) و راجه برات، و ساتک، و دهرشت دمن، و دهرشت کیت (Dhrstaketu) و جدهشتر برای محافظت ابهمن ازجا جنبیدند. و درجودهن به کرن گفت که دوشاسن به جنگ ابهمن رفته و جدهشتر با لشکر عظیم به مدد ابهمن آمده، تو به جنگ ابهمن برو. کرن آمده به جنگ ابهمن پیوست و ابهمن تیر برسینه او زد که کرن بیسوش افتاد و دست باز داشته بهلبان کرن را به گوشه ای برد. و ابهمن، نمره بلند می زد و مبارز دیگر می طلبید و مردم را می شکست. آن زمان برادر کرن با ابهمن جنگ آغاز کرد، و ابهمن سر برادر کرن را برید. و جیدرت (Jayadratha) چون این حال را بدید آتش در جان او افتاد و قصد جنگ ابهمن کرده

بود که در این میان به پاندوان دچار شد و نگذاشتند که تا به ابهمن توانند رسید. و ابهمن، بیچاره تنها در میان صف کوروان شمشیر کشیده دروناچارچ را می زد و از هر طرف نشانه تیر بلا شده بود و جواب به همه کس می داد. و برکپه سین، (Vrsasena)، پسر کرن، بمناسبت خردسالی و از جهت تعصب به جنگ ابهمن، آمد و برابر ابهمن تیرها انداخت. ابهمن، تیرهای او را برید و جمعیت او را پریشان کرد. بهمین طریق مردم بسیاری را از بهادران دعوی دار نامی کوروان را فرود آورد و کشت و گریزانید.

آنگاه راجه باهلیک (Bahlika) به سه تیر ابهمن را زد و ابهمن تیر او را برید. بعد از آن رکمرته (Rukmiratha) نام پسر شل را کشت و روی مردم شل زرد شد و زور براو آوردند و ابهمن تیری را که گندهربان (Gandharva) به ارجن داده بودند؛ بدست گرفت و خلق بسیاری را تلف ساخت و شمشیر چنان می زد که هرکس بر سر او می آمد از پا در می آمد و بر زمین می افتاد. و تأثیر آن تیر گندهربان چنان بود که در روز جنگ هر که آن را بدست گیرد؛ از يك کس چند هزار کس در نظر اعداء در آید و هروقتی که آن تیر را گشادا دهد به يك شست چند هزار تیر بگشایند و در طرف دشمنان آتش گیرد و میدان پر گردد و گرد از لشکر بیگانه بردارد. چون مردم شل از انداختن آن تیر گریختند افواج دیگر هم بی دل شدند.

پس دروناچارچ، و درجودهن، و کرن، و اشوتها، و کرپاچارچ، و برهدبل (Brhadbala)، و کرت برما (Krtavarma) به مدد لشکر خود مقابل ابهمن آمدند. ابهمن خرامان خرامان به جانب ایشان آمد و لچهمن (Lakshmana) — پسر درجودهن — از روی تعصبی که داشت از فوج کوروان بتاخت و حمله بر ابهمن برد. ابهمن ناچار کوشش نمود؛ اول جنگ تیر و شمشیر و نیزه کردند؛ بعد از آن اسبان و بهلبانان یکدیگر را کشتند و بیرقها را انداختند و موی سر همدیگر را گرفتند و دست و گریبان شدند و جنگ لگد و مشت می کردند. آخر الامر نسیم فتح و فیروزی از جانب ابهمن وزید و سر لچهمن را به حضور پدرش برید از این سبب آتش در جان درجودهن افتاد و با جمیع اقرباء و مقربان خود براو تاخت چنانچه نمک در خمیر افتد او را در میان گرفتند و او کار مردانه کرده بجان کوشش می نمود. و پسر راجه کرات (Kratha)، را که بعد از پدر مانده بود کشت و سر او را بریده بر زمین انداخت.

آن زمان دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتها، و کرت برما (Krtavarma) — پسر هاردک (Hrdika) — و برهدبل هرشش کس ارا به سوار آمدند و ابهمن را در حلقه گرفتند، و او از قوت دست و ضرب تیر و شمشیر روی هوا را تیره گردانید

۱- در متن سانسکریت آمده که بهوریشروا (Bhurisrava) سه تیر به ابهمن (Abhimanyu) زد و نام محل در متن سانسکریت نیامده است لیکن چون بهوریشروا پسر سومدت (Somadatta) بوده، و او راجه باهلیک بوده است.

و پهلوانان کوروان را کشت و دروناچارچ را به پنجاه تیر و برهدیل را به بیست تیر و کرت برما را به هشتاد تیر و کرپاچارچ را به شصت تیر زخمی ساخت و به ده تیر اشوتها را زد، و کرن را به تیرها مجروح کرد، و اسپان و بهلبان کرپاچارچ، را کشت. و سینه کرپاچارچ را به ده تیر زخمی ساخت و برندارک (Vrndaraka) را کشت. و اشوتها را ابهمن را به بیست و پنج تیر مجروح کرد و ابهمن او را زخمی ساخت. پس دروناچارچ به مدد اشوتها آمد و صد تیر بر ابهمن بینداخت. و کرن بیست و دو تیر و کرپاچارچ بیست تیر، و برهدیل پنجاه تیر بر او انداختند. اتفاقاً هیچ تیری به او نرسید. در این مرتبه ابهمن، برهدیل را کشت و مثل او ده هزار راجه دیگر را که همه نامدار بودند به ملک عدم فرستاد.

پس کرن (Karna) باردیگر به مقابله او رفت و او کرن را، و کرن او را به تیر می زد. و کرن شش مصاحب همراه داشت که هر کدام حل و عقد سرکار او بودند و در بهادری نظیر خود نداشتند. ابهمن اول به ده تیر همه را مجروح ساخت. بعد از آن سرهای هر شش کس را برید و به شش جهت سر داد بعد از آن اشوکیت (Asvaketu) نام پسر راجه مگده (Magadha) را بکشت و سر او را از تن جدا ساخت و راجه مارت کابتک (Martikavataka) بهوج (Bhoja)^۱ را کشت و به باد فنا داد. بر این قیاس ابهمن، چندان راجه ها و راجه زاده ها را کشت که از قیاس و وهم افزون بود و هر مرتبه که می خواست از معرکه بیرون رود و اعداء را زیر و زبر ساخته باز به خویشان خود رسد صورت نیافت. و پاندوان را جیدرت (Jayadratha) معطل داشته بود که نتوانند به مدد ابهمن برسند و چون او خردسال بود و راه برآمدن از آن صف ها نمی دانست؛ بنابراین ابهمن، همانجا بماند تا آن که جان شیرین را در سرکار کوروان کرد.

دنباله قصه ابهمن پسر ارجن!

و این قصه بدین گونه است که چون ابهمن در آن روز در معرکه داد مردانگی داد، و از هیچ جانب مدد به او نرسید و بهیم سین، و دیگر برادران به جنگ جیدرت مقید شدند؛ در این اثنا پسر دوشامن (Duhsasana) به جنگ ابهمن آمد و به چهار تیر اسپان ارا به و بیک تیر بهلبان او را زد و به ده تیر ابهمن را بدوخت؛ و ابهمن هفت تیر پیاپی به او زد، و به پسر دوشامن گفت که نامرد! پدر تو همین زمان از پیش من گریخت و به صد تشویش جان خود را از دست من بدربرد؛ تو الحال به کدام رو مقابل من شده ای؟ سر خود بگیر و برو. پس ابهمن تیرهای غضب آلود بر او می انداخت. اشوتها، به مدد پسر دوشامن آمد و تیرهای ابهمن را در هوا می برید و معطل می داشت. متصل این حالت شل (Salya) نیز با او جنگ تیر می کرد و او هم شل را تیر می زد. بهلبان شل، و شترنجی (Satrunjaya)، و چندرکیت (Candraketu)،

۱- مارت کابتک، یا مرقی کهوت (Martikavata) نام پادشاه بهوج.

و میگه بیگ (Meghavega)^۱ و سوپرچس (Suvarcas)، و سورج بهاس (Suryabhasa)، این پنج کس دیگر را که عقب ارابه او بودند مجروح ساخت چنانچه غیر از شل همه آنها مردند.

پس کرن با درونه گفت می بینی که این طفل دیروز چه ها به جان ما کرد و میکند چرا کار او را تمام نمی کنید؟ دروناچارچ گفت که من از جنگ هیچکدام این مقدار خوشحال نیستم چنانچه از جنگ ابهمن؛ چه حیران دست و شست و کند و گذار اویم^۲. و اسلوب های تیراندازی که من ارجن را یاد داده ام و ارجن به او آموخته همچنان در او می بینم. او چنان تیر می اندازد که تیر او از سنگ آهن می گذرد و مرا حیف می آید که در این سن و سال دست ما به خون وی آلوده شود؛ و اگر تو در کشتن او جد بسیار داری پس بنوعی کمان او را پاره کن یا چله کمانش را باید برید؛ آن زمان به آسانی کشته می شود. پس کرن در غضب شد و به چند تیر پیاپی هم اسپان ارابه و هم پهلبان او را بکشت و هم کمان او را با چله برید و شکست تا آن که ابهمن خردسال شانزده ساله از ارابه بر زمین آمد و سپر و شمشیر در دست گرفت و با آن شش گرگ کهن سال که کرن، و دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتهما، و کرت برما - پسر هاردک (Hrdika) - و برهدیل باشند جنگ می کرد و حمله مردانه برایشان می نمود و جست و خیز هرزمان می کرد و تیرهای ایشان را از خود دفع می ساخت. آخر الامر کرن به تیرهایی که مثل هلال بود ابهمن را بدوخت و بدن او را چون غربال ساخت که مقدار سر ناخنی بی جراحات نگذاشت؛ و او در آن حالت هم تا آنکه سرمویی شعور داشت تردد می کرد و از اعداء بعضی را به شمشیر و بعضی را به گرز و جمعی را به چکر (Cakra) که سلاح جوگیان است می کشت و به گرز گران پهلبان و اسپان ارابه اشوتهما، و کال کیه (Kalakeya)، برادر سبل (Suvala) قندهاری را با هفتاد قندهاریان و ده نفر بشاتی (Vasatiya) و هفت پهلوانان کیکی (Kekaya) را با ده فیل مست بی جان ساخت. و پسردوشاسن، را بعد از شکستن ارابه، و کشتن اسپان زخمی ساخت. و چون پسر دوشاسن، از ارابه بر زمین آمد و پیاده شد و هردو جنگ گرز می کردند و ردوبدل تا نماز شام می نمودند؛ از قضا ناگاه ابهمن پشت پایی خورد و از پا در افتاد. در این هنگام پسر دوشاسن فرصت یافت و چنان گرز گران بر سر ابهمن زد که مغزش پریشان شد و در همان ساعت ودیعت جان عزیز را به جان آفرین سپرد، و لوح وجود از نقش او چنان پاک شد که گویا هرگز در جهان نیامده بود! چه خوش گفت آن که گفت: خیاط روزگار ببالای هیچکس پیراهنی ندوخت که آنرا قبانکرد و چون ابهمن جوان خردسال که خوبی در غایت کمال و قامت در نهایت اعتدال داشت و به این مردانگی از عالم رفت، بعد از سپردن جان شیرین رونقی

۱- در برخی مآخذ ادبیات هندو این نام: مامگه (Mahamegha) ثبت شده است.

۲- ب: فراگندگزار، ل: فراگندگزار.

دیگر در روی او پیدا شد - چنان که هرکس که می‌دید حیران زیب و زینت او می‌گشت و دریغ و افسوس برروزگار جوانی او می‌خورد، و هیرت از حال او می‌گرفت، و می‌گفت: حیف و صد حیف که این طفل از عالم چیزی نخورده و نبرده رفت، و از لذات دنیوی هیچ بهره نیافت.

بیت

گر پیر نودساله بمیرد عجیبی نیست افسوس همین است که گویند جوان رفت بعد از آن چون خبر مردن ابهمن به راجه جددهشتر رسید، به جانب او روان شد. دید که او در خاک و خون افتاده است و چنانچه بهادران کشته می‌شوند کشته شده و زخم‌ها را همه در مقابل خورده؛ بدیدن این حالت جددهشتر را تاب نماند و خود را بر زمین انداخت و گریبان چاک زد و نوحه‌وزاری بنیان نهاد و خاک بر سر انداختن گرفت. و جمعی که همراه او بودند او را تسلی می‌دادند و می‌گفتند که جزع و فزع از هیچکس خصوصاً از سرداران مناسب نیست و صبر بر مصائب و نوائب و تحمل در وقایع و حوادث مطلوب است، و جزع و فزع کار سرداران نیست! خصوصاً در حالت جنگ که باعث دلشکستگی دوستان و خوشحالی دشمنان می‌شود؛ و مرگ ابهمن اول قضیه نیست که باعث حسرت باشد؛ فلک کج رفتار مثل این شیشه‌های بسیار شکسته، و دنیای غدار مانند این واقعه‌ها بیشمار دیده، همه ما را این روز در پیش است - آفریدگار است که گرد فنا و زوال بردامن کبریای جلال او نمی‌نشیند و ذات پاک او روی تغیر و تبدل نمی‌بیند.

هر که آمد به جهان اهل فنا خواهد بود و آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود القصه چون ابهمن بسیاری از دلاوران را کشت و کشته شد، وقت شام شده بود؛ هردو لشکر به منازل خود رجوع کردند. آن شب کورووان را به خوشحالی و پاندوان را به ماتم گذشت. و جددهشتر را از همه کلفت بیشتر روی نمود و هر زمان هنرهای او را یاد می‌کرد، و بسیار بر جوانی و خوبی او می‌گریست و می‌گفت که او را من به غیبت ارجن به جنگ فرستادم حالا به ارجن و سبهدرا چگونه رو توانم نمود و به کدام زبان عذر ایشان بخواهم؟!

چون زاری و تضرع و بیقراری جددهشتر از حد گذشت در این وقت بیاس حاضر شد و راجه جددهشتر آب طلبید و پای بیاس را شست و زعفران و صندل پاشید و پرستاری بیاس نمود و بالای تخت نشاند و با بیاس گفت که پسر سبهدرا (Subhadra)، با وجودی که خردسال بود در چکریبوه، جنگ بسیار کرده، کشته شده است؛ و درآمد و برآمد از چکریبوه در لشکر من بغیر از ارجن هیچکس نمی‌دانست. و ارجن به جنگ سنسپتکان رفته بود از این جهت ابهمن در چکریبوه (Cakravyuha) رفته کارزار بسیار کرد و مردم ما را جیدرت معطل داشت و نگذاشت

که به مدد ابهمن توانند رفت. و ابهمن آنچنان جنگی کرد که اندر، با برتراس دیو کرده بود. آخر اشوتها، و کرن، و میل، و کرپاچارچ، و درجودهن، و پسر دوشاسن، شش کس جمع شده او را زخمی ساختند و ارا به او را شکسته پیاده نمودند. و پسر دوشاسن در وقت پیادگی وقتی که پشت پا خورد و افتاده بود گرز گران بر سر او زد و بیجان ساخت و غم ابهمن، چنان در خاطر من جا کرده که اصلا مفارقت نمی کند!

بیاس (Vyasa) گفت که ای راجه! مثل تو مرد دانا و عاقل و داننده هر چهار بید چرا دل خود را پای دهد که دانایان از حدوث اینچنین واقعه شدنی غم را بخود راه نمی دهند؟! ابهمن دشمنان بسیار را کشته و به سرگت رفته، اگر چه خردسال بود؛ اما کار بزرگان از او بظهور رسید و آنچه در تقدیر رفته است تبدیل نمی شود و دیوتها، و دیوان، و گندهرب (Gandharva)، و سده (Siddha)، و جچه (Yaksa)، و راکسها (Raksasa)، و رکهیشران (Rsisvara)، و منیشران (Murisvara)، و مرتاضان، و زاهدان، و عابدانی که بوجود آمده اند آخر فناپذیر می شوند. راجه جد هشت رفته که چه ابهمن، و چه راجه های دیگر عظیم که ایشان در معرکه کشته شده، و بر زمین افتاده اند، و هر یک از آنها زور ده هزار فیل داشتند، حالا هیچ شعور و هوش در آنها نمانده است!

بیاس گفت: اگر دل تومی خواهی از خدای عزوجل به دعا بخواهیم تا ابهمن رازنده سازد؛ اما چون او در خردی از عالم گذشته و به تیغ کشته شده و به جایی که رفته از جمله مقربان است معلوم نیست که باز اینطور مرگت یابد یا نه - حالا تو اختیار داری.

چون سخن به اینجا رسید راجه جد هشت از بیاس پرسید که مرگت چه چیز است و از کجا می آید؟ و آفرینش آن از کجاست؟ و مقصود از پیدایش آن چه بود؟ و چگونه آنطور بهادران را می کشد؟ آن راجه ها که در برابر دیوتها بودند آنها را اجل به چه عنوان بی جان ساخته است؟

بیاس گفت که ای راجه! مرگت عبارت است از تعطیل حواس پنجگانه ظاهری و باطنی که حق سبحانه و تعالی برای اعتدال مزاج و حرارت طبیعی در بدن آدمی و دیگر حیوانات تعبیه کرده و تا این مزاج برحد اعتدال است، حس و حرکت در اوست؛ و نظام بدن بدان مربوط است. بعد از آنکه قوتها روی در ضعف نهادند، و طبیعت از مزاج بگشت، و اختلال احوال در بدن راه یافت و قدرت و قوت جمله برطرف شد؛ این حالت را مرگ نام نهادند.

قصه کشته شدن هری پسر اکنپن!

در این باب قصه دیرینه که از نارد شنیده ام یاد دارم با تو می گویم: در ستجگ (Satyuga)، اکنپن (Akampana) که راجه بزرگ بود با مخالفان جنگ می کرد. و پسر راجه مذکور هر (Hari) نام در آن جنگ کشته شد. راجه اکنپن

(Akampana) را از فوت پسر اندوه بسیار روی نمود و بغایت پریشان‌خاطر شد. نارد می‌گوید که من بسروقت او رسیدم، و اطمینان بسیار به او دادم؛ اما راجه تسلی پذیر نمی‌شد و من به او گفتم که ای راجه! اجل به‌جمع کاینات می‌رسد و علاج اجل بدست هیچکس نیست و احدی از دست اجل امان نیافته است. من ابتدای اجل را با تو نقل می‌کنم که از شنیدن آن غم پسرت از خاطر تو خواهد رفت؛ و از شنیدن این حکایت ثواب خواندن چهاربید حاصل می‌شود. و راجه‌های بزرگ که درازی عمر خود و پسران خود و افزونی دولت مطمح‌نظر ایشان باشد، این داستان هرروز بشنوند:

سنگینی بار زمین و غصه و غیظ برهما!

بعد از آن نارد گفت: اول برهما آفرینش عالم کرد، چون خلق بسیار شد بخاطر برهما رسید که به‌طریقی آفرینش را نابود سازد تا بار زمین سبک گردد. و در این فکر آتشی از دهن برهما برآمد و در هرچهار طرف عالم بالا و پایان و روی زمین را از ساکن و جنبنده و چرنده و پرنده بسوخت. در این وقت مهادیو پیش برهما رفت. برهما، مهادیو، را دید و گفت که باعث آمدن شما چیست؟ مهادیو گفت که شما اول آفرینش گوناگون کردید، بعد از آن به‌آتش غصه خود اکثری را سوختید. از دیدن این حالت ترحمی در دل من پیدا شد. برهما گفت: من غصه نکرده‌ام و قصد سوختن آنها هم نداشتم؛ اما در تقدیر چنین رفته بود و زمین از بسیاری بار نزد من عجز آورد. این غصه بر من استیلا یافت و آتشی که از آن غصه برآمد بارزمین را تخفیف داد. مهادیو گفت که آنچه شدنی بود شد؛ الحال توجه نمایید که آنچه از آفرینش باقی مانده سوخته نشود و آتش خود باز در خود بکشید!

پس از آن از آتش، دختری پیدا شد [دهنوکه Dhenuka]^۱ نام و دکن^۲ رو بایستاد.

مهادیو، و برهما تبسم کردند؛ برهما آن دختر را طلبید و گفت که نام تو مرگ است و جان آفرینندگان را قبض می‌کرده باشی؛ تو از این آتش غصه من پیدا شده‌ای که آن آتش برای نابود ساختن آفرینش شعله می‌زند.

آن دختر از شنیدن این سخن به‌گریه درآمد و اشک از چشم‌های او روان شد. برهما اشک‌های او را در دست گرفت و آن دختر به‌برهما گفت که مرا شما آفریده‌اید، این خدمت چرا بمن می‌فرمایید که پسران را از پدران؛ و شوهران را از زنان، و زنان را از شوهران جدا بکنم؟ این کار از دست من نخواهد آمد، و مردم مرا نفرین خواهند کرد؛ و از فوت شدن مردم، وامانده‌های ایشان گریه خواهند کرد - من پناه به‌شما آورده‌ام و شما را نمشکار (Namaskara) می‌کنم که

۱- دهنوکه (Dhenuka): تجسم مرگ (Mrityu).

۲- دکن (Daksina): جنوب‌رو.

از این کار مرا معافی دارید، و بفرمایید که به ریاضت و عبادت مشغول شوم و همیشه در تصور شما بوده باشم!

برهما گفت که تو را برای همین کار آفریده‌ام، تو بیدریغ آفرینش را بکش. مرگ گفت که مردم مرا بدخواهند گفت.

برهما جواب داد که هیچکس تو را بد نخواهد گفت، آنچه من می‌گویم به عمل بیار.

مرگ راضی نشد - برهما نیز خاموش ماند. آن دختر مدتی ریاضت کشید و آنگاه پیش برهما آمد.

برهما گفت: ترا برای همین کار آفریده‌اند؛ باز تا مدت يك ارب (Arab) سال در کنار دریا و کوه‌های هماچل (Himacala)، و سمیرپربت (Sumeru Parvata)، و برسر تالاب پپکر (Puskara) عبادت کرد و از گرسنگی و تشنگی لافز و ضعیف شد، و بعد از آن پیش برهما آمد.

برهما گفت که عبادت تو هیچ فایده نمی‌کند، کار تو همان است که آفرینش را می‌کشته باشی؛ و هر چهار آفرینش را بکش، یکی: جرایوج (Jarayuja) که از شکم زاده می‌شوند و عبارت از انسان و غیره باشند. و دیگر قومی که از اندج (Andaja) (یعنی: از بیضه متولد می‌شوند). و سدیگر قومی که از سیتج (Svedaja) (یعنی: از عرق پیدامی‌شوند). و چهارم قومی که ادبهیج (Udbhij)، (یعنی: حشرات الارض اند که در ایام برشکال (Varsakala) متولد می‌شوند). تو این همه را می‌کشته باش که تو را ثواب خواهد بود. و نگاهبان تو جم (Yama) خواهد بود و انواع مرض‌ها مصالح کار تو خواهند بود. نام تو هیچکس نخواهد گرفت، و من با دیگر دیوتها تفاؤل می‌دهم که تو را هیچ گناه نخواهد بود.

مرگ برهما را نمشکار کرده گفت که حکم شما را قبول کردم؛ اما غصه و غضب، و حسد، و غدر، و آرزو، و بی‌شرمی نیز هریک بدن‌های مخلوق را عارض می‌شوند.

برهما گفت: چنین خواهد شد.

مرگ گفت که جمیع آفرینش در عالم است، من کجا بروم؟

برهما گفت: چنانچه آنها همه در آفرینش‌اند، تو هم جزو اعظم آنها بوده باش؛ و اشک‌ها که از گریه تو افتاده بود، انواع بیماری خواهد شد؛ به همان بیماری آفرینش خواهد مرد، و نام تو هیچکس نخواهد گرفت، و تو بی‌ملاحظه جان همه کس را برآر که ترا ثواب عظیم خواهد شد.

نارده می‌گوید که مرگ دانست اگر قبول نکنم، برهما دعای بد به من خواهد کرد؛ از اینجهت قبول کرد و جان مردم قبض کردن گرفت، و بیماریها همراه مرگ شد - چنانچه در جهان ظاهری آفرینش را زبون می‌سازد - و مرگ می‌کشد.

مهادیو، و دیگر دیوتها رخصت شده به جاهای خود رفتند. نارد، با راجه اکنپن (Akampana) گفت که ای راجه! مرگت به حکم برهما مقرر شده وقت هرکس که می‌رسد او را می‌کشد، و چون وقت اجل پسر تو رسیده بود کشته شد. حالا غم را از خاطر خود دور کن که پسر تو به مرگ رفته با افسراها بازی می‌کند، و غم پسر را بگذار. چون راجه اکنپن، این حکایت را از نارد شنید با نارد گفت که تو رکپیشر بزرگی هستی؛ از گفتن تو تمام درد فراق پسر از من دور شد. نارد از راجه اکنپن رخصت شده متوجه جای خود شد.

بیاس گفت: ای راجه! ابهمن را اجل رسیده بود. چون او اوتار (Avatara) ماه بود الحال بجای ماه رفته است، تو را غم نباید خورد.

راجه جد هشترا با برادران شکیب ورزیده در تلاش جنگ شد. و ارجن، سنسپتکان (Samsaptaka) را فتح کرده مراجعت نمود، و در راه با کرشن می‌گفت که در خاطر من لرزه افتاده و شگون‌های بد ظاهر شده؛ مبدا از این شگون‌ها غم و اندوه روی نماید؛ اگر راجه جد هشترا، به خیریت باشد بهتر است. کرشن گفت: غم مخور، راجه و برادران تو سلامت‌اند و آنچه از تقدیر روی داده باشد رفته رفته ظاهر خواهد شد.

اطلاع یافتن ارجن از کشته شدن ابهمن!

سنجی (Samjaya) با دهرتراشت گفت که آفتاب به غروب رسیده بود. کرشن، و ارجن از ارا به فرود آمدند و عبادت سندهیا (Samdhya)، بجا آوردند و از آنجا روان گشتند تا به خیمه‌ها رسیدند. دیدند که تمام لشکریان مغموم‌اند و از هیچ خیمه صدای شادی و خوشدلی نمی‌آید و روشنایی چراغ‌پیدا نیست. دل ارجن به لرزه درآمد و با خود گفت که امروز آوازه نقاره و سرود، و کرنای و سفیدمهره^۱ نمی‌شنوم و مداحی یادفروشان نیز شنیده نمی‌شود، و مردمان به استقبال سر فرود آورده می‌روند، و هیچ حرف نمی‌زنند. در روزهای دیگر که بهادران می‌آمدند کارهای خود را نقل می‌کردند؛ [اما] امروز هیچکس سخن نمی‌گوید. اگر راجه را خیر باشد و مشکلی پیش نیامده باشد بهتر است. و نیز راجه دروید، و راجه برات، به خیریت باشند خوب است؛ و ابهمن نمی‌نماید. و روزهای دیگر ابهمن، تبسم‌کنان به استقبال می‌آمد امروز بر نمی‌آید!

ارجن برادران، و برادرزاده‌ها را مجروح دیده ملول شد و با خود گفت که ابهمن پیدا نیست، و من شنیده بودم که دروناچارج – چکرپیوه – کرده بود و برای شکستن چکرپیوه بغیر از ابهمن، دیگری نبود. و من درآمدن چکرپیوه به او تعلیم نموده بودم و برآمدن را تعلیم نداده بودم همانا که راجه جد هشترا و برادران او

۱- ل: بین (Bin) واژه هندی است؛ سفید مهره را (Sankha) گویند و واژه سانسکریت است.

را در فوج چکریبوه فرستاده باشند، و او در آنجا کشته شده باشد. ابهمن، که مثل اندر، شجاع بود در چکریبوه کشته شده باشد. اگر ابهمن را نبینم یقین من در عالم جم خواهم رفت و از آنجا خواهم دیدن. و او از من شجاع و قوی‌تر بود و هرجا که نام بهادران مذکور می‌شد؛ اول نام او را می‌بردند و کرشن، و پردمن (Pradyumna) او را بسیار دوست می‌داشتند؛ الحال کشته افتاده باشد!

و ارجن آنچنان پریشان خاطر شد که سوداگر از شکستن کشتی پرمال در دریای عمیق دلگیر شود. ارجن گفت: می‌دانم که جمعی کثیر انبوه گشته، پسر مرا کشته باشند؛ و کرن، و دروناچارچ، و کرپاچارچ از تیرهای خود به او آزار بسیار داده باشند، دل من سنگت خارا است که پاره نمی‌شود. و سبه‌درا، و دروپدی، بی‌دیدن او به من چه خواهند گفت؟! و من آواز سفیدمهره مخالفان را که بعد از کشتن ابهمن کرده بودند شنیده بودم. آنها را چه کس تحسین کرده باشد که از کشتن طفل نامراد این همه شادی و نواختن سفیدمهره کرده باشند. و آنان که مرتکب این افعال گشته‌اند نتیجه کار خود خواهند یافت. و با کرشن گفت که ای کرشن‌جیو! وقتی که برابهمن کار تنگت شده بود تو در آن وقت چرا بمن نگفتی؟ کرشن، ارجن را در بغل گرفت و گفت که ای ارجن! این کار بر من و تو و دیگران روزی خواهد شد. آنان که اسلحه می‌بندند و جنگ می‌کنند اکثر مردم را می‌کشند و خودهم موافق وقت که اجل می‌رسد کشته می‌شوند. بر مردن آنها چرا افسوس باید خورد؟! و آنان که در معرکه روی می‌گردانند به همین طریق کشته می‌شوند. و آرزوی چه‌تریان همین است که در معرکه کشته شوند، او جمعی کثیر را کشته است. و برادران از اندوه تو بسیار معزون شده‌اند و راجه جد‌هشتر از همه بیشتر غمگین است، تو را می‌باید که آنها را تسلی‌نمایی نه آنکه تو به غم فرو روی!

ارجن چشم اشک‌آلوده با برادران گفت: راست بگوئید که ابهمن چگونه کشته شده است؟ شما همه بهادر بودید، در بودن شما او را به چه روش کشتند؟ و من خود را نفرین می‌کنم که او را با اعتماد شما بروی مخالفان گذاشته بودم، شما محافظت او نتوانستید کرد.

جد‌هشتر، گفت که ای ارجن! تو به کشتن سن‌سپتکان متوجه شده بودی، دروناچارچ قصد گرفتن من داشت، و همه مردم برگرد من جمع گشته محافظت من می‌نمودند. دروناچارچ به لشکریان من آزار بسیار داد. ابهمن چکریبوه را دیده تاب نتوانست آورد و گفت که من برای شکستن چکریبوه می‌روم هر چند او را منع کردم ممنوع نشد؛ از این جهت گفتم که برو. ابهمن، شیر مردانه در چکریبوه درآمد و ما خواستیم که عقب او درآییم، جیدرت سد راه ما شد و نگذاشت که به کمک ابهمن برویم. چون جیدرت از مهادیو تفاؤل یافته بود که پاندوان بر او غالب نشوند و او بر پاندوان غالب باشد. و آن حال آنچنان است که هنگامی که در کامک‌بن، بودیم و آهوان شبی در خواب من آمدند گفتند که شما در این بیابان سکونت

گرفته‌اید و شکار جانوران می‌کنید، جانوران تمام شده‌اند؛ اگر روزی چند دیگر هم در بیابان قرار خواهید گرفت چندی که مانده‌اند قوت شما خواهند شد و نسل ما از عالم خواهد برافتاد. و اگر بعد از این برما ببخشایید خوب والا رضای شما و ما بر احوال آهوان رحم آورده دروپردی، را آنجا گذشته هر پنج برادر برای تفحص بیابان دیگر شدیم. جیدرت (Jayadratha) که برای کتخدایی برآمده بود آنجا رسید و دروپردی را برارابه خود سوار کرده برد. چون به منزل رسیدیم خبر یافتیم که دروپردی را جیدرت برده تعاقب کرده به او رسیدیم و با او جنگ کرده لشکر او را شکست داده، دروپردی را گرفته برگشتیم. بهیم، و تو تعاقب نموده جیدرت را دستگیر کرده سر او را تراشیده پنج کاکل گذاشتید. و چون پیش من آوردید من او را رهایی دادم و از شرمندگی به خانه خود نتوانست رفت و به کنار آب گنگ به هردوار رفته به عبادت مشغول گشت و ریاضت بسیار کرد. مهادیو پیش او آمد و از جیدرت پرسید که مقصود تو چیست؟ او گفت که پاندوان مرا بی‌عزت کرده‌اند؛ التماس دارم که مرا تفاول کنید و قوتی ببخشید که برایشان غالب شوم و کینه خود را از ایشان بگیرم. مهادیو گفت که بر چهار برادر غالب خواهی شد برخلاف يك برادر که ارجن باشد. ترا براو دست نخواهد بود. مهادیو سلاح پاس‌پت (Pasupata) خود را به او داده بود. از آن سلاح جیدرت برما غالب آمد و نگذاشت که به مدد ابهمن توانیم رفت. دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتهما، و شل، و کرت‌برما، جمع شده با ابهمن جنگ کردند. و او جنگ بسیار کرده جمعی کثیر را برخاک هلاک انداخت، و لچهمن پسر درجودهن، و چندین نامداران دیگر را کشته و آن شش کس او را به تیرهای کاری مجروح ساخته و اسپان ارابه و بهلبان را کشتند و او را بی‌اسلحه پیاده ساخته، و در وقت پیاده شدن نیز آنقدر که قدرت داشت جنگ نمود، و چون ابهمن بیموش شد و پشت پا خورد پسر دوشامن (Duhsasana) آمده در بیموشی گرز گران بر سر او زد. او جان به جان آفرین سپرد و به سرگشتافت.

ارجن این سخنان را شنید و های‌های پسر گفته بر زمین افتاد و همه مردم دلگیر شدند و ارجن را در بغل گرفتند و همه بر سر ارجن، جمع شدند و همدیگر را می‌دیدند و چشم برهم نمی‌زدند. بعد از ساعتی ارجن، به‌شعور آمد و چون از اندوه پسر محزون شده بود به لرزه درآمد و شرط کرد و گفت که من فردا جیدرت را خواهم کشت، حتی اگر او از معرکه بگریزد و پناه به کرشن (Krsna) و پاندوان برد. و او که اخلاص درجودهن را بخاطر آورده به ما عداوت نموده، بسیار گناه کرده است که مردم ما را نگذاشت که به مدد ابهمن بروند. و من هر قدر مردم که برای نگاهبانی او بیایند همه آنها را با جیدرت خواهم کشت. اگر من او را فردا نکشم به دوزخی که کشنده پدر و مادر می‌روند، آن دوزخ نصیب من باشد. و آنان که خیرات بسیار داده به عالم علوی می‌روند اگر من او را فردا نکشم آن عالم نصیب من نشود. و کسانی که با زن مرشد زنا می‌کنند و جمعی که بجای خوبی

عیب ساده‌هان (Sadhya) برزبان می‌آورند و جمعی که در امانت خیانت می‌کنند؛ و جمعی که یکی را اعتماد داده می‌کشند به‌دو زخی که آنها می‌روند، اگر من فردا جیدرت را نکشم آنجا نصیب من شود. و جمعی که زن کار خیر کرده دیگری را کار خیر می‌کنند و حاسد باشند و نیکی کسی را ندانند و برهمن کش و هرکه طعام خود پخته بخورد، و به‌دیگری ندهد، و بیدخوانان و ساده‌هان و رکپیشران را تذلیل کند، و برهمنان، و گاو، و آتش را به‌پا بزنند، و در آب بول و غایط‌کند، و بی‌گناه فرزندان را لت کند، و مسافری را که به‌خانه کسی بیاید، او طعام ندهد، و برهمن بیدخوانی که به‌خانه کسی بیاید و او مهمانی او نکند، و شراده نکند، و برهمن و چپتری که شراب‌خور باشند و هرکس که بدست چپ طعام بخورد، و یا چیزی در دامن خود انداخته بخورد، و از برگ پلاش (Palasa) پوست تخت و از چوب تندک (Tandaka) مسواک کند و پیش از طلوع آفتاب از خواب بیدار نشود، و زنار دار باشد، و از ملاحظه سرما غسل نکند، و چپتری که از جنگ خوف کند، و زنارداری که در دیهی که چاه یکی باشد وطن گزیند و با زن بیگانه صحبت دارد، و رقص و سرود کند، و برهمن و چپتری را نگاه دارد. و کسی که به‌خانه مردم آتش اندازد، و با زن حایض صحبت دارد، و آب‌خور گاو را بند کند، و زر گرفته دختر بدهد، و زمین، و زن دیگری را به‌تعدی متصرف شود؛ و برادر خرد - خواه ناخواه - با برادر کلان سخن درشت بگوید، و به‌عالمی که این جماعت بروند اگر من فردا پیش از غروب آفتاب جیدرت را نکشم آن عالم نصیب من باشد. و اگر آفتاب فرو رود من آتش افروخته خود را در آتش بسوزم. و اگر به‌جنگ من فردا جیدرت بیاید، و دیوتا، و دیت (Daitya) و دانو (Danava)، و پتر (Pitr)، و گرد (Garuda) و غیره جانوران و راکشس (Raksasa)، و برهما، و نارد برای محافظت او بیایند آنها را به‌تیر باجیدرت بکشم. و اگر او در اندرلوک (Indraloka)، و زیرزمین برود، در آنجا هم رفته فردا او را بکشم!

ارجن این سخنان گفته کمان گاندیو (Gandiva) خود را چاشنی کرد، و آواز او برآسمان رسید و کشن، و ارجن سفیدمهره خود را نواختند و از آواز آنها لرزه در زمین افتاد و شادیانه پاندوان نواختند، و جاسوسان به‌هرطرف دویدند و خبرها بردند.

چون این خبر به‌جیدرت رسید غمگین شد و به‌لرزه درآمد و پیش درجودهن رفت و گفت که ارجن چنین شرط کرده است - با وجودی که در اظهار این سخنان خجالت میکشید؛ اما در مجلس آنها اظهار نمود که ارجن که از زن راجه پاندو از تخم اندر پیدا شده چنان شرط کرده است که فردا مرا به‌خانه جم بفرستد لهذا

۱- ترجمه متن سانسکریت برین تقریب است؛ و کسانی که زن کس دیگر را بگیرند و کسانی که حسدورزند...

۲- در متن سانسکریت واژه: پاکشی (Paksi) آمده که باید آنها پرنده ترجمه نمود و چون گرد (Garuda) نیز یکی از پرندگان داستانی است نام او را در ترجمه آورده‌اند.

من حالا می‌گیریم. اگر شما محافظت من می‌توانید کرد بهتر؛ والا رخصت بدهید که به وطن خود بروم. دروناچارچ، و درجودهن، و باهلیک، و کرن، و کرپاچارچ، و دوشاسن گفتند که ما همه محافظت تو خواهیم کرد. ارجن تنها چه می‌تواند کرد؟ جیدرت گفت که من از شرط ارجن ملاحظه دارم و پاندوان خوشحال شده‌اند مرا جایی نگاه دارید که چشم پاندوان، بر من نیفتد و کاری نکنید که خواهر درجودهن، بیوه نشود!

درجودهن، گفت: ای جیدرت غم مغور ما چپتریانیم (Ksatriya) تو که در میان ما خواهی بود هیچ آزاری به تو نخواهد رسید. من، و کرن، و چترسین (Citrasena)، و صد برادر من و بهورشروا (Bhurisrava)، و شل، و بکرن (Vikarna)، و برکه‌سین (Vrsasena)، و بینشت (Vivimsati)، و پرمترا (Purumitra)، و بهوج (Bhuja)، و [راجه] کام بهوج (Kamboja) [بنام سودچمن (Sudaksina)]، و ست‌برت (Satyavrata)، و درمکه (Durmukha)، و دوشاسن (Duhsasana)، و سوباه (Subahu)، برادران من و راجه کلنگ (Kalinga)، و [دو شاهزاده] اوانتی (Avanti) و بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda) و دروناچارچ (Dronacarya) و اشوتها (Asvatthama) و سوبل (Subala)^۱ و شکن (Sakuni)، و سوای اینها بهادران دیگر محافظت تو خواهند کرد. تو هم راجه‌زاده هستی برای چه ملاحظه می‌کنی؟ در این ضمن جیدرت به دروناچارچ گفت که در تیراندازی من، و ارجن چه تفاوت است؟ دروناچارچ گفت که شما در تیراندازی هردو برابری؛ اما در علم جوگ (Yoga)، ارجن از تو فایز است، و محافظت تو من خواهم کرد و اگر در جنگ کشته خواهی شد در عالمی که مردم شهید می‌روند خواهی رفت و بهشت جاودان خواهی یافت. از گفته دروناچارچ ملاحظه جیدرت که از پاندوان بود برطرف شد، و همگان شادیا نه نواختند.

کرشن به ارجن گفت که تو بی‌مشورت من و برادران شرط کردی که فردا جیدرت را بکشم والا خود را در آتش بسوزم؛ هیچ دانایی چنین شرط می‌کند؟ از این شرط کردن تو اهل عالم بر تو خنده خواهند کرد. و جاسوسان از لشکر درجودهن خبر آورده‌اند که جیدرت این سخن را به درجودهن گفته، و درجودهن، و دروناچارچ، و کرن، و بهورشروا، و اشوتها، و برکه‌سین، و درجی (Durjaya)، و کرپاچارچ، و شل را به محافظت او گذاشته‌اند. و چون ارجن، این سخن شنید با کرشن گفت که این شش کس مہارتھی (Maharathi)^۲ را که شما نام بردید پیش من نیم‌آدم هم نیستند، به‌کرم آفریدگار و به‌یمن توجه شما اسلحه آنها را شکسته برای کشتن جیدرت خواهم رفت، و پیش نظر ایشان و تمام لشکریان کوروان، سر جیدرت را خواهم برید. و اگر دیوتها و یازده رودر، و هشت‌بس (Asta-vasu) و اشنی‌کمار (Asvinikumara)، و پنجاه‌ونه مرت (Marut)، و اندر (Indra)، و بشن (Visnu)، و

۱- این نام در متن سانسکریت در اینجا نیامده است.

۲- مہارتھی. (Maharathi): کشنده ده هزار جنگجوی ارا به‌دار در یک روز.

دیوان (Deva)، و پتران (Pitr)، و گندهربان (Gandharva)، و گرد، و دیگر جانوران، و دریاها، و آتش، و زمین، و آسمان، و ده طرف، و نگاهبانان هر طرف و راجهس، و بهوت (Bhuta) [= موجودات غیرانسانی] و کوه‌ها محافظت او نمایند، فردا جیدرت را در برابر من کشته خواهید دید و تیرهایی را که از جم، و کبیر (Kubera)، و برن (Varuna)، و اندر، و مهادیو گرفته‌ام؛ فردا تماشای تیرهای دیوتها، و برهما نیز خواهید کرد که جوی‌های خون از بدن آدمیان و فیلان واسپان روان خواهد شد؛ و سرهای چهار اسپان جیدرت از تیرهای من بر زمین افتاده خواهید دید. شما از چه وجه فرمودید که شرط کشتن جیدرت خوب نشد؛ چنانچه سیاهی از بدن ماه، و آب از دریای عمان بر طرف نمی‌شود؛ شرط من نیز رایگان نخواهد رفت. فردا دم‌صبحی ارا به مرا تیار خواهید کرد که کار عظیم در پیش آمده است!

سنجی (Samjaya) با دهر تراشت، گفت که کرشن، و ارجن آن شب را با فسوس گذرانیدند؛ یکی، غم مردن ابهمن، و دیگر شرط کشتن جیدرت؛ و اصلاً خواب نکردند و باد تند وزیدن گرفت. ارجن به کرشن گفت که شما رفته، سبه‌درا را تسلی و دل‌اسا بکنید، وزن ابهمن را نیز دل‌اسا نمایید. کرشن به اندوه تمام به‌خانه ارجن رفت، و خواهر خود را گفت که ای خواهر! غم مخور و عروس خود را دل‌اسا کن که اندوه نکند که هرکس به دنیا آمد، فناپذیر خواهد شد و هرکس به خانه چهرتری متولد می‌شود؛ اجل او بهمین طریق می‌آید که در جنگ کشته می‌شود. و پسر تو را مرگ خوب رسیده و بجای خود رفته، و شخصی که اینچنین بمیرد، بر مرگ او غم و افسوس و گریه مناسب نیست! فردا جیدرت نیز با وجودی که گناهکار است بواسطه آنکه در معرکه کشته خواهد شد به آن عالم خواهد رفت؛ و ما و دیگران نیز این عالم را خواهیم گذاشت. سبه‌درا (Subhadra) از شنیدن این سخنان گریه آغاز کرد، و می‌گفت که ای پسر! تو بعد بلوغ و جوانی نرسیدی، و صورت تو از زخم‌های مخالف دیگرگون شده باشد، و در خانه بر بستر ابریشم خواب می‌کردی، حالا در خس و خاشاک افتاده خواهی بود، و در میدان چگونه به خواب رفته‌ای؟! و دم صبح زنان صاحب‌جمال ترا به آواز سرود بیدار می‌کردند، حالا شغالان برگرد تو آواز می‌نموده باشند. و من باز صورت ترا کجا خواهم دید؟ و پستان من پر شیر شده‌اند تو را تشنگی روی داده باشد؛ در کنار من آمده شیر بخور، و مرا از دیدار خود سیر گردان! لعنت به زور بهیم و مردم پانچال، باد که تو را تنها به کشتن دادند. من امروز تمام دنیا را ویران و خراب می‌بینم. و زن جوان تو که از فراق تو مغموم است، من چگونه روی او را خواهم دید؟!

سبه‌درا انواع ناله و زاری می‌کرد، و درویدی، و زن ابهمن، نیز آمده نوحه و زاری کردند و هر سه در رنگستان از تن بی‌عقل بر زمین افتادند. کرشن احوال آنها را دید و بسیار غمگین شد و آب بر روی ایشان پاشید و گفت که چرا بی‌طاقتی می‌کنید؟ کاری که از دست ابهمن برآمد، از دست هیچکس نخواهد آمد. و ابهمن

به‌جایی رفته که از رفتن او خوشحال باید شد.

القصه کرشن انواع دل‌داری و تسلی سبهدرا، و درویدی، و اترا (Uttara)، نمود و باز پیش ارجن آمد و چندین کس که همراه کرشن بودند آنها را رخصت داد و خود تنها بجای ارجن آمد. و پای خود را شست بر زمین گاه‌دانه^۱ انداخت و بنشست، و خدمتکاران ارجن انواع خوشبوها در آن پاشیدند. و ارجن، نیز دست و پای خود را شسته عبادتی که در غروب آفتاب می‌کنند بجا آورد. و ارجن طمami را که به وقت شب می‌خورد پیش کرشن آورد. بعد فراغ طعام کرشن، به ارجن گفت که ساعتی خواب کن که من هم به‌خانه خود می‌روم و دربانان و پاسبانانی که در یراق بودند بر دروازه گماشت و تأکید نمود که خبردار باشید. و دارک (Daruka) بهلبان خود را همراه گرفت و به‌خانه خود آمد و سر به‌خواب نهاد و در فکر عمیق فرو رفت، و وسوسه می‌کرد که به‌هرطریق که فکر ارجن به‌جا آید؛ فکری باید کرد؛ و جوگ، و دهیان نمود و گفت که ای آفریدگار! اگر در من راستی و پاکی است ثواب آنهم به ارجن باشد که شرط خود را بجا آرد و جیدرت، را فردا بکشد. و دیوی را یاد کرد و گفت که تو مددکار ارجن باش که شرط خود را به‌انجام رساند. از اینکه ارجن شرط کرده است که فردا جیدرت را بکشم ورنه خود را در آتش بسوزم دل من در وسوسه است! درجایی که دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتها، و شل، و دیگران نگاهبانی جیدرت خواهند کرد ارجن تنها چگونه این همه را مغلوب خواهد ساخت؟ و جیدرت را خواهد کشت. اگر جیدرت کشته نشود؛ ارجن خود را در آتش بسوزد؛ پس جدهشتر چه خواهد کرد؟ به‌هرطریق فتح پاندوان فتح ما است! پس کرشن بیدار شد و با دارک (Daruka) گفت که اگر چه ارجن شرط کرده است که فردا جیدرت را بکشد؛ اما درجودهن، جمیع بهادران را بجهت محافظت جیدرت تعیین نموده، من چنان خواهم کرد که ارجن پیش از غروب آفتاب جیدرت را بکشد. فردا ترشول (Trisula)، و چکر (Cakra)، و اسلحه برارابه خواهی نهاد تا دیوتها و راجهسها، و سدهها (Siddha) و گندهربها تماشا نمایند. من بجهت خاطر ارجن، چه کارها خواهم کرد! و آن‌گاه به‌خاطر کرشن گذشت که ارجن برای کشتن جیدرت فکر بسیار می‌کند؛ از خانه خود برخاست و پیش ارجن آمد و گفت که اگر پاش‌پت (Pasupata) سلاح مهادیو که تمام دیوان را به‌آن سلاح کشته بود، بدست تو بیاید می‌توانی فردا جیدرت را کشت؛ تو در دل خود تصور مهادیو بکن!

ارجن در تصور مهادیو تا دو ساعت چشم برهم زد. و در چشم برهم زدن دید که با کرشن براه آسمان می‌رود، و در آن راه سدها (Siddha)، و چارن (Carana)، و دیوتها را دید که در پرستش مهادیو مقیداند. و خانه‌های کبیر (Kubera) را دید

۱- در متن سانسکریت کلمه شییا (Sayya) آمده است که گاه دانه ترجمه شده و بمعنی تخت‌خواب نیز می‌باشد.

که به گل نیلوفر آراسته است، و مکان اتمهربن (Atharvana) رکپیشرا دید و طواف او کرد و بالای کوه مهادیو را دید که پوست آهو پوشیده نشسته است و ترشول (Trisula)، در دست دارد، و پاربتی (Parvati)، نزدیک شری مهادیو جی (Srimahadevaji)، است. و رکپیشران به آواز خوش مداحی مهادیو می کنند. و کرشن، و ارجن نیز مداحی مهادیو گفتن آغاز کردند.

مهادیو کرشن، و ارجن را دید و گفت که ای نر، ناراین (Nara Narayana)! به خیریت آید، و غم خود را دور کنید و مقصود را زود بمن بگویید که کار شما را بکنم.

کرشن، و ارجن سجده کردند و به عقیدت تمام نمشکار مهادیو بجا آوردند و با گل خوشبویی که پرستش مهادیو کرده بودند، آن همه را پیش مهادیو دیدند و ارجن التماس کرد که مهاپاش پت (Maha Pasupata) نام سلاح خود را بمن عنایت فرمایید. مهادیو قبول کرد و گفت که در امرت سرور (Amrtasarovara) که در این نزدیکی است تیر و کمان خود را گذاشته ام، از آنجا گرفته دشمن خود را بکشید. کرشن و ارجن، بر آن سرور (Sarovara) رفتند، و تیروکمان را بصورت ماران دیدند که هزار هزار سر داشتند و در دهن آنها زهر پیدا شد که مثل آتش شعله می زد. چون کرشن، و ارجن، نام مهادیو را بردند صورت ماران را گذاشته بصورت اصلی خود آمدند. کرشن، و ارجن، آن تیروکمان را گرفته پیش مهادیو آمدند. و مهادیو زه کردن کمان و انداختن و بازپس طلبیدن را به ارجن تعلیم داد و شترودری (Satarudri)، نام افسون را به ارجن، آموخت که در وقت انداختن تیر و بازپس طلبیدن بخواند. کرشن، و ارجن، مهادیو را نمشکار کردند و رخصت گرفته بجای خود آمدند.

سنجی، با دهر تراشت گفت که کرشن، با دارک سخن می گفت و در خواب با ارجن، نزد مهادیو رفت و باز آمد که شب گذشت. و کوروان، و پاندوان، بیدار شدند و غسل کرده کارهای صبح را کردند. جدهشتر، و ارجن، پارچه ها پوشیدند و خوشبویی ها مالیدند، و عبادت مقرر بجا آوردند، و یک هزار و هشتصد برهن به خانه جدهشتر حاضر شدند. و ارجن خود را بیاراست و جلایی پیدا کرد که دشمنان از دیدن آن هلاک شوند.

در این وقت کرشن، به خانه جدهشتر آمد؛ دربانان خبر رسانیدند. جدهشتر گفت که تشریف بیاورند. چون کرشن به اندرون درآمد راجه آب و صندل طلبید و پرستاری کرشن نمود و او را بر تخت بنشاند، و بعد از ساعتی خبر آوردند که مردم دیگر نیز آمده اند. راجه گفت: هرکس که بیاید بگذارند. اول راجه برات (Virata)، و بهیم سین (Bhimasena)، و دهرشت دمن (Dhrstadyumna)، و ساتک (Satyaki)، و دهرشت کیت (Dhrstaketu) و راجه دروپد (Drupada)، و شکپندی

۱- شت رودری (Satarudri) نام افسونهای مختلف است که برای عبادت شیوا (مهادیو) میخوانند.

(Sikhandi)، و چیکتان (Cekitana)، و کیکیان (Kekaya)، و ججتس (Yuyutsu)، و مردم پانچال (Pancala)، وجودهامن (Yudhamanyu)، و اتموجا (Uttamauja)، و پسران دروپدی و غیره به دیدن جددهشتر آمدند. و راجه هرکدام ایشان را جای مناسب برای نشستن اشاره کرد که ایشان نشستند.

و راجه جددهشتر، با کرشن گفت: چنانچه دیوتها در پناه اندراند، ما همه در پناه توایم؛ خود می دانید که درجودهن پادشاهی ما را به دغلبازی گرفته، و انواع کلفت بما رسانیده، شما همیشه امداد و اعانت سیوکان (Sevaka)^۱ خود می فرمایید به طریقی که شرط ارجن بجا ماند توجه نمایید. کرشن جیو، به آواز بلند گفت که در میان دیوتها و آدمیان مثل ارجن کمان داری نیست. جیدرت را که کشنده ابهمن، و گنکار است، خواهد کشت.

در این وقت ارجن، به خانه جددهشتر، آمد و راجه را تعظیم کرد، و راجه از شوق برخاسته ارجن را در بغل گرفت، و پیشانی او را بوسه داد و دعا کرد و گفت که امروز روی تو درخشان است؛ یقین من و دیگران شده که تو امروز مخالفان را زیر و زبر کرده جیدرت را خواهی کشت، و فتح عظیم خواهی کرد که کرشن نگاهبان تست، و ارجن خواب شب و رفتن نزد مهادیو، و آوردن سلاح و افسون به راجه جددهشتر گفت. راجه گفت که وقت سواری است، سوار شوید! و کرشن در رنگ ارابه چیان کمر بسته، ارابه ارجن را تیارکرد، و تصویر طلایی هنونت (Hanumat)، که بر بیرق ارجن بود بجای آن هنونت خود قرار گرفت. و ارجن اسلحه خود را بر ارابه نهاده گرد ارابه گردید و سوار شد. و برهمنان بیدخوان، و رکبیشران دماهای فتح کردند. کرشن و ساتک، برهمان ارابه سوار شدند؛ و ارجن برای کشتن جیدرت سوار شد. نقاره و نفیر و کرنای و طبل و سفیدمهره نواختند. و مداحان و بادفروشان تعریف ارجن می کردند. و در وقت سواری ارجن، باد از عقب او وزیدن گرفت، و پاندوان خوشحال و کوروان مغموم شدند؛ زیرا که شگون های ایشان همه بد بود. و ارجن یقین دانست که فتح خواهد کرد و منصور خواهد گشت! ارجن، با ساتک گفت که امروز کشتن جیدرت مهم عظیم است، شمارا محافظت راجه جددهشتر ضرور است. امروز تو بجای من محافظت جددهشتر بکن؛ چنانچه در فوج کوروان، دروناچارج، بی نظیر است در فوج راجه جددهشتر، توانی دروناچارج هستی. و شما نظر برآمدن من نخواهید داشت و محافظت راجه از صمیم قلب خواهید کرد. ساتک از ارابه ارجن، فرود آمد و بر ارابه خود سوار شد و نزد راجه جددهشتر آمد.

دهر تراشت، چون این سخنان از سنجی شنید گفت که حالا بگو که در حقیقت روز سیزدهم است و از جمله هژده روز مهابهارت بگذشت، و چهارم روز شد که سرداری لشکر با درونه است هردو لشکر سلاح ها پوشیده و عطریات بکار برده

۱- سیوک (Sevaka): خدمتکار یا خدمتگزار.

طبل و نفیر نواخته در معرکه آمدند و افواج ترتیب دادند و مردان کارزار هرجانب دیدند و همه مردم کشتن و مردن بهر خود قرار داده متوجه جنگ گشتند. [دهر تراشت پرسید که] در خانه همه فرزندان من که نقاره شادپانه و شادمانی می نواختند و آواز سرود شنیده می شد امروز هیچ صدایی بگوش نمی رسد خصوصاً از خانه درمرکهن (Durmarsana)، و بکرن (Vikarna)، پسران من آواز شادی به گوش نمی رسد. و همچنان از خانه کرن، و اشوتهاما، و سومدت (Somadatta)، و راجه های ولایت هایی که به کمک آمده اند همیشه آواز سازهای گوناگون موافق ولایت هریک شنیده می شد؛ امروز هیچ نمی شنوم. این معنی را من همان روز تصور کرده بودم که کرشن، به ایلچی گری آمد و پیغام صلح آورده بود. و درجودهن از غرور سخن کرشن، و من، و بدر، و گندهاری قبول نکرد. و جیدرت، و بهیکم پتامه، نیز جنگ را منع می کردند و درجودهن قبول نکرد. و بدر، عاقبت بین روزی که درجودهن تولد شده بود گفته بود که چنان از تأثیر کواکب وقت ظاهر می شود که این پسر بغایت حامد و ویران کننده تمام خانواده شما خواهد شد. بهتر آنست که او را دفع نمایم که مردن از زیستن او بهتر است؛ والا به یمن قدم نامبارک او تمام قبیله شما نیست و نابود خواهد شد. و من از مهر فرزندی گفته بدر قبول نکردم او را نگاه داشتم. درجودهن از مشورت کرن، و دوشاسن، و شکن، طمع در پادشاهی بست و با قماربازی دغل ملک و مال را از پاندوان گرفت و به صلح راضی نشد، الحال بعد از کشتن ابهمن لشکریان من چه کردند و چگونه تاب مقاومت ارجن آوردند؟!

سرزنش و ملامت!

سنجی، گفت که ای دهر تراشت! آنچه به چشم خود مشاهده می کنم با تو می گویم - ای راجه! هرچه بر روی کار آمده - اگر چه در تقدیر بوده - لیکن تمام و کمال از شومی و حسد و بدبینی تو بظهور رسید، و احوال تو آنچنان است که شخصی که بند آب را که برای زراعت بسته باشند، بشکند و آب از آنجا بدر رود، و افسوس بخورد؛ تو خود کار را ضایع ساختی، حالا مثل آن شخص افسوس می خوری، افسوس خوردن حالا هیچ فایده نمی کند. برای قماربازی تو خود راجه جدهشتر را طلبیدی و پسران خود را منع نکردی و در هنگام ابتدای جنگ نیز پسران خود را از جنگ باز نداشتی و به صلح راضی نشدی. و چندین مرتبه به دلایل و حجت این مقدمات را به تو گفتم، اصلاً در خاطر تو اثری نکرده است. و هرچند مردم دانا می گفتند که درجودهن را مقید کن، چون تقدیر اینچنین رفته بود تو گفته هیچکس را قبول نکردی. از این جهت حادثات روی می نماید و در وقت مردن تلخ می باشد. در آنوقت پادشاهی بسیار عزیز در نظر شما می درآمد، الحال تلخ مطلق ظاهر شده؛ اکنون هرچه پیش تو می آید همه از کوتاه اندیشی و پست فطرتی خود خیال بکن. اولاً پادشاهی شما را راجه پاند رونق داده بود و نیکنامی کورووان از راجه پاند

(Pandu) شده بود، و نامداران زیاد با راجه پاند سلوک معاش کرده بودند، و شما نیکی پاندوان را به یدی تبدیل کردید؛ الحال که کار به اینجا رسیده، درجودهن را متهم می‌سازی!

باز سنجی، گفت که چون شب گذشت دروناچارچ با لشکریان آمد و فوج خود را بیوه ساخت؛ و همراهان دروناچارچ می‌گفتند که ارجن را چنان و چنین بکنیم، و کمان‌های خود را چاشنی می‌دادند و فریاد می‌کردند:

ارجن کجاست؟ و کرشنجیو، و ارجن، و بهیم‌سین را طلب می‌کردند. و دروناچارچ به جیدرت گفت که تو با سومدت، و کرن، و اشوتهاما، و برکه‌سین، و شل، و کرپاچارچ با یک لکه (Lakh) اسب سوار و شصت هزار ارا به سوار و چهارده هزار فیل سوار و بیست و یک هزار پیاده سلاح پوش یکجا شده تا شش گروه عقب من رفته ایستاده شو که پاندوان را میسر نخواهد شد که تو را به چشم خود توانند دید. و جیدرت آن مردم را گرفته عقب رفت و سوای آن هفت هزار اسب سوار و سه هزار باشندگان ملک او شدند که نوکران جیدرت بودند. و پسران تو در مرکهن، با یک هزار و پانصد فیل مست و غیرمست جنگت‌کنان پیش‌پیش می‌رفت. عقب او دو پسر تو دوشاسن، و بکرن، پیش‌پیش جیدرت شدند. و دروناچارچ، چکرشکت (Cakrasakata)، نام بیوه (Vyuha) بیست و چهار گروه طولا و در حصه عقب ده گروه دراز ساخت. و عقب آن پدم‌گربه (Padmagarbha) نام بیوه که آن را به دشواری توان شکست ترتیب داد. و در میان پدم‌بیوه، سوچی (Suci) نام را پوشیده بیوه ساخت. و کرت‌برما، برادر سوچی مقرر شد. و دروناچارچ اینچنین محافظت جیدرت کرده خود با فوج عظیم آمد و در پیش ایستاد. و در پس او راجه کامبوج، و جل‌سنده (Jalasamdha) معین شدند. و عقب این هردو درجودهن، و کرن، با بهادران بسیار بودند و محافظ دهرشتکیت (Dhrstaketu) هزاران هزار بهادران مقرر شدند و خود دروناچارچ در آنها قیام کرد. و عقب او راجه بهوج، (Bhoja)، بود. و درجودهن و لشکریان بندوبست فوج را دیده خوشحال شدند. و لشکر شما مثل دریای عمان موج می‌زد.

سنجی، می‌گوید که در این وقت نظر ایشان بر ارجن، افتاد که پیش‌پیش او زاغان و کرکسان و دیگر جانوران گوشت و خونخوار به امید خوردن گوشت و خون مردم آمده بودند. و شغالان بدست راست کوروآن، آمده فریاد می‌کردند، و هیزم نیم‌سوخته از هوا در لشکر کوروآن می‌افتاد. و زمین به لرزه درآمد، و باد تند سنگریزه ریز به آواز مهیب وزیدن گرفت. آنوقت شتانیك (Satanika) پسر نکل، و دهرشت‌دمن، فوج پاندوان را بیوه کردند. آنگاه در مرکهن (Durmarsana) پسر تو با جمعیت و اسلحه سرراه بر ارجن گرفت و روبروی ارجن، و کرشن آمد و کمان را چاشنی کرد. کرشن، و ارجن سفیدمهره خود را نواختند. از شنیدن آواز آن جان از تن لشکریان کوروآن پریدن گرفت. و کرنای، و نقاره، و نفیر، و بوق را در لشکر پاندوان نواختند. و ارجن، به کرشن گفت که ارا به مرا در جایی که

درمرکهن ایستاده است ببر که فوج فیلان او را شکسته در فوج دشمنان درآیم. کرشن ارابه را آنچنان راند و درجایی که درمرکهن ایستاده بود رساند.

دو لشکر چنان با هم آمیختند که از آب، آتش برانگیختند!

لشکریان کوروان دست به اسلحه بردند و ارجن تنها باتمامی لشکریان کوروان که با تبر و تیر و اسلحه دیگر مسلح بودند می‌جنگید. و ارجن، آنچنان تیرباران کرد که ارابه‌سواران و فیل‌سواران و اسبان و فیلان و آدمیان بسیار را بکشت. و چندین کبنده (Kabandha) برخاست (یعنی: آدمی مرده بی‌سر جنگ می‌کردند) و از سراسپان و خرطوم فیلان زمین پرشد. و از بهادران لشکر کوروان هرکس که می‌دید ناله به‌آواز بلند می‌کرد و ارجن ارجن می‌گفتند و بایکدیگر جنگ می‌نمودند و چون اجل آنها رسیده بود یکدیگر را می‌کشتند. و ارابه‌سوار بهلبانان، و اسبان ارابه را می‌کشت. و در دست بعضی نیزه، و شمشیر و کمان و دیگر اسلحه بود که ارجن سروبازوی آنها بریده بود. با وجود کشاکشی که در میان آمد سواران اسبان را با چوب و چابک راندن ارابه و گوشه کمان می‌زدند که مقابل ارجن بروند چون فوج به‌جنبش درآمد ارجن، تیرباران بسیار کرد و اکثری کشته شدند و دیگران روبه‌هزیمت نهادند. و از بیم تیرها هرطرف که می‌گریختند راه نمی‌یافتند و در رنگ دیوانه‌ها پیش ارجن می‌آمدند و کشته می‌شدند.

دهر تراشت این سخنان را شنیده گفت: چون برفوج پسر من اینچنین واقعه روی داد با ارجن کدام یکی مقابل شد و کدام کس گریخته عقب درون‌اچارچ رفت؟ سنجی گفت بعد از شکست لشکر کوروان، هیچکس مقابل ارجن نماند فقط درمرکهن، و دوشاسن – دو پسران تو – فوج فیلان مست را آوردند و ارجن را در میان گرفتند و ارجن تیرباران کرده فیلان بسیار را بکشت. و فیلان از شنیدن آواز سفیدمهره کرشن، و ارجن، و آواز چاشنی گاندیو، پا ازجا نمی‌توانستند برداشت. چون دوشاسن فوج خود را کشته دید گریخته عقب درون‌اچارچ رفت.

و ارجن بوقت مقابله با درون‌اچارچ، او را تعظیم و دندوت (Dandavat)، نمود و گفت که تو استاد و مرشد من هستی مرا دعا بکن که برفوج تو غالب آیم و منهزم گردانم که تو را بجای راجه پاند، و راجه جد‌هشتر، و کشن می‌بینم – چنانچه تو اشوتها را محافظت می‌کنی همچنان محافظت من بکن که به‌یمن توجه شما امروز جیدرت (Jayadratha) را بکشم.

درون‌اچارچ تبسم کرد و گفت: چنانچه تو می‌خواهی من هم می‌طلبم که برای کار صاحب خود سعی نمایم. بعد از زبون کردن من برجیدرت غالب خواهی آمد. درون‌اچارچ تیرها برارجن انداخت، و ارجن به‌تیرهای خود در راه‌تیرهای درون‌اچارچ را برید. و درون‌اچارچ تیری انداخت و زه کمان ارجن را برید و براسپان ارابه و بیرق کرشن، و ارجن تیرهای بسیار انداخت. و ارجن زه دیگر برکمان نهاده شش‌صد تیر بردرون‌اچارچ انداخت و بعد از آن هفتصد و بعد از آن هزار تیر انداخت و اسبان و ارابه درون‌اچارچ را و لشکر و فیلان را بکشت. و یک تیر درون‌اچارچ در پهلوی ارجن

رسید و لرزه براندام ارجن افتاد. و ارجن بیخود گشت و ساعتی چوب ارا به را گرفت و نشست. باز بحال آمد و دروناچارچ تیرهای دیگر انداخت و در چشم برهم زدن ارجن را زیرتیر پنهان ساخت. و کرشن جنگ دروناچارچ را دیده به ارجن گفت که دروناچارچ را زبون کردن به آسانی میسر نمی شود.

ارجن تیرها بر دروناچارچ انداخت و پیشتر روان شد.

دروناچارچ تبسم کنان گفت که تو کجا می روی؟ غنیم را فتح ناکرده پیشتر رفتن خوب نیست. ارجن گفت که تو استاد و مرشد منی، و غنیم نیستی، و من مرید و بجای پسر توام، و در روی زمین کسی نیست که تو را فتح تواند کرد.

سنجی به دهر تراشت می گوید که ارجن، این سخنان گفته برای کشتن جیدرت روان شد. و جدهامن (Yudhamanyu)، و اتموجا (Uttamauja)، و پسران راجه برات، بجهت نگاهبانی ارا به ارجن رفتند. و راجه بهوج (Bhoja)، و کرت برما (Krtavarma)، و راجه شرتای (Srutayu)، روبروی ارجن آمدند و به جنگ پیوستند و تیرها بر ارجن انداختند. ارجن تیرهای آنها را رد کرد و تیرهای بسیار انداخت و فیلان و اسبان و آدمیان را بکشت و اکثری را منهزم گردانید. و دروناچارچ باز آمد و بیست و پنج تیر بر ارجن انداخت؛ و ارجن جواب تیرهای او را داد و در راه برید. دروناچارچ تیر برهماستر (Brahmastra) انداخت و ارجن نیز تیر برهماستر انداخت. و دروناچارچ بیست و پنج تیر دیگر بر ارجن انداخت و هفتاد تیر بر هر دو بازو و سینه کرشن زد. و ارجن هفتاد و سه تیر زد و کمان او را برید. و کرت برما به مدد بهوج آمد و پنج تیر بر ارجن انداخت، و پنج دیگر هم زد؛ و ارجن او را به تیر زد.

کرشن به ارجن گفت که با کرت برما، چرا جنگ می کنی؟ [او] خویش ما است. چند تیر زده، بگذر. ارجن چنان تیری بر سینه کرت برما زد که او بی هوش شد. و ارجن در فوج کام بهوج - بنسی کرت برما (Krtavarma) درآمد. پسر هاروک (Haruka) (یعنی: کرت برما) از دیدن ارجن به جنگ او آمد، و جدهامن، و اتموجا، ده تیر بر بهوج بنسی کرت برما، زده کمان و بیرق او را شکستند. و پسر هاروک - کرت برما - کمان دیگر بدست گرفته کمان های جدهامن، و اتموجا را شکست. و آنها کمان های دیگر بدست گرفتند و لشکری را ارجن از مخالفان بکشت. و کرت برما آمد و با اتموجا، و جدهامن، به جنگ پیوست؛ و آنها لشکر کرت برما، و دروناچارچ را کشتند. ارجن دید که وقت کشتن کرت برما رسیده؛ اما بواسطه خویشی با کرشن او را نکشت. و راجه شرتایده (Srutayudha)، مقابل ارجن آمد و سه تیر بر ارجن و هفتاد تیر بر کرشن زد. و ارجن، نیز نود تیر بر راجه شرتایده زد و او تیرهای ارجن را برخورد نیاورده هفتاد تیر بر ارجن انداخت. ارجن غصه خورد و تیرها و کمان او را برید و هفت تیر بر سینه او زد. و راجه شرتایده کمان دیگر بدست گرفته و نه تیر بر بازو و سینه ارجن زد. ارجن تبسم کرد و هزار تیر بر راجه شرتایده، زده هر چهار اسبان ارا به و بهلبان او را کشت و به هفتاد تیر او را

مجروح ساخت. و راجه شرتایده، پیاده شده گرز خود را بدست گرفته برارجن، دوید.

و شرتایده (Srutayudha) پسر برن (Varuna)، بود و پرناسا (Parnasa) (دریا) که مادر شرتایده بود از برن درخواست کرده بود که هیچکس پسر مرا نتواند کشت. و برن گفته بود که پسر تو بی‌مرگ نخواهد بود، نهایتش هیچ دشمن پیش او نخواهد ایستاد؛ بشرطی که اگر او با کسی که جنگ نکند، و گرز خود را بر آن کس نیندازد ورنه همان گرز او را خواهد کشت. راجه شرتایده آن گرز را برکرشن زد که ضرب او بر بازوی کرشن رسید و کرشن برکتف خود برگرفت. آن گرز از کرشن برگشته بر راجه شرتایده، افتاد و راجه شرتایده بضرب همان گرز هلاک شد. در فوج کورووان آوازهایی شد که شرتایده به ضرب گرز خود درگذشت و لشکریان او روبه‌هزیمت نهادند. و سدچمن راجه کام‌بهوج به‌مقابل ارجن، آمد و ارجن هفت‌تیر بر او زد که از سینه او پران گذشت؛ و اوده تیر بر ارجن انداخت و سه‌تیر برکرشن زد. و ارجن تیری زد و کمان و بیرق او را برید و دو تیر بر سینه او زد. و سدچمن (Sudaksina) نیزه آهنی بر ارجن انداخت و نیزه او نزدیک ارجن رسید و بر زمین افتاد و کاری نکرد. ارجن چهارده تیر بر سدچمن زد و اسپان ارا به و بیرق و بهلبان او را مجروح ساخت و یک تیر دیگر بر سینه سدچمن رسید که زره او را برید و پران گذشت سدچمن بی‌شعور شد و بر زمین افتاد و جان بداد. و لشکریان و پسر او بر ارجن دویده تیرباران کردند. و ارجن تیرهای آنها را در راه شکست و لشکریان بسیار را بکشت و بعضی روبه گریز نهادند. و فوج دیگر آمد و ارجن را محاصره کردند. و هرکس که نزدیک ارجن می‌آمد ارجن، تیرها زده او را می‌کشت. و اکثری روبه‌گریز نهادند و از تیرهای ارجن، بازوها و سرهای کشته‌ها بر زمین فرش شد. زاغ و زغن در هوا آمدند که روی هوا پوشیده شد. و شرتای (Srutayu) و اچوتای (Achyutayu) راجه‌های قوی بازو آمده با ارجن به‌جنگ پیوستند و هزار تیر بر ارجن انداختند؛ و شرتای یک تیر بر سینه ارجن چنان زد که ارجن بی‌هوش شد؛ و کرشن‌جیو از بی‌هوشی ارجن بی‌شعور شد. در اینوقت اچوتای آمده در بی‌هوشی زخم ترسول زد. و چون زخم بر زخم ارجن رسید بغایت بی‌شعور و بی‌طاقت گشت و تکیه بر چوب بیرق کرد. تمامی لشکریان شما (کورووان) خوشحال شدند و پنداشتند که ارجن کشته شد؛ و کرشن بسیار ملول و مغموم گشت و آب سرد بر روی ارجن پاشید. شرتای، و اچوتای، کرشن را نیز تیرباران کردند و ارا به ارجن را زیر تیر پنهان ساختند. در اینوقت ارجن به‌شعور آمد و تیر اندر را بر آنها انداخت و از آن تیر چنانچه باران ببارد، تیرهای پیاپی از شست بیرون شدند و همه تیرهای مخالفان

۱- ترجمه متن سانسکریت برین تقریب است: شرتایوده پسر وارونا و مادرش رودخانه بزرگ پرناسا (Parnasa) بود.

را رد کردند؛ و دست و سر اکثر لشکریان مخالف بریده شد و شرتای، و اچوتای کشته گشتند.

پس نیتای (Niyatayu)، و دیرگهای (Dirghayu) پسران شرتای، و اچوتای بر ارجن دویدند و ارجن در غضب شد و پسران شرتای، را به عالم جم فرستاد و لشکریان آنها را کشتن گرفت.

در اینوقت بسیاری از مردمان انگ (Anga)، برفیل سوار شدند و برارجن دویدند. و مطیعان فرمان درجودهن، راجه‌های: مشرق، و دکن که در آنها راجه کلنگ (Kalinga)، پیشرو بود فیلان خود را برارجن راندند. و لشکریان ولایت شرقی و ولایت، دکن با صد راجه برارجن حمله آوردند. ارجن از تیرهای خود سر و بازوی اکثری را برید و بر زمین انداخت و از جواهر و طلا که از سرکشته‌ها بر زمین افتاده بودند گویا زمین مرصع گردید! و از کشتن بسیاری اسپان و فیلان و لشکریان جوی خون ظاهر و جاری شد. و بعضی فیلان از تیرهای ارجن روگردان شدند و فوج‌های لشکریان خود را بر زمین زدند و اکثری را برخاک هلاک انداختند. و بعضی مغلیان و چینیان و رومیان که از موی گاو بسشت (Vasistha) که برای جنگ بشوامتر (Visvamitra) پیدا شده بودند و در ملک روم سکونت، دارند زیاده از مقدور شما آمدند و تیرها و انواع اسلحه خود را به ارجن انداختند. و ارجن، تیرها در رنگ مور و ملخ بر آنها انداخت که روی هوا را تیرهای ارجن پوشید و اکثری از این مردم به خاک هلاک افتادند و گوشت‌خواران روزی فراخ یافتند.

ای دهر تراشت؛ لشکر تو جنگل شده، و ارجن، و کرشن‌جیو باد شدند و لشکریان تو را سوختند. و ارجن این مردم را کشته پیشتر روان شد. سوباه (Subahu)، و امبشت (Ambastha) راجه‌ها روبروی ارجن آمدند و به جنگ پیوستند. و ارجن تیرها زد و اسپان ارا به سوباه را بکشت. و امبشت گرز خود را گرفته دوید. و کرشن‌جیو، و ارجن را ضرب می‌زد. ارجن تیرها زده امبشت را بکشت و گرز او را شکست. و لشکریان او برارجن تاختند، و ارجن اکثر آنها را کشت و بعضی را گریزانید، و پیشتر روان شد.

عتاب درجودهن به درونه و سوال و جواب آنها!

و درجودهن، گریختن لشکریان را دید نزد دروناچارچ آمد و گفت که ارجن تنها جمیع لشکریان را کشت و منهزم گردانید و همچنان پیشتر روان شد. برای کشتن او قصد بسیار کردم؛ اما او رفت، کاری بکنید که جیدرت را نتواند کشت. و نگهبانان جیدرت محزون شده‌اند که ارجن رسید. و آن جماعت خاطر جمع داشتند که ارجن بر دروناچارچ غالب نخواهد آمد. و شما با پاندوان اتحاد دارید و من در غم عظیم فرو می‌روم که کار بسیار سخت است؛ و اعتمادی که بر شما داشتم ارجن شما را فتح کرده پیشتر رفت؛ شما هم موافق مقدور با او جنگ کردید؛ اما تقدیر را نمی‌دانم که خواست آفریدگار چیست؟ و ما از خدمتکاران شما ایم ما را پشت

نخواهید داد؛ و دوستی شما با پاندوان محقق است، و در شکست من راضی اید؛ من شما را نمی دانستم که کارد شهد آمیخته بدست دارید. اگر در وقت نزاع پاندوان شما تسلی من نمی کردید، من اصلا با پاندوان کار به جنگ نمی رسانیدم، و اینکه ارجن را نتوانستید نگاه داشت و به کشتن جیدرت کی می گذاشتید؟ از من نادان تر کسی دیگر نیست که بر قول شما جیدرت را تسلی کردم که نگاهبانی تو خواهم کرد. حالا به قول شما جیدرت را به کشتن دادم - چنانچه آدمی از دست جم جان به در نمیرد، جیدرت از دست ارجن کشته خواهد شد. کاری بکنید که جیدرت از دست ارجن کشته نشود!

دروناچارچ گفت که من از گفته تو آزرده نمی شوم؛ اما کرشن پهلبان ارجن است در چشم زدن ارابه ارجن را هر جا که اراده داشته باشد می برد. و تیر ارجن يك گروه راه می رود و کرشن ارابه او را همراه تیر می برد، من به جلدی اسپان و ارابه ارجن نمی توانم رسید. الحال پاندوان نزدیک من رسیده اند و من قولی کرده ام که اگر نزدیک ارجن نباشد جدهشتر را دستگیر سازم. جدهشتر را البته خواهم گرفت. از چه من جدهشتر را گذاشته عقب ارجن بروم؟ تو هم راجه هستی برو با ارجن جنگ کن به من چه مبالغه داری؟ جایی که ارجن رفته است تو هم برو! درجودهن گفت که هرگاه ارجن تو را فتح کرده پیشتر رفته من چطور با او جنگ می توانم کرد؟ اگر اندر بجر را بدست گرفته بیاید، او را فتح نمی تواند کرد. و ارجن که راجه بهوج، و شما را و راجه شرتایده را فتح کرد و رفت من چگونه او را زبون توانم کرد؟ و اگر تو می دانی که من با ارجن پس خواهم آمد بگفته تو می روم؛ اما محافظت من خواهی کرد؟ درونناچارچ گفت که ای درجودهن! راست می گویی که ارجن را نمی توان فتح کرد، و تدبیری می کنم که فتح نصیب تو شود. من تو را نگاهبانی می کنم که مردم تماشا نمایند که درجودهن باین طریق رفت. من افسون خوانده زره (کوچ Kavaca) بتو می پوشانم که ارجن بر تو غالب نتواند آمد و هیچ اسلحه بر تو کار نتواند کرد - تو این اسلحه را پوشیده، برو با ارجن جنگ کن.

سنجی به دهر تراشت می گوید که درونناچارچ دست و پا شست و زره طلا گرفته افسونها خواند و به درجودهن، پوشانید و درجودهن هزار ارابه از دیگر بهادران نامی همراه گرفت و نزدیک ارجن آمد؛ و سازهای گوناگون به نوازش درآوردند و از مردم ترگرت (Trigarta)، ده هزار فیل مست و ده هزار ارابه سوار گرفت. درجودهن، نزد کرشن، و ارجن رفت؛ و لشکریان پاندوان بر درونناچارچ غلبه کردند و آنچنان جنگ کوتاه اسلحه و دست و گریبان شد که هیچکس آنچنان جنگی یاد نداشت. و آفتاب به نیمروز رسید که دهرشت دمن، و لشکریان پاندوان تیر بسیاری بر درونناچارچ، و لشکریان او انداختند. و درونناچارچ و لشکریان او نیز تیرباران کردند. و هردو لشکر باهم آمیختند - چنانچه آب گنگ (Ganga) و جون (Yamuna)، در پریاگ (Prayaga) يك جا می شوند - و انواع اسحه ها را کار

می‌فرمودند - چنانچه اسپان با اسپان، و فیلان با فیلان، و سوار با سوار، و پیاده با پیاده جنگ می‌نمودند.

دروناچارچ، تیر بسیاری بر لشکریان پاندوان انداخته جماعت کثیر را بر خاک هلاک انداخت. و دهرشت‌دمن، و پاندوان، نیز لشکریان دروناچارچ را کشتند. مردم پانچال (Pancala)، و دیگر لشکریان پاندوان از تیرهای دروناچارچ روبه هزیمت نهادند. و دهرشت‌دمن، و پاندوان خواستند که در فوج دروناچارچ در آیند؛ چنانچه دروناچارچ، تیرها می‌انداخت دهرشت‌دمن، نیز کار نمایان می‌کرد. و فوج دروناچارچ، سه‌جا شد. بعضی در عقب دروناچارچ، و بعضی در عقب شل، و بعضی در عقب راجه بهوج درآمدند. و از تندی باد که از عقب پاندوان می‌وزید خاک و سنگریزه به‌چشم مردم می‌افتاد، و هیچکس از افواج کوروان روی به‌فوج پاندوان نمی‌توانست کرد. دروناچارچ، در غضب شد و بر دهرشت‌دمن حمله آورد و يك تیر به‌جمیع مردم و فیلان و اسپان زد. و لشکر دهرشت‌دمن رو به‌هزیمت نهاد. و دهرشت‌دمن نیز داد مردانگی داد و همچنان جلدی دست بروی می‌نمود؛ و شجاعان طرفین قرار دادند که جان شیرین را در معرکه فدا سازند.

بهیم در معرکه آمد و بینشت (Vivimsati)، و چترسین (Citrasena) و بکرن (Vikarna)، و بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda)، و چهیم دهورت (Ksemadhurti) به‌مقابل بهیم آمدند. و باهلیک (Bahlika)، و پسر شب (Sibi)، گوواسن (Govasana)^۱ با جماعت خود و با پسران درویدی‌مقابل شدند و شل (Salya) با راجه‌جدهشتر، به‌جنگ پیوست و دوشاسن، با جماعت خود با ساتک (Satyaki) به‌جنگ درآمد. و شکن (Sakuni)، با جماعت چهارصد کس با چیکتان (Cekitana) به‌جنگ پیوست. و بند، و ان‌بند با راجه برات مقابل شدند. و باهلیک، با شکهندی، روبرو گشت. و راجه‌اوجین با جماعت بهدرک (Bhadra) و سویر (Sauvira) با پسر دروید، و دهرشت‌دمن مقابل شد. و الایده (Alyudha) دیو با گتدکچ (Ghatotkaca) جنگ می‌کرد. و النبش (Alambusa) دیو با راجه کنت بهوج (Kuntibhoja) جنگ می‌نمود. و جیدرت با کرپاچارچ و (غیره) نگاهبانان خود در عقب فوج بود و دو پهلوانان قوی مددکننده جیدرت‌ه، شدند. یکی اشوتهاما، بطرف راست و دوم کرن، بطرف چپ. و نگهبانان پشت کرپاچارچ، و برکه‌ه‌سین (Vrsasena)، و شل (Sala)، و درجی (Durjaya)، شدند که پیشقدم آنها سومدت، بود از هرطرف جنگ می‌کردند.

بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda) ده تیر بر راجه برات، زدند و آن‌قدر جنگ کردند که از خون کشته‌ها جوی روان شد. و راجه برات، با آن دو کس مانند شیری که با دو فیل جنگ می‌نماید با آن دو برادر جنگ می‌کرد. و باهلیک، با پسران درویدی، به‌جنگ درآمد و تیرهای کاری می‌زد. و پسران درویدی، نه‌تیر زده باهلیک، را زخمی ساختند. و مردم ترسناک از آن جنگ ترسیدند و شجاعان

۱- در متن سانسکریت عبارت برین وجه است: گوواسن (Govasana) پسر شبی (Sibi).

خوشحال شدند. و باهلیک، در جنگ با پنج پسر درویدی، چنان می نمود که دل با پنج حواس جنگ می کند. و آن پنج برادر از چارسو چنان به تیر جنگ کردند که خواهش های پنج حواس با بدن همیشه در آویزش باشند. و راجه شیب (Sibi) گوباسن^۱ (Govasana) با پسر راجه کاشی، جنگ می کرد. و آنچنان جنگی کردند که فیل با فیل جنگ کند. و دوشاسن، با ساتک، به جنگ پیوست. و دوشاسن، تیرهای محکم بر سینه ساتک، زد چنانچه ساتک، بی هوش شد و بعد از ساعتی به هوش آمده ده تیر بردوشاسن، زد و هردو مجروح گشتند و خون بسیاری از هردو جاری شد. و النیش، دیو از تیرهای کنت بهوج، بسیار زخمی شد. و از تیرهای خود کنت بهوج، را زخمی ساخته نعره های بلند کرد و شکن، روگردان شده گریخت. و گهتدکچ (Ghatotkaca) دیو با الایده (Alayudha) دیو مقابل شد. شکن، با نکل، و سهدیو، به جنگ درآمد و لشکریان هردو طرف کشته شدند. و جنگ ایشان یاد از جنگ رامچندر، و راون، می داد. و راجه جد هشت، پنجاه تیر برشل، زد. و ببشت (Vivimsati) و چترسین، و بکرن، با بهیم سین، جنگ کردند. و لشکریان کوروان، سه فوج شده برپاندوان، حمله آوردند. و بهیم سین، راجه جل سنده (Jalasamdha)، را زخم کاری رسانیده شکست داد. و جد هشت، کرت برما (Krtavarma)، را هزیمت داد. و دهرشت دمن، بر دروناچارچ، حمله آورد. و دروناچارچ، با بسیاری لشکر روبروی دهرشت دمن، حمله آورد. از حمله این دو کس جمعی از هر طرف کشته شدند و کمان ها و شمشیرها و بکترها و اسلحه دیگر طلاکار در میدان افتاد و معلوم شد که زمین معرکه را گویا مرصع کرده اند. و کبنده (Kabandha)^۲ بسیاری پیدا شد، یعنی مرده های بی سر بر خاسته جنگ می کردند. و زاغ وزغن و دیگر جانوران خونخوار گوشت و خون مرده ها می خوردند. و چون کار از اسلحه گذشت مردم به دست و پا حریف را می زدند. و اسپان ارا به دروناچارچ، و دهرشت دمن، با خود پیوستند. و دهرشت دمن، تیروکمان را گذاشته شمشیر بدست گرفته بدوید که سر دروناچارچ، از تن جدا نماید. دروناچارچ، حیران شد که دهرشت دمن، از کجا پیدا شد؟ و دروناچارچ، صد تیر زده شمشیر دهرشت دمن، را انداخت و ده تیر زده نگاهبان پایه ارا به دهرشت دمن، را بکشت و یک تیر بقصد کشتن دهرشت دمن، انداخت که ساتک، تیری زده آن تیر را در راه شکست. دروناچارچ، در غضب شده بیست و شش تیر بر ساتک، زد. و ساتک، صد تیر بر دروناچارچ، زد و بیست و شش تیر دیگر بر سینه دروناچارچ، زد. دروناچارچ، در غضب شده بر ساتک، برآمد. و ساتک، بهلبان خود را گفت که مرا روبروی دروناچارچ، ببر. بهلبان ساتک، را مقابل دروناچارچ، کرد و از هر طرف تیرباران کردند و اسپان ارا به هردو طرف زخمی شدند و چهر (Citra)، و بیرق هردو طرف بریده شد و بدن هردو زخمی گشت. و

۱- پسر شیب گوباسن. منظور همان گوباسن پسر شیبی است.

۲- کبنده (Kabandha): بدن بی سر.

هر دو طرف خواهان فتح بوده سفیدمهره‌های خود بنوازش درآوردند. و بهادران دیگر، جنگ را گذاشته تماشای جنگ ایشان می‌کردند. و بیرق و بکتر و اسلحه بسیار از [هر دو] لشکر بر زمین افتاد. و برهما، و ایندر، و دیگر دیوتها آمده تماشای جنگ می‌نمودند. و دروناچارج، تیرها که می‌انداخت ساتک، رد می‌کرد و آنچه ساتک، می‌انداخت دروناچارج، رد می‌کرد. و ساتک، تیری زده کمان دروناچارج، را برید دروناچارج، کمان دیگر بدست گرفته زه کرد و ساتک، این کمان را برید. و دروناچارج، تا صد کمان بدست گرفت و ساتک، صد کمان او را شکست. و دروناچارج، چون دید که ساتک (Satyaki) کار نمایان می‌کند بخاطر رسانید که این قوت کمانداری کارت‌بیرج (Kartavirya)، است. ساتک، این همه قوت از کجا پیدا کرد؟ قوتی که در بهیکم، مشاهده می‌شد در ساتک، دیده می‌شود و در دل خود برساتک، تحسین و آفرین می‌کرد. و هر قسم تیر را که دروناچارج، می‌انداخت همان قسم را ساتک، کار می‌فرمود. و دروناچارج، تیر آتش انداخت، ساتک نیز تیرباران زد.

راجه جد هشتی، و بهیم، و نکل، و سیدیو، به مدد ساتک، آمدند و دهرشت دمن، و راجه برات، و راجه کیکی، و پانچال (Pancala)، و شورسین (Surasena)، نیز بر دروناچارج، آمدند. و دوشاسن، با برادران بمدد دروناچارج، آمد و کوروان مانده شده گریختند. و بعضی اراده جنگ می‌کردند. و ارجن، و کرشن جیو، بر سر جیدرتیه، روان شدند. و ارجن، تیرها بسیار زده لشکریان شما را هزیمت داد که راه رفتن بر ارجن، و اشد و هر جا که ارابه ارجن، می‌رسید مردم راه را گذاشته راست و چپ می‌گریختند. و از جلو راندن ارابه کرشن جیو، مردم حیران می‌ماندند که به این سرعت و جلدی ارابه آفتاب هم نمی‌رود. و چون در راه مردم بسیار کشته افتاده بودند اسپان در راه رفتن محنت می‌کشیدند و از گرسنگی و تشنگی عاجز گشتند و تیر بسیار بر بدن ایشان رسیده بود. و بند، و ان بند، و راجه‌های اونت (Avanti)، آمده بر ارجن تیرها انداختند چنانچه شصت و چهار تیر بر ارجن، و هفتاد تیر بر کرشن جیو زدند و صد تیر بر اسپان ارابه انداختند و خوشحال شده نمره برآوردند. و ارجن، کمان و بیرق هر دو را برید و پیاده ساخت آنها کمان دیگر بدست گرفتند و تیرباران کردند. باز ارجن، کمان‌های آنها را برید و پیاده‌هایی که در گرد پیش ارابه آنها بودند همه را بکشت. و یک تیر زده سر برادر کلان را برید. چنانچه از باد تند درخت بر زمین بیفتد بند، همچنان از ارابه بزیر آمد و ان بند، برادر خرد گرز بدست گرفته پیاده بر ارجن، دویده و گرز را بر کرشن جیو، زد. کرشن جیو، آن را برخود نیاورد. و ارجن دو تیر زده هر دو دست او برید. و دو تیر دیگر زده هر دو پای او برید و سر او را از تن جدا کرد.

لشکریان آنها گفتند که صاحبان ما کشته شدند، ما کجا خواهیم رفت؟ بقیه السیف حمله بر ارجن، آوردند و ارجن، تبسم کنان به کرشن جیو، گفت که اسپان مانده اند و جیدرت، دور است فی الحال چه باید کرد؟ اسپان را از ارابه گشاده

و تیرها از بدن اسپان برآوردید و تیمار بکنید. و اگر بخاطر می‌رسید که لشکریان حمله آورده‌اند، اگر از ارابه فرود آیم و اسپان را وانمایم لشکریان غلبه خواهند آورد، من همه آنها را می‌کشم و دور می‌سازم، چنانچه باید بخاطر جمع اسپان را تیمار نمایید. و ارجن، بی‌بیم شده از ارابه بزیر آمد و کمان گاندیو، را بدست گرفته در میدان بایستاد. و لشکریان کوروان، ارجن را پیاده دیده گفتند که الحال وقت است که هجوم آورده ارجن، را بایدکشت. و لشکریان یکجا او را محاصره کردند و تیرها و دیگر اسلحه برارجن، می‌انداختند، در اینجا قوت بازوی ارجن، را باید دید. ارجن، تیرها انداخته تیرها و اسلحه آنها را در راه برید. و همه را زخمی ساخت. و تیرهای ارجن، که با یکدیگر ساییده شده آتش از آن برآمده برلشکریان افتاد و شجاعان بسیار سوخته شدند و دریای خون جاری شد و فیلان کشته درآن دریا مانند نهنگ و دست و سر و پای شجاعان مثل ماهی درآن دریای نمود. و کرشن‌جیو، بخاطر جمع اسپان را تیمار نموده به ارجن، گفت که برای خوردن اسپان آب می‌باید که هم بخورند و غسل بکنند. ارجن، تیری زده آب از زمین برآورده که سرخاب و سنگ‌پشت و ماهی بسیار از آن آب پیدا شد. و مرتاضان برکنار آن آب ریاضت می‌کردند. و نارد، آمده تماشا کرد که ارجن، برای اسپان اینچنین دریایی را پیدا کرده، و ارجن در آنجا خانه از تیرها بطریق بسکرما (Visvakarma)، احداث کرده و کرشن‌جیو، تبسم‌کنان برارجن، آفرین نمود. و تیرها از بدن اسپان برآورد و آب اسپان را داد و از آب خوردن و غسل کردن اسپان را تمام کوفت برطرف شد و چیزی به اسپان خورائیده بر ارابه بنشست. و ارجن، با یراق بر ارابه سوار شده پیشتر روان شد.

کوروان، اسپان را تازه دیده حیران ماندند و ارابه ارجن لشکریان شما را پایمال کرده روان شد و راجه‌ها می‌گفتند که امروز جیدرت، را به عالم جم‌بالیقین رفته تصور خواهید کرد. و ارجن، جلد روان شد و آفتاب روبه‌مغرب آورد. و کرشن‌جیو، سفیدمهره خود را بنواخت. و بعضی راجه‌ها سرراه برارجن، گرفتند. در اینولا درجودهن، که زره پوشیده آمده بود با جمعیت آمده رجوع شد. و جمعیتی که از لشکر کوروان منهزم شده بود انفعال گشته برگشتند. و هرکس که مقابل ارجن، می‌آمد زنده باز نمی‌گشت و بقیه السیف روبه‌گریز نهادند. و کرشن‌جیو، و ارجن، در لشکر تو چنان رفتند که راه را آفتاب دور کرده بدر می‌آید. و لشکریان را چنان زیر و بالا کرد که ماهی کلان دریای عمان را بجوش می‌آورد. و مردمان چون دیدند که ارجن، دروناچارچ، را زیون کرده و برهم زده بدر رفت یقین دانستند که جیدرت، زنده نخواهد ماند و امید زندگانی درجودهن، هم نمانده. و لشکریان شما فریاد می‌کردند که دروناچارچ، و دیگر لشکریان زنده مانده‌اند یا نه. و کرشن‌جیو، و ارجن، مانند آفتاب و ماه که از ابر برآمده روان شوند، [می‌رفتند] و همه کس طعنه بردروناچارچ، می‌کردند که او را چه شد که ایشان را گذاشت که نزدیک جیدرت، رسیدند. و کرشن‌جیو، و ارجن، جیدرت، را دیده خوشحال

شدند چنانچه شیراز دیدن طعمه، و زود شتافتند. و درجودهن، چون دید که کرشن جیو، و ارجن، نزدیک جیدرت، رسیدند با جمعی آمده حاضر شد. و هردو طرف سازها نواختند و سفیدمهره در دمیدند. و جمعی که نگاهبانان جیدرت، بودند با جمعی کثیر آمده روبروی کرشن جیو، و ارجن، شدند و از دیدن درجودهن، خوشحال شدند.

کرشن با ارجن گفت که درجودهن، را ببین که چطور آمده است بهطریقی که کشته شود، فکر او بکن که تو بهتر می دانی که سلطنت شما بنابر دغلی کشیده گرفته است و شما را در جنگل و بیابان سرداده و درویدی، را انواع آزار رسانیده بود. خوب شد که دشمن زیر تیرهای شما آمده است و قصد کشتن تو نیز دارد او را بکش. بعداز کشتن او لشکر کوروان، بی کس خواهد شد. بیخ دشمنی همین است تو او را بکش و بیخ کوروان، برکن که دشمنی کوروان، برطرف خواهد شد.

ارجن، گفت که بسیار خوب من همین لحظه او را به تیرها می کشم، ارا به روبروی درجودهن بکن. درجودهن دید که کرشن جیو، و ارجن، آمدند. درجودهن نیز روبرو آمد و راجه ها و بهادران که در لشکر او بودند آفرین برهت درجودهن می کردند و همه خوشحال شده سفیدمهره های خود نواختند. و درجودهن، تیرهای بسیار انداخت و نگذاشت که ارجن قدم پیش نهد. درجودهن تبسم کنان، کرشن، و ارجن را به جنگ می طلبید کرشن، و ارجن سفیدمهره خود را نواختند و کوروان غضب ارجن، و کرشن را دیدند و حیران ماندند و می گفتند که از ایشان این چنین غضب هیچگاه ندیده ایم؛ و از زندگانی درجودهن ناامید شدند و یقین دانستند که درجودهن به پای خود در دهن اجل درآمد؛ و از زبان همه کس برآمد که راجه کشته شد.

درجودهن این سخنان را شنید، و گفت که ای مردمان! چرا دل خود را پای دادید؟ من این هردو را در چشم برهم زدن می کشم. و مردم را دلاسا داده به ارجن گفت که ای ارجن! جمیع اسلحه که از دیوتها گرفته ای بر من کارفرما و هرچه کرشن، و تو قوت دارید بر ما بیاورید تا قوت شما را ببینم؛ و در غیبت من کار بسیار کرده ای، حالا قوت خود را می نمایم.

سنجی می گوید که درجودهن این سخنان بگفت و سه تیر بر ارجن، و چهار تیر بر اسپان ارا به او، و ده تیر بر سینه کرشن زد. و کرشن تیرهای او را از چوب راندن اسپان برید. و ارجن چهارده تیر طلا کار و تیرهای دیگر زد و تیرهای درجودهن را رد کرد. و تیرهای ارجن، برزره درجودهن رسیدند و هیچ کاری نتوانستند کرد.

کرشن دید که بیست و هشت تیر ارجن رایگان رفت از روی غضب به ارجن گفت که تو تیرها انداختی و هیچ کارگر نشد معلوم می شود که روز آخرین تو رسیده که اسلحه تو کار نمی کند راست بگو که اینچنین نمود از چه رهگذر است؟ ارجن، گفت که دروناچارچ، او را زرمی که در هندوی کوچ (Kavaca)

می‌گویند از افسون برهما پوشانیده، فرستاده است؛ شما که می‌فرمایید که تیر تو ضایع شد عجب است که هرچه در سه عالم می‌گذرد مشاهده می‌کنید؛ [اما] بر شما پوشانیدن زره برهما کوچ، دروناچارچ بر درجودهن چگونه پوشیده مانده است؟ هر چند درجودهن آن کوچ پوشیده و بی‌غم در معرکه ایستاده است؛ اما چنانچه کسی در پناه زنی برود، او در پناه کوچ آمده است. من به تأیید ایزدی و به یمن توجه شما ببینید که چطور او را می‌کشم؛ و تیرهای افسون خوانده بر درجودهن انداخت. و اشوتهما تیرهای ارجن را در راه برید. ارجن به کرشن گفت که من قصد کشتن او کرده بودم، اشوتهما تیرهای مرا در راه شکست. و درجودهن، نه تیر بر ارجن زد و ارجن نه تیر بر درجودهن زد. مردم شما خوشحال شدند و شادیانه نواختند و ارجن در غضب شد و لب به دندان گزیدن گرفت و نگاه کرد تا ببیند که در تمام بدن او بی‌افسون جایی مانده باشد. هیچ‌جا در نظرش نیامد؛ مگر بعد از کشتن اسپان ارابه و نگاهبانان پایه‌های ارابه را دید که کف‌های پاها خالی مانده است، بر هر دو کف پای او چندان تیر زد که درجودهن عاجز گشت، و مردم را می‌طلبید که مرا برداشته ببرید. و تیزدستی ارجن را دید و مردم برای برداشتن او دویدند. و فیلان و اسپان و ارابه‌سواران هجوم بسیار آوردند و ارجن را محاصره کردند و تیرهای بسیار انداختند که ارجن، و کرشن زیر تیرها پنهان شدند. و ارجن بر لشکریان تیرها زد، و فیلان را با سواران، و ارابه‌سواران بسیاری را بکشت و دست و پا و بازو و سرهای لشکریان را برید و بر زمین انداخت. و کرشن ارابه را پیش برد، و کرشن گفت که تو کمان خود را چاشنی‌بده و من سفیدمهره خود را می‌نوازم. ارجن دست بر بازو زده کمان را چاشنی بلند کرد، و کرشن سفیدمهره خود را بنواخت و لشکریان کوروان از آواز کمان ارجن، و سفیدمهره کرشن بی‌تاب شدند و بر زمین افتادند. ارجن دشمنان را زبون کرد و آنچنان هزیمت داد که باد تند ابرها را پریشان می‌سازد. و نگاهبانان جیدرت، چون دانستند که ارجن، و کرشن درآمد سفیدمهره خود را به نوازش درآوردند. و کرشن جیو، و ارجن، نیز بواسطه بر طرف نمودن دو دلی راجه جدهشتر و فوج پاندوان، سفیدمهره خود را بنواختند که در زمین و آسمان و کوه‌ها آواز آن سفیدمهره رسید و روی هوا از صدای او پرگشت.

در این وقت بهورشروا (Bhurisrava)، و شل، و کرن، و برکه‌سین، پسر کرن، و جیدرت، و کرپاچارچ، و اشوتهما، جمع شده به جنگ ارجن، آمدند. اشوتهما، هفتاد تیر برگرشن انداخت و سه تیر بر ارجن، و چهار تیر بر اسپان و یک تیر بر بیرق ارجن زد. و ارجن، شش تیر بر اشوتهما، و دوازده تیر برگرن زده مجروح ساخت. و برکه‌سین را سه تیر زد و قبضه کمان شل را برید. شل، کمان دیگر بدست گرفت و ارجن را تیرها زد. و بهورشروا سه تیر بر ارجن انداخت، و کرن را دوازده تیر زده مجروح ساخت. و بیست و دو تیر کرن، و پنج تیر برکه‌سین، و هفتاد تیر جیدرت، و ده تیر کرپاچارچ، و ده تیر شل، و شصت

تیر اشوتهاما، برارجن، انداختند. و اشوتهاما، هفتاد تیر برگردان جیو، انداخت و هفت تیر دیگر برارجن، زد. ارجن، تبسم‌کنان دوازده تیر برگردان، و سه تیر بر برگه‌سین (Vrsasena) زد. و شل، تیری در کمان نهاده می‌خواست که برارجن، اندازد. ارجن، تیری زده کمان او را برید و سه تیر بر بهورشروا (Bhurisrava) و ده تیر دیگر برشل، انداخت و هفت تیر آتشین بر اشوتهاما، زد. و بهورشروا، تیری انداخته چوب راندن اسپان که بدست گردان جیو، بود برید. و هفتاد و سه تیر بر ارجن، زد. ارجن، هزار تیر بردشمنان انداخت چنانچه باد تند ابرها را می‌برد و پراکنده می‌سازد تمام لشکریان را نگاه داشت. و ارجن، تنها در میان لشکر درآمده خوشنامی نمود چنانچه ماه در ستاره‌ها می‌نماید. کمان را چاشنی داد و آنقدر تیرها روان نمود که روی هوا پوشید و چشم هیچکس برارجن، و گردان جیو، نمی‌افتاد. و لشکریان شما نیز تیرهای بسیار انداختند.

دهر تراشت، از سنجی پرسید که چون ارجن، برجیدرت، رفت درون‌چارچ با لشکر پانچال چه کرد؟

سنجی گفت که پاندوان بر درون‌چارچ غلبه آوردند در این وقت بر هدهشتهر-کیکی (Brhatksatra)^۱ به مدد درون‌چارچ آمد و تیرها می‌انداخت. و درشت‌کیت (Dhrstaketu)، و راجه چندیری (Canderi)، بر درون‌چارچ دویدند و پیاده‌های کوروان بر جدهشتهر حمله بردند. و درون‌چارچ با لشکریان خود فوج پاندوان را درهم شکست. و نکل برارابه درون‌چارچ حمله آورده بود که بکرن (Vikarna)، پسر تو مقابل نکل آمد و درمرکهن (Durmarsana) پسر تو با سپه‌دیو مقابل شد، و با ساتک، بیاهگهردت (Vyaghradatta)، جنگ می‌کرد. و پسران دروپدی با سومدت به جنگ پیوستند. و بهیم‌سین، با رشنرنگ (Rsyasringa) دیو جنگ می‌کرد. و میان آن هردو آدمی و دیو جنگ بسیار شد چنانچه در میان رامچندر، و راون شده بود. و راجه جدهشتهر، نود تیر بر درون‌چارچ انداخت و تمام اعضای او را مجروح ساخت. درون‌چارچ بیست و پنج تیر بر سینه راجه جدهشتهر زد، و راجه جدهشتهر تمام تیرهای او را از خود دور کرد. درون‌چارچ تیری زد و کمان جدهشتهر را برید، و هزارها تیر بر جدهشتهر انداخت. و جدهشتهر کمان دیگر بدست گرفت و هزارها تیر درون‌چارچ را برید. بعد از آن بر چپه بدست گرفت و برارابه درون‌چارچ انداخت و نمره مردانه زد. و درون‌چارچ تیری برهماستر (Brahmastra) نام زد که بر چپه او را در راه برید و نزدیک ارابه جدهشتهر رفت. جدهشتهر نیز برهماستر انداخته تیر درون‌چارچ را برید. درون‌چارچ گرز خود را بر جدهشتهر انداخت. جدهشتهر او را به گرز خود زد و گرز درون‌چارچ را در راه شکست و آتش از آن گرزها پیدا شد و هردو گرز بر زمین افتاد. درون‌چارچ چهار تیر زد و هر چهار اسپ جدهشتهر را بکشت، و یک تیر زد و کمان جدهشتهر را برید، و به یک تیر

۱- کیکی (Kekaya): نام ولایتی که بر هدهشتهر به آن منسوب بوده است.

بیرق جدہشتر را بیتداخت، و سه تیر برسینہ جدہشتر زد و جدہشتر از اراہہ بر زمین آمد. و دروناچارچ لشکر پاندوان را کشتن گرفت و برجدهشتر حملہ آورد. و جدہشتر دوید و براراہہ سہدیو سوار شد. سہدیو اسپان را جلد راندہ راجہ را از معرکہ بیرون برد. و برہدچہتر - راجہ کیکی - از جانب پاندوان، با کہیم دہورت (Ksemadhurti) کہ جانب کوروآن بود بہ جنگ پیوستند. و کہیم دہورت، در غضب شد و کمان برہدچہتر، را برید، و یک تیر برسینہ او زد. و برہدچہتر تبسم کردہ، کمان دیگر گرفت و چہار تیر زد و اسپان اراہہ و بہلبان او را بکشت و یک تیر زد و سر کہیم دہورت را از تن جدا کرد و برلشکریان شما حملہ آورد. و دہرشت - کیت، بردروناچارچ حملہ کرد، و بیردہنوا (Viradhanva) با او مقابل شد و ہردو باہم بہ جنگ پیوستند و بہ ہزاران تیر یکی دیگری را زخمی ساخت. بیردہنوا متبسم شد و کمان دہرشت کیت را برید. دہرشت کیت، برچہہ (Vrksa)^۱ در دست گرفت و بر بیردہنوا (Viradhanva) زد کہ از سینہ او پران گذشت و بیردہنوا، جان بداد و لشکریان شما روبہ گریز نہادند. و سہدیو با درمکہہ جنگ می کرد، و درمکہہ شصت تیر برسہدیو، انداخت و سہدیو، دہ تیر بردرمکہہ زد و درمکہہ نہ تیر بر سہدیو انداخت و سہدیو یک تیر زد و بیرق او را برید، و بہ چہار تیر ہرچہار اسپان او را بکشت، و یک تیر زد و بہلبان او را بکشت و بہ تیر دیگر کمان او را برید. و پنج تیر برسینہ درمکہہ زد. و درمکہہ گریختہ براراہہ نرمتر (Niramitra) رفت. و سہدیو بر نرمتر رفت و یک تیر زد و سر نرمتر را برید. و مردم برسہدیو آفرین کردند. و نکل با بکرن - پسر تو - جنگ می کرد. و ساتک با بیامہردت (Vyaghradatta) جنگ می کرد، و او تیر بسیار زدہ ساتک را با اراہہ زیر تیر پنهان ساخت. و ساتک تیرہای او را رد کرد و یک تیر زد و سر او را برید. و لشکر راجہ مگدہہ (Magadha)، صاحب خود را کشتہ دید، و برساتک حملہ آوردند و تیر و تومر (Tomara)^۲ و گرز و دام و موصل بسیار بر ساتک انداختند. ساتک تبسم کنندہ از لشکریان را بکشت و بعضی روبہ گریز نہادند. در این ہنگام دروناچارچ در غضب شد و برساتک، دوید.

سنجی، می گوید کہ پسران دروپدی با سومدت (Somadatta)، جنگ می کردند و سومدت، ہریک از برادران را پنج تیر زد؛ بعد از آن ہفت تیر زد. لشکر شما فریاد کردند کہ پسران دروپدی را عاجز ساخت. شتانیک (Satanika) - پسر نکل - دو تیر زد و سومدت را مجروح ساخت و یک تیر زد و بہلبان او را بکشت. و سومدت، برہر پنج برادران پنج تیر زد و آنها را مجروح ساخت؛ و پسران دروپدی، سومدت را در میان گرفتہ تیرباران کردند. و پسران ارجن، ہرچہار اسپ اراہہ او را بکشت. و پسر بہیم کمان او را برید و سفیدمہرہ خود را بنواخت. و پسر

۱- برچہہ = وریکشہ (Vrksa): درخت، نام تیر و سلاحی.

۲- تومر (Tomara) واژہ ہندی نام اسلحہ است.

جدهشتر، بیرق او را برید و پسر نکل پهلپان او را بکشت. و پسر سهدیو سر او را برید. و لشکریان همه روبه‌گریز نهادند. و النیش (Alambusa) پیاده شد و بر بهیم دوید، و پنج تیر بر بهیم زد که بهیم بی‌شعور شد و به‌چوب بیرق تکیه کرد. و باز بهیم به‌شعور آمده النیش دیو را زیر تیر پنهان ساخت. النیش صورت زشت خود را ظاهر کرد، و بر بهیم دوید، و گفت: ای بهیم! امروز قوت مرا ببین؛ اگر چه يك برادر مرا کشته‌ای؛ اما امروز از تو خون برادر بگیرم؛ در آن روز من همراه برادرم نبودم؛ این سخنان گفت و از نظر غایب شد، و بهیم را تیرباران نمود. بهیم در تعجب شد که دیو در نظر نمی‌آید با که جنگ کنم؟! و نظر برآمدن تیراو کرد، بر آسمان تیر می‌انداخت. بعد از يك گهری، النیش بالای ارابه خود آمد، و ظاهر شد و گاهی بلند بالا و گاهی خرد و باریک، و گاهی تناور می‌نمود. و لشکریان پاندوان را از ارابه‌سواران و پیاده بسیار کشت، و دلیران بسیار ازدیوان برای خوردن گوشت و خون مرده‌ها آمدند؛ و مردم پانچال بسیار کشته شدند؛ و النیش دلیر شده به هر طرف که حمله می‌کرد جمع کثیری را می‌کشت.

پاندوان از دیدن قوت و کارهای آن دیو ترسیدند، و لشکریان کوروآن شکفته شدند، و سازهای بسیار نواختند؛ و بهیم در غضب شد، و تیر توشتا (Tvasta)^۱ را براو انداخت، و از يك تیر هزاران تیر روان شد و آن سحر که النیش دیو کرده بود دور شد. چون بهیم غالب آمد، النیش گریخت و در فوج دروناچارچ درآمد. و پاندوان خوشحال شدند، و بهیم را آفرین می‌گفتند. و النیش چند تیر بر کپروکه (Karuka)، زد؛ کپروکه هشت تیر بر سینه النیش زد، و سفیدمهره خود را بنواخت. و هردو در جنگ برابر ماندند و هردو جادوگران تیر بر یکدیگر می‌انداختند. و کپروکه هشت تیر بر سینه النیش زد، و قصد کشتن او کرد، و از ارابه خود برجست و بر ارابه النیش رفت و او را گرفت و بر زمین انداخت و سر او را بگرز شکست. و از کشتن او تمام لشکریان شما ترسیدند و فریاد برآوردند. و پاندوان خوشحال شدند، و سفیدمهره خود را بنواختند و کپروکه را تحسین می‌کردند.

چون دروناچارچ بر ساتک دوید، ساتک بیست و پنج تیر ناوک بر دروناچارچ انداخت. دروناچارچ سه تیر براو زد که از سینه ساتک پران گذشت. ساتک آن تیرها را بر خود نیاورد، و پانصد تیر آتشین براو زد و دروناچارچ را مجروح ساخت. و دروناچارچ تیر بسیاری بر ساتک، انداخت و يك تیر محکم بر سینه او زد که ساتک بی‌تاب شد، و لشکریان تو خوشحال شدند؛ و دروناچارچ سفیدمهره خود را بنواخت. و پاندوان مردم بسیار برای مدد ساتک فرستادند. و راجه جدهشتر، با دهر تراشت دمن گفت که تو چه ایستاده‌ای؟ برو ببین که دروناچارچ چه می‌کند. و بهیم‌مین، و دیگران همه به مدد ساتک بروند، و من نیز از عقب شما می‌آیم؛ زود رفته محافظت

۱- در متن سانسکریت: تواشتر (Tvashtra) آمده و توشتا (Tvasta) نام مردی است که آن تیر (تواشتر) را به کار می‌برده است.

ساتك نماييد. و راجه جدهشتر تمام لشكريان را گرفت و بر دروناچارچ دويد. چون دروناچارچ تنها بود از رفتن اين مردم شور بسيار شد، و دروناچارچ را محاصره کردند و تيرباران نمودند. دروناچارچ تيرهاي همه را رد کرد، و تيرهاي بسيار انداخت که هيچکس تابديدن دروناچارچ را نداشت. و بيست و پنج کس را از مردم پانچال که در بهادري و شجاعت برابر دهرشت دمن بودند بکشت؛ و از مردم کيکي، نيز بسياري را بکشت؛ چنانچه ديوتها و گندهربان ميگفتند که اين مردم را دروناچارچ کشته و هيچکس روبروي او نمي شود.

سنجي، با دهرتراشت گفت که اين همه کشاکش به دولت قماربازي تو شده. و راجه جدهشتر گفت که مبادا برارجن مشکلي آمده باشد والا او هم سفيدمهره خود را مي نواخت. جدهشتر، در غم فرو رفت و با ساتك گريه کنان گفت که تو را با ارجن دوستي است. چنانچه کرشن محافظت ما مي کند تو هم برابر کرشن هستي؛ در اين وقت نگاهباني ما بکن و حرف مرا که برادر کلان و استاد توام بر زمين مينداز! تو گفته مرا قبول کن و زود به نگاهباني ارجن برو - چنانچه کرشن در کار ارجن جان خود فدا مي کند، تو نيز دريغ مدار - و بجهت نگاهباني بهادر، بهادر مي رود. ارجن تنها است و در آنجا جنگ بسيار روي داده است؛ بغير از تو هيچکس نيست که در آنجا تواند رفت. و ارجن هميشه تعريف کارهاي تو مي کرد، و تو در جنگ ملاحظه نداري و براي محافظت ارجن برو، و کوروان را بکش زيرا از ترس دروناچارچ هيچکس پيش ارجن نمي تواند رفت، و تو دروناچارچ را فتح کرده اي، خود را به ارجن برسان.

جدهشتر، با بهيم گفت که اگر چه ارجن در آنجا قوي است؛ ليکن ساتك را نيز مي فرستم که برابر اين دوست ما ديگري نيست. و با ساتك نيز گفت: در وقتي که در جنگل بوديم، ارجن اخلاص و يگانگي ترا بمن گفت و الحال تو گفته ارجن را رد نخواهي کرد که مثل تو در شيوه اخلاص و يگانگي ديگري را تصور نمي کنم. و اي ساتك! تو در اصل و نسب و بودوباش و در داشتن لوازم دوستي از همه خوب [تر] هستي. الحال درجودهن به گفته دروناچارچ، برسر ارجن رفته است و از رفتن درجودهن شور بسيار به گوش مي رسد.

اي ساتك! تو زود خود را به ارجن، برسان، و بهيم سين، و ديگر لشكرياني که هستند محافظت من خواهند کرد. اگر دروناچارچ سدره تو شود، ما هم برسر دروناچارچ خواهيم آمد. و فيلان و لشكريان کوروان برسر ارجن رفته اند، و گردو غبار از سم اسبان و پای فيلان سر به فلک کشيده است؛ از اين جهت مي دانم که کار بر ارجن تنگ باشد. و مي شنوي که مردم کوروان نقاره و نفيرها و سفيدمهره ها مي نوازند مبادا ارجن را قضيه اي روي داده باشد. از اينجهت مي گويم که تو براي محافظت ارجن برو که مثل شما عزيزي در اين وقت در کار است. و برابر تو نزد من ديگري نيست؛ از اين که دروناچارچ، را عقب گذاشته خواهي رفت همه کس بر تو تحسين خواهند کرد. تو ملاحظه جان بخاطر نرسانيده نزد ارجن، برو که

ارجن، استاد تست و کرشن، استاد ارجن است، برای محافظت هردو استاد باید رفت. کرشن جیو، و ارجن، نیز می‌خواهند که تو خود را به اینجا برسانی.

ساتک (Satyaki) گفت: مرا در کار ارجن، جان خود فدا باید کرد و شما مرا می‌فرستید اگر دیوتها، و دیوان، و مردم هر سه عالم به‌مقابل من بیایند من به‌حکم شما جنگ می‌کنم و فتح می‌نمایم و به‌خیریت نزد ارجن می‌روم و جیدرت را کشته باز پیش شما می‌آیم؛ اما کرشن و ارجن وقتی که بر سر جیدرت میرفتند، مرا برای نگاهبانی تو گذاشتند و تأکید کرده بودند که یک قدم از تو جدا نشوم؛ و پیش تمام لشکر به‌آواز بلند گفته‌اند که تو محافظت راجه خواهی کرد. و دروناچارچ قول داده است که تو را زنده بگیرد؛ ارجن گفته است که اگر دروناچارچ راجه را بگیرد کشتن جیدرت به‌چه کار می‌آید؟ الحال بر من هردو کار مشکل شده گفته ارجن را رد نمی‌توانم کرد، و از حکم شما نیز عدول نمی‌توانم کرد. اگر محافظت خود بکنی من می‌روم - اما ملاحظه خود بکنید که نگاهبانی تو چه کس خواهد کرد؟ جدهشتر، گفت که ای ساتک! تو راست می‌گویی؛ ولیکن دل من از جانب ارجن جمع نیست و برای محافظت خود من تلاش بسیار خواهم کرد. به‌گفته من بجایی که ارجن است زود برو و محافظت مرا نیز تو کرده‌ای برو؛ نهایتش بهیم و دهرشت‌دمن، و پسران درویدی، و برادران کیکی، و راجه‌برات، و راجه دروید، و شکهندی، و دهرشت‌کیت، و کنت‌بهوج (Kuntibhoja) و نکل، و سهدیو، و لشکریان پانچال محافظت من خواهند کرد؛ و از بودن اینقدر جماعت دروناچارچ، و کرت‌برما، مرا نخواهند گرفت. هرگاه دروناچارچ قصد من خواهد کرد، چون دهرشت‌دمن، بجهت کشتن دروناچارچ پیدا شده است او دروناچارچ را رد خواهد کرد.

ساتک بخاطر رسانید که اگر به‌گفته راجه نروم، مبدا قضیه دیگر بوقوع آید، و همه کس مرا نفرین خواهند کرد؛ پس راجه را دعای خیر کرد، و برای نگاهبانی ارجن روان شد. و در فوج کوروان غوطه خورد، و در وقت رفتن اسپان ارابه را آب و نهاری داد، و یراق گوناگون برارابه نهاد، و بیرق تصویر شیر را برارابه نهاد. و راجه در وقت رخصت مالای (Mala) طلای مرصع کاری در گردن ساتک انداخت و چتر مرصع بر سرش گذاشت و برادر خرد دارک (Daraka) بهلبان ساتک شد. و ساتک، غسل کرد، و خیرات بسیار داد، و هزار برهمن را یک یک هزار اشرفی داد؛ و آنها دعای خیر کردند. و ساتک، مده‌پرك (Madhuparka)^۱ بسیار خورد چنانچه چشمانش سرخ شد و قوت مضاعف در او پیدا شد. و کوچ (Kavaca)، یعنی: (بکتر)^۲ پوشید، و دختران مالای گل‌ها آوردند و در گردن ساتک انداختند و دعای خیر کردند. ساتک، جدهشتر را تعظیم کرد، و پیشانی او را بوسید، و برارابه سوار شد و اسپان، بسیار جلدی و تندى نمودند. و ساتک با بهیم گفت: ای بهیم! تو را

۱- مدهوپارک (Madhuparka): جمع‌آوری و تناول یا خوردن پنج قسم غذا برای انجام

دادن رسم مخصوص مذهبی.

۲- کوچ (Kavaca) یعنی زره و جوشن که به‌فارسی آنرا بکتر نیز گویند.

همین کار است که محافظت راجه جدهشتر نمایی که من برای شکستن صف دروناچارچ میروم. بهیم گفت که من محافظت راجه خواهم کرد، شما بروید. ساتک روبروی فوج دروناچارچ روان شد و عقب ساتک بسدان (Vasudana) - پسر راجه برات- نیز راهی شدن گرفت تا هرکس به جنگ ساتک بیاید، با او مقابل شود و ساتک پیشتر برود. لشکریان شما (= کوروان) از پیش ساتک پریشان شدند، و بعضی بهادران مقابل او آمدند. آن بهادران را ساتک، به تیرهای خود کشت و دیگران قوت خود را از دست دادند و از جای خود نجبیدند. و به راهی که ارجن رفته بود، ساتک هم روان شد.

و دروناچارچ پنج تیر برساتک زد، و ساتک هفت تیر بردروناچارچ انداخت، و با یک تیر بهلبان دروناچارچ را زخمی ساخت و چهار تیر براسپان او زد، و یک تیر ساتک بر بیرق دروناچارچ اصابت کرد. و دروناچارچ تیرهای بسیار انداخت و اسپان ارابه و بهلبان ساتک را زیر تیر پنهان کرد ساتک همینطور تیرها می- انداخت و اسپان ارابه و بهلبان دروناچارچ را زیر تیر پنهان میداشت. دروناچارچ گفت اگر چه ارجن با آن بهادری و دلیری و دلاوری تردد نموده از پیش من کناره شد؛ و رفت - و هرچند من او را به جنگ خود طلبیدم بمن رو نیاورد - اما تو از پیش من زنده نخواهی رفت.

ساتک، گفت که من به گفته راجه جدهشتر نزد ارجن میروم، و تو برهن و استاد منی ترا تعظیم، و نمشکار می کنم؛ بروشی که در کار من تأخیر نشود تهاول بکنید و برای که استاد رفته باشد شاگرد را ناگزیر باید رفت. ساتک دروناچارچ را دست راست گذاشته روان شد، و بهلبان را گفت که دروناچارچ در نگاه داشتن من سعی بسیار خواهد کرد؛ اما تو ارابه مرا بسرعت رانده بدر رو.

در این وقت دروناچارچ برگشته روبروی ساتک شد، و کرت برما بهمدد دروناچارچ آمد، و روبروی ساتک شد. ساتک، شش تیر بر کرت برما (Krtavarma) زد و با چهار تیر اسپان ارابه او را کشت و شانزده تیر برسینه کرت برما زد. و کرت برما در غضب شد، و تیری که پیکان او بمثل دندان گوساله بود برساتک زد که زره او را شکسته خون آلود بر زمین افتاد و تیر دیگر زده گمان ساتک را برید. ساتک گمان دیگر بدست گرفت و کرت برما، تیری زد و آن را نیز از دست ساتک انداخت. ساتک خشک شد، و در رنگ چوب ایستاده ماند! بعد از دو گهری به هوش آمد و به غضب تمام برچمه (Vrksha) بدست گرفت و بردست راست کرت برما زد. و باز ساتک گمان دیگر بدست گرفت و چندین هزار تیر بر کرت برما زد که هر چهار طرف او تیرباران شد و سر بهلبان کرت برما را برید، و اسپان او روبه گریز نهادند! بهوج بنسیان (Bhojavamsi)^۱ اسپان او را استاده کرد. ساتک، او را

۱- بهوج و نسی (Bhojavamsi): منسوب به خانواده بهوج (Bhoja).

گذاشت و پیشتر روان شد و در فوج کوروان درآمد و بهادران کوروان به جنگ او ایستادند، و دروناچارچ فوج خود را به بهوج بنسیان سپرد، و به جنگ ساتک آمد. و مردم پانچال به بهیم گفتند که خوب نشد که دروناچارچ عقب ساتک رفت. دهرتراشت گفت که بعد از رفتن ساتک، پسران من چه کردند؟ سنجی گفت که تو هر چه کرده بودی نتیجه آن را می‌یابی؛ مانند تو بیرحم دیگری نخواهد بود - با پسران خود محبت، و اخلاص، و با پاندوان حسد و عداوت ورزیدی - همان نیت بد تو پیش آمده است و هزیمت کوروان، از طمع و حرص و بدافعالی تو است - حالا تفصیل جنگ از من بشنو:

وقتی که ساتک در فوج شما درآمد، و بهیم از عقب درآمد و با لشکریان شما در جنگ پیوست؛ بهیم را اول کرت برما، راه گرفته بود که بهیم سه تیر بر کرت برما زد و سفید مسره خود را بنواخت. و سپیدی بیست تیر بر کرت برما زد. و نکل صد تیر، و پسران درویدی هفتاد و سه تیر بر کرت برما زدند. و کرت برما يك بیک تیر به همه آنها زد. و کرت برما تیری زد و کمان و بیرق بهیم را برید و چند تیر بر سینه بهیم زد که لرزه در اندام بهیم افتاد. و لشکریان پاندوان این را مشاهده کردند، و جمعی کثیر یکجا شده بر کرت برما حمله آوردند. در این وقت بهیم سین به شعور آمد و بر چپه را بدست گرفت و بر کرت برما انداخت؛ و کرت برما دو تیر زد و او را شکست. بهیم در غضب شد و کمان دیگر بدست گرفت و پنج تیر بر سینه کرت برما زد و او را زخمی ساخت و در معرکه کرت برما بی تابانه می‌گردید. چون به هوش آمد نه تیر بر بهیم انداخت، و دیگران را سه تیر زد و کمان شکندی را برید. و شکندی نیز شمشیر کشید و رو بروی کرت برما آمد. و کرت برما سپر و شمشیر او را در راه برید. بهیم این بار تیر بسیار بر کرت برما انداخت. و کرت برما تیرها را رد کرد و سه تیر به جمیع پاندوان و پنج بر شکندی زد. و شکندی کمان دیگر بدست گرفت و چنانچه شیر زور خود را به فیل می‌نماید کرت برما زور خود را به پاندوان نمود. شکندی - پسرزاده جاگ سین، آمد و با کرت برما جنگ کرد، و کرت برما هفتاد تیر بر او زد و چنان او را بی شعور کرد که کمان از دستش افتاد، و بهلبان او را از معرکه بیرون برد. و کرت برما کار بسیار کرد؛ از يك طرف او سدراه پاندوان، شد، و از طرف دیگر دروناچارچ مردم پانچال را فتح کرده ایستاده شدند و شکست در لشکر پاندوان، افتاد. و ساتک با بهلبان خود گفت که دروناچارچ و غیره که عقب من آمده‌اند روی ارابه مرا بطرف آنها بکن که آنها را فتح کرده نزد ارجن روم. بهلبان، ارابه او را گردانید و در جایی که کرت برما بود، آورد. کرت برما بر ساتک تیر انداخت و ساتک در غضب شد و تیرهای بسیار بر او انداخت و چهارده تیر زد و هر چهار اسپ کرت برما را با بهلبان بکشت، و او پیاده شد و همراهان او روبه هزیمت نهادند.

بعد از آن ساتک به بهلبان خود گفت که ارابه مرا به طرف ارجن بران. و بهلبان ارابه را آهسته آهسته می‌رانند. فوج فیلان برابر رسیدند و ساتک، را در

میان گرفتند، و ساتک با تیرهای خود همه فیلان را بکشت و بعضی روبه‌گریز نهادند. در این وقت راجه جل‌سنده برفیل سوار آمد و با ساتک به‌جنگ پیوست و فیل خود را برارابه ساتک راند. و ساتک به‌ضرب تیرهای خود فیل او را در راه نگاه داشت. و جل‌سنده (Jalasamdha) در غضب شد و تیر برسینه ساتک زد، و کمان او را برید و پنج تیر برساتک انداخت که ساتک به‌لرزه درآمد. و ساتک، شصت تیر برجل‌سنده انداخت و از یک تیر کمان او را برید. جل‌سنده کمان دیگر بدست گرفت و تیرهای بسیار بر بازوی چپ ساتک زد که از بازوی ساتک گذشته بر زمین نشست. و ساتک، سه تیر زد و هر دو دست او را برید و تیر دیگر زد و سر جل‌سنده را از تن جدا ساخت و سه تیر برفیل او زد که خون بسیار جاری شد و فیل دیوانه شد و در لشکر خود افتاد و اسپان و ارابه بسیاری را بکشت و لشکریان تو گریختند.

و دروناچارچ براسپان عراقی سوار شده به‌مقابله ساتک آمد، و ساتک را محاصره کرد. و لشکریان دروناچارچ به‌جنگ پیوستند و هفتاد تیر، دروناچارچ بر ساتک انداخت. و درمرکهن (Durmarsana) دوازده تیر، و دوسه (Duhsaha) پده تیر، و بکرن (Vikarna) به‌سی تیر^۱ بدن جانب چپ او را مجروح و بدن جانب سینه او را زخمی کرد. و درمکبه (Durmukha) ده تیر و دوشاسن هشت تیر، و چترسین دو تیر بر او انداخت. و درجودهن، ساتک را تیرباران کرد. و لشکریان شما زور بسیار برساتک آوردند و ساتک، هرکدام آنها را به‌تیرها زخمی کرد. دروناچارچ را سه تیر، و دوسه را نه‌تیر، و بکرن را بیست و پنج تیر، و چترسین را هفت تیر، و درمرکهن را دوازده تیر، و بینشت (Vivimsati) را هشت تیر، و ست‌برت (Satyavrata) را نه‌تیر، و سنجی را ده تیر زد؛ و بعد از آن به‌درجودهن به‌جنگ پیوست و هر دو داد مردانگی دادند. درجودهن تیرهای بسیار برساتک زد، و خون بسیار از ساتک روان شد، و ساتک کمان درجودهن را برید. و درجودهن کمان دیگر بدست گرفت و صد تیر برساتک زد، و ساتک در غضب شد و به‌درجودهن آزار بسیار داد. و پسران تو در غضب شده تیرهای بسیار برساتک انداختند. و ساتک هریک را پنج‌پنج تیر زد، بعد از آن هفت‌هفت تیر زد، و به‌درجودهن ده تیر زد و کمان او را برید و بیک تیر بیرق او را بر زمین انداخت؛ و هرچهار اسپ و بهلبان درجودهن را بکشت و تیرهای بسیار بر درجودهن انداخت.

درجودهن، گریخت، و برارابه چترسین سوار شد، و از گریختن درجودهن، های‌های از هر طرف می‌گفتند. و کرت‌برما از فریاد مردمان باز آمد و دوازده تیر بر ساتک زد و چهار تیر براسپان ساتک زد. و ساتک هشتاد تیر به‌جلدی تمام به کرت‌برما زد که همه ببدن او رسیدند و لرزه در اندام کرت‌برما افتاد و هرچهار اسپان ارابه کرت‌برما را کشت. و کرت‌برما چهار اسپ ساتک را زخمی ساخت. و

۱- در متن سانسکریت چنین است: درمکبه ده تیر و دوشاسن ده تیر و دوسه ده تیر و بکرن سی تیر.

ساتك شصت تیر برکرت برما زد و يك تیر محکم که در رنگ طلا بود بر او زد چنانچه از زرۀ او گذشت و خون آلوده بر زمین افتاد. و کرت برما، بزور زانو بر ارا به نشست؛ و ساتك پیشتر روان شد و تمام لشکریان تماشا می کردند^۱.

سنجی می گوید که چون ساتك لشکریان بسیار را کشت دروناچارچ آمد و سه تیر بر پیشانی ساتك زد و هر قدر تیرها که دروناچارچ انداخت ساتك، با تیرهای خود همه را برید. و ساتك گرز بدست گرفت و به دروناچارچ زد. و دروناچارچ به تیرهای خود گرز ساتك را شکست. ساتك کمان دیگر بدست گرفته تیر بسیار بر دروناچارچ، انداخت و سفیدمهرۀ خود را بنواخت. و دروناچارچ، برچۀ خود را بر ساتك زد که برارابۀ ساتك خورد و بر زمین افتاد. و ساتك يك تیر بر بازوی راست دروناچارچ زد؛ و دروناچارچ تیر اردهه چندر (Ardhacandra) را که بصورت هلال بود زده کمان ساتك را برید و برچۀ زده بهلبان او را زخمی ساخت که بی شعور شد. و ساتك بهلبان دروناچارچ را بکشت و صد تیر بر دروناچارچ انداخته مجروح ساخت، و اسپان را بسیار تیر زد که اسپان ارا به گریختند و هزارها دور، گرد لشکر گردیدند. و دیگر راجه ها اسپان دروناچارچ را گرفتند و جمعی که همراه دروناچارچ بودند از تیرهای ساتك روبه گریز نهادند. و دروناچارچ از آنجا برگشته بجای قدیم خود آمده دید که پاندوان، و دهرشت دمن روبروی بیوه (Vyuhā) آمده اند. دروناچارچ به محافظت بیوه پرداخت که دیگری از بیوه گذشته نزد ارجن نرود و تیرهای بسیار به پاندوان زد و از لشکریان پانچال اکثری را بکشت. و ساتك دروناچارچ را، و کرت برما را فتح کرده به بهلبان خود گفت که اگر چه من آنها را شکست دادم؛ اما پیش از من ارجن آنها را زخم ها رسانیده و قوت کم کرده بود و تیرباران کنان پیشتر روان شد. در این وقت سدرشن (Sudarsana) نام راجه آمد و سر راه بر ساتك گرفت و تیر بسیاری انداخت. از آنجمله سه تیر از زرۀ ساتك گذشته بر زمین افتاد، و ساتك تیری زده سر بهلبان او را برید و يك تیر زده سر سدرشن را از دوش جدا کرد و لشکریان را تیر بسیار زد و منهزم گردانید و پیشتر روان شد. و هر کس نزدیک او می آمد او را شکست داده می کشت.

سنجی، می گوید که ساتك با بهلبان خود می گفت که پیشتر مردم کم مانده اند، و می دانم که ارجن دست بدست من رسیده است و فیلان و اسپان و آدمیانی که در راه کشته افتاده اند همه را ارجن کشته است و آواز کمان گاندیو به گوش من رسیده است و ارا به را جلو می رانند که لشکریان در جوده ن آمده سر راه بر ساتك گرفتند. و ساتك تیرهای بسیار انداخته اکثری را برخاک هلاک انداخت و بقیۀ السیف رو به گریز نهادند. و ساتك، با يك تیر کاری هفت کس و گاهی هشت کس و گاهی نه کس و گاهی ده کس را می کشت. و ساتك آنها را کشته پیشتر می رفت و لشکریان شما فریاد می کردند که های رفت! های رفت! در این وقت فوج در جوده ن نزدیک

۱- ل: تماشا می دیدند.

ساتك رسيد، و ساتك تيرها زده سه صد اسپ سوار و چهار صد فيل سوار را با فيل و اسپان كشت. و درجودهن بهلبان ساتك را چهار تير و هشت تير برساتك زد. و دوشاسن شش تير زد، و شكُن (Sakuni)، بيست و پنج تير، و چترسين هفت تير و، درمرگهن پانزده تير برساتك، زد. ساتك تبسم كنان سه سه تير برهمه انداخت و كمان شكُن را برید و سه تير برسینه درجودهن زد و صد تير برچترسين، و ده تير به دوشاسن زد و دوازده تير درمرگهن را زد و هفتاد و سه تير به درجودهن زد و به يك تير سر بهلبان درجودهن را برید و همراهان او گريخته رفتند و ساتك پيشتر روان شد.

ده تراشت گفت كه ساتك پيشتر رفته چه كرد؟

سنجی، گفت كه ای ده تراشت از افعال درجودهن، و كردارهای تو اينچنين روی داد: پيشتر سن سبتكان سرراه ساتك گرفتند و سه هزار اسپ سوار درجودهن، و باهليك (Bahlika) و كامبوج (Kambuja) و كلنگ (Kalinga) و امبشت (Ambastha)، و كرات (Kirata)، و مردم كوهی كه فلاخن می اندازند و دو هزار فيلان سوار آمده ساتك را تيرباران كردند، و سنگ فلاخن انداختند. و دوشاسن از همه پيشتر آمد. ساتك تنها با آن مردم جنگ می كرد و ارايه سواران و فيل سواران را با اسپان و فيلان بكشت. و فيلان در وقت گريختن لشكريان را پايمال كردند و زمين ها از كشته ها پر شد. و مردم كوهی كه سنگ فلاخن می انداختند از هرچهار طرف ساتك را در ميان گرفتند. و ساتك آنچنان تيرباران كرد كه سنگ های فلاخن رد شد و پانصد كس از مردم كوهی را بكشت و بقيه السيف روبه گريز نهادند.

سنجی، می گوید كه دروناچارچ با دوشاسن گفت كه تو پسر راجه مهارتمی (Maharathi)^۱ هستی و بعد از درجودهن نظر پادشاهی بر تو دارند، تو چرا گريخته می آیی؟ اگر تمام پاندوان يكجا خواهند شد، شما چه كار خواهيد كرد؟ اينكه شكُن را گرفته قمار دغل می باخديد، اين روز را بغاظر نمی آوردید اين نتيجه آن كار است كه پيش شما آمده است كه به دروپدی، می گفتيد كه داه (Dasi)^۲ ما شده ای، كار داهان (Dasi) بكن كه شوهران تو از كار رفته اند. آن كبر و لاف و منی تو چه شد كه الحال گريخته می آیی؟ سردار لشكر تو بودی هرگاه كه تو گريختی لشكريان با اعتماد چه كس توانند ايستاد؟ حالا صلاح به صلح است نه برحرب؛ به راجه جد هشت صلح نموده پادشاهی باو بدهيد و از كشتن نجات يابيد تا آنكه تيرهای ارجن به تو نرسد و با پاندوان آشتی کرده زمين را به آنها بدهيد!

سنجی، می گوید كه دروناچارچ اين طور سخنان بسيار گفت و دوشاسن هيچ جواب نداد، و جمعی بسيار را همراه گرفته به جنگ ساتك روان شد و رفت و با

۱- جنگجویی كه در يك روز ده هزار نفر ارايه سوار را در جنگ بكشد، او را مهارتمی (Maharathi) خوانند.

۲- داسی (Dasi): خدمتكار، كلفت.

ساتك جنگك كرد. دروناچارچ مردم پانچال را شكست داد. و پسر درويد به جنگك دروناچارچ آمده پنج تير كارى بر دروناچارچ زد، و يك تير زده بيرق او را برید، و هفت تير بر بهلبان دروناچارچ زد. و دروناچارچ در غضب شد و به جنگك او پيوست. و برادران او آمدند و دروناچارچ را محاصره كردند و انواع اسلحه و تيرها بر دروناچارچ انداختند و دروناچارچ تمام تيرهاى آنها را به تيرهاى خود رد كرد و آنها را شكست داد و يك تير برسینه پسر درويد - بيركيت (Viraketu) نام - زد كه از سينه او گذشته به خون آلوده بر زمين افتاد؛ و پسر درويد جان به جان دارسپرد. بعد از آن چتركيت (Citraketu)، و سدهنوا (Sudhanva)، و چتربرما (Citravarma)، و چتررتبه (Citraratha) از كشتن برادر خود با مردم پانچال به جنگك پيوستند و تيرباران كردند و دروناچارچ را زخمى ساختند. و دروناچارچ اسپان ارايه آنها را با سواران بكشت.

بعد از آن دهرشت دمن مقابل دروناچارچ شد، و تيرباران كرده با نود تير سينه دروناچارچ، را مجروح ساخت كه دروناچارچ بر ارايه افتاد و بسى شعور شد. و دهرشت دمن شمشير گرفته از ارايه خود فرود آمد و بجهت كشتن دروناچارچ بر ارايه او رفت و خواست كه سر دروناچارچ، را ببرد. در اين وقت دروناچارچ به شعور آمد و تيرهاى ناوك بر دهرشت دمن انداخت. دهرشت دمن از ارايه او جسته بر ارايه خود آمد و تيرها بر دروناچارچ انداخت. بهادران ديگر به تماشاى دروناچارچ، و دهرشت دمن آمدند، و دروناچارچ يك تير زده سر بهلبان دهرشت دمن را برید و اسپان ارايه دهرشت دمن گريختند. پس از آن دروناچارچ با مردم پانچال، و سرنجى (Srnjaya)، جنگك كرد و لشكريان پانچال روبه گريز نهادند و دروناچارچ آنها را فتح كرده در لشكر خود رفته بایستاد.

سنجى مى گوید كه دوشاسن نزديك ساتك، رفت و شصت تير يك مرتبه و شانزده تير مرتبه دوم به ساتك، زد و ساتك، آن تيرها را برخود نياورد. و باز دوشاسن، با مردمان ملكهاى ديگر و بسيار رتبه سواران از هرسو بشمار تيرها انداخته و شور و شغب نموده ساتك، را زير تيرها پنهان كرد. ساتك، بسيار تير به دوشاسن، زد و او را زير تيرها پنهان كرد. مردمان كه سرخيل آن دوشاسن، بود روبه گريز نهادند. دوشاسن، از آنها جدا شده از تيرها ساتك، را مع اسپان و بهلبان مجروح كرده نعره شيرانه بلند ساخت. ساتك، رتبه و علم و رتبه بان و دوشاسن، را زير تيرها پنهان كرد و درجودهن، اين حال ديده سه هزار كس از مردم كانگره (Kangra)^۱ را بعدد دوشاسن، فرستاد كه آمده ساتك، را در ميان گرفتند و تيرباران نمودند. ساتك، در اول حمله پانصد كس از آنها را به جهنم فرستاد و ديگران روبه هزيمت نهادند و به پناه دروناچارچ آمدند، و ساتك، پيشتر

۱- اين محل در ولايت آسام (Assam) هند واقع است - در متن سانسكريت اين نام باين صورت درين بخش نيامده است، ظاهراً نام جديدي است.

روان شد. دوشاسن، باز آمده نه تیر پرساتك، زد و ساتك، براو تیرباران کرد و پنج تیر زده او را مجروح کرد و کمان او را بشکست و پیشتر روان شد. دوشاسن، سرچله خود را پرساتك، انداخت و ساتك، تیرها زده سه تیر در سینه دوشاسن زد که پران گذشت و چهار تیر زد و هرچهار اسپ ارابه دوشاسن را بکشت، و يك تیر زده سر بهلبان او را برید و کمان و بیرق او را نیز شکست. و نگاهبان دوشاسن را هم تیرها زد و بیجان ساخت. دوشاسن، گریخته برارابه مردم کانگره رفت.

چون بهیم شرط کرده بود که پسران دهرتراشت، را من بکشم، ساتك آن را بخاطر آورد و دوشاسن را گذاشت و قصد کشتن او نکرد و پیشتر روان شد. دهرتراشت گفت که در لشکر من مهارتهی (Maharathi) کسی نبود که ساتك را تواند نگاه داشت و ساتك که پیش ارجن رفت چه کرد؟

سنجی، گفت: چنانچه بهروز قیامت عالمی کشته می شود، ساتك در آن روز فیلان و اسپان و ارابه ها و سواران را کشته در خاک هلاك انداخت و دیوتها در آسمان و آدمیان در زمین تحسین و آفرین می کردند! و پاندوان، باز جمعیت کرده بر سر دروناچارچ آمدند و آوازا بلند شد. و بهیم سین نعره برآورد، و دهرشت دمن و نکل، و سهدیو، و راجه جددهشتر، آواز می کردند. درجودهن، لشکریان فرستاد که رفته با ارجن، و ساتك جنگ کنند؛ و جمعی که پیش پاندوان آمدند بهیم سین، و دهرشت دمن آنها را کشتن گرفتند و فوج شما دست از زندگانی شستند و دست طمع بر مرگ دوختند.

در این وقت درجودهن، به مقابله بهیم، و دهرشت دمن آمد و جنگ بسیار کرد که کار از اسلحه گذشت و دست و گریبان شدند و به مشقت و لگد جنگ می کردند. و درجودهن لشکریان پاندوان را چنانچه فیل نیلوفر را پایمال می کند پایمال کرد. بهیم سین و مردم پانچال، بردر جودهن، دویدند و درجودهن ده تیر بر بهیم زد و نکل، و سهدیو را سه سه تیر زد، و راجه برات، و دروید را شش شش تیر زد، و به شکندی صد تیر زد، و هشت تیر دهرشت دمن را انداخت، و جددهشتر را هفت تیر زد، و راجه کیکی را هفت تیر، و پسران درویدی را سه سه تیر انداخت و تیرهای بسیار بر فیلان و لشکریان زد. راجه جددهشتر کمان درجودهن را برید و تیر بسیاری بردر جودهن زد که از زره او گذشته بر زمین نشست؛ و لشکریان پاندوان خوشحال شدند و محافظت جددهشتر می نمودند. و درجودهن کمان دیگر بدست گرفت. و دروناچارچ، به مدد درجودهن آمد و جنگ بسیار شد - تا آخر روز جنگ برابر بود، و دروناچارچ، برای فتح پسران تو بهادران خوب را تیر می زد. برهت چمتر (Brhatksatra) - راجه کیکی (Kekaya)^۱ - به جنگ دروناچارچ آمد و تیرهای کاری بردر جودهن زد و يك بيك تیرهای کاری دروناچارچ را

۱- منظور این است که برهت کشته (Brhatksatra) راجه کیکی (Kekaya).

هفت‌هفت پاره می‌کرد. دروناچارچ تبسم نموده هشت تیر کاری براو انداخت، و او آن تیرها را نیز شکست؛ و درجودهن در غم فرو رفت. و دروناچارچ، تیر بره‌ماستر برکمان نهاده بود که او تیرزد و او را هم رد کرد و شصت تیر بر دروناچارچ انداخت. و دروناچارچ، یک تیر براو زد که از زره و سینه او گذشته بر زمین نشست. او در غضب شد و چشمان سرخ برآورده هفتاد تیر بردروناچارچ زد و بهلبان او را زخمی ساخت و انواع تیرها بردروناچارچ زد و او را مجروح ساخت. و دروناچارچ نیز تیرهای بسیار برارابه او انداخت و او را بی‌شعور ساخت و تیری دیگرزد و بی‌جان ساخت، و برزمین افتاد. و دهرشت‌کیت (Dhrstaketu) پسر ششپال (Sisupala) برابر دروناچارچ آمد و شصت تیر بردروناچارچ و اسپان ارابه و بیرق او زد. و دروناچارچ کمان او را برید. دهرشت‌کیت (Dhrstaketu) کمان دیگر بدست گرفت و تیرهای کاری بردروناچارچ، زده او را مجروح ساخت. و دروناچارچ، چهار اسپ او را کشت و بیست‌وپنج تیر براو زد. و دهرشت‌کیت در غضب شد و یک تیرکاری و برچه^۱ خود را بردروناچارچ انداخت و دروناچارچ تیر او را برید و یک تیر برای کشتن او انداخت چنانچه از زره او گذشت و بر زمین [فرو] رفت. و دهرشت‌کیت از زخم آن تیر از ارابه بزیز افتاد و جان بداد. و پسر دهرشت‌کیت به‌جنگ دروناچارچ آمد، و دروناچارچ او را به‌تیر بکشت. و سهدیو – پسر جراسنده – به‌جنگ دروناچارچ آمده تیرباران بسیار بردروناچارچ کرد. و دروناچارچ هرکس را نگاه می‌کرد در یک زخم او را می‌کشت. و پرلشکر پاندوان تیر بسیار انداخت و آدمیان و اسپان و فیلان بسیار را بکشت؛ و پاندوان را غم بسیار روی داد.

راجه چندیری (Canderi)^۲ و لشکریان دیگر به‌جنگ دروناچارچ آمدند و گرو بستند – چنانچه در قمار گرو می‌بندند – که دروناچارچ را کشته فتح می‌کنیم. چنانچه کسی به‌خانه جم برود آنها بردروناچارچ آمدند. دروناچارچ تیرها زده همه را به‌خانه جم فرستاد. و لشکریان پاندوان بهیم‌سین، و دهرشت‌دمن را فریاد می‌کردند. و چهترده‌رما (Ksatradharma) از فوج پاندوان، تیر ارده‌چندر (Ardhacandra) انداخته کمان دروناچارچ را برید. دروناچارچ در غضب شد و کمان دیگر بدست گرفت و تیری انداخته چهترده‌رما را بکشت. راجه چیکتان (Cekitana) آمد و ده تیر بردروناچارچ، و هفت تیر بر بهلبان و چهار تیر به‌چهار اسپ دروناچارچ انداخت. و دروناچارچ شانزده تیر انداخته دست راست او را زخمی ساخت و هفت تیر بر بهلبان او زد که مجروح شد و اسپان ارابه او روبه‌گریز نهادند. و پاندوان، و لشکر پانچال، را غم بسیار روی داد. و دروناچارچ را

۱- در متن سانسکریت واژه گدا (Gada) که بمعنی گرز میباشد، آمده است.

۲- در متن سانسکریت این نام جدی (Cedi) ضبط شده و چندیری نام جدید همان

ولایت است.

تحسین و آفرین می‌کردند. و دروناچارچ به‌هشتاد و پنج سال رسیده پیر شده بود و کار جوانان می‌کرد. و دروید، پاندوان را همراه گرفته به‌مقابله دروناچارچ روان شد؛ و ساتک رفته، به‌ارجن ملحق شد.

سنجی می‌گوید که دروناچارچ که بیوه کرده در آنجا ایستاده بود در فوج شما آن ترتیب نماند و درهم و برهم شد. پاندوان، و پانچال، و ساتک پیشتر روان شدند و آنچنان جنگ شد که حیرت افزای نظارگیان گشت. و دروناچارچ نمره بلند می‌زد؛ و پاندوان، و پانچال باز زبون شدند. جدهشتر دید که برای محافظت من هیچکس نیست و هریک به‌حریف خود روبرو شده نمی‌دانم که از قضاء و قدر چه روی خواهد نمود! راجه بطرف یمین و یسار نظر می‌کرد که کسی خبر از ارجن بگوید که بریبرق ارجن شکل هنونت نمی‌نماید، و آواز کمان گاندیو ارجن بگوش من نمی‌رسد. جدهشتر، بغایت مضطرب گشت و با خود گفت که کرشن برارابه ارجن، سوار است، صدای سفیدمه‌ره او نیز نرسید و مردم او را غمگین دیده بخاطر آوردند که راجه ترسیده است.

جدهشتر نظر برساتک و گوش برآواز او داشت که کسی خبر او بگوید که به‌مدد ارجن فرستاده بودم آیا او را چه پیش آمده باشد؟ پیش از این غم ارجن داشتم؛ الحال غم ساتک مضاعف شد. اکنون عقب ساتک کرا باید فرستاد؟ و ساتک را تنها فرستاده‌ام، مردم مرا خواهند گفت که بواسطه خبر برادر ساتک را تنها در فوج مخالفان فرستاده است. بواسطه رفع گفت‌وشنود مردم بالفعل بهیم را نیز باید فرستاد. چنانچه ساتک رفته است، بهیم هم برود که از رفتن او ارجن، و ساتک خوشحال خواهند شد و خواهند گفت که اعتضاد ما کسی است که خبر ما می‌گیرد. پس جدهشتر، بهلبان خود را گفت که ارابه مرا در جایی که بهیم است ببر. بهلبان ارابه او را نزدیک بهیم برد و راجه، بهیم را گفت که ارجن برادر خرد تو تنها در صف مخالفان رفته است، از او خبر نداریم! بهیم گفت: هرچه امر شود آنچنان بکنم.

راجه گفت: ای بهیم! جایی که ارجن، و ساتک، رفته‌اند تو هم برو بالفعل همین کار است که باید کرد و مرا از غم، رستگاری باید داد. بهیم این سخن از راجه شنید، و دهرشت‌دمن، و دیگر دوستان را طلبید و گفت که شما می‌دانید که دروناچارچ چه قسم شجاع و بهادر و مهارت‌مندی است و برای گرفتن جدهشتر چقدر سعی می‌کند. و من بهرطرف که می‌بینم آنقدر فایده در رفتن خود تصور می‌کنم که در محافظت راجه بر خود لازم می‌دارم؛ و ارجن هم مرا همین طریق گفته بود و راجه چنین می‌گوید. پس جایی که جیدرت، برای مردن ایستاده است من آنجامی‌روم، الحال تو نگاهبانی راجه جدهشتر خواهی کرد، و از جمیع کارها این کار ضروری‌تر است کسی را اجازه پیرامون راجه گردیدن نباید داد.

دهرشت‌دمن گفت که شما بروید، تا من زنده باشم بقدرت آفریدگار کسی را نخواهم گذاشت که گرد راجه تواند گردید. بهیم‌سین راجه را به‌دهرشت‌دمن،

سپرد، و راجه را دندوت (Dandavat) نمود و روان شد. و راجه جدهشتر بهیم را در بغل گرفت و پیشانی او را بوسه داد و دعای خیر کرد و وداع نمود. و بهیم زیور و اسلحه پوشید و همچو برق روان شد. و بعد از رفتن، بهیم آواز سفیدمهره کرشن را شنیدند که آواز آن سفیدمهره در هر سه عالم می‌رفت. راجه، با دهرشت‌دمن گفت که کرشن [چنان]، سفیدمهره خود را نواخته که زلزله در زمین و زمان افتاده، برارجن کار صعب‌رو داده که آواز سفیدمهره او به گوش نمی‌رسد.

و بشوک (Visoka) بهلبان، بهیم را در رنگ‌باد و بسرعت دل‌به‌جلدی تمام می‌راند. و بهیم، گمان را زمان زمان چاشنی می‌داد. و عقب بهیم، لشکر پانچال، (Pancala) و سومک (Somaka) نیز روان شدند و دوشل (Duhsala) و چترسین (Citrasena) و کندبهدی (Kundabhedhi) و بینشت (Vivimsati) و درمکه (Durmukha) و (دوسه (Duhsaha)، و بکرن (Vikarna)، و شل (Sala)، و بند (Vinda) و ان‌بند (Anuvinda) و سومکه (Sumukha)، و دیرگه‌باهو (Dirghabahu)، و برندارک (Vrndaraka)، و سدرشن (Sudarsana)، و سوهست (Suhasta)، و سوکپین (Susena)، و دیرگه‌لوچن (Dirghalocana)، و ابهی (Abhi)، و رودرکرما (Raudrakarma)، و دریموچین (Durvimocana) پسران تو با جمعیت لشکریان آمده سرراه بهیم گرفتند. و بهیم دانست که پسران دهرتراشت آمده‌اند چنانچه شیر برآهوان و گله‌گاوان حمله نماید بر پسران تو حمله برد و آنها اسلحه خود را بر بهیم انداختند و بهیم آنها را شکست داده در فوج دروناچارچ درآمد و فوج فیلان را به تیرهای خود درهم ساخته پیشتر روان شد. و دروناچارچ يك تیر بر پیشانی بهیم زد و با بهیم گفت: چنانچه ارجن پرستش من کرده رفته است تو هم پرستاری من کرده برو؛ والا بی‌فتح من رفتن دشوار است!

بهیم، چشم سرخ کرده گفت که پسر اندر تو را چه پرستاری کند؟ او قوتی دارد که فوج اندر را مالیده هرجا که اراده داشته باشد برود. و من ارجن نیستم که برگشتن تو رحم کنم، و من بهیم هستم و به تأیید آفریدگار در کشتن تو هیچ رحم نخواهم کرد. لیکن تو بجای پدر و استاد مایی و ما بجای فرزند توایم. از اینجهت پرستاری ترا بر ذمه خود لازم می‌دانیم و پرستش تو می‌کنیم، و امروز ادای تو دیگر می‌بینیم، و تو امروز اینچنین سخنان می‌گویی، چنانچه تو ما را دوست می‌داری ما هم آنچنان سلوک خواهیم کرد.

بهیم گرز خود را به‌گردش درآورده بر دروناچارچ انداخت و اسپان ارا به و بیرق دروناچارچ را بر زمین برابر کرده پیشتر روان شد. پسران تو باز پیش آمده سرراه بهیم گرفتند و بهیم اکثری را بکشت و دیگران از سرراه او گریخته رفتند. و دوشاسن در غضب شد و پیش آمد و برچه بهیم انداخت، و دیگران نیز يك برچه بر بهیم انداختند. بهیم از تیرهای خود برچه^۱ هر کدام را دوپاره

۱- در متن سانسکریت واژه کاوچ (Kavaca = زره) آمده است.

کرد، و سه تیر زده کند بهیدی، و سوکپین (Susena)، و دیرگه لوچن (Dirghalocana)، پسران تو را کشت. و برندارک (Vrndaraka)، و ابهی، و رودرکرم، و دربوچن، را نیز کشته باز بند (Vinda)، و ان بند (Anuvinda) را معاً با سویرما (Suvarma)، و سودرشن (Sudarsana)، نام پسران تو را کشته بهیم، پیشتر روان شد و پسران دیگر تو هزیمت را غنیمت شمرده هیچکس مقابل بهیم، نیامد و اسپان و ارا به ها را گذاشته روبه گریز نهادند. و بهیم، نعره بلند زده دست بر بازوها زده آواز مهیب نمود و باز در فوج دروناچارچ، درآمد. و جمعی که در پیش فوج دروناچارچ، بودند منهزم گشتند. و دروناچارچ، روبروی بهیم، شد. و پسران تو باز به نگاهبانی دروناچارچ، آمدند و تیرباران بر بهیم، نمودند. و بهیم، تبسم کنان خود را بر پسران تو انداخت و پسران تو هراس عظیم یافته روبه گریز نهادند. و از نعره بهیم، اکثری از بهادران بر زمین افتادند. و بهیم، مخالفان را شکست داده روانه پیش شد.

دروناچارچ، باز روبروی بهیم، آمده و تیرباران کرد که راه بسته شد. و سفیدمهره^۱ خود را بناخت و جنگ عظیم در میان هردو شد و از تیرهای دروناچارچ، چندین هزار مردم کشته شدند. بهیم، گرز خود را بدست گرفته از ارا به بزیز آمده برای کشتن دروناچارچ، حمله نمود و گرز خود را بر ارا به دروناچارچ، انداخت که با اسپان نرم شد. و دروناچارچ، آن ارا به خود را گذاشته بر ارا به دیگر سوار شده منهزم گردیده باز بجای خود روان شد و از عقب بهیم، ارا به شکسته را برداشته بر ارا به سواری دروناچارچ، زد و همچنان هشت ارا به دروناچارچ، را با ارا به های شکسته بشکست و بر ارا به خود سوار گشته روان شد و با بهلبان خود گفت که حالا ارا به مرا بران و بر فوج درجودهن، ببر. و در راه چنان می رفت که از تند رفتن او درختان بر زمین می افتادند. و از لشکریان کوروان، هرکس که پیش می آمد او را می کشت تا به آن فوج بهوج بنشی کورت برما (Bhojavamsi) رسیده آنها را نیز مالش داده پیشتر رفت و بعضی ها را به تیر می زد و بعضی ها را به دست. و جمیع لشکریان را فتح کرده بر فوج کام بهوج (Kamboja)^۲، حمله آورد، و ملیچهان (Mleccha) بسیار را فتح نمود، و بجایی رسید که ساتک با نگاهبانان جیدرت جنگ میکرد. و با بهلبان خود گفت که ارا به مرا جلو بران که ارجن را ببینم. و چون پیشتر رفت دید که ارجن هم جنگ می کند و قصد کشتن جیدرت دارد. بهیم نعره برآورد که من رسیدم؛ و ارجن آواز سفیدمهره و نعره او را شنید. و ساتک، و ارجن هم سفیدمهره های خود را نواختند. گرشن، و ارجن

۱- مقصود از سفیدمهره، سانکبه (Sankha) است که آنرا شیپور جنگ خوانند.

۲- بهوج بنشی کورت برما (Bhojavamsi Krtavarma): ونشی (Vamsi): خانواده، نام خانواده کورت ورما بهوج بوده است.

۳- منظور از فوج کام بهوج: فوج کابل (افغانستان) است.

این آواز را شنیده دانستند که بهیم رسیده است. خوشحال شدند و خواستند که بهیم را ببینند. و جدهشتر نیز این آواها شنید و خوشحال شد و دانست که هر سه یکجا شده‌اند و فتح ارجن را بی‌شک خواهد شد.

جدهشتر تبسم کرد که آنچه در خاطر من بود بعمل خواهد درآمد. بر بهیم تحسین و آفرین نمود که قول مرا راست کرد. و می‌گفت: تو که با مخالفان جنگ می‌نمایی یقین که مخالفان هزیمت خواهند خورد و کشته خواهند شد. و ارجن اگر چه از غم پسر اندوهناک است؛ اما قصد دارد که جیدرت را بکشد و بعد از کشتن جیدرت غم او فرونتر خواهد شد. و درجوده‌ن از کشته شدن برادران و از دیدن بهیم افسوس خواهد خورد.

سنجی (Samjaya) گفت که از رسیدن بهیم، و ساتک؛ ارجن را قوت دیگر شد. و از هیچکس نشنیده‌ام که شخصی ارا به را برارابه و فیل را برفیل و اسب را براسب زده باشد.

دهر تراشت گفت که ای سنجی! اگر بهیم قصد کشتن فرزندان من بکند، چه کس محافظت آنها می‌تواند نمود؟ و پسران من پیش بهیم آنچنان هستند که گاه خشک در پیش آتش.

سنجی، گفت: بهیم، کمان خود را برداشت و خواست که زور خود بیازماید. در این وقت کرن (Karna) آمد و روبروی بهیم شد و بهیم تیرهای بسیار براو انداخت که تمام لشکریان پلرزه درآوردند. و اسپان و فیلان را از نعره و سفیدمهره بهیم ساعت به ساعت شامه می‌آمد و شگون‌های بسیار بد نمود. کرن هشت تیر بر بهیم می‌زد، و بهیم تبسم کرده آنچنان تیرها برکرن انداخت که لرزه در اندام او افتاد. باز کرن چهار تیر بر بهیم انداخت و بهیم از تیرهای خود تیرهای کرن را در راه رد کرد. سپس کرن تیرباران بسیار کرد، و بهیم را بزییر تیر پنهان ساخت بهیم نیز تیری زد و زه کمان کرن را برید، و چند تیر کاری دیگر هم زد. کرن کمان دیگر بدست گرفت و تیر بسیاری بر بهیم انداخت. و بهیم در غضب شد و چنان سه تیر برکرن زد که خون از بدن او جاری شد. کرن بی‌تاب شد و باز به شعور آمد و کمان دیگر بدست گرفت و صد هزار تیر بر بهیم انداخت. بهیم تبسم—کنان زه کمان کرن را برید و بهلبان کرن را با چهار اسپان ارا به‌اش بکشت. و کرن از ارا به بر زمین آمد و برارابه برکبه‌سین سوار شد. و بهیم کرن را زیون ساخته روان شد و نزدیک ارجن رسید و ارجن، و بهیم، و ساتک یکجا شدند.

درجوده‌ن آنها را یکجا دید ارایه خود را جلد راند و نزد دروناچارچ آمد و گفت که ای دروناچارچ! ارجن و ساتک، و بهیم ترا فتح کرده رفتند و نزدیک جیدرت رسیدند و لشکریان مرا می‌کشند. ارجن به‌رحال رفته بود! ساتک، و بهیم را چون گذاشتید؟ مثل من طالع زبون کسی ندارد، و یقین من شد که اجل من نزدیک رسیده، و همه‌کس می‌گویند که دروناچارچ در کمان‌داری نظیر ندارد! ساتک و بهیم او را فتح کرده رفتند—مضی ما مضی—العال چه باید کرد و فکر محافظت

جیدرت چیست؟!۱

دروناچارچ گفت که علاج آنست که الحال ما و تو برویم و محافظت جیدرت نماییم. چنانچه شما به مصلحت شکن قمار باخته بودید حالا هم وقت قمار رسیده است. و جیدرت دور است اگر پاندوان، جیدرت را کشتند فتح پاندوان را خواهد شد، و اگر شما محافظت جیدرت توانستید کرد فتح نصیب شما خواهد شد. در آن وقت به پانسه (Panse)۱ دغلی به تدبیر شکن بازی برده بودید الحال کار شکن به تدبیر دغلی پیش نمی رود و کار به تیرها و اسلحه ارجن، و بهیم، و ساتک افتاده است و ما هم دست از جان شسته ایم و مردن برخود قرار دادیم، اگر اجل رسیده باشد کشته می شویم؛ اما سعی در محافظت جیدرت باید کرد. و برجیدرت قمار می بازم بردن و باختن به اختیار سری به گوان است. تو خود برو و محافظت جیدرت بکن و عقب تو بهادران دیگر هم خواهم فرستاد. و پاندوان، و پانچال عقب مانده اند، من رو بروی ایشان خواهم ایستاد.

درجودهن کمان خود را برداشته روان شد.

در این وقت اتموجا (Uttamauja)، و جودهامن (Yudhamany) براه دیگر برای محافظت ارجن می رفتند؛ چون نزدیک به درجودهن رسیدند درجودهن خواست که با آنها جنگ نماید. جودهامن سی تیر برد درجودهن انداخت و بیست تیر بر بهلبان او زد و چهار تیر بر اسپان او زد. درجودهن بیک تیر بیرق جودهامن (Yudhamanyu) را انداخت و به تیر دیگر زه کمانش را برید و بهلبان او را بکشت و به چهار تیر اسپان او را مجروح ساخت. جودهامن در غضب شد و سی تیر بر سینه درجودهن زد. و اتموجا نیز در غضب شد و تیرها انداخت و سر بهلبان درجودهن را برید. درجودهن نیز هر چهار اسپ و هردو نگاهبانان پیش و پس اتموجا را بکشت. و اتموجا برارابه جودهامن، سوار شد و بهلبان و اسپان درجودهن را به تیرهای بسیار مجروح کرد که بر زمین افتادند و جان دادند. و درجودهن به تیرهای تیز، کمان و ترکش او را برید. و اسپان را مرده دید و از ارابه شکسته فرود آمد و به گرز هردو را زد. و آن هردو برادر از ارابه بزیر آمدند و پیاده شده نزد ارجن رفتند.

دهرتراشت گفت که اولاً بهیم، کرن را فتح کرده بود؛ باز کرن، و بهیم که در نزدیکی ارجن جنگ می کردند چگونه رو داده و چه کار کردند؟ و راجه جد هشتی کرن را بر بهیم پتامه، و دروناچارچ ترجیح می داد، و شبها از بیم کرن خواب نمی کرد؛ و بهیم او را چگونه مغلوب ساخت و آن هردو برادر ارجن چگونه جنگ کردند؟

سنجی، گفت که بهیم جنگ کرن را گذاشته روانه پیش ارجن شده بود که

۱- در متن سانسکریت غالباً کلمه (Dyuta) (Aksakrida) بازی پانسه آمده که در هندی آنرا پانسه (Panse) گویند.

کرن از عقب رسید و تیرباران کرد و تبسم‌کنان با بهیم گفت که تو کجا می‌روی؟ من که حریف توام از پیش من برآمده چرا پشت خود را بمن نمودی؟ برگشته با من جنگ کن. بهیم تاب سخن کرن را نیاورده برگشت و برگرن تیرباران کرد و هر قدر پیاده همراه کرن بود همه را بکشت و اسلحه بسیاری انداخت و تیرباران برگرن کرد. و کرن تیرهای او را رد کرد. و بهیم، در غضب شد و تیرهایی که مثل دندان گوساله پیکان داشت برگرن زد و کرن آن را برخورد نیاورد. و بهیم، هفتاد تیر دیگر براو زد و کرن را بزیر تیرها پنهان ساخت. و کرن هم همچنین برارابه بهیم جست‌وخیز کرد. و شصت و چهار تیر زد و زره او را برید و بهیم، حیران شد و کمان کرن، را برید و سی و دو تیر برگرن زد. و کرن هم سی و دو تیر بر بهیم انداخت. با وجودی که تیرهای بهیم، کرن را در میان گرفته بود؛ اما کرن اسلحه دیگر بر بهیم انداخت و بهیم اسلحه او را رد کرد. و کرن باز تیرها بر بهیم انداخت و خون بسیار از بدن بهیم روان شد. بهیم در غضب شد و بیست و پنج تیر برگرن، زد و شش تیر دیگر زده کمان کرن را برید و اسپان ارابه کرن را بکشت و تیرهای بسیار برگرن زد که از سینه او پران گذشت. و کرن بسیار بی‌تاب شد و ارابه خود را گذاشته برارابه دیگر رفت و در غضب شد و قصد جنگ نمود؛ و یکدیگر قصد کشتن همدیگر کردند. و بهیم‌سین از قماربازی و گردیدن آن جنگل‌ها آزار کشیده بود و از اهانت درویدی، که بهیم خجالت کشیده بود آن را یاد آورد و به مقابله کرن دوید، و او را در حصار تیرهای خود قرارداد و به کرن تیرها زد. کرن نیز تیرها زد و تیرهای بهیم را برید و نه تیر بر بهیم زد. و بهیم آن‌ها را برخورد نیاورده برگرن دوید و تیر بسیاری براو انداخت.

کرشن، و ارچن دیدند که کرن، و بهیم جنگ می‌کنند. و تیرهای هردو که از کمان‌ها برمی‌آمدند برفیلان و اسپان و لشکریان می‌رسیدند و اکثری کشته و یا مجروح می‌شدند. و بهیم، تیرها برگرن انداخت و کرن نیز تیرها زد و کمان بهیم را برید و یک تیر زد و بهلبان او را بکشت. و برچه بر بهیم انداخت. و بهیم نیز تیری زد و برچه را در راه برید و تیرهای پرموران از برای کشتن کرن انداخت. و کرن کمان خود را بدست گرفت و نه تیر بر بهیم زد و بهیم تیرهای او را در راه برید و اسپان ارابه‌اش را بکشت. درجودهن دید که کرن زبون شده است. درجی (Durjaya) برادر خود را به‌مدد کرن فرستاد. درجی بر بهیم حمله آورد و نه تیر بر بهیم، و هشت تیر بر اسپانش زد و اسپان و بهلبان بهیم را بکشت و سه تیر زد و بیرق او را شکست و هفت تیر دیگر زد. بهیم در غضب شد و او را با بهلبان و اسپان ارابه بکشت. درجودهن گریه بسیار کرد، و کرن برگرد کشته پسر تو می‌گردد. بهیم تیر بسیار و برچه برگرن زد. کرن از جا رفت و برارابه دیگر سوار شد و آمد و بهیم را تیرها زد و زخمی ساخت و نه تیر دیگر برسینه او زد و یک تیر زد و بیرق او را برید. و بهیم‌سین شصت و سه تیر برگرن زد. کرن در غضب شد لب‌ها گزیدن گرفت و یک تیر به قصد کشتن بهیم‌سین بر

سینه‌اش زد. بهیم در غضب شد. برچپه آهنی کلان برکرن انداخت و هرچهار اسپان ارابه او را کشت. و کرن گرز خود را انداخت. بهیم دو تیر زد پیرق کرن را برید و بهلبان او را کشت. کرن از ارابه فرود آمد و پیاده جنگ می‌کرد.

درجودهن، درمکه (Durmukha) برادر خود را بهمدد کرن فرستاد. درمکه نزدیک رسید و تیرها بر بهیم انداخت. بهیم تیرهای بسیار زد و کرن را بی‌شعور ساخت و نه تیر بر درمکه زد و با اسپان و بهلبان بکشت. و کرن بر ارابه دیگر سوار شد و تا دوگه‌ری در حیرت ماند. و بهیم‌مین چهارده تیر برکرن زد که خون بسیار از تنش جاری شد و تیرها از سینه کرن گذشت و بر زمین افتاد و هفت تیر زده بهلبان کرن را بکشت، و کرن زبون شد و از معرکه بدر رفت!

و بهیم کمان را چاشنی کرد و بایستاد. و کرن باز آمد و سرراه بهیم گرفت. و بهیم آنچنان تیری به سینه کرن زد که کرن باز بی‌شعور شده بر زمین افتاد. و بهیم روانه پیش شد و پسران تو مشاهده می‌کردند. و دوسه (Duhsaha)، و درمرکهن (Durmukha)، و دردهر (Durdhara)، و درمد (Durmada) و جی (Jaya)، پنج پسر تو زرها پوشیده به مقابله بهیم رفتند، و تیرها در رنگ مور و ملخ بر بهیم انداختند. بهیم دید که آن پنج پسران جوان و خوب شکل آمده‌اند. گفت: پیش بیایید. و کرن باز بهمدد آنها آمد و تیرهای کاری انداخته با وجودی که پسران تو تیرهای بسیار بر بهیم انداخته بودند؛ بهیم آنها را در خاطر نیاورد و بر کرن دوید. و آن برادران بجهت محافظت کرن ایستادند و تیرهای کاری بر بهیم می‌انداختند. و بهیم بیست و پنج تیر به آن پنج کس زد و هر پنج برادر را با بهلبان و اسپان بکشت و آنها از ارابه بزی‌ر افتادند و قوت بهیم، در اینجا بسیار دیده شد که کرن را منهزم گردانید، و آن پنج برادران را بکشت. و کرن بازآمده بر بهیم تیرها انداخت، و بهیم در غضب شد و تیرها برکرن زد. و کرن پنج تیر بر بهیم انداخت. بهیم تبسم کرده یک تیر کاری برکرن زده او را مجروح ساخت و کمان کرن را برید. کرن کمان دیگر بدست گرفت و تیرباران کرد که بهیم در زیر تیرها پنهان شد. و بهیم هرچهار اسپ و بهلبان کرن را کشت و تبسم نمود و یک تیر زد و کمان او را برید. کرن از ارابه بزی‌ر آمد و گرز خود را بر بهیم انداخت. و بهیم گرز او را در راه برید. بهیم هزار تیر برکرن زد، و کرن تیرهای او را رد کرده چنان تیرها انداخت که زره بهیم، برید و بر زمین افتاد و بیست و پنج تیر ناوک‌دار بر بهیم زد و مردم حیران ماندند. و بهیم تیرها انداخته زره کرن را برید و بازوی راست او را زخمی ساخت.

درجودهن دید که کرن تنها پیاده ایستاده است. به برادران خود گفت که بهمدد کرن بروید. چتر (Citra)، و اپچتر (Upacitra) و چتراکش (Citraksa)، و چارچتر (Carucitra)، و شراسن (Sarasana)، و چترایده (Citrayudha)، و چتربرما (Citravarma) پسران تو که همه بهادران قومی بودند بر بهیم دویدند. بهیم پسران ترا دید و پیش آمد و هر هفت کس را هفت تیر زد و بکشت. و کرن از کشته شدن

آنها بسیار گریست و برارابه دیگر سوار شد و به جنگ بهیم آمد و با یکدیگر تیر بسیار انداختند. و بهیم سی و شش تیر زد و زره کرن برید و خون بسیار جاری شد و مردو بی زره جنگ می کردند و باز برارابه سوار شده ارابه ها گردانیدند. و کرن، در غضب شد و تیرهای کاری انداخت و بهیم را زیر تیر پنهان ساخت. و بهیم نیز تیرباران کرد و بیست تیر برکرن زد. بعد از آن تیر بسیار برکرن انداخت و کرن نیز همچنان تیرها انداخت و بهیم، باز تیرها برکرن زد - کرن نیز همچنان کرد - سنجی گفت: مردم شما و نیز پاندوان بهیم را تحسین می کردند، و جنگ کوتاه دستی دست داد.

القاصه درجودهن با برادران گفت که بهمدد کرن رفته محافظت او نمایید. و هفت برادر درجودهن آمدند و تیرباران بر بهیم کردند. بهیم کمان بدست گرفته و هفت تیر به آن هفت برادر زد و آنها را بکشت. و تیرهای بهیم، آن هفت برادر را کشته برگشته می آمدند و چنان می نمودند که جانوران پرنده در هوا طیران می کنند! بهیم با کشته شدن آن هفت برادر نمره مثل شیر برآورد که فتح کردم. و از کشته شدن بکرن (Vikarna) بهیم افسوس خورد. و نام آن هفت برادران درجودهن این است: شترنجی (Satrunjaya)، شتروسه (Satrusaha)، چتر (Citra)، چترایده (Citrayudha)، در دهه (Drdha)، چترسین (Citrasena)، و بکرن (Vikarna). راجه جد هشر، از شنیدن آن سخنان آه سرد برآورد.

سنجی گفت: که در قمار بازی سخنهایی که پسران تو - در حضور تو و دروناچارچ - به پاندوان، و درویدی، گفته بودند؛ پاندوان را غم و غصه بسیار روی داده بود، و بهیم آتش آن غصه را در سینه خود جمع ساخته بود و امروز بر مردم و پسران تو برآورد؛ و سخنانی را که بدر با شما گفته بود و شما قبول نکردید الحال با پسر خود نتیجه آن را می بینید. و تا امروز سی و یک پسران تو به دست بهیم کشته شدند! امروز هرکس که به چشم بهیم می آید زنده باز نمی گردد، و لشکریان تو در غم گرفتارند.

کرن، و بهیم تیرها به یکدیگر می زدند و هرچه بر همدیگر می خورد بر لشکریان تو می افتاد و لشکریان تو کشته می شدند.

سنجی گفت که بهیم، و کرن با یکدیگر به غضب تمام تیرباران می کردند. و تیرهای بهیم بر بدن کرن، و تیرهای کرن بر بدن بهیم می رسیدند. و در لشکریان تو غلغله افتاد و تیرهای بهیم لشکریان تو را کشتن گرفت و فیلان و اسپان و آدمیان بسیار کشته شدند و مابقی لشکریان تو روبه هزیمت نهادند و فوج جابجا شکست خورد. آن گاه بهیم تیرها بر پیشانی کرن زد، و کرن چند تیر بر بهیم زد و تیری بر سینه او زد. مردو تیرباران می کردند و سنگ می زدند و جنگ برابر می نمودند، بهیم سین در غضب شد و کمان کرن را برید و یک تیر دیگر بر سینه کرن زد، و کرن کمان دیگر بدست گرفت، و بهیم آن کمان را نیز برید و کرن کمان دیگر بدست گرفت. و بهیم از لشکریان فیلان و اسپان سواران را بکشت.

و کرن در غضب شد و بر بهیم تیرباران کرد. و بهیم آنچنان تیرباران می نمود که گویا قطار کلنگ می رود! و تیرهای کرن برارابه بهیم می خورد و مثل موروملخ می نمود! و کرن، بهیم را زیر تیر پنهان ساخت. بهیم، در غضب شد و بر کرن دوید؛ و کرن تیرباران کرد؛ و بهیم تیرهای کرن را در راه برید. و از تیرهای هردو روی هوا پوشیده شد. و باز کرن، بهیم را زیر تیر پنهان ساخت و صد تیر صیقل کرده بر بهیم انداخت. و بهیم تیرهای او را در راه برید. بهیم در غضب شد و تیرهای آهنی را بر کرن انداخت. و کرن نیز همچنان تیرها انداخت و تیرها زد و عنان اسپان و کمان بهیم را برید و اسپان و بهلبان بهیم را بکشت و بهیم دویده ارابه ساتک (Satyaki) را سوار شد. کرن، بیرق ساتک، را برید و برچه خود را بر بهیم زد. و بهیم، برچه خود را بر کرن انداخت. و کرن ده تیر زد و برچه بهیم را برید. و کرن بغاطر در جودهن جنگ بسیار کرد. و بهیم خواست که شمشیر زده سر کرن را از بدن جدا سازد. کرن تیر زد و شمشیر از دست بهیم برید و زره بهیم را نیز برید. و بهیم شمشیر دیگر گرفت و برگردن دوید. کرن تبسم کنان کمان دیگر بدست گرفت و خود را از زخم شمشیر محافظت نمود. و از دیدن بهیم گندهربان، و دیوتها، و چارن (Carana)، حیران ماندند، و می گفتند که چنانچه سیمرغ برای کشتن باز می آید، بهیم برای کشتن کرن آمده است. و بهیم را پیاده دیده کرن هم ارابه گذاشته پیاده شد، و بهیم دوید و هردو در میدان ایستاده شدند و تیرها می زدند و اسلحه بهیم تمام شد. و ارجن که فیلان و اسپان بسیار کشته بود، بهیم آنها را برداشته بجای اسلحه برگردن می زد، و کرن آن فیلان را پاره پاره می ساخت. بهیم خرطوم و دست و پاهای فیلان و اسپان و شتران مرده را برداشته برگردن می زد، و کرن آنها را در راه می برید. بعد از آن بهیم مشت قوی را به قصد کشتن برگردن زدن خواست؛ لیکن عهد و قول ارجن را که برای کشتن کرن کرده بود پاس آن نموده بهیم کرن را نکشت و با وجودی که بهیم بی اسلحه بود؛ اما کرن بواسطه قولی که با کنتی (Kunti) کرده بود که پسران تو را نخواهم کشت، بهیم را نکشت. و کرن بهیم را به گوشه کمان کشیده زور کرد. بهیم کمان او را شکسته کرن را بر سر مجروح کرد. کرن تبسم کرده گفت که تو شکم خود را سیر می توانی کرد، و جنگ از دست تو نمی آید و کار اسلحه نمی دانی. من بعد به جنگ من میا که تو برای جنگ اطفال خوب هستی. ای نادان! تو به جنگل برو و اوقات به میوه جنگلی بگذران و در معرکه جنگ میا. و باز به گوشه کمان بهیم را زور می کرد و می کشید و می گفت که تو با دیگران جنگ می کرده باش؛ اما به مثل من مردم جنگ مکن و در هر جا که کرشن، و ارجن است برو که خردسالی و روش جنگ را نمی دانی؛ تو همین نمره بلند می توانی برآورد تو پسر بادی و کم و بیش اسلحه می دانی؛ اما کار جنگ از دست تو نمی آید، و تبسم کنان دست خود را در گلوی بهیم انداخت. و چون بهیم را در وقت آوردن گل، برن (Varuna) تفاؤل کرده بود که روزی ترا کرن زبون خواهد کرد؛ از این

جهت بهیم زبون شد. کرن به او گفت: ای بهیم! در حضور ارجن، و کرشن برو که مدد تو خواهند کرد یا بخانه برو.

چون کرن، بهیم را این سخنان بگفت بهیم تبسم‌کنان به کرن گفت که ای بدا! تو را چندبار مغلوب کرده‌ام، تو چرا بی‌فایده تعریف خود می‌کنی؟ بزرگان فتح و شکست مهندر (Mahendra) - هردو - را دیده‌اند و تو از خاندان سوت (Suta) ۲ پیدا شده‌ای؛ اگر تو دلاوری خود ظاهر می‌کنی با من جنگ کشتی کن تا چنانکه کیچک (Kicaka)، کشته شد تو را هم خواهم کشت. کرن قصد بهیم را دریافته از معرکه علیحده شد.

سنجی گفت: ای دهرتراشت: کرن، به حضور سری کرشن جیو، و ارجن اینچنین سخن‌های درشت گفت، پس ارجن تیرهای بسیار به گفته کرشن، بر کرن انداخت و تیر از کمان گاندیو به مثل کلنگ روان شد؛ و کرن را از نزدیکی بهیم جدا ساخت. و بهیم زره کرن را بریده بود، و تیرهای کاری ارجن برکرن رسید. کرن از آنجا برگشت و بهیم برارابه ساتک سوار شد و پیش ارجن رفت. و ارجن یک تیر برکرن انداخت که اشوتهما در راه برید و کرن گریخت. و ارجن، در غضب شد و شصت و چهار تیر بر اشوتهما زد و گفت که مگریز، ایستاده باش؛ و اشوتهما گریخت و در پناه فیلان رفت. و لشکریان تو از آواز کمان گاندیو ترسیدند. و ارجن بر اشوتهما دوید، و اشوتهما از پیش ارجن گریخت. و ارجن تعاقب او نمود و برگشت و فیلان و اسپان و آدمیان بسیاری را بکشت.

دهرتراشت گفت که ای سنجی! کرشن، و ارجن، و ساتک، و بهیم کجا شده‌اند و آتش در دل من زیاده شد و سینه من می‌سوزد و جیدرت را با راجه‌های دیگر کشته می‌بینم، گناه عظیم ارجن کرده است! الحال جنگی که بعد از آن شده بگو که ساتک زبونی بهیم را دید و چه کرد؟

سنجی گفت که ساتک دشمنان خود را پایمال ساخت و در لشکریان شما هیچکس حریف او نشد. النبش ۳ (Alambusa) نام بهادری آمد و سر راه ساتک گرفت و جنگ عظیم روی داد و لشکریان طرفین تماشای جنگ هردو می‌کردند. و النبش تیر برساتک زد و ساتک آن تیرها را برید و در غضب شد و دوید، و النبش را با چهار اسپ ارابه‌اش بکشت، و سر بهلبان او را برید و پسران و نبیره‌های او را تمام بکشت و باز برگشته نزد ارجن آمد. چنانچه پاد، پاران را پیرد ساتک فوج شما را هزیمت داد. و لشکریان تو با جمعی از بهادران یکجا شده و برساتک دویدند. و دوشاسن را پیش کردند و ساتک تیرها زد و از آن صد کس را به قتل رسانید. ای راجه: بسیار دیده شد که ساتک گاهی در مغرب، و گاهی در مشرق، و

۱- در اینجا واژه دشته (Dusta) استعمال شده که بمعنی: شرور است.

۲- سوت (Suta): ماهی گیر یا ارابه‌ران.

۳- ل. النبکبه.

گاهی در جنوب، و گاهی در شمال جنگ می‌کرد و هرطرف که نظر می‌رفت ساتک جنگ‌کنان دیده می‌شد.

و مردم میواره (Mevar) به جنگ ساتک آمدند و تیرهای بسیار زدند، و ساتک آنها را در دوکهری کشت و گریزانید. و با مردم کلنگ جنگ کرده فتح نمود و پیش ارجن رفت. چنانچه شناوری که مانده می‌شود برکناره می‌رود، همچنان ساتک جنگ کرد و مخالف را شکست می‌داد و نزد ارجن می‌آمد. و کرشن تحسین و آفرین برساتک می‌نمود.

و بعد از آن چگونگی جنگ و کشتن راجه‌ها و لشکریانی که در این آمدن نزد ارجن بوقوع آمده بود بیان نمود.

ارجن گفت که ای کرشن! ساتک دوست من است؛ اما کاری خوب نکرد که راجه جددهشتر را گذاشته پیش ما آمده، و مرا بعد از کشتن جیدرت محافظت راجه ضرور است. الحال روز به آخر رسید فکر کشتن جیدرت باید کرد. ساتک کار بسیار کرده مانده شده بود و قوتش نقصان یافته و اسپان و بهلبانش نیز مانده شده است و بهورشروا (Bhurisrava) برای جنگ او با قوت تمام خواهد آمد. و ساتک دریای عمان^۱ را شناوری کرده آمده است مبادا در آب به مقدار سم ماده گاو غرق شود. و بهورشروا در فوج کوروان بهادری قوی است، اگر از جنگ او به‌خیر بگذرد خوب است. من از راجه عجب مانده‌ام که از دروناچارچ ملاحظه نکرده ساتک را نزد من فرستاده است. چنانچه عقاب در آسمان می‌پرد و استخوان را دیده بر زمین می‌آید دروناچارچ راجه را همچنان در نظر دارد؛ اگر راجه را بغیر بگذرد خیریت ما همه در آن است. و بهورشروا ساتک را دید و دویده و آمد با ساتک گفت: خوب شد که امروز تو به چشم من درآمدی، تو هر روز لاف بهادری می‌زدی امروز من ترا خواهم کشت و کرشن هم خوشحال خواهد شد، و درجودهن را نیز خوشحال خواهم ساخت. امروز از تیرهای من خون تو بر زمین خواهد ریخت و کرشن و ارجن ترا بر زمین افتاده خواهند دید، و راجه جددهشتر نیز خواهد شنید و انفعال بسیار خواهد کشید که او ترا اینجا فرستاده است! و ارجن امروز لوتبه^۲ ترا خواهد دید که تو به خون آلوده بر زمین خواهی افتاد. و از مدتها می‌خواستم که با تو جنگ کنم. ای ساتک! من امروز با تو جنگ بسیار خواهم کرد؛ و کارهای مرا خواهی دید که ترا به خانه جم خواهم فرستاد، و کرشن، و ارجن، و جددهشتر، از کشته شدن تو بی‌قوت شده جنگ را گذاشته خواهند رفت، و ترا کشته روح همه بهادران را که تو در راه کشته‌ای شاد خواهم کرد، تو به چشم من آمده زنده نخواهی رفت.

۱- منظور اقیانوس است.

۲- لوتبه (Lotha) (واژه هندی): زخم خورده. در متن سانسکریت واژه رودهی رکشیت (Rudhiroksite) (آغشته به خون) آمده است.

ساتك تبسم‌کنان گفت که مرا از جنگ ترس نمی‌آید، و من می‌دانم که در معرکه کشنده من هیچکس نیست. چندین سال است که من جنگ می‌کنم و هیچکس مرا فتح نکرده است. لاف چه می‌زنی؟ دست بگشا تا معلوم شود که از دست تو چه برمی‌آید و من بر سر تو چه کار خواهم کرد. چنانچه باران آشون^۱ (Asvin)، و کاتک نعره می‌کند، و نمی‌بارد، سخنان ترا می‌شنوم و مرا خنده می‌آید. من هم از مدتی قبل می‌خواهم که با تو جنگ کنم و قصد من برای جنگ بسیار است. ای بی‌عقل خاطر خود را جمع‌دار که از پیش من جان نخواهی برد. و هردو سخنان تلخ با یکدیگر گفتند و به قصد کشتن یکدیگر مقابل شدند و به جنگ پیوستند و بر یکدیگر تیرها می‌زدند. و بهر شروا بسیاری تیرها انداخت و ساتک را زیر تیر پنهان ساخت و قصد کشتن کرده تیرهای کاری زد و ده تیر بر سینه ساتک زد؛ ساتک آن تیرها را برید و به تیرها جنگ می‌کردند و تمامی بدن هردو مجروح شد و خون بسیاری جاری شد. و هردو دست به‌گریبان شدند و یکدیگر را می‌کشیدند! گویا از جان خود واهمه داشتند و قمار می‌باختند و قصد آن داشتند که اگر کشته خواهیم شد به سرگت خواهیم رفت! هردو به یکدیگر تیرها می‌انداختند و لشکریان تماشای جنگ ایشان می‌کردند؛ و اسپان یکدیگر را کشتند و کمان‌ها را شکستند. و هردو شمشیر بدست گرفته از ارا به بزیز آمدند و از روی غضب شمشیرها بر یکدیگر می‌انداختند و هردو مانده شدند و تا دوگه‌ری همچنین جنگ می‌کردند. گاهی جدا می‌شدند و می‌نشستند و نفس راست می‌کردند و باز جنگ می‌نمودند. و از زخم شمشیرها سپر هردو بریده شد. بعد از آن به جنگ مشت درآمدند و سرها در رنگت جاموس^۲ بر یکدیگر می‌زدند و قصد می‌نمودند که یکدیگر را بر زمین زنند که همچو کشتی‌گیران پای بر پای و شکم بر شکم می‌زدند و یکدیگر را چرخ می‌دادند. و کوروان، و جادوان تماشای جنگ ایشان می‌کردند.

چون اسلحه ساتک کم شد، کرشن، به‌ارجن گفت که بر جمیع بهادران ساتک غالب بود؛ الحال ببین که پیاده چگونه جنگ می‌کند و فوج کوروان را شکسته برای خاطر تو پیش آمده است. اکنون او را با بهر شروا جنگ دست داده ولی با بهر شروا برابری نمی‌تواند کرد. در این ضمن بهر شروا ساتک را گرفته بر زمین زد. و کرشن، و ارجن می‌دیدند. کرشن به‌ارجن گفت که ساتک را بهر شروا زبون کرده است، و ساتک مانده شده و او شاگرد تست نگاهبانی او بکن. تو کشنده دشمنان هستی، کاری بکن که بهر شروا ساتک را نتواند کشت که روبروی تو آمده است – چنان بکن که محافظت ساتک بشود. و در لشکرها فریاد برخاست که بهر شروا (Bhurisrava) ساتک را باز بر زمین زد، و موهای او را گرفته شمشیر برآورد و پای بر سینه ساتک گذاشت، و خواست که سر ساتک را ببرد.

۱- آشوین (Asvin): نام ماه ششم سال هندوان.

۲- جاموس: گاومیش.

ساتك من خود را بسیار می‌زد و مثل چرخ کلال می‌گردانید. باز کرشن جیو گفت که ساتك، چگونه بدست بهورشروا گرفتار است و شاگرد تست؟!

ارجن، بهورشروا را در دل خود آفرین نمود و گفت که بهورشروا بغایت قوی است؛ در دل خود پرستش بهورشروا نمود و با کرشن گفت: ای کرشن! چنان نظر من برجیدرت است که کار بهورشروا بنظر من نمی‌آید؛ لیکن به‌گفته شما محافظت ساتك می‌کنم؛ [پس] تیری پربازوی بهورشروا زد و دستی که شمشیر برآورده بود از بازو برید و شمشیر از دست او افتاد. بهورشروا آزار بسیار کشید و ساتك را از دست گذاشت و ارجن را حرف درشت گفتن آغاز کرد که من به‌جنگ حریف دیگر مشغول بودم، تو دست مرا بریدی، و کار زبون بعمل آوردی که نظر برساتك بود، تو دست مرا بریدی! پیش جدهشتر کدام راستی و دهرم خود را اظهار خواهی کرد که من دست بهورشروا به‌چه روش بریدم؟ معلوم می‌شود که کرشن ترا مصلحت داده باشد، و از اسلحه مهادیو، و اندر، و دروناچارچ و کرپاچارچ، گذشته کاری کردی که همه ترا نفرین خواهند کرد.

چندین جای کشتن دشمن روا نداشته‌اند:

اول وقتی که مست باشد.

دوم: هراس خورده [باشد].

سوم: از ارابه بزیر آمده [باشد].

چهارم: پناه آورده باشد.

بهادران چنین نمی‌کنند که تو کردی، این کار مردم زبون است که از تو به وقوع آمد و این کار نامردانه کردی! مرد نیک که کار مردم زبون کند، بغایت ناپسندیده است؛ نهایتش تأثیر صحبت است. از تعلیم کرشن اینچنین بعمل آوردی که هرکس به‌صحبت شخصی که باشد؛ کار را موافق صلاحدید او می‌کند؛ تو از پشت راجه تولد شده بودی، و در مردم نام به‌نکوئی برآورده‌ای، این کار را تو برای خلاصی ساتك کردی. از تو این کار نمی‌شد و به‌گفته کرشن، به‌عمل آوردی. گاهی نبوده است که شخصی با دیگری جنگ بکند و کسی از پشت دست او را ببرد؛ اما گناه تو نیست گناه کرشن است که تو در صحبت آن دغلباز برارابه سوار شده‌ای! آنان که از دهرم و راستی گذشته کارهای زبون می‌کنند همه کس آنها را لعن و طعن می‌کنند، تو مثل آنها کار کردی.

بهورشروا، ساتك را رها کرده تیروکمان را بدست چپ بر زمین نهاده بنشست که جوگ (Yoga)، و دهیان (Dhyana)، کرده جان را از تن بدرآورد و تصور نموده جان خود را هوم می‌کرد و چشم برآسمان داده آب گنگ را تصور نمود و بید خواندن گرفت و به‌طریق منیشران (Munisvara) تصور می‌کرد. و لشکریان کوروان، و کرشن، و ارجن می‌دیدند و لشکریان به‌کرشن طعن می‌کردند؛ و بهورشروا را تحسین می‌نمودند.

ارجن شنید که پسران دهرتراشت یمن طعن می‌کنند و گفت که مرا همه

راجه‌ها می‌دیدند که خلاف قاعده هیچکس را نمی‌کشم مگر شخصی که حریف آن شخص بی‌اسلحه شده باشد. و بی‌اسلحه را کشتن روا نیست، و آن کس که بی‌قاعده کسی را بکشد؛ از کشتن او عیب نمی‌کنند. و ظالم را کشتن جایز داشته‌اند. این مرد، ساتک را که بی‌اسلحه و پیاده شده بود به آن طریق می‌کشت؛ من سزای بدعهدی او داده‌ام و بازوی او را بریده‌ام. اول دهرم را بدانید بعد از آن بد بگویید. وقتی که شما شش کس جمع شده ابرهن را که پیاده و بی‌سلاح بود کشتید، در آن زمان دهرم شما کجا رفته بود؟

بهورشروا آن سخن را شنید و چیزی نگفت. و ارجن گفت: من چنانچه با بهیم، و نکل، و سهدیو محبت و اتحاد داشتم همچنان با بهورشروا دوستی داشتم؛ اما چون مرا کرشن فرمود، از فرموده کرشن این کار کردم. جایی که مردم اهل‌خیر می‌روند، بهورشروا نیز آنجا خواهد رفت. بعد از آن ارجن بهورشروا را گفت که بهر تقدیر تو چون کشته منی، ترا بمجلس اندر می‌فرستم آنجا برو تا از گناهان پاک شوی. ساتک درین میان شمشیر گرفته سر بهورشروا را از تن جدا کرد. و هر چند کرشن و ارجن، و بهیم، و جیدرت و اشوتهاما، و کرپاچارج منع کردند؛ ساتک شنیده ناشنیده گرفت و سر او را برید. همه کس ساتک را نفرین کردند و گفتند که این را ارجن کشته بود. و سده (Siddha)، و چارن (Carana)، و دیوتها، بهور-شروا را دیده تحسین می‌کردند و بعضی می‌گفتند که تقدیر چنین رفته بود. ساتک گفت: شما که مرا منع می‌کردید که سر او را مبر و شما که همه جمع شده پسر سهدیو را کشتید، دهرم شما کجا رفته بود؟ او مرا بر زمین انداخته بود و پا بر سینه من نهاده می‌خواست که مرا بکشد، اگر منیشری همچنین کار می‌کرده باشد و بدست افتد او را هم می‌باید کشت. و این حرف‌ها که شما می‌گویید از راه بی‌عقلی است، و من این کار را دانسته کرده‌ام. و ارجن تیری که زد برای دوستی من زد، و مرا ارجن نگاه داشت. بالمیک و کمیشیر (Valmiki Rsisvara)، گفته است زن را کشتن خوب نیست؛ اگر هم محنت بسیار به‌مرد رسانیده باشد آن زمان هم زن را نباید کشت؛ و زنی که به‌جهانیان آزار رساند از کشتن او هیچ گناهی عاید نمی‌شود؛ و این مراتب را من دانسته سر او را بریده‌ام!

چون نهایت جنگ بهورشروا، و ساتک گفته شد؛ دهر تراشت از سنجی پرسید که بهورشروا نسبت به‌درونها و کرن و بکرن، و کرت‌برما زور بسیار داشت و جنگ‌ها دیده و کارها کرده بود؛ چگونه ساتک براو غالب توانست آمد که سرش را برید و براو دست یافت؟

قصه نامزد شدن دیوکی!

سنجی گفت که از تفاؤل مهادیو، بود. تفصیل آن را می‌گویم که دیوکی (Devaki)، دختر دیوک (Devaka) برادر اوگرمین (Ugrasena) را سیمنبر

(Svayamvara) کرده بودند. شنی (Sini)^۱ پدر ساتک (Satyki) دیوکی را برای بسدیو (Vasudeva) در مجمع جمیع راجه‌ها فتح کرده گرفت و برارابه خود نشاند که سومت (Somadatta) پدر بهورشرو را خوش نیامد. و در میان شنی (Sini)، و سومت تا دو پهر (Prahara)، جنگ شد که شنی غالب آمد و موی سر سومت گرفت و برسینه او لگد زد و او را زنده گذاشت. سومت، رفت و عبادت مهادیو کرد، و مهادیو براو خوشحال شد و گفت که هرچه مراد تو باشد بخواه. سومت گفت: مرا پسری ده که پسر شنی را در حضور راجه‌ها لگد برسینه زند و مهادیو تفاؤل داده که چنین خواهد شد.

چون بهورشروا متولد شد همیشه درصدد این امر بود تا امروز برساتک دست یافت، و براو غالب آمد و لگد برسینه ساتک زد و گرنه ساتک، چنان است که دیوتا، و دانو (Danava)، و گندهرب، را فتح می‌تواند کرد و مثل او پیش از این شخصی نگذشته و نه بعد از او کسی خواهد بود، و از برهمنان چیزی نمی‌گرفت و برهمنان را چیزی می‌داد و به هرکس که چیزی می‌داد برزبان نمی‌آورد؛ و حقیقت ساتک این است.

کشته شدن جیدرت!

دهتراشت گفت که بعد از کشته شدن بهورشروا چطور جنگ شد آن را بمن بگو.

سنجی می‌گوید که ارجن، به‌کرشن گفت که حالا ارابه مرا برسر جیدرت بران و قول مرا راست کن که من جیدرت را بکشم که آفتاب نزدیک به غروب رسیده و کوروآن بسیار بجبهت محافظت او مانده‌اند. کاری بکن که آفتاب فرو نرود و قول من راست شود. آنچنان توجه فرمایید و اسپان مرا جلد برانید که من جیدرت را بکشم. کرشن اسپان را مقابل جیدرت براند، و نگاهبانان جیدرت به‌مقابل ارجن آمدند. درجودهن، و کرن، و برکسه‌مین (Vrsasena)، و شل واشوتهما، و کرپاچارج، و جیدرت روبروی ارجن شدند. ارجن چشمان سرخ کرده جیدرت را دید و درجودهن به‌کرن گفت که ارجن برای کشتن جیدرت می‌رود، هر قوتی که داری بروی کار بیار که ارجن، جیدرت، را نتواند کشت که روز بسیار کم مانده است. چون آفتاب فرو خواهد رفت فتح نصیب ما خواهد شد؛ چرا که ارجن سوگند خورده که اگر پیش از غروب آفتاب جیدرت را نکشم، خود را در آتش می‌اندازم. و از سوختن ارجن، بلای عظیم از سرما دور می‌شود. که بی‌ارجن، پاندوان خود کشته خواهند شد. کرن گفت زخم‌هایی که از دست بهیم خورده‌ام هنوز فراهم نشده و بحال نیامده، من تنها با آن سه کس چگونه پس می‌توانم آمد؟ اما با فوج ایشان چندان جنگ می‌کنم که روز به شب رسد. درجودهن به‌کرن گفت: سری‌گوپند از زبان ارجن

۱- شنی (Sini): نام پدر دیوکی (Devaki) همسر واسودیو جادو (Yasudava).

برآورده که اگر در روی آفتاب جیدرت را نکشم خود را بسوزانم و عقل او را تقدیر برده بود که اینچنین شرط کرده و شدنی و ناشدنی بدست دیگری است؛ اما ارجن چنین شرطی کرده است. و ارجن در زنده ماندن تو چگونه جیدرت را خواهد کشت؟ و شل، و کرپاچارچ، و اشوتهاما هم هستند، و من، و دوشاسن نیز نگاهبانان توایم. اجل ارجن نزدیک رسیده است اگر دوگه‌ری هریک جنگ خواهد کرد آفتاب فرو خواهد رفت و ارجن جیدرت را نخواهد کشت، و من، و دیگر بهادران همراه توایم، جنگ بکن.

کرن، چون این سخنان از درجودهن شنید گفت: در جنگ بهیم تیرهای قوی بمن رسیده هر قدر قوتی که در من مانده باشد جنگ خواهم کرد و در محافظت جیدرت تقصیر نخواهم کرد. وقتی که من به جنگ آمده تیرهای کاری خواهم زد، جیدرت را ارجن از کجا خواهد یافت؟ امروز جنگ من و ارجن را عالمیان خواهند دید. درجودهن، و کرن، در این گفتگو بودند که ارجن لشکریان شما را زیون کردن گرفت و تیرها زد و خرطوم فیلان و بازوهای اسپان پریدن و بهادران و غیر آنها را کشتن گرفت و خون بسیار جاری شد. چنانچه گاه خشک را آتش می‌سوزاند، ارجن لشکریان تو را آنچنان بسوزانید. و از یک طرف محافظت ارجن، ساتک، و از طرف دیگر بهیم می‌کرد. و ارجن لشکریان شما را سوزاند و نزدیک جیدرت رسید. و درجودهن، و کرن، و شل، و اشوتهاما، و کرپاچارچ، و جیدرت یکجا شدند و ارجن را مورد حمله قرار دادند و جیدرت را عقب نگاه داشتند و با ارجن به جنگ پیوستند، و غروب آفتاب را می‌خواستند. و آفتاب به سرخی درآمد و کمان‌ها بدست گرفته تیرها بر ارجن انداختند. و ارجن بعضی تیرها را دوپاره و بعضی را سه پاره می‌ساخت. و اشوتهاما مقابل ارجن آمد و ده تیر بر ارجن، و هفت تیر بر کرشن انداخت. و جمیع کوروان، جیدرت را در میان گرفتند و محافظت او می‌نمودند و کمان‌ها می‌کشیدند و تیرها می‌انداختند. و ارجن تیرهای اشوتهاما را از خود رد کرد و نه تیر بر همگنان زد. و اشوتهاما بیست و پنج تیر بر ارجن انداخت، و بر کهه‌سین هفت تیر زد، و درجودهن بیست تیر و کرن، و شل، سه سه تیر زدند و هر مرتبه نمره برآورده تیرها بر ارجن می‌زدند و حلقه‌ اراپه‌ها بر ارجن بستند و می‌خواستند که آفتاب زود فرو رود. و از هر طرف بر ارجن تیرباران کردند، و اسلحه دیوتها، و گندهربان آنچه نزد آنها بود همه را انداختند، و از بدن ارجن خون بسیار جاری گشت. و ارجن لشکریان را تیرها زد و شکست داد و روبروی جیدرت رفت. و کرن آمد و در میان جیدرت و ارجن حایل شد. و ارجن ده تیر در سینه کرن زد. و ساتک سه تیر بر کرن انداخت. و ارجن هفت تیر دیگر زد، و کرن هر سه را هفت تیر زد. و ارجن صدها تیر بر تمام بدن کرن زد، و کمان او را برید. و کرن کمان دیگر بدست گرفت و هشت هزار تیر بر ارجن زد، و ارجن را زیر تیر پنهان ساخت. و ارجن تمام تیرهای کرن را رد کرد و یک تیر همچو روشنی آفتاب به قصد کشتن کرن انداخت. و اشوتهاما تیر ارده‌چندر (Ardhacandra) زد و

تیر ارجن را پاره پاره ساخت. و کرن باز تیرها بر ارجن انداخت و آنچه ارجن می کرد، کرن هم بعمل می آورد و از بسیاری تیرها روی هوا پوشیده شد. و ارجن می گفت: من ارجن ام. و کرن می گفت: من کرن ام. و هردو یکدیگر را اینچنین تیریاریان می کردند. درجودهن با بهادران خود گفت که به مدد کرن رفته محافظت او نمایید. و ارجن چهار تیر زد و هر چهار اسپ کرن را پکشت و سر بهلبان او را برید. و کرن را زیر تیر پنهان ساخت. و کرن از زخم های ارجن بی شعور شد. و اشوتها ما، کرن را برارابه خود سوار ساخت. در اینوقت شل آمد و سی تیر بر ارجن زد، و آنچنان ارجن جواب تیرها داده آنها را سه سه تیر زد و هشت تیر دیگر بر اشوتها ما زد و نعره بلند برآورد. و آنها می خواستند که نوعی شود که آفتاب فرو رود و جیدرت زنده بماند. همه جمع شده با ارجن جنگ می کردند. ارجن اینقدر تیریاریان کرد که لشکریان شما در هراس آمدند. و آنها قصد داشتند که ارجن را بی شعور سازند، و ارجن را مطلب این بود که درجودهن را کشته پادشاهی خود بگیرد. و محنتی که در جنگل کشیده بود پیاد آورده از کمان گاندیو، آنقدر تیرها انداخت که راه هر چهار طرف مسدود شد و کرز و موسل (Mausala)، و برچه (Vrkasa) های لشکریان را شکسته بر زمین انداخت. و ارجن، تیرها زده فیلان و اسپان و آدمیان را کشته به ملک جم فرستاد. و ارجن صورت خود را چنان مهیب نمود که همه بی تاب شدند و هیچ کاری از دست آنها بر نمی آمد و همه را مجروح ساخت و برجیدرت دوید و شصت و چهار تیر بر جیدرت زد. و جیدرت تیرهای ارجن را برخورد نیاورده تیرهای کلان بر ارجن زد. و ارجن همه تیرهای او را در راه برید و آفتاب جلد شد که به غروب رود.

گرشن گفت که سر این دشمن را ببر به شمشیر در جای دیگر چه می زنی که آفتاب به غروب نزدیک شد. کشتن جیدرت را از من بشنو که برهدچتر (Brhatksetra) پدر جیدرت را عالمیان می دانند که بعد از محنت جیدرت را یافته و از آسمان آوازی برآمده که پسر تو در قوت و شجاعت بزرگ خواهد شد و با دشمنان جنگ خواهد کرد. و هر که سر او را خواهد برید و از دست هر کس که سر او بر زمین خواهد افتاد، سر آن کشته همان ساعت صدپاره خواهد شد. و این خبر را یا قوم خود گفت و جیدرت را بر تخت سلطنت نشاند و خود بجهت ریاضت و عبادت به جنگل رفت و عبادت بسیار کرده برکناره کروکپیت^۱ (Kuruksetra)، عبادت می کند.

[ای ارجن!] سر جیدرت (Jayadratha) را بریده به تیرها آنچنان بینداز تا در جایی که برهدچتر عبادت می کند سر جیدرت در دست او بیفتد. اگر سر او از دست تو بر زمین بیفتد سر تو نیز صدپاره خواهد شد. ارجن، تیری که مهادیو داده بود، آن را برآورد و افسون بر آن خوانده بر سر جیدرت انداخت. و آن تیر در رنگ باشه که برای گرفتن جانوری برود جلد رفته سر جیدرت را برید. و ارجن آن سر

را چنان انداخت که جایی که برهدچپتر، پدر خویش تو عبادت می‌کرد، و سندهیا (Samdhya) می‌نمود و دست‌ها برداشته از سری‌بہگوان درخواست می‌نمود، سر جیدرت با کندل^۱ (Kundala) و موهای دراز بردست برهدچپتر که چشم‌ها پوشیده بود، افتاد. و او هیچ ندانست که بردستش چه افتاد، و آن را بر زمین انداخت؛ فی‌الحال سر برهدچپتر، نیز صدپاره شد و تمام لشکریان حیران ماندند و کرشن تعریف ارجن، نمود. و پسران تو که این کار را دیدند بی‌اختیار به‌گریه درآمدند. و بہیم‌سین بخاطر آورد که راجہ جدہشتر، و لشکریان پاندوان را از کشتن جیدرت آگاہ سازم؛ [پس] مفیدمہرہ خود را بنواخت که از زمین و آسمان غلفہ برخاست. راجہ جدہشتر، این آواز شنید و دانست که ارجن، جیدرت را کشت. راجہ جدہشتر خوشحال شد و فرمود کہ شادیانہ بنوازند و در غروب آفتاب با دروناچارچ بہجنگ پیوستند. و دروناچارچ با قوم سومک جنگ می‌کرد و جنگ غالبانہ می‌نمود و لشکریان تو را ارجن کشتن گرفت و از کشتن لشکریان تو میدان خالی شد.

دہتراشت گفت کہ بعداز کشتن جیدرت مردم ما چه کردند؟ آن‌را بامن بگو. سنجی گفت کہ بعداز کشتن جیدرت کرپاچارچ، برای جنگ ارجن آمد و تیرباران کرد. ارجن تیرہا انداختہ تیرہای کرپاچارچ و اشوتہاما را رد کرد. کرپاچارچ از تیرہای ارجن، مجروح شد و برارابہ تکیہ کرد و بہلبان او را از مہرکہ بدر برد؛ و اشوتہاما، مقابل ارجن آمد.

و بدر بہراجہ دہتراشت گفتہ بود کہ درجودہن در طالع نحس تولد شدہ از شومی آن پسر تمام خانوادہ تو خراب خواہد شد، و برہم خواہد افتاد. ودہتراشت شنیدہ ناشنیدہ نمودہ بود، و عاقبت آن چنان شد. و در آن شب تاریک روی یکدیگر را نمی‌دیدند، و از شناختن آواز با حریف جنگ می‌کردند. بنابراین جدہشتر فرمود تا چراغ و مشعل درگیرانند، و جنگ‌اندازند. و دیوان از پس کہ شوق تماشا داشتند، در رنگ غول بیابانی چراغ‌ها در دست گرفتند؛ و از بسیاری روشنائی آن شب همچو روز روشن بود. و کوروآن نیز مشعل‌ها برافروختند بہمرتبہای کہ ہر سر ہرارابہ دہ چراغ، و ہر فیل ہفت، و ہر اسب دو، و ہر سر ہربیرقی یک چراغ افروختہ بودند. و روشنائی گوہرہای شب چراغ و زروزیوری کہ در دست و بازوی راجہ‌ها بود باعث مزید روشنی بود، و شمشیر و نیزہ مانند بیرق می‌درخشید.

در این وقت کہ مردم را برحال آشنا و بیگانہ اطلاعی شد، و فرق در میان دوست و دشمن پیدا آمد؛ کوروآن افواج را از سرنو تقسیم کردند. بکرن (Vikarna)، و چترسین (Citrasena)، و دوشاسن (Duhsasana)، و دردہرکبہ (Durdharsa)، و دیرگبہ باہو (Dirghabahu)، و مہاباہو (Mahabahu)، را ہمراہ دروناچارچ ساختند تا یکجا باشند. و جانب دمت‌راست دروناچارچ، پسر ہاردک (Hrdika)، یعنی: کرت‌برما (Krtavarma)، و بہجانب چپ شل را گذاشتند و بہادران دیگر را

۱- کندل (Kundala): گوشوارہ.

پیش روی او تعیین کردند.

و پاندوان، دهرشت‌دمن را به‌مقابله دروناچارچ فرستادند، و ارجن را به جنگ کرن، و بهیم‌سین، را به‌مقابله درجودهن، و همه پاندوان اتفاق کرده پرس دروناچارچ رفتند، و گفتند که درونه در این میان زیردست است؛ اول از او خاطر جمع باید نمود. و کوروان همه جمع شدند و حمله بر راجه جده‌شتر آوردند؛ و چندان جنگ درین شب واقع شد که مردم کمان بردند مگر در همین ساعت تمام ایشان کشته و مرده خواهند شد.

و سهدیو به‌عزم گرفتن درونه روان شده بود؛ به‌ناگاه کرن سرراه او گرفت، و میان هردو جنگ واقع شد، و میان سهدیو، و دروناچارچ فاصله گشت. پس بهیم، به‌مدد سهدیو، آمد و با کرن بنیاد جنگ کرد. و درجودهن به‌کمک کرن آمد، و تیرها بر بهیم می‌انداخت؛ و نکل (Nakula) با شکن (Sakuni) مصاف می‌نمود. و شکهندی، با شل، و پرت‌بند، با کرپاچارچ، و کهروکه با دوشاسن، و اشوتهما، در حضور دروناچارچ، بر صف اعدا تیر می‌انداخت. و دروناچارچ، هرجانب نظر به‌جده‌شتر، گماشته او را می‌طلبید تا زنده بدست آرد. ارجن، خود را به‌دروناچارچ رسانید، و در میان او، و راجه واسطه شد. در این وقت النیش (Anuvimsa) دیو به‌جنگ ارجن آمد و دهرشت‌دمن، با دروناچارچ جنگ می‌کرد. سهدیو - پسر جراسنده - و دوشاسن، روبرو شدند و تیر بسیار انداختند و همدیگر را مجروح کردند. آخر سهدیو، اسپان ارا به دوشاسن را کشت، و بیرقش را انداخت و دوشاسن را پیاده کرد و شمشیر برهنه‌کرده خواست که دوشاسن را بکشد.

در این وقت برادران دوشاسن به‌کمک او آمدند، و با سهدیو بنیاد جنگ کردند و سهدیو بر اکثری از ایشان غالب آمد. و ایشان دوشاسن را برداشته از پیش سهدیو گریختند. سهدیو بوق فتح بناوخت و پاندوان خوشحال شدند. آن شب فیل‌سوار با فیل‌سوار، و پیاده با پیاده، و اسپ‌سوار با اسپ‌سوار غنیم بودند، و به همه انواع سلاح جنگ می‌کردند. و پسر هاردک (Hrdika) (یعنی: کرت‌برما) با جده‌شتر روبرو شد، و کمان راجه را شکست و راجه کمان او را برید، و در میان این دو حریف [تیر] ردوبدل بسیار شد. عاقبت جده‌شتر از پیش پسر هاردک، زبون شد و گریخت. راجه چون بی‌سلاح شد خود را در پناه بهیم برد. و کهروکه، با اشوتهما، مقابل شد و تیر محکم براو چنان زد که بی‌هوش افتاد. و کوروان، آواز بلند زده پیش اشوتهما آمدند و او را در حرف و حکایات گرفته تقویت می‌دادند. اشوتهما، بعد از دو گهری، به‌هوش آمد، و تیری چند بر کهروکه زد و انتقام خود کشید که او هم تا دیری بی‌هوش بود. اشوتهما، در این حال خنده بلند کرد و کهروکه تا دیری بی‌هوش افتاده بود. کوروان خوشحال شدند؛ پس بهیم، به‌مدد پسر خود آمد و از این جانب [نیز] درجودهن، به‌مدد اشوتهما، آمد و با بهیم جنگ عظیم کرد. بهیم، کمان درجودهن را به‌تیر بشکست و درجودهن کمان بهیم را شکست - چنانچه چهارچهار کمان بهیم، و درجودهن در آن حمله شکست -

و بر زمین انداختند. بهیم، چون دید که تیر و کمان سودمند نیست نیزه به درجودهن انداخت. او آن نیزه را در هوا شکست. بهیم، گرز خود را گرد سر گردانید. درجودهن، دید که گرز آهنی بهیم هرجا که می‌افتد ارابه را معاسپان و سواران و محافظان ذره ذره می‌سازد. فی‌الحال از ارابه خود را بر زمین انداخت و از آنجا بر ارابه نندك (Nandaka) رفت؛ و گرز بهیم، ارابه را شکست و اسپان و نگاهبان را بکشت. بهیم در حالت گریز درجودهن، خنده قهقهه زد و گفت که مردان اینچنین نمی‌گریزند چنانچه تو گریختی!

پاندوان، پیش بهیم جمع شدند، و سهدیو، پیشترک شد و حمله بردروناچارچ کرد که او را زنده بگیرد. پس کرن واسطه شد و سهدیو را به خود مشغول گردانید و نه تیر بر سهدیو زد، و کمان او را شکست. سهدیو کمان دیگر گرفت و تیرها بر کرن زد. و کرن چون حریف غالب دید با او جنگ کرد تا آنکه بیرق او را شکست و اسپان ارابه‌اش را بکشت. سهدیو پیاده شد و بر زمین ایستاد و نیزه بر کرن انداخت. کرن آن را در میان راه شکست. پس سهدیو گرز حواله او کرد. [کرن] آن را هم بیکار ساخت. پس ارابه را به قوت تمام جانب کرن انداخت. [کرن] آن را نیز شکست. چون سهدیو تمام فنون خود را کار فرمود و بر کرن هیچ کارگر نیامد دانست که کرن بدحریفی است. کرن گفت که تو خردسالی، مناسب این است که با طفلان جنگ کنی، و با اوستادان و پیشقدمان زنهار با ادب باشی، و در مقابله ایشان من بعد نیایی که زنده نخواهی ماند، چنانچه پیش من آمده بودی، اگر کسی دیگر می‌بود، تو را به جان می‌کشت؛ اما چه کنم که مادر تو کنستی، به طریق گدایی در کناره گنگه، از من التماس نموده بود که چون دست‌یابی پسران مرا نکشی و من با او وعده کرده بودم، مقید برگشتن تو نمی‌شوم. حالا تو به‌خانه برو، و دیگر به جنگ میا!

سهدیو، از این گفتار کرن، بسیار متغزل شد و برخود نفرین می‌کرد و می‌گفت: اگر این قصور راست نکم زندگانی بر من وبال است، بعد از آن سهدیو، رفت و بر ارابه دهرشت‌دمن سوار شد. و برادر راجه برات، که شتانیك (Satanika) نام داشت به‌مدد آمد و با شل روبرو شد؛ و شل، پیش از آن که شتانیك بیاید در راه نه‌تیر محکم انداخته ارابه و اسپانش را انداخت و او را پیاده ساخت و تیرهای دیگر بر راجه برات زد که بی‌هوش افتاد. پس راجه برات را مردمانش بر ارابه دیگر انداخته از معرکه بیرون بردند و شتانیك، به‌حال خود ماند. و چون کرشن‌جیو، و ارچن دیدند که شل غالب آمده با ارچن طرح جنگ انداخته ارچن، سلاح او را بیکار ساخت و کمان او را برید و اسپانش را با ارابه بر زمین انداخت و چتر و بیرقش را شکسته بر او غالب آمد و چند تیر چنان زد که شل بگریخت و از نظر غایب شد و شکست بر کوروان افتاد، و ارچن، کوروان را گریزانید. آنگاه چترمین در مقابل صف ارچن آمد و شتانیك - پسر نکل - به جنگ چترمین رفت، و تیر بسیار بر سینه چترمین زد. چترمین کمان او را شکست، و جوشن او را چاك چاك کرد.

پس شتانیك كمان دیگر گرفت و به‌نه‌تیر او را بزد. و چترسین باز به‌تیر هلالی كمان او را برید. شتانیك او را از ارا به پیاده ساخت، او برارابه پسر هاردك سوار شد و آن جنگ همین‌طور ماند.

قصه دروید و برک‌ه‌سین!

آمدیم برس قصه دروید، و برک‌ه‌سین: چون آن هردو به‌جنگ مشغول شدند، و دهرشت‌دمن - پسر دروید - به‌جنگ برک‌ه‌سین - پسر کون - برخاست؛ دهرشت‌دمن شصت تیر بر سینه و بازوی او انداخت، و برک‌ه‌سین نیز تیر بسیار پراو انداخت و جنگ عظیم در میان ایشان واقع شد چنانچه هردوکس غرق در خون گشتند. و تیرهای ایشان از هرطرف از هزار و صد هزار متجاوز شد.

در این وقت دروید، از جانب پسر خود تیر بسیار بر برک‌ه‌سین انداخت. و برک‌ه‌سین تیری که پیکان طلا داشت برآورده کمان دروید را برید. و دروید کمان دیگر به دست گرفت و باز برک‌ه‌سین را به تیر گرفت. و برک‌ه‌سین قوتی که داشت کار فرموده تیری محکم بر سینه دروید زد که بی‌هوش افتاد و به‌لبان، او را از معرکه بیرون برد. برک‌ه‌سین، غالب آمده و صف‌های دروید را پریشان ساختن گرفت، و همه را گریزانید که باز پس نمی‌دیدند. و بعضی در عین گریز زره و کچیم بریده می‌انداختند. در میان چندین هزار راجه‌ها، برک‌ه‌سین، اینچنین فتح کرد که از هر گوشه فریاد و فغان برخاست و زبان تحسین پراو گشادند برک‌ه‌سین به آن فتح اکتفا نکرده به‌جنگ جده‌شتر، رفت. و دوشاسن با پرت‌بند، مقابل شد و به‌سه تیر پیشانی پرت‌بند را مجروح گردانید تا غرق خون شد. و او به‌هفت تیر پیشانی دوشاسن را مجروح ساخت. دوشاسن، از روی اعتراض اسپان ارابه پرت‌بند، را با به‌لبان یکشت و بیرق او را انداخت. و جنگ میان آن هردو کس قایم ماند. در این حالت کرپاچارچ، و شک‌ه‌ندی، بنیاد جنگ کردند. شک‌ه‌ندی از پیش کرپاچارچ گریخت، و از گریختن شک‌ه‌ندی، ترس در مردم پانچال افتاد، و از پیش کرپاچارچ گریختند. آن شب آن‌طور جنگی کردند که پدر، پسر را، و برادر، برادر را می‌کشت و از همدیگر ملاحظه نداشتند.

آنگاه درون‌اچارچ آمد و با دهرشت‌دمن مقابله نمود، جنگ قوی در میان ایشان شد و کمان دهرشت‌دمن، از تیر درون‌اچارچ، بریده شد. درون‌اچارچ، او را گذاشته پیشتر رفت و دهرشت‌دمن، کمان دیگر گرفته تیر می‌انداخت. در این اثنا نظرش بر درجودهن، افتاد و او را به‌تیر گرفت. درجودهن، به‌تیر کاری کمان دهرشت‌دمن، را برید. و نکل، و سوئل جنگ می‌کردند و چندان تیراندازی می‌نمودند که تیر مثل یاران می‌بارید. عاقبت سوئل تیری در سینه نکل زد که ساعتی بی‌هوش افتاد. چون به‌حال آمد به‌نه تیر سوئل را مع اسپان بزد، و کمان او را برید. او از ارا به برزمین افتاد و چون نکل، بر سوئل غالب آمد او را فتح نموده پیشتر روان شد و شک‌ه‌ندی چون از پیش کرپاچارچ، مغلوب شد پیشتر رفته به درون‌اچارچ مقابل شد

و با او بنیاد جنگ کرد. کرپاچارج به حکم آنکه زده را میتوان زد بر شکپندی، راند و از غروری که داشت او را در نظر نیاورد. شکپندی در این مرتبه به جد جنگ کرد و کمان کرپاچارج را برید، و کرپاچارج نیزه بر او انداخت. شکپندی نیزه او را در هوا به تیر شکست. کرپاچارج مرتبه آخر کمان دیگر به دست گرفت و شکپندی را زیر تیر پنهان ساخت و چنان از روی اعتراض حمله بر آورد که شکپندی باز از پیش کرپاچارج گریخت، و کوروان حمله بر پاندوان آوردند، و کشاکشی بسیار در میدان واقع شد، و کرن را با دهرشت دمن جنگ افتاد، و ساتک به جانب دهرشت دمن، رسید. کرن، دهرشت دمن را گذاشته با ساتک جنگ می کرد. هر نوع تیری که ساتک می انداخت؛ کرن به همان نوع جواب میداد. چنانچه ساتک اگر تیر آتش بار سر میداد؛ کرن نیز همان طور تیر می انداخت.

در این اثنا برکپه سین، به مدد پدر آمده تیر بر ساتک، انداخت. ساتک چنان تیری بر برکپه سین زد که از او پران گذشته بر زمین افتاد و چنان بی هوش شد که کرن خیال کرد که او مرده است. چون کرن پسر را بدین حال دید آتش از نهاد او برآمد و از غیرت و غضب تیرها بر ساتک انداخت و در طلب انتقام زخم پسر بود که از ساتک بکشد، و ساتک او را چنان به تیر گرفت که کمان کرن را برید. در این حالت برکپه سین به حال آمد. پدر و پسر هر دو کمان دیگر به دست گرفتند و با ساتک جنگ می کردند و سهدیو - پسر جراسنده - به کمک ساتک آمده و با کرن و پسرش به جنگ مشغول شد که در آن جنگ مغلوبه بسیاری از بهادران نامی از جانبین کشته شدند و خلق بسیار تلف گشت.

در این اثنا که کرن با سهدیو، و ساتک، جنگ می کرد آواز چاشنی کمان ارجن به گوش کرن رسید، و کوروان نیز آن صدا را شنیدند و هوش از دل های ایشان برفت، و گفتند که باز ارجن، پیدا شد. کرن، با درجودهن گفت که ما را با ساتک کار افتاده و هنوز این امر مشخص نشده حالا که ارجن از دور می آید خلل در افواج ما خواهد کرد. تو را می باید که علاج ارجن بکنی و ساتک، و سهدیو در مردانگی مثل ابهمن اند؛ بلکه زیاده از او، و از حال ایشان نیز غافل نباید بود. درجودهن گفت: سرآمد کار در صف پاندوان همین سه کسانند: ساتک و دهرشت دمن، و سهدیو - پسر جراسنده - پیش از آنکه ارجن، نزدیک برسد تو این دوسه کس را از پیش بردار. بعد از آن ارجن، سهل است. پس درجودهن، با شکن، گفت که ده هزار فیل را با دوشامن، و درمکپه و سباه، و دو پردهرشن بگیر و به مقابله ارجن، و بهیم، و نکل، و سهدیو، برو و آنها را بکش. بند، و انبند، و شکن، به آن جماعت تازه زور، و فیلان صف شکن بر صف پاندوان آمد.

ساتک چون دید که لشکر عظیم متوجه ارجن شده، مقابله کرن را گذاشته، خواست که خود را به ارجن برساند؛ آن فوج ده هزار فیل، ساتک را در میان گرفتند، و او هم قدم در مردانگی افشوده جنگ عظیم کرد. چون دیری بسیار واقع شد ساتک به پیکان های تیر، همه بهادران مشهور کوروان، را بدوخت، و دوازده

تیر به درجودهن زد، و درجودهن او را به ده تیر زد، و ساتك، و درجودهن جنگی کردند که باعث حیرت نظارگیان شد، و هیچکس آن طور جنگ را قبل از آن ندیده بود. و ساتك باز به هشتاد تیر درجودهن را بزد و اسپان و بهلبان او را بدوخت، و کمان و بیرقش را برید، و از ارابه پیاده ساخت. درجودهن برارابه کرت برما نشست. ساتك، دلیر شده در صف کوروان - مثل شیر در رمه گوسفندان - درآمد و هزاران هزار فیل و اسب و ارابه سوار را بکشت و در ساعتی که درجودهن ایستاده بود ارابه سواران شجاع و دلیران روزگار برگرد درجودهن جمع شدند و در مقابله ارجن آمده او را به تیر گرفتند، و او به هرطرفی که می رفت اکثری را سراز تن و دست از بازو و انگشت از دست جدا می ساخت، و پیاده را براسپ، و اسب را برفیل، و فیل را برزمین می زد، و نکل، که مقابل الوک شده بود او را به سه تیر زد و ارجن کمان شکن را برید، و از ارابه اش فرود آورد. و شکن بر ارابه الوک نشست و هردو یک جا شده ارجن را به تیر گرفتند. آخر الامر ارجن بر همه غالب آمد، و افواج مقابل خود را از پیش براند، و دهرشت دمن با سه تیر دروناچارچ را بدوخت. او نیز دهرشت دمن را با هفت تیر زخمی کرد و به پنج تیر اسپان ارابه و بهلبان دهرشت دمن را بکشت و خدمتکاران او ارابه دیگر پیش دهرشت دمن آوردند، و او بر آن ارابه سوار شد و از پیش دروناچارچ روان شد. دروناچارچ مردم دیگر را پیش انداخت و می زد.

درجودهن، با کرن، و دروناچارچ گفت که با وجود حضور ما و شما و دیگر سرداران مشهور، ارجن جیدرتبه را بکشت، و دیگر از دلاوران نامدار به ملک عدم رخت بستند؛ حالا من تنها مانده ام یا چند معدودی از برادران و خویشان خود. اگر شما را دل نمی دهد، بگذارید تا من رفته به ارجن، و برادرانش جنگ کنم هرچه شود بر من خواهد شد؛ شما خلاص یابید و گرنه این بی عزتی است که شما به گریختن افواج ما راضی باشید. پس دروناچارچ، و کرن، از روی اعتراض جلوه ها برارجن، و دیگر پاندوان دادند. و در رنگستان و دیوان جنگ می کردند؛ و گفتند تا چراغها را فرو نشانند. چون روشنایی در میان نماند، برآواز جنگ می کردند و تیرها می انداختند و نام برده جنگ می کردند. در آن شب تاریک از روشنی چراغ به گوه های شب چراغ، و درخشندگی تیغ و نیزه و تیر اکتفا نمودند. در این وقت که آتش جنگ شعله بر هوا کشید، کرشن با ارجن گفت که کرن بسیار دلیر شده می گردد و هیچ کس را به نظر در نمی آورد، من به شما راهی بنمایم تا او را به آسانی توانید کشت. ارجن گفت: آن طریق کدام است؟

کرشن جیو گفت که کرن، بسیار پرزور و در فنون جنگ بی بدل است؛ برای جنگ او کهروکه را باید فرستاد تا به طلسم و تعبیه او را زیون سازد. پس ارجن با کهروکه گفت که بهیم سین، مادر تو را برای همین گرفته بود که از او چون تو فرزندی قوی هیکل به وجود آید و در این روز جنگ بکند. حالا چون شب گذشته و قوم تو در این وقت قوت و زور بسیار دارند باید که جمعی از دیوان و دیو-

زاد[گان را] پیدا کرده همراه بگیری و با کرن جنگت اندازی. کپروکه از دیوان جمعیت بسیار بهم رسانید و به گوشه‌ای رفته به پوشیدن سلاح مشغول شد. بعد از آن که دیوان به کمک [کپروکه] مسلح شدند، به یکبارگی غلغله در عالم انداختند و شور و شغب کرده به جنگت کرن آمدند.

درجودهن در این هنگام به دوشاسن گفت که کرن را با کپروکه جنگت کردن مصلحت نیست؛ چرا که آهن به آهن نرم می‌شود، هر جنس را حریف همان جنس باید؛ بنابراین النیش دیو - پسر جتاسر (Jatasura) را به جنگت کپروکه، نامزد ساز. پس النیش، دیو و کپروکه، جنگت می‌کردند. کپروکه، النیش (Alambusa) را پیاده ساخت و او کپروکه را مشت مضبوط زد و رد و بدل در میان دیوزادان به مشت ولگد بود. بعد از آن دست و گریبان شدند. کپروکه، النیش را بر زمین زد و به دست و پا مالیدن گرفت. النیش حمله کرد و از دست کپروکه خلاصی یافت و از نظرش غایب شد، و رفته به جای دیگر ایستاد؛ و باز آمد و بر کپروکه دست انداخت. در این صورت کپروکه را بر زمین زد و مالیدن گرفت. کپروکه نیز به طلسمی کار فرموده از دست النیش خود را خلاص کرد، و به هر صورت ظاهر می‌شد و رد و بدل می‌نمود. آخر بر النیش دیو، غالب آمد و سر او را برید و به دست گرفته خندان خندان پیش درجودهن، رفت و گفت که قاعده است که پیش حکام و سلاطین دست خالی نمی‌توان رفت، اول سر النیش دیو را که حکم جوز هندی دارد تحفه پیش راجه آورده‌ام، اگر حیات وفا کرد سر کرن را نیز پیشکش خواهم کرد. این را بگفت و به صورت زشت و شکل مهیب پیش کرن آمد که تشنه خون او بود، و کرن، کرن‌گویان می‌گشت. کرن او را دیده تیر زد. کپروکه، پایه ارا به را گرد سر گردانید و به قوت تمام بر کرن انداخت. و کرن آن پایه را در هوا به تیرهای خود ذره ذره کرد. پس کرن چندان تیر زد و کپروکه را آن‌طور زخمی ساخت که از بدنش مقدار ناخنی سلامت نماند. و کرن تیری که دیوان به او بخشیده بودند بگیرفت و کپروکه همان‌طور تیری که موروثی او بود به دست آورد و تیر کرن را به آن تیر برید، و رد و بدل می‌نمود. و چون دید که کرن غالبانه جنگت می‌کند، آن زمان کپروکه هنر خود را کار فرمود و به شکل‌های عجیب ظاهر شدن گرفت. گاهی برابر يك تیرانداز و گاهی صد تیرانداز و گاهی صد هزار تیرانداز ظاهر می‌شد و روی و دهن را کج می‌کرد و چشم کج می‌نمود و دهن خود را بلند و پهن می‌ساخت و ساعتی مقدار يك دست بر زمین می‌نشست و لحظه دیگر چنان بلند می‌شد که سرش به آسمان می‌رسید و دهن را چنان فراخ می‌ساخت که گویا بروبحر را به يك دم خواهد کشید. وزمانی بر فیل و اسب سوار بود، و گاهی پیاده، و گاهی به صورت شیر حمله می‌نمود، و گاهی برگردن و دوش او سوار بود، و می‌گفت که من همین زمان تو را می‌کشم. و گاهی به صورت رنگارنگ و دریا‌های گوناگون می‌شد. و زمانی ابر می‌شد و ریگت گرم می‌افشاند

القصه چندان صورت‌هایی غیر مکرر به کرن نمود که کرن حیران ماند. پس

کرن، نام آن دیوان که او را تفال کرده بودند یاد کرد و تیرهای ایشان را به دست گرفت و در هوا خانه از تیرها ساخت تا کپروکه نتواند از آن خانه به در رفت کپروکه بخندید و آن طلسم سابق را گذاشت و تعبیه دیگر نمود و دیوان خود را فرمود بعضی بر شیر و بعضی بر فیل و اسب و طایفه‌ای برگرگ و گفتار و دیگری بر دیو، و دیت (Daitya) سوار شده و سلاح‌های غیرمکرر پوشیده به جنگ کرن آمدند. کپروکه پنج تیر بر سینه کرن زد و کمانش را برید. کرن از روی اعتراض کمان دیگر به دست گرفت و او را تیرها می‌زد و به طوری اسب و شیر و فیل طلسم کپروکه را می‌زد که آن تعبیه برطرف شد و غیر از کپروکه و کرن، به صورت اصلی، کسی دیگر نماند. و روبرو جنگ می‌کردند. پس کپروکه نیزه دستی را که طول آن هشت گز و عرضش چهار وجب و از سر تا پا آهن بود و چهار سر داشت، به دست گرفته بر کرن انداخت. کرن، جست و خیز کرده از ارا به چند دست بالا رفت تا آن سلاح از زیر پا گذشت و ارا به کرن، با اسپان و پهلبان و بیرق و طوق به رنگ صاعقه بسوخت و خاک سیاه کرد. و کرن، بعد رفع آن نیزه بر ارا به دیگر سوار شده باز کپروکه را به تیر گرفت. و در این مرتبه کپروکه خود را به صورت شهری از شهرهای گندهربان (Gandharva) در نظر می‌نمود که قصرهای هالی و خانه‌های زیبا و باغ و اشجار در هوا بود، و باز غایب می‌شد؛ و مدتی کپروکه به این نهج با کرن جنگ داشت.

در این اثنا دیوی پرزور الایده (Alayudha) نام پیش درجودهن آمد و گفت که پاندوان، هرنب (Bidimba) برادر مرا کشته‌اند، من به جان و دل تشنه خون ایشان‌ام، امروز حکم فرما تا لشکر ایشان را بکشم، و انتقام برادر خود بگیرم. درجودهن گفت که به مدد کرن برو و با کپروکه که دیوزاد است جنگ بکن. بهیم در این اثنا به مدد کپروکه آمد. الایده دیو را از پسر خود باز داشت و به جنگ او مشغول شد، و همه دیوان را که با او همراه بودند به پنج پنج تیر بدوخت و تیری را که بهیم سینه، به الایده، می‌زد گاهی به دست، و گاهی به سر می‌شکست. پس بهیم، گرز خود را حواله او نمود. الایده گرز بهیم را چنان به گرز خود زد که در رنگ دعای نامقبولی که به صاحبش مراجعت می‌کند گرز بهیم برگردید؛ و بهیم، گرز او را به تیر بدوخت و بشکست. الایده، دیوانی را که مثل مور و ملخ همراه آورده بود بر لشکر پاندوان سر داد و کار برایشان تنگ ساخت. کرشنجیو، با ارجن، گفت که کار بر بهیم، تنگ شده، به مدد او برویم. ارجن با دهرشت دمن، و نکل، و سهدیو، و اتموجا و پسران درویدی، و دیگر برادران غیر از جد هشت، به محافظت بهیم، به جنگ الایده دیو آمدند. پیش از آنکه ارجن بیاید، الایده اسپان و ارا به و پهلبان و چتر، و بیرق و کمان بهیم را شکسته بود، و بهیم، بر زمین مانده، پس کپروکه با الایده جنگ کرد و به تردد بسیار الایده را بکشت و سر او را به دست گرفت و رفته درجودهن را گفت که این تحفه دوم است که برای شما آورده‌ام!

بعد از کشته شدن الایده، هولی عظیم در کوروان افتاد. کهروکه به صورت های غریب ایشان را ترسانیدن گرفت و در جنگ جمعی بسیار را بکشت و به قوت تمام نعره بلند می زد. پس کرن باز متوجه کهروکه شد و جنگ آغاز نهاد. کهروکه پیش کرن آمد، و از نظر غایب شد و پنهان شده نیزه را حواله کرن کرد. و کرن پنج گروه جست و خیز نموده نیزه کهروکه را رد کرد؛ اما خلایق بسیار را به باد داد. کهروکه از بالا سنگی گرم و ریگت تفسیده و سلاح های گوناگون بر کوروان انداخته ایشان را عاجز و زبون کرد به مرتبه ای که از هر طرف فریاد و فغان برخاست و در لشکر کوروان غیر از کرن، کسی دیگر به مقابل نماند. پس در جودهن، به کرن گفت: سلاحی که داشتی و بر کهروکه کار فرمودی بدو نرسید، حالا چه علاج داری؟ کرن گفت که اندر افسونی به من آموخته است، آن را بر نیزه خوانده حواله کهروکه می کنم و او را می کشم. پس کرن آن را به دست گرفت و از تاثیر آن نیزه دغا بازی کهروکه، همه بر طرف شد و تنها به جنگ کرن ماند. عاقبت آن نیزه اندر را بر کهروکه انداخت و آن نیزه بر سینه کهروکه خورد و از پشتش در گذشت. کهروکه از بالای فیل سرنگون افتاد و کوروان هم خوشحال شدند و پاندوان، از این قضیه غمگین شدند.

بعد از آن که کهروکه کشته شد کرشن جیو، بغندید و پاندوان، را گفت که طرفه چیزی است، امروز بلایی که بر ارجن، خواست نازل شود بر کهروکه افتاد، و شما از مردن کهروکه بد حال نباشید. ایشان گفتند که این معنی را روشن تر بیان نمایید. کرشن جیو گفت که چون کرن، زره پوشیده و حلقه در گوش انداخته متولد شده بود از تاثیر آن زره و حلقه هیچ کس او را نمی توانست کشت. و اندر، کاری که کرده آن بود که آنها را به مکر و حيله از کرن گرفت چنانکه مذکور شد. و در وقت وداع اندر، کرن، از اندر آن افسون نیزه دستی به قصد جان گرفتن ارجن گرفته بود تا آن که آن را امروز بر کهروکه انداخت و او را کشت. شما شکرانه ایزدی به جا آرید که ارجن، سلامت ماند. چنانچه من به خاطر شما جراسنده و ششپال و انگد دیو را کشته ام، در این نزدیکی کرن را هم می کشم. چیزی که او داشت آن زره و این افسون اندر بود. زره خود پیش از این رفته بود و افسون اندر، حالا رفت، و کرن بی سلاح مانده است. حالا مردانه باشید و جنگ کرده او را بکشید و از کشته شدن کهروکه غم و افسوس مخورید که پدر اگر سلامت است باز نعم البدل خواهد شد.

سنجی، چون بدینجا رسید دهر تراشت، از سنجی پرسید که کرن، نیزه را به جای کهروکه چرا بر ارجن، نینداخت؟

سنجی گفت که چون بزرگان کوروان از: در جودهن، و دوشاسن، و درونا چارج، و غیره هم بر این بودند که کرن، آن افسون را بر کرشن، و ارجن، حواله کند؛ و کرشن جیو، بر این معنی مطلع شده افسون خوانده بر کرن دمید که قصد کشتن ارجن از دل کرن، معو شد؛ و به غفلت آن سلاح را که بر ارجن، بایستی می انداخت

حواله کپروکه کرد! بعد از آن سنجی، گفت که چون کرشن، پاندوان را تسلی داد و ترغیب جنگ کرد پاندوان به عزم جنگ و انتقام کپروکه، دست به تیغ و تیر و نیزه بردند و به دهن خون آلوده تشنه خون کوروان بودند. تمام شب از جانبین کشاکش و خونریزی بود. چون وقت سحر نزدیک رسیده بود خواب پرچسمان مردم غلبه کرد و از واسطه جنگ شب و روز مجال در دست اها نماند. ارجن، در میان معرکه به بانگ بلند فریاد زد و گفت که چون يك شب و يك روز در جنگ گذشته و در مردم و فیل و اسب قوت تردد نمانده ساعتی فرود می باید آمد و خواب کرد. از شنیدن سخن ارجن، دوست و دشمن آفرین گفته زبان به مدح و ثنا گشادند و خواب يك لحظه را برابر چند سال غنیمت شمردند. و فیل سوار بر فیل و اسب سوار بر اسب سرنهاده هماندم اندکی غنودند که آفتاب برآمد و برای جنگ روز چهارم هردو سپاه بیدار شدند و کمر به خون یکدیگر بستند.

درجودهن، در این هنگام به دروناچارچ گفت: وقتی که پاندوان، به خواب رفتند خوش فرصتی بود برای کشتن ایشان! اما چه کنیم که شما با ما موافق نشدید و نیک خواهی ایشان را هنوز هم از دست نمی دهید! دروناچارچ گفت که ما جنگ به راستی می کنیم، و دغابازی نمی دانیم، این روا نباشد که یکی در خواب باشد و دیگری آمده او را بکشد. و ارجن، آنطور حریفی نیست که در خواب فراغت داشته باشد بهر حال او از جنگ ما آگاه می شد و کوشش ما چه سود می کرد؟

درجودهن گفت: اینها همه تکلفی است که شما می گوئید و حقیقت اخلاص شما بر ما ظاهر است. چون شما چنانچه جنگ می باید کرد نمی کنید ضرور است که من، و دوشاسن، و کرن، و شل، هر چهار به جنگ ارجن، برویم.

دروناچارچ گفت که اگر در تو قوت می بود بایستی که تا این زمان او را می کشتی، از اول تا آخر ماییم که با او جنگ کرده ایم و خواهیم کرد! اما تو حریف او نیستی و آنها که نام بردی نیز مرد میدان او نیستند! چرا اینهمه دعوی می کنی و کار ضایع می سازی؟ این همه فتنه ها از تو سرزده که سخن کرشن نشنیدی و چندین هزار خلاق را برباد دادی! حالا سخن کوتاه باید کرد. این را بگفتند و هردو لشکر با هم در افتادند و دست به کار می رسانیدند. در این هنگام بهیم، به ارجن گفت که مادر دوباره کسی را نمی زاید، زندگی برای ننگ و ناموس است اگر در این معرکه کشته شویم زهی سعادت! حالا کار را ما نزدیک رسانیده ایم و دهرشت دمن، جنگ کرده به دروناچارچ رسیده است، و مرگ دروناچارچ، به دست دهرشت دمن، مقرر شده! ما را هم به کمک او باید رفت و خاطر جمع می باید ساخت. و زنهار بخاطر نرسانی که چرا اوستاد خود را بکشم؟ چرا که او جای آشتی بما نگذاشته است و سلسله جنبانی غیر از او در کوروان، باقی نمانده است. همت باید کرد و او را از هم باید گذرانید. بهیم، و ارجن، در این گفتگو بودند که بهادران

مشهور کوروان، مثل شکن، و دروناچارچ، و شل، و امثال ایشان همراه راجه درجودهن، بر سر ارجن، و بهیم تاختند و تیرها بیک مرتبه از شست گشاده ارجن را از همه سو نشانه تیربلا ساختند و او را تیرباران کردند و آنچنان جنگ کردند که کس ندیده و نشنیده بود. و در آن تاریکی شب کسی را کسی از گردوغبار نمی شناخت. و بی ترتیب جنگ و حمله می نمودند و ترتیب جنگی که قرار داده بودند ساقط شده و اسپ سوار با پیاده و فیل سوار به اراپه سوار حمله می نمود و کار از جنگ سلاح گذشته به مشق و لگد رسید چنانچه موهای یکدیگر را گرفته بر زمین می کشیدند. در این اثنا راجه برات، و دروید، به جنگ دروناچارچ آمدند و تیر بسیار بر او انداختند. او همه تیرهای ایشان را معطل داشت. با نیزه دستی بر او حمله کردند، آن را نیز به تیر برید. آخر الامر دروناچارچ، غالب آمد و راجه برات، و دروید، هردو را بکشت و سرایشان را برید و غریو از همه سپاه برخاست.

پس مردم پانچال، و کیکی، و مردم چندیری، یکبار جلوریز بر دروناچارچ، و افواج او شست گشادند، او ایشان را هم درگذرانید و عالمی را به سرحد عدم فرستاد. دهرشت دمن - پسر دروید - از غم و غصه پسر برآشفست و سوگند غلیظ برزبان آورد که تا دروناچارچ را نکشم آب و طعام بر من حلال مباد. بهیم، به او گفت که دروناچارچ پیشترک شده در افواج ما آمده است، و مردم را خراب ساخته است. اول من بروم و جنگ کرده او را مانده سازم، بعد از آن که در او مجال نماند تو کار او را تمام سازی، والا تو طفل خردسالی و او کهنه گرگ، می ترسم که مبادا مکرری و حيله ای بکند و تدبیر ما را ضایع سازد. پس بهیم به طلب دروناچارچ برآمد و با او جنگ بنیاد کرد. و دهرشت دمن، از طرف دیگر متوجه شد و دروناچارچ را هردو در میان گرفتند. بهیم، مردم دروناچارچ را با گرز و نیزه و دیگر سلاح کشت. و دهرشت دمن، چندان از روی غیرت و تعصب جنگ می کرد که از تعریف بیرون و از تقریر و تحریر افزون بود. تا آنکه صبح شد و چهار روز از مدت جنگ پنج روز دروناچارچ گذشت. و در روز آینده دروناچارچ، بدست دهرشت دمن کشته خواهد شد - چنانچه به تفصیل مذکور خواهد شد.

چون این حکایت را سنجی به اینجا رسانید دهرتراشت پرسید که بعد از آن که روز پنجم شد که در حقیقت روز پانزدهم است - از جمله هژده روز مهابهارت - بیان باید کرد که کار جنگ به کجا منتهی شد و دروناچارچ چگونه به قتل رسید؟! سنجی گفت: آن شب چون تمام شد و صبح شد هردو لشکر به غایت کوفته و مانده شده بودند. با وجود آن حال باز هردو لشکر صف آرایی کردند، و فیل سوار با فیل سوار، و اراپه سوار با اراپه سوار، و اسپ سوار با اسپ سوار، و پیاده با پیاده روبرو شده جنگ می کردند. و مردم را چنان دست و پا از کار رفته بود که اگر خصم هرکس اندک جرأتی می کرد غنیم خود را می کشت. و در هردو لشکر بغیر از ارجن - از پاندوان - و دروناچارچ - از کوروان - به حال خود نبود و

اصلا در ایشان اثر سستی و ضعفی ظاهر نبود و دیگران هیچکدام نبودند که به غایت ضعیف و ناتوان نشده بودند. و با وجود این حال هردو لشکر چنان به جنگ درآمدند که اکثر مردم لشکر خود را از پیگانه فرق نمی‌کردند و همدیگر را می‌کشتند و هردو لشکر درجوده‌ن را دشنام می‌دادند که او در شب که خداوند^۱ به جهت آسایش خلاق آفریده است نگذاشت که مردم آسایش نمایند. و گردوغبار به نوعی روی هوا را درگرفت که مردم بسیار کشته شدند و جوی‌های خون به نوعی روان گشت که تمام زمین کرکسیت گل شد و گرد فرونشست. و درجوده‌ن، با نکل، در جنگ بود. درجوده‌ن، به طرف چپ او می‌گردید باشد که به غفلت یکجا او را تواند زدن. هردو حریف به آن طریق با هم جنگ می‌کردند. و بهیم‌سین، با کرن، و ارجن، با دروناچارچ به جنگ درآمدند و چنان جنگی کردند که از وقت آفرینش آدم آن‌طور جنگی کم شده باشد؛ مگر دیوتها و دیوان جنگ می‌کرده باشند. سر و دست و پای بریده و بدن‌های کشته در میدان پشته پشته افتاده بود و آن قدر ترکش و شمشیر و نیزه و گرز و طوق و دست برنجن^۲ و گوشواره در هرطرف افتاده بود که شمع آن‌ها در روز روشن مثل ستاره می‌نمود در شب تاریک. و بعضی زخم خورده، اسب ایشان را به هر طرف می‌برد و اگر یاری و آشنایی او را می‌دید آن قدر التفات نمی‌کرد که او را از اسب به زیر آورد. و درجوده‌ن، با نکل، جنگ می‌کرد به این طریق که نکل، از طرف راست درجوده‌ن، درمی‌آمد که شاید او را غافل ساخته بزند. و درجوده‌ن، هم به جانب چپ او می‌گردید باشد به غفلت یکجا او را تواند زدن.

آخر نکل، درجوده‌ن را غافل گردانیده تیری محکم براننش^۳ زد چنانچه درجوده‌ن، بی‌تاب شد. نکل می‌خواست که ضربه دیگر بزند که دوشاسن آمده با نکل روبرو شد. و درجوده‌ن را پهلپانش از معرکه به در برد. و نکل، پهلپان دوشاسن را پکشت. و دوشاسن، تیر بسیار برنکل زد. همه دلاوران با هم جنگ بسیار کردند. سهدیو از یک طرف دوشاسن، آمده اسپان اراپه‌اش را پکشت. و دوشاسن، اصلا ملتفت به آن نشد و برپالای اراپه بایستاد. و از هردو طرف به آن دو برادر جنگ عظیم شد تا آنکه شکن، به کمک دوشاسن، آمده اسپان اراپه سهدیو را کشت، و دوشاسن را بر اراپه خود سوار کرد. و هردو برادر بر یک اراپه سوار با آن دو برادر به جنگ درآمدند.

بهیم، با کرن، جنگ می‌کرد و هر تیری که کرن می‌انداخت نه بر بهیم می‌خورد و نه بر اسپان اراپه‌اش می‌رسید. و هر تیری که بهیم، می‌انداخت کرن آن را در راه هوا می‌شکست. و مردم بر بهیم‌سین خندیدند. بهیم در غضب شد و گرز خود را گرفته بر سر کرن دوید. چون گرز را بر کرن انداخت، کرن گرز خود را چنان برگرز بهیم

۱- ل: سری بهگوان.

۲- ل: دستوانه.

۳- ل: رویش.

زد که گرز بهیم برگشته بر بیرق ارا به اش فرود آمد و بیرق را شکست. بهیم باز کمان به دست گرفت و کمان کزن را که اسد، نام داشت بشکست. کزن کمان دیگر بجی (Vijaya) نام خود را که مثل کمان گاندیو (Gandiva) ارجن بود به دست گرفت و بهلبان بهیم را بکشت. بهیم را چون پیاده ساخت، کزن بر اطراف بهیم می گردید و از هرجانب بهیم، را می زد. دهرشت دمن این حال را دیده خود را برسانید، و بهیم را برارابه خود سوار ساخت.

ارجن، با دروناچارچ جنگ می کرد - چنانچه دو باز خواهند که پارچه گوشتی را از هم بگیرند و با هم جنگ می کرده باشند، ایشان همان نوع با هم جنگ می کردند - و ارجن گاهی به تیرهایی که اندر به او داده بود با دروناچارچ جنگ می کرد، و دروناچارچ هم به همان طریق جواب او می داد. و گاه هردو به تیرهایی که برن (Varuna) به ایشان داده بود و گاه به تیرهایی که پرسرام داده بود با هم جنگ می کردند. آخر الامر دروناچارچ گفت که ای ارجن! صد رحمت بر تو باد، من آنطور که تو را می دانستم زیاده از آن ظاهر شدی. آنوقت دیوتها در هوا آمده به دروناچارچ گفتند که ما این طور هرگز جنگ از کسی ندیده ایم، ما چنان می دانیم که مهادیوجیو، و برهما، با هم جنگ می کردند و چندین وقت با هم برابر بودند امروز شما را هم همانطور می بینیم و فرقی میان این دو کس نیست که عقل و دانایی دروناچارچ، بیشتر است اما ارجن، در زور و قوت و سپاهی گری زیاده است. بعد از آن دروناچارچ، تیر برهماستر (Brahmastra) بردست گرفت. دیوتها از دیدن آن تیر لرزیدند و گفتند که اگر آن تیر را بیندازد، همه خلق هلاک خواهند شد. ارجن، چون آن تیر را دید او هم تیری که از برهما یافته بود در برابر آن برآورد. و هردو کس آن تیرها را انداختند و هردو تیر برهم خوردند - چنانچه از صدای برهم خوردن آن آوازه های هایل به گوش رسید و مردم بسیار قالب تهی کردند و اسپان رمیده به هر طرف رو نهادند - و آتشی از آن تیرها چنان شعله ای زد که نزدیک به آسمان رسید، و آدم، و فیل، و اسپ، و ارا به، و پیاده، و شتران باربردار که از آنجا نزدیک بودند، همه از آن آتش سوختند. بعد از آن در میان دروناچارچ، و ارجن جنگی واقع شد که هرگز به آن سطوت کسی ندیده است. و جنگ ایشان مدتی همین طور بود که نه این را خطر بود و نه آن را ظفر.

بعد از مدت مدید از هم - برابر - جدا گشتند و از یک طرف دوشاسن با دهرشت دمن، جنگ می کرد، و دوشاسن هر تیری که می انداخت دهرشت دمن آن را در راه می زد، و می شکست. و چهار اسپ ارا به و بهلبان دوشاسن را بکشت. دوشاسن تاب مقاومت دهرشت دمن نیاورد و برارابه شکن سوار شد و شکن او را بدر برد. و دروناچارچ چون عجز دوشاسن، و گریختن او را دید، اعتراضی شده در برابر دهرشت دمن درآمد. و کرت برما - پسر هاردک - پیش از دروناچارچ،

به دهرشت دمن رسید و با او جنگ کرد. و نکل، و سهدیو به کمک دهرشت دمن آمدند و با کرت برما، پسر هاردک به جنگ درآمدند. و دروناچارچ، با دهرشت دمن، و آن دو کس دیگر - با آن دو کس - برابر جنگ می کردند و حيله و مکر اصلا در جنگ ایشان نبود. بعد از آن ساتک به کمک دهرشت دمن، و نکل، و سهدیو آمدند. از این جانب درجودهن، آمد و با ساتک گفت که یادداری که در خردسالی با هم دوستی داشتیم، و با هم بازی می کردیم، در این اوقات چه شد که تو شرم نمی کنی و با من جنگ می نمایی؟ ساتک گفت که آنچه در کودکی بود، گذشت، شما با پاندوان نیز دوستی داشتید حالا چنان دوستی ایشان را دور کرده اید که با ایشان جنگ می کنید؛ ما هم با شما جنگ می کنیم.

دروناچارچ او را گذاشته با بهیم، روبرو شد، و ساتک، با درجودهن، مقابل شد. درجودهن کمان ساتک را شکست. ساتک کمان دیگر بدست گرفت و در برابر کمان درجودهن را شکست، و چندان در میان ایشان جنگ واقع شد که درجودهن خسته شد و نشست. ساتک ملاحظه ادب او کرده دیگر تیر به او نینداخت.

بهیم، و دروناچارچ، بعد از جنگ بسیار - برابر - از هم جدا شدند. و درجودهن چون قوت گرفت باز برخاسته برساتک تیرباران کرد. بهیم، چون کرن را دید او هم به کمک ساتک آمد و تیری زد و يك پایه ارابه کرن را شکست. ارابه کرن، با يك پایه - چنانچه پیشتر بود - می رفت. مردم فریاد زده گفتند که به یقین کرن پسر آفتاب است، و چنانچه آفتاب بصورت يك پایه ارابه است همانطور ارابه کرن به يك پایه می گردد.

راجه جد هشر، با مردم خود گفت که میان کرن، و بهیم، جنگ می شود شما به مدد بهیم بروید پس لشکریان پاندوان، چهارفوج شدند و از چهار طرف متوجه جنگ شدند و يك فوج پانچال، بر سر دروناچارچ رفت. دروناچارچ، بسیار کس را کشت، آنگاه مردم سرنجی (Srnjaya) به جنگ دروناچارچ آمدند. دروناچارچ، از ایشان همه را بکشت.

پاندوان چون دیدند که هیچ فوجی تاب مقاومت دروناچارچ، نمی آورد و به هر طرف که دروناچارچ، توجه می نماید فتح می کند همه بزرگان پاندوان، با کرشن جیو گفتند که تا دروناچارچ، همراه کوروان خواهد بود، محال است که فتح میسر شود. کاری باید کرد که او از میان مردم گم شود تا شاید کار ما گشایش یابد.

کرشن جیو گفت: دروناچارچ هم عبادت سری بهگوان - چنانچه باید - می کند و او در انواع جنگ و فنون سپاهی گری در جهان بی مثل است. تا او سلاح داشته باشد و جنگ می کرده باشد او را هیچکس نمی تواند کشت؛ مگر آنکه او سلاح اندازد، آن زمان شاید که او را توان کشتن. مردم از کرشن جیو پرسیدند: نوعی میشود که او سلاح بیندازد؟ کرشن جیو گفت که اگر راجه جد هشر یکبار دروغ بگوید، او سلاح می گشاید، آنوقت او را می توان کشت. ارجن، و بهیم، و نکل، و

سپیدیو، این سخن کرشن جیو، را قبول کردند که صلاح در آن است که راجه جد هشت، یکبار بجهت مصلحت دروغ بگوید. اما راجه قبول این معنی ننمود و گفت که اگر من با تمام برادران و لشکریان کشته شوم هرگز صورت نخواهد یافت که من دروغ بگویم. کرشن جیو، به ارجن و برادرانش گفت: تا شما چیزی را که اسوتهاما، نام داشته باشد نکشید این صورت نخواهد یافت که راجه دروغ بگوید مگر سخنی که دروغ مانند باشد بگوید. ایشان گفتند که از کشتن چیزی که اسوتهاما، نام داشته باشد چه فایده خواهد بود؟ کرشن جیو، گفت که سر این بر شما ظاهر خواهد شد. حالا راجه مالوه که اندربرما (Indravarma) نام دارد و فیل او اسوتهاما، نام دارد، آن فیل را بکشید. بهیم، فی الحال بدوید و آن فیل را بکشت و دویده در برابر دروناچارچ، آمده و چشمان بر زمین دوخته فریاد برآورد که: اسوتهاما، مرد. اسوتهاما، مرد.

دروناچارچ، چون این سخن بشنید تغییری از او ظاهر شد اما چون دید که بهیم، چشم بر زمین دارد گفت که بهیم، دروغ می گوید. پس اعتراض شده بر صف پاندوان، تاخت و ده هزار فیل و ده هزار اسب و بیست هزار مردم، از مردم پانچال، را بکشت. و راجه بسدان که راجه کلان بود سر او را از بدن جدا کرد. و هنوز تیروکمان دیگر طلبیده بود تا تمام لشکریان پاندوان، را بکشد که در این وقت جماعت رکبیشران، و دیوتها، که در بالا ملاحظه این کار می کردند همه پیش دروناچارچ، آمده گفتند که تو برهمنی تو را نمی رسد که اینقدر مردم را بکشی. و جماعت رکبیشران، که ایشان را بال کھلیه (= وال کھیل Valakhyila) می گویند و ایشان هفت هزار کسانند که به غیر از عبادت سری بهگوان کاری ندارند، همه پیش دروناچارچ، آمده گفتند که ای دروناچارچ! از مهاراج (Maharaja) نمی ترسی که این همه خون می کنی؟ حالا سن تو از هشتاد سال گذشته باشد و امروز یا فردا خواهی مرد، چه لازم است که خون اینقدر بنده های سری بهگوان، می ریخته باشی؟ سلاح خود را ببنداز.

در این وقت دروناچارچ، نگاه کرده دید که دهرشت دمن، در برابر او ایستاده است. چون سخن همه رکبیشران شنید که سلاح خود را دور کن، او سخن بهیم را یاد کرد که گفته بود که اسوتهاما، مرد. چون دهرشت دمن را برابر خود دید تغییری عظیم در او پیدا شد و به خاطرش رسید که مبادا اسوتهاما مرده باشد. با خود گفت که راجه جد هشت، که شاگرد من است هرگز دروغ نمی گوید، از او می پرسم او با من راست خواهد گفت؟

پس دروناچارچ پیش راجه جد هشت آمده از دور بایستاد. کرشن جیو، و ارجن، و دیگر برادران و راجه ها در خدمت راجه جد هشت بودند. دروناچارچ، از راجه جد هشت پرسید که اسوتهاما مرد؟ کرشن جیو گفت: بگو آری مرد.

راجه گفت که من هرگز با کسی دروغ نگفتم و هرگز با استاد [خود]

دروغ نخواهم گفت.

کرشنجیو گفت که امروز هنوز دوپهر روز نشده است ببین که او چه مقدار فیل و اسب و آدم را کشته تا آخر روز تمام شما را خواهد کشت!؛ به یک سخن دروغ که برای مصلحت باشد و چندین هزار خلق از کشتن خلاص شود، چه زیان دارد؟ راجه قبول نکرد.

بهیم گفت که من فیلی اسوتهاما نام را کشته‌ام، تو بگو که اشوتهاما نام فیل مرد. راجه گفت: این که دروغ نیست می‌گویم. پس راجه جدهشتر فریاد زده گفت که اشوتهاما مرد، اما فیل نه آدمی که اشوتهاما نام داشت.

چون راجه جدهشتر همین قدر گفت که اشوتهاما، مرد و دروناچارچ، آن را شنید و باقی گفتن را که اشوتهاما، آدمی نبود؛ بلکه فیل که اشوتهاما نام بود کرشنجیو، و ارجن، و دیگران همه بوق‌های خود را بنواختند و تتمه سخن را نگذاشتند که به‌گوش دروناچارچ، رسد.

دروناچارچ همین‌قدر شنید که اشوتهاما مرد، بغایت پریشان‌خاطر گشت و با دل خود گفت که پسر من تغال داشت که هرگز نمیرد. پاندوان اینطور مردمی بوده‌اند که آنچنان کسی را کشته‌اند من گناهکار شدم که با این مردم این‌قدر جنگ کردم و مردم بسیار از ایشان کشته‌ام، و سخن رکبیشران، نیز به‌خاطرش رسید که به‌او گفته بودند که مرگ تو نزدیک آمده است. دروناچارچ، متفکر گشت و سر در پیش انداخت، و بعد از لحظه سر برآورد، دید که دهرشت‌دمن، تیروکمان گرفته در برابر او ایستاده است. دروناچارچ اعتراض گشت و دست به تیروکمان برد و با دهرشت‌دمن، بنیاد جنگ کرد.

و دهرشت‌دمن سلاحی که از آتش آورده بود همراه داشت. دروناچارچ، بهلبان دهرشت‌دمن، را با اسپان ارابه بکشت. دهرشت‌دمن کمائی را فرو گرفت که از آتش برآورده بود. دروناچارچ آن کمان را هم شکست، دهرشت‌دمن بخندید و کمان دیگر به‌دست گرفت و گفت: چه شد که آن کمان مرا شکستی؟ مگر من کمان کم دارم؟ و یک تیر بردروناچارچ انداخت. دروناچارچ، آن کمانش را هم بشکست، و گفت که اگر هزار کمان به‌دست‌گیری من همه را می‌شکنم. دهرشت‌دمن هر سلاحی که به‌دست می‌گرفت دروناچارچ آن را می‌شکست. دهرشت‌دمن گرز خود را به‌دست گرفته متوجه دروناچارچ شد. دروناچارچ چنان تیری برآن گرز زد که گرز دهرشت‌دمن بشکست. دهرشت‌دمن به‌غایت در غضب شد و شمشیر و سپر خود را به‌دست گرفت و از ارابه به‌زیر جسته همچو شیر خشمناک متوجه دروناچارچ شد. در آن حمله صورت دهرشت‌دمن همچو صورت شیر به‌نظر دروناچارچ درآمد. دروناچارچ تیری برآورد که براو زند دهرشت‌دمن چنان از جای برجست که تیر دروناچارچ بر زمین افتاد. هرچند دروناچارچ تیر براو می‌انداخت او به‌چستی و

چالاکی آن تیرها را از خود ردا می‌کرد. دروناچارچ چندین تیر را به یک مرتبه براو انداخت. دهرشت‌دمن دو شمشیر به دست گرفت و از هر طرف که دروناچارچ تیر می‌انداخت او آن تیرها را از هر دو طرف به شمشیر می‌برید و آنچه از برابرش می‌آمد به چستی و چالاکی چنان برمی‌جست که همه تیرها از او خطا می‌شدند. دیوتها در هوا تماشای آن جنگ می‌کردند و بر چستی و چالاکی دهرشت‌دمن آفرین می‌کردند، و حیران ماندند. دهرشت‌دمن شمشیری که در دست داشت، صورت خورشید و ماه و ستاره‌ها را بر آن نقش کرده بودند. دهرشت‌دمن آن شمشیر را کشیده بردروناچارچ دوید، و دروناچارچ تیری برکمان نهاده چنان پینداخت که هزار تیر از آن جدا شد و همه بر آن شمشیر خورد و آن را دوپاره^۲ کرد.

دروناچارچ بخندید و گفت که ای پسرک! [حالا] بین که تو را چگونه می‌زنم و ببینم که این تیر مرا چگونه رد خواهی کرد! تیری ناوک برکمان نهاده سینۀ دهرشت‌دمن را نشانه کرد، و خواست که آن تیر را چنان بزند که دهرشت‌دمن البته بمیرد. ساتک دانست که دروناچارچ، دهرشت‌دمن را خواهد کشت فی الحال ارابه خود را در میان ایشان آورد^۳ و با دروناچارچ بنیاد جنگ کرد و به تیرهای ناوک با هم جنگ می‌کردند و همه مردم تعریف ساتک می‌کردند که با دروناچارچ در جنگ ناوک برابری می‌کند. در این وقت درجودهن، و کرن، و کرپاچارچ با برادران خود از اطراف ساتک درآمدند، و ساتک را در میان گرفتند. ساتک با همه ایشان جنگ می‌کرد، و راجه جددهشتر، و بهیم، و نکل، و سهدیو به کمک ساتک آمدند، و آغاز جنگ کردند و بسیاری از راجه‌ها و لشکریان جنگ می‌کردند و چندین فیل و اسب و آدم در این جنگ کشته شدند که از حساب بیرون بود. راجه جددهشتر، جماعت سرنجی (Srnjaya) را به جنگ دروناچارچ فرستاد و به آنها گفت: شما کاری بکنید که ساتک را خلاص سازید.

چون ایشان برابر دروناچارچ آمدند، دروناچارچ می‌خواست که متوجه جنگ ایشان شود که شگون‌های بد پیش آمدند. اول چشم چپ دروناچارچ که جانب ما بود^۴ [بطرف پایان]، و دست چپ او به پریدن آمد و دلش به غایت ضعیف شد و از چشم اسپان او آب روان گشت. دروناچارچ گفت که مرا عجب شگون‌های بد پیش می‌آید!

مردم پاندوان در این وقت گرد و پیش دروناچارچ [را] فرو گرفتند، و دروناچارچ با وجود این حال با دشمنان بنیاد جنگ کرد، و بیست هزار آدم را به ضرب تیر بکشت، و دهرشت‌دمن باز برابر دروناچارچ آمد و با او آغاز جنگ کرد. بهیم به کمک دهرشت‌دمن آمد، و او پیاده بود. بهیم او را برارابه خود سوار

۱- ب: دفع.

۲- ب: هزار پاره.

۳- ب: راند.

۴- ب: اول چشم چپ جانب یامان و دست چپ...

ساخت، و با او گفت که مردانه باش که دروناچارچ را تو خواهی کشت، و من همراه توام، با دروناچارچ به خاطری جمع جنگ بکن. دهرشتدمن به تیرهایی که دیوتها به او داده بودند با دروناچارچ جنگ می کرد، و دروناچارچ تیر مثل آن تیرها در برابر او می انداخت، و تیرهای هردو کس در راه می شکست. دهرشتدمن، دروناچارچ را گذاشته با لشکری که به کمک دروناچارچ آمده بودند آغاز جنگ کرد، و مردم بسیاری را بکشت. دروناچارچ در برابر او آمد، و چنان تیری بر دهرشتدمن زد که بیهوش شد.

بهیم در این وقت ارا به خود را برابر ارا به دروناچارچ آورد و گفت که تو برهمنی و سالها عبادت سری بهاکرا (Sri Bhashkara) می کردی الحال خون این قدر مردم چرا بر گردن خود می گیری؟ اگر تو به جهت پسر خود، اشوتها ما جنگ می کردی، او خود کشته شد و راجه جدهشتر هم با تو گفت: الحال تو برای چه کس جنگ می کنی؟

دروناچارچ چون این سخن بشنید با خود گفت که امروز همه مردم مرا می گویند که مرگ تو نزدیک رسیده است، و دیوتها هم مرا همین گفتند، و جدهشتر هم گفت که اشوتها ما مرد دیگر زندگی به من نمی باید. این سخن گفته از ارا به زیر آمد و فریاد زده کرپاچارچ، و کرن را طلبید، و گفت که سری بهاکرا^۲ پاندوان را فتح، و ظفر نصیب کناد. من تا حال با ایشان جنگ نمودم چنانچه کوروان شاگرد من بودند، پاندوان هم همان نسبت به من داشتند. حالا من خود ترك جنگ ایشان کردم. به هر طریقی که شما میدانید با ایشان جنگ کنید. این سخن گفته سلاح از تن به در آورد و بر سر ارا به گذاشت، و خود بر زمین چهارزانو نشسته پای خود را بالای دیگر گذاشت و به طریق جوگیان نشست و تمام نفس یکجا نمود و همه پیش دل خود آورد و از دل به جانب سرکشید، و کامه سرش شکافته شد و جان را از آن جا به در برد، و این کار دروناچارچ را دسمدوار (Dasamadvara)! گویند. چون جانش از بدن به درآمد، چون آفتاب به همان شعاع و نور بالای سرش بایستاد. سنجی به دهرتراشت گفت که ای راجه! نور جان او را به غیر از پنج کس هیچ کس ندید. یکی کرشن جیو، و دیگری راجه جدهشتر، و سوم اشوتها ما، و چهارم کرپاچارچ، و پنجم من و مدت مدید دو آفتاب در برابر هم ایستاده بودند. بعد از آن یکی که نور جان دروناچارچ بود غایب گشت، و دهرشتدمن در آن وقت که دروناچارچ آن طور بی جان گشته بود شمشیر خود را کشیده بر سر او دوید هر چند راجه جدهشتر، و ارجن، و دیگران فریاد زدند که او سلاح خود را انداخته است و جان خود را به در برده، چه فایده دارد که تو او را می زنی! دهرشتدمن، از غصه آنکه دروناچارچ، پدر او را که راجه دروید بود کشته بود

۱- ب: خداوند تعالی.

۲- ب: خداوند تعالی. بهاشکر (Bhashkara) در لنت بمعنی آفتاب، و خورشید است و در این جا نام یکی ازخدایان (شیوا Siva) هندو میباشد.

گوش برسخن ایشان نکرد، و رفته شمشیر بزد و سر دروناچارچ مرده را از بدنش جدا کرد. راجه جدّهشتر، پیش دروناچارچ، آمده گفت که این مرد اوستاد من بود، از کمال پیری در پوست بدنش شکن‌ها افتاده بود و با وجود این چنان جنگ می‌کرد که هیچ جوانی شانزده ساله نکند. در آن وقت زندگی که در برابر تو جنگ می‌کرد حریف او نشدی، و هنگامی که سلاح جنگ گذاشته دست از دنیا شست، و با آفریدگار جواب داد در این وقت این کار کردی که سر او را از بدنش جدا کردی من هرگز روی تو را نخواهم دید!

دهرشت‌دمن، هیچ نگفت و سر دروناچارچ را به دست گرفته در برابر درجودهن، و دیگر کوروان آمده سر را پیش ایشان انداخت و بگفت: بگیرید سر آن کس را که به او می‌نازیدید. همچنان که سر او را بریدم، فردا سر همه شما را به همین دستور خواهم برید. درجودهن، و دیگران چون سر دروناچارچ را دیدند، به گریه درآمدند، و روبه‌گریز نهادند. و بهیم در آن وقت خوشحال گشته بیامد و دهرشت‌دمن را در بغل گرفت و دست و روی او را ببوسید و گفت که فردا که سر کرن بریده شود، آن وقت هم تو را در بغل خواهم گرفت، و همه پاندوان، از مردن دروناچارچ خوشحال شدند. کوروان همه مجروح و دل شکسته و غمگین گشتند. گویا گله بی شبان بودند، و همه آن حال داشتند که پنداشتی جان در بدن ندارند، و همه حیران شده بودند و می‌گفتند که پاندوان این‌طور کسان شدند که دروناچارچ را کشتند! گویا چراغ دولت همه مرده است! کرپاچارچ، و شل، و درجودهن، و شکن، و کرت‌برما، و الوک (Uluka) و دوشاسن (Dusasana)، و سوشرما، و غیر ایشان جمعی کثیر از فراق دروناچارچ - غیر از کرن - در گریه و زاری درآمدند و گریخته از جنگ‌گاه به‌در رفتند!

در این وقت اشوتهاما، پیش درجودهن آمد و گفت که چه وقت است که تو از جنگ برکناره بروی؟ اشوتهاما، هنوز خبر نداشت که پدرش کشته شده، درجودهن را گفت که مگر خبر نداری که پدر من چه کار کرده است؟ و چه قدر مردمان غنیمت را کشته و اکثری از افواج ایشان روبه‌گریز آوردند يك حمله دیگر که می‌کنید همین امروز فتح می‌شود و از برآمدن تو یکبار! لشکریان پاندوان، همه بی‌دل گشته می‌گریزند، درجودهن با اشوتهاما گفت که تو خبر نداری که چه بر سر پدر تو آمده است. جدّهشتر را همه می‌گویند که او هرگز دروغ نمی‌گوید امروز به دروغ به پدر تو گفت که پسر تو اشوتهاما مرد تا پدر تو سلاح انداخت و در فراق تو جان نازنین را از بدن به‌در برآورد. و دهرشت‌دمن آمد و سر او را برید. این مردم همه دروغ‌گویان و گناهکارند و ما حالا در غم پدر تو این حال پیدا کرده‌ایم. و لشکریان ما^۲ چون خبر کشتن دروناچارچ شنیدند روبه‌گریز نهادند. اشوتهاما چون این خبر را شنید، نزدیک بود که جان او هم از تن جدا شود.

۱- ب: بکنار.

۲- ل: من.

فی الحال بیفتاد و بیسپوش شد. بعد از مدت ها به هوش آمد و گفت که چون عاقبت کار، همه را می باید مردا، چه سعادت بی بهتر از این که پدر مرا به ناحق کشتند و ثواب آخرت او را حاصل خواهد شد. حالا من اگر به عوض خون پدر خود دهرشت دمن، را با تمام لشکر و خویشانش نکشم، پسر دروناچارچ نباشم و تا جان دارم جنگ می کنم که شاید همه پاندوان را به عوض پدر خود به قتل رسانم. و گفت که من تیری دارم که آن را می اندازم و تا کرشن جیو خبر شود و تمام پاندوان را با لشکرشان می کشم؛ پس دست کرده تیری را که پدرش به او داده بود و آن را نراین بان (Narayanavana)، می گفتند از ترکش به درآورد و فریاد زده گریه می کرد و کمان خود را راست می نمود تا پاندوان را با لشکرشان بکشد.

چون پاندوان آواز او شنیدند، همه ترمیدند و گفتند که این آواز اشوتها ما است، و از غم پدر فریاد می کند. حالا کیست که با او مقابل خواهد شد؟ بعد از آن همه به اتفاق به کرشن جیو گفتند که دهرشت دمن، بسیار بد کرد که سر دروناچارچ [را] از تن جدا کرد. دروناچارچ اوستاد ما بود. به جهت خاطر ما دست از جنگ بازداشت و جان شیرین خود از تن به درآورد. در این وقت سر او را از تن جدا کردن چه فایده داشت؟ من بعد روی دهرشت دمن را نباید دید. ساتک گفت که من میروم و دهرشت دمن، را می کشم؛ پس برخاست و گرز خود را برداشت و دهرشت دمن نیز شمشیر بکشید. کرشن جیو، و راجه جد هشت، و بهیم - هر سه - برخاسته ایشان را از هم جدا ساختند. و اشوتها ما تیری را که نراین بان، گویند بردست گرفت و به قصد کشتن پاندوان با تمام لشکر ایشان بر کمان نهاد و آن را چون پینداخت اول چندین هزار تیر به شکل کرمی که شب ها روشن می نماید بعد از آن به صورت گل ظاهر ساخت. چون پیش تر آمد چنانچه روشنی آفتاب بود به نظر می نمود. چون نزدیک لشکریان پاندوان، رسید از يك طرف اسپ و فیل و آدم و هر چیزی که بود سوختن گرفت. پاندوان گفتند: حال ما به آن کسی میماند که از دریا خلاص شده باشد و درحوضی که کودکان ساخته باشند غرق شود. ما که مثل بهیم پتامه، و دروناچارچ، و دیگران را کشته باشیم حالا از دست اشوتها ما کشته می شویم. پس بهتر آن است که آتش بر فروزیم و خود را در آتش بسوزانیم که این ننگ ما را نباشد که تا دنیا باشد می گفته باشند که همه پاندوان به دست اشوتها ما کشته شدند.

آن گاه راجه جد هشت با ساتک، و دهرشت دمن گفت که شما لشکر خود گرفته به ولایت خود باز گردید. و کرشن جیو را این طور آتش نمی تواند کشت و من با برادران در آتش می روم و خود را می سوزم. ارجن گفت من يك تیر پیندازم که این آتش را نگاهدارد. پس تیری که مهادیو جیو داده بود انداخت. از این هم آتشی پیدا شد و با آن آتش روبرو گشت؛ اما لحظه به لحظه آتش تیر اشوتها ما بر آتش تیر ارجن زیادتی می کرد. کرشن جیو گفت که شما يك کار بکنید تا این آتش از

۱- ب: رفت.

شما به سهولت بگذرد. پاندوان گفتند: چه کنیم؟ کرشنجیو، گفت: همه از ارا بها فرود آید و اسباب سلطنت را از خود دور کنید و به طریق فقیران پیش این آتش تواضع و فروتنی نمایید شر این آتش از شما می‌گذرد. بهیم گفت که من گرز خود را می‌گیرم و این آتش را می‌کشم. پس گرز خود را بگرفت و پیش رفت. و آن آتش چنان بر روی بهیم آمد که نتوانست تاب آورد؛ برگشت و پیش برادران آمد. کرشنجیو گفت: آن چه من می‌گویم زود بکنید! پس هر پنج برادر تاج سلطنت از خود دور کرده لباس فقرا پوشیده به طریق تواضع در برابر آن آتش آمدند و بایستادند و سرها فرود آوردند؛ آن آتش بر طرف شد.

اشوتها ما چون دید که آن آتش بر طرف گشت به درجودهن گفت که این همه کار کرشنجیو است که این آتش را به حیل بر طرف کرد. درجودهن گفت که يك بار دیگر آن تیر را بینداز! اشوتها ما گفت که آن تیر را از يك مرتبه بیشتر نمی‌اندازند. درجودهن هر چند تقید نمود، قبول نکرد. و در آن يك ساعت که آن آتش گرفته بود يك چپوهنی (Aksauhini) از مردم، و فیل، و اسب، و ارا به پاندوان را سوخته بود. چون آن آتش بر طرف شد درجودهن با اشوتها ما گفت که در ترکش پدر تو تیر بسیار است که آن تیرها هم شاید این خاصیت داشته باشند که همه لشکر پاندوان را بسوزند؛ آن تیرها را از ترکش پدر خود برآر و بینداز! اشوتها ما رفت و آن ترکش را خواست که پیش درجودهن آرد که چشمش بر دهرشت‌دمن افتاد که یراق پوشیده می‌آید. اشوتها ما اعتراضی گشت و آن تیر را گذاشت و متوجه جنگ دهرشت‌دمن شد. و میان ایشان جنگ بسیار شد و هرتیری که دهرشت‌دمن بر اشوتها ما می‌انداخت او تیر را در راه می‌شکست. اشوتها ما آخر بر دهرشت‌دمن غالب آمد و بهلبانش را با اسپان ارا بهاش بکشت. و دهرشت‌دمن را زخمی ساخت و دهرشت‌دمن از برابر او روبه‌گریز نهاد.

در این وقت ساتک با لشکرش به جنگ اشوتها ما آمد و در میان ساتک، و اشوتها ما، جنگ بسیار شد. ساتک، بر اشوتها ما غالب شد و مردم بسیار از لشکر اشوتها ما بکشت. بعد از آن بهلبان و اسپان ارا به اشوتها ما بکشت. بعد ساتک چنان تیری زد که اشوتها ما بی‌هوش شد. و درجودهن، و دوشاسن، و کرن به جنگ ساتک آمدند و میان ساتک، و ایشان جنگ بسیار شد. باز ساتک بهلبان و اسپان ارا به اشوتها ما را کشت و اشوتها ما، را زخمی کرد. چون اشوتها ما، زبون شد، ساتک گفت: تو که زبون شده‌ای! تو را چه بکشم؟! او را گذاشته برفوج‌های کوروان حمله آورد و هزار فیل سوار را از فوج کرپاچار کشت و سه هزار ارا به سوار را از مردم برکبه‌سین بکشت؛ و پنجاه هزار سوار از فوج شکن به قتل آورد. اشوتها ما باز بر ارا به دیگر سوار شد و برابر ساتک آمد و با هم جنگ بسیار کردند. و اشوتها ما سه تیر بر ارجن، و ده تیر بر کرشنجیو، زد. و ارجن هم نه تیر بر اشوتها ما زد و مردمان بسیار را زخمی ساخت و راجه سدرشن (Sudarsana) را بکشت و خنده کرده بوق خود را بنواخت. ارجن و ساتک در قهر شده خواستند که

با اشوتهاما جنگت کنند. راجه جد هشت گشت: او را هیچ مگوید چرا که امروز پدرش کشته شده است و استادزاده ماست، امروز اگر او را هم بکشید همه مردمان، مرا طعنه خواهند کرد، بگذارید تا برود. ارجن با اشوتهاما گفت که تو استادزاده مایی، ملاحظه تو می‌کنم و گرنه می‌دیدی که بر تو چه می‌کردم. اشوتهاما، گفت: من هم ملاحظه شما می‌کنم و گرنه می‌توانم که به یک تیر همه شما را با لشکر بسوزانم. ارجن، گفت که اگر از دست تو کاری می‌آمد تقصیر نمی‌کردی. اشوتهاما گفت: تو سخن مرا قبول نداری، حالا ببین که چه می‌کنم! پس دست در ترکش کرده یک تیر افسونی را برآورد، و آن تیر را رودربان (Rudravana) می‌گویند، افسون بر آن تیر بخواند و آن را بر هوا انداخت. فی الحال آتش در هوا پیدا شد که روشنی آن بر روشنی آفتاب برابری می‌کرد و ساعت به ساعت آن آتش زیاده می‌شد. دیوتها که در هوا بودند همه از آن تیر گریختند و همه لشکریان پاندوان دست از جان بخشستند و گفتند که اگر از آن تیر خلاص شدیم از این خلاصی نخواهیم یافت. پس ارجن تیر برهما را برکمان نهاده در برابر آن تیر در هوا انداخت. از این تیر ارجن هم آتشی پیدا شد که آن آتش را بر طرف ساخت. و آن آتش تیر ارجن، بر لشکر کوروان افتاده یک چپوهنی لشکر و فیل و اسب و آدم و غیره را بسوخت و مردمان ارجن از آن خوشحال شدند و بوق‌های فتح نواختند.

چون اشوتهاما، نگاه کرده دید که بسیاری از لشکریان کوروان کشته افتاده‌اند بفایت غمگین گشت و خواست که باردیگر تیری به همان دستور بیندازد که در این وقت بیاس پیش اشوتهاما، آمد و گفت که این چه کار است که تو می‌کنی؟ امروز یک چپوهنی لشکر از پاندوان، و یک چپوهنی (Aksauhini) از لشکر کوروان کشته شده‌اند و اگر تو می‌خواهی که برکشن‌جیو، و ارجن غالب شوی، این صورت نخواهد یافت. اگر تو هزار تیر از این قسم بیندازی ارجن آن را باطل می‌کند و مردم ناحق در میان کشته خواهند شد، دیگر اینطور تیرها مینداز. اشوتهاما چله کمان خود را برداشت و دست دعا برآورده زاری بسیار کرد. بیاس پیش ارجن آمد و گفت: شما خیال مکنید که مثل بهیکم‌پتامه، و دروناچارچ، و کرن، و امثال ایشان را شما می‌توانید کشتن. در وقتی که تو و کشن‌جیو بصورت نر، و ناراین در کوه بدری عبادت می‌کردید و شصت و شش هزار سال به یکپا ایستاده عبادت سری-جگدیس کرده بودید، این نتیجه آن عبادت است که در پانزده روز بهیکم‌پتامه، و دروناچارچ را کشتید و کرن را هم خواهید کشت. و گرنه آن مردم اینطور کسان نبودند که آدمی حریف ایشان شود. این فتح را از فضل سری-بھگوان^۲ بدانید، نه از زور مردانگی خود. پس ارجن از ارا به فرود آمد و روی برخاک نهاده سجده شکرانه سری-بھگوان بجا آورد، و بیاس از نظر غایب شد.

در این وقت آفتاب فرورفت، و هردو لشکر به منازل خود بازگشتند و در

مقام نهادن مرهم شدند - این بود جنگ پنج روزه درونچارچ بالشکریان پاندوان.

تمام شد فن هفتم از کتاب مهابهارت، بحمدالله تعالی و حسن توفیق و بعد از
این شروع در فن هشتم خواهد شد.



آغاز فن هشتم از کتاب مهابهارت

که آنرا کرن پرب (Karna Parve) میگویند

بیشم پاین (Vaisampayana)، به راجه جنمیجه (Janamejaya) گفت که بعد از کشته شدن دروناچارچ، تمام بزرگان کوروآن یعنی: درجودهن، و سایر برادران، و خویشان، و دیگر راجه‌ها اندیشه‌مند گشته، نزد اشوتهمان (Asvatthama) آمده، زبان به تأسف گشادند و تا دو گهری، سخنان تسلی‌بخش از بید، و غیر آن مذکور می‌ساختند، و می‌گفتند که راهی است همه را در پیش، و هیچ کس را از این راه گریز نیست. روز به آخر رسیدن نزدیک شده بود، و همه بمنزل‌های خود بازگشتند، و در منزل‌های خود نیز همان نوع بی‌آرام بودند، و از بس فکر و اندیشه که در هلاک شدن مردم خود میکردند، شب خواب بفراموشی نکرده بودند - علی‌الخصوص: کرن، و درجودهن، و دشاسن، و شکن که از اندوه بسیار اصلاً چشمان ایشان نغنود، و هر سه کس آن شب را در منزل درجودهن بسر بردند - و از ملاحظه آن محنت‌ها که به پاندوان رسانیده بودند، از بردن قمار دغلی، و درویدی را در مجلس کشان آوردن، و ایشان را در جنگل فرستادن؛ می‌طپیدند و باخود می‌گفتند که تا این پاندوان بحال ما چه‌ها کنند؛ از این نوع اندوه‌مندی آن شب برایشان در درازی برابر صد سال شد. و چون روز شد به آیین خود بغسل و پرستش مقرری پرداختند، و به‌خادمان امر نمودند که اسبان و ارا به‌های سواری و ساز کارزار آماده سازند و بجهت شگون جفرات، و روغن حاضر ساختند. و راجه کرن را به‌سرداری قرار دادند، و بر صدر بنشانند، و بعزم کارزار بیرون آمدند، و قصه‌خوانان، و بادفروشان، و نسب‌شماران را گاوآن و رخت‌ها و طلا عطا کردند، و آنها بدعا و ثنای ایشان زبان گشودند. و پاندوان نیز موافق دین و روش خود بکارهایی که هر صبح میکردند پرداختند، و بقصد جنگ استعداد نموده، برآمدند و در میان فریقین کارزاری هولناک که از تماشای آن موی بر اندام دلاوران برخیزد، درگرفت و در سرداری کرن دو روز این دو لشکر: کوروآن، و پاندوان جنگی عظیم کردند. بعد از آن کرن گوی غلبه دشمنان را ظاهر ساخت که در حضور پسران: دهر تراشت، از دست ارجن شربت فناچشید.

سنجی (Samjaya) این واقعه را بتمام در هستناپور بسمع دهر تراشت رسانید. جنمیجه، از: بیشم پاین پرسید که ای برهمن! دهر تراشت که از کشته شدن بهیکم-

پتامه (Bhisamapitamaha)، و دروناچارچ در مصیبت، و محنت بود هلاك شدن كرن را كه همگین همت خود را در دولتخواهی درجوده‌ن مصروف داشت، و امیدواری‌ظفر از وی بود چگونه تاب آورد؟

همانا در محنت‌ها، و دشواری‌ها نیز مردن آدمیزاد مشکل بوده است که دهرتراشت سفر کردن كرن را شنید و قالب تهی نساخت! و همچنین از شنیدن خبر گشته شدن بهیك‌پتامه، و بالهيك، و دروناچارچ، و سومدت (Somadatta)، و بهورشروا (Bhurisrava)، و دیگر خویشان، و فرزندان، و نبیره‌ها هلاك نگشت؛ از اینجا یقین من شد که در سختی‌ها مردن دشوار است، اکنون تو احوال آمدن سنجی، و خبر کردن او دهرتراشت را، و آنچه گذشته است بتفصیل با من بگوی که من از شنیدن احوال پیشینیان و بزرگان سیری ندارم.

بیشم‌پاین گفت: سنجی بعد از گشته شدن كرن آزار، و محنت عظیم یافت؛ و شبانگاه برارابه‌ای که اسبان آن باد رفتار، و صرصر کردار بودند؛ سوار گشت، و به‌هستناپور آمد، و نزد دهرتراشت رفت، و او را از غم و اندوه بسیار بدحال یافت، و سر برپای او نهاد و حقوق تعظیم و بزرگی او را بجای آورد؛ و الفاظ تأسف، و غم و درد را به‌های‌های بلند گفت، و گفت: من سنجی‌ام، ترا خیر باشد. خود کرده‌ای، و خود محنت‌ها یافته‌ای، بی‌آرام و بیموش نشده باشی! بدر (Vidura)، و دروناچارچ، و بهیك، و سری‌کرشن، و پرسرام (Parasurama)، و نارد، و کنو (Kanva) رکهیشر، و دیگر بزرگان آنچه درباب خیرخواهی میگفتند، تو آنرا قبول نکردی، اکنون آن سخنان را یاد آورده محنت نمیکشیده باشی.

دهرتراشت سخنان سنجی را که دست‌ها بهم آورده، در پیش او ایستاده، میگفت: شنید، و نفس آتشین بلند برآورد، و جواب داد که از گشته شدن بهیك که علم سلاح‌های دیوتها (Devatas) نیکو میدانست و از هلاك گشتن دروناچارچ که علم سلاح را به‌از وی کس نمیدانست، من محنت، و آزار عظیم یافته‌ام — بهیكمی که در هرروزی ده هزار ارابه سوار مسلح و مکمل را به‌باد میداد — و او را شکمندی بقوت ارجن هلاك ساخت؛ من از این معنی در آزارم. و دروناچارچ که از پرسرام علم کمانداری، و دیگر سلاح‌ها بیاموخت، و ارجن، و راجه‌ها، و راجه‌زاده‌های دیگر از مرحمت او مہارتھی (Maharathi) شدند؛ او را دهرشت‌دمن (Dhrstadyumna) ضایع ساخت. مرا این معنی در آزار عظیم دارد، و دل من از شنیدن هلاك این هردو بزرگ که در علم سلاح چهارگونه هیچکس نظیر ایشان نبود درآزار و محنت است. بعد از گشته شدن دروناچارچ پسران من به‌چه کار پرداختند، و چون ارجن فوج سن‌سپتکان (Samsaptaka) را بکشت، و ناراین‌استرا (Narayanastra)^۱ اشوتهمان سرداد و فوج‌های پاندوان بگریختند؛ فرزندان من چه کار کردند؟ عقیده من آنست که فرزندان من گریخته‌اند و از گشته شدن دروناچارچ که بجای کشتی بود مانند کشتی شکسته‌ها در غرقاب حیرت فرورفته، دست‌وپا میزنند و وقتی که

۱- ناراین‌استر (Naranyastra): نام تیری، اسلحه آبی، سلاحی که به‌بشن تعلق دارد.

مردم لشکر ما بعد از باطل شدن ناراین امتر رو بگریز نهادند؛ درجوده‌ن، و کرن، و کرت برما، و شل، و اشوتهما، و کرپاچارج، و دیگر پسران من که مانده بودند، و نیز دیگران چه حال داشتند، و رنگ روی ایشان چگونه بود؟ آنچه از احوال لشکر پاندوان، و سپاه ما میدانی، بتفصیل بگوی:

سنجی، با دهر تراشت گفت: ای برادر بزرگ! آنچه از بدسگالی تو بر سر کوروآن گذشته، اکنون آنرا بغاطر گذرانیده، اندوهگین مشو؛ زیرا که آنچه شدنی است، میشود. دانا را نباید که از آن اندیشه مند شود، و اگر چیزی بایستی شود، و نابایستی پیش آید، مرد دانا را باید که از آن نیز اندوهگین نشود.

دهر تراشت گفت: ای سنجی! از شنیدن این احوال مرا هیچ غم و اندوه پیش نیاید - آنچه واقع شده بقرار واقعی با من بگوی.

سنجی گفت که چون دروناچارج کماندار کشته شد، فرزندان ترا عقل از سر پرید، و سر در پیش انداختند، و دم بر نمی آوردند، و مردم لشکر ایشان را در آن حال دیده روی پر آسمان کردند؛ و سلاحهای خون آلود از دستهای ایشان، بی اختیار بر زمین می افتادند، و جوشن و غیر آن برتن مبارزان سست شد، و میخهای آنها مانند ستاره‌ها در آسمان درخشان می نمود؛ و راجه درجوده‌ن مردم لشکر خود را حیران دیده، گفت که من اعتماد بزور و قوت بازوی شما کردم، و با پاندوان طرح جنگ انداختم، و شما را از کشته شدن دروناچارج بسیار حیران، و اندوهگین می یابم. کسی که کارزار مینماید، او کشته میشود و در کارزار نمودن فتح میسر میشود، یا شکست می آید - در این باب تعجب چیست؟! - شما را بهر حال کارزار باید نمود. اکنون شما کرن را که داننده بکار بردن سلاحهای دیوتها است و بی ترس، و بیم کار مینماید ببینید که از بیم او، ارجن همیشه خود را نگاهبانی میکند، و با او روبرو نمیشود - چنانچه آهو برابر شیر نمیتواند آمد، کرن آن نوع زبردستی است که بهیم را که زورده هزار فیل دارد، به سلاحهای آدمیان به آن حال رسانید. و گهتوتکج (Ghatotkaca) را که سرآمد جادوگران عالم بود، به نیزه اندر هلاک ساخت. شما قوت بازوی کرن را که در کارزار کم نمیشود، و مردانگی، و چالاکی او را، و اشوتهما را در کارزار نمودن با پاندوان، و پانچالان (Panchala) تماشا کنید. شما همه راجه، و راجه زاده‌ها، این کارزار را با یکدیگر مشاهده کنید. چون درجوده‌ن این سخنان بگفت؛ کرن به بانگ بلند نمره‌های شیرانه زد، و کارزار در گرفت، و در حضور تمام پانچالان، و سرنجی - مردم کیکی - و ترهت را زیر و زبر ساخته هلاک کرد و از پس که تیر بی نهایت میانداخت تیرهای او را پیکان یکی به سوفار، دیگری پیوسته از آنجا با غنیم یکی میشد، و از این قسم هزاران قطار تیر مانند قطره‌های باران فرو میبارید و در رنگ قطار زنبور می نمود؛ و کرن هزاران مبارز را مسافر راه فنا ساخت و در آخر از دست ارجن شربت فنا چشید و دنیای فانی را بگذاشت.

بشم‌پاین، به راجه جنمیجه گفت که دهر تراشت این سخنان شنید و دریافت که

غم و اندوه این مصیبت را نهایی نیست و درجودهن را در معرض هلاك بلکه کشته شدن تصور نمود و بیهوش گردید، و بر زمین مانند فیلی که بی اختیار بیفتد، افتاد، و از افتادن او فریاد و فغان زنان و کودکان درین گنبدگردون پیچید و همه در دریای اندوه غرق گشتند، و از چشم‌ها جویهای اشک روان کردند.

گاندهاری نیز نزد دهرتراشت آمد، و بیهوش گشته، بیفتاد. و زنانی که همراه او آمده بودند، آنها نیز به روی درافتادند. بعد از آن سنجی آن همه زنان را که اشک از دیده‌ها فرومیباریدند، يك بیک برمیخیزانید، و تسلی میداد، و آنها نشسته مانند درخت کیله که از باد در حرکت آید برخورد می‌لرزیدند، و سنجی، آب پرروی راجه دهرتراشت؛ و بدر (Vidura) می‌زد، و بحال می‌آورد. و دهرتراشت آهسته، آهسته بحال آمد، و آن همه زنان را رخصت داد، و خود مانند مستی مدهوش گشته، نشست، و تا مدتی همان نوع متفکر بود. بعد از آن نفس‌های گرم از دل برکشید و زبان به شکایت فرزندان و ثنای پاندوان بگشاد، و بر عقل و رای خود، و شکن نفرین کرد، و باز سر بجنب تفکر فروبرد، و بعد از زمانی تحمل آن حال نموده تهور ورزید، و با سنجی گفت که آنچه تو گفتی همه را شنیدم؛ این بگوی که درجودهن که همیشه ظفر خود میخواست مرده است، یا نه؟! تفصیل این قصه را به من بگوی.

بیشم‌پاین، به جنمیجه گفت که چون دهرتراشت این سخن بگفت: سنجی گفت که کرن با فرزندان کمانداران کشته شد، و بهیم، دشاسن (Dusasana) را بکشت و از کمال خشمی که بروی داشت خون او را بخورد.

دهرتراشت گفت: از بدسگالی من، و از نااندیشیدن، درجودهن عاقبت کار کشته شد و دل و جگر من میسوزد؛ اما چون این می‌خواهم که از این دریای اندوه بگذرم، و خاطر جمع نمایم؛ با من بگوی که از پاندوان، و کوروان چه کسان کشته شدند، و چه کسان زنده‌اند؟.

سنجی، با دهرتراشت گفت که بهیکم‌پتامه [پسر شنتانو (Santanu)] در ده روز، ده کرور جنگجوی را کشت، و سپس هلاك شد. و بعد از وی، دروناچارچ که افواج پانچالان را بباد فنا داد کشته شد. و بکرن (Vikarna) که به آئین چهرتری بسر برد آنرا بهیم بکشت. و بند (Vinda)، و ان‌بند (Anuvinda) — پسران راجه‌اوجین — و جیدرت (Jayadratha) که ده ولایت در تصرف او بود؛ و پسر درجودهن: لچهن نام که فرمان‌بردار تو بود و از مستی جنگ فرود نمی‌آمد. کشته شدند. و پسر دشاسن که بهادر بود، او را پسر درویدی کشت. و بهگدت (Bhagadatta) صاحب بهیلان (که قریب بدریای شورند) و مصاحب اندر بود، او را ارجن بقتل رسانید. و بهورشروا (Bhurisrava) را ساتک (Satakya). و شرتای (Srutayus) و انبشت (Amvasta) را، نکل هلاك ساخت. و [پسر] دشاسن را که همیشه مست کارزار بود و ورزش سلاح اندازی داشت، [و همچنین] پسر چترسین (Citrasena) را بهیم، بکشت. و سدچهن (Sudaksina) را که فیلان بی‌نهایت داشت ارجن [هلاك ساخت]. و راجه

۱- در متن اصلی نام قدیمی ولایت اوجین، اوانتی (Avanti) مذکور است.

اوده^۱ و پسر شل را ابهمن بکشت. و برکبه‌سین (Vrisasena) پسر کرن را که در جنگجویی برابر پدر بود، بعد از آن که ابهمن کشته شد؛ ارجن عهد کرد که او را بکشد؛ بنابراین ارجن وی، و شرتای (Srutayus) را که همیشه با پاندوان در مقام دشمنی بود کشت. و رکمرته (Rukmaratha) پسر شل را مسدیو کشت. و پسر بهگیرته (Bhagiratha) را که مانند باز در معرکه کارزار میگشت، نکل کشت. و جت‌سین (Jayatsena) پسر جراسنده را ابهمن بکشت. و بالهیک را با لشکرش بهیم بکشت. و درمکه (Durmukha) و دوسه (Dusaha)، و درمرکهن (Dumarsana) و دربشه (Durvisa) هر سه پسرانت، و کلنک، و برکهک (Vrisaka) را بهلیان تو بر برکبه‌برما (Vrisavarma)، و اگرکرما (Ugrakarma) و راجه‌اوگهوان و چشم‌دهورتی (Ksamadhurti) را بهیم کشت. پورو (Paurava) را که زورده هزار فیل داشت با دو هزار از لشکر او، و قوم ابهیکیا (Abhi-Shaha)^۲، و شوی (Sibi = Siv) با مردم ولایت کلینگ و هزاران تن از فوج سن‌سپتکان و برشک (Vrsaka) و آچل (Acala) را که برادر عروس تو بودند ارجن بقتل رسانید و جل‌سنده (Jalasamdha) و النیکه (Alambusa) و راجه‌س‌را، گه‌توت‌گچ (Ghatotkaca). و کرن با برادران و فرزندان مردم مالوه (Malava)، و مدرک (Madraka)، و درویده (Dravida) و یودحیه (Yudhya)، و للیته (Lalitya) و چمدرک (Ksudraka)، و اشونر (Usinara)، و ماوَلک (Mavellaka)، و تندگیره (Tundikera)، و سابترپرتک (Savitriputra)، و دیگر مردم چهار اطراف عالم را با فیلان و اسبان و پیاده‌ها نیز ارجن کشت.

و بعضی مردم در کشاکش و ازدحام در زیر دست‌وپای فیلان و غیر آنها کشته گشتند. القصه وقتی که ارجن و کرن با یکدیگر مقابل شدند، هزاران هزار از این قسم مردم هلاک شدند - چنانچه اندر را با برتراسر، و رام را با راون (Ravana) و کرشن را با نرکاسر (Naraka = Narkasura نرک) یا مر (Mara)، و کارت‌بیرج (Kartavirya) را با پرسرام (Parasurama)، و سوام‌کارتک (Svamikartikya) را با مهک (Mahisa)، و مهادیو را با اندهک (Andhaka) کارزار واقع شده بود - کرن را با ارجن این چنین جنگ دست داد.

و کرن که بیخ دشمنی با پاندوان و مدار امیدواری ظفر کوروان بود پاندوان او را کشتند و از دریای کارزار بگذشتند. و برادران و دوستان سنجی را که درباب نیکخواهی تو میگفتند و تو به آن گوش نکردی و پسران تو که طمع ملک داشتند انواع فساد و بدی‌ها از ایشان بوجود می‌آمد، و تو آنرا روامیداشتی اکنون نتیجه آنرا می‌بینی. دهرتراشت با سنجی گفت آنچه پاندوان مردم لشکر ما را کشته بودند نام آنها را گفتم، اکنون جمعی را که مردم ما بقتل رسانیده‌اند بگوی.

سنجی گفت راجه ولایت کنت (Kunta) را با برادران و خویشان، و مردم ناراین

۱- در متن اصلی این نام: کوساله (Kosala) آمده است که بخشی از استان بیهار فعلی هند است که همان اوده نام بعدی همین منطقه میباشد.

۲- ابهی شاهه، و شوی: نام دو قوم مختلف در هند قدیم.

را بهیکم پتامه بکشت. و ستیه جت (Satyajit) را که در زور و چالاکی برابر ارجن بود، و هریک از بیراته و دروپد (Drupada) را با فرزندانشان دروناچارچ هلاک ساخت. و ابهمن را که با وجود خردسالی در زور و مردانگی برابر گشتن بود از مهابهارت پیمان تو اتفاق نموده در کارزار پیاده ساختند؛ و پسر دشمن او را بکشت، و سردار مردم امبشت (Ambastha) را که از جانب جد هشتاد مردمانگی میداد و مردم بسیار را بقتل رسانید او را لچهن - پسر درجودهن - بکشت و راجه برهنت (Brhanta) که در کمانداری شهره بود از دست ساتک شربت فنا نوشید. و راجه منیمت (Manimana) و دنددهار (Dandadhara) را که از فرور بهادری کارزار می نمودند دروناچارچ کشت و انشمان (Amsuman) و بهوج راج (Bhojaraja) را با فوجهای ایشان و چترسین (Citrsena) را که ولایت او قریب دریای شور است، همچنان دروناچارچ بقتل رسانید. و بیاهگهردت (Vyaghradatta) را اشوتهمان (Asvatthama) و چتریده (Citrayodhi) و چتراجودی (Citrayodhi) را بکرن (Vikrana) مسافر راه فنا ساخت و راجه کیکی (Kekaya) را برادرش کیکیه (Kaikya) که جانب کوروان کارزار میکرد بکشت و راجه جنمیجه را که در گرز بازی یگانه روزگار بود، پسر درمکبه (Durmukha) بفلطانید. و دو دلاور که هردو روچمان (Rocamana) نام بودند، و راجه های دیگر را که داد کوشش میدادند و چالاکی مینمودند پرچت (Purajit)، و کنت بهوج (Kuntibhoj) که هردو خال ارجن بودند بزخم تیرهای جان فرسای دروناچارچ به عالمی و مقامی که جنگجویان بعد از کشته شدن در کارزار میروند؛ رفتند، و ابهبهو (Abhibhu) راجه بنارس را پسرش راجه بسدان (Vasudana) و اتموجا (Uttamauja) و جد هامن (Yudhamanyu) و چهرتدیو (Ksatradeva) پسر شکهندی راه، لچمن نبیره تو بقتل رساند، و چهرتبرما (Citravarma) و متبرما (Mitravarma) که از بهادران پانچال بودند، دروناچارچ آنها را مسافر راه فنا ساخت و سینابند (Senavindu) پسر دهرشت کیت (Dhrstaketu) بزرگترین راجپوتان چندیری را باهلیک (Vahlika) به راه عدم فرستاد و راجه ولایت مگده (Magadha) و چتربرما (Citravarma) و سوچتر (Sucitra) هردو پدر و پسر را سکیت (Suketu) و پسر ششپال (Sisupala) را ست دهرت (Satyadhrti) که از ولایت بیراته (Virata) بودند و مدراش (Madirasva = Madiraksa) و سورج دت (Suryadatta) و شرینی مان (Srenimana) که کارهای نمایان کرده بودند و غیرایشان از مردم بسیار را دروناچارچ نابود ساخت.

دهرتراشت با سنجی گفت که چون این همه سرداران دلاور، کشته شدند: بقیه السیف لشکر خود را نیز هدف شمشیر فنا شده می بینم. و هرگاه بهیکم پتامه و دروناچارچ بجهت خاطر من خود را باختند؛ زندگی من به چه کار می آید؟ اکنون جمعی که زنده اند نام آنها را بر من بخوان که من این همه بزرگان را کشته و مرده می پندارم.

سنجی گفت: اشوتهمان که انواع سلاح از پدر خود دروناچارچ آموخته بود بعد از کشته شدن پدر زنده است و کرت برما که خال پاندوان است کمک آنها را

گذاشته بجهت خاطر تو با آنها کارزار میکنند نیز زنده است و کرپاچارچ و کیکی و بالیک و برمتر و درجودهن با سکپین (Susena)، و ستیه سین (Satyasena)، و چترسین (Citrasena)، و چترایده (Citryudha)، و شرت برما (Srutivarma) و جی (Jaya) و شالو (Salva)، و ستیه برت (Satyavrat) و شلیه (Salya) و شرتای (Srutayu) و دهرتای (Dhrtayu) و چترانگد (Citrangada) مستعد کارزارند. و پسر کرن که ستسین نام دارد مع برادران دیگر زنده اند. دهرتراشت با سنجی گفت که این جماعت را دانستم.

بیشم پاین به جنمیجه گفت که در این وقت که دهرتراشت نامهای این بقیه السیف را شنید حالش به بیپوشی کشید، و در الثای بیپوشی با سنجی گفت که ساعتی خاموش شو که دلم از جای رفت - این یگفت و بیپوش گردید و برزمین افتاد.

جنمیجه از بیشم پاین پرسید که چون دهرتراشت بعد از آن که بهوش آمد، و کشته شدن فرزندان خود، و کرن، و غیره را دریافت چه گفت؟

بیشم پاین گفت: دهرتراشت را، آن عالم شتافتن کرن باور نیفتاد - مانند راه رفتن کوه سمیر (Sumeru) که محال عقل است؛ و همچو از پای درآوردن اندر از عقل دور است، و خشک شدن دریای شور دور از کار است؛ و نشان فانی شدن عناصر اربعه، و پرافتادن آنها به یکبارگی عقل باور ندارد، و مانند بی نتیجه شدن عملهای نیک و بد است یعنی همچنان که وقوع این چیزها حیرت بخش است؛ همچنین از مردن کرن عجب داشت، و با خود نیکو نیندیشده گفت: کرن که زور و قوت شیر و فیل داشت و دستهایش مانند کوهان گاو، و چشم، و رفتار، و آوازش مانند چشم، و رفتار، و آواز گاو بود. و در کارزار از: اندر رونمی گردانید، و از آواز چاشنی کمان و آواز شپه تیرهای او؛ هیچکس از بهادران و اراپه و اسب و فیل سواران را یارای ایستادن در برابر او نبود. او کشنده فوجهای دشمنان بود و از پشتی و کمک او، درجودهن با پاندوان دشمنی و نزاع بنیاد نهاد، و او اعتماد بزور بازوی خود نموده کرشن و ارجن و دیگر مبارزان را هیچ نمی شمرد!

و آن کرن همیشه مانند: نادانان، و خام طمعان، با درجودهن میگفت: کرشن و ارجن را که هیچکس زبون نساخته است، من بزور بازوی خود بزودی زبون خواهم ساخت، و گوی جنگ از آنها ببرم و بهادران آنان را مانند: مردم گندهار، و مدرک (Madraka) و متسیه (Matsya) و ترگرت (Trigarta)، و سگن (Sagana)، و شک (Saka) و پانچال (Pancala)، و بدیه (Videha)، و بنارس (Banaras)، و اوده (Avadha)، و انگ (Anga)، و بنگ (Banga)، و نکهاد (Nisada)، و پندر (Pundra)، و چارک (Caraka)، و بتس (Vatsa)، و کلنگ (Kalinga)، و ترل (Tarala)، و اشمک (Asmaka)، و رکک (Rsika)؛ این همه را بجهت ازدیاد دولت درجودهن زبون

۱- شپه: شپش پیکان تیر و آواز برخورد آن. شپش: زود زود و بی تمکین و مضطرب و آشفته.

ساخته، ته و بالا ساخت که همیشه خراج میدادند - این چنین کرن را با این قوت و دانایی علم سلاح دیوتها؛ پاندوان چگونه کشتند؟! چرا که در میان دیوتها؛ راجه اندر، و در میان مردمان؛ کرن - هرکه خطاب دارد - دیگر کسی باین لقب نام نیافته و مانند؛ اوچی شروا (Uccaisarava) که در میان اسبان که په‌بزرگی معروف است، و در راجه‌ها کبیر (Kubera)، و در دیوتها، اندر (Indra)؛ همچنان کرن در جنگجویان بزرگ است. و جراسنده (Jarasandha) که جمیع راجه‌های عالم را در زندان کرد، برکورووان، و پاندوان که در پناه کرن بودند؛ دست‌درازی نتوانست کرد.

ای سنجی! من از شنیدن کشته شدن کرن که به‌ارجن، و دروید جنگ نمود، و کشته شد در دریای اندوه غرق گشته‌ام - مانند کشتی شکسته‌ای که در دریای شورا کشتی او بشکند، و در غرقاب حسرت افتاده، چاره نداشته باشد! اگر من در چنین مصیبت و محنت مردم، سینه من از بجر (Vajra) سخت‌تر است که بشنیدن مرگ برادران و خویشان و فرزندان و دوستان کیست که قالب تهی نکند؛ غیر از من سخت جان؟! اکنون من یا زهرمیخورم، و یا خود را در آتش؛ یا از بالای کوه می‌اندازم؛ اما این را تاب نمیتوانم آورد.

سنجی گفت که دولت دنیا بکمال داری، و از خانواده بزرگی، و ریاضت و نیکنامی داری، و بید (Veda) را میدانی؛ از جهت این اوصاف مردم ترا بجای راجه ججات (Yayati)، و در علم مانند؛ بیاس (Vyasa) میدانند، و آنچه کردنی بود؛ همه کرده‌ای، خود را بحال بیار، و برقراردار، و هیچ اندوه، و فکر را بخود راه مده. دهر تراشت گفت که من طالع و بخت را در شمار نمی‌آورم، و سعی و تردد را بهیچ نمی‌شمارم، چرا کرن که برابر کوهی بود، و لشکر جدهشتر، و بهادران پانچال را، بکشت، و در همه اطراف تیرباران کرد، و چنانچه اندر، دیتان (Daityas) را بیهوش ساخته بود؛ او نیز پاندوان را بدحال و پریشان ساخت؛ در آخر از دست ارجن کشته شد - مانند درختی که از زور باد بیفتد، من تاب این غم، و اندوه در خود نمی‌بینم، و فکر و اندیشه من زیاده میشود؛ و میخواهم که بمیرم. سینه من از فولاد است که مردن کرن را شنیده، و هزار پاره نمیشود. همانا که مرا دیوتها عمر دراز بخشیده‌اند که در چنین واقعه جانکاه نمی‌میرم؛ لعنت بر حیات کسی باد که از مردن دوستان، و یگانها ترك زندگانی نمیکند؛ مرا که همه بزرگ میداشتند؛ اکنون در این حال، من در نظر خلق، سبکسار خواهم بود، و از کشته شدن بهیچکم،

۱- سمدر (Samudra): اقیانوس، دریا، اقیانوس یا دریاها به‌چند دسته تقسیم شده‌اند: اقیانوس شور (Samudra Lavana)؛ و اقیانوس شیرین: (ایکسو Iksu)؛ و اقیانوس شراب (سورا Sura)؛ اقیانوس کره (گهرتیه Ghrita)؛ و اقیانوس شیر بسته یا ماست (ددهی Dadhi)؛ و اقیانوس شیر (دوگده Dugdha)؛ و اقیانوس آب خنک تازه (Jala) - هرچا در این کتاب لغت؛ «دریا» به‌کار رفته، بیشتر منظور رودخانه است، و هرچا عبارت: «دریای شور» یا «دریای محیطه آمده، منظور «بحر» یا «اقیانوس» است.

و دروناچارچ در محنت و آزار بودم، و حالا از مردن کرن محنت بسیار یافتم و با کشته شدن او، همه را در معرض فنا می بینم. او برای فرزندان من بزرگ پناهی بود، و چون او از عالم رفت، زندگی من به چه کار آید؟ و از ارا به به زخم تیر، مانند قلّه کوه بضرب بجر افتاد، و بخون آغشته مثل فیلی که فیل دیگرش کشته باشد، برخاک هلاک غلطیده است. کسی که پناه فرزندان من بود و پاندوان از وی بیم و هراس داشتند؛ و کمانداران دیگر را به وی تشبیه میکردند، او بردست ارجن هلاک شد. و آن بهادر کماندار که دوستان با وجود او از هیچ کس ترس و بیم نمیداشتند؛ بر زمین افتاد – مانند کوهی که اندر آنرا بضرب بجر انداخته باشد – و مدعای آرزوی درجودن مانند راه رفتن کسی که هردو پایش بیکار باشند، و خام طمعی که دستش تهی است؛ و میل اسباب دنیوی دارد؛ و یا تشنه ای که قطرات آب آتش تشنگی او را فرو نماند؛ ضایع گشت، و خاک شد. او چیزی دیگر بخود قرار داده بود، و از پرده غیب چیزی دیگر رونمود، و بخت و طالع را دگرگون نمیتوان ساخت! ای سنجی! دوشاسن باری بوضع نامردی کشته نشده باشد، و در وقت کارزار پیش غنیم خود زبونی نکرده باشد؛ بلکه مثل چهرتریان بهادر کشته شده باشد. جدهشتر همیشه از کارزار نمودن ما را منع می نمود؛ و درجودن قبول نمی کرد – مانند مرگ رسیده ای که علاج بیماری خود را قبول نکند. وقتی که بهیکم بر بستر تیرها افتاده بود، از ارجن آب طلبید، و ارجن تیری بر زمین زد که آنجا چشمه آب روان پیدا شد و در آن حال بهیکم با درجودن گفت که به این نوع مردم ترا صلح کردن اولی است. کار جنگ را همین تا کشته شدن من تمام کن، و ملک را با برادران قسمت نموده، سلطنت بران. درجودن از بیداشتی سخن او را نشنید؛ اکنون نتیجه آن پیش درجودن آمده، اندیشمند گشته است، و آنچه آن دوربین (یعنی: بهیکم) گفته بود وقت آن آمده است که بوقوع آید.

ای سنجی! حال من که وزراء و فرزندان من کشته شده اند، بدان مرغی می ماند که پروبالش شکسته باشد و پاندوان مرا مانند آن جانوری که طفلانش را پرکنده در قید خود درآورند؛ ساخته اند. و همچنان که جانوری پرکنده هیچ جا نتواند رفت، مرا نیز بی مددکاران و کومکیان که بیاد فنا رفتند؛ هیچ تدبیری و راهی و رویی نمانده است. دولت من کم شد و آرزوی من برنیامد! خویشان و فرزندان من هلاک گشتند؛ و من زبون دشمنان گشتم. اکنون کجا خواهم رفت؟! چه کرن که بجهت دولخواهی درجودن ولایت بسیار فتح نمود، و مردم کامبوج (Kamboja) و انبشت (Ambista)، و کیکی (Kekaya)، و گهتوت کچ (Ghatotkaca)^۱ را زبون ساخته، روی زمین را متصرف شد؛ او را پاندوان زبون ساختند و بقتل رسانیدند. اکنون با من بگوی وقتی که ارجن؛ کرن را بکشت کدام بهادران با وی همراه بودند یا همه او را تنها گذاشته رفته بودند که پاندوان او را بکشتند؟! ای سنجی! همان نوع که کشته شدن آن بهادران یعنی: بهیکم، و دروناچارچ،

۱- ل: گاندهار (= قندهار).

و غیر ایشان را با من بتفصیل بیان کرده بودی؛ احوال کشته شدن کرن را نیز به من مشروح بگویی. بهیکم پتاما را شکمندی وقتی که او دست از کارزار بازداشته بود، و دروناچارچ را که سلاح را بزمین نهاده بود، دهرشت دمن تیر بسیاری بروی زد، و بشمشیر سرش را از تن جدا کرده بود. القصه این هردو نامدار را بدغلی کشتند؛ والا اندر را با وجود سلاح بجر یارای آن نبود که خیال کشتن این دو بهادر و مبارز نامی را تصور تواند کرد. و من از روی راستی میگویم که کرن بهادری بود که سلاح دیوتها را برغنیم می انداخت؛ و مانند اندر بود؛ و کارزار از روی راستی، و دهرم میکرد؛ مرگت چگونه نزدیک او آمد؟

آن کرن که در عوض حلقه های گوش او اندر بهوی نیزه داده بود که مانند برق میدرخشید، و دشمنان را هلاک میگردانید؛ و یک تیر دیوتها که پیکان آن مانند دهان مار است و همیشه در ترکش او میبود؛ و او که بهیکم، و دروناچارچ، و غیر آنها - از مہارتیان را - اعتباری ننهاد، از پرسرام تعلیم برهماستر (Brahastira) گرفت؛

و آن کرن که هنگام آزار رسانیدن ابهمن؛ دروناچارچ و دیگران را؛ کمان ابهمن را ببرید، و بهیم را که زورده هزار فیل داشت، و در رنگ برق در کارزار شتابی و چالاکی مینمود؛ پیاده ساخت؛ و سهدیو را زبون ساخته از ارا به فرود آورد؛ و بهوی رحم نمود، و او را نکشت، و گهتوت گچ را که به هزاران نوع جادوگری میپرداخت با نیزه اندر هلاک ساخت.

آن کرن که ارجن در این مدت که او نیزه اندر در دست داشت از بیم در برابر او نیامد و نتوانست آمدن و ارا به او نشکست و سلاحهایش کم نشد و کمانش را نبرید، دشمنانش چگونه او را کشتند؟!

آن کرن که در میان مردم حکم شیری را داشت؛ او را که توانست زبون سازد؟ بخاطرم میرسد که کمانش بریده شده باشد، و ارا به اش در زمین فرو رفته باشد، و یا سلاحش شکسته که او کشته شده باشد؛ والا سبب دیگر را موجب هلاک اونمیدانم. چه او عهد کرده بود که تا ارجن را نکشد؛ پای خود را نشوید.

آن کرن که از بیم او جدهشتر تا سیزده سال در جنگل خواب نکرده بود؛ و به زور او فرزندان من دروپی را در مجلس کشان، کشان آوردند، و با وی گفتند که تو کنیز ما شده ای!.

آن کرن که هیچ بیم از کارزار پاندوان و تیرهای کمان گاندیو بخاطر نرسانید؛ بی ملاحظه با وی گفت که تو بی صاحب شده ای یعنی کسی نمانده که ترا از بندگی ما خلاصی بخشد!

ای سنجی او را از پاندوان، و فرزندان ایشان، و از کرشن بجهت اعتماد بر زور بازوی خود هیچگاه یک لحظه بیمی و ترسی بخاطر راه نیافته، و اگر دیوتها به اتفاق اندر کمر عداوت بسته، در مقام دشمنی کرن شوند، و کارزار نمایند؛ من کشته شدن او را باور نکنم!.

پاندوان خود چه کسانند که او را توانند کشت؟ چه وقتی که کرن دست‌ها را بهم آورد، و کمان را در چاشنی آورد کرا مجال باشد که در برابر او تواند ایستاد؟ و اگر زمین و آسمان را بی‌ستاره و ماه گویند باور توان کرد؛ اما کشته شدن کرن را که هرگز از کارزار رونمیکردانید، قبول نتوانم کرد.

و کرن آن کسی بود که پسر درجوده‌ن که بیدانش بود، تکیه بر قوت او نمود، و بمشورت دوشاسن سخن صلاح کرشن را که در باب صلح میگفت، نشنید. اکنون کرن، دوشاسن را کشته دیده، اندیشمند شده باشد، و از کشته شدن ایشان؛ پاندوان را ظفر جنگ و کامیاب یافته چه میگفته باشد؟ و درمرکهن (Durmasana)، و برکسه‌سین (Vrsasena) را کشته، و لشکر خود را، و راجه‌ها، و مہارتہیان را روگردان دیده، در دریای اندیشه فرومیرفته باشد! و آن بی‌انصاف متکبر بدرای که تخویص خود کرده، و دوستان تمام، او را منع میکردند که از تخویص خود برنماید لشکر خود را در غایت بی‌قوتی و زبونی دیده چه میگفته باشد؟ چون بنیاد این دشمنی خود کرده، و دوستان تمام او را منع میکردند، مردم نیک را بکشتن داد. و بهیم، دوشاسن را کشت و خون او پیشامید. و کرن در مجلس به اتفاق شکن میگفت که من ارچن را خواهم کشت؛ اکنون که ارچن کرن را کشت؛ درجوده‌ن با خود چه گفته باشد؟! شکن که در قمار دغلی، از پاندوان برد، خوشحال شده بود؛ اکنون از کشته شدن کرن چه میگفته باشد؟! و کرت‌پرما، و اشوتہاسان، و کرپاچارچ، و شل، و دیگر مہارتہیان، و راجه‌ها که زبون شدن آنها در تصور کسی نمی‌آمد، کرن را کشته دیده چه میگفته باشند، و بعد از کشته شدن کرن چه کسان ایستادند؟! و شل که در اراہ سواری ممتاز بود چرا به جای بہلبان کرن بنشست؟ و در جانب دست راست و چپ و در عقب کرن چه کسان بودند، و کدام یک از بہادران وقت کارزار نمودن کرن از وی جدا نشدند، و چه کسان از نامردان از گرد و پیش او گریختند؟! شما همه یکجا بودید، کرن چگونه کشته شد، و پاندوان که مانند قطرات باران تنہای تیر برکرن می‌انداختند، به چه ترتیب آمدند، و آن تیر کرن که پیکانش مانند دہان مار بود چرا ضایع شد؟!.

ای سنجی! چون کرن کشته شد دیگر از لشکر خود اثر باقی نمی‌بینم. ہرگاہ بہیکم، و دروناچارچ در دولتخواہی ما سعی جمیل نموده کشته شدند، زندگانی ما بہ چه کاری می‌آید؟ و این که من کشته شدن کرن را مکرر از تو می‌پرسم، بجهت آنست که او زور چندین ہزار فیل داشت؛ و این معنی را طاقت نمیتوانم آورد! باری تو بعد از کشته شدن دروناچارچ؛ آنچه پاندوان را با کوروان واقع شده و کارزاری کہ پاندوان با کرن کرده، او را کشته‌اند؛ بتفصیل با من بگوی.

سنجی با دہتراشت گفت کہ بعد از کشته شدن دروناچارچ آنچه اشوتہمان در باب کارزار تدبیر و کوشش نمود ہمہ ضایع شد؛ و لشکر کوروان متفرق و پریشان گشت. ارچن با برادران لشکر خود را جمع نمود و بایستاد. و درجوده‌ن نیز لشکر خود را از پریشانی جمع آورد و بجهت آن کہ روز بہ آخر رسیدہ بود فرمود

که منزل بگیرند. چون منزل گرفتند همه نزد درجودهن حاضر آمده، فراخور حال هرکدام برچارپایی و صندلی‌ها نشستند. بعد از آن درجودهن از روی ملاطفت با حاضران خطاب نمود و فرمود که شما همه از میان خردمندان ممتازید؛ همه باتفاق رانی یزنید که اکنون بعد از این واقعه ما را چه باید کرد؟ سنجی میگوید که درجودهن این خطاب نمود، و حاضران کارطلب برجاهای خود نشستند و حرکاتی که از آن دعوی جلادت و مردانگی خیزد، بظهور آوردند. اشوتهمان این معنی را از سیمای آن مبارزان دریافت، و درجودهن را از غصه آن واقعه برافروخته دید، و زبان به جواب او گشاد، و گفت که دانشوران حکمت سنج گفته‌اند که حصول دستگاه دنیاوی بچارچیز وابسته است: اول: خواهش درست؛ دوم: تحصیل اسباب؛ سوم: زیرکی و استعداد؛ چهارم: انصاف و نیکی. و این چهار چیز بطالع وابسته است، و اگر چه بزرگان ما که جامع این هرچهار صفت بوده‌اند کشته شدند؛ اما ما را شاید که از فتح ناامید شویم؛ چون انصاف و تردد را پیشه میسازیم؛ طالع نیز مددگار ما میشود اکنون ما را باید که کرن را که جامع چندین اوصاف نیکو و بزرگترین مردم زمان است، به سرداری برداریم، و بردشمنان ظفر یابیم - چه کرن در زور، و شجاعت بی‌بدل است و سلاح را بسیار کار فرموده، و از مستی کارزار فرود نمی‌آید - و هیچ کس را تاب‌نظر کردن به‌جانب او نیست، و سزاوار آنست که بردشمنان ظفر یابد.

سنجی گفت که درجودهن این سخنان را از اشوتهمان شنید، وقاعده امیدواری او برکرن محکم شد و با خود قرارداد که بیاری کرن و یآوری بخت با خود؛ بعد از هلاک شدن بهیکم، و دروناچارچ بردشمنان ظفر می‌یابد؛ و کرن برپاندوان غالب می‌آید. و این معنی را در خاطر خود مقرر ساخته با کرن گفت که اگر چه به نسبت محبت ترا برادر خود میدانم؛ اما بجهت سودمندی این سخن می‌گویم؛ تو با استماع لائق بشنو و هرچه بغاشرت رسد آنچنان کن: تو دانش داری و رای مرا پناهی و بزرگی؛ بهیکم، و دروناچارچ که مہارتی، و سردار لشکر من بودند هردو جان سپردند. به عقیده من تو از ایشان در قوت و شجاعت زیاده‌ای. اکنون تو سرداری این لشکر مینمایی، اگر چه آن دو بزرگ ممتاز بودند؛ اما رعایت جانب ارجن را از دست نمیدادند، و من به سخن تو آنها را سردار ساخته بودم. بهیکم تا ده روز که تو در آن مدت سلاح بدست نگرفتی کارزار می‌نمود، و در آن میان نگاهبانی پاندوان میکرد. ارجن شکندی را در پیش خود گرفت، و از عقب درآمد، و بهیکم را بکشت و چون بهیکم تیرها را بستر راحت خود ساخت، بصلاح تو دروناچارچ را سردار ساخت، و او نیز پاندوان را شاگرد خود دانست و رعایت جانب آنها نمود، و محافظت ایشان کرد، و آن نیز بردست دهرشت‌دمن هلاک گشت. و چون ایشان هردو کشته شدند، اکنون من هیچ کس را سزاوار سرداری لشکر نمیدانم؛ تو درخورانی که ما، از حسن تردد تو ظفر یابیم. و اول حال ما را از تو سودمندی‌ها

۱- ل: و استعداد حالت چهارم انصاف و نیکی.

رسید و الحال و بعد از این نیز امید ظفر از تو دارم. اکنون ترا باید که بار این کار بردوش همت خودگیری، و سرداری لشکر را با خود قرارده و برصدر عزت بنشین - و چنانچه دیوتها سوام کارتک را بسرداری برداشته بودند - تو نیز سرداری لشکر ما نموده به نگاهبانی سپاه دهر تراشت پرداز و افواج دشمنان ما را تو بشکن، چنانچه اندر دیتان (Daityas) و دانوان (Danavas) راکشت. پاندوان؛ و پانچالان بمرجود رسیدن تو در میدان کارزار روی بگریز خواهند نهاد - چنان که از دیدن بشن؛ دانوان بگریختند. پس ترا باید که سرداری لشکر ما بکنی که پاندوان و پانچالان را از شنیدن این حال دست از کارزار برود، و تو لشکر دشمنان را از پیش بردار - مانند نور آفتاب عالمتاب که لشکر ظلمت را برطرف میسازد!

سنجی با دهر تراشت گفت که چون امیدواری درجودهن بسرداری کرن در ظفرمندی محکم شد، با کرن گفت که ارچن را یارای آن نیست که با تو کارزار نماید.

کرن گفت که من این سخن را اول بار با تو گفته بودم که من پاندوان را با کرشن، و فرزندان، و لشکر ایشان شکست میدهم. بمسوجب فرموده تو سرداری لشکرت مینمایم و تو بر آنها ظفر یافته پندار، و خاطر خود را از این دغدغه فارغدار. پس درجودهن برخاست و بجهت آن که کرن را به آئین خود موافق احکام بید (Veda)، برصدر بنشانند فرمود که کوزه های طلای پراز آب افسون خوانده حاضر ساختند، و استخوان ریزه های دندان فیل و شاخ کرگدن، و گاو، و جواهر، و مروارید، و چیزهایی که بوی خوش دارند در آن کوزه های آب انداختند و تختی از چوب گولر (Golar) زدند، و آنرا به فرش های لایق بیاراستند و آنچه در بید فرموده اند، همه حاضر کردند؛ و کرن را بر آن تخت به سرداری بنشانند؛ و آن آب را برهمنان به گاه دانه بروی میافشانند، و هر چهار طائفه: برهمن، و چهتری، و پیش، و شودر، زبان بمدح و ثنای او بگشادند. و کرن طلا، و گاو، و غله، و رخت بسیار به برهمنان عطا داد. و یادفروشان و برهمنان دعای ظفر برای او کردند و شرایط تعریف و ستایش او بجای آوردند. و چون کرن بر تخت سرداری بنشست، از غایت شکوه آنچنان نورانی نمود که تو گفתי آفتاب دیگر پیدا شد. و پسر تو (درجودهن) که او را مرگت فرو گرفته بود؛ بعد از کوتاه اندیشی، خاطر خود را جمع ساخت، و کرن بعد از آن حال بمردم حکم نمود که فردا علی الصبح که اشعه لمعات نیراعظم، جهات ظلمانی را منور سازد؛ تهیه اسباب کارزار نمایند - و او در میان فرزندان تو، مانند اندر، در میان دیوتها نمود.

دهر تراشت از سنجی پرسید که چون کرن سردار شد و بجمع آمدن مردم امر فرمود صبح آن به چه کار پرداخت؟

سنجی گفت که چون فرزندان تو راه کرن را دریافتند، فرمودند که مردمان لشکر همه جمع شوند، و سحرگهان غوغای مردم برپا شد و در آسمان پیچید که جمعی به آراستن فیلان، و جمعی به پیراستن ارا به ها، و گروهی به پوشیدن سلاح

پرداختند. و کرن نیز با بیرق سفید، و کمان زرنگار، و علمی که به دهوجه فیل^۱ نشان‌مند بود، برارابه‌ای که اسبان یوزبسته بودند و ترکش بسیار در آن نهاده بودند سوارگشت، و سفیدمهره خود را بنواخت. مردم کوروان، چون کرن را به آن شکوه دیدند، بهیکم پتاه و دروناچارچ را فراموش کردند، و از آواز سفیدمهره کرن، کوروان شتابان گشته جمع آمدند. و کرن به آن شوکت بیرون آمد، و بصورت ماهی بیوه یعنی: لشکر ترتیب نمود، و بجای دهان ماهی خود، بایستاد، و بجای دو چشم؛ شکن و الوک (Uluka)، و بجای سرش، اشوتهمان؛ و بجای گردن ماهی، برادران درجودهن جای گرفتند. و درجودهن در قلب لشکر بایستاد، و بجانب چپ او کرت برما (Krtavarma) با لشکرگران از قوم ناراین، و قوم کوپال تعیین شدند. و بطرف راست کرپاچارچ با لشکر بهار، و مردم دکن آماده کارزار گشتند، و در عقب کرت برما، و شل با فوج عظیم با مردم ولایت مدر (Madra)؛ و در پس کرپاچارچ راجه سکهن با یکهزار ارابه سوار و سیصد فیل سوار بایستادند، و بجای دم ماهی چتر؛ و چترمین که هردو برادر بودند با سپاه بیکران به‌چنداولی مقرر شدند. القصه چون کرن به این ترتیب و آیین لشکر کوروان را جابجا قرار داد؛ جدهشتر، با ارجن گفت که بنگر لشکر درجودهن را کرن بچه آئین ترتیب داده است؛ اما چون بهادران نامی ایشان گشته گشته‌اند اینها همه در پیش ما حکم برگشت گاهی دارند؛ مگر همین کرن است که دیوتها، و دیتان و گندهربان، و ماران، و اهل هر مه عالم او را نتوانند زبون ساخت. اکنون تو قدم جلادت پیش نه و او را از میدان کارزار برداشته نابود ساز، و عروس ظفر را جلوه نما، و محنت‌های دوازده ساله ما را برطرف کن. تو نیز لشکر خود را ترتیبی بده. ارجن امر جدهشتر را اطاعت نمود، و لشکر را بصورت نصف ماه ترتیب داد، و به‌دست چپ بهیم؛ و دست راست، دهرشتدمن، را معین ساخت، و در قلب لشکر راجه جدهشتر، و ارجن قرار گرفتند، و نکل و مسدیو در عقب جدهشتر بایستادند و جدهامن (Yudhamanyu)، و اتموجا (Uttamauja) در پس ارجن قرار گرفتند، و در کارزار اصلاً از وی جدا نشدند. و راجه‌های دیگر هرکدام بجاهای مناسب خود بایستادند.

القصه مبارزان کارزار طلب هردو لشکر ترتیب سپاه فریقین را مشاهده نموده، قرار جنگ آزمایی دادند. چون پسرت: درجودهن شکوه کرن را، و آن ترتیب لشکر خود را تماشا کرد، پاندوان را بمقیده خود هلاک شده تصور نمود. و همان نوع جدهشتر ترتیب لشکر خود را ملاحظه نمود و کوروان را در معرض فنا پنداشت. در این وقت نقاره‌ها، و نفیرها، و سفیدمهره‌ها، و سائر مزامیر را بنوازش درآوردند، و فریاد ولوله مبارزان بلند شد، و بانگ فیلان و صیحه اسبان، و خریدن ارابه‌ها زمین و زمان را پر ساخت، و سپاه هردو جانب مستعد کارزار گشتند؛ و ارجن و کرن هرکدام در معرکه بجولان درآمدند، و سرداران هردو لشکر بهمان ترتیب با مردمان خود درآمدند، و سواران ارابه، و فیل، و اسب، و هرفوج با جنس خود

۱- دهوجه یا دهجا (Dhujjha): پرچم یا علم که غالباً بر فراز معبد هنومان در اهترآست.

مقابل شدند، و به جنگ درآمده‌اند.

سنجی با دهر تراشت گفت که این هردو سپاه گران که مانند لشکر دیوته‌ها، و دیتان بودند، و سواران کارطلب، و اسبان، و فیلان همه خوشحال بودند، و با یکدیگر آنچنان زخم‌ها میزدند که موجب برطرف شدن گناهان اجسام گردد. و مبارزان جنگجوی برزمینی که دلاوران جنگ آزما کشته شده‌اند، مانند ماه شب چهارده تابان در میدان نبرد و کارزار افتاده بودند و یا جولان مینمودند. بازوی جداگشته بهادران با ملاح برزمین افتاده، و پنجه‌های سرخ آنها مانند ماران پنج سرکه گرد (Garuda) آنها را کشته انداخته باشد، مینمود و سواران ارابه و اسب و فیل، مانند دیوتهایی که از مراتب خود برزمین افتاده بعضی بضرب گرز، و جمعی بزخم چوبهای ستون مثال، و گروهی به موسل‌ها هلاک شده بودند، و هریک از سواران اسب، و ارابه، و فیل با جنس خود از سواران فیل و ارابه و اسب کارزار مینمودند. و جمعی دیگر از ارابه‌سواران و پیاده‌ها و فیل‌سواران را پیاده‌ها، و اسب‌سواران یکدیگر را میزدند و فیل‌سواران و ارابه‌سواران و اسب پیاده‌ها را پایمال فیلان خود میساختند. و بعضی از سواران اسب پیاده‌ها را هلاک میگردانیدند. و بسیاری از ایشان در زیر دست و پای فیلان و اسبان و ارابه‌ها نرم شده نابود میگشتند. و چون حال کارزار باینجا رسید و دیگر پاندوان برسرما آمدند، و دهرشت دمن و شکهندی، و پسران درویدی، و مردم پر بهدرک (Prabhadraka) و ساتک، و چیکتان، و مردم ولایت درود (Dravida)، و مردم پاند (Pandya)، و چول (Cola)؛ و کیرل (Kerala)، که همه مبارزان جنگ آزما، بودند، خود را بروش ولایت خود آراسته، شمشیرها کشیده، و گمندها در دست بقوتی که فیلان را بر جایگاه دارند و بمردن و کشته شدن قرار داده همه از یکدیگر جدا نمیشدند. و مردم ولایت اندهک (Andhra)^۱ که پیاده بودند همه یک یک با ساتک همراه و خود را به زیور آراسته کمانها در دست، با موی دراز، و مهابت تمام سبهناک بودند. و مردم چندیری، و پانچال، و کیککی، و ولایت کاروک (Karusa)^۲ و اوده، و کانچی (Kanci)، و مگده (Magadha) با بهیم که فیل‌سوار بودند آمدند، و جوشن فولادی بهیم که به زر، و جواهر مرصع بود، مانند آسمان پراز ستاره‌ها مینمود.

چیم دهورت (Ksemadhurti) که بر فیل سوار بود، بهیم را مایل به خشم دیده دغدغه کارطلبی او را در جنبش آورد، و بر سر بهیم دوید، و بین هردو دلاور کارزاری در گرفت که تو گفתי دو کوه پراز درخت با یکدیگر به جنگ در افتادند و بر یکدیگر بانس‌های هردو سر آهن دار می‌انداختند و نعره‌های شیرانه میزدند. بعد از آن فیلان خود را عقب برده، کمانها بدست گرفتند، و بر یکدیگر تیر انداخته به بانگ دلیرانه افواج خود را خوشحال میساختند، و کمان‌های یکدیگر را بریده باز بانگ و فریاد

۱- اندهر (Andhra): نام قوم و ولایت یا قلمرو قدیمی واقع در جنوب هندوستان، کشور تلینگن (Telingana). اندهرک (Andhraka): جنگجویان اندهر دس (Andhra Desa) میباشند.

۲- کاروشه (Karusa): مردم ولایت مالوه (Malwa) فعلی.

بهادرانه برداشتند، و تیرها و بانس‌ها را بریکدیگر مانند باران می‌باریدند. چهیم-دهورت يك بانس برسینه بهیم زد، و از پی آن شش تیر بر بهیم زد، و بهیم کمان دیگر گرفت و چند تیر بر او زده روگردانش ساخت و هرچند او خواست که به‌زور گج‌باك (Gaja Vahaka) فیل خود را نگاه دارد، برنگشت. بعد از آن به‌تردد برگردانید و تیر بسیار بر فیل بهیم زد و بهیم به‌تیرهای پهن پیکان کمان او را برید، و تیری چند بر فیل او بزد. چهیم‌دهورت خشمگین گشته تیری چند بر بهیم زد و به‌تیرهای فولادی جاهای نرم و نازک فیلش را دوخت و بفلطانید، و بهیم پیش از غلطیدن فیل برجسته بر زمین آمد و گرز گران خود را بر فیل چهیم‌دهورت زد، و او را نرم ساخت. چهیم‌دهورت از فیل بر زمین افتاد و شمشیر برگرفت و بر بهیم دوید و بهیم‌گرزی بروی زد و او را هلاک ساخت. تو گوئی شیر از کوه بیفتاد و کشته شد. چون چهیم‌دهورت کشته گشت و مردمان لشکرت کشته شدند بقیهٔ مردمان لشکرت آزار عظیم یافتند و روی به‌گریز نهادند.

سنجی با دهر تراشت گفت که در این وقت کرن پای در میدان جلادت نهاده فوج پاندوان را به‌تیرهای جان‌فرسا پیش انداخت، و همان‌طور پاندوان نیز لشکرت را تیرزدن گرفتند، و کرن نیز تیرهای تیز پیکان برایشان میانداخت. فیلان و فوج پاندوان ضرب تیرهای فولادی کرن را تاب نیاورده، سراسیمه‌وار می‌گشتند. در این وقت نکل بزم کارزار کرن پیش آمد، و همان نوع بهیم بقصد جنگ بر اشوتهمان دوید، و ساتک بر سر بند (Vinda)، و ان‌بند (Anuvinda)^۱ تاخت، و چترسین (Citrasena) راه کارزار شرت‌کرما (Srutakarman) گرفت، و پرت‌بند (Prativindhya)، پسر جد‌هشتر با چترسین به‌کارزار درآمد. و درجوده‌ن با جد‌هشتر در افتاد. و ارجن بر سن‌سپتکان (Samsaptaka) دوید. و دهرشت‌دمن بر کرپاچارچ و شکهندی با کرت‌برما روبرو شد و شرت‌کرت (Srutakirti) برشل و سهدیو بردوشامن دوید.

تفصیل این کارزار آنکه بند، و ان‌بند، برساتک تیرباران کردند، و ساتک نیز بر آنها باران تیر میبارید، و این هردو دلاور تیری چند برسینهٔ ساتک زدند، و ساتک نیز برایشان تیرباران کرد، و نگذاشت که پیش توانند آمد، و آنها از همانجا بر ارا به ساتک تیر می‌انداختند. در این وقت ساتک کمان هردو را برید، و آنها کمان‌های دیگر گرفتند، و برساتک تیرباران کردند. و این دلاوران بریکدیگر آنقدر تیرانداختند که هوا را تاریکی فروگرفت. در این حال بند، و ان‌بند به‌تیرهای خود کمان‌های ساتک را بریدند. و ساتک کمان دیگر چله کرد، و به‌تیری پهن پیکان سر از تن ان‌بند، جدا کرد. چون بند برادر خود را کشته دید، شصت تیر برساتک زد، و بانگی دلیرانه بروی زد، و مکرر گفت: باش. در این میان فوج کیکی تیر بیشمار از هرجانب برساتک زدند. او زخمی شد و به‌خون آغشته مانند درخت پله

۱- وند (Vinda)، و انووند (Anuvinda) مذکور در اینجا از خانواده کیکیه (Kekaya) اند، نه وند و انووند از خانواده اوتی (Avanti) که در درونه‌پرب آمده و به‌دست ارجن کشته شده‌اند.

گل کرده نمود. و ساتك هشت تیر بر بند زد. در این حال هردو کمان‌های یکدیگر را بریدند، و هر کدام بهلبان دیگری را کشته از پی آن اسبان ارابه‌های یکدیگر را بکشتند. و از ارابه‌ها فرود آمدند، و شمشیرها و سپرها به دست گرفتند، و مانند جنب‌دیت (Jambha daitya)، و اندر در مقابل بل ایستادند، و هردو دلاور جنگ آزمای، در مقام زدن یکدیگر شدند، و بعنوان شمشیراندازی چرخ میزدند و قابو می‌جستند تا آنکه هر کدام بضرب شمشیر، سپر دیگری را دونیم ساخت و باز در چرخ آمدند، و ساتك در همان حال بند را چنان شمشیری زد که از جوشن گذشته دونیم ساخت. و او مانند کوهی که از ضرب بجر بیفتد، بر زمین افتاد، و ساتك این هردو غنیم را کشت، و برارابه جدهامن (Yudhamanyu) سوار شد و فوج کیکی را تیرزدن گرفت، و آنها تاب نیاورده، روی به‌گریز نهادند.

سنجی با دهر تراشت گفت که شرت‌کرما (Srutakarma) تا پنجاه تیر بر چترسین، زد، و چترسین ده تیر بروی، و پنج تیر بر بهلبانش بزد، و شرت‌کرما يك تیر فولادی برجای تارك چترسین چنان زد که او بی‌هوش گشت. در این میان شرت‌کرما نود تیر بر چترسین زد، و چترسین چون بهوش آمد به يك تیر کمانش را ببرید و هفت تیر بروی بزد، و شرت‌کرما کمان دیگر گرفت و چندان تیر بر چترسین (Citrasena) زد که سرتا پای او را فرو گرفت. و چترسین از روی خشم تیری فولادی برسینه شرت‌کرما زد، و بانگ بروی بزد، و گفت: باش کجا می‌روی؟ و از زخم آن تیر که خون از بدن شرت‌کرما روان شد - مانند شن‌گرف نمود که از کوه نمودار گردد - در این وقت شرت‌کرما، کمان چترسین را دوپاره ساخت، و سیصد تیر فولادی بروی انداخت و از پی آن با يك تیر کپهری چنان برگردن چترسین زد که سرش از تنش جدا شد. و چون فوج او صاحب خود را این حال دیدند همه به یکبار بر شرت‌کرما حمله آوردند، و او نیز خشمگین گشت، و مانند جم اکثر آنها را مسافر راه فنا ساخت چون شرت‌کرما - این پسرزاده تو - آن فوج را هلاک ساخت بقیة السیف از معرکه روبگریز نهادند مانند فیلان که از جنگل آتش گرفته بگریزند و شرت‌کرما از عقب آنها تیر میانداخت و دیگر پرت‌بند (Prativindhya) پنج تیر بر چتر، و سه تیر، بر بهلبانش و يك تیر بر علمش بزد، و چتر نه تیر برسینه و بازوهای پرت‌بند زد، و پرت‌بند کمان چتر را برید، و پنج تیر بروی زد. و چتر نیزه‌ای که زنگوله‌ها بر آن بسته بودند بر پرت‌بند انداخت؛ او هم در هوا آنها دوپاره کرد. بعد از آن چتر گرز را برارابه او انداخت، و ارابه‌اش را نرم ساخت و بهلبانش را با اسبان به عدم فرستاد. و پرت‌بند، از ارابه جست، و خود را بر زمین گرفت، و نیزه بر چتر انداخت، و چتر از هوا آنرا ربود، و همان نیزه را بر پرت‌بند زد؛ چنانکه بر بازویش زخم زد، و بر زمین افتاد. و پرت‌بند بانس هردو سر آهن‌دار را چنان برسینه چتر زد که جوشنش را شکسته، از سینه او آزاد بگذشت و او را مسافر راه فنا ساخت. و چون چتر کشته شد، مردم فوج او بر سر پرت‌بند حمله آوردند، و او را زیر سلاح فرو گرفتند. و پرت‌بند به شصت تیر آنها را فرو گرفت، و هزیمت داد و آنها

مانند ابر از پیش باد میگریختند. و چون شکست این فوج را اشوتهمان مشاهده نمود خود تنها بر سر بهیم دوید، و هردو دلاور مانند: اندر؛ و برتراسر (Vritrasura) در برابر همدیگر آمدند.

منجی با دهر تراشت گفت که در این وقت اشوتهمان از روی چالاکی و سبکدستی یک تیر بر بهیم زد. بهیم از پی آن نود تیر بروی انداخت، و در زیر آن تیرها فروگرفته نمره‌های شیرانه کرد. اشوتهمان همه تیرها را از خود دور کرد، و به یک تیر فولادی پیشانی بهیم را بدوخت، و بهیم به آن تیر مانند کرگدن نمود، و بهیم نیز قابویافته سه تیر بر پیشانی او بزد، و اشوتهمان سه تیر بر پیشانی بهیم زد، و او را زخمی ساخت؛ اما این تیرها هر یک مانند باد برگویی رسیدند، و او را از جا نتوانستند جنبانید، و همین نوع بهیم نیز تیر بسیاری زد و او را نتوانست از جای برد. و هردو دلاور کارزار، با زیب و فر نمودند، و تیرهای هر یک بردیگری رسیده مانند خطوط شمع آفتاب میتافت، و هردو بر یکدیگر شپه تیرها سردادند، و کارزار میکردند، و مانند دو شیر در آن معرکه حمله‌ها مینمودند، و کمان‌ها کشیده بجای دهان شیر و تیرها، دندان مینمودند و چندان تیر بر یکدیگر میزدند که گاه از نظرها پنهان میگشتند و گاه نمودار میشدند و مانند ماه که گاه در ابر محبوب شود و گاهی برآید؛ و بر مثال مریخ، و عطارد گاه پنهان می‌نمودند. و در آن میدان هولناک اشوتهمان در رنگ قطرات باران بروی تیراندازان و او را بجانب دست راست داد. و بهیم این عمل او را که از ظفر خبر میداد تاب نیاورد، و او نیز بهمین عمل پرداخت. و هردو دلاور قابوجویان گرد یکدیگر میگشتند، و از هیبت آن حال مو بر اعضای حاضران بر می‌خاست. در آن حال تیرها را تا بگوش برکشیده بر یکدیگر میزدند و بعزم کشتن، و زدن یکدیگر داد تردد و مردانگی میدادند، و در پیاده ساختن یکدیگر نهایت اهتمام بجای می‌آوردند. و در این حال اشوتهمان، سلاحهای دیوتها را در کار میکرد؛ و بهیم آن را رد میساخت، و با یکدیگر با سلاحهای افسون خوانده دیوتها چنان درافتادند که در زمان سابق، ستاره‌ها با یکدیگر درمیافتادند، و کثرت تیرها روی هوا را درگرفت و بر یکدیگر رسید. و آتش از آن میجست، و برفریقین افتاد و سوختن گرفت و طایفه سده تماشای آن کارزار نموده با یکدیگر میگفتند که هیچ کارزاری شانزدهم حصه این کارزار نمیتواند نمود؛ و ممکن نیست که این چنین کارزاری بوقوع آید. و میگفتند که این دو عاقل بهادر که یکی در زورآوری، و دیگری در بهادری، و علم سلاح بی‌نظیرند، گویا هردو، دو اندر یا دو مهادیو، و یا دو جم‌اند. و این سخنان بگوش حاضران معرکه می‌رسید و از مشاهده کارزار ایشان دیوتها فریاد شیرانه میکردند، و حیران میشدند. و از دیوتها، و سده؛ و رکپیشران بزرگ بعضی به تحسین بهیم، و جمعی به آفرین اشوتهمان زبان برگشادند، و این دو بهادر در یکدیگر نگاههای خصمانه میکردند و از روی کمال خشم تیرها بر اسبان یکدیگر میزدند و یکدیگر را زخمی میساختند - چنانچه هردو پیهوش گشتند و برارابه‌های خود افتادند و بهلبانان

ایشان را بیپوش دیدند - و ارا به‌ها را از معرکه بدر بردند.

دهر تراشت از سنجی پرسید که سن‌سپتکان به‌ارجن چگونه کارزار نمودند و راجه‌های دیگر با پاندوان چه نوع جنگ کردند؟ و اشوتهمان و دیگر راجه‌ها با ارجن چه‌طور کارزار نمودند؟ چگونه آنرا با من به‌تفصیل بگوی:

سنجی گفت که من کارزار بهادران را که موجب دور شدن گناهان شده با تو به‌تفصیل می‌گویم، بشنو: اول ارجن در فوج سن‌سپتکان که دریای لشکر بود درآمد، و زیر و زیر ساخت، مانند: طوفان باد که دریای محیط را در شور آورد، و به‌کپ‌های الماس کردار سرهای بهادران را از تن‌های ایشان جدا کرد، و روی زمین معرکه را نیلوفرستان ساخت. پنجه‌های مبارزان را که مانند ماران پنج سر مینمود، از بازو جدا کرد، و اسبان، و پهلبان و فیلان و سواران لشکر را مسافر راه فنا ساخت، و ارا به‌ها را درهم شکست، و از آن طرف نیز مبارزان جنگجوی تیراندازان بر ارجن حمله می‌آوردند، و در میان ایشان کارزاری درگرفت که یاد از جنگ دیوتها، و دیتان داد. و ارجن به‌تیرهای خود سلاحهای آنها را از خود دور کرد، و مرغان ارواح ایشان را طعمه تیرهای شاهین‌کردار ساخت، و ارا به‌های ایشان را با علم‌ها، و بیرق‌ها، و پهلبانان، و سواران، و سلاح‌ها درهم شکست، و یاره‌پاره کرد.

القاصه کارزاری مینمود که حاضران را در دریای حیرت فرو برد، و دشمنان را در ورطه هلاک انداخت، و تنها کارپردازی نمود که از چندین مبارزان جنگ آزما تصور آن محال باشد. و سده و دیوتها، و چارن (Carana) زبان به‌مدح و ثناء از برگشادند، و دیوتها نقاره‌ها، و نفیرها در صدا آوردند، و نثار گلها برکرشن و

۱- در این‌جا نسخ موجود بعضی کمبودها و بعضی زیاده‌هایی دارند - از جمله در نسخه خطی متعلق به کتابخانه نویسنده این‌سطور چنین مسطور است: ... در هنگامی که درونه جنگ میکرد، مردم با جمعی سن‌سپتک (Samsaptaka) کرده با ارجن جنگ کرده بودند - چنانچه در درونه‌پر مذکور شد. و باز شنیدم که در جنگ کرن هم سن‌سپتک کرده بودند. مفصل آن را به‌من بیان کن: سن‌سپتک که جمعی بهادران کمر بندهای (خود را به‌هم) بسته جنگ میکردند و اصلاً از جنگ رونمیگردانیدند تا زمانی که فتح کنند و یا کشته شوند در درونه - پر یک مرتبه جنگ کرده سنجی گفت که باز در روزی که کرن جنگ میکرد؛ جمعی کثیر از نامداران لشکر جرجودهن، همان‌طور کمر بندهای خود را برهم بسته ارجن را به‌جنگ طلبیدند. ارجن متوجه جنگ ایشان شد، ایشان جمعی به‌تیر و بعضی به‌شمشیر و نیزه، و جماعتی به‌برچیه، و گرز به‌جنگ ارجن درآمدند. ارجن تا دوپهر روز با ان جماعت جنگ میکرد و در هر مرتبه که تیر می‌افداخت چند تن از ایشان را میکشت که همچنین در دوپهر اکثر آن مردم را بر خاک هلاک انداخت. چون ارجن آن قدر مردم را - از مردمی که سن‌سپتک کرده بودند - بکشت، از آسمان گل بر سر ارجن و کرشن بیارید، و از آسمان آوازی برآمد که مثل این دو کس در بزرگی و شجاعت، در هردو لشکر کسی نیست و هر کس که خواهد با ایشان جنگ کند؛ این چنین که مردم کشته شده‌اند، ایشان هم کشته خواهند شد. اشوتهمان این آواز چون شنید، متوجه جنگ ارجن شد و با ارجن گفت که من برهم‌نام و پسر استاد توام، میخواهم که تو مرا مهمانی کنی! ارجن گفت هر چه از من آنرا (خواهی) پیشکش تو میکنم.....

ارجن کردند و از هوا آوازی شنیدند که گوینده میگفت که این کرشن و ارجن نار این (Narayana)، و نر (Nara) اند. اشوتهمان آواز شنید و آن حال دیده مستعد شد، و برکرشن و ارجن تاخت، و در همان حال که ارجن تیر میانداخت اشوتهمان او را به اشارت دست طلبید و به او گفت ای بهادر! اگر مرا مہمان میدانی؟ مرا به کارزار نمودن مہمانی کن^۱. ارجن با کرشن گفت که این همه منسپتکان را باید کشت؛ و اشوتهمان مرا به جنگ خود میطلبید، آنچه مناسب حال باشد بامن بگوی، اگر فرمایی اول مہمانی او بکنم؟ کرشن ارا به ارجن را به نوعی که ظفر حاصل شود، پیش راند، و به اشوتهمان نزدیک ساخت، و به او گفت که اکنون آماده شو، و با ارجن کارزار نمای، و حمله اش را تابآوری که وقت حلال نمکی، و دولتخواهی صاحبان همین است - نزاع و جدال برهمنان اندک است، ولی خصومت و دھوی چہتریان تا وقتی است که ظفر یابند، یا سر در این کار کنند. چون تو از ارجن مہمانی طلبیده ای پای محکم کرده، آماده کارزار ارجن شو.

اشوتهمان خوش گفته، شصت تیر برکرشن و سه تیر برارجن زد. ارجن خشمگین گشت و به سه تیر کمانش را بپرید، و او کمان دیگر به زه درآورد، و سه صد تیر برکرشن و یکہزار تیر برارجن زد، و ہزاران ہزار تیر از پی آن برارجن فرو بارید، و او را برجانکاه داشت. و تیرهای اشوتهمان بر تیرها، و کمان، وزره، و بر تمام اعضای او، و برچشم، و گوش، و برتن، و موهای او، و برارابه، و علم و بیرق او رسیدند؛ و ارجن و کرشن را در زیر تیرها فرو گرفت و از روی خوشحالی مانند رعد در فریاد آمد.

در این وقت ارجن با کرشن گفت که دشمنی این پسر استاد را درنگر که خیال کرده، ما را زبون خود ساخته است! اکنون تصور باطل او را دور کنم، و همه تیرهای او را سه پاره کنم. پس به تیرهای خود همه تیرهای اشوتهمان را مانند باد که بخارها دور کند، برطرف ساخت. بعد از آن ارجن به کرشن گفت حالا ارا به مرا جانب مردمی که سنسپتک کرده اند ببر، کرشن ارا به را در آنجا برد، و ارجن فوج منسپتکان^۲ را پیش انداخت و از پس باتیزدستی آنقدر تیر می انداخت که ہریک کس

۱- ت: چون ارجن آنقدر مردم را از سمسپتک (Samsaptaka) بکشت؛ از آسمان گلہا بر سر ارجن و سری کرشن جی بارید و از آسمان آوازی آمد کہ در ہردو لشکر در بہادری و شجاعت، مثل این دو کس، کسی نیست. ہر کس خواهد کہ بہ ایشان جنگ کند چنانچہ این همه مردم کشته شدند، او نیز کشته خواهد شد. اشوتهمان چون این آواز بشنید، متوجہ جنگ ارجن شد و گفت کہ من برہمن پسر استادزادہ توام؛ میخوام کہ ترا مہمانی کنم. ارجن گفت کہ ہرچہ از من طلب کنی پیشکش تو میکنم. اشوتهمان گفت از تو میخوام کہ برامستی با من جنگ کنی. ارجن بہ کرشن گفت کہ جمعی سمسپتک کہ با من جنگ میکردند ہنوز ایستادہ اند، و اشوتهمان ہم مرا بہ جنگ میخواند.

۲- سنسپتہ (Sam_Sapta): سوگند خوردن با ہم؛ ہم قسم شدن در انجام امری از قبیل جنگ.

منسپتک (Sam_saptaka): سوگند سربازان یا جنگجویان با ہم مبنی براینکہ دست از جنگ باز ندارند مگر آنکہ پیروز کردند یا کشتہ شوند.

از آن فوج خیال میکرد که ارجن همه تیرها را بروی میزند و بس. در این حال تیرهای ارجن تا يك گروه و يك ربع گروه میرفت و هرچه از اسب و فیل و آدمی و غیر آن میبود همه را می‌کشت و زخمی می‌ساخت و به‌کمپ‌های او خرطوم‌فیلان آنچنان می‌افتادند که بضرب تیر شاخهای درخت افتد. و بعد از آن حال فیلان به‌نوعی می‌افتادند که از ضرب بجر، کوه‌ها بیفتند و اراپه‌ها با اسبان پارچه پارچه شده، و سواران آراسته به‌سلاح و زیورها می‌افتادند. بعد از آن ارجن تیرهای فولادی بر اشوتهمان زد و او نیز بسیار بر ارجن و اراپه‌اش انداخت و ارجن آن همه تیرها را با تیرهای خود دور ساخت، و برای مهمان لایق تیرانداختن گرفت، و از کارزار سن‌سپتکان دست بازداشت، و به‌جنگ اشوتهمان آنچنان پرداخت که صاحب کرم از مهمانان لایق روی گردانیده، بخدمت مهمان عزیز پردازد.

سنجی با دهر تراشت گفت که در میان این دو دلاور نامدار آنچنان کارزاری درگرفت که در زمان سابق میان زهره و مشتری درگرفته بود، پس ارجن يك تیر فولادی بر پیشانی اشوتهمان زد، و او تیر بسیاری بر ارجن و کرشن زد، و ایشان را آزار، و محنت عظیم داد. ارجن تیرهای افسون خوانده‌ای که از هر چهار جانب تیزی داشت بر اشوتهمان زد. و او بر کرشن و ارجن آنقدر تیرهای جان‌فرسا زد که مرگ از آن امان خواهد. و ارجن آن همه تیرها را باطل ساخت و او را در زیر رگبار تیر فروپوشید، و بر فوج سن‌سپتکان تیرزدن گرفت، و به‌تیرهای خود کمان و ترکش‌ها و دست‌ها و بازوها و سلاح‌ها که در دست داشتند و چترها و علم‌های اراپه‌ها و حمایل‌های گل و جامه‌ها و زیورها و سپرها و جوشن‌ها و تیرهای ایشان را میزد و می‌برد، و میکشت و زخمی می‌ساخت، و از ضرب تیرهای جان‌فرسای او سواران اراپه و فیل و اسب قالب‌ها تهی کردند و بریکدیگر می‌افتادند و تیرهای دلاوران جنگ‌آزما چون ماه شب چهارده تابان بر زمین می‌افتادند.

در این وقت مردم کلنگ (Kalinga) و بنگ (Vanga) و انگ (Anga) همه بر فیلان کوه مثال سوار بر سر ارجن دویدند، و از ضرب تیرهای بجر مثال، فیلان می‌فلطیدند، و سرها و جوشن‌ها، و دست‌ها، و علم‌ها، و بیرق‌های آن دلاوران از بالای فیلان مانند: قله‌های کوه که از بالای کوه بیفتد؛ بر زمین می‌افتادند. باردیگر ارجن بر اشوتهمان حمله آورد، و او را در زیر رگبار تیر فروگرفت. و او تیرهای ارجن را از تیرهای خود دور کرد و او را با کرشن در زیر هجوم تیرها فروپوشید مانند ابرهایی که ماه و ستاره‌ها را فروپوشد!

در این وقت ارجن نیز تیر او را از خود دفع کرد؛ و از بسیاری تیرها، روی هوا را تاریک ساخت، و او را به‌تیرهای تیز زخمی ساخت؛ و از بس تیزدستی ارجن، از: تیرانداختن، و تیر در قبضه نهادن، و کمان‌کشیدن او، هیچکس نمیدید، همین سواران اراپه و اسب و فیل را، زخم خورده میدیدند. در این حال اشوتهمان ده تیر فولادی به‌يك بار سرداد، و پنج تیر از آن بر کرشن، و پنج بر ارجن زد، و چنان خون از بدن‌های ایشان روان شد که مردم خیال کردند مگر اشوتهمان که دانای

فسون سلحشوری بود؛ هردو را بکشت. بعد از آن کرشن با ارجن گفت که تو چرا از کارزار اشوتهمان غافل شده‌ای؟ همانا اگر علاج مرض ننمایند؛ روپیادتی آورد. ارجن خوش گفته، مستعد شد، و تیری چند بر بازو و سینه، و سروران‌های اشوتهمان زد، و از پی آن به یک کپهر، عنان اسبان ارباه‌اش بریده شد، و اسبان را نیز به تیری چند بزد چنان که اسبان، ارباه‌اش را پی‌اختیار بدر بردند. بعد از آن اشوتهمان عنان اسبان را به دست آورد، و اراده آن نمود که بر سر کرشن و ارجن برود مگر ظفرمندی ایشان، و زبونی خود ملاحظه نمود، و لحظه‌ای همانجا آسود، و خود را به فوج کون سردار خود رسانید. و چون اشوتهمان را اسبان‌اش مانند دواها که بیماری را از بدن دور سازند؛ از معرکه دور انداختند؛ ارجن و کرشن بر سن‌سپتکان تاختند.

سنجی با دهر تراشت گفت که در این میان از جانب چپ پاندوان غوغای زدن و کشتن دنده‌دهار (Dandadhara) که سواران اسب و فیل و ارباه را در شلاق داشت برخاست. کرشن با ارجن گفت او از: بهگت در زور، و مردانگی هیچ کمی ندارد، و برفیل سوار شده مردمان ما را پیش انداخته، در زدن و کشتن ایشان هیچ تقصیر نمیکند، تو اول، کار او را بساز، بعد از آن بکارزار سن‌سپتکان پرداز. کرشن این بگفت، و ارباه را به جانب دنده‌دهار براند، و نزدیک او رسید دیدند که گچ‌پاک در دست دارد و برفیلی مانند ابر، سوار فوج پاندوان را پایمال میسازد و تیر بسیاری می‌اندازد. او دلاوران را تیر می‌زند، و فیلش ارباه و اسبان آنها را پایمال میکند، و فیلان را بخرطوم خود می‌زند. در این وقت دوازده تیر بر ارجن، و شانزده تیر بر کرشن زد و سه تیر بر هر یک از اسبان ارباه ایشان، و نمره دلبرانه زد، و تبسم مینمود، و ارجن کپهری چند زد و کمان و چله‌اش و حلمش را برید و بینداخت و فیل‌بانش را کشته چهار پیاده را که نگاهبانان پای فیل او بودند به عدم فرستاد. دنده‌هار خشمگین گشت و فیل ابرمانند باد رفتار را پیش راند و بانس‌های هردو سر آهن‌دار را بر کرشن، و ارجن انداخت؛ و ارجن به دو تیر بازوی خرطوم‌آسا، و بیک تیر سردنده‌هار را از تنش جدا کرد. و فیل‌های بیشمار برفیلش که با کچیم زران‌دود و مرصع، مانند کوه آتش در گرفته، می‌نمود بزد، چنان که فیل سراسیمه شد و افتان و خیزان در میدان کارزار مثل رعد فریادکنان بگردید. و دنده‌هار بهمان حال با بدن سر بریده، برخاک هلاک افتاد و بعد از کشته شدن او دند (Danda) نام برادر او برفیل سفید که مانند کوه برف بود سوار شد، و بقصد کینه‌جویی برادرش در میدان جولان نمود، و از بانس‌های آهن‌دار، سه تیر بر کرشن، و پنج تیر بر ارجن زد، و نمره‌های مبارزانه کرد. ارجن در همان حال به تیرهای پهن پیکان، هردو بازوی او از بدن جدا کرد؛ و آن بازوها از بالای فیل مانند ماران پنج سر از کوه بر زمین افتادند؛ و به یک تیر دیگر که پیکان آن مانند نصف‌ماه بود سر از تن او جدا کرد و برخاک انداخت. بعد از آن بضرب تیرهای برق مثال، فیل او را نیزه زد و بفلطانیید و چون این دلاوران کشته شدند، بهادران دیگر

همان نوع فیل سوار بر ارجن حمله آوردند، و ارجن بهمان حال آنها را با فیلان آنها کشت و به عدم فرستاد. و بعد از کشته شدن ایشان فوجهای ایشان روبه گریز نهادند و در زیر دست و پای فیلان و اسبان یکدیگر میافتادند، و خودها یکدیگر را هلاک میساختند. در این وقت مبارزان لشکر پاندوان در گرد ارجن جمع شدند، و مانند دیوتها با اندر در سخن آمدند و با وی گفتند که ای دلاور یگانه ما از کسی که در بیم بودیم، تو او را از قوت طالع نابود ساختی، و اگر تو نگاهبانی ما نمیکردی از کشته شدن ما، دشمنان همین نوع که ما خوشحال گشته ایم، شادی میکردند.

القصه مردم لشکر اقسام این سخنان شادمانی انگیز به ارجن گفتند؛ و ارجن از آن خوشحال گشت و با همه یک نوع التفاتی نمود، و سپس بر سنسپتکان دوید. سنجی با دهر تراشت گفت که ارجن در برگشتن و باز آمدن بسیاری از سنسپتکان را بقتل آورد - مانند مریخ که حین پیش و پس شدن، خلق بسیار هلاک سازد. القصه مردم افواج سنسپتکان، بضرب تیرهای جان فرسای ارجن، بعضی بر خاک غلطیدند، و جمعی برگشتند و بگریختند؛ و گروهی نابود شدند، و به تیرهای پهن پیکان، و کپرها، و غیر آن، دستها از بازو میبرید، و سرها از بدنشان جدا میکرد، و علمها و بیرقها و بهلبانان و اسبان را میزد، و می انداخت، و به عدم میفرستاد. و حمله آوردن ارجن و تاختن بر بهادران سنسپتکان و جنگ آزمودن آنها با وی بعدی هولناک شد که موی بر اعضای حاضران برخاست، و یاد از کارزار اندر با دیتان داد. در این وقت پسر او گرایده (Ugrayudha) سه تیر بر ارجن زد و ارجن یک تیر زد، و سر از تن او جدا کرد. و سنسپتکان تمام جمع آمدند، و او را گرد گرفتند - مانند ابرهایی که برگرد کوه جمع آیند - و اقسام سلاح بروی سر دادند. و ارجن به تیرهای خود آن همه سلاحها را از خود دور کرد، و بسیاری را از ایشان بقتل آورد، و بضرب تیرهای خود نیز ارا بهای جمعی را شکست، و بعضی از ارا بهها را خورد کرد و بهلبانان و اسبان و بهلبانانی که در عقب باشند بر خاک هلاک انداخت و گروهی را ترکشها و دستهایشان را برید، و طایفه ای را پایهای ارا بهها، و عنانهای اسبان، و آنچه در گردن اسبان باشد برید. و جماعتی را سلاح در بدنشان می برید و می انداخت و ارا بههای درهم شکسته و خراب شده بهادران نامدار مانند خانه های دولتمندان می نمود که از حادثه طوفان آب و باد و آتش خراب و بی سامان گردد و از ضرب تیرهای ارجن که برجای نرم و نازک فیلان زخم میزد مانند خانه هایی که از ضرب بجر بیفتد بر زمین می افتادند و اسبان با سواران بغون آغشته بر زمین می غلطیدند و ارجن بیک تیر بسیاری از بهادران و اسبان و فیلان را مانند سیخ در می کشید و به تیرهای تیز پیکان بجر مثال برق آثار زهره کردار بهادران را بعدم میفرستاد و مبارزان زخم خورده و هلاک ساخته با سلاحهای قیمتی و زیورها و لباسهای فاخر میدان معرکه را پرسیاختند. و آن بهادران نامدار نیک کردار دانش اندوز قالبها تهی ساخته به سرگشلوک (Svragaloka) رفتند. بعد از آن راجه های هر دیار که بهادرمنش و کار طلب بودند بقصد ارجن

انواع سلاح اندازان بر سر وی رسیدند و ارجن باتیرهای صرصرمثال آن بهادران ابر نشان که باران سلاح بروی میباریدند، از خود دور کرد، و آن همه مبارزان سیلاب کردار را به سلاح‌های افسون خوانده و تیرهایی که حکم سدی داشتند بر جان گاه داشت. در این وقت کرشن با ارجن گفت که سنسپتکان چه طرح بازی انداخته‌اند؟ زودباش و از کشتن ایشان فارغ شده بقصد کشتن کرن آماده شو، و بشتاب. ارجن خوش گفته بقیه السیف سنسپتکان را در زیر شلاق گرفت مانند اندر که دیتان را نابود سازد و از کمال تیزدستی ارجن گرفتن تیر و در قبضه نهادن و انداختن و گشاد دادن او را هیچکس از جمعی که در مقام تشخیص آن میشدند نمیتوانست دید. و تیرهای سفید برق مثال ارجن در آن معرکه دریا مثال مانند نیستان در تالاب مینمود چنانکه سری کرشن را از آن تعجب روی داد. در این وقت کرشن نظر به جانب معرکه که جدهشتر، و درجودهن کارزار مینمودند انداخت، و با ارجن گفت که بجهت خاطر درجودهن راجه‌های عالم و اولاد بهرت (Bharata) در معرض فنااند؛ و اکثر معدوم گشتند. و کمانهای زراندود، و کمانداران و ترکش‌های بی‌نهایت پراز تیرهای فولادی – مانند ماران از پوست برآمده، بر زمین افتاده‌اند، و انواع سلاح مثل: بانس‌ها، و سپر با قبه‌های طلا و تیرها و برچه‌ها و زیورها و بازوبندهای بهادران و گرزهای مطلا و شمشیرها و تیغ‌های پهن و راست؛ و نیزه‌ها و غیر آن که همه در طلا گرفته بودند برزمینی در پهلوی مبارزان قالب تهی ساخته افتاده بودند. گویا این بهادران زنده‌اند، و این سلاح‌ها در پهلوی اینها نهاده، و بعضی بهادران، و اسبان، و فیلان به زخم گرزها درهم شکسته و خوردگشته افتاده! ببین و از ضرب سلاح‌هایی که مذکور شد، مبارزان جنگجوی، و اسبان و فیلان ایشان، در خاک و خون آغشته و مسافر راه فنا گشته، و روی میدان از بدن‌ها و سرها و بازوهای ایشان که به سلاح‌ها و زیورها آراسته و پیراسته است، پر شده است و ارابه‌های آراسته با زنگوله‌های شکسته و اسبان بخون آغشته را ببین، و ترکش‌ها و سفیدمهره بزرگ و فیلان مانند کوهی افتاده کجیم‌های رنگارنگ فیلان و اسبان و حوراس‌ها و کجالیهای مرصع وجوه که بر گردن اسبان ارابه میباشند همه مرصع و مکمل، شکسته و ریخته بر زمین افتاده، و از سرها جدا افتاده با حلقه‌های طلا در گوش بهادران میدان کارزار نیلوفرستانی گشته! ای ارجن اینها همه از تواند، و تو شایسته آن بودی که این چنین کارپردازی نمایی!

القصة کرشن معرکه جنگ را این چنین به ارجن می‌نمود و پیش میرفت تا آنکه آواز غوغای عظیم از نقاره‌ها و سفیدمهره‌ها و صیحه اسبان و فریاد فیلان و ارابه و غیر آن از فوج درجودهن بگوش ایشان رسید. در این وقت کرشن و ارجن ارابه را تیز رانده در میان فوج درآمدند. در این اثنا راجه پاندی (Pandya) احوال لشکر کوروان را که ارجن زیروزبر ساخته آن همه مردم را کشته بود مشاهده نمود و تعجب کرد؟ خود نیز لشکر غنیم را در زیر شبه تیر فرو گرفته مانند چم هلاک ساخت.

دهر تراشت به سنجی گفت که تو نام راجه پاندی را پیش من گفته بودی، اکنون احوال او را به تفصیل به من باز نمای که علم سلحشوری را از که آموخته و شوکت و قوت و قد و قامت و پندار او به چه مرتبه است؟

سنجی گفت این راجه پاندی خود را از بهیکم، و دروناچارچ، و کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرن، و ارچن، و کرشن در هیچ چیز کم نمیکرد. او افواج کرن را در شلاق گرفت و تمام آن لشکر از ضرب شلاق او مانند چرخ کلال در گردش درآمدند و او بضرب تیرهای صرصرکردار، آن لشکر ابرمثال را در رنگ باد میراند و فیلان را با سواران و نگاهبانان پیش و پس چنان میزد که گوئی اندر کوه را با بجر می‌زد. و همین نوع مبارزان اسب سوار را میزد و بسیاری از مردم پلند (Pulanda) و کس (Khasa)، و باهلیک، و نکهاد (Nisada) و اندهک (Andhaka) و کنتل (Kuntala) و همگی مردم دکهن (Daksinaya) و بهوج (Bhoja) را که مبارزان سخت کار بودند به تیرهای الماس کردار خود و جوشن‌ها از بدن جدا انداخته، مسافر راه فنا ساخت. چون اشوتهمان دید که راجه پاندی بی‌هیچ ملاحظه این همه مردم لشکر ایشان را هلاک ساخت و او نیز به بی‌همتی پیش آمده تبسم‌کنان با وی گفت: ای بزرگ نیلوفر چشم! از خانواده بزرگ تو به این همه کمانداری در نظر من نیکو درمیآئی و باران تیر را بر غنیم خود مانند قطرات باران سر میدهی، من درخور کارزار نیز ترا غنیم خود نمی‌بینم، چه بسیاری از سواران اسب و ارابه و فیل و پیاده‌ها را تو تنها هلاک ساختی چنانکه شیر چندین جانوران را هلاک سازد و تو بر ارابه غرنده رعدآسا بحال دشمنان آن می‌کنی که باران بی‌موسم به زراعت رسیده آن را ضایع گرداند. اکنون تو به تیرهای خود با من بجنگ درآی مانند اندر که با مهادیو کارزار کرد. پاندی خوش گفت، و بر اشوتهمان یک تیر زد و بعد از آن اشوتهمان تیری چند که جاهای نرم و نازک را بدوزند بروی زد و از پی آن تیرهای فولادی بقوت تمام بروی انداخت. و پاندی نه تیر انداخته آن همه تیرهای اشوتهمان را برید و به چهار تیر اسبانش را بکشت و باز تیرهایی را که اشوتهمان می‌انداخت برید و زه کمان او را برید و اشوتهمان اسبان دیگر در رتمه بست و کمان دیگر گرفت و او را زیر تیر فروگرفت. و پاندی آن همه تیرهای او را برید و باطل ساخت و هردو نگهبان چپ و راست او را هلاک ساخت. اشوتهمان تیزدستی غنیم را به کمان مشاهده نمود و کمان را چتروار ساخت و از پی هم تیر بی‌شمار بروی زدن گرفت تا حدی که هشت ارابه پراز تیرهایی که هریک را از آن ارابه هشت گاو میکشیدند در عرض هشتم حصه از روز بر غنیم انداخت و در نظر حاضران آنچنان هولناک نمود که او را جم خیال میکردند و همه بی‌هوش افتادند و او برایشان تیرباران در رنگ بارانی که بر زمین و کوه و درختان بیارد کرد. پاندی تیرباد تأثیر را بیانداخت و تیرهای ابر مثال او را بر طرف ساخت و فریاد برآورد. در این حال اشوتهمان بیرق بلند او را برید و هر چهار اسبانش را با پهلبان به عدم فرستاد و به تیر پهن پیکان کمان او را برید و ارابه‌اش را خورد

کرد و به شکست و به تیرهای خود همه سلاح‌های او را برید اگر چه قادر شد که او را به تیر بکشد اما از بس کارزار نمودن او اشوتهامان را خوش آمد، او را نکشت. در این اثنا کرن برفوج فیلان پاندوان دوید و بسیاری از سواران اسب و فیل و ارابه‌را با مرکب‌ها به قتل رسانید و پاندی فیل آرامته‌ای را که صاحب آن کشته شده بود یافت و بر آن سوار شد و بانس نیزه کردار به دست گرفت و گج باک را برفیل محکم زد و بر سر اشوتهامان براند، و آن بانس بزرگ را که بجواهر مرصع نموده بودند، و بر سر او بود یزد و بشکست و بر زمین انداخت - مانند قله کوه که به ضرب بجراندر بر زمین بیفتند. و اشوتهامان از آن خشمگین گشت و پنج تیر بر خرطوم و چهار تیر بر پای فیل او زد، و به سه تیر دیگر بازو و سر او را از تن جدا ساخت - چنان که فیل، و راجه پاندی بر زمین افتادند. و پاندی بعد از آنکه آن همه داد مردانگی داد، خود نیز هدف تیرهای جان‌فرسا گشت - مانند آتش که از سیلاب انطفاء یابد - و چون اشوتهامان پاندی را بکشت؛ در جودهن زبان به آفرین و تحسین اشوتهامان گشاد - چنان که دیوتها بشن را آفرین کردند، وقتی که بل‌دیت (Bali-Daitya) را هلاک ساخته بود.

دهر تراشت از سنجی پرسید وقتی که کرن تنها فوج پاندوان را پیش انداخت، ارجن چه کار کرد؟ چه ارجن به جمیع فنون جنگ دانا و بهادر است؛ و مهادیو نیز به بزرگی او قایل است؛ و او کشنده و نابود سازنده دشمنان است، و ما همیشه از وی در بیم‌ایم.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون پاندی کشته شد کرشن از روی سرعت با ارجن گفت که راجه جدهشتر را نمی‌بینم، و دیگر پاندوان که از میدان گریخته‌اند آنها را نیز نمی‌بینم، و بعد از گریختن آنها اشوتهامان فارغ بال گشته، لشکر پاندوان را هلاک ساخت. و کرن مردم سرنجی (Srinjaya) را بقتل رسانید. ارجن با کرشن گفت که اسبان ارابه مرا بران. کرشن ارابه را برفوج غنیم راند و مقابله سهمناک نمود. در این وقت بهیم تمام پاندوان را سرکرده شد، و رسید و آمد؛ و کوروان را کرن سرکرده شد، و در برابر آورد. و از کارزار فریقین و کشاکشی که بسیار صورت گرفت، شهر جم آبادان شد، و هردو لشکر تیر و چوبهای ستون مثال و انواع شمشیرها و بانس‌ها و موسل‌ها و تیرها و برکال‌ها و گج باک‌های بزرگ و غیر آن بر یکدیگر می‌انداختند. و از آواز برآمدن تیرها از کمان‌ها و از چالش آن و از دست به‌اعضاء زدن مبارزان و بهادران کارطلب، شوق کارزار افزون شد و داد مردانگی دادند. و این آوازا با بانک فیلان و یک‌دو پیاده‌ها یک‌جا شد، و صدای آن در هوا پیچید، و از بیم آن حال بعضی در بیم افتادند، و جمعی در افتادند و گروهی دل از دست دادند. در این وقت کرن داد کمانداری داد، و به تیرهای جان‌فرسا لشکر غنیم را در شلاق گرفت و بیست بهادر را از پانچالان با ارابه و اسبان و بهلبانان مسافر راه‌فنا ساخت. در این حال مبارزان پاندوان از هر چهار طرف کرن را در میان گرفتند. و کرن مانند فیل مست که نیلوفرستان را پایمال سازد؛

لشکر غنیم را زیروزیر ساخت، و سرهای مبارزان غنیم را به تیرها جدا میساخت، و جوشن‌ها و سپرهای بهادران جنگ‌آزما از بدن و دستهای ایشان بر زمین افتادند. و يك تیر کرن بردست و بازوی هر بهادری که میرسید او را تمام میساخت؛ و پاندوان و پانچالان، و مردم سرنجی در پیش کرن حکم گله آهوان در پیش شیر ژیان را داشتند. در این وقت دهرشت‌دمن، و پسران دروپدی، و نکل؛ و سهدیو، و ساتک باتفاق دویدند و در این حال جنگجویان فریقین طمع از زندگانی بریدند و با یکدیگر در افتادند، و جمعی گرز و دیگر سلاحها را گرفته غنیم خود را می‌کوبیدند و فریاد میزدند، و جمعی بخون آغشته، در خاک می‌طپیدند؛ و بعضی خون از دهان ریزان با دندان‌های چون دانه انار می‌نمودند؛ و گروهی بانواع سلاح بر غنیم دست یافته، میزدند و میکشستند و یکدیگر را هلاک می‌ساختند، و بدن‌های ایشان مانند ارابه سرنگون گشته، بر زمین افتاده مینمودند. و فیل‌سواران و اسب‌سواران و ارابه‌سواران هم جنس خود را؛ و پیاده‌ها پیاده‌ها را میزدند و میکشستند، و در خاک و خون می‌آغشتند. و علم‌ها، و سپرهای بهادران، و چترها، و خرطوم‌ها و بازوهای جنگ‌آزمایان، به تیرها بر زمین می‌افتادند. و هرکس را از جنگ‌آزمایان پیاده و سواران اسب و فیل هرکس پیش می‌آمد، بجنگ او می‌پرداختند و کار او می‌ساختند. و از تیرهای آنها مانند کوهی بر زمین می‌افتاد. و بهادران بخون آغشته در نظر مبارزان مینمودند.

سنجی با دهرتراشت گفت که چون کارزار به اینجا رسید فیل‌سواران جنگ‌آزما بحکم کرن، و درجودهن، بر دهرشت‌دمن، تاختند و اینها مردم پورب و دکهن^۱ بودند. از پورب مردم انگک، و بنگک (Vanga)، و پند، و از دکهن مردم: مگده (Magadha) و میکال (Mekala) و کوچل (Kocala) و مدر (Madra) و تامرلیپتک (Tamraliptaka)، و کلینگک تیرها و یانس‌ها گرفته بر غنیم میزدند و فیلان را بر فوج غنیم میراندند. و دهرشت‌دمن آن فیلان را با سواران با تیرهای فولادی میزد و بعضی از سوار و پیاده فیلان را به ده تیر، و بعضی را به هشت تیر و بیشتر میزد. و چون پاندوان دیدند که فیل‌سواران دهرشت‌دمن، را در میان گرفته‌اند، نعره‌های دلیرانه کرده بر سر آنها دویدند، و نکل، و سهدیو، و پسران دروپدی و مردم پر بهدرک (Prabhadraka) و ساتک (Satyaki)، و شکهندی، و چیکتان از هر طرف بر فیل‌سواران تاختند، و مانند: پاران که بر کوهستان بیارد بر آنها تیرباران کردند. و آنها فیلان را بخشم آورده بر سر فوج پاندوان راندند - چنان که فیلان ارابه و اسب‌سواران و پیاده‌ها را پایمال می‌ساختند و بخرطوم‌ها میکشیدند و می‌انداختند و به دندان‌ها پاره پاره میکردند. ساتک يك تیر برجای نازک فیل راجه بنگک^۲ زد، و او را بفلطانیید و در انهای آن که راجه بنگک از فیل بیفتاد، ساتک بیک تیر جان شکار، او را نیز بعدم فرستاد. و سهدیو راجه پندر (Pundra) را متوجه خود دید، و سه تیر فولادی بر فیل

۱- یعنی از مردم خاور، و جنوب هندوستان.

۲- ت: انگک.

او زد، و از پی آن علم او را برید، و فیلبان را برفیلش هلاک ساخت. و باز برسر راجه انگک (Anga) تاخت. در این اثنا نکل پیش آمد و سهدیو را از کارزار آن بهادر بازداشت و یکصد و سه تیر برفیلش زد، و او هشتصد بانس هردو سر آهن‌دار برنکل انداخت، و نکل هربانس او را بسه‌تیر پاره ساخت و به‌تیر پهن پیکان سرش را از تن جدا ساخت - چنانکه آن بهادر و فیل او هردو برخاک هلاک افتادند. و چون پسر راجه انگک کشته شد مردم لشکرش که برفیلان آراسته به‌سلاح، و علم‌ها، و زنگوله‌ها سوار بودند، برنکل تاختند - گویی هریکی کوهی بود که از آن آتش می‌افروخت و فوج لشکر را پایمال خواستندی کردن و آن لشکر بعضی از ولایت مکال (Makala)، و اوتکل (Utkala) و کلینگک، و نکهاد (Nisadha)، و تامرلیپتک (Tamraliptaka)، بودند. همه به‌یکبارگی تیرها و بانس‌ها برنکل باران کردند - و مانند ابر که حجاب ماه شود، او را فرو پوشیدند.

پاندوان و پانچالان و سومک (Somakas) مشاهده این حال نمودند، و خشمگین گشتند، و برسر ایشان رسیدند، و فریقین با یکدیگر به‌کارزار در پیوستند. و از آن جانب بانس‌ها؛ و از این طرف تیرها باران شدند - چنان که از ضرب تیرهای بهادران لشکر پاندوان پیشانی فیلان آنها پاره‌پاره شد و جای نرم و نازک دوخته گشت. در این حال سهدیو به‌شصت و چهار تیر فولادی الماس فعل، دندان‌ها، و کچیم‌های هشت فیل بزرگ از آن فیل سواران را برید، و آنها را با بهادرانی که سوار بودند مسافر راه فنا ساخت. و نکل با تیری چند از مبارزان آنها را بافیلان‌شان از روی قدرت برخاک هلاک گردانید. بعد از آن دهرشت‌دمن، و ساتک، و پسران درویدی، و پر بهدرک؛ و شکهندی برفوج آنها مانند ابرها که برکوهها ببارند تیرباران کردند.

سنجی میگوید که فوج لشکر کوروان تاب‌ضرب جنگ‌آزمایان لشکر پاندوان را نیاوردند، و مانند دریایی که بند را خراب ساخته به‌تندی روان شود، روی بگریز نهادند. و مردم جدهشتر آنها را پاره‌ای تعاقب نمودند و برسر کرن دویدند.

نبرد سهدیو با دوشاسن!

سنجی با دهرتراشت گفت^۱ که چون دوشاسن دید که سهدیو مانند آتشی برافروخته لشکرت را می‌سوزاند، تحمل آن حال نیاورد، و بروی تاخت و هردو بهادر با یکدیگر درافتادند. در این حال مبارزان فریقین نمره‌های شیرانه درگرفتند و به‌آیین خود تیغ‌های خود را از خوشحالی گرد سر می‌گردانیدند. دوشاسن سه تیر برسینه سهدیو زد، و سهدیو خشمگین گشت و تیرها براو بزد. او به‌هفتاد و سه تیر سینه و بازوی سهدیو را بدوخت، و کمان او را ببرید. و سهدیو از کمال خشم شمشیر خود را بردوشاسن بینداخت، و آن شمشیر کمان و تیرش را برید و مانند ماری از هوا برزمین افتاد. در این میان سهدیو کمان دیگر گرفت و تیر جان‌فرسا

۱- از این‌جا فصل ۴۳ دفتر هشتم آغاز میشود.

پردوشاسن انداخت، و او را مانند دند (Danda) جم^۱، متوجه خود دید و هم در هوا به شمشیرش دوپاره ساخت و شمشیر را بر سهدیو انداخت و سهدیو آنرا در هوا برید. در این اثنا دوشاسن کمان دیگر گرفت و شصت و چهار تیر برارایه او انداخت، و سهدیو هریک از تیرهای دوشاسن را پنج پنج به تیر زد و همه را پرچه پرچه کرده بسیار تیر بارید. و نعره های دلیرانه در گرفت چنانکه تو گفتی از صدای آن زمین خواهد شکافت و از پی آن به یک تیر بهلبانش را زخمی ساخت. و سهدیو تیر مرگ اثر را از نیروی دست برکمان نهاد، و تا بگوش آورد و چنان پردوشاسن زد که جوشنش را شکست، و از سینه او آزاد درگذشت – مانند ماری که در سوراخ رود – و در زمین فرورفت و او بیپوش گشت، و بهلبانش او را بدحال دید، و ارایه اش را از میدان بدربرد. و سهدیو برپسرت ظفر یافت، و غالب آمد و برلشکر درجودهن دوید، و از چهارطرف برایشان تیرباران کرد، و همه آنها را بضرب تیرهای خود زیر و زبر ساخت – تو گفتی صف مورچه ها بود که یک کس همه آنها را پایمال کرد.

جنگ نکل با کرن!

سنجی با دهر تراشت گفت که در این وقت کرن؛ نکل را دید که بنهایت چالاکي فوج او را پیش انداخته است؛ و خود پیش آمد، و سر راه جنگ بروی گرفت. نکل تبسم نمود و با کرن گفت ای وبال اندوز! دیوتها نظر مرحمت بر من دارند که تو مرا پیش آمده ای! بیخ بدی، و دشمنی تو ای، و از بدبختی تو، تمام کوروان با یکدیگر راه کارزار سپردند، و نابود شدند. من ترا در کارزار هلاک می سازم و بمدعای خود خواهم رسید؛ و شورش دائمی که دارم همه بر طرف خواهد شد. کرن گفت: آنچه از پسران راجه و کمان داران لایق و مناسب است؛ اول آنها بجای آر، و کارزار بنمای، و بعد از آن این قسم سخنان بگوی. بهادران بی لاف کارزار مینمایند؛ تو نیز هر قوتی که داری آن را کارفرمای که من پندار ترا از سرت به دربرم. این بگفت و هفتاد و سه تیر بر نکل انداخت، و او هشتاد تیر مار کردار بر کرن زد، و کرن به تیرهای خود کمان او را بیرید و از پی آن سه تیر بر نکل چنان زد که از جوشنش گذشت و به خونخواری او پرداختند – تو گفتی ماران بودند که به کوه درآویخته آب از چشمه اش می خوردند! – نکل کمان دیگر گرفت – و هفتاد تیر بر کرن، و سه تیر بر بهلبانش زد، و از کمال خشم به تیری پهن پیکان؛ کمان کرن را بیرید. و از پی آن تبسم کنان سیصد تیر بروی زد و کرن کمان دیگر گرفت، و پنج تیر بر استخوانی که در بیخ گلو است بزد. نکل هفت تیر بر کرن زد، و به تیر دیگر کمان کرن را بیرید. کرن کمان دیگر گرفت، و چندان تیر بروی انداخت که او را فرو پوشیدند – مانند ابرهایی که باد را فرو پوشد و حاضران را همه جا تیرها،

۱- یعنی: مرگ را در جلو خود دید. دند (Danda): چوب، عصا و جم (Yama): مرگ.

مانند کرمک شب تاب (Kha-Dyota) در نظر آمدند و هجوم و کثرت تیرها مانند ملخ روی هوا را فرو پوشیده بود و قطار تیرها مانند قطار کلنگان مینمود. از ضرب تیرهای جان فرمای کرن لشکر پانچالان، محنت عظیم یافتند، و روبگریز نهادند، و همان نوع از تیرهای نکل لشکر پسرت میگریخت - مانند ابر که پیش باد بگریزد - و هردو فوج از آنجا که تیرهای این دو کماندار به آنجا میرسید گذشته به تماشای کارپردازی اینها پرداختند. و این دو مبارز دویده بکارزار پیوستند، و تیرهای افسون خوانده بریکدیگر میزدند. و تیرهای نکل که پرهای طاوس داشتند برکرن رسید، و از بسیاری روی هوا را فرو پوشیدند. و همان نوع تیرهای کرن برنکل رسید، و او را فرو پوشیدند. و هردو مبارز مانند ماه و آفتاب که در حجاب ابر درآیند؛ از نظر حاضران پوشیده شدند.

در این وقت کرن از غایت خشم برنکل تیرباران کرد؛ اما او را هیچ آزاری نرسید. بعد از آن تبسم کنان، تیرهای بیشمار دفعه دفعه از پی هم بروی می انداخت. و از بس تیر بسیار انداخت روی معرکه را بر مثال ابرها در سایه گرفت، و کمان نکل را برید، و بهلبان و اسبان را بکشت. بعد از آن به تیر بسیار ارا به اش را به مقدار کنجد، ریزه ریزه ساخت؛ و بهلبان ارا به اش را بکشت، و علم و شمشیر، و سپر، و بجر - از سلاح ها که بر ارا به بود - همه را برید. و چون نکل پیاده شد، چوبی ستون مثال را بگرفت، و بایستاد. و کرن آن ستون مهیب را دید و آن را به تیر برید؛ و تیر بسیاری بروی زد. نکل تاب آن نیاورد، و بگریخت، و کرن کمان خود را در گردن نکل انداخت، و بجانب خودش بکشید. و آن کمان همچو هاله در گردن ماه نمود یا قوس قزح در ابر سفید.

بعد از آن کرن، با نکل گفت: لاف بیپوده می زدی اکنون چرا حرف نمیزی؟ کوروان بهادر، و زور آورند تو بهمتایان خود کارزار کن و انفعال بکش و بخانه خود پیش ارجن و کرشن برو. و این بگفت، و بنا بر عهدی که با کنتی در ناکشتن پسرانش داشت با وجود قادر شدن بروی او را نکشت و بگذاشت. نکل شرمسار گشت و برفت و بر ارا به جدهشتر سوار شد و مانند ماری که در سبد نفس بزند نفسی میزد. و چون کرن برنکل غالب آمد و ظفر یافت، بر فوج پانچالان تاخت و آنجا با پاندوان و پانچالان کارزاری عظیم در گرفت؛ و در آن لشکر درآمد و از بسیاری تردد و کارزار مانند آفتاب به نیم روزی در چرخ آمد. مبارزان پانچالان را با ارا به های شکسته، و بیرقها و علم های افتاده، و اسبان و بهلبانان را کشته میدید و فیلانی که سواران آنها بقتل رسیده بودند هرجا سراسیمه وار میگشتند - مانند فیلانی که در جنگل آتش گرفته بگردند - و بعضی را خرطوم ها جدا افتاده، و پیشانی ها شکسته، و زخم ها خورده، بخون آغشته، و دمها بریده، و کچیمها گسسته - مانند ابرهای سیاه بر زمین افتاده مینمودند - مانند پروانه ها که خود را بر آتش زنند. و بعضی فیلان را خون آنچنان میرفت که تو گویی از کوه شنگرف میریزد؛ و همان نوع اسبانی که کچیم های آنها بریده و سوارانشان کشته شده بودند میگشتند،

و مبارزانی را که سلاح‌ها از سر، و بر جدا شده مضطرب و بدحال میگردیدند، شکسته و ریخته بر زمین پریشان گشته مینمودند.

القصه در میان مبارزان کارزار عظیم و کشاکشی سخت درگرفت و مردم سرنجی تیرهای الماس کردار کرن را تاب نیاوردند، و خود را در رنگ پروانه که بر آتش زند برکرن میزدند. و چون لشکر پاندوان در آتش کارزار کرن سوختن گرفت؛ چهریان کارطلب که بقیه السیف بودند، سرراه جنگ بروی گرفتند، و کرن آنها را نیز به تیرهای جانفرسا پیش انداخت و در شلاق گرفت.

نبرد الوک (Uluka) با ججتس (Yuyutsu)!

سنجی با دهر تراشت گفت که چون ججتس فوجی را از لشکرت پیش انداخته، زدن گرفت، الوک - پسر شکن - در برابر او آمد و بانگ بروی زد، و گفت: باش که من به جواب کارزار تو آمده‌ام. ججتس تیری چند برق‌وار بر الوک زد - مانند بجر که اندر پرکوه زند. و الوک خشمگین شد و با تیری پهن پیکان، کمان ججتس را برید، و تیری که پیکان آن به این صورت بود بروی زد. ججتس کمان دیگر گرفت و هنوز او کاری نکرده بود که الوک شصت تیر بروی زد، و سه تیر بر بهلبانش بزد، و باز بیست تیر دیگر بر ججتس زد، و علمش را بینداخت. ججتس از آن حال به خشم آمد و پنج تیر برسینه او زد، و الوک به یک کهنه سراز تن بهلبانش جدا کرد، و بچهار تیر اسبانش را بکشت، و پنج تیر دیگر بروی زد. ججتس برارابه دیگر سوار شد، و الوک بروی ظفر یافت؛ و دست از وی بازداشت، و بر سر فوج پانچالان، و سرنجی رفت، و شرت کرما (Srutakarman) بر سر شتانیك (Satanika) پسر نکل تاخت، و در لحظه اسبان ارابه‌اش را بکشت، و او را پیاده ساخت. شتانیك گرز بر پسر ت چنان انداخت که اسبان و ارابه آنها را بهلبانش نرم ساخت، و بر زمین افتاد، و او نیز پیاده شد، و هردو یکدیگر را طرح داده از هم جداگشتند. پسر شرت کرما رفت، و بر ارابه بینس (Vivinsu)، سوار شد، و شتانیك بر ارابه پرت‌بند (Prativindhya) سوار شد، و شکن تیری چند بر ست‌سوم (Sutasoma) پسر بهیم بزد، و او با وجود زخم خوردن با خود نیاورد، و شکن را دشمن پدر خود دانسته تیرهای بی‌قیاس بروی انداخت، و او را در زیر تیر فروپوشید. و شکن آن همه تیرها را برید. و چون آن تیزدست دانای فنون کارزار تیرهای ست‌سوم را از خود دور ساخت، و سه تیر بروی زد و علم و بهلبان و اسبانش را زد، و پاره پاره ساخت. در این وقت غریو از نهاد حاضران برخاست و ست‌سوم پیاده شد، و بروی تیر انداختن گرفت - چنان که از بسیاری تیرها شکن را فروپوشید.

شکن آن هجوم تیرها را هیچ شمرده، همه را به تیرهای خود ببرید. و مبارزان معرکه و دیوتهای عالم بالا از کارپردازی ست‌سوم که پیاده با شکن جنگ مینمود خوشحالی‌ها نمودند. بعد از آن شکن کمان و ترکش او را برید، و ست‌سوم شمشیر به دست گرفت، و بایستاد، و آن شمشیر در دست او حاضران را دند جم

در نظر آمد. پس ستوم به انواع فنون شمشیراندازی که چهارده نوع است پرداخت. و شکن بروی تیر بسیار انداخت و هرچه تیر می انداخت او به شمشیر می برید. و در آخر شکن به یک تیر دیگر شمشیرش را ببرید - چنان که نصف آن برید و بر زمین افتاد و به آن نصف دیگر که در دست ستوم بود؛ ستوم آنرا برکمان شکن انداخت و ببرید و خود رفت و پرارابه شرتکرت (Srutakirti) پسر ارجن سوار شد. و شکن کمان دیگر گرفت و برفوجی از لشکر پاندوان تاخت و در آن فوج غوغای عظیم افتاد، و آنها او را بی ملاحظه دیدند، و بترسیدند و روی به گریز نهادند. و شکن مانند اندر که دیتان را در شلاق گرفته بود این فوج را یزد.

زد و خورد کرپاچارج و دهرشتدمن و جنگ شکمندی با کرتبرما!

سنجی به دهرتراشت گفت: کرپاچارج سرراه جنگ برده رشتدمن گرفت، مانند شرببه (Sarabha) که شیر را در جنگل نگاهدارد (شرببه: جانوری است که هشت پا دارد، و میگویند که او شیر را میکشد). چون کرپاچارج راه برده رشتدمن گرفت؛ دهرشتدمن نتوانست برخود جنبد و حاضران معرکه غلبه کرپاچارج را باده رشتدمن دریافته او را کشته شده پنداشتند؛ و با یکدیگر گفتند که کرپا داناى فنون سلحشوری به کینه جویی درون اچارج برافروخته است؛ حال دهرشتدمن را بد می بینیم، ندانیم که امروز از دست او خلاصی یابد یا نه؟ و مردم لشکرش نیز خود را در معرض هلاکت دیدند و گفتند که ما امروز کرپا (Kripa) را در رنگ جم می بینیم! امروز دهرشتدمن، در راه درون اچارج می رود؛ و کرپا در کارزار چالاک است و همیشه ظفرمند بوده است، و در کمال قوت از خشم به زیرآمده، چنان می یابیم که دهرشتدمن در میدان از پیش او روگردان خواهد شد!

سنجی میگوید که بعد از مقابله نمودن این دو مبارز، این قسم مسخنان از فریقین شنیدیم. ناگاه کرپا آتشین نفسی از دل برآورد، و به تیرهای جان فرسا، جای نرم و نازک دهرشتدمن را دوخته زخمیش ساخت. و او مضطرب حال شد، و تدبیر گم کرد، و این حال را به لبانش دید، و گفت که ترا خیر است؛ چه حال داری که من هرگز ترا در کارزار این چنین بی دست و پا نیافته ام؟ و ارا به او در زیر طوفان تیرهای کرپا مانند: دریایی که در دریای محیط پنهان، و ناپیدا گردد غرق شد. دهرشتدمن گفت که مرا بیپوشی گونه ای دست داده، و عرق از بدنم برآمده، و اعضاء به لرزش درآمده؛ نمیخواهم که این برهنه را بکشم. صلاح آنست که ارا به ام را جایی که کرشن، و ارجن اند ببرم؛ چه اگر من ارجن یا بهیم را ببینم؛ هرآینه مرا خیر دریافته باشد. بهلبان ارا به دهرشتدمن را بجائی که بهیم در کارزار بود رسانید، و کرپاچارج او را گریزان خیال کرد، و تعاقب نمود و تیرهای بی نهایت پی در پی بروی سرداد؛ و او را هول و بیمی عظیم دست داد - مانند اندر که نمچدیت (Danava Namuci) را در خوف انداخته بود.

بعد از آن کرتبرما به کینه جویی به یکم پتامه کمر بست، و با شکمندی کارزار

درگرفت. و شکمندی او را پنج کپچر براستخوانی که در بیخ گلو است بزد، و او شصت تیر برشکمندی زد، و به یک تیر کمانش را ببرید. شکمندی کمان دیگر گرفت. و بانگ بروی زد که باش کجا میروی؟ و نود تیر برکرت برما زد، و آن تیرها به جوشن او رسید، و بر زمین افتادند. و شکمندی تیرهای خود را ضایع گشته دید، و به یک تیر کمانش را برید، و هشتاد تیر برسینه و بازوهایش زد، چنان که خون از بدنش مانند آب از سبو میرفت؛ و او در آن حال خشمگین گشت، و کمان دیگر گرفت، و تیری چند بر دو دستهای شکمندی زد و او بدان تیرها مانند درختی پر از شاخها نمود. و هردو دلاور بقصد کشتن یکدیگر دادمردانگی و کوشش دادند، و ارابهها را در چرخ آوردند و قابو میجستند. کرت برما هفتاد تیر برشکمندی زد، و یک تیر دیگر که جان تواند ربود، بروی زد. شکمندی پیش گشته در ارابه زود بنشست و بهلبانش ارابه او را بدربرد؛ و کرت برما فوج او را در شلاق گرفت. سنجی بادهر تراشت گفت: آن گاه ارجن لشکرترا پیش انداخته در شلاق گرفت. و لشکرت مانند پنبه از پیش باد میگریختند. در این حال مردم ترگرت (Trigartas) و شوی (Sivis)، و شالو (Salvas)، و سن سبتک (Samsaptakas)، و نارانی (Narayanas)، و ستیه سین (Satyasena)، و چندردیو (Candradeva) و متردیو (Mitradeva)، و شترنجی (Satrunjayas) و سوشرت (Sausruti) و چترسین پسر، پسر، و متربرما (Mitravarma) با برادران و فرزندان برارجن رسیده آمدند، - و مانند آب در دریای مهیب درآمدند - و هزاران هزار از مردمان ایشان هلاک گشتند، و جمعی خون گرفتهها با وجود این حال از ارجن مانند پروانه از آتش جدا نمیگشتند. ستسین (Satyasena) سه تیر، و متردیو شصت و سه، و چندردیو هفت، و متربرما هفتاد و سه تیر و سوشرت (Sausruti) سه تیر برارجن زدند، و ارجن هفت تیر برچترسین، و سه تیر برستسین؛ و شصت تیر برهریک از سوشرت، و چندردیو، و صد تیر بر متربرما، زد و بعد از آن به یک تیر سراز تن چترسین پسر پسر تدا کرد، و چندردیو را به قتل رسانید، و پنج پنج تیر برهر کدام از اینها که مذکور شدند زد. ستسین خشمگین گشت و بانسی نیزه کردار بر بازوی چپ کرشن چنان زد که عنان اسبان ارابه و چله از دست کرشن بیفتاد. کرشن عنان و چله بدمست آورد، و ارابه را بر ارابه ستسین راند، و ارجن این حال را از وی تاب نیاورد، و به کپچی چند الماس کردار سر از تن ستسین جدا کرد. و به تیری چند متربرما را با بهلبانش هلاک ساخت. بعد از آن ارجن تیر براستخوان زیرگلوی سوشرت زد، و سن سبتکان که همراه او بودند، ارجن را در میان گرفتند و بروی تیرباران کردند و ارجن از آن آزار یافت، و تیری که اندراستر (Indrastra) گویند در قبضه نهاد و از تأثیر آن هزارها تیر برآمد؛ و از برآمدن آن تیرها ارابهها، و علمها، و ترکشها و اسباب ارابهها، از: چوبها، و سپرها، و تیرها، و بانسها، و شمشیرها، و گرزها، و چوبهای ستون مثال و دست و بازوهای مبارزان، و دست و پای چهارپایان، و زیورها، و جوشنها و چترها، و غیر آن را میبردند و میافتادند، و آواز و صدای عظیم

برمیخواست؛ و تیرهای بسیار از بدن‌ها جدا شده بر زمین می‌افتادند. و بدن‌های مبارزان حمایل‌ها در گلوهای بریده داشتند و با زیورهای گوناگون علیحده بنظر میرسید. و از بسیاری گشته‌ها راه بررونده‌ها، و اراپه ارجن تنگ شد، و دشمنان ارجن زخم‌های کاری خوردند و از درد دست، و پا در فریاد بودند. ارجن تاب‌دهی در آن کارزار تیزدستی، و کشاکش نمود که مردم لشکر غنیم روگریز نهادند، و او بعد از این ظفریافتن مانند آتش بی‌دود نمود.

زدوخورد جددهشتر و درجودهن!

سنجی با دهر تراشت گفت که در آن وقت درجودهن، جددهشتر را دید و بر سر وی دوید. جددهشتر يك تیر بردر جودهن زد، و گفت: کجا می‌روی؟ بایست! درجودهن نه تیر بردر جددهشتر زد، و به يك کپهر بهلبانش را زخمی ساخت. بعد از آن جددهشتر به چهار تیر اسبانش را، و به يك کپهر بهلبانش را بکشت و به يك تیر علم، و به تیر دیگر کمانش را ببرد. و نیز شمشیرش را زد، و از دستش بینداخت، و پنج تیر بردر جودهن زد. و درجودهن پیاده شد، و بایستاد، و کرن، و اشوتهمان، و گرپاچارچ، و دیگران راجه را به این حال دیدند، و رسیدند، و آمدند. و پاندوان نیز همه بر سر جددهشتر جمع آمدند، و به محافظت او پرداختند و میان فریقین کارزار درگرفت. و چون پاندوان و پانچالان با کوروان درافتادند، صدای نقره‌ها، و سفیدمهره‌ها، و سایر مزامیر زمین، و زمان را فروگرفت. و فیل‌سواران با فیل سواران، و اراپه، و اسب‌سواران با هم جنس خود، و بین پیاده‌ها بقانون جنگ آزمایان کارزار درگرفت و این جنگ تا دو گهری موافق قانون بود. بعد از آن در رنگ‌مستان با یکدیگر درافتادند و داد جنگ آزمائی دادند، و اراپه‌سواران و فیل‌سواران را در زیر تیرها فروگرفتند، و مسافر راه فنا ساختند. فیلان به اشاره فیل‌سواران اسب سواران را در کارزار میانداختند، و پاره‌پاره می‌کردند؛ و بعضی از سواران پردل فیلانی را که در آن معرکه مردم را پایمال می‌کردند از جانب چپ و راست درآمده می‌زدند. و بعضی فیلان مست جمعی دیگر از سواران را پیش انداخته می‌گرفتند و پایمال می‌ساختند و بعضی از فیلان لشکریان را بخرطوم می‌پیچیدند، و بدور می‌انداختند. و جمعی از پیاده‌های جنگ آزمای تیرهای کاری در دهان، و بخرطوم فیلان می‌زدند، و آنها را می‌گریزانیدند. و بعضی پیاده‌ها تاب نیاورده از معرکه کارزار می‌گریختند و چیزی از زیورهای بدن خود می‌گندند و میانداختند و فیلان از عقب می‌رسیدند و آنها را درهم میشکستند. و پیاده‌ها فیلان را به آن چیز مشغول دیده، و فرصت یافته، فیل‌سواران را می‌زدند. و بعضی فیلان آموخته جمعی پیاده‌ها را بخرطوم می‌پیچیدند و بهوا میانداختند و به زمین نارسیده آنها را هم در هوا به دندان ربوده میدوختند. و بعضی را بخرطوم گرفته به زور تمام می‌افشانند، و آنها را درهم شکسته می‌انداختند. و بعضی فیلان پیاده‌های لشکر غنیم را به دندان‌ها خورد، می‌کردند. و بعضی فیلان زخم تیرها و برچه‌ها، و بانس‌ها

در پیشانی، و بیخ دندانهایشان خورده زبون گشتند. و بعضی دیگر از زخم مبارزان ارابه و اسب سوار که از چپ و راست درآمد میزدند در جای می غلطیدند، و هلاک می گشتند و جمعی از مبارزان اسب سوار پیاده ها را به زخم بانس ها می انداختند، و در زیر ضرب دست و پای اسبان پایمال می ساختند. و بعضی فیلان ارابه ها را به آنچه بر آن بود درهم شکسته بدور می انداختند. و بعضی فیلان به ضرب تیرهای فولادی کمانداران قدرانداز مانند قله های کوه بر زمین می افتادند. و بعضی مبارزان به چنگ مشت با یکدیگر در افتادند و بعضی موهای سر یکدیگر گرفته کارزار مینمودند. و بعضی به زور بازو دیگری را بر زمین زده، پای بر سینه اش نهاده سراز تنش جدا میکردند - هر چند او نیز دست و پا میزد - و بعضی سر بر زمین افتاده را به سلاح جدا میکردند.

القصد جنگ مشت و موی سر گرفتن، و مانند کشتی گیران درهم افتادن بسیار شد. و بعضی در این میان فرصت یافتند و بر سر این نوع دو مبارز باهم در افتاده سر از تن غنیم جدا میکردند، و بدن های بی شمار از زمین برخاسته می ایستادند. و جوشن ها و سلاح های مبارزان به خون آغشته - مانند رخت های سرخ رنگ کرده می نمودند - و طغیان جوش و خروش مستانه آن لشکر مانند: طغیان دریای گنگ بود. و از بس که مست کارزار شده بودند، بیگانه را از آشنا فرق ناکرده داد کشاکش میدادند؛ بحدی که مبارزان فریقین لشکریان خود را در شلاق گرفتند و از کشته بی قیاس از آدمی، و اسب و غیر آن در معرکه جای پای نهادن نبود و این حال بعد از زائل شدن آفتاب عالم تاب بود که مردم پانچال بردست کرن کشته شدند. و مردم ترگرت (Trigarta) بردست ارجن، و مردم کوروان و فوج فیلان بردست بهیم نابود گشتند.

دهر تراشت از سنجی درباره نبرد جدهشتر و درجودهن توضیح بیشتری میخواهد!

دهر تراشت با سنجی گفت که من از تو سخنان جانکاه از کشته شدن مبارزان سپاه کوروان، و فرزندان خود شنیدم و از طرز کلام تو چنان در می یابم که کوروان بتمام نابود گشته اند؛ اکنون چون جدهشتر، درجودهن مهارتھی را پیاده ساخت، درجودهن با وی چه نوع کارزار نمود؟ حقیقت این کارزار را به تفصیل با من بگوی که تو در بیان نمودن این امور دانایی.

سنجی گفت که چون درجودهن پیاده گشت، و مبارزان هرجا با یکدیگر در افتادند؛ درجودهن بر ارابه دیگر سوار شد، و با بهلبان خود گفت که زود باش و ارابه مرا جایی که جدهشتر در زیر چتر، به شوکت تمام ایستاده است، ببر. بهلبانش ارابه او را به جانب جدهشتر راند؛ و جدهشتر نیز با بهلبان خود گفت که ارابه مرا پیش بران و هردو مبارز روبرو گشتند و بر یکدیگر تیرباران کردند. درجودهن به تیر الماس کردار خود کمان جدهشتر را برید و جدهشتر از آن حال خشمگین گشت، و کمان دیگر گرفت و به یک کپهر، کمان، و علم درجودهن را برید.

درجودهن تیروکمان دیگر گرفت و با یکدیگر به جنگ درآمدند و هردو ظفرجویان مانند شیر داد جنگ آزمایی میدادند - و مانند دو نرگا و آواز برداشته بر یکدیگر تیر میزدند، و هردو قاهوجویان ارا به ها را در گرد یکدیگر میگردانیدند. و از ضرب تیرهای جان فرسای یکدیگر در خون آغشته، مانند درخت پله گل شکفته می نمودند، و به دست براعضاء زدن و نعره های شیرانه کردن و کمان را چاشنی دادن، و سفید مهره ها را نواختن پرداختند و هردو یکدیگر را بزخم تیرها محنت بسیار دادند. در این وقت جدهشتر سه تیر بجر مثال در سینه درجودهن زد. درجودهن نیز پنج تیر الماس فعل به جدهشتر زد؛ و نیزه بروی انداخت. جدهشتر آن را به سه تیر در هوا برید، و پنج تیر دیگر بروی زد. درجودهن نیزه خود را بریده دیده، سه تیر بر جدهشتر زد. جدهشتر از روی تیزدستی يك تیر بردر جودهن چنان زد که او را بیهوش ساخت، و در زمین فرورفت؛ و بعد از آنکه بحال آمد، گریزی بردست گرفت و بر سر جدهشتر راند. در این اثناء جدهشتر نیزه بروی انداخت چنان که بر درجودهن رسید و از جوشنش آزاد گذشت و او را بیهوش ساخت و بغلطانید. و کرت برما، درجودهن را باین حال مشاهده نمود و بجهت نگاهبانی او رسیده آمد. و بهیم او را متوجه جدهشتر دید و گرز به دست، بر کرت برما دوید؛ و این نوع جنگ در میان مبارزان لشکر تو در گرفت.

سنجی با دهر تراشت گفت که پسران تو باتفاق کرن باز برپاندوان مانند دیوتها و دیتان به کارزار در افتادند و فریقین به آواز سفید مهره ها و غیر آن با هم کارزار مینمودند و از ضرب زخم تیرها و انواع شمشیرها بسیاری از اسبان و فیلان و ارا به سواران برخاک هلاک افتادند و فیلان نیز مبارزان بسیار را هلاک گردانیدند و از سرهای بریده که مانند ماه و ستاره ها و نیلوفرها مینمودند؛ زمین معرکه پرگشت. و از خون کشته ها که بانواع سلاح ها کشته شدند دریاروان گشت، و میدان معرکه از کشته بی شمار مانند شهر جم نمود. بعد از آن نه پسرانت و راجه های دیگر از لشکر تو با سپاه گران بر سر ساتک دویدند و از هجوم ارا به و اسب و فیل در آن حال میدان کارزار مانند دریای مهیب هولناک نمود. و کرن بر ساتک که هردو مانند اندر، و بشن (Visnu) مینمودند تیر بسیار انداخت. و ساتک نیز تیرهای جان فرسای زهر آلوده مارکردار بر کرن زد. در این حال جمعی از مبارزان بجهت محافظت کرن پیش دویدند، و ارا به سواران دیگر بر ارا به سواران و پیاده ها با یکدیگر در افتادند و مبارزان دیگر با دهرشت دمن اتفاق نموده، ارا به، و فیل، و اسب سواران بسیار را هلاک گردانیدند. بعد از آن آن دو بزرگترین مردم (یعنی: کرشن، و ارجن) عبادت مقرری روز و تعظیم مهادیو نمودند؛ و بعزم زدن، و کشتن لشکرت روان شدند. و از مردم لشکرت جمعی که خود را به کشتن و مردن قرار داده بودند؛ ارجن را به آن شوکت متوجه خود دیدند که ارا به اش رعد آسا در فریاد و اسبانش نور و نورانی و علم و بیرق هایش از تحریک باد در جلوه بود. و ارجن از تیزدستی که در تیراندازی داشت تو گفتی در رقص بودا و چندان تیر انداخت که

اطراف هوا را فرو گرفت. و ارا به های معفه مثال را با سواران و پهلپانان و علم ها و غیر آن به تیرهای جان فرسا مانند باد که ابرها را پریشان مازد؛ بریاد فنا داد. و همان نوع فیلان آراسته را با سواران و پیاده ها مسافر آراه فنا ساخت. در این حال که ارجن مانند جم در میدان کارزار دست به هلاک سپاه غنیم گشاده بود، درجودهن تن تنها تیراندازان بر سر وی رسید. ارجن به هفت تیر کمان و پهلپان و اسباننش را برید و کشت و انداخت، و به یک تیر چترش را ببنداخت، و تیر نهم را که جان ربا بود بقصد درجودهن انداخت و اشوتهمان آنرا هشت پاره کرد، و از درجودهن دفع ساخت. و ارجن کمان اشوتهمان را برید و اسباننش را هم بکشت، و ارا به اش را درهم شکست، و کمان کرپاچارچ را برید؛ و همان نوع کمان و علم کرت برما را برید و اسباننش را هلاک ساخت، و کمان دوشاسن را نیز برید و بر سر کرن آمد. و کرن دست از کارزار ساتک بازداشت بی آن که دغدغه بخاطرش راه یابد. و سه تیر بر ارجن زد، و از پی آن بیست تیر بر کرشن و ارجن زد، و ساتک که فرصت یافته بود، دو تیر بر کرن زد و از پی آن صد تیر بروی زد. بعد از آن از بهادران پاندوان جد هامن (Yudhamanyu)، و شکپندی، و پسران دروپدی و طایفه پر بهدرک (Prabhadraka) و اتموجا (Uttamaauja) و ججتس (Yuyutsu) و نکل، و سیدیو، و دهرشت دمن و مردم چندیری (Cedi) و کاروک (Karusa)، و همه مردم متسیه (Matsya) و کیکی (Kaikya) و دیگر چیکتان (Ceketana)؛ و جد هستر، و ارا به سواران و پیاده ها سلاح اندازان و نامزاکویان بر سر کرن رسیدند، و سلاح ها را باران کردند. و کرن، آن همه باران سلاح را به تیرهای خود برید، و دفع کرد، و خشمگین شد، و ارا به و فیل و اسب سواران را با مرکب ها و فوج های پیاده را در شلاق گرفت، و دادمردانگی، و مردم کشی داد! و از سلاح افسون خوانده کرن، لشکر غنیم هلاک گشتند، و جمعی را مرکب ها کشته شد، و سلاح از دست رفت، و بقیة السیف تاب نیاورده، گریزان شدند. بعد از آن ارجن نیز تبسم کنان به سلاح افسون خوانده آمد، و تأثیر سلاح کرن را بر طرف ساخت. و چندان تیر بر لشکر غنیم سرداد که اطراف هوا را فرو گرفت. و تیر ارجن که بر لشکر غنیم رسید، جمعی را موسل (Musala) و بعضی را چوبهای ستون مثال، و گروهی را نیزه، و طایفه ای را بجر خیال می کردند، و سپاه چهارگونه لشکر غنیم از کمال ترس چشمان پوشیده، فریادکنان مضطرب و پریشان میگشتند، و هلاک خود را از دست او یقین کرده، چاره ای غیر از هزیمت ندیدند. در این وقت که مبارزان لشکرت با پاندوان مقابله داشتند، آفتاب عالم تاب بر سر کوه رسیده بود، و از تاریکی وقت و بسیاری گردوغبار هیچ چیز بنظر در نمی آمد.

القصد سپاه پسر ت ملاحظه کارزار درست نموده، همه به دیرهای خود بازگشت نمودند، و پاندوان نیز ظفرمند گشته به جانب منزل های خود رجوع کردند. و چون لشکر پسر ت برگشت؛ لشکر غنیم از خوشحالی آواز نقاره ها، و سفیدسره ها، و دیگی مزامیر بلند ساختند، و بر غنیم خود خنده کنان، و بر ارجن و کرشن آفرین-

گویان، و برپاندوان دعاگویان با جمیع راجه‌ها به منزل خود رسیدند و به آسایش خود پرداختند؛ و فوج‌های راجه‌سان و پیشاچان (Pisacas) و سایر دام و، دادن در آن معرکه کارزار آمدند و آن معرکه جای سوختن بود^۱.

تمام شد جنگ روز اول از سرداری کرن، و آغاز روز دوم جنگ؛

آرزوی کرن به فتح و پیروزی!

دهر تراشت با سنجی گفت که ارجن خود تمام مردم را آن چنان که میخواست به قتل رسانید؛ همانا که اگر جم به مقابله او بیامدی، از خشمش جان نمیتوانست برد؛ چه او تنها سبهدرا را که خواهر کرشن بود در ریود، و او تنها کهاندیوبن را سوزاند، و آتش را از خود خشنود ساخت. و هم او تنها تمام راجه‌های روی زمین را زیون ساخت، و خراج ده و تابع ساخت. و هم او تنها به کمان خود نوات کوچان (Nivatakavacas) را مسخر کرد. و هم او با مهادیو که به لباس بهیلان بود کارزار نمود. و هم او؛ خانواده بهرت (Bharata) یعنی: کوروان را از دست چترسین گندهرب خلاصی داد. و هم او مهادیو را خوشحال ساخت؛ و هم نگاهبانی تمام راجه‌ها نمود.

القصة پاندوان سزاوار تحسین‌هاند، نکوهش اینها نتوان کرد آنچنان که اینها کرده‌اند با من بگوی، و آنچه درجودهن کرده نیز بگوی.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون کوروان، بعضی کشته، و جمعی زخمی گشته، و گروهی جوشن‌ها از بر و سلاح‌ها از دست افتاده، پیاده گشتند؛ از پس محنت کشیدند در آواز و حرف زدن این‌ها تغییر پیدا شد، و آزار بسیار کشیدند؛ با وجود آن حال غرورشان بدر نرفت و دشمنان برایشان ظفر یافتند و کار ایشان به آنجا رسید که در منزل راجه به مشورت بنشستند، و کرن با کوروان که حال آنها مانند ماران شکسته دندان زهر رفته و پایمال گشته بود از غصه نفس‌زنان در حضور پسر ت گفت که ارجن خود مستعد کارزار، و دانای فنون و محکم کار و با تهور است، و با این همه کرشن او را در وقت کارزار آگاه میسازد. امروز او به سلاح افسون خوانده ما را فریب داد؛ اما امید است که فردا آنچه در خاطر او است آنرا! بدر آورد.

چون کرن این سخنان تمام کرد راجه درجودهن جمیع راجه‌ها را رخصت داد که بمنزل‌های خود بروند و به آسایش بپردازند. چون روز دیگر نیز جهان‌تاب، و گوهر عالم افروز آفتاب به جمال نورانی خود گیتی را منور ساخت؛ همه راجه‌ها استعداد کارزار نمودند و بیرون آمدند و راجه جد هشت که ترتیب لشکر خود را موافق فرموده برهسپت (Vrihaspati) و شکر (Sakra) داده بود به تماشای آن پرداختند.

۱- نسخه‌های خطی موجود در این دفتر با هم اختلاف دارند و اغلب گزارش روز اول جنگ در بیشتر نسخه‌های ترجمه فارسی موجود در دست ما خلاصه شده است و از اینرو این قسمت از روی نسخه که بالنسبه رساتر و مفصل‌تر بود نقل گردید.

در آن وقت راجه درجودهن؛ کسرن را که باعث نزاع و دشمنی و بهادر بزرگ بود یاد کرد و با خود گفت که او در کارزار برابر اندر، و قوتش را همسنگ باد، و چالاکی او را مانند راجه هزار دست بخاطر گذرانید یعنی این لشکر پاندوان را که به این ترتیب آماده کارزار شده اند کرن میتواند شکست.

دهر تراشت گفت که ای سنجی! چون شما همه کرن را مانند جمعی سرمازده ها که منتظر طلوع نیراعظم باشند بخاطر گذرانیده او را دیدید؛ او بعد از آمدن چه کار کرد، و چگونه کارزار نمود، و پاندوان به چه آیین باوی در معرکه جنگ کردند؟! کرن در وادی کارزار آنچنان زیردستی است که تنها پاندوان را با پانچالان بزند. و زور بازوی او در معرکه مانند قوت اندر، و بشن است، و سلاح های او هولناک و او درغایت چالاکی است. و درجودهن بقوت بازوی او دل درکارزار بسته است؛ و با این همه تعجب و حیرت آنکه کرن پاندوان را نکشت، آری از تأثیر طالع است، و این نتیجه آن قماربازی است. ای سنجی! من از رهگذر درجودهن بسیار محنت یافته ام؛ گویی در سینه ام سلاحی شکسته است و مرا در عذاب دارد، و عجب آنکه شکن خود را به رأی و تدبیر درست میداند؛ و کرن از اخلاصی که با درجودهن دارد، در کارزار سرمویی فرو گذاشت نمیکند، و من در کارزارها فرزندان خود را پاکشته می شنوم، یا زبون گشته، و شکست خورده؛ و هیچ کس نیست که همراه برپاندوان بگیرد؛ و اینها در میان این لشکر مانند مردان در جماعت زنان میگردند. معلوم شد که اینها از آثار طالع است!.

سنجی با دهر تراشت گفت که ای راجه! صواب اندیشی نمودن، و گذشته را یاد کردن سودی نمیدارد، و از غصه اندیشه مند گشتن، غیر از کاهش جان حاصل نمیشود. و چون تو بدانستگی خود، گذاشتی که این کارزار در میان آید؛ اکنون کار به دور و دراز کشیده والا من بسیار گفتم که با پاندوان طرح جنگ نیندازی؛ و سخن من در این باب شما را از زهر تلختر نمود. و تو در حق پاندوان بدی ها بسیار کردی، از آن جهت راجه های بزرگ را اجل پیش آمد، و هلاک میشوند. گذشته، گذشت؛ در آن باب هیچ اندیشه دیگر نباید کرد. تفصیل این کارزار از من بشنو که چون صبح شد کرن استعداد نموده نزد راجه درجودهن حاضر گشت و گفت دیروز مرا کارهای دیگر پیش آمد، و ارجن را مشغولی های دیگر از کارزار بازداشت، و با یکدیگر مقابله دست نداد. امروز من عهد میکنم که در میدان کارزار تا ارجن را نکشم، برنگردم؛ چرا وقتی که من مبارزان لشکر پاندوان را خواهم کشت؛ ارجن این معنی را که نیزه اندر ندارم با خود قرار داده — البته برسر من خواهد آمد اگر چه من، و ارجن در اکثر علم سلاح برابریم؛ اما در چند چیز من بروی زیاده ام:

اول آنکه آن مقدار که سلاح من کار میکند و میشکند از وی نمی کنند. و در تیزدستی، و به دور رسانیدن تیر به هر چه نشان کنم بزنم. و در انداختن تیرافسون خوانده، و در قوت بدن و بهادری، و دانستن قابوی کار، و شناختن شگون های

کارزار، از وی زیاده‌ام و او بسا من برابری نمی‌کند. و از جهت دوستی و نسبتی که با اندر داشت بجی (Vijaya) نام کمانی برای وی راست کرد، و به‌وی داد و مشهور است که اندر بزور آن کمان دیتان (Daitya) را زیون ساخت، و از مهابت آواز آن کمان مرده طرف عالم را دیتان گم کردند، و آن کمان را اندر به‌پرسرام داد، و پرسرام، آن کمان را به‌من داده است، و من به‌قوت آن کمان با ارجن کارزار خواهم نمود - مانند اندر که با دیتان جنگ کرد - و این کمانی است که بقوت آن پرسرام بیست‌ویک بار روی زمین در تصرف خود آورده، و آن کمان را بمن داده و این کمان از گاندیو زیاده است، و پرسرام تعریف این کمان و آنچه از آن برمی‌آید به‌من بسیار گفته است اکنون من به‌آن کمان کارزار با ارجن مینمایم؛ و من امروز ترا با برادران و دوستان خوشحال می‌سازم و روی زمین با آنچه در او است، بر تو مسلم خواهد شد. و اولاد تو نیز سلطنت خواهند راند. امروز از یمن دوستی و اخلاص تو هیچ کاری نیست که من نتوانم کرد چه هرکس که دل او بزیور اعتقاد و اخلاص بزرگی آراسته شد؛ از وی همه کار برمی‌آید. و ارجن در کارزار بر من ظفر نمیتواند یافت چنان که در شب درخت برآتش. آری یک چیز هست که مرا باید گفت که من در آن چیز با ارجن برابر نیستم؛ و آن این است که زه کمان ارجن از دیوتهاست، و هرگز بریده و گسسته نمیشود، و دو، ترکش که او دارد هرچند تیر از آن بیندازد کم نمیشود؛ و بهلبان او کرشن است^۱. اگر چه کمان ارجن هم خوب است؛ اما کمان من هم از او کم نیست. و چیزی چند دیگر هم هست که من در آن از ارجن کم‌ام. کرشن که تمام تعظیم او مینمایند عنان اراپه‌اش در دست دارد. و اراپه‌ای دارد که آتش (Agni) به‌وی عطا کرده است. هیچ تیر و سلاح بر آن کارگر نمیشود. و اسبان اراپه‌اش مانند اندیشه تیزدوانند، و حلمش مانند علم دیوتهاست که بر بالای آن هنوننت، (Hanumat) است^۲. و کرشن به‌آن بزرگی نگاهبان اراپه است و با وجود آنکه من در این امر از ارجن زیونم، اما با وی کارزار مینمایم چه اگر شل (Salya) که در برابر کرشن است بجای بهلبان برارابه‌ام بنشیند؛ البته ما ظفرمند شویم. باید که شل بهلبانی من بکند؛ اگر چه شل در بزرگی بعدی است که هیچ کس را آن حالت نیست که او بهلبانی آن بکند - الابهلبانی من - تا فتح و ظفر ترا باشد. ای راجه! بفرمای تا تیرهای فولادی و تیرهای کرکسین برارابه انداخته از عقب من می‌آورده باشند. اگر این چنین شود من بر ارجن؛ و شل بر کرشن زیاده می‌آیم. چنان که کرشن بر احوال اسبان بصارت دارد، شل نیز همانطور مبصر است. در زور بازوی، کرشن هیچ بر شل افزونی ندارد؛ و در کمانداری بر من؛ از این جهت من برارابه خود سوار شده بر ارجن غالب خواهم آمد. اکنون اینقدر

۱- در بعضی از متون اصلی عبارت باین صورت است و اراپه‌ران او، گوینده (Govinda) است. گویند نام دیگر کرشن میباشد.

۲- هنومت (Hanumat) یا (Hanuman) نام: سردسته میمون‌هایی است که در جنگ رام با راون شرکت جستند و به‌رام کمک کرده، و قبلاً داستان قهرمانی او آمده است.

کارسازی مرا بکنید تا در کارزار درنگ واقع نشود؛ و اگر این کارسازی شد همه کارها انجام گیرد، و خواهید دید که در کارزار من چه کارپردازی خواهم نمود، و به همه حال، پاندوان را زبون ساخته ظفر خواهم یافت؛ چه دیوتها و دیتان را یارای مقابله با من نیست؛ پاندوان خود چه کسانند؟!

سنجی با دهر تراشت گفت که چون این سخنان، کرن بگفت؛ درجودهن خوشحال گشت، و تحسین‌ها نمود، و با وی گفت که ای کرن! آنچه تو گفتی همچنان خواهم کرد، و ارابه‌ها را پراز سلاح‌ها، و تیرها از عقب تو خواهم فرستاد. من خود نیز با جمیع مردم از عقب تو خواهم آمد. درجودهن این سخنان گفت و نزد شل رفت و از روی احترام و تعظیم با وی گفت که ای بظاهر و باطن یکسان! و ای بخت یار دشمن‌گداز و زبردست معرکه کارزار!، و ای صاحب ولایت پدر بخش، و فوج دشمنان! شنیده باشی که کرن از میان جمیع راجه‌ها ترا بجهت بهلبانی درخواست کرده و من نیز از روی ملایمت از تو این معنی را توقع مینمایم که بجهت کشتن ارجن و سودمندی و فایده محبت و دوستی، خود را با من استعکام داده التماس کرن را قبول کنی و بهلبانی او نمایی. البته بردشمنان ظفر می‌یابد و هیچ کس غیر از تو برابر کرشن در میان مبارزان ما نیست که عنان اسبان کرن در دست گیرد. ای شل! چنانکه برهما نگاهبانی مهادیو، و کرشن در همه حال محافظت ارجن مینماید؛ تو در این کارزار بهلبانی کرن کن. و ما قرار داده بودیم که بعد از فتح پاندوان تمام دنیا را بخش کنیم و به نه‌کس بدهیم و هرکدام بر جای خود حاکم باشند. آن نه کس اول بهیکم، و دوم درونه، و سیوم کرپاچارچ، و چهارم کرن و پنجم کرت برما، و ششم اشوتهمان و هفتم جیدرت و هشتم شکن و نهم من. حالا سه‌کس از آن مردم کشته شدند و مانشش‌کس مانده‌ایم؛ اگر به‌یمن توجه‌شما این فتح واقع شود، آنچه میان نه‌کس حصه می‌بود، حالا میان شش کس حصه خواهد شد. و چون شما از همه بزرگ‌اید؛ این فتح هم به‌توجه شما شود یقین است که حصه بیشتر از ملك؛ تعلق به‌شما خواهد داشت، و شما دیده‌اید که در این چند روز اکثر افراد لشکر و بهاداران نامی ما در این جنگ کشته شده‌اند؛ حالا مردم ما کم مانده‌اند اکنون بر تو لازم است کاری کنی که لشکر ما هلاک نشود، چه کارآزمایان و جنگجویان ما بسیار کشته شده‌اند و تنها کرن و تو در ظفرمندی ما تلاش دارید. امروز کرن می‌خواهد که با ارجن کارزار نماید و من امیدواری ظفر از وی دارم و هیچ کس را بغیر از تو سزاوار آن نمی‌بینم که عنان اسبان ارابه کرن بگیرد و به‌قابوی کارزار برآید — همچنان که کرشن ارابه ارجن میراند پس لایق آن است که تو به‌بهلبانی کرن‌پردازی. ارجن در سایه حمایت کرشن کارهایی که کرد تو آنرا نیکو میدانی و او هرکاری که به خود قرار داد که بکند آنرا به‌اتمام رسانید والا ارجن بی‌مدد و همراهی کرشن اینقدر کارزار نمیتوانست کرد و این چنین غنیم را زبون نمیساخت چنان که اکنون میکند. ای شل! اکنون ارجن روز بروز این لشکر گران ما را در شلاق دارد و نابود می‌سازد. شما را باید که هردو به‌اتفاق یکدیگر حصه کارزار خود را یکجا بنمایید. و توبه‌اتفاق

او سپاه گران غنیم را از پیش بردار - مانند ارن (Aruni) بهلبان آفتاب که نسبت انوار آن نور بخشی عالم است، لشکر ظلمت را برطرف میسازد - و یقین است که مانند تاریکی که از طلوع نیراعظم نابود شود سپاه پاندوان و پانچالان از پیش شما دفع خواهند شد، چه مانند تو بهلبان و مثل کرن جنگ آزما هرگز جمع نگشته است. و تو مانند کرشن همه وقت نگهبانی کرن بکن. اندر و سایر دیوتها به چشم کم در کرن نگاه نمی توانند کرد، پاندوان خود چه خواهند بود؟! در این معنی هیچ شک نیار که من از روی نفس الامر میگویم.

سنجی بادهر تراشت گفت که چون این سخنان را درجودهن گفت شل خشمگین گشته و ابروان تاب داده، دستها بهم برزد و زیادتی خود را برکرن در سه چیز: یکی دانش و علم، دویم بزرگی خاندان، سوم سلطنت نسبی و راجه بودن با خود حساب نموده از روی غضب با درجودهن گفت که ای پسر گندهاری! تو مرا اهانت میکنی و با خود قرارداد داده که از دست من هیچ کاری برنمیآید، بنابراین این چنین بی ملاحظه با من حرف میزنی و تکلیف بهلبانی کرن مینمائی و مرا از کرن کمتر میگیری که در حضور من او را مدح میکنی و تعریف کارزار او مینمائی. من خود او را هیچ نمیشمارم. تو حصه کارزار مرا آنچه میشود چیزی بر آن افزوده به من بسپار تا از عهده آن برآمده به ولایت خود برگردم یا بگذار تا من تنها با وی کارزار نمایم. امروز در دشمن سوزی قدرت مرا ببین، اگر کسی در برابر من بایستد تو در عالم کارزار هرگز کم بمن نگوئی. بازوهای مرا ببین که در قوت کار بجزر میکند. در کمان و تیرهای من نظر کن که مانند بارانند و ارا بهام را بنگر که براسبان صرصر کردار بسته اند. و گرز مرا تماشا کن که کوهها را نرم میسازد. چون من خشمگین شوم دریاها را از آتش خشم خشک سازم. ای راجه! من قادر در جنگ و تیراندازی هستم، و دشمنان را نابود می سازم از تو چه لایق که مرا بهلبانی کسی که از من زبون است فرمایی! بار این کار بر سر من منه که از من که عالی تر از آن زبون سرشتم؛ خدمت او نمی آید. و کسی که مردم نیکو را که پیش او آمده باشند تابع مال اندوزان سازد. آن کس خود در وبال می افتد.

برهما، براهمنان (Brahmanas) را از دهان خود، و چهرتریان (Ksatriyas) را از بازوها، و بیشان (Vaisyas) را از ران و ساق؛ و شودر (Sudras) را از قدمهای خود آفریده است و از اختلاف این چهار قوم با یکدیگر بعضی مردم نیکو پیدا شده؛ چنانکه چهرتری دختر برهمن، را، یا بیش دختر چهرتری را گرفته باشد، و برین قیاس

۱- تقسیم طبقات مردم هندو به چهار طبقه مشابه تقسیم طبقات در ایران قبل از اسلام بوده است و مبنای تقسیم طبقات هندو از دوره ودایی آغاز میشود چنان که در ماندالای دهم ریگ ودا - سرود ۹۰ بند ۱۲ قید شده که از دهان پروشه؛ براهمن، و از دو دستش راجنیه (= کشریه) و از رانهایش، ویشیه، و از باهایش شودر بوجود آمد. ببینید صفحات ۳۳-۳۴ (مقدمه) و ۱۸۱-۱۸۳ گزیده سرودهای ریگ ودا - ترجمه نویسنده این سطور (جلالی نائینی) - چاپ تهران - سال ۱۳۴۸ هجری شمسی.

است نسب‌های دیگر هم که مردی زبون دختر عالی نسب‌تر از خود را بگیرد. و برهنه را شش کار کردن سزاوار است: عطا کردن، و دادن، و ستدن، و خواناندن، و خواندن، و جگت کنانیدن، و کردن. و چپتری را از آن کارها سه‌کار لایق است: عطا دادن، و خواندن، و جگت کردن، و دیگر به‌نگاهبانی خلایق پرداختن. و بیش (Vaisya) را باید که زراعت کند و گاو نگاهدارد، و بخواند؛ و در مقابله داد و ستد نماید. و شودر (Sudra) را باید که خدمت و نوکری این سه طایفه کند. من از خانواده راجه‌هایی که رکبه (Rsi) شده‌اند؛ بوجود آمدم، و خود راجه و مہارتھی (Maharathi) ام. تو با وجود این همه بزرگی من میخواهی که بهلبانی این بهلبان پسر کنم؟! این هرگز از من نخواهد آمد، و اگر تو این نوع اهانت و سبکساری به من خواهی رسانید؛ من ترك کارزار خواهم نمود. اکنون التماس دارم که مرا رخصت فرمایی که به‌ملك خود بازگردم.

سنجی با دهرتراشت گفت: شل خشم‌آلود گشته، این سخن در حضور جمیع راجه‌ها با درجودهن گفت، و از میدان کارزار برآمد، و روان شد. درجودهن از راه ملایمت و طریق دوستداری سرراه بروی گرفت، و گفت که مرا این معنی یقین است که راجه ولایت مدری (Madras) و تو هرگز بدروغ زبان نخواهی گشاد. بزرگان خانواده تو این معنی را مقرر دارند. ترا ارتاین (Artayani) میگیرند، بجهت آن‌که، تو دورکننده محنت و غم دردمندانی. و شل (Salya) برای آن میخوانند که مانند سلاحی که در بدن شکسته بماند تو برسینه دشمنان آنچنان می‌خلی. و چون تو در صفت کرم یگانه‌ای؛ آنچه با من وعده کرده بودی آنرا بجای آر. نه کرن در قوت از تو زیاده است، و نه من؛ خواهش من آن است که در این کارزار عنان اسبان ارابه کرن را تو در دست گیر که من در هنر کرن را برارچن افزون می‌دانم؛ و مردم ترا بر کرشن غالب میدانند. والحق که در هنر کرن برارچن؛ و تو برکرشن زیاده‌ای – همان نوع که کرشن مافی‌الضمیر اسبان را میدانند، تو نیز برحال آنها دانایی.

شل دربرابر کرشن در هنر ارابه‌رانی!

شل گفت: چون تو از میان جمیع راجه‌ها مرا دربرابر کرشن داشته‌ای، و سزاوار این کار میدانی؛ من از این امتیاز تو خوشحال شده، عنان ارابه کرن را که صاحب اوصاف نیکو است؛ به‌دست میگیرم و به‌بهلبانی او میپردازم، و آنچه داد کوشش است در کارزار ارجن خواهم داد؛ اما در این کار، کرن؛ در آنچه من بگویم شرط متابعت بجای آورد.

سنجی با دهرتراشت گفت که درجودهن باتفاق کرن این را قبول نمود و با شل گفت که باز با تو حرفی میگویم که در زمان سابق در میان دیوتها و دیتان گذشته است، و این سخنی است که مارکندیو رکبیشر (Markandeya Rsisvara) با پدرم بیان کرده بود؛ تو از من یشنو، و یادش دار!

درجودهن گفت: در زمان سابق تارکاسر (Tarakasura) دیت (Dairya) را با

اندر، و دیوتها از روی تعصب کارزار واقع شد، و آخر دیوتها بردیتان غالب آمدند، و چون دیتان زبون گشتند، هرسه پسر تارك (Taraka) که تاراچه (Tarakaksa)، و کملاچه (Kamalaksa) و بدن مالن (Vidyumalin) نام داشتند به جنگلی رفتند، و بعبادت اشتغال نمودند و از کثرت عبادت و ریاضت بدنهای خود را بگذاختند تا آنکه برهما از ایشان راضی و خشنود گشته، دریافت مدعا نمود، و گفت چه آرزو دارید؟ بخواهید! ایشان گفتند: میخواهیم که ما را هیچ کس نتواند کشت، و بقای و دوام داشته باشیم.

برهما گفت: همیشگی بقاء میسر نیست؛ حاجتی دیگر بخواهید.

ایشان باتفاق از روی اعتقاد گفتند که ما چنان میخواهیم که تو بجهت ما سه شهر، در روی هوا عنایت کنی که جای بودن ما باشد، و بطور خود در همهجا بگردیم، و همه خلایق عالم ما را بزرگت و ممتاز دانند، و بعد از یک هزار سال ما برادران با یکدیگر ملاقات نماییم، و شهرها یکجا شوند، و چون شهرهای ما یکجا شدند، و برادران با هم باشند؛ مرگت ما و اهل شهر ما با یک تیر که شخصی بیندازد، مقدر شود!

برهما گفت که چنین باشد — برهما این بگفت و از نظر ایشان غائب شد.

داستان بنای سه شهر در فضاء!

پسران تارکاسر خوشحال گشتند، و بدعای برهما کامروا شدند، و به می دیت (Maya daitya) که بنای شهرهای دیتان، تعلق به وی دارد رجوع کردند که این چنین شهرها برای ما بنا کنند. می دیت بقوت عبادت و ریاضت برای ایشان شهرها موجود ساخت. یکی از آن شهرها را از طلا، و دیگری از نقره، و سویم از فولاد مهیا کرد. و شهر طلا بالاتر از شهر نقره، و فولادی از آن پایین تر موجود گشت، و هر جا اراده صاحب شهر می بود میرفتند، و همیشه در گردش بودند، و طول و عرض هر کدام از آن شهرها چهارصد کروه بود. خانه ها و بالاخانه ها و قلعه و بازار همه در آن شهر مرتب بود، و در هر یکی از آنها یکی از پسران تارکاسر حاکم بود. در شهر طلا کاراچه، و در شهر نقره، کملاچه، و در شهر فولادی بدن مالن، می بود. و هر کدام از این سه حاکم هرسه عالم را زبون و مطیع خود خیال کرده با خود میگفت: کجا است دیگر صاحبی که عالم را سزاوار باشد، و کروه ها کرور از بزرگان دانوان (Danavas) و دیتان، از هرجانب آمده در آن شهرها جا گرفتند، و این دیتان صاحب غرور، دیگر بعد از آنکه دیوتها آنها را از همه جا بدر کرده بودند این شهرها را به دست آورده سلطنت میرانند، و از تأثیر بنانمودن می دیت آن شهرها را این دیتان بخاطر جمع و بی دغدغه بسر می بردند، و هر کس در آن شهرها هر چه میخواست می دیت بقوت جادوگری خود در آن شهرها آنها بوی می رسانید تا آنکه هر (Hari) نام پسر تاراچه، طریق عبادت و ریاضت پیش گرفت، و برهما را از خود راضی ساخت و از وی درخواست نمود که میخواهم که چاهی نردبان دار که آن را به هندی

«باولی» (Bavali) میگویند داشته باشم. و هنر آن این بود که هر دیت (Daitya) را که با سلاح کشته شده است؛ در آن باولی بیندازند، او کمال قوت یافته بهمان صورت و هیأت که بود از آن باولی برآید. برهما التماس او را قبول نمود و این چنین باولی به او عطا کرد. و دیتان بقوت بازو، درازدستی نموده اهل هر سه عالم را تنگ آوردند، و در کارزارها اصلاً زبون نمیشدند، و لشکر ایشان کم نمیشد، و برایشان حرص، و غفلت و بی‌عقلی احوال، و بی‌حیائی غالب شده اطوار نیک را از میان برداشتند و پردعای برهما مغرور گشتند، و هر جا که دیوتها را می‌یافتند؛ هزیمت میدادند، و مقام آنها را متصرف میشدند و کامیاب می‌بودند و باغات، و سیرگاههای دیوتها و مقام‌های رکبیشران، و منزل‌های مردم را ویران ساختند، و طریقی و قانونی که در میان بود؛ همه را برهم زدند. و چون آزار ایشان نسبت به دیوتها از حد گذشت؛ اندر از هر چهار طرف آن شهرها را بضر بجر (Vajra) در شلاق گرفت؛ اما ضرب بجر را در آن شهرها اصلاً تأثیری نبود، چون اندر دید که ضرب بجر در اینها کاری نمیکند؛ بترسید، و دست از آن شهرها بازداشت، و باتفاق دیوتها نزد برهما از حال دیتان شکایت برد؛ و چون به آنجا رسید؛ برهما سر فرود آورد، و حقیقت حال دیتان و آزار رسانیدن آنها را بیان نمود، و گفت که مرا تدبیر کشتن این دیتان هر سه حاکم، و اهل شهرهای ایشان بیاموزید. برهما گفت که هر کس شما را آزار میرساند، من از او ناراضی‌ام، و او نزد من گناهکار است و دیتانی که از بدنهادی خود شما را محنت میدهند، و بدی‌ها میکنند، مرا بیشتر از ایشان آزار میرسد. کسانی که شما را آزار میرسانند، من نگاه بجانب آنها نمیکنم. من پیدا سازنده خلایق‌ام، و عمر من از جمیع خلایق درازتر است. بر من لازم و واجب است کسانی را که بدمی‌سگالند، و به خلق بدی‌ها میکنند نابود و هلاک سازم. و طریق کشتن این سه حاکم و اهل شهرهای ایشان آن است که اگر به یک تیر هر سه شهر را بکشند، کشته میشوند. و این کار که به یک تیر اهل آن سه شهر کشته شوند از: مهادیو می‌آید؛ از دیگری نمی‌آید. پس شما را باید که نزد مهادیو ظفرپیشه جنگ آزمای بی‌مشقت و تردد کارساز بروید و التماس نمایید که او این دیتان را هلاک سازد. اندر، و دیوتها برهما را پیشوای خود ساختند و بجانب مهادیو روان شدند، و همان نوع که به عبادت و ریاضت دائمی خود مشغول بودند، نزد مهادیو آمدند؛ و زبان بمدح و تعریف مهادیو گشادند – چنان که در ضمن آن عرض بیان حال خود کرده از آن محنت که به ایشان رسیده بود؛ دل خالی کردند و آنچه در مدح مهادیو گفتند این بود که او (یعنی: مهادیو) جان تمام خلایق است، و همه چیز را از خود یافته، و بقوت انواع عبادت و ریاضت خود را دانسته، و شناخته، و داننده علم سانکه (Samkhya) است، و همیشه دل او در شهود و حضور است.

القصة اندر و دیوتها باتفاق برهما، مهادیو را دیدند و با خود اندیشیدند که او به هیچ کس نمی‌ماند، و از جرم و گناه پاک است؛ و صاحب خلق است؛ و او یگانه است؛ و از هر جنس خلق، بوجود آورده؛ ایشان او را مظهر خود و غیر خود

دیده، در یکدیگر نگاه کردند، و حیران گشتند و او را صاحب خلق یافتند. برهما، و اندر با جمیع دیوتها سربر زمین نهادند و تعظیم او بجای آوردند. مهادیو فرمود تا سر از زمین برداشتند و تبسم کنان گفت بگویند چه مدعا دارید؟ همه يك دل و يك زبان در جواب گفتند بزرگی تو میگوییم، و تعظیم تو می‌نماییم که تو دیوته (Devata) دیوتهایی، و دورکننده جک پرچاپتی (Prajapati)، ترا سرفرو می‌آریم و پناه به تو آورده‌ایم تا ترس، و بیم از خاطر ما بدربری!

مهادیو گفت که بیم و ترس از شما دورباد، بگویند چه میخواهید؟

درجودهن گفت که چون مهادیو از خاطر دیوتها ترس، و بیم برآورد، برهما گفت که من خطاب پرچاپتی و پیدا کردن خلاق از عنایت تو یافته‌ام. و من دیتان را دعائی کرده بودم که در حق آنها مستجاب شد. اکنون که اینها پا از اندازه نیکو روشی بیرون نهاده، بفساد و وبال‌اندوزی گراییده‌اند؛ غیر از تو هیچ کس را قدرت نیست که اینها را نابود سازد؛ چه صاحب همه خلاق تویی، و دیوتها همه پناه به تو آورده‌اند. تو برایشان مهربان شو، و دیتان را هلاک گردان که از عنایت، و مهربانی تو همه خلائق بخوشی خواهند گذرانید. و تو سزاوار آنی که پناه به تو آورده‌اند. مهادیو گفت رأی من نیز براین است که دشمنان را براندازم؛ اما من تنها از عهده این کار نمیتوانم برآمدم؛ چه دشمن ما لشکر بیکران دارد. شما همه دیوتها با هم جمع شوید و من نصف قوت خود را با شما همراه می‌سازم. به این نوع شما بردشمنان غالب شوید؛ چه در اتفاق و جمعیت زیادتی قوت حاصل است. دیوتها گفتند که ما در کارزار این دیتان را آزموده و مشاهده نموده‌ایم؛ قوت آنها دوبرابر ما است. مهادیو گفت آن وبال‌اندوزان گنهگار که شما را آزار رسانیده‌اند به همه حال، کشتنی‌اند. شما بمدد نصف قوت من و جمعیت خود همه اینها را بکشید. دیوتها گفتند که ما تاب برداشتن نصف قوت تو نداریم؛ تو نصف قوت ما با خود بگیر، و دشمنان ما را بکش. مهادیو گفت چنین کنم.

درجودهن، با شل میگوید که چون دیوتها با مهادیو این چنین قرار دادند مهادیو نصف قوت دیوتها را با خود گرفت، و برخود بیفزود چنان که زیادتی شکوه و قوت مهادیو در نظر بیننده نمایان گشت. و او را پیش از این شنکر (Sankara) می‌گفتند، و چون قوت او از دیوتها زیاده شد، او را مهادیو (Maha-deva) گفتند. بعد از آن مهادیو با دیوتها گفت که من تیر، و کمان به دست گرفته، و برارابه سوار گشته، با دشمنان کارزار نموده، ایشان را هلاک و نابود خواهم ساخت. شما بجهت من تیروکمان و ارابه فکر نمایید تا من اینها را با خاک برابر کنم. دیوتها گفتند: از هر سه عالم چیزی برگزیده، بجهت تو ارابه مهیا سازیم. پس اول تیری که در آن تأثیر آتش، و بشن (Visnu)، و ماه بود، برای مهادیو ساختند، اثر بشن

۱- ج: گفت: بجهت من ارابه بهم رسانید و تیر و کمانی پیدا سازید تا به آن تیر و کمان آن سه برادر را بکشم. پس همه دیوتها در پی تیروکمان و ارابه شدند. اول بار از آتش کمانی ساختند و از قوت بشن، چوب‌بر و از قوت ماه پیکانی برای آن تیر راست کردند و زمین را برای مهادیو ارابه کردند و آفتاب و ماه را پایه آن ارابه ساختند و از هر چهارید چهار ←

در سوفار، و اثر آتش در پی آن تیر، و از ماه پیکان آن تیر پیدا شد. بعد از آن دیوتها ارا به بجهت مهادیو خیال کرده، زمین را با کوه‌ها و شهرها و جنگل‌ها ارا به اعتبار نمودند. آن دو چوب میان را که پایه‌های ارا به به آن تعلق دارد، و آنرا به هندوی: اکسه (Aksha) گویند از کوه مندر اچل (Mandaracala) و دریای شور قرار دادند. و بجای آن دو چوب که هنگام برداشتن هردو پایه ارا به و دور کردن آن بجهت تکیه دادن ارا به می‌نهند، دو دریا را اعتبار کردند. و چوب دراز که جای نشستن بهلبان است، آنرا از منازل قمر که به هندی نچستر (Naksatra) گویند و بجای جواست؛ جک (yukta) قرار دادند. و چوبی که بر بالای جوا می‌باشد بجای آن باسک (Vasuki) مار. و بجای آن دو چوب از جوا که برگردن اسبان باشد کوه هماچل (Himacala) و کوه بند (Vindhya) قرار دادند. و هرهفت رکبشیر زینت آن ارا به شدند. و دریای کنگک، و سرستی (Sarasvati) و سنده (Sindhu) که دریای اتک است، و هوا را به جای آن دو میخ آهنی که پایه ارا به بر آن است، اعتبار نمودند. و آب‌های دریاها به جای پوشش، و آنچه بر آن بیندازند و انوکرکه (Anukarsa) که عبارت از چوب محور ارا به است، آنرا نشانه از شب و روز و موسمه‌ها قرار دادند. و ستاره‌ها به جای میخ‌های ارا به اعتبار کردند. و این سه چیز را که دهرم (Dharma)، و بدیا (Vidya) و کامرانی است؛ تربین (Trivenu) قرار دادند. خوشه‌های غله و برگها و گلها و میوه‌ها را به جای جرس‌ها و زنگوله‌ها اعتبار نمودند و آفتاب و ماه را پایه‌های آن خیال کردند. و دو طرف راست و چپ آن ارا به، دو نصف ماه که آنرا پاکه (Paksa) گویند، تصور کردند. و بندها که ارا به را بدان ببندند، از دهر تراشت (Dhrtarastra) نام سردار ماران، و دیگر سرداران آنها که ده عددند قرار یافت. و اسبان آن ارا به چهار بید (Veda) شدند. و این چهار مار که کال پرشت (Kalapristha) و نهکه (Nahusa) و کرکوتک (Karkotaka) و دهنجی (Dhananjaya) نام دارند، و غیر اینها بجای ریسمان‌ها که موی یال اسبان را به بندند، شدند. و اطراف عالم عنان اسبان، و راستی، و تهور قرار و آرام آن ارا به شد. و جای نشستن، دل شد، و زبان حرکت رفتن او؛ و افسون بید، چله آن گشت، و بند محکم آن ارا به گایتری (Gayatri) شد، و کمان مهادیو از سال (Sala) شد. و زه آن از شاستر (Sashtra). و چوب علمش از کوه سمیر (Sumeru) و بیرق‌هایش از ابر و برق شد. و این ارا به را که دیوتها از سعی بشوکرما (Visvakarman) بهم رسانیدند، مشاهده نموده حیران گشتند. و چون مرتب شد به مهادیو سپردند. و مهادیو سلاح‌های خود را که نام‌های آنها بر همه‌دند (Brahmadanda)، و کال‌دند (Kaladanda)، و رودرند (Rudradanda) و جی (Jaya) بود هر چهار طرف

→اسب بجهت آن ارا به راست کردند و از معنی هر چهار بیدجویی که آن ارا به را برافند، بهم رسانیدند و از ستاره‌ها میخ‌های آن ارا به [را فراهم] کردند و آن ارا به را به آن میخ‌ها پیوند نمودند، و سمیر کوه را بیرق بجای بیرق آن ارا به کردند، و ابر را بجای نشانی بیرق ساختند و ماه و سال را راه آن ارا به کردند و شادی و غم نشانه راه رفتن آن ارا به شد. چون آن ارا به و تیر و کمان مرتب گشت همه را برداشتند و پیش مهادیو بردند. چون مهادیو به آن ارا به سوار شد....

آن ارا به نهاد. و اتهربا (Atharvan)، و انگرس (Angirasa) نام دو رکپیش از طرف راست و چپ به محافظت پایه‌های آن ارا به پرداختند. و رگت بید (Rgveda) و سام بید، (Samaveda)، و پران (Purana) و قصه‌های راجه‌های پیشینه پیش‌رونده ارا به، و ججربید را (Yajurveda) در عقب ارا به بودن قرار دادند. و سنسکرت که زبان دیوتها است و سایر بدیا (Vidya) که عبارت از هنرها است گرد آن ارا به نگهبانان شدند و استوتر (Stotra) که او را ورد مقرری میدانند، و پرنو (Pranava) که عبارت از صورت راست و خط اول که جمیع خطوط و حروف است، پیشوای آن ارا به گشتند. و مهادیو آن کمان و تیر را که مذکور شد بدست گرفت و چون در آن تیر تأثیر آتش، و بشن، و ماه بود شکوه آن کمان را هیچ کس تاب نمیتوانست آورد. مهادیو از خشم بهرگت، و انگرا که دو رکپیش بزرگ‌اند در آن تیر نهاد. و مهادیو این چنین تیروکمان گرفت و بر ارا به سوار شد به نوعی که تو گفستی زمین و زمان را در لرزه خواهد آورد. و وقت سوار شدن مهادیو، رکپیشران، و گندهربان و جماعت دیوتها، و گروه اپسرا (Apsara)، زبان به مدح و ثنای او گشادند، و مهادیو در آنحال که تیروکمان، و شمشیر در دست داشت؛ با دیوتها گفت: بهلبانی من که خواهد کرد؟ گفتند: هر که را حکم کنی. مهادیو گفت شما فکر نمایید و کسی را که از من بزرگ‌تر بوده باشد بجهت بهلبانی من قرار دهید، و فرصت بکنید. دیوتها نزد برهما شدند و او را از خود خشنود و خوشحال ساختند، و گفتند که آنچه تو در باب تدبیر کشتن دیتان با ما فرموده بودی، ما عمل نمودیم. سلاح و ارا به بهم رسانیدیم اما نمیدانیم که به بهلبانی آن ارا به که لایق باشد؟ تو چنان کن که این سخن و قرارداد ما ضایع نشود. تو اول به ما فرموده بودی که من آنچه شما را سودمند باشد، چنان کنم؛ اکنون آنرا بجای آر. مهادیو جنگ آزمایی است که کمان و تیر به دست گرفته، و ارا به‌ای به آن صفت که مذکور شد برای او آماده گشته؛ اما بهلبان در کار است. جنگجویی مثل مهادیو، و سلاح، و اسبان، و دیگر ضروریات او؛ همه در غایت خوبی و محکمی است. بهلبانی او را غیر از تو که در هنرها بر همه دیوتها فاضل‌تری، لائق نمی‌بینیم. اکنون تو بجهت فتح دیوتها، و کشتن دشمنان ایشان، براین ارا به سوار شو، و عنان اسبان به دست گیر. برهما بخندید و گفت من بهلبانی مهادیو را قبول میکنم. برهما آمد پیش آن ارا به و سوار شد، چون برهما بجای بهلبان نشست و به آن جوت آن ارا به را براند، آن اسبان باد رفتار را از گرانی بار برهما سر بر زمین رسید. چون برهما عنان اسبان و چله‌که با آن اسبان را میرانند بدست گرفت، سر اسبان را از زمین برداشت؛ و مهادیو را گفت که سوار شو. مهادیو آن تیر و کمان را بدست گرفت و دشمنان را در لرزه درآورد و بر ارا به سوار شد. و در این وقت رکپیشران و دیوتها و گندهربان و اپسراها به تعریف مهادیو زبان گشادند و مهادیو از کمال شکوه در نظر ناظران در نهایت زیب و فر نمود و با دیوتها گفت که ای دیوتها! دیگر شما از ممر دیتان دغدغه بخاطر راه ندهید و دیتان را گشته پندارید. دیوتها گفتند که آنچه شما گفتید همچنان خواهد

شد، و خوشحال گشتند. پس مهادیو با جمیع دیوتها و متعلقان و گوشتخواران روان شدند، و اینها همه درگرد او از روی شوق در تكدو بودند. و رکپیشران و عابدان مرتاض دعای فتح و ظفر برای مهادیو کردند. چون مهادیو به این شکوه روان گشت، دیوتها و سایر خلایق خوشحال گشتند، و رکپیشران چیزهایی که موجب زیادتیی شکوه مهادیو بوده باشد، در تعریف او بر زبان آوردند، و گندهربان انواع سازها در نوازش آوردند. مهادیو با برهما گفت که اسبان ارابه مرا بر سر دیتان بران و زوربازوی مرا تماشاکن که دشمنان را چگونه هلاک میسازم. پس برهما به جانب آن سه شهر که از دیتان بودند ارابه مهادیو را براند. اسبان بسادرفتار صرصرکردار بنوعی روان گشتند که تو گفستی هوا را خواهند برد. در این حال نرگاوان مهادیو آوازی کرد که در هوا پیچید، و هوا را فروگرفت و این آواز را دیتان شنیدند و جمعی ترسیده بگریختند، و بعضی مستعدکارزار گشتند. و مهادیو به همان نوعی که تیروکمان در دست داشت از مهابت او هر سه عالم در زمین و زمان در لرزه درآمدند. و از تأثیر گرانباری شکوه برهما، و بشن (Visnu) و رودر (Rudra) و آتش (Agni)، و ماه (Soma) ارابه مهادیو در زمین، فرورفته طور میرفت. در این وقت بشن تأثیر خود را که در آن تیر نهاده بود، از تیر برگرفته، بصورت نرگاوان متصور ساخت، و همان نرگاوان ارابه را برداشتنه. چون از گرانباری ارابه دشمنان بخوشحالی آواز برداشتند مهادیو یک پا برگاو، و یک پا براسب نهاد و نعره ای بلند زد و از بس زوری که در آن حال به آن اسب و گاو رسید پستان اسب معدوم و سم های گاو پاره شد. و از آن روز این دو علامت در این دو حیوان مانده است. مهادیو آن تیر در قبضه نهاد و بکشید و افسونی که پاشپت (Pasupata) نام دارد تأثیر آنرا نیز در آن تیر داخل ساخت؛ و به جانب آن سه شهر نگاه کرد. و چون مدت آنها بسر آمده بود هر سه شهر فی الحال یک جا گشتند. و در این حال دیوتها خوشحال شدند و رکپیشران به مهادیو گفتند که ترا ظفر باد، فتح بکن! در این وقت آن سه شهر یک جا گشت و در نظر مهادیو آمدند. مهادیو همان تیر را به آن شهرها زد و آنها را بر زمین انداخت و آوازی عظیم برخاست و آن شهرها با همه دیتان از تأثیر آن تیر بسوختند و نیم سوخته هایی که برمیآمدند آنها را در دریای شور مغرب رویه فرق گردانیدند.

القصه مهادیو بجهت نفع اهل هر سه عالم به این طریق آن شهرها را با اهل آنها بسوخت و به آن آتشی که این شهر را بسوخت؛ گفت میفروز و خلایق دیگر را مسوز. بعد از آن دیوتها همان نوع که بودند بحال اول بی دغدغه شدند و زبان بتعریف مهادیو گشادند و مهادیو جمیع دیوتها را دستوری رجوع به منزل هایشان داد. در جودهن با شل میگوید که مهادیو به این نوع در خیریت خلایق سعی نمود، و از شر دیتان خلاصی داد؛ پس همان نوع که برهما بهلبانی مهادیو نمود تو نیز همان اسبان ارابه کرن را به دست گیر، و هیچ شك نیست که تواز: کرشن بهتری، و کرن، از ارچن بهتر است؛ کرن در کارزار برابر مهادیو، و تو مانند برهمایی؛ و دشمنان

مرا هلاك ساز. ای شل! امروز تدبیری بکن که کرن ارجن را بزور بازوی خود بزنند، و هلاك سازد که نگاهبانی کرن و این سلطنت، و فتح و ظفر ما همه بتو وابسته است. در این باب حکایتی دارم که برهمنی نزد پدرم بیان نموده بود، بشنو، چون اثر و نفع این حکایت بسیار است، آنرا یقین دانسته درنگ و اهمال در آن باب جایز مدار:

حکایت پرسرام و مهادیو و نبرد رام با دیتان!

حکایت آنکه در خانواده بهرگت رکهیشمر، جمدگن نام رکهیشری پیدا شد و او را پرسرام (Parasurama) نام پسری بوجود آمد. و این پرسرام بجهت آنکه افسون سلاح به دست آورد حواس خود را زبون ساخت و ریاضتی عظیم بجای آورد و مهادیو را خوشحال و راضی ساخت. و مهادیو بر احوال و آرزوی او اطلاع یافت و خود را بروی ظاهر نمود، و گفت: ای پرسرام! من مدعای ترا دریافته‌ام، خود را پاک ساز و استمداد این پیدا کن تا افسون‌های سلاح را به تو ارزانی دارم؛ چه هرکس قابلیت این حال بهم نرساند؛ او را این سلاح می‌سوزاند. پرسرام گفت که هرگاه مرا لیاقت عنایت این کار بهم برسد تو مرحمت خواهی کرد.

درجوده‌ن، با شل میگوید که پرسرام به انواع ریاضت از زبون ساختن حواس و توجه به هوم (Homa) کردن و غیر آن مهادیو را راضی ساخت تا مهادیو خوبی‌های پرسرام را به پاربتی (Parvati) بیان نمود و گفت که این پرسرام سخت ریاضت میکشد، و خدمت من نیکو بجای آورد، و به همین نوع نیکوکاری‌های او را نزد ارواح، و دیوتها شرح داد، و در همین حال که پرسرام به ریاضت مشغول بود دیتان قصد هلاك، و آزار دیوتها نمودند و دیوتها نیز بعزم کشتن و زدن آنها داد کوشش و تدبیر دادند؛ اما بجایی نرسید و به ضرورت اتفاق نموده نزد مهادیو آمدند و بخدمت او اشتغال جستند و التماس کردند که دشمنان ما را هلاك ساز. مهادیو التماس آنها را قبول نمود، و با پرسرام گفت که تو دشمنان دیوتها را بکش، و برانداز که در این کار، هم نفع خلایق است، و هم رضاجویی من. پرسرام گفت که من هیچ افسون و سلاحی ندارم، و آنها سلاح نیکو دارند، و غرور و پندار کارزار در سر آنها بسیار است؛ مرا قوت دفع نمودن آنها نیست. مهادیو گفت که تو از حکم من بردیتان ظفر خواهی یافت، و بعد از آن من ترا علم، و هنر بسیار مرحمت خواهم نمود.

پرسرام از مهادیو رخصت کارزار دیتان یافت و متوجه جنگ آنها شد و با دیتان گفت که مرا مهادیو بر سر شما تمیین کرده است و همت همراه نموده تا بر شما ظفر یابم. شما به کارزار نمودن خود مغرورید؛ اکنون با من کارزار بنمایید. دیتان بشنیدن این سخن از پرسرام، با وی به جنگ درآمدند. او به سلاح‌های بجزر مثال، دیتان را هلاك ساخت، و زخم‌هایی که او را رسیده بود؛ بعد از آنکه نزد مهادیو آمد با به دست رسانیدن مهادیو همه فراهم آمد و به شد. و مهادیو از وی

خوشحال گشت و دعا‌های نیکو در حق او کرد، و گفت که ای پسررام! از زخمی شدن و برطرف گشتن آن اوصاف بشریت از وجود تو؛ پاک گشت، اکنون هر سلاح که آرزو داری از من بگیر.

درجودهن با شل میگوید که پسررام، چون افسون‌های سلاح‌های نیکو، و دعا‌های اثر بخش از مهادیو یافت، او را سرفرود آورد، و برفت.

القصه این سخن را برهمنی نزد پدرم گفته بود. و این پسررام از کرن خوشحال گشته، و علم کمان را به‌وی تعلیم داده است؛ و اگر در وجود کرن وبالی می‌بود پسررام در حق کرن این عنایت نمی‌فرمود. و کرن پسر بهلبان نیست بلکه پسر دیوته است، و از خانواده بزرگ چهریان پیدا گشته است؛ چرا که او با تاج و حلقه‌های طلا و جوشن است و شبیه نیراعظم است، و بازویش دراز و سینه‌اش فراخ است، و هرگز همچو نشده است که ماده آهو شیربچه بزاید، و او از نوع بشر نیست؛ بلکه از دیوتها است و شاگرد پسررام و باشکوه است. درجودهن با شل گفت برهما که پدر همه خلایق است بهلبانی مهادیو کرد و مهادیو صاحب ارابه بود و از این‌جا معلوم میشود که بهل راننده از صاحب ارابه در همه چیز افزون می‌باید. باید که عنان اسبان ارابه کرن بدست‌گیری چنان که دیوتها برهما را که از مهادیو بزرگتر بود بهلبان او ساختند. و ماترا که از کرن افزون‌تری بهلبان کرن می‌سازیم. اکنون تو این معنی را قبول کن. شل گفت که من نیز قصه بهلبان شدن برهما، و کشتن مهادیو، دیتان را پیشتر شنیده‌ام، و کرشن نیز همین معنی را دانسته که بهلبانی ارجن برخود قرارداد داده است، و اگر احیاناً کرن، ارجن را بکشد آن زمان کرشن کارزار نموده، لشکرت را خواهد کشت، و نابود خواهد ساخت، چه اگر کرشن در آن حالت که خشمگین گردد هیچ کس را تاب مقاومت با او نخواهد بود. سنجی با دهرتراشت گفت که درجودهن در جواب شل گفت: کرن را نیز از هیچ کس کم بدان که بزرگترین سلحشوران است، و علم سلاح را در وجه کمال میداند؛ چه از شنیدن آواز کمان او فوج پاندوان پریشان میشود. و او گهروت‌کچ (Gharotkaca) را که در کارزار جادوگری یگانه بود در حضور تو آنطور کشت که دیدی، و ارجن در این چند روز از بیمی که داشت؛ روبروی کرن شده کارزار نمی‌نمود.

و بهیم را نیز کرن زبون ساخته بگوشه کمان خبه کرد، و با وی بگفت که ای نادان! تو به شکم پرکردن خود سزاواری تو کجا، و کارزار کجا! و کرن، نکل، و سهدیو را در کارزار زبون ساخت و قادر به کشتن آنها شد و بجهت عهدی آنها را نکشت. و برساتک که بهادر و بهترین جادوان بود غالب آمد، و او را پیاده ساخت. و [اقوام] سرنجی‌را که سردار آنها دهرشت‌دمن بود بارها زبون ساخت و برایشان ظفر یافت. هرگاه کرن صاحب این همه قدرت و قوت باشد، پاندوان بروی چگونه غالب میتوانند آمد؟! چه اگر او در کارزار بخشم درآید، و کار کند، اندر را میتواند زبون سازد. ای شل! تو نیز همه سلاح‌ها را ورزیده‌ای، و علم سلاح را به کمال

داری، و بقوت بازوی تو دیگری نمی بینم، و در عالم زور آزمایی موافق معنی نام خود دشمنان را شلی (Salya یعنی: چیزی که همیشه در دل می خلیده باشد)، و یقین است که قوت بازوی ترا دشمنان تاب نمیتوانند آورد. و اگر قوت کرشن زیاده است مگر قوت او زیاده از قوت تو است؟ چنان که کرشن بعد از ارجن محافظت لشکر او میتواند کرد، تو نیز بعد از کرن میتوانی نگاهبانی لشکر ما کنی. و اگر کرشن لشکر پاندوان را برجا نگاهدارد و لشکر ما را مورد حمله قرار دهد؛ تو نیز میتوانی در برابر او کارکردن و فوج او را زیون ساختن و زدن. و من ترا از عقب با برادران و راجه ها خواهم آمد.

شل ارا به رانی کرن را می پذیرفت!

شل با درجودهن گفت که چون تو در میان این همه معرکه بهادران و لشکر بیکران با من چنین میگوئی که تو از کرشن زیاده ای؛ بنابراین من این بهلبانی کرن قبول نمودم؛ اما قول من همان است که آنچه صلاح من باشد و دامن با کرن همان خواهم گفت، و کرد.

سنجی میگوید که درجودهن و کرن باتفاق، این سخن را از شل قبول نمودند و خاطرش تسلی یافت، و کرن او را در کنار گرفت. بعد از آن درجودهن کرن را در کنار گرفت و گفت که اکنون تمام پاندوان را بکش — مانند اندر که دانوان را بکشت. و کرن چون از بهلبان شدن شل خاطر جمع ساخت، با درجودهن گفت که اگر چه شل این کار را قبول کرده است؛ اما من، او را در این کارزار از صمیم قلب راضی نمی بینم؛ تو دلا سائی او بکن. درجودهن با شل از روی تمکین^۱ و گرانباری گفت که ای بزرگترین بهادران! کرن دیگران را کشته، و با ارجن میخواهد کارزار نماید تو عنان اسبان را در دست بگیر؛ و چنانچه کرشن عنان اسبان ارا به ارجن را در دست گرفته به محافظت او میپردازد — تو نیز به نگاهبانی کرن بپرداز.

شل از ارا به رانی کرن قلباً راضی نبود!

سنجی با دهر تراشت میگوید که در این وقت شل خوشحال شد، پسرت، — درجودهن — را در کنار گرفت و گفت: ای راجه! در آنچه سودمندی تو دامن آنچنان خواهم کرد؛ اما بجهت دولتخواهی تو سخنی که ناخوش آیند، و تلخ بوده باشد خواهم گفت. تو، و کرن میباید که آنرا از من درگذرانید. کرن گفت: چنانچه برهما بهلران مهادیو؛ و کرشن بهلبان ارجن شد؛ تو هم چنان با من بکن. شل گفت که مدح و ذم خود بدیگران گفتن کار بزرگان نیست و من بجهت آن که تو بزرگی، و افزونی مرا باورداری حرفی که متضمن مدح منست میگویم، بشنو که من سزاوار آنم که بجای بهلبان اندر که ماتل (Matali) نام دارد؛ باشم، بجهت آن که من غافل نیستم و قابوی راندن اسبان را میدانم، و بر حال اسبان اطلاع دارم،

و علاج آنها میتوانم کرد. تو از این رهگذر دغدغه خاطر خود را بیرون آر که هرگاه تو بعزم کارزار ارجن سوار شوی من عنان اسبان اراپه ترا خواهم گرفت (یعنی: بهلبانی خواهم کرد). درجودهن، با کرن گفت که شل؛ برکرشن افزونی دارد. بهلبانی تو خواهد کرد، تو به ذات خود بهادر، و بهلبان تو نامجویی مثل: شل در این که برپاندوان ظفریابی هیچ شبهه نیست.

سنجی با دهر تراشت گفت که بعد از این باز درجودهن، با شل گفت که ای نامدار! اکنون صبح شد، و شروع در همان کارزار میشود. تو عنان اراپه کرن به دست گیر که اگر نگاهبانی کرن کنی، او بر ارجن ظفر خواهد یافت. شل قبول کرد و نزدیک کرن شد. در این وقت کرن با بهلبان خود گفت که ای بهلبان! اراپه مرا که فتح و ظفر با او است مهیا کن، و سرعت نمای. بهلبان اراپه را مستعد نمود و حاضر ساخت و دعای ظفر به کرن کرد، و کرن آن اراپه را که پروت او پوجا کرده بود به آیین خود تعظیم کرد، و اراپه را به دست راست گذاشت - چنانچه رسم ایشان بود - و با شل گفت - که سوار شو. شل مانند شیر که در کوه برآید، بر آن اراپه سوار شد. بعد از آن کرن نیز سوار شد و مانند آفتاب که در ابر و برق نماید؛ نمودار شد. و در این حال حاضران زبان بمدح و ثنای هردو نامدار بگشادند - مانند برهمنان که در جگم مدح اندر، و بشن نمایند - و در آن حال شکوه کرن و شل افزون گشت و او به آن شکوه که شل عنان اسبانش گرفته بود، کمان را کشید و برورویش مانند آفتاب در هاله نمود. در این وقت درجودهن با کرن گفت که دروناچارچ و بهیکم پتامه کارها در کارزار باز نموده اند تو نیز در نظر جنگ آزمایان باز نمای، من خود به این عقیده بودم که آن دو نامدار؛ بهیم، و ارجن را در کارزار هلاک خواهند ساخت، و از ایشان این کار بوقوع نیامد؛ اکنون تو این کار را بجای آر - مانند اندر که با دشمنان کارپردازی نماید؛ با بهیم، و ارجن کارپردازی نمای - جد هشت را دستگیر کن یا بهیم، و ارجن، و نکل، و سهدیو را بکش؛ خدا ترا ظفر دهد، و لشکر پاندوان را خاکستر بکن.

در این حال مزامیر از نقاره، و نفیر و غیر آن را بنواختن درآوردند. کرن این معنی را از درجودهن پذیرفته، و با شل که دانای فنون کارزار بود، گفت: مادام که من کار این دو برادر را نسازم تو در بهلرانی میاسای، و زور بازوی من در انداختن هزاران هزار تیرهای کلنک پر ببین که امروز تیرهای الماس کردار خود را بجهت ظفرمندی درجودهن و کشتن ارجن و دیگر پاندوان سرخواهم داد.

طنز و جدل شل با کرن!

شل با کرن گفت که پاندوان همه داننده جمیع سلاح های افسون و کماندار و مهارت های اند، و در کارزار روگردانیدن را نمیدانند، و همه بختیارند، و هیچ کس برایشان ظفر نیافته است، دلیری و چالاکی آنها نفس الامر یعنی نه از لاف و

۱- یعنی: ارجن، و بهیم سین.

گزاف است. و اندر را نیز از ایشان ترس و ملاحظه میباشد، ترا چه لایق که این نوع مردم را بدیاد کنی، و اهانت آنها نمایی؟ ای کرن! وقتی که در میدان کارزار چاشنی کمان گاندیو ارجن خواهی شنید ترا یارای گفتن این سخنان نخواهد بود، و چون بهیم را در معرکه صف شکن، و فوج‌های فیل‌افکن، خواهی دید این چنین حرف نخواهی گفت. و هرگاه جدهشتر، و نکل، و سهدیو از تیزدستی، روی هوا را به شبه تیر فرو خواهند گرفت، ترا مجال این نوع دم زدن کجا خواهد بود؟ و دیگر راجه‌ها را نیز که از طرف پاندوان در کمال چالاکی، و تیزدستی تماشا خواهی کرد؛ از این قسم حرف و حکایت خود را بازخواهی داشت.

کرن این سخنان شل را اصلاً وزنی ننهاد، و گفت: امروز تماشا خواهی کرد.

ظاهر شدن شگون‌های بد و نحس!

سنجی با دهرتراشت گفت که چون کرن و شل برارابه سوار گشتند و مستعد کارزار شدند؛ در میان حاضران از خوشحالی غلغله عظیم درافتاد، و مبارزان لشکرت با آن همه غوغا و صدای سازها قرار بجان‌سپاری دادند و متوجه کارزار گشتند. چون کرن به این آیین روان شد زمین برخود بلرزید، و صدای مهیب از زمین درآمد، و از چتر آفتاب عالم‌تاب شش ستاره را که مشتری، و زهره، و مریخ، و عطارد، و زحل، و قمر است بیننده‌ها دیدند که بیرون می‌آیند. دو ستاره که در هوا نمودار میشوند افتادن گرفت و اطراف عالم را آتش درگرفت، و بی‌آنکه ابر باشد برق بر زمین افتاد، و بادهای مهیب وزیدن گرفت، و جانوران وحشی و مرغان که از باد کشاکشی دهند، فوج کرن را به دست راست گذاشته، گرد گشتند. و در اول راندن اسبان ارابه کرن بر زمین افتادند؛ و از آسمان استخوان باریدن گرفت، و از سلاح‌ها شعله‌های آتش برآمدند، و تمام مرکب‌ها آب از چشم‌ها باریدند؛ از اینها و غیر اینها شگونهای بد، بجهت فنای کوروان ظاهر گشت. اما چون تقدیر بر آن رفته بود کوروان با وجود دریافتن تأثیر این شگون‌ها را اعتبار ننهادند، و زبان بدعای ظفر کرن بگشادند، و آنان را در معرض هلاک و فنا پنداشتند. و کرن شکوهمند گشته، با شل گفت که هرگاه اندر خشمگین گشته، بجر در دست گیرد، و من سلاح در دست داشته باشم از وی ترس و بیم نمیدارم، و با وجود آن که مثل: بهیم‌پتامه، و دروناچارچ – نام‌آوران – کشته شده‌اند، من بچالاکی برمی‌آیم. و درونه و بهیم که مانند اندر و بشن بودند و اسبان و فیلان بسیار کشتند و ارابه‌ها درهم شکستند، و آن نوع کسان بودند که هیچکس ایشان را نمیتوانست کشت، کشته شده‌اند، و مرا هیچگونه ترس نیست، و من این همه راجه‌ها، و اسبان، و فیلان را، و غیر از مردم لشکر خود را کشته و زخمی دیده میگویم که دروناچارچ را چه افتاد که با وجود آن علم سلحشوری که داشت دشمنان را نابود و هلاک نساخت؟ و چون دروناچارچ کشته شده است من با شما از روی راستی حرفی میگویم بشنوید که غیر از من هیچ کس نیست که تاب کارزار ارجن

که علم مرگ دارد، داشته باشد. و هرگاه که دروناچارچ که دانای فنون کارزار و هوشیار و با قوت و متهور بود، و افسون سلاحهای دیوتها میدانست، او کشته شد و این همه مردم را در محنت می بینم، و میدانم که هیچ امری در عالم برقرار نیست، امروز کیست که بعد از کشته شدن دروناچارچ دل خود را برکارزار قرار دهد، و قدم پیش نهد؟ و به یقین میدانم که این چند چیز موجب سودمندی نیست: سلاح دروناچارچ، و چالاکی، و دانش قابوی جنگ و تهور، و افسونهای سلاح، چه دروناچارچ جامع این همه چیزها بود با وجود آن دشمنان او را کشتند. و او در شکوه مانند آتش، و آفتاب؛ و در چالاکی مثل: بشن، و اندر؛ و در روش و سلوک، مانند: شکر، و برهسپت بود. و سلاحها هرگز از وی جدا نمی شد. ای شل! این حال که لشکر درجودهن را پای داده، و شکستها یافته، و زنان و طفلان ایشان در گریه و توحه اند؛ میدانم که از من کاری برمی آید، ترا باید که بر فوج لشکر دشمنان برانی - جایی که راجه جدهشتر، و بهیم، و ارجن، و دهرشت دمن، و ساتک، و سرنجی، و نکل، و سهدیو باشند، غیر از من کیست که تاب کارزار ایشان تواند آورد؟ و تو اکنون مرا به آنجا که پانچالان و پاندوان و سرنجی جمع اند، ببر تا من همه اینها را بکشم و یا براه بهیکم بروم. اما تو به یقین بدان که من اینها را در میان مبارزان میکشم؛ چه امروز مرا تاب دیدن بدحالی درجودهن و پریشانی کار او نیست. طمع از جان خود بریده، بردشمنان او حمله می برم - آدمی خواه دانا، خواه نادان باشد؛ هرگاه اجل او را یاد کرد، او زنده بدر نمی رود. از این جهت من با پاندوان درمیافتم که اثر طالع، تقدیر را از خود نمیتواند انداخت. درجودهن همیشه مرا به نیکویی و خوبی یاد میکند، امروز من بجهت خاطر او از اسباب عیش و کامرانی میگریزم، و این ارا به را که بر آن پوست شیر گرفته اند، و ترکوکه از طلا، و تزئین او از نقره ها است براسبان یوزبسته اند مرا آرام داده است، و کمان را امتحان کرده به من عطا کرده است، و علم گرز، و تیرهای الماس فعل، و شمشیرهای آبدار، و سفیدسره که صدای غریب میدهد نیز به من داده است. و غریدن این ارا به مانند افتادن بجر است. من امروز بر این ارا به سوار شده بقوت بازوی خود ارجن را خواهم کشت و اگر اجل و مرگ نیز نگاهبانی ارجن کند؛ من او را میکشم، یا به راه بهیکم و دیگران میروم. و اگر جم، و برن، و کبیر، و اندر با فوجهای لشکر خود یکجا جمع شوند و محافظت او نمایند بر آنها غالب می آیم و ارجن را میکشم.

حرفی که لایق گفتن نیست بر زبان میار؛

سنجی با دهرتراشت گفت که چون کرن از روی سرهت کارزار، این سخنان گفت شل نیز سردر پیش انداخته، تبسم کرد، و بجهت شکست سخن او زبان برگشاد و گفت که خودستایی بگذار، و از روی اضطراب حرفی که لایق گفتن نیست بر زبان میار. و آن ارجن که افزون تر از مردمان عالم است، کجا، و تو که زبونترین

همه‌ای کجا؟! از خانواده جادوان که کرشن نگاهبان اینها است مانند اندر که محافظت امرواتی (Amravati) میکند غیراز ارجن کرا مجال باشد که خواهر کرشن را که سبهدرا نام دارد همه را زیون ساخته بدربرد. و کیست غیراز ارجن که یا مهادیوکه پیداکننده هرسه عالم است به تقریب تیرزدن، و باخشونت نزاع کند و کارزار نماید؟! ارجن مبارزی است که برای خاطر آتش دیوته، و دیتان و ماران، و پشاج، و چجه و راکهس را زیون ساخته گاندیوبن را به وی داد که آنرا بسوخت، و طعمه خود ساخت. ترا بخاطر نیست که همین پسر دهرتراشت را که دشمنان (یعنی: چترسین گندهرب) دستگیر ساخته بودند؛ او را از دست دشمنان خلاص کرد، و در آن معرکه اول تو بگریختی، و بعد از آن درجودهن که دلش واله کارزار است دستگیر شد، و کوروان را از دست گندهربان خلاص ساخت. دیگر آنکه وقتی که شما همه از روی جمعیت و قوت دل و خوشحالی زیاده از این وقت بودید؛ و مواشی بیراتبه را غنیمت یافته می‌بردید، ارجن تنها بر همه شما، و فرزندان دهرتراشت، و بهیکم و دروناچارچ، و اشوتهمان ظفر یافت. تو در آن وقت چرا ارجن را زیون نساختی؟ امروز این کارزار بجهت کشتن تو میشود. اگر تو امروز از پیش ارجن نگریختی البته کشته میشوی.

خشم کرن از سخنان درشت شل!

سنجی با دهرتراشت گفت که چون شل این نوع سخنان درشت با کرن گفت، کرن را خشم افزونتر شد، و با وی گفت که تو این همه سخن برای چه می‌گویی و بزرگی ارجن چه می‌شماری؟! اگر او امروز بر من غالب آید؛ همه سخنان تو راست است.

شل در این حال هیچ جواب نداد و کرن به‌عزم کارزار با وی گفت که ارا به مرا بران. شل براند.

کرن مانند آفتاب عالمتاب که لشکر ظلمت را بشکند فوج دشمنان را برهم زد، و میرفت؛ و چون پیشتر رفت فوج پاندوان را دید و پرسید که ارجن کجا است؟ سنجی با دهرتراشت گفت که کرن در این حال مردمان لشکر ترا خوشحال کنان؛ از هر یک از مردم غنیمت می‌پرسید که ارجن کجا است؟ و میگفت کسی که ارجن را بمن بنماید؛ امروز هر چه آرزوی خاطر او باشد به وی برسانم!. اگر خواهد ارا به پراز جواهر به او بدهم، و یا گاوانی که هر روز کوزه‌های پراز شیر میداده باشند عطا کنم، و یا صد موضع آبادان بوی ارزانی دارم، و یا ارا به‌ای که براسترهای سفید یال و دم و چشم سیاه، بسته‌اند؛ او را انعام کنم؛ و اگر خواهد شش فیل پراز طلا، و با آن صد کنیز شانزده ساله، با زیورهای طلا، و فهم عالی، و سرودگویی؛ به وی بخشم. و اگر خواهد صد ارا به، و صد فیل و صد دیه به وی بدهم، و همین نوع ارا به طلا و نقره که براسبان ولایت کامبوج (Kamvoja)، بسته‌اند او را کرم نمایم که ارجن را بمن بنماید. و چهارصد ماده گاو با گوساله‌ها بدهم، و ششصد

فیل که به زیورهای طلا آراسته باشند. و اگر دیگر خواهد بعداز نمودن ارجن چهارصد دیه که همیشه بقالان در آن ساکن باشند، و همه معمور و آبادان باشند، و صد کنیز ولایت مگده (Magadha) که همه دوشیزه و جوان باشند، با زیورهای طلا پیراسته بدهم. الحاصل کرن همه چیز را میشمرد، و میگفت هرکه ارجن، و کرشن را به من بنماید هرچه خواهد بهوی بدهم؛ و آنها را خواهم کشت و هرچه غنیمت به دست من افتد، آنرا نیز بهوی عطا نمایم. بعداز آن سفیدمهره خود را با صدای غریب در داد. درجودهن و برادرانش از این همه سخنان سهل^۱ او فریفته، و خوشحال گشتند و مردمان لشکر او نقاره‌ها، و دیگر سازها بنواختن درآوردند؛ و از صدای آنها، و نعره‌های شیرانه مبارزان، کارزار پرگشت، و بهادران جنگ‌آزما از خوشحالی بانگ و فریاد برداشتند، و به تعریف کرن زبان بگشادند.

در این وقت شل با کرن که خودستایی میکرد گفت ای کرن! آن شش فیل پراز طلا که به کسی میخواهی بدهی؛ مده، و بیپوده ضایع مکن که تو ارجن را خواهی دید. تو از ایام طفلی به مردم کبیر (Kubera)^۲ زربخشی میکنی! تو از نتیجه همان زربخشی ارجن را امروز خواهی دید؛ بی آنکه ترددی بکنی. از نادانی خود زرها به مردم نامناسب میدهی و نمیدانی که در غیر موقع چیز دادن چقدر وبال دارد. و اگر تو زر بسیار میخواهی بذل کنی چرا جگی نمیکنی؟ این که تو خیال کرده‌ای که کرشن، و ارجن را بکشی محال است؛ چه ما بسیار شنیده‌ایم که یک شغال دوشیر را نگشته است. چیزی که آرزوی آن نشاید کرد، تو آنرا میخواهی. هیچ دوستی، و خیرخواهی نداری که ترا از افتادن در آتش نگاه دارد! این ندانسته‌ای که ترا چه باید کرد، و از چه چیز حذر باید نمود؟! آری اجلت نزدیک رسیده است؛ والا کسی که زندگی خود میخواسته باشد؛ این قسم سخنان ناگفتنی چون گوید؟! این سخنان تو به آن میماند که کسی سنگی کلان را در گلو بسته، آرزوی شنا کردن دریای مهیب داشته باشد؛ یا از بالای کوه خود را بیندازد. ای بی‌دانش! اگر خیریت خود میخواهی باتفاق جمیع مبارزان جنگ‌آزما صفا آراسته کن و با ارجن کارزار نمای. من این سخن برای سودمندی درجودهن میگویم، نه بجهت عیب‌شماری تو. اگر طمع زندگانی داری بسخن من بگرای.

کرن گفت که من به زور بازوی خود اعتماد دارم و ارجن را به کارزار میطلبم؛ و تو این سخنان دوستی‌آمیز که در حقیقت نفاق محض است؛ بجهت آن میگویی که مرا ترس و بیمی بار آرد. سعی بیفایده مکن که مرا از عزم، هیچکس باز نمیتواند آورد. اگر همچون اندر بجر (Vajra)^۳ در دست داشته باشد.

۱- ج و ت: مهمل.

۲- ترجمه متناصلی چنین است: تو از ایام طفولیت به خدای گنج‌ها (کبیر) زربخشی میکنی.

۳- وجر (بجر Vajra): آذرخش. نام اسلحه خدای اندر یعنی خدای جو به عقیده هندوان که با وجر خود یعنی: رعد و برق بر سر ابرها میکوبد و ویریترا (Vritra) اعنی دیو خشکسالی را میراند تا مانع خشکسالی شود و باران فرو بارد.

سنجی با دهر تراشت گفت که شل این سخنان را از کرن شنید و بجهت خشمگین ساختن او، جواب داد که ای کرن! وقتی که ارجن تیرهای الماس کردار کلنگ پیران از کمان بلند، بر تو فروبارد؛ آن زمان خواهی سوخت، و پشیمان خواهی شد؛ و چون او تیرهای آتش فعل برفوج تو خواهد انداخت تماشای سوختن لشکر خود را خواهی کرد. تو از بیدانشی که داری مانند طفلی که در کنار مادر اراده دست‌رسانیدن به ماه می‌نموده باشد، تو خیال گرفتن ارجن میکنی! آرزوی کارزار تو با وی بدان میماند که کسی خود را بر ترسول (Trisula)^۱ میزده باشد و طلبیدن تو ارجن را، به جنگ خود؛ حکم آن دارد که آهوی زبون، یا شغال بخون شکاری تر گشته؛ شیر شرزه‌ای را به جانب خود طلبد. زینهار تو ارجن را به جنگ خود مطلب که همانا در این کار به خرگوشی میمانی که فیل مست تیزدندان را بسوی خود طلبد؛ یا بنادانی که از بیدانشی مار در سوراخ خزیده را بچوبی بشوراند یا ماری که گرد (Garuda)^۲ را بسوی خود طلبد و از خود طعمه او شود. و نیز خیال کارزار تو با ارجن بدان میماند که کسی دریای محیط را با آن همه بزرگی با جمیع دریاها که در آن باشند، و چندین جانور آدمی خوار در آنجا دارد، و از مهتاب افزون میشود بی‌کشتی خواهد بگذرد. یا شغالی که در میان خرگوشان خود را شیر پندارد؛ تا وقتی که شیر ندیده است، تو نیز تا کرشن و ارجن را ندیده‌ای بخود این عقیده داری؛ مازام که آواز کمان گاندیو ارجن را شنیده‌ای هرچه میخواهی بگویی!

ای کرن! ارجن که با بانگ و صدای ارا به و کمان نعره‌های شیرانه میکند هرگاه تو او را خواهی دید، شغالی خواهی شد. تو همیشه شغالی؛ و ارجن همیشه شیر است. تو که مبارزان دلیر را بدیاد میکنی نسبت تو با ارجن نسبت موش است با گربه؛ و سگ با شیر؛ و شغال با ببر؛ و خرگوش با فیل؛ و دروغ با راست؛ و زهر با آب حیات.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون شل این قسم سخنان ناشایسته بسیار گفت، کرن خشمگین گشته در جواب او گفت که هنرمند هنرمندان را صاحب‌هنر میداند، نه بی‌هنران؛ تو چه دانی که هنرواران در چه پایه‌اند؟! سلاح افسون و خشم، و چالاکی، و کمان، و تیر ارجن، و کرشن به نوعی که من میدانم تو کجا میدانی؟ و همان نوع قوت خود را نیز میدانم و دانسته ارجن را به کارزار میطلبم. یک تیر خونخواری که

۱- تریشول (ترسول = Trisula): نام اسلحه خدای شیوا (= ویشنو = مهادی) هندوان که اسلحه سه شاخه‌ای که آنرا پیناک (Pinaka) یا ترشول (Trisula) خوانده‌اند. ببینید ماده شیوا (Siva) = لغتنامه کتاب سراجبر (اوپانیساد) چاپ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۷ - بتصحیح و تحقیق نویسنده این سطور (جلالی‌نائینی) - چاپ تهران - سال ۱۳۴۰ هجری شمسی.

۲- نام جانور یا پرندۀ اساطیری که نیمش انسان و نیمش پرندۀ شکل توصیف شده است. او رئیس پرندگان و از اعقاب کشیپ، وینتا (Vinata) - یکی از دختران دکنه (Daksa) میباشد. او بزرگترین دشمنان ماران است. این مرغ راکب ویشنو میباشد. گروه خدایان را با روشنایی پرهای خود ترساند و خدایان گمان بردند که اگنی خدای آتش است لیکن چون ویرا شناختند همچو آفتاب، او را ستایش کردند. برخی گرد را سیمرغ توصیف کرده‌اند.

دارم اینک ببین که سالها است که بصندل پوجا (Puja) و تمظیم او ذخیره کرده‌ام. این تیر مانند مار از زهر آلوده است. و هلاک سازنده فوج فیلان و اسبان و بهادران است و بسیار سم‌ناک و کشنده جوشن‌ها و استخوان‌های مبارزان است. اگر از روی کینه‌جویی آنرا برگوه بزنند کوه را، رخنه کند و این تیر را به‌غیر از ارجن یا کرشن برهیچ کسی نمی‌اندازم.

ای شل! من به این تیر یا کرشن، و ارجن کارزار مینمایم و در برابر آنها به‌قوت این تیر مقابله میکنم، و این معنی را از قرار واقع و راستی میگویم. و از همه بزرگتر از جادوان صاحب دستگاه کرشن است، و در پاندوان صاحب ظفر ارجن است. اگر این دو عالیشان بریک ارا به سوار و در برابر من به‌کارزار بیایند چه دولت از این زیاده باشد؟ من این هردو را در رنگ دودانه ناسفته به‌یک تیر درکشم! ای شل! کرشن بجر (Vajara)^۱ برکف، و ارجن کمان در دست نامردان را توانند ترسانید. باری ما را خود خوشحال میسازند، تو بدرای بی‌دانش که در وادی کارزار نادانی! از بیمی که داری این قسم سخنان نالایق به‌من میگویی، و به‌یک نسبتی تو تعریف آنها میکنی! ای بد مولد! من امروز آنها را کشته، و ترا نیز با جمیع توابع مسافر راه فنا خواهم ساخت! ای بد مولد بدرای زبون سرشت ننگ چهرت‌یان دوست روی دشمن سرا! مرا از کرشن و ارجن چه میترسانی؟ من نیز درخور آنها هستم! امروز یا آنها مرا خواهند کشت، و یا من آنها را؟ و من از ایشان نمی‌ترسم، زوربازوی خود را میدانم، اگر هزار کرشن، و صد ارجن در برابر من بیایند. ای نشوونمای یافته در ولایت مدر (Madra)^۲ من همه را می‌کشم. ای شل! مردم ولایت مدر بسیار بددل، و قلب‌اند و احوال آنها را اطفال و زنان در رنگ افسانه‌ها میگویند. و برهمنان آن حکایت‌ها را پیش راجه دهر تراشت بسیار گفته‌اند. اکنون تو آن سخنان را از من نشنیده، یا هنوز تو از آن خاموشی گزین، و یا جواب من بده. مردمان مدر با دوستان دشمنی میکنند، و کسی که با دوستان بدی نمیکند، او از ولایت مدر نیست. صحبت داشتن با مردم مدر اصلاً لایق نیست؛ چه بسیار بدزبان و ناشایسته گفتار، و قلب دل و دروغگو و همه کج‌بازند و تا وقت مرگ قلبی، و بدی با ایشان است، و پدر، و پسر، و مادر، و دختر و خوشدامن، و خال، و داماد، و دختر برادر، و فرزندی، و راجه، و خویشان، و دوستان، و بنده، و غلام، و کنیز همه یک‌جا می‌نشینند. و زنان با مردان اختلاط نموده اصلاً ملاحظه نمی‌نمایند، و بلقان و گوشت ماهی می‌خورند، و شراب، و گوشت گاو می‌خورند، و با هرکس که بخواهند صحبت میکنند، و هرچه خواهند برزبان می‌آورند. در میان این‌ها

۱- نام اسلحه مخصوص کرشن، چکر است.

۲- مدر (Madra): نام قله‌روی و مردمی که در شمال غربی هندوستان می‌زیستند و پایتختش (Sakala) خوانده می‌شد و واقع بود بین رودخانه بیاس (Biyas)، و چناب (Chinab) در پنجاب و بنا بر منابع دیگر این سرزمین نزدیک رودخانه جهلم (Jhelum) بوده است. مادری همسرانند و از مردم مدر بوده (آدی پرب فصل ۱۱۲).

دهرم و نیکوکاری کجا است؟! و بسیار متکبر و پرغرورند، و افعال زشت ایشان مشهور است؛ و با ایشان نه دشمنی باید کرد، و نه دوستی؛ و با ایشان نشست و برخاست نباید کرد، و همه ناپاک‌اند؛ - چه روش مردم قندهار، و مردم مدر یکی است. و چنانچه جگت کنانیدن از پروهیتان (Purohitas)^۱ راجه‌ها و خیرات کنانیدن برهمنان از شودر و بدی کردن با برهمنان موجب وبال و عقاب است همچنین مصاحبت نمودن با مردم مدر موجب چندین وبال است. و مصاحب ایشان در دوزخ می‌افتد. ای کژدم! من زهر ترا از این سخنان دور کردم.

چنانچه موافق حکم اتهرین بید (Atharvan Veda)^۲ زهر کژدم را به افسون‌ها دور کنند، اکنون خاموش باش و چیز دیگر بشنو که زنان ولایت مدر شراب می‌خورند، و لباس خود را از تن برکشیده، رقص و بازی می‌کنند، و با هرکس که می‌خواهند صحبت می‌دارند؛ و جماع می‌دهند، و مانند شتر ایستاده بول می‌کنند، و دهرم از ایشان بالکلیه رفته است. تو که از این نوع زنان بوجود آمده باشی، از تو نیکوکاری و دهرم چگونه بوقوع آید؟! و زنان مدر آنچنان بی‌شرمندگی کسی که از ایشان دوغ طلب دارد رانهای خود به‌وی می‌نمایند که این بگیر، و چون نمی‌خواهند که بکسی دوغ بدهند در جواب او می‌گویند که پسر و شوهر مرا بگیر، من دوغ نمیدهم. هشت ساله زنان مدر در نظر بالغ رسیده می‌نمایند، و بی‌حیائی می‌کنند، و کامل می‌پوشند، و بسیار می‌خورند، و از روش و آیین خود بیرونند. از این قسم احوال ایشان متواتر شنیده‌ام و این اوصاف ایشان من و دیگران نیز می‌گویند، چه این معنی در میان مردم مشهور و بسیار مذکور است و مردم مدر، و مند - سوبیر (Sindhu-Sauvira) از سرتاپای خود را به‌وبال و بدی پرورند، و از زمینی که کان وبال است پیدا شده‌اند، و نیکوکار نیستند و نیکوکاران را نمیدانند، این نوع مردم نیکوکاری را چه میدانند؟ و آیین بزرگت چهرت را آن است که در کارزار جنگ آزمایی نموده، بیفتند، و مردم بتعریف آنها زبان بگشایند. من از قدیم با خود عهد کردم که در کارزار بمیرم و به‌سرگت (Svarga) بشتابم و من دوست داشته درجودهم‌ام، و جان و مال من از او است. ای بد‌مولد! اگر چه تو به‌جانب ما آمده‌ای؛ لیکن در حقیقت دولتخواه پاندوان هستی و با ما دشمنی می‌ورزی؛! اما اگر مثل تو صد کس و زیاده از آن هم باشند؛ به‌این قسم سخنان روی من از جنگ نمیتوانند گردانید - مانند بدکاران بسیار که یک نیکوکار را از نیکوکاری نتوانند بازداشت. اکنون مانند پیپها (Papiha)^۳ در هوا به‌طلب آب فریاد مکن و گلری خود را خشکتر مساز! من که برآیین چهرت راسخ و ثابت‌قدم بقول هیچ کس از آن برنمی‌گردم، چه آیین آنان را که در کارزار برنمی‌گردند، و از جان می‌گذرند؛ استاد من پرمرام (Parasurama) به‌من یاد داده است. من با وجود این علم از آن آیین هرگز برنخواهم

۱- پروهیت (Purohita): وکیل، کارگزار، مشاور.

۲- نام ودای چهارم که مشتمل است بر اوراد و افسون‌ها.

۳- نام پرندهای که در فصل باران در هندوستان زیاد جولان دارد.

گشت. و برای نگاهبانی مردم خود، و کشتن دشمنان ایستاده‌ام. ای شل! من در هر سه عالم هیچ متنفس را نمی‌بینم که مرا از این عزم باز آورد. رای من بر این است؛ خاموش باش که این همه حرف و حکایت تو از جهت ترس است که در دل تو جا کرده است. تو گمان مبر که من ترا نکشم و به طعمه‌خواران ندهم. تو از سه وجه تا حال زنده‌ای: یکی آن که ترا دوست می‌پنداشتم؛ دویم بملاحظه خاطر درجودهن ترا نکشتم؛ سوم بجهت عهدی که با تو کردم که هر چه تو گویی بردارم اما اگر باز این نوع سخن خواهی کرد، با گرز بجز مثال سرت از تن جدا خواهم ساخت. ای بدمولد! امروز مردم خواهند دید، و شنید که کرشن، و ارجن کرن را کشتند؛ یا کرن ایشان را بکشت؟ کرن این سخن از روی تسکین و آرام با شل گفت، و فرمود که برو، برو (یعنی: ارا به‌ام را بران)!

سنجی با دهر تراشت گفت که چون کرن این سخنان بگفت؛ شل در جواب او گفت: ای کرن! من نیز از خانواده چهرت‌یانم، و از راجه‌هایی که در کارزار رونگردانیده، و جنگ‌ها کرده‌اند؛ پیدا شده‌ام؛ و خود صاحب دهرم، و نیکوکاری‌ام؛ اما چون تو مانند شراب‌خور از عین مستی در غفلتی؛ من از روی دوستی در علاج تو میکوشم. و این سخن که در این باب با تو می‌گویم، به‌قصه زاغ میماند. ای زبون سرشت ننگ خانواده خود بشنو؛ با این قوت بازو، من در خود هیچ گناهی نمی‌بینم که تو من بی‌گناه را بکشی که سود و زیان ترا میدانم. بر من واجب است که با تو بگویم؛ چه هرگاه من برارابه تو سوار شده‌ام، و دولتخواه درجودهن‌ام، بضرورت مرا از این چند چیز ملاحظه باید نمود که این زمین هموار است، و این‌جا نشیب و فراز است، و قوی بودن غنیم و زبونی او، و ماندگی و غرق عرق گشتن سوار، و اسبان ارا به، و وقت قابوی انداختن هر سلاح، و فریاد جانوران وحشی که چه شگون دارد؛ و دانستن گرانبار بودن ارا به، و موافق حال بودن آن، و چه علاج پیکان و غیر آن در بدن او می‌شاید، و آنکه هر سلاح افسون را در چه محل باید کار فرمود و شگون پریدن چشم و غیر آن را من که بر این ارا به سوار شده‌ام؛ باید دانست و از همین جهت این حکایت که تمثیل حال است، مرا با تو باید گفت، بشنو:

قصه زاغ و هسان!

بقالی در نزدیکی دریای شور اموال بسیار داشت، و جگت بسیار بجا آورد؛ و منخی، و بردبار، و برآیین خود ثابت، و راسخ و پاک بود؛ و فرزندان بسیاری داشت، و دوستدار اولاد، و بر همه خلائق مهربان بود، و در دیار راجه‌ای که صاحب انصاف و عدالت بود اوقات بسر می‌برد. زاغی در آن دیار از نیم خورده طفلان او می‌خورد و دائم سیر می‌بود و از این جهت جانوران دیگر به چشم او در نمی‌آمدند. اتفاقاً روزی در همان وقت که آن زاغ از نیم خورده طفلان آن بقال می‌خورد هنسی

۱- این قصه در برخی دیگر از کتب ادب هندو نیز آمده است.

(Hansa) ۱ چند آنجا بودند. طفلان آن پرنده‌ها را دیده با زاغ گفتند که تو از همه مرغان بزرگتری! زاغ از بیداشتی که داشت این معنی را از آن طفلان براستی برداشت، و گفت: بلی، چنین است. بعد از آن زاغ نزدیک بهنسان شد، و ملاحظه نمود که کدام يك از آنها بزرگتر است! هنس را گفت بیا تا من و تو پرواز نماییم. هنسان براین سخن خنده کردند، و با زاغ گفتند که ما هنسان زمین را میگردیم و در مان سرور (Manasa-Sarovara) ۲ وطن داریم. ما در میان مرغان به زیادتی پرواز ممتازیم. ای زاغ تو که با وجود این همه قوت پرواز ما را بجهت هم‌پروازی میطلبی، همین امر نشان بی‌رایی و کم‌عقلی تو است. تو با ما چگونه پرواز توانی کرد؟! زاغ را حرف هنسان ناخوش آمد، و زبان به تعنت آنها گشاد، و گفت که ستایش خود کردن از سبکی است، و پرواز نمودن به صد قسم است، از بالا رفتن، و فرود آمدن، و چپ، و راست رفتن، و غیر آن. و هر يك از آن اقسام تا يك صد جوجن (Yojana) - که چهار صد گروه باشد - پرواز می‌نمایم و من همه اقسام پرواز را میدانم و به شما مینمایم؛ تماشا بکنید. و آن که از شما بزرگتر است بیاید، و با من پرواز کند. شما از روی تحقیق هر کدام را که لایق این حال میدانید؛ این صد قسم پرواز در زیر این چرخ که جای نشستن و درآویختن ندارد، با او بگویید تا با من در پرواز آید! در این وقت یکی از آن هنسان تبسم نمود، و با زاغ گفت: - شل با کرن میگوید که بشنو آن هنس با زاغ چه گفته است؟ - هنس گفت یقین ما است که تو صد قسم پرواز را می‌دانی، و ما همه يك قسم پرواز که همه مرغان میدانند، میدانیم. تو به هر نوع پروازی که میدانی بپر که ما بهمان پروازی که میدانیم خواهیم پرید. زاغان دیگر براین حرف آن هنس خنده کردند، و گفتند ای عجب به يك پرواز چگونه بردانای صد قسم پرواز غالب توان آمد؟! بعد از آن، آن زاغ به آن هنس گفت که تو اگر يك قسم پرواز میدانی بپر. این بگفت، و هنس پرواز نمود، و زاغ نیز بسرعت تمام پرید. هنس همان يك نوع، و زاغ اقسام پرواز را بخاطر آن مینمود، و زاغ‌ها از پروازهای زاغ خوشحال گشته، فریادها میکردند؛ و زبان به عیب‌شماری هنسان میگشادند و نزدیک بهنسان شده، میگفتند که در دوگه‌ری کار مشخص میشود! و زاغان از خوشحالی گاه بردرختان

۱- هنس (Hansa): مرغابی، غاز، و اقسام دیگر مرغابی. در ادبیات هندو مرغ افسانه است که شیر را از آب جدا میکند و در ادبیات مذهبی هندو تجسم یا نام دواشوین (Asvins) - خدای هندوان - است که سپیده‌دم در آسمان ظاهر میگردند و برارابه زرین سوارند. در این جا منظور همان مرغابی است که من باب تمثیل نامش نقل شده است.

۲- منسه (Manasa) یا (Mansa-Saras) و یا منسه سرور (Manasa-Sarovara): نام دریاچه اساطیری واقع در قله هیمالیا (Himalaya). در وایوپوران (Vayu Purana) نقل شده که وقتی اقیانوس از آسمان به روی قله کوه مرو (Meru) آمد از آن چهار رودخانه منشعب شد که هر کدام سرچشمه چهار دریاچه بزرگ شده‌اند بدین شرح: ارونده (Arunoda) در شرق، و سیتوده (Sitoda) در غرب و مهابهره (Maha-Bhadra) در شمال، و منسا (Manasa) در جنوب. بنابراین افسانه رودخانه گنگ از همین دریاچه جاری شده است.

پرواز نموده می‌نشستند؛ و گاه بر زمین می‌آمدند؛ و تبسم‌ها مینمودند، و میگفتند که ما ظفر یافتیم! شل با کرن میگوید که هنس به‌همان قسم پرواز مینمود، و زاغ بعد از دوگهری در پرواز نمودن سستی ظاهر کرد. در این وقت زاغان برهنسان زبان طعن بگشادند، و گفتند که آن هنس که با زاغ پرواز نموده بود؛ زیون شده است، و این سخن را هنس از آن زاغ شنید، و از روی سرعت و قوت به‌مغرب رویه پرواز کردن گرفت؛ و چون پرواز اینها بر بالای دریای محیط افتاد زاغ الری از زمین و درختان ندید، و بس مضطرب شد و با خود گفت که این دریای بیکران است — مانند آسمان که کنارش پدید نیست — و ما را ماندگی روی داده، کجا بنشینیم؟! این دریای محیط که پراز جانوران هولناک بسیار است مرا تاب دیدن آن نیست، و خلق میگویند که در این دریا جانوران بزرگت بشمار است، و قعر آن پیدا نیست، و دانایان نیز قعر این محیط را ندانسته‌اند.

ای کرن! زاغ بیچاره چه داند؟ در این وقت، هنس پیش شد و زاغ را از عقب خود ملاحظه میکرد که چه حال دارد و یکبارگی از زاغ دور نمیرفت تا زاغ بوی نزدیک میرسیده باشد. چون زاغ مانده شد بنزدیک هنس آمد، و هنس او را کوفته و مانده گشته دید. ثواب یاری نیکوکاران را که با غرق‌شونده‌ها و درمانده‌ها میکنند بخاطر خود آورد؛ و با وی گفت: ای زاغ تو قسم بسیار را از اقسام پرواز با ما گفته بودی، این کدام نوع پرواز است که از ما پنهان داشته بودی؟ و در پریدن؛ پرها و منقار و سر تو در آب فرو میرود، و غرق میشود. بیا که من در اینحال نگاهبانی تو نمایم.

شل با کرن گفت که زاغ در این حال در دریا افتاد و هنس او را به‌حالی که بیننده را در شغقت آورد؛ دید و با وی گفت: اکنون آن سخن تو که میگفتی صد قسم پرواز میدانم دروغ بود؛ والا چرا در این پرواز نمودن این چنین بی‌قوت شده‌ای و در دریا افتادی؟ زاغ از روی عجز و بیچارگی با هنس گفت: ما زاغان، در زمین میگردیم؛ من بجهت زندگانی پناه به‌تو می‌آورم؛ مرا از این دریای هلاک بیرون آر. من از نیم‌خورده طفلان بقال سیر و فربه گشته پنداری بهم رسانیده، خود را گرامی خیال میکردم؛ و هیچ جانوری را در نظر نمی‌آوردم. این از زبونی سرشت و بیدانشی من بود که مرغان دیگر را اصلاً وجود نمی‌نهادم. اکنون مرا زندگانی ببخش، و از این غرقاب بکنار دریا برسان. اگر به‌سلامت رخت خود را از اینجا بیرون بردم، هرگز حقارت مرغان دیگر نخواهم کرد. تو از این هلاکت مرا خلاصی بخش. چون زاغ بگریست، و صوت خود را بلند ساخت، هنس پای او را کشید، و بر پشت انداخت و از جایی که پرواز نموده بود، همانجا آورد. زاغ بجای خود، و هنس به‌هرجای که خواست رفت.

شل با کرن میگوید که آن زاغ که در خانه بقال بسر میبرد و نیم‌خورده طفلانش میخورد، و از مرغان دیگر خود را بزرگتر میدانست؛ همان نوع، تو نیز مانند آن زاغ از نیم‌خورده پسران دهر تراشت قوت بهم رسانیده، همه را برابر خود

میدانی. وقتی که دروناچارچ، و اشوتهامان، و کرپاچارچ، و بهیکم، و درجودهن، با سایر کورووان جمع بودند و همه نگاهبانی تو میکردند، آن زمان ارجن تنها را چرا نکشتی؟ و در آن زمان که ارجن از چپ و راست درآمد، و لشکر کورووان را برهم میزد، و میکشت، و کورووان مانند شغالان که از پیش شیر بگیرزند میگریختند، قوت تو کجا رفته بود؟ وقتی که ارجن^۱ در حضور کورووان برادرت را میکشت، اول از آن مهرکه تو بگریختی! و در دیت بن (Dvaita-Vana)^۲ در جنگ چترسین گندهرب (Citrasena Gandharva) همه کورووان را گذاشتی و اول تو بگریختی؛ و ارجن، گندهربان را شکست داد، و درجودهن را با اهل و عیال از دست چترسین خلاص گردانید. و تو شنیده باشی که پرسرام در مجلسی برملا گفته بود که کرشن، و ارجن از پیشینیان هستند، و بزرگی ایشان از قدیم است، و نیز شنیده‌ای که دروناچارچ، و بهیکم در حضور جمیع راجه‌های نامدار گفته بودند که کرشن، و ارجن را هیچ کس نتواند کشت، و از هرچه با تو بگویم در همه چیز ارجن از تو افزونتر است. و همین ساعت آن هردو را برارابه‌سوار خواهی دید؛ و همان نوع که آن زاغ حقارت هنسان کرد؛ تو نیز حقارت ارجن، و کرشن میکنی! اما وقتی که ایشان را برارابه سوار در کارزار خواهی دید، آن زمان این سخنان را فراموش خواهی کرد. تو تا وقتی که آن مبارزان را ندیده‌ای خود را شیر می‌پنداری؛ وقتی که ارجن به تیرهای بیشمار غرور از سرت بدر خواهد برد؛ آن زمان از خود تا ارجن فرق خواهی کرد. ارجن، و کرشن که بزرگترین مردمانند، در میان تمام دیوتها، و دیتان، و مردمان مشهوراند. و بزرگ داشتن تو خود را از ایشان؛ بدان کرمک شب‌چراغ (Kha-Dyota) میماند که خود را از ماه، و آفتاب عالمتاب افزون داند - والحق در میان مردم تو مانند: کرمک شب‌چراغ هستی، و ایشان در میان آدمیان، چون شیرانند، و تو آدمی‌ای خودستای! دیگر خاموش باش!

سنجی میگوید: چون شل قصه هنس و زاغ را تمام کرد؛ و این همه سخنان ناخوش آینده را با کرن بگفت؛ کرن در جواب، گفت: ای شل! من کرشن، و ارجن را بواقعی می‌شناسم؛ و قوت کرشن را میدانم؛ و سلاح‌های افسون خوانده ارجن را چنان که من میدانم، تو نمیدانی. من به آن دو بزرگترین سلحشوران بی‌ملاحظه کارزار خه اهم نمود؛ اما من دردل دردی دارم از آن که پرسرام، و براهمنی دیگر مرا دهای بد کرده‌اند؛ در وقتی که من در لباس براهمنان بجبهت آموختن علم سلاح نزد پرسرام رفته بودم و آنجا اندر بجبهت سودمندی ارجن با من بد کرد. و بدی او آن بود که وقتی که پرسرام به زانوی من سر نهاده خواب کرده بود، اندر به شکل کرمکی موذی درآمد، و مرا بگزید و خون بسیار برآمد، و روان شد، و من از بیم استاد مطلقاً نجنبیدم، و چون پرسرام از خواب بیدار شد آن همه تهور و تحمل مرا مشاهده نمود، و گفت که تو براهمن نباشی؛ راست بگوی که کیستی؟ کرن میگوید

۱- در متن اصلی: سویه‌ساجین (Savyasacin=ارجن) استعمال شده است.

۲- دویت بن (Dvaita-Vana): نام جنگلی و نیز نام دریاچه‌ای واقع در جنگل دویت بن.

که من همان نوع که بودمی با وی بگفتم که من پسر پهلانی‌ام. پسر ام برمن نفرین کرد و گفت چون به‌دغلی در لباس براهمنان درآمدی و از من تعلیم سلاح گرفته‌ای در وقت کار یعنی در وقت مردن تو بکار نخواهد آمد؛ اما در جاهای دیگر کارگر خواهد بود؛ زیرا این سلاح که گرفته‌ای برهماستر (Brahmastra) است؛ جز درپیش‌براهمنان قرار نمیگیرد؛ و اکنون امروز در این چنین کارزار؛ خوشحالی‌بخش بهادران، و دلاوران، و ترساننده بیدلان است. و این سلاح پشن است و در این کارزار امروز کشاکشی بسیار خواهد شد. و این برهماستر من بسیار کارآمدنی است. من بسیاری را از مردم به این سلاح پاک خواهم ساخت، و به راه عدم خواهم فرستاد. و مانند کناره دریای محیط سرراه برارجن - با وجودی که صاحب شکوه و قدرت است و سلاح‌ها را کار فرموده، و کمند بلند هولناک دارد، و سهمناک دشمن است - میگیرم، و او را به این سلاح خواهم کشت. و با آن بزرگترین کمانداران که شبه تیرهای خود را به‌جاهای نرم و نازک دوز سر میدهد، و زورآور است، و سلاح‌های دیوتها دارد؛ و رسیدن به او دشوار است، و شبه‌های تیر او حکم آب روان دارد؛ و راجه‌ها را در غرقاب فنا می‌اندازد؛ من بزور بازوی خود کارزار مینمایم، و او را خواهم کشت. و با کسی که امروز در این کارزار هیچ کس از مردم کماندار برابر او نیست، و دیوتها، و دیتان را در کارزار زبون می‌سازد؛ کارزار مرا با وی تماشا بکن. امروز ارجن صاحب غرور جنگجوی سلاح‌های دیوتها گرفته بر سر من خواهد آمد، و من سلاح‌های او را به‌سلاحهای خود بر طرف ساخته به تیرهای جان شکار؛ او را برخاک هلاک خواهم انداخت. و آن ارجن را که مانند آفتاب بشعاع اوصاف خود هویدا است، به تیرهای ابر مثال خود فرو خواهم پوشید؛ و او را که آتشی است شعله زن همچنان که ابر بریختن قطره‌ها، آتش را فرو نشانند؛ من او را به تیرهای خود فرو خواهم نشانند. و آن ارجن را که خشمگین گشته، هیچ کس تاب حمله او ندارد؛ و در رنگ طوفان باد که مردم را از بینج برمی‌اندازد؛ و همچنان که کوه هماچل (Himacala)، تاب طوفان باد آورد، من تاب او خواهم آورد. و آن ارجن که در علم راندن ارا به دانا است؛ و پر قوت در کارزار و همیشه دلاور است؛ من امروز در کارزار او را برخاک خواهم غلطانید. و آن ارجن که تنها تمام روی زمین را بتصرف درآورده، امروز با او کارزار خواهم نمود. و آن ارجن، در زمانی که کاندیوبین (Khandava-Vana) را آتش در گرفته بود، و جمیع دیوتها را با همه خلق آنجا زبون ساخت، غیر از من کیست که از حیات خود دست شسته باشد، و با وی در کارزار بگشاید؟ و آن ارجن صاحب غرور که دستش همیشه به کار رسیده، و دانای فنون سلاح دیوتها است؛ امروز به تیرهای الماس‌کردار، سرش را از تن جدا خواهم ساخت!.

کرن مثالب شل و قوم او را برمی‌شمارد؛

ای شل! امروز من به‌عزم آنکه کشته شوم و یا بر آن دشمن خود ظفریابم،

با وی کارزار خواهم نمود و من از مردانگی و دلاوری او از میان چهرتیران خوشحالم، و تو نادان از بهادری او با من چه شرح دهی؟! تو با هیچ کس دوستی و مهربانی نداری؛ و زبون سرشت، و بیدل، و بی‌تهوری. من تهور شمار را چون حقارت میکنی؟! میکنی؟!

ای شل! من ترا مانند مردم بی‌شمار میتوانم کشت؛ اما این وقت را ملاحظه کرده، تحمل میکنم، و تو از بیدانشی و وبال‌اندوزی خود سخنان خوش‌آمد ارجن را با من میگویی، و حقارت من مینمایی! من مردی راست‌کارم، و تو بدخواه دوست و به‌هفت قدم همراهی نمودن؛ مردم با یکدیگر دوست میشوند، و مرا از این نوع دوستی با تو به‌هم رسیده است. وقت هولناک است که درجودهن به‌کارزار می‌آید؛ و من از این جهت از تو تحمل میکنم؛ و چون میخواهم که مدعای او حاصل شود؛ سخنی که دارم در مهرکه بحضور او خواهم برد که دوست خوشحال میشود، و مهربانی مینماید و قبول میکند. و آنچه من در باب خود میگویم، همه در من است؛ و درجودهن نیز میداند. و دشمن کسی است که چون سخن نیکو بگویند، او منع کند و صفت‌هایی که در کسی باشد آنرا نفی نماید و بگوید که این صفت‌های تو زبون است؛ و همه بدی بسگالد. و ترا نسبت به‌من همین حال است. من بجهت نیکخواهی درجودهن و خواهش نیکنامی خود، و رضاجویی آفریدگار؛ امروز با ارجن، و کرشن از راه تدبیر کارزار خواهم نمود، تو تماشا میکن. و من به‌زور سلاح‌های برهما، و دیوتها و مردمانی که بمن سلاح داده‌اند، خود را با ارجن خواهم رسانید - مانند فیل مست که خود را به‌فیل مست رساند. و سلاح برهما را که باطل ساختن آن در تصور کسی نمی‌آید؛ بجهت ظفر خود برارجن خواهم انداخت؛ و امروز بهمان سلاح ارجن را خواهم کشت - اگر پای ارا به من بجای بد واقع نشود. - ای شل! اگر جم دند (Danda) در دست، و برن (Varuna) کمند برکف، و کبیر (Kuvera) گرز، و اندر بجر (Vajra)، و غیرایشان سلاح در دست گرفته برسر من بیایند؛ مرا هیچ ترس نباشد؛ از این جهت مرا نه از کرشن بیم است، و نه از ارجن. امروز مرا با این دو کس در میدان کارزار واقع خواهد شد.

ای شل! من وقتی به‌جهت ورزش، تیراندازی مینمودم؛ در اثنای آن از روی غفلت تیر من برگوساله براهمنی رسید، و او را کشت؛ و آن برهن مرا نفرین کرد که چون تو بچه گاو مرا که شیر آن به‌هوم (Homa) به‌کار میبرد کشته‌ای؛ امیدوارم که در حین کارزار پایه ارا بهات درگوی بیفتد. و من از براهمنان میترسم چرا که صاحب آنها ماه (Soma) است و مردم را راحت و محنت از دعا و نفرین آنها میرسد. و من بدین‌جهت از نفرین آن براهمن در وهم - هرچند که من بجهت رضای جویی آن براهمن ششصد گاو، و هفتصد فیل و ماده فیل، و ششصد غلام و کنیز، و چهارده هزار اسب نقره رنگ، و حویلی پراز اشیاء و اسباب نفیس، و آنچه از نقد در ملک من بود همه را از روی تعظیم به‌او میدادم، و قبول نکرد؛ و چندان که بجهت خوشنودی او ملایمت کردم، او راضی نشد و گفت که آنچه من گفتم از آن برنمیگردم،

و اگر من اکنون از تو چیزی قبول کنم و بال اندوخته باشم، و اولاد من بمیرد؛ پس بجهت محافظت دهرم از سخن خود برنمیگردم، و آنچه ترا بایستی کرد در دفع این وبال بجای آوردی، و تقصیر نکردی، اکنون مرا از روش براهمنان بیرون ببر که سخن مرا هیچ کس نمیتواند رد کرد؛ و آنچه من گفته‌ام بی‌علاج با تو میرسد. ای شل! با وجودی که تو سخنان ناخوش نسبت بمن گفتی من نیز آنچه حقیقت حال بود بجهت نسبت یگانگی که مرا با تو دست داده است، بگفتم، و من میدانم که تو در مقام اهانت و حقارت من هستی، اما خاموش باش!

سنجی میگوید که کرن، شل را از سخن بازداشت و با وی گفت که تو حکایتی با من بطریق تمثیل بگفتی؛ اما من از این قسم سخن‌ها در میدان کارزار نمی‌ترسم، و مرا به‌سخن نمیتوان ترسانید - اگر اندر با جمیع دیوتها با من به‌کارزار درافتد، مرا هیچ بیم نباشد - ارجن با کرشن چه مرتبه داشته باشد که از وی ملاحظه نمایم؟! من آن نیستم که به‌سخنان ترس‌آمیز ازجا بروم، آن مردم دیگرند که به‌سخن می‌ترسند، و ازجا درمی‌آیند. زور مردم زبون تا همین‌جا است که تو با من این چنین سخنان گفتی. ای کم‌عقل بی‌دانش! تو هنرهای مرا نمیدانی و بسیار می‌گویی!! کرن برای ترسیدن، بوجود نیامده است؛ بلکه بجهت دلاوری و نیکنامی پیدا شده، و اینکه تو زنده‌ای به‌سه واسطه: یکی آنکه با من دوست و مصاحب شده‌ای، دویم آنکه دل من رحیم است؛ و سوم آنکه ملاحظه کار درجودهن میکنم. این کار درجودهن کاری عظیم است، و بار آن برگردن من. اگر این کار در میان نمی‌بود تو يك لمحه از پیش من جان نمی‌پردی و سبب دیگر آنکه من وعده کرده بودم که تو هرچه بگویی من تحمل بکنم، و از تو بردارم، مرا محافظت عهد خود باید کرد. و دیگر آنکه اگر هزار شل باشد، من همه را در کارزار بکشم؛ اما چون مرا با تو دوستی پیدا شده است رعایت آن حال کرده، ترا نمی‌کشم.

شل گفت که ای کرن! تو دست از جان شسته‌ای، هرچه میخواهی می‌گویی؛ من آنم که هزار کرن را در کارزار زبون سازم!

سنجی با دهرتراشت گفت: اگر چه شل سخنان نامناسب نسبت به‌کرن میگفت؛ اما کرن در برابر آن درشت گفتن آغاز کرد، و گفت ای شل در مجلس دهرتراشت برهمنان از هرجا سخن میکردند و در آن میان براهمنی نیز در باب مردم ولایت باهیک (Vahika)، و مدر (Madra)^۱ سخنی اهانت‌آمیز گفته است، تو دل‌خود را متوجه ساخته از من بشنو: گفت از کوه برف (Himavat)، این جانب - و از دریای اتک تا دریای ستلج که از گنگ و سرمستی، و کرکهیت خارج‌اند^۲، این ولایت‌ها همه ناپاک

۱- در بعضی از متون این نام: مدرک (Madraka) ضبط گردیده است. مدر (Madra): نام ولایت و نام قومی در شمال غربی هندوستان که پایتختش: سکل (Sakala) و قلمرو ولایت مذکور از رودخانه بیاس تا رود چناب گسترده بود و بنا بر روایت دیگر تا رود جيلم. مادری زن پاندو از مردم مدر بود.

۲- ترجمه متن اصلی برین تقریب است: از هیمات، و حوزه رودخانه گنگ و سرمستی و جمونا (Yamuna) و کروکشره، و سند (Sindhu) و پنج رود فرعی آنها (جاری در پنجاب).

و از نیکوکاری بیرون و عیب ناک اند - در این ولایت ها نباید رفت که منع کرده اند. و نیز میگفت که در آن ولایت گوپردهن (Govardhana)^۱ نام درخت بر واقع شده و در پیش دریا برای نشستن راجه آنجا صفا بسته اند و من وقتی در ایام طفلی چندگاه بجهت کار ضروری آنجا می بودم و روش سلوک مردم آنجا را بتمام دریافتم؛ و در آن ولایت شهری است ساکل (Sakala) نام و دریایی دارد آپگا (Apga) نام، و مردم آنجا را جارتکا (Jarttika) میگویند. روش سلوک و معیشت آنها بسیار بد است. از آنجمله بوزه و عرق و گوشت گاو را با شیر میخورند، و بلقان و شراب انگور میخورند. و دیگر از خصلت هایی که دارند همه با زنان برهنه شده سرود میگویند، ورقص می کنند و بهمان حال بیرون شهر و خانه ها به سر خود می آیند، و صندل پربدن ها میمانند و گل در برانداخته نقش میگویند - به آهنگی مانند آواز خروشتر. و زنان آنها در حضور مردم بی پرده صحبت و جماع میدهند، و بسر خوداند و در همان حالت که این کار میکنند، و مست اند؛ با یکدیگر میگویند ای شوهر مرده!، و ای برادر مرده!، و امثال این سخنان و مهملات دیگر بسیار میگویند؛ وقتی شخصی در کرکھیت زن خود را که در آن ولایت داشت یاد میکرد، و میگفت که زن صاحب حسن، و سفید پوست من که کلمه های باریک میپوشد؛ مرا که در کرکھیت افتاده ام، یاد کرده بخواب میرفته باشد! من هم این همه دریاها را که در میان است عبور نموده خود را به این نوع زنان خواهم رسانید. پس در تعریف آن زنان سخن آغاز کرد: زنانی که رخسارهای آنها سرخ مایل به زردی است، و سفید پوستند و به سر مه چشم سیاه میکنند؛ و خالی در میان دو ابرو می نهند و پوشش آنها از کمل ها و چرم ها است؛ و رقص میکنند، و در نظر خوش می آیند کی باشد که در آن دیار رسیده باشم و با خروشتر در حالت مستی سوار شده با آن زنان سیر کنم و در جنگل های سمی (Sami)، و پیلو (Pilu) و کریر (Karira) راه های نیکو واقع شده است و نان و بلقان و دوغ خورده میشود؛ کی باشد که آینده ها را تاراج نموده از آن راه بگذرم؟!.

براهمن میگوید کیست در این نوع دیاری که مردم این حال داشته باشند، و دل های آنها به بدی ها و بدسگالی ها آلوده است تا دو گمبری تواند آنجا بود؟! کرن با شل میگوید که آن برهمن احوال ولایت مدر، و باهیک را که تو صاحب خراج ششم حصه از ثواب، و وبال آن ولایتی این چنین بیان کرد، و باز گفت که نزدیک شهر ساکل در شب بیست و هفتم ماه که تحت الشعاع میشود ماده راجه سی می آید، و مردم نقاره ها، و دهل ها، و نفیرها و غیر آنها را از مزامیر به نواختن در می آورند، و آن شخص که زن خود را یاد میکرد میگفت کی بود که من نیز با آن

۱- گووردهن (Govardhana): نام درخت مقدس انجیر هندی در ولایت باهیکا (Vahika) و نیز نام کوهی واقع در ورینداون (Vrindavana) واقع در نزدیک متهورا (زادگاه کرشن) که کرشن بنابر داستانها مردم آن حدود را بعبادت کوه مذکور خواند و میان کرشن و اندر جنگی رخ داد و اندر خواست با طوفان باران آن مردم را هلاک سازد ولی کرشن مانع شد (بینید صفحه ۳۰ مقدمه بهگودکیتا) را - چاپ تهران - سال ۱۳۵۸ تصحیح و تحقیق جلالی نائینی.

مردم در آن وقت که بجهت آمدن ماده راجپس نقاره‌ها و دیگر سازها مینوازند همراه شده نقش یگویم و موافقت آنها نمایم. و باز در تعریف زنان آن دیار آغاز سخن کرد، و گفت که آن زنان گوشت گاو را با عرق میخورند، و سفیدپوست‌اند و به زیورها آراسته‌اند، و پیاز را با گوشت بز و میش میخورند، و در نقش میگویند کسی که گوشت خوک و مرغ و گاو و خر و شتر و گوسفند نخورد، وای برزندگانی او! کرن با شل میگوید که ای شل! جایی که طفلان و پیران این حال داشته باشند، آنجا دهرم و نیکوکاری کجا است؟ و نیز حکایتی دیگر که آن براهمن در مجلس دهرتراشت گفت بشنو: براهمن گفت: در دیاری که این پنج دریا: ستلج، و بیپاس (Vipasa)، و راوی و چناب و بهت و ششم آب اتک است^۱ و جنگل‌های پیلو (Pilu) است، دهرم اصلاً آنجا نیست؛ و آنجا اصلاً نمی‌باید رفت. و مردم آنجا تا بوجود آمده‌اند؛ روش دین و آیین رسمی خود را بجای نیاورده‌اند؛ و جگت را نمیدانند، و آنچه آنها میدهند به براهمنان و ارواح پدران آنها آنرا قبول نمی‌کنند. این قسم سخنان را آن براهمن در مجلس دهرتراشت گفت. و باز گفت که مردم آنجا در ظرفهای چوبین، و گلین که به بلقان آلوده‌اند، و سگان به زبان لیسیده‌اند، طعام میخورند و گوشت، و شیر میش، و شتر، و خر، و روغن؛ و دوغ آنها میخورند، و فرزندان آنها از هرجا بهم می‌رسند، و بیداشتی آنها تا به آنجا است که همه غله‌ها و شیر همه جانوران را میخورند!

القصة کسی که دانا است با این نوع مردم صحبت نمیدارد و با آنها آشنا نمیشود. ای شل! دیگر آنچه آن برهمن در مجلس دهرتراشت گفت، بشنو: براهمن گفت که مردم ولایت مدر، شیر حیوانی که دوستان دارد میخورند، و در میان گوسفندان و میشان بخواب می‌روند، و در حمام غسل میکنند. این مردم چگونه به بهشت خواهند رفت؟!

و این پنج دریا از کوه برآمده به ولایتی که روان گشته‌اند؛ در آن ولایت دهرم نیست، آنجا يك روز نمیتوان بود. و نزدیک به آب بیپاسا (Vipasa)، پشاج (Pisaca) پیدا شده بودند نام آنها بیرک (Viraka)^۲ بوده و این مردم باهیک که از دهرم بیرون‌اند از اولاد آنها‌اند و پیدا کرده برهما نیستند. و این مردم زیون سرشت دهرم و نیکوکاری را از کجا بدانند؟! و گفت که در این ولایت‌ها نباید رفت: در کاشغر (Karasaka)، و مهیشک (Mahisaka)، و بالیک، و کلنگ، و کرل (Kerala)، و کرکوتک (Karkotaka)، و بیرک (Viraka) مردم این هرشش ولایت بدراه‌اند. و این سخن را ماده راجپسی (Raksai) به کسی که به تیرت، میرفت، گفته بود که زنهار در این ولایت‌ها نروی. و آن راجپسی زن، هرجا میخواست که

۱- در متن اصلی نامهای اصلی پنج رود را به این ترتیب آورده است: ستدرو (Satadru)، و ویپاس (Vipasa)، و ایراوتی (Iravati)، و چندربهگ (Candrabhaga)، و ویتاس (Vitasa) و ششم آنها سنده (Sindhu) است.

۲- ج و ل: به دهیک.

شب کند، زیاده از يك شب آنجا نمی بود و در كمر او زنگوله ها از هاون های چوبین می بود. الحاصل که این بدولایت هایی است و مردم آنها از نیکوکاری بیرون اند. و براهمنان آنجا بدسرشتند، و آنجا بید، و احکام بید رایج نیست؛ و جگت کنانیدن نیست، و آنچه از طعام و غیره برای ثواب میدهند، آنرا دیوتها قبول نمیکنند. و این چند ولایت است که مردم آنجا بسیار بداند، از آن جمله است: آنها که در کوهستان میباشند، و ولایت پرستهل (Prasthala)، و مدر، و قندهار، و عرات (Aratta) و ملک کهس (Khasa)، و بسات (Vasati)، و سندهه (Sindhu)، و سوویر (Sauvira).

باز کرن با شل میگوید که يك سخن دیگر میگویم، بگوش هوش بشنو: وقتی که براهمنی از جایی بخانه ما آمد، و روش سلوک و آیین ما را مشاهده نمود خوشحال شد، و گفت که من برقله کوه برف (Himavat) چندگاه تنها به سر برده ام، و ولایت بسیار که هرکدام رسم و آیین دیگر دارند، دیده ام؛ همه نیکوکاری را بموجب احکام بید (Veda) میگویند. وقتی من به ولایتی که در آنجا دهرم (Dharma) نیست (یعنی: پنجاب، و مدر) رفتم، و چون آنجا رسیدم این سخن شنیدم که براهمن، چهرتری؛ و چهرتری، بیش، و بیش، شودر؛ و او رفته، حجام میشود، و چون حجام شد باز براهمن میشود؛ و در همان ولایت غلام، میگردد، و آدمی که در خانه براهمن پیدا شده، هرچه میخواهد میشود. الحاصل من بسیار روی زمین را سیر کرده ام، و مردمان هر جا را بردین و آیین خود ثابت قدم دیدم؛ اما مردم مدر، و قندهار و باهلیک، که بسیار نادان سرشت اند؛ در آیین و سلوک دین، هیچ فرق نمیکنند و این به آئین آن، و آن به دین این سلوک مینمایند.

ای شل! سخنی دیگر میگویم که دیگری در عیب شماری مردمانی که از دهرم بیرون اند گفته است، بشنو:

چند کس از مردم پنجاب، و مدر دختری را از عرات (Aratta) ۲ به دزدی از خانه پدرش برآوردند، و با او صحبت داشتند. و آن دختر اینها را نفرین کرد و گفت: زنان خانواده شما همه زناکار، و میانجی زناکاران باد! و به جزای این عمل زشت که مرا از خانه پدر بدرآورده اید؛ هرگز خلاصی شما از وبال مباد! وارث خوار شما خواهرزاده های شما باد! نه فرزندان شما؛ و نیز او گفته بود که مردم ولایت

۱- منظور این است که هریک از طبقات چهارگانه هندو از نظام هندویی خارج میشود و به کارهایی میپردازد، که در مذهب هندو مغل به آداب و رسوم و سنن میباشد مثلاً کاری را که براهمن باید بکند، چهرتری میکند و کاری را که چهرتری باید انجام دهد بیش به آن میپردازد، و کاری را که بیش باید صورت بدهد شودر به آن دست میزند و یا براهمن سلمانی یا حجامی مینماید و پیشه را بیش میگیرد که با نظام طبقاتی منافات دارد. و عدم رعایت نظام طبقاتی عیب و نقص بزرگ محسوب می شده است؛ کما اینکه هنوز در دهات و قصبات هند و حتی برخی از شهرها رعایت نظام طبقاتی اخلاقاً الزامی است. عبارت ترجمه فارسی درین دو صفحه مضمونش و مشوش است.

۲- ل: عراق.

کرکبیت، و پانچال، و مردم سالو (Salva)^۱، و مچه (Matsya)، و اوده^۲، و بنارس، و کلنگ، و مگده (Magadha)، و چندیری (Candiri) بختیار و نیکوکارند^۳ و همیشه برهمن پیر و دهرم و آیینی که دائم بوده است؛ هستند. و در تمام این ولایت‌ها مردم نیکوکار هستند - غیر از مردمی که در پنجاب و ولایت مدراند.

ای شل! این سخنان دهرم را شنیده‌ای، مانند بی‌دانشان خاموش باش که تو نگاهبان و راجه آن ولایتی، و ششم حصه ثواب، و وبال ایشان را تو میگیری و اگر نگاهبانی آنها نمیکنی تمام وبال‌ها به تو میرسد و به تو باز میگردد؛ زیرا که راجه نگاهبانی خلق میکند؛ از ثواب عمل آنها بهره تمام می‌یابد، و چون تو نگاهبانی آنها نمی‌کنی و از افعال زشت آنها را باز نمیتوانی داشت؛ غیر از وبال حاصلی نداری. وقتی که برهما ستایش ولایت‌های دیگر که مراکز نیکوکاری‌اند می‌کند، نظر به جانب پنجاب کرد، و لعنت نمود؛ ولایتی را که مردمان آنجا پیر شوند؛ و سلوک دین و آیین خود را ندانند، و درست‌چگت (Satya-yuga = Kritayuga) که همه نیکوکاری است مرتکب اعمال زشت شده باشند؛ و برهما آنها را نفرین و حقارت کرده باشد. تو در باب آنها چه سخن‌داری وقتی که همه طایفه‌های برهمن، و چهری، و غیر آن در نیکوکاری بودند مردم آن زمان آن ولایت زبون‌سرشت و وبال‌اندوز بودند، و هیچ کس روش ایشان را خوش نکرد.

ای شل! یک سخن دیگر می‌گویم: بشنو، کلماکچرن (Kalmasanghri)^۴ نام راجه‌ای بود که راجپس شده بود. او در وقتی که در تالابی غرق میشد، گفت که وبال چهری آن است که اوقات به‌گدایی بگذرانند؛ و وبال براهمن در آن که بموجب احکام دین خود سلوک ننماید؛ و وبال تمام روی زمین، ولایت پنجاب (= Vahika) است، و وبال تمام زنان، زنان ولایت مدر (Madra). اتفاقاً یک راجه او را از آن غرقاب برآورد، و چیزی پرسید اکنون آنچه او گفته است بشنو:

کلماکچرن، گفت که وبال مردم عالم آن جماعت‌اند که طریق نیکوکاری نمی‌میرند، و آنها را ملج (Melechas) گویند؛ و وبال ملچان ساریانان‌اند، و از ساریانان زبون و بدسرشت‌تر، خواجه ساریان‌اند، و از آنها کمتر، براهمنی است که پروهت^۵ راجه‌ای شود. و کسی که پروهتان را جک بکناند و از آنها چیزی بگیرد، از پروهتان بدتر است، و مردم مدر از آن کس هم بدترند. کرن با شل می‌گوید کسی که از

۱- سالو (Salva): نام ولایتی در مغرب هند که آنرا: راجستان اکنون می‌خوانند.

۲- اوده (Oude) = اجودهیا (Ayodhya) پایتخت داستانی ایکشواکو (Ikshvaku) بنیان‌گذار خانواده ماه و همچنین پایتخت رام. این شهر یکی از مراکز هفتگانه مقدس هندوان میباشد.
۳- در متن اصلی نام‌های قدیمی بدین ترتیب مذکور است: کوروان با پانچال‌ها، و مردم سالو، و متسیه، و نیمیشه (Naimisa)، و کوسل (Kosala)، و کسپوندرا (Kasapaundra) و کلینگ، و مگده، و جدی (Cedi) نیکوکار و بختیارند.

۴- کلماشنگری (Kalmasanghri) یا کلماشپاد (kalmasapada): نام راجه داستانی از سلسله ایکشواکو.

۵- پروهت: روحانی، وکیل، مشاور.

مردم مدر هم بدتر است تویی که در این کارزار بجانب ما آمده‌ای، و جانب ما را فروگذاشته حرف از طرف پاندوان می‌زنی! ای شل! این سخن را که کلماکچرن گفته است از جهت راستی، افسونی است برای خلاصی کسی که راجپس او را گرفته باشد، و برای به‌شدن کسی که مار او را گزیده باشد (یعنی: در بدسرشتی مردم ولایت مدر هیچ سخن نیست). و این سخن کلماکچرن دلیلی است براین مدعا و مردم ولایت پانچال بروش و آیین براهمنان که عبارت از عبادت مقرر۱ آنها است، عمل می‌کنند. و مردم ولایت کرکسیت (Kruksetra)^۱ نیکوکاری که اشارت از سخاوت و مهربانی است؛ میکنند، و مردم ولایت مچه (Matsya)، در راستی مختارند، و مردم ولایت شورسین (Surasena) به‌جک کردن بیشتر مایل‌اند. و مردم ولایت پورب خود همه غلامانند. و مردم ولایت دکهن در وادی دهرم مانند طایفه شودراند. و مردم پنجاب، و مدر، دزدانند. و مردم ولایت سورتیه‌روش سلوک را از دست‌داده‌اند؛ براهمن به‌کار چپتری، و چپتری به‌کار براهمن، و غیران می‌پردازند.^۲

ای شل! کسانی که قدر نیکی ندانند و به‌مال دیگران طمع‌کنند، و شراب‌بخورند، و با زن استاد خیال بد کنند، و دشنام و فحش از زبان برآرند، و گاو بکشند، و شب از خانه برآمده، کارهای بد کنند، و جامه‌های دیگران بپوشند؛ از بدکاری آنها چه توان گفت؟! و این احوال مردمی از نواحی دریای ستلج است تا عرات (Aratta) که لعنت به‌روش ایشان باد.

و مردم ولایت کرکسیت و پانچال و نیمکهار (Naimisa = Naimisaranya) دهرم یعنی آیین سلوک و روش دین را میدانند؛ و مردم جانب‌اتر (Uttara)^۲ و مردم انگ (Anga) و ولایت مگده (Magadha)، همه دهرم را بجا می‌آرند و بزرگان خود را خدمت و تعظیم میکنند. و دیگر بدان که آتش، و دیگر دیوتها نگاهبانی ولایت پورب میکنند. و نگاهبانی ولایت دکهن (= جنوب) جم (Yama) میکند. و برن (Varuna) با دیتان (Daityas) نگاهبانی ولایت مغرب رویه میکنند. و ماه (Soma) با براهمنان محافظت ولایت طرف‌اتر (Uttara) میکنند. و همین نوع طایفه پشاجان (Pisacas)، و راجپسان (Raksasas) نگاهبانی کوه برف (Himavat) مینمایند. و طایفه: گجکان (Guhyakas) محافظت کوه سکندمدن (Gandhamadana) میکنند. و نگاهبانی جمیع خلایق بشن (Visnu) که همیشه زنده است، میکند.

و مردم ولایت مگده (Magadha) آن‌قدر با فهم‌اند که به‌اشاره و ایما به سخن میرسند. و مردم اوده بنظر کردن می‌فهمند. و مردم ولایت کرکسیت و پانچال چون نصف سخن گفته شود تمام آنرا فرامیگیرند. و مردم سالو (Salva) چون تمام سخن مذکور شود درمی‌یابند. و مردم کوهستان در رنگت گوئی سخن فهمانیدن آنها

۱- در برخی از متون کورووان (Kauravas) ضبط است.

۲- ترجمه متن اصلی برین تقریب است: مردم ولایات شمالی از روش طبقه شودر پیروی میکنند؛ و سکنة ولایت جنوبی زبون و پست‌اند، و باهیک‌ها دزدند، و اهالی سوراشرت (Saurashtra) بدسرشت (حرامزاده) میباشند. ۳- اوتر (Uttara): مردم شمالی (هندوستان).

مشکل است.^۱ و مردم یون (Yavana)، [و سور (Suras)]^۲ و ملچان بموجب قراردادی که داده باشند بهمان رموز به مدعا پی ببرند. و مردمان دیگر ولایت‌ها را هرچه بگویند، بفهمند و مردم مائی یعنی آنها که در این پنج آبند؛ و مردم مدر را هیچ کس نمیتواند فهمانید.

ای شل تو از جمله این مردمانی، خاموش باش! و خیال جواب گفتن مکن که در تمام روی زمین چرک جمیع ولایت‌ها همین ولایت مدر است؛ و چرک زنان عالم زنان مدراند؛ - چه مردم آنجا شراب میخورند؛ و با زنان استاد خیال بد میکنند؛ و اسقاط حمل مینمایند؛ و اموال مردم به تعدی میگیرند، کسانی را که این احوال آیین و روش سلوک شده باشد، دیگر کدام بدکاری است که به آنها نسبت توان کرد؟ لعنت بر این نوع مردمان که مردم این پنج دریا و مردم هرات (Arrata)^۳ اند؛ و این سخنان بدان و خاموش باش و با من بدی مسکال که مبدا اول ترا بکشم و بعد از آن کار کرشن و ارجن را بسازم!

شل گفت: ای کرن! من آیین و روش ولایتی را که صاحب آنها هستم، بگویم، بشنو: تو صاحب انگتدیش (Angadesa) ای و آیین آنها این که هرکس بیمار شد، او را از خانه بیرون میکنند؛ زن و فرزندان خود را میفروشند. ای کرن! بهیکم پتامه در وقت شمردن بهادران ارا به سوار، عیب‌هایی را که به تو نسبت کرده بود، بیاد آر^۴ و این خشم را بگذار. براهمن، و چپتری، و بیش، و شودر، و زنان نیکو سرشت همه جا هستند، و همه جا مردم با یکدیگر مطایبه، و هزل میکنند، و تا به دشنام هم میرسانند، و صحبت داشتن با زنان در همه جا است؛ و آدمی و رعیت و دیگران بتزیین و تمتع خودنازان میباشند؛ و راجه همه جا هستند؛ نیکان را مرحمت و بدان را تنبیه مینمایند. و این که تو عیب این پنج دریا میکنی، دریاها کسی را به بدی نمیفرمایند و از نیکی باز نمیدارند. طبیعت هرکس به چیزی که معتاد شد به همان نوع برمی‌آید. دیوتها از عادت خود نمیتوانند گذشت تا به دیگران چه رسد!

منجی میگوید که چون گفتگوی کرن باینجا کشید، درجودهن پیش آمد، و قاعده حاجبی و بزرگی شل را رعایت نمود، و منع ملائم حال او نمود و با کرن مصاحبانه و یارانه پیش آمد و او را نیز منع کرد و ایشان هردو هیچ جواب نداشتند و دم نزدند. کرن تبسم نمود و با شل گفت که من از روی دوستی حرفی چند در

۱- ترجمه متن اصلی برین تقریب است: دو مردم ولایت مگده چنان با فهماند که به اشاره و ایما سخن را درمی‌یابند، و مردم کوشل (Kosala) با دیدن می‌فهمند. و کورو (Kurus) ها، و پانچال‌ها چون نیمی از سخن را بشنیدند، تمام آنرا درک میکنند. و مردم سالوه چون تمام سخن مذکور شد، در می‌یابند. و کوه‌نشینان به اشکال فهم سخن میکنند.

۲- و مردمان (Yavanas = Ionian؛ یونانی Greek)، واقف بر همه چیزاند؛ و مردمان سور به ویژه همین گونه‌اند (یعنی روشنفکر و آگاه‌اند).

۳- ل: در همه جا: عراق.

۴- ترجمه متن اصلی برین تقریب است: بهیشم هنگامی که مطالب و عیوب رتبه‌ها (Rathas)، و اتی رتبه‌ها (Atirathas) را برمی‌شمرد، بیاد بیار که درباره تو چه گفته است؟! و

میان آورده بودم، اکنون روان شوا. شل ارا به کرن را براند. سنجی با دهر تراشت گفت که بعد از آن کرن به آواز ارا به، و نمره شیرانه بهادران، و نقاره نوازان روی زمین را در لرزه در آورد، و بر سر لشکر پاندوان که دهرشت دمن را سردار ساخته بودند و به نوعی ترتیب داده بودند که تاب هر گونه غنیمت تواند آورد، رفت؛ و در برابر آنها لشکری گران را آنچنان که باید مقابل ساخت، و لشکر پاندوان را مانند اندر که دیتان را بزند، در شلاق گرفت، و جدهشتر را زیون ساخت، و بدست چپ گذاشت و برفت.

دهر تراشت، از سنجی پرسید که پاندوان که دهرشت دمن را به سرداری برداشته بودند، مثل بهیم بهادری نگاهبانی آنها میکرد و همه آنها بهادر و کماندار بودند؛ کرن چگونه با آنها مقابله نمود و از لشکر ما چه کسان برنغار، و جرنغار او شدند و چه کسان بجهت محافظت و کمک جرنغار و برنغار^۲ در چپ و راست آنها بایستادند، و پاندوان به چه نوع در برابر او بایستادند؟ و جنگ مهیب چگونه واقع شد؟ و ارجن کجا بود که کرن بر سر جدهشتر تاخت؟ چه اگر ارجن آنجا می بود کرایارای آمدن بر سر جدهشتر بود؟ زیرا که ارجن درحینی که گاندیو را آتش در گرفته بود، بر همه خلایق ظفر یافته بود، و غیر از کرن کیست که طمع از حیات بریده با ارجن کارزار نماید؟!.

سنجی گفت که ترتیب خود را وا گذاشته رفتن ارجن بجایی؛ و جدهشتر را گذاشتن و جنگ کردن ارجن را به تفصیل از من بشنو:

کرن، و پسرانت ترتیب لشکر خود را به این نوع دادند که کرپاچارچ و مردم ولایت مگده که به چالاکی ممتاز بودند و کورت برما دست راست شدند، و باز بدست راست این مردم شکن و پسرش الوک (Uluka) با لشکر مردم قندهار، و کوهستان در رنگ ملخ در بسیاری، و مانند پشایچها در مهابت جا گرفتند، و سنسپتکان (Samsaptakas) با بیست و چهار هزار ارا به سوار که در کارزار برگشتن از آیین آنها نیست، با فرزندان تو به جانب چپ صفها بستند و باز بدست چپ آنها مردم ولایت کامبوج (Kamvoja)، و شک (Saka) و مردم یین (Yavana) با لشکری گران از ارا به سوار و پیاده ها بحکم کرن ایستادند؛ و کرشن و ارجن را به کارزار می طلبیدند؛ و کرن خود سلاحها پوشیده با فرزندان لشکر را نگاهبانی کنان در پیش لشکر میانه جای بایستاد، و دوشاسن فیل سوار با لشکر خود در عقب آمد، و مستعد کارزار شد، و عقب تر، از وی در جودهن با برادران و با مردم ولایت مدر و کیکی (Kaikaya) مانند اندر که با دیتان جنگ نماید در نظرها نمود. و اشوتهمان، و دیگر بهادران کورووان، و فیلانی که همه مردمان دلاور بر آنها سوار میشدند مانند ابرهای باران مستی چکان بجانب معرکه روان گشتند، و عقب در جودهن رسیده آمدند؛ و بجهت نگاهبانی این فیلان پیاده ها هزاران هزار بانواع شمشیرها بطوری که از

۱- یعنی حالا ارا به را بران و پیش رو.

۲- جرنغار: میسره لشکر؛ جناح چپ لشکر. برنغار: میمنه لشکر؛ جناح راست لشکر.

کارزار برگشتن را خیال نکرده بودند در رسیدند. و بیوه (Vyuhā) لشکر کوروان از اسب‌سواران و ارابه‌سواران مانند فوج دیوتها، و دیتان از این ترتیب لشکر که کرن در سرداری خود نموده مهابتی عظیم در نظر دشمنان پیدا آمد. و بهادران کار طلب از اسب و فیل و ارابه‌سوار از چپ و راست لشکر کوروان مانند ابرهای موسم باران تندوتیز بدر می‌آمدند.

در این وقت جد‌هشتر، کرن را پیش آن لشکر دید، و به‌ارجن - که در کارزار یگانه روزگار بود - گفت: ای ارجن! تماشا کن که بیوه، و ترتیب لشکر کرن که برنغار را برنغار دیگر و جرنغار را جرنغار دیگر قرار داده‌اند، به‌چه آیین صورت پذیرفته است؟ ترا میباید که لشکر خود را آنچنان ترتیب دهی که غنیم، ما را نتواند زبون سازد. ارجن از روی ادب دست‌ها بهم برآورده، شرائط فرمانبرداری بجا آورد، و گفت که چنانچه راجه میفرماید آنچنان خواهد شد، و کاری کنم که حریف خود را که سردار لشکر است و بکشتن او تمام لشکر برهم خواهد خورد، بکشم.

جد‌هشتر گفت: ای ارجن! تو برسر کرن! و بهیم برسر درجودهن، و نکل، بربرک‌ه‌سین (Vrisasena) - پسر کرن -، و سهدیو، برشکن، و شتانیک (Satanika)، بردشاسن؛ و ساتک (Satyaka) برکرت‌برما^۲ و راجه ولایت پند (Pandya) برسر اشوتهمان بروند؛ و من با کرپاچارچ در می‌افتم، و بردیگر فرزندان دهرتراشت پسران: دروپدی؛ و شکپندی بروند. و هرکس غنیمی که نام‌زد کرده‌ام، باید که دشمنان خود را بکشد.

سنجی با دهرتراشت گفت چون جد‌هشتر این چنین فرمود ارجن قبول نمود، و لشکر خود را ترتیبی لایق داد، و خود پیش تمام لشکر برآمد و بایستاد و ارابه‌ای که دیوتها پیش از آن به‌جهت برهما ساخته بودند؛ و برآن ارابه برهما، و مهادیو، و اندر، و برن [یکی پس از دیگری] سواری میکردند و دو اسب آن ارابه آتشی بود که اگن پیشوانر (Agni Visvanara) نام دارد، و خود را به‌شکل اسب ظاهر ساخته بودند و دو اسب دیگر در شکوه و تأثیر قوت برهما، و اندر بود؛ ارجن و کرشن بدان ارابه‌سوار مقابل لشکر کوروان شدند. در این وقت شل ارابه تعجب بخش ارجن را متوجه خود دید و با کرن که از مستی کارزار فرو نمی‌آمد گفت: ای کرن! بنگر ارجن را که میجستی بر ارابه‌ای که کرشن ارابه‌ران است و آواز آن چون صدای رعد بگوش میرسد، می‌آید، و این گردی که برخاسته یقین است که گرد ارابه ایشان است که زمین را در لرزه درآورده؛ و این شگون‌های بد که در لشکر تو پیدا شده است ملاحظه نمای؛ از جمله: گرد و غبار عظیم برخاسته، و جانوران وحشی و مردمان و مرغانی که گوش و خون میخورند در گرد لشکر خود ببین که به‌آوازه‌های مهیب فریاد میکنند. و دیگر بنگر جسمی بی‌سر که آنرا کینده گویند در کمال

۱- در متن اصلی به‌جای: کرن، نام دیگر او راده (Radha) آمده است.

۲- در متن اصلی چنین مذکور است: و ساتک برسر هردیک (Hrdika) (هردیک: نام خانوادگی کریت‌ورما است).

مهابت و هولناکی مانند ابری که پیش آفتاب عالمتاب حائل گشته است، و دیگر نظر کن که این جانوران خونخوار همه به جانب آفتاب چشم‌ها دوخته‌اند، و می‌بینند زاغان و کرکسان روبه‌روی ما گشته با یکدیگر سخن میکنند و چورهای ارایه تو قبارآلود گشته، شراره‌ها از آن برمی‌آیند. و بیرق‌ها و علم‌ها می‌لرزند. و اسبان با وجود این همه قوت و تناوری و جلدی که مانند گرود (Garuda) می‌پرند، برخود می‌لرزند.

القصه این شکونهای بد بر آن دلالت میکنند که هزاران هزار راجه‌های نامدار بر زمین بفلطند؛ و آواز سفیدمهره‌ها و دهل‌ها و پکهاوج‌ها و تیرها و بانگ اسبان و فیلان و مردمان و صدای زه کمان، و دست بر اعضا زدن بهادران را بشنو، و بیرقهای گوناگون و پارچه‌های رنگارنگ که مردم پاندوان برارابه‌ها و خیرآن بسته‌اند و باد آنها را در حرکت دارد، ببین. و بر بیرقهای ارایه ارجن که صورت آفتاب، و ماه، و ستاره‌ها از طلا ساخته‌اند مانند برق درخشان است. و این بیرق‌های دیگر که در حرکت است از ارایه‌های مہارتیهان پانچالان است که مانند دیوتهای محفه‌سوار بر آن سوارند. ای کرن! این ارایه ارجن را که هرگز زبون کسی نشده است و هنونت (Hanuman) بر علم آن بچهار طرف نگاه میکند و به جهت آسیب رسانیدن به تو می‌آید، ببین. و کرشن را که اسبان نقره‌رنگ ارجن را میراند با سفیدمهره پنچه‌جنیه (Pancajanya) و چکر و گرز و کمان و جواهر کوستبه (Kaustubha) نام که در بردارد، ببین. و آواز کمان ارجن که به تیرهای جان شکار لشکر غنیم خود می‌آید، بشنو. کسانی که از پیش ارجن بگریخته‌اند سرهای آنها را که با زیورها همچو ماه شب چهارده زمین معرکه را پر ساخته‌اند، بنگر؛ و بازوهای صندل مالیده جدا شده مبارزان را که در کارفرمایی سلاح دستبرد می‌نموده‌اند؛ افتاده ببین. و اسبان را با سواران ایشان چشم‌ها برآمده و زبان از دهان بیرون افتاده؛ بعضی غلطیده، و بعضی در حین غلطیدن اند تماشا کن. فیلانی که مانند قله‌های کوه‌اند، از دست ارجن زخم‌ها خورده در رنگ کوه بر زمین می‌افتند. و راجه‌های بهادر ارایه سوار، از ارایه‌های خود مانند جمعی که از عالم سرگت از محفه‌های خود بیفتند، افتاده‌اند. ای کرن! ارجن لشکر کوروان را بنوعی برهم زده، پریشان ساخته که شیرگله آهوان را پریشان سازد. و هرکس از اسب و فیل و ارایه‌سوار و پیاده روبه‌روی پاندوان میشود، همه را میزند؛ و ارجن در میان این فوج مانند ماه در ابر پنهان شده غیر نیزه و علم او چیزی دیگر در نظر نمی‌آید. و آواز چاشنی کمان او بگوش میرسد. ای کرن! اگر تو امروز ارجن را کشتی راجه همه میشوی. اکنون ارجن را من سبتکان به جنگ خود طلبیده‌اند، و به آنها به کارزار در پیوسته است و آنها را میزند. کرن از سخنان شل خشمگین گشت، و گفت که برن (Varuna) را به آب؛ و آتش را به بیمه که میتواند کشت؛ و باد را چه کس میتواند نگاه داشت؛ و دریا را که میتواند نوشید؛ من گرفتن، و کشتن ارجن را از این قبیل میدانم؛ چه ارجن را اندر

و دیوتها نیز در کارزار نمیتوانند زبون ساخت. و اگر تو به همین قدر خرسندی که به حرف و حکایت، ارجن کشته خواهد شد، خرسند باش؛ اما یقین بدان که درکارزار هیچ کس بروی ظفر نخواهد یافت و فکری دیگر در این کار بکن که کشتن او امری است محال؛ چه کسی که به دو دست زمین را بردارد یا به خشم آید و تمام عالم را به آتش غضب بسوزد، و یا دیوتها را از سرگت بر زمین بیندازد؛ او بر ارجن ظفر نمی تواند یافت!

دیگر بهیم را ببین که در پایمردی مانند کوه است و همیشه خشمگین و کینه دیرینه را بخاطر میدارد. و دیگر جد هشت را بنگر که صاحب نیکوکاری است، و شهرهای دشمنان را مسخر خود میسازد و در قید دشمنان در نمی آید. و این دو برادر دیگر را که نکل، و سهدیواند و از اشونی کمار (Asvinikumara) باهم متولد شده اند؛ ایشان را ببین. و این پنج پسر درویدی را ببین که هر یک مانند کوهی پای محکم کرده، ایستاده اند؛ و هر کدام درکارزار مثل ارجن اند که باتفاق دهرشت دمن که سردار ایشان است در عین کارزارند؛ و از روی راستی کارزار، ظفر می یابند. و ساتک را نظر کن که مانند اندر است در تاب نیاوردن غنیم. و حمله او مانند جم است در خشم آوردن. و بشتاب بر سر ما می آید. کرن، و شل در این سخنان بودند که هردو لشکر هردو طرف مانند دو دریای گنگ و جون (Yamuna) باهم در افتادند.

دهر تراشت از سنجی پرسید که چون هردو لشکر از دو طرف آن چنان که گفتی ترتیب یافت و فریقین مقابل شده، با هم در افتادند، ارجن به جنگ سنسپتکان، و کرن به کارزار پاندوان چگونه درآمد؟ تو در بیان نمودن این نوع امور دانایی، و من از شنیدن قصه کارزار مبارزان سیری ندارم؛ با من مفصل بیان کن:

سنجی با دهر تراشت گفت که چون ارجن در جوده ن را از طریق انصاف دور دید، و طریق سلطنت رانی او را ناپسندیده یافت؛ ترتیب لشکر او را اعتباری ننهاد و لشکر خود را ترتیب لایق داد؛ و از کثرت اسب، و فیل، و ارابه سوار، و پیاده ها زمین معرکه زینت گرفت.

دهرشت دمن که سردار آن لشکر بود بر ارابه ای که اسبانش فاخره رنگ بودند سوار، و کمانی در دست داشت باشکوه آفتاب و ماه به مهابتی که گویی مرگ است که به این صورت برآمده نمودار شد و پسران درویدی که شیران معرکه، و واله کارزار بودند جوشن و سلاح های دیوتها را در پوشیده و در دست گرفته بجهت نگاهبانی از چهار طرف، دهرشت دمن را مانند انجم که ماه را در میان بگیرند، در میان گرفتند. و در این وقت که فریقین ملاقی شدند، ارجن سنسپتکان را دید و از روی خشم بر سر آنها تاخت، و کمان گاندیو (Gandiva) را به چاشنی آورد. و سنسپتکان که واله کارزار و جویای ظفر بودند، قطع نظر از حیات خود نمودند، و روبروی ارجن دویدند. و آن بهادران با کثرت اسب و فیل و ارابه و پیاده ها، ارجن را محنت عظیم دادند، و کارزار ایشان با ارجن مانند جنگ نوات کوچ (Nivatakavaca) که با ارجن شده بود، واقع شد. و ارجن ارابه و اسبان، و فیلان و علم ها، و پیاده ها،

و تیروکمان‌ها، و شمشیرها، و چکرها و پرکالها و بازوهای سلاح در دست را و انواع سلاح‌ها و هزاران سرهای دشمنان را برید. و سنسپتکان ارا به ارجن را در میان لشکر بیکران و خرقابی که قمرش ناپدید افتاده، دیده نمره‌های دلیرانه زدند، و ارجن در میان درآمد و از چهارطرف آنها را میزد و میکشت - مانند مهادیو که در آخر شدن زمان خلایق را نابود سازد - و در این میان پانچالان و مردم چندیری، و سرنجی را با مردم لشکر تو کارزار عظیم واقع شد. کرپاچارج، و کرت برما، و شکن به اتفاق مردم اوده و بنارمس (Varanasi)، و مچه (Matsya)، و کاروک (Karusā) که الحال به جونپور مشهور است، و کیکی (Kaikaya) و سورسین (Surasena)، و دیگر بهادران کارطلب از روی شوق و خوشحالی تمام ارا به سوار به کارزار درآمدند، و کارزاری نمودند که بهادران چپتریان و بیش و شودر را قالب‌تبی و گناه‌های آنها را برطرف ساخت و لایق سرگت و صاحب دهرم و نیکنامی کرد. و درجودهن باتفاق برادران کورووان و مهارتیهیان ولایت مدر (Madra) به نگاهبانی‌کردن که با پاندوان و پانچالان و مردم چندیری و ساتک جنگ میکرد پرداختند. و کرن به تیرهای الماس‌کردار سپاه پاندوان و پانچالان را زده بر سر جدهشتر تاخت و او را محنت و الم عظیم داد و هزاران را از مردم لشکر او بی‌سلاح ساخت و بی‌هوش کرد و قالب‌های آنها را تپی و خود را سزاوار نیکنامی و قابل سرگت ساخت.

سنجی با دهرتراشت میگوید که در این کارزار کورووان و پاندوان در رنگ جنگ‌های دیوتها، و دیتان بسیاری از اسبان و فیلان و سواران و پیاده‌های آنها به راه فنا رفتند.

دهرتراشت با سنجی گفت که تفصیل زدن و کشتن و رفتن کرن بر سر جدهشتر را با من بگوی و بیان‌کن که چه کسان از مبارزان پاندوان سر راه کارزار برکرن گرفتند و او چگونه آنها را کشته بر سر جدهشتر رفت و چه نوع محنتی به وی رسانید؟

سنجی گفت که کرن دهرشت‌دمن را با پانچالان دیگر مستعد کارزار دید و اول بر سر آنها تاخت و پانچالان مانند هنسان که به جانب تالاب هشتابند به سوی کرن دویدند. در این وقت از دو طرف آواز هزاران سفید‌مهره‌ها و نقاره‌ها برخاست و صدای تیرهای کمانداران و بانگ‌غریو اسبان، و فیلان، و ارا به‌ها و نمره‌های شیرانه هژبران معرکه بلند شد، و میدان کارزار هولناک گشت، و روی زمین با کوه‌ها و دریاها در لرزه درآمد، و آسمان با آفتاب و ماه و ستاره‌ها و منازل آنها در نظر مردم درهم و برهم نمود. و از مهابت و هولناکی آن آواز و صدا بسیاری از جانداران بیفتادند، و هلاک گشتند. بعد از آن کرن يك سلاح افسون خوانده را بر سپاه پاندوان انداخته - مانند اندر که لشکر دیتان را بزند - در شلاق گرفت و در لشکر پاندوان درآمد، و بیفتاد و هفت مرد جنگ‌آزما را از طایفه پربهدرک (Prabhadraka) مسافر راه فنا ساخت. بعد از آن بیست و پنج تیر الماس فعل را زده، بیست و پنج جنگجوی را از پانچالان بکشت؛ و از پی آن به تیرهای فولادی که بدن

۱- در متن اصلی نام قدیمی این ولایت کسالا (Kosala) آمده است.

شکاف دشمنان بودند، بسیاری از مردم چندیری را بکشت. و چون کرن کارپردازی نمود که از نوع آدمی وقوع آن ممکن نبود؛ ارا به سواران پانچالان فوج فوج او را گرد گرفتند. در این وقت کرن با پنج تیر جان فرسا، پنج بهادر دیگر از پانچالان که بهان دیو (Bhanudeva)، وچترسین (Citrasena)، و سنا بند (Senavindu) و تاپن (Tapana)، و سورسین (Surasena) باشند برخاک هلاک انداخت. و چون این بهادران کشته شدند، غریو از نهاد پانچالان برآمد، و در این وقت ده بهادر از پانچالان کرن را گرد گرفتند و کرن آنها را نیز به تیر زد و مسافر راه فنا ساخت و سکمین (Susena)، و ستسین (Satyasena) پسران کرن که نگاهبانی ارا به کرن میکردند طمع از حیات بریده به کارزار پانچالان در پیوستند و برکبه سین (Vrshasena) در عقب کرن ایستاد، و به محافظت او میپرداخت. و دهرشت دمن (Dhrsadayumna)، و ساتک، و پسران دروپدی، و بهیم، و جنمیجه (Janamejaya) و شکمندی، و بهادران پر بهدرک (Prabhadraka) و چندیری (= Cedi) و گیکی، و پانچال، و نکل، و سسیدیو، و مردم مچه (Matsya) همه مسلح و مکمل بر سر کرن دویدند و از هر نوع سلاح ها بروی انداخته تیر باران کردند - مانند ابرهایی که در موسم خود برکوه بیارد؛ و پسران کرن آنها را میزدند، و محافظت پدر خود می نمودند، و دیگر بهادران لشکر تو نیز مبارزان سپاه پاندوان را به کارزار خود معطل میداشتند. در این اثنا سکمین (Susena) - پسر کرن - به یک کپی، کمان بهیم را برید، و هفت تیر فولادی برسینه بهیم زد، و نمره برآورد. بهیم کمان دیگر گرفت، و کمان سکمین را برید، و ده تیر بر سکمین، و هفتاد و سه تیر بر کرن بزد و از پی آن باده تیر اسبان و بهلبان بهان سین (Bhanusena) - پسر کرن - را کشت و علم و سلاح هایش را برید و سرش را از تن جدا ساخت - مانند گل نیلوفر که از شاخ جدا شود! -

القصة بهیم، پسر کرن را بقتل رسانید، و مردم لشکر ترا محنت عظیم داد، و کمانهای کرپاچارچ، و کرت برما را برید، و به آنها نیز محنت رسانید. و دوشاسن را سه تیر، و شکن را شش تیر فولادی بزد، و به سه تیر اسبان و بهلبان و ارا به الوک (Uluka) را غلطانید، و شکست؛ و او را پیاده ساخت. بعد از آن بهیم بانگت بر سکمین زد، و گفت که ترا خواهم کشت و تیر بروی انداخت. کرن تیر او را ببرید و سه تیر بر بهیم زد؛ و بهیم تیر دیگر بر سکمین انداخت، و کرن آنرا نیز ببرید و بجهت محافظت پسر خود هفتاد و سه تیر بر بهیم زد. و سکمین پنج تیر برسینه و بازوی نکل زد، و نکل بیست تیر بر سکمین زد، و نمره بلند زد، و از آن خوفی در دل کرن پدید آمد. سکمین ده تیر بر نکل زد، و با یک تیر پهن پیکان، کمانش را ببرید. نکل خشمگین گشت و کمان دیگر گرفت، و بانه تیر سکمین را برجای معطل داشت، و از پی آن چندان تیر انداخت که هر چهار طرف معرکه را فرو پوشید، و بهلبانش را کشت، و با سه تیر کمانش را پاره ساخت و سه تیر بروی بزد و سکمین کمان دیگر گرفت و شصت تیر بر نکل و هفت تیر بر سسیدیو زد، و جنگی در گرفتند که یاد از کارزار دیوتها، و دیتان میداد. و ساتک به سه تیر بهلبان برکبه سین، و

به هفت تیر اسبان را کشت، و به یک تیر علمش را بینداخت، و سه تیر چنان بر سینه برکبه سین زد که تا دوگه‌ری برارابه خود بی‌هوش نشست و ماند. بعد از آن از ارابه فرود آمد و شمشیر و سپر گرفت و به قصد ساتک دوید و چون ساتک او را متوجه خود دید؛ با ده تیر که پیکان آنها مانند گوش خوک بود شمشیر، و سپرش را برید. دوشاسن، برکبه سین را بی سلاح و پیاده دید و برارابه خود سوار کرد، و او را از معرکه بدرآورد. بعد از آن او برارابه دیگر سوار شد و هفتاد و سه تیر بر پسران درویدی، و پنج تیر بر ساتک، و شصت و چهار تیر بر بهیم، و پنج تیر بر سیدیو، و سه تیر بر نکل، و هفت تیر بر شتانیك (Satnika)، و ده تیر بر شکندی، و صد تیر بر جدهشتر زد، و دیگر بهادران کماندار را نیز تیر بسیار زد، و بجای چنداول به نگاهبانی عقب پدر خود کرن پرداخت. و ساتک^۱ با نه تیر اسبان و بهلبان دوشاسن را کشت و ارابه اش را درهم شکست و از پی آن سه تیر بر پیشانی او زد. و دوشاسن برارابه دیگر سوار گشت، و مردمان لشکر پاندوان را در شلاق گرفت و به محافظت کرن پرداخت. بعد از آن دهرشتدمن ده تیر به کرن زد، و پسران درویدی هفتاد و سه تیر، و ساتک هفت تیر، و بهیم شصت و چهار تیر، و سیدیو و شتانیك هفت تیر، و نکل سه صد تیر و شکندی ده تیر، و جدهشتر یکصد تیر پرکرن زدند؛ و بهادران دیگر نیز ظفرجویان کرن را در میدان کارزار محنت و آزار عظیم رسانیدند، و کرن برارابه خود جولان‌کنان ده تیر بر هر یک از آن نامداران زد.

در این حال کار کرن، و سلاحهای افسون، به تیزدستی، و سبک‌دستی در انداختن تیر تعجب و حیرت بخش حاضران معرکه شد و گرفتن تیر و در قبضه نهادن و کمان کشیدن و کند دادن او را هیچ کس نمی‌دید؛ همین دشمنان را کشته و افتاده می‌دیدند، و از کثرت تیرباران کرن، روی هوا و اطراف زمین پوشیده گشت. و کرن سه بار چند تیر بر هر کدام از آنها زد. و بعد از آن ده تیر زد و نمره‌ای دلیرانه برآورد، و از بس که اسبان و بهلبانان آن بهادران زخمها خوردند، و ارابه‌ها درهم شکسته شد، همه متفرق شدند و کرن را راه دادند و کرن برایشان دیگر باره تیرباران کرد، و بر سر فوج فیل سواران پاندوان رفت و آنها را نیز پریشان ساخت و ششصد بهادر ارابه سوار را از مردم چندیری بکشت و پیش راند و متوجه کارزار جدهشتر گشت. در این وقت شکندی، و ساتک و بهادران پاندوان به محافظت جدهشتر پرداختند و برگرد او بایستادند و به همین نوع مبارزان سپاه تو نیز به نگاهبانی کرن پرداختند. در این وقت آواز نقاره و غیر آن از مزامیر و نمره‌های شیرانه مبارزان بلند شد. بعد از آن پاندوان و کوروان بی‌ترس و بیم با یکدیگر درافتادند و از آن طرف جدهشتر پیشوای لشکر بود، و از این طرف کرن سرداری لشکر مینمود.

سنجی با دهر تراشت گفت چون کرن با جمعیت بسیار از فوج فیلان گذشت،

۱- در متن اصلی چندبار نام دیگر ساتک یعنی: یویوده‌ن (Yuyudhana = جوجوده‌ن) مذکور است.

و بر سر جدهشتر رفت و انواع سلاح‌ها که مردم غنیمت بر وی انداختند، همه را به شیشه تیرهای خود برید، و تیر بسیار بر آنها زد، و اکثری از مردم غنیمت را سرها، و بازوها، و پاها، از هم جدا کرد، و بر زمین غلطانید؛ و جمعی دیگر را زخم زده روگریز نهادند. و مردم ولایت بیجانگر و اندهک (Andhaka)، و مردم دروید (Dravida)، و مردم نکهاد (Nisada) که پیاده بودند همه به حکم ساتک بر سر کرن دویدند و همه را بضرب نیزه، و زخم تیرهای کرن، سرها، و بازوها جدا شد و مانند درختان از بیخ بریده بر زمین غلطیدند. و هزاران مردم جنگ‌آزما از این مردم و غیرایشان برخاک هلاک غلطیده به آوازه نیکنامی خود عالم را پرکردند. در این وقت جمعی از مردم پاندوان، و پانچالان؛ کرن را گرد گرفتند؛ اما کرن را نتوانستند نگاه داشت، و مانند دواهای بی‌تأثیر که علاج‌پذیر مرض نتواند شد؛ کرن از میان آنها برآمد، و بجانب جدهشتر متوجه شد. در این اثنا دیگر مبارزان از پاندوان، و پانچالان پیش آمدند، و سر راه بر وی گرفتند. و کرن نتوانست نزدیک جدهشتر برود، آنچنان که عارف دانا نگذارد که مرگت پیش او بیاید. در این وقت جدهشتر کرن را معطل و تماشا کرد، و از روی خشم با وی گفت: ای کرن بدسگال! تو همیشه با ارجن دعوی کارزار داری، و از اتفاقی که با درجودهن داری دائم ما را عذاب میکنی، اکنون هر قوتی و چالاکی و هرگونه دشمنی که با پاندوان داری بکمال تردد و اهتمامی که میتوانی کرد، کارفرمای که امروز در این کارزار آرزوی ترا که در وادی جنگ داری، برمی‌آورم.

سنجی میگوید که جدهشتر این بگفت و ده تیر فولادی بر کرن بزد، و کرن نیز ده تیر تبسم‌کنان بر جدهشتر زد، و جدهشتر تیرهای او را وزنی ننهاد، از خشم مانند آتشی که روغن مددکار آن باشد برافروخت و تیری که کوه را تواند شکافت بر کمان نهاده تا بگوش کشید و مانند دندجم (Dandayama)^۱ آن را بر کرن انداخت چنانکه بر پهلوی چپ کرن رسید و او را بیهوش ساخت - کرن کمان از دست انداخت، و ساعتی بیهوش افتاد و ماند؛ و سپاه درجودهن کرن را به آن حال مشاهده نمودند و به‌های‌های، فریاد برآوردند. و مردم لشکر جدهشتر از این کار نمایانی که او کرد، نعره‌های شیرانه برگرفتند. و کرن چون بهوش آمد، توجه خود را به تیزدستی و چالاکی برگشتن جدهشتر بگماشت، و کمان بجی (Vijaya) نام خود را کشید، و به تیرهای الماس کردار، جدهشتر را فروپوشید، و با دو تیر پهن پیکان چندردیو (Candra-deva)، و دندهار (Dandadhara) نام، پسران دروید را که نگاهبانان پایه‌های ارا به جدهشتر بودند زخمی ساخت، و این دو بهادر نزدیک جدهشتر مانند دو منزل قمر که هفتم و ششم است نزدیک ماه می‌نمودند.^۲ و جدهشتر

۱- جم (= Yama): مرگ، و خدای مرگ. و دند جم یعنی: چوب مرگ یا چوب موکل مرگ.

۲- در متن اصلی چنین آمده است: چندردیو و دندهار دو شاهزاده پانچال که پایه‌های ارا به جدهشتر را پهلوانی و نگاهبانی میکردند، کرن آنها را زخمی ساخت و هریک از آن دو -

می تیر برکرن و سه تیر برهریک از مکسین (Susena) و ستسین (Satyasena) زد. و نود تیر برشل زد، و هفتاد و سه تیر برکرن و سه سه تیر بردو نگاهبانان ارا به او زد. کرن تبسم نمود، و یک کسپر برجدهشتر زد و از پی آن شصت تیر دیگر زد و فریاد شیرانه برآورد. در این وقت از بهادران پاندوان ساتک (Satyaki) و چکیتان (Cekitana) و ججتس (Yuyutsu)، و شکهندی، و پسران دروپدی، و مردم پر بهدرک، و دوتوآمان (نکل و سهدیو)، و بهیم سین، و پسران ششپال، و مردم جونپور (= Karusa)، و مچه، و کیکی، و مردم بنارس (= کاشی Kasi) و اوده (= Kosala)؛ کرن را به تیر زدن گرفتند. و جنمیجه (پسر دهرشت دمن) نیز تیر برکرن میزد. و این بهادران انواع تیرها زنان، از چهارطرف برکرن هجوم آوردند. و کرن برهماستر (Brahmastra)^۱ را انداخته تمام اطراف عالم را در زیر تیرها فروگرفت. و کرن آتش مثال یحرارت تندی و تیزدمتی به شعله های تیرهای خود پاندوان را که حکم جنگلی داشتند میسوخت. بعد از آن تبسم کنان چند کمان جدهشتر را ببرید و در طرفه العینی نود تیر برجدهشتر زد، و جوشنش را ببرید، و آن جوشن مانند ابری که با برق بوده باشد و باد آنرا از پیش آفتاب عالمتاب بردارد به ضرب تیرهای کرن از بدن جدهشتر جدا افتاد؛ و مانند آسمان پرستاره نمودار شد و راجه جدهشتر به همان حال خون آلوده و جوشن از برافتاده، نیزه برکرن انداخت، و کرن آنرا به هفت تیر هشت پاره ساخت. در این وقت جدهشتر چهار بانس آهن دار را بر پیشانی و سینه، و هر بازوی کرن زد؛ و از خوشحالی نمره برآورد، و کرن بخون آغشته به خشم آمد و با یک تیر علم جدهشتر را زد، و سه تیر دیگر بروی زد، و به تیری چند هردو ترکش او را ببرید، و ارا به اش را به تیرهای خود بمقدار کنجد ریزه ریزه ساخت؛ و جدهشتر برارابه دیگر که اسبانش نقره پی رنگ با یال سیاه بودند سوار شد و از معرکه روی گردان شد و نگاهبانان ارا به را با اسبان و بهلبان خود کشته دید و آزار عظیم یافت، و بگریخت؛ و کرن از عقب درآمد و دست بدوش او رسانید، و تبسم نمود، و با وی گفت: کیست آنکه در خانواده چهرت یان پیدا شده، به آیین و رسم چهرت ی بسربرده باشد، و از میدان کارزار بجهت محافظت تن خود هراسان گشته بگریزد؟ مرا یقین شد که تو به آیین و رسم و راه چهرت یان دانا نیستی، و همین روش برهمنان را که خواندن و جگ کردن است میدان. ای پسر کنتی! تو دیگر با بهادران کارزار مکن و با ما سخنان ناملایم مگو و در این کارزار عظیم که حوصله ترا تاب آن نیست؛ در میای. کرن این سخنان گفته، دست از جدهشتر بازداشت؛ و سپاه پاندوان را در شلاق گرفت. سنجی با دهر تراشت میگوید که جدهشتر از آن حال

→ (یعنی: چندردیو و دنددهی) در کنار جدهشتر برای حفظ ارا به برپا ایستادند و مثل دو منزل قمر (پونروسو Punarvasu) می نمودند. در متن به جای اینکه بگوید دو شاهزاده پانچال، گفته است پسران دروید که از خانواده پانچال می بودند.

۱- برهماستر (Brahmastra) یا برهماشیراستر (Bramasirastra) نام تیر افسانه ای که در آدی پرب شرح آن آمده است.

شرمسار گشت و برفت، و مردم چندیری و پاندوان و پانچالان، و ساتک، و پسران درویدی، و نکل، و سهدیو همه در پی جد هشتروان شدند. و کرن خوشحال شد، و با دیگر کوروان از عقب آنها درآمد. و مردم لشکر کوروان نقاره‌ها و سفیدمهره‌ها، و سایر مزامیر را در نواختن درآوردند، و کمان‌ها را چاشنی داده، نمره‌های شیرانه در گرفتند. و جد هشتروکه آنچنان چالاکی کرن را مشاهده نمود، با مردم لشکر خود گفت که بزنید این کرن را. مهارتسپیان پاندوان باتفاق بهیم برگشتند، و برپسرانت دویدند، و مردم لشکر، و اسبان، و فیلان در جوش و خروش درآمدند. بعضی میگفتند برخیزید، و جمعی میگفتند بزنید؛ و امثال این سخنان با یکدیگر گفته، یکدیگر را میزدند. و از پس که سلاح بسیار بر یکدیگر می‌انداختند؛ سلاح‌های بهادران در هوا ابروار در نظر می‌آمد، و مبارزانی که علم و بیرق و چتر و اسبان و بهلبانان، و سلاح‌های ایشان بر زمین غلطیده بود؛ خودها نیز برخاک افتادند و بهادران از بالای فیلان کوه پیکر مانند؛ قله‌های کوه که به ضرب بجر بیفتد، می‌افتادند. و هزاران جوشن از بدن جدا شده، و زیورها گسسته با اسبان برخاک هلاک می‌غلطیدند؛ و ارا به سواران نیز پرچه پرچه شده از ارا به‌ها به زیر می‌افتادند؛ و هزاران هزار پیاده قالب‌ها تهی می‌ساختند؛ و از سرهای بهادران زمین معرکه پر شد و از هجوم فوجها افسرا (Apsaras) ها آن بهادران را که روی بروی یکدیگر شده، قالبها را تهی میکردند؛ بر محفه‌های خود سوار کرده، به عالم سرگت میبردند. و مبارزان دیگر این معنی را دریافته از روی شوق به کارزار در پیوستند. ارا به، و اسب، و فیل سواران؛ هر کدام با جنس خود، و پیاده‌ها با پیاده‌ها به انواع جنگ با یکدیگر در افتادند؛ و چون کارزار بسرحدی رسید که اسب و فیل و ارا به و غیر آن با سواران همه در معرض هلاک برآمدند، و هجوم جنگ آزمایان در کارزار نمودن از حد گذشت؛ مبارزان غنیم را از مردم خویش فرق نکرده، یکدیگر را می‌کشتند؛ و کار بجایی رسید که دست و گریبان شده، به مشقت و غیر آن کارزار می‌نمودند، و یکدیگر را به دندان می‌گزیدند، و چنان کارزار می‌نمودند که وبال و گناه ایشان با قالبهای ایشان به زودی نابود میشد. و در چنین کارزار که موجب هلاک بهادران، و اسبان، و فیلان میگشت، و دریای خون از بدن‌های ایشان روان شد، قالبها را می‌برد. و از چنین دریایی که نامردان را هول و ترس باز می‌آورد، و از خون کشته‌ها پل شده بود؛ بهادران کار طلب عبور می‌نمودند و بعضی در آن دریای هولناک شنا می‌نمودند، و غوطه می‌خوردند، و لباس و جوشن و دیگر سلاح‌های ایشان بخون رنگت می‌گرفتند، و خون می‌خوردند. و غرق می‌گشتند، و می‌مردند، و ارا به‌ها و اسبان و مردمان و فیلان و سلاح‌ها و پوشش این‌ها و لباس مردان و جوشن‌های ایشان به خون کشته‌ها، و زخمیان سرخ شده بودند. و زمین و هوا و آسمان همه در نظر بینندگان سرخ مینمود. و از بسیاری خون که ذائقه، و لامسه، و باصره، و سامعه، و شامه از آن اثر یافت؛ اکثر مردمان آزار و محنت عظیم یافتند. و چون لشکر کوروان را بهیم بگریزانید؛ ساتک، و دیگر بهادران پاندوان تعاقب آنها نمودند، و لشکر

کوروان غلبه آنها را مشاهده کرده، تاب مقاومت نیاوردند، و همان نوع در گریز بودند، و هیچ کس را یارای برگشتن نبود؛ و همه به همان حال که جوشن‌ها، و دیگر سلاح‌ها از ایشان جدا شده بود، از چهار طرف بهادران پاندوان آنها را پایمال می‌ساختند، و برهم می‌زدند، و می‌گریختند - مانند فیلان جنگلی که از بیم شیرعزین بگریزند...-

جنگ کرن با بهیم!

سنجی با دهرتراشت گفت که در این حال درجودهن از عقب مردم خود هرچند سعی مینمود و بانگ برشکست‌خوردگان لشکر خود می‌زد، و میگفت برگردید؛ اصلاً برنمیگشتند تا جماعتی که بجهت نگاهبانی آن لشکر تعیین کرده بودند با جماعت دیگر که نگاهبانی آن نگاهبانان تعلق به آنها داشت باتفاق شکن برسر بهیم دویدند، و کرن نیز مردم لشکر درجودهن را با راجه ایشان گریزان دید، و با شل گفت تا ارا به او را برسر بهیم براند، و با بهیم مقابله نمود. و بهیم کرن را متوجه خود دید و از روی خشم عزم کشتن او کرد، و به‌ساتک، و دهرشت‌دمن گفت که چون راجه جد‌هشتر از جای هلاک برآمده و به‌مخت تمام خلاص شده است! لایق چنان است که شما به‌نگاهبانی او پردازید که در حضور من کرن بجهت دولتخواهی درجودهن جد‌هشتر را بی‌سلاح کرده پیاده ساخت. امروز من در این کارزار آن درد و غصه را از دل خود می‌خواهم برآرم؛ و امروز یا کرن مرا خواهد کشت یا من او را؛ و راجه را امانت بشما می‌سپارم، شما بی‌دغدغه شده محافظت راجه را بنمایید. بهیم این بگفت و نعره بلند که صدای آن در زمین و زمان بپیچید برآورد، و برسر کرن دوید؛ و شل او را به‌شوق تمام متوجه کرن دید، و با کرن گفت بنگر بهیم خشمگین متوجه کارزار تو است؛ امروز تمام غصه خود را بر تو فرو خواهد ریخت؛ چه من بهیم را به‌این‌خشم در وقت‌کشته‌شدن ابهمن (Abhimanyu) و گهروت‌کچ (Ghatotkaca) هم ندیده‌ام. امروز از رنگ و روی چنان ظاهر میشود که او هر سه عالم را میتواند به‌جنگ خود معطل دارد.

سنجی با دهرتراشت گفت که شل با کرن در سخن بود که بهیم برسر کرن رسید و آمد. در این حال کرن تبسم‌کنان با شل گفت که تو آنچه در باب بهیم و مردانگی‌های او گفتی راست است. بلی، این بهیم که هم تاب ضرب‌زدن دیگری را دارد و هم قوت حمله آوردن و زدن غنیم در ایامی که در ولایت بیراتپه خود را پنهان میداشت، به‌زور بازوی خود تنها بجهت خاطر درویدی؛ کیچک (Kicaka) را با برادرانش به‌قتل رسانید، و او را این قوت هست که امروز در این میدان کارزار؛ اگر جم (Yama) با تابمان خود دند (Danda) برداشته به‌جنگ او بیاید، او به‌آن نیز کارزار مینماید، و آن آرزوی جنگ که مرا با ارجن است میسر میشود که چون

۱- ترجمه متن اصلی برین تقریب است: کیچک را با همه خویشان (و منسوبانش) بکشت.

مرا با بهیم جنگ دست داد یا بعد از کشته شدن یا بعد از پیاده گشتن بهیم سین؛ ارجن البته پیش خواهد آمد، و کار خاطرخواه خواهد شد. اکنون ای شل! تو در این حال آنچه بهبود من میدانی بگوی.

شل گفت: تو اول با بهیم کارزار بنمای، و او را از پیش بردار که ارجن پیش خواهد آمد؛ و آرزوی دیرینه تو امروز میسر خواهد شد. کرن گفت که امروز در این کارزار یا ارجن مرا و یا من ارجن را خواهم کشت.

اکنون بر بهیم بران!

سنجی با دهر تراشت گفت که شل از روی شتاب بر بهیم سین براند. در این وقت که کرن را با بهیم مقابله واقع شد، طرفین نقاره ها، و سفید سهره ها، و دیگر سازها را به نواختن درآوردند و بهیم لشکرت را به تیرهای فولادین که از حد زیاده می انداخت برهم زد و به هرجائی بگریزانید؛ و کارزاری بس عظیم در پیوست. و کرن بهیم را متوجه کارزار خود دید و یک تیر فولادی برسینه بهیم زد، و از پی آن به تیرهای پیشمار او را فرو پوشید. و بهیم نه تیر برسینه کرن زد و همانطور او را در زیر تیرها فرو پوشید، و کرن به یک تیر کمان او را برید، و یک تیر فولادی جوشن گذر برسینه بهیم زد، و بهیم کمان دیگر گرفت و تیری چند الماس مانند برجای نرم و نازک کرن بزد و نعره برآورد که زمین و آسمان برخورد بلرزید. و کرن بیست و پنج تیر فولادی بر بهیم بزد، و بهیم تیرها خورده از کمال خشم یک تیری که کوهها را بشکافت، به قصد کشتن کرن در قبضه نهاد و از گوش بالاتر کشید، و برکرن انداخت، و آن تیر به صدائی مانند صدای برق، و بجر از کمان بهیم برآمد، و کرن را بدوخت، و کرن از ضرب آن بیسوس گشت، و برارابه بنشست و شل او را بیسوس یافته و ارا به اش را از میدان کارزار به دربرد. و بهیم برکرن ظفر یافت و لشکر درجودهن را بزد مانند اندر که فوج دانوان (Danavas) را گریزانیده بود، بگریزانید.

۱- ج: شل چون بهیم را دید، با کرن گفت که بهیم با عجب صلابتی می آید، و من هرگز بهیم را به این صلابت ندیده ام؛ تو هشیار خود باش؛ کرن بخندید و گفت: تو راست می گویی. من مردانگی بهیم را میدانم، و آن کارهایی را که او کرده است؛ از دست کسی کم می آید؛ اما جایی که من باشم، مثل بهیم اگر صد هزار باشند پیش من هیچ اند. حالا تو همه تماشا کن تا ببینی که بهیم در پیش من چه مقدار اعتبار دارد. اگر ارجن می بود؛ او را میکشتم؛ اما بهیم را به مردانگی خواهم گرفت و آزادش خواهم کرد؛ چرا که به مادرش عهد کرده ام. چون بهیم به کرن رسید تمام مردمانی که همراه کرن بودند؛ همه گریختند و کرن تنها حمله بر بهیم برد، و بهیم سه تیر برکرن انداخت و کرن هر سه تیرش را در راه شکست و چند تیر بر بهیم انداخت. بهیم نیز تیرهای او را بشکست و ایشان مدت مدید با هم جنگ میکردند. آخر بهیم چنان تیری بر سر کرن زد که کرن چرخ زده بر بالای ارا به خود افتاد و شل فی الحال ارا به کرن را بتعجیل رانده از میدان به در برد. دهر تراشت چون این سخن را از سنجی شنید - بگریست.

دهر تراشت با سنجی گفت^۱: کاری عظیم بود این که بهیم کرن را به ضرب تیر آنچنان پیپوش ساخت که او بی حواس برارایه بنشست؛ چه درجودهن بارها پا من گفته بود که کرن تنها پاندوان را با مردم سرنجی خواهد زد، و زبون خواهد ساخت. اکنون پا من بگوی که پسر درجودهن بعد از پیپوش شدن کرن چه کار کرد؟.

سنجی گفت که پسر کرن را به آن حال دید، و پا برادران گفت که ای برادران! بجهت محافظت کرن که در دریای قهر ناپیدا، کنار بیم بهیم غرق گشته است، بشتابید. برادران درجودهن بحکم او در رنگ پروانه‌ها که خود را بر آتش زنند بر سر بهیم دویدند از جمله: شرتروان (Srutavan)، و دردهر (Durdhara)، و کراته (Kratha)، و بیبتش (Vivitsu)، و بکت (Vikata)، و سم (Soma)، و نکهنکی (Nisangin)، و کوچی (Kavasin)، و پاشی (Pasin)، و نند (Nanda)، و اپنند (Upananda)، و دکه‌پردهرکه (Duspradharsa)، و مبه (Suvahu)، و بات‌بیگ (Vatavega)، و سوپرچس (Suvarcasa)، و دهن‌گراشج (Dhanurgraha)، و درمد (Durmada)، و جل‌سند (Jalasandha)، و شل (Sala)، و سه (Saha)، با پانصد ارابه سوار بهادر آمده بهیم را گرد گرفتند، و شیب‌های تیر از چهار طرف بروی سر دادند. بهیم از آن تیرها محنت یافت، و از روی خشم پنجاه کس از آن فوج پسران ترا بقتل رسانید، و بعد از آن به یک کهپر سر از تن بیبتش (Vivitsu) جدا ساخت، و دیگر پسران برادر خود را کشته دیده به یک بار بر بهیم حمله آوردند؛ و بهیم از آن میان تا دوگه‌ری دیگر سر از تن بکت (Vikata)، و سه (Saha) و به یک تیر فولادی کراته (Kratha) را به عالم عدم فرستاد. و در این وقت اضطراب و تفرقه در فوج پسران افتاد، و بهیم تیزدستی نمود و نند (Nanda) و اپنند (Upananda) را مسافر راه فنا ساخت، و مقابله این دو دلاور در نهایت هولناکی واقع شد.

سنجی میگوید که چون این دو دلاور مقابله نمودند، با خود گفتیم که از این کارزار ایشان چه روی نماید؟ پس بهیم کرن را به تیرهای بسیار فروپوشید، و کرن خشمگین گشت و نه کهپر فولادی بر بهیم زد و بهیم کمان را تا بگوش کشید، و هفت تیر بر کرن زد. کرن در رنگ مار نفس‌زنان بهیم را به تیرباران فروپوشید. و بهیم نیز با شیب‌های تیر کرن را فروگرفت، و کرن چون این حال دید، غضب بر او مستولی شد و کمان بجی (Vijaya)^۲ خود را که مثل کمان گاندیو ارجن بود بدست گرفت و به ده

۱- از این جا فصل ۵۱ فن هشتم آغاز میشود.

۲- بجی (= ویجیه Vijaya): نام کمان آسمانی کرن که بنابر داستانهای هندوان ویشوکرما (Visvakarma) آنرا ساخته و معمولاً متعلق به اندر (Indra) خدای جو بوده است و برای نابودی آسوراها بکار می‌برده و بعدها آنرا به شاگرد و مریدش پرسورام (Parasurama) داد و کرن آنرا از پرسورام گرفت. بنابر بعضی داستان‌ها این کمان، از کمان معروف گاندیو (Gandiva) ارجن بهتر بوده است.

تیر کلنگین پر، بهیم را زخمی ساخت و به يك كهپر كمانش را برید. و بهیم چوبی ستون مثال را گرفت و نمره برآورد و برکرن سرداد و کرن آن را متوجه خود دید و به تیرهای خود پرچه پرچه ساخت. بهیم کمانی دیگر گرفت و باز کرن را در زیر تیر فروگرفت و کارزاری عظیم درگرفتند مانند کارزار بال (Bali) و سگریو (Sugriva) که همین همت هردو برزدن یکدیگر مصروف بود. در این وقت کرن سه تیر بر بهیم زد، و بهیم تیری سهمناک که بدن را پرچه پرچه کند در قبضه نهاد، و برکرن چنان زد که از جوشن و بدنش آزاد گذشت و مانند ماری در سوراخ زمین فرو رفت. و کرن از ضرب آن تیرها مانند کوه که از زمین لرزه بجنبند: برخورد پلرزید و از کمال خشم بیست و پنج تیر بر بهیم زد، و به يك كهپر كمانش را برید، و بهلبان و اسبان را کشت و او را پیاده ساخت. و بهیم گریزی بردست گرفت، و برکرن دوید و لشکر را مانند باد که ابرها را بعد از برسات پریشان سازد، متفرق ساخت. و به آن گرز هفتصد فیل را برجاهای نازک مانند: چشم و لب و پیشانی و شقیقه و غیر آن بزد چنان که فیلان روگردان گشتند و فیل سواران فیلان را برگردانیده مانند ابرهایی که ماه را در میان بگیرند بهیم را در میان گرفتند و بهیم باز بهمان گرز تمامی آن تیرها را معدوم ساخت. بعد از آن پنجاه فیل شکن را، و صد و بیست و پنج ارابه سوار، و پیاده های بیرون از شمار را درهم مالید، و هلاک ساخت؛ و لشکرت را به آتش غصه بسوخت. و از بیم او مردم لشکرت آنچنان جمع آمدند که چرم از تف آتش بهم برآید، و از ترس و بیم او، میدان کارزار گذاشته، بگریختند. بعد از آن هفتصد ارابه سوار دیگر مسلح و مکمل از چهار طرف بهیم را گرد گرفته، نمره زنان شبیه های تیر سردادند، و بهیم به همان گرز خود آن هفتصد سوار را با علم و غیر آن را به تمام نابود ساخت. بعد از آن سه هزار سوار بهادر نامدار يك جا گشته، بحکم شکن تیرها و شمشیرها و نیزه ها گرفتند، و بر بهیم دویدند. و بهیم رو بروی آنها تاخته همه را با گرز خود مسافر راه فنا ساخت. بعد از آن بر ارابه دیگر سوار گشت و بر سر کرن رفت. در این اثنا کرن با جدهشتر، در جنگ گشاده بود، و جدهشتر را در زیر تیرها فروگرفته، بهلبانش را به باد فنا برداده بود. در این حال اسبان ارابه جدهشتر خودسر شدند، و رویگریز نهادند، و کرن تیراندازان از عقب جدهشتر درآمد، و به کثرت تیرها روی هوای را فروگرفت. چون بهیم حال چنان دید به شبیه های تیر کرن را فروپوشید؛ و کرن برگشه از چهار طرف بهیم را در زیر تیر همچنان فروگرفت. و ساتک بجهت محافظت احوال بهیم؛ کرن را به تیر زدن گرفت و او را خواست که دودله سازد، کرن اصلاً مضطرب نشد و به همان نوع با بهیم به کارزار درافتاد، و تیرهای بسیار مانند قطار کلنگان بر یکدیگر می انداختند، و کثرت تیرهای این دو کماندار روی هوا را فروپوشید. و دیگر کوروان چون شکن، و کرت برما، واشوتهامان، و کرن، و کرپاچارچ را، با پاندوان مشغول کارزار دیدند به کمک ایشان رسیدند؛ و از آمدن فوج کوروان غوغای عظیم درگرفت. در این وقت که نیم روز شده بود کارزاری عظیم پیدا شد و هردو لشکر

مانند دو دریای بزرگ در یکدیگر درافتادند، و صدای تیر از هردو طرف مانند جوش و خروش دریا بگوش میرسید، و ازبس که مردم هردو غنیم در یکدیگر مخلوط شده بودند، نامهای غنیم خود را میگفتند، و کارزار مینمودند، و عیبهای یکدیگر را میشمردند، و آتش خشم را تیزتر میساختند و یکدیگر را ترس و بیم میدادند. سنجی میگوید که در این حال بخاطر من گذشت که از اینها يك کس زنده نخواهد ماند و آنها را سراپا خشمگین دیده یا خود گفتم که آیا چه حال خواهد شد؟ و فریقین داد تیرباران را بریکدیگر میدادند.

سنجی با دهر تراشت گفت که این دو لشکر چهرتیران که همت آنها برظفر یافتن یکدیگر مصروف بود یکدیگر را میزدند، واسب و فیل، و ارا به سواران فوج در یکدیگر در می افتادند، و همین باران تیر، و انواع سلاح در نظر می آمد، و تیرهای کمانداران در بسیاری مانند ملخ می نمودند، و اسب، و فیل، و ارا به سواران با جنس خود، و پیاده ها با پیاده ها به جنگ در پیوستند. و بعضی پیاده ها ارا به و فیل سواران را زدن گرفتند، و ارا به سواران فیل و اسب سواران را میزدند، و از زدن و کشتن بهادران یکدیگر را غریو و خروش بسیار برآمد و میدان کارزار مانند سلاخ خانه هولناک شد، و روی زمین از خون کشته ها سرخ گشت — مانند عروس سرخ پوش — و از گوشت و خون نگار گرفت، و از زیورهای گوش و بازوی بهادران و از سلاح ها که با بازوی جدا شده مبارزان می افتاد، زمین مزین شد. و فیلان با یکدیگر جنگ کرده خون از دهانهایشان مانند شنجرف از کوه ریزان می نمودند و تیر و برچه ها که بهادران می انداختند فیلان آنها را از هوا میگرفتند و بخرطوم های خود دور می انداختند و کچیم های فیلان از بالای افتاده، فیلان برهنه مانده، کوه هایی می نمودند که ابرها از قله هایشان برطرف شده باشد. و بعضی فیلان زخم ها خورده پیکان ها و سنان های بسیار در بدن هایشان مانده بر زمین غلطیده بودند. و بعضی فیلان فریادهای هولناک شیرانه زده میگشتند، و میگریختند، و اسبان با سلاح و زیورهای زرین آراسته بعضی می غلطیدند، و برخی میگریختند، و بعضی از آنها دست و پا میزدند و هلاک میشدند.

ای راجه! مردمان زخمی بر زمین غلطیده، برادران و پدران و غیرایشان را دیده از نام و نشان خود خبر میدادند، و بسراحوال خود مطلع میساختند، و بازو — های جدا شده آنها با زیورهای زرین حرکت میکردند، و میجستند، و جمعی از جنگ جویان را از دست های از بازو جدا شده مانند ماران پنج سر در حرکت می بودند. ای راجه! چون کار باین سرحد رسید و از چهار طرف غلبه جنگ پیدا شد؛ مبارزان فریقین خویش را از آشنا فرق نکرده، داد مردانگی میدادند؛ چه از کثرت گرد، و غبار، و ازدحام و افتادن سلاح هیچ کس دیگری را نمی شناخت و در این کارزار هولناک هر لحظه در محلی دریایی از خون روان میشد و تیرهای بریده بهادران بجای سنگ پارچه ها و موها بجای گاه و چرك آن استخوانها مانند ماهیان و کمان و تیر و گرز بجای آن چیزهایی که دریا را به آن بگذرند و گل آن دریا از گوشت و خون کشته ها

بود^۱.

القصة این چنین هولناک دریاها هرجا پیدا شد، و از این دریا‌های هولناک که نامردان را بیم میداد، و مردان را خوشحال میساخت؛ بعضی مبارزان که میخواستند که گذر نمایند غرق می‌گشتند، و بعضی را به مجرد دیدن آنها دلها در ورطهٔ بیم می‌افتاد، و از جوش و خروش و انواع فریادهای جانداران خونخوار میدان کارزار مانند شهر جم، هولناک نمود، و بسیاری از بدن‌های بی‌سر که آنها را کبند (Kabandha) گویند از چهار طرف برخاستند، و دیوان، و جنیان از گوشت و خون کشته‌ها سیرگشته، رقص می‌کردند، و همین نوع جانوران گوشتخوار از: کرکس، و زاغان، و غیر آن بهر طرف می‌گشتند، در این وقت بهادران کارطلب بی‌بیم، و ملاحظه داد مردانگی میدادند، و از نام و نشان خود خبر داده، جولان‌کنان می‌گشتند. و فریقین بر یکدیگر تیرها، و بانس‌ها و شمشیرهای پهن، و دراز میزدند. و در این وقت لشکر کوروان مانند کشتی شکسته که اهل آن در دریا غرق گردد، پریشان گشته در ورطهٔ هلاک افتادند.

نبرد ارجن با سنسپتکان!

سنجی گفت که چون کارزار به اینجا رسید آواز کمان گاندیو ارجن که با سنسپتکان به جنگ در افتاده بود و آنها را با فوج ناراین (Narayana) و مردم اوده (= کسالا Kosala) در شلاق داشت به گوش ما رسید. و سنسپتکان نیز از چهار طرف ارجن را تیرباران می‌کردند، و ارجن نیز تیرهای آنها را در هوا میبرد، و مبارزان آنها را میکشت. آخر ارجن همه آنها را به تیرهای خود زیر و زبر ساخت. و بر سر سوشرما (Susarman) که سردار آنها بود، رفت. و سوشرما، و دیگر سنسپتکان بر وی تیرباران کردند. و باز سوشرما ده تیر بر ارجن، و سه تیر بر بازوی راست کرشن زد، و یک تیر بر علم ارجن زد. در این وقت هنونت (Hanumat = Hanuman) که بر علم ارجن جادداشت، آواز مهیب کرد که مردمان را ترس عظیم روی داد و لشکر تو از آن آواز ترسیده دست‌وپا گم کردند و هرجا معطل ماندند؛ بعد از آن هوشیار گشته بر ارجن مانند باران برکوه تیرباران کردند، و بعد از آن ارا به ارجن را گرد گرفته به تیرهای الماس کردار آزار عظیم داده، آوازی بلند و بانگی مهیب برداشتند. و بعضی پایه‌ها و جوت‌های ارا به ارجن را گرفته غوغای عظیم انداختند و نمره‌های شیرانه کردند. و بعضی هردو دست‌کرشن را گرفتند و جمعی بر ارا به اش سوار شده بازوی ارجن را گرفتند. کرشن مانند فیل دمان تندخوی، خود را بیفکند و بازوی خود را خلاص کرد، و آنها را بدور انداخت، و ارجن با وجودی که مهارت‌میان کوروان، کرشن، و ارا به اش را گرد گرفته بودند، آن جماعت را که بر ارا به اش سوار شده، پروی آویخته بودند، همه را بینداخت، و جمعی که در گرد ارا به اش بودند آنها را به تیرهای کوچک که از نزدیک توان زد فروپوشید، و با کرشن گفت که ای قوی بازو! سنسپتکان

۱- منظور از «دریا» در این قطعه رودخانه خون کشته‌ها است.

هزاران هزار کشته میشوند، و کارهای هولناک میکنند و از این گونه که از هر چهار طرف ارا به مرا گرد گرفته و درهم بسته‌اند، هیچ کس غیر از من تاب این حال نمیتواند آورد! ارجن این بگفت و او و کرشن هر دو سفیدمهره‌های خود بنواختند - چنان که از مهابت صدای آن، مردم غنیم مضطرب و هراسان گشتند. و برهم خوردند. در این حال ارجن تیری را انداخت که ناگاستر (Nagastra) گویند؛ از انداختن آن مار بسیار برآمدند، و در پای مردم غنیم زنجیروار در پیچیدند و سپاه غنیم به تمام از جنبیدن فروماندند. در این حال ارجن آنها را در شلاق گرفت و جمعی که ارا به را گرد گرفته بودند، از هیبت آن حال بگذاشتند و بر آن شدند که سلاح جنگ را از دست بیندازند. و ارجن به همان عمل پاهای ایشان را بر بست و در زیر تیرها فرو گرفت و چون مجموعه این لشکرها را پای‌ها بسته شد، در این وقت سوشرما تیری که آن را گرداستر (Garudastra) گویند انداخت، و از آن تیر گرد بسیار برآمدند و موجب گریختن ماران که در پاهای غنیم پیچیده بودند شد. و بعضی گردها آن ماران را بخوردند و چون سنسپتکان خلاص شدند داد کوشش دادند و انواع سلاح‌ها بر ارجن و کرشن انداختند. ارجن باران سلاح آنها را به تیرهای خود دفع کرد، و مبارزان آنها را در شلاق گرفت، و سوشرما یک تیر بر سینه ارجن زد، و از پی آن سه تیر دیگر بروی چنان زد که او بر ارا به خود بنشست و بی‌هوش شد؛ و مردم کوروان فریاد برآوردند که ارجن کشته شد، و سفیدمهره‌ها و نقاره‌ها و سایر مزامیر را در نوازش درآوردند، و نمره‌های شیرانه کردند. بعد از آن ارجن به هوش آمد، و تیر اندر (Aindra) را که از آن هزاران تیر برآید انداخت، و آن تیرهای بیشمار بر سواران ارا به و فیل و اسب و پیاده‌ها میرسید چنان که از هر چهار طرف آنها را فرو گرفت و ازین حال سنسپتکان و فوج طایفه ماران را بیم عظیم پدید آمد، و هیچ کس را از آن جانب یارای برگشتن و کارزار نمودن با ارجن نبود، و در حضور مبارزان لشکر تو آن فوج را ارجن زد و کشت و درهم شکست و از این حال ارجن را شکوه دیگر بهم رسید و مانند آتش بی‌دود نمود؛ و آن مردم را حس و حرکت نماند؛ و ارجن از جمله آن مردم موازی ده هزار بهادر جنگجو را بکشت. بعد از آن چهارده هزار از سنسپتکان و ده هزار از ارا به سوار، و سه هزار فیل سوار از آنها آمدند و باز ارجن را گرد گرفتند، و با خود قرار دادند که یا بر ارجن ظفر خواهیم یافت، و یا همه کس کشته خواهیم شد، و برگشتن بر ما حرام است. القصه این لشکر را با ارجن کارزار عظیم واقع شد.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون کرت برما، و کرپا چارج، و اشوتهمان، و کرن، و الوک، و شکن، و درجودهن با برادران دیدند که فوج لشکر ایشان از پیش پاندوان مانند کشتی شکسته که در آب غرق گردد برهم خورده نابود میشوند همه ایشان به یکبار بر سر پاندوان دویدند، و تا دو گه‌ری آنچنان کارزار نمودند که دل از دست داده‌ها را باعث خوف و دلاوران را شوق کارزار شد. در این وقت کرپا چارج فوج سرنجی (Srinjaya) را به تیر باران فرو گرفت، و شکهندی از آن حال درخشم آمد،

و کرپاچارج را در زیر تیرباران فرو پوشید. و کرپاچارج تیرباران او را دور کرده ده تیر برشکهندی زد، و او خشمگین گشت و هفت تیر برکرپاچارج زد، و کرپاچارج با وجود آن زخم‌ها، شکهندی را پیاده ساخت (یعنی: اسبان و بهلبان او را بکشت) و شکهندی از ارباب خود برجست و بزیرآمد، و شمشیر و سپر گرفت و برسر کرپاچارج آمد و عجب‌تر آن که باز کرپاچارج او را بشیبه تیر فروگرفت - چنان که در شکهندی حس و حرکت نماند و این معنی آن‌قدر محال نمود که سنگ در آب شنا نماید. - چون دهرشت‌دمن بدید که کرپاچارج شکهندی را باین حال زبون ساخته است، برسر وی دوید، و کرت‌برما پیش آمد و سرراه بروی گرفت و جدهشتر را که با فرزندان، و فوج خود برسر کرپاچارج می‌آمد؛ اشوتهمان معطل ساخت، و درجودهن به تیرهای دشمن شکار، نکل و سهدیو را برچانگاه داشت. و بهیم که بالشکر سرنجی می‌آمد، کرن سرراه بروی گرفت. در این وقت کرپاچارج شکهندی را در زیر تیرباران فروگرفت، و شکهندی شمشیر به دست برسر کرپاچارج دوید مانند بیماری که در دهان مرگ برآید. و چون شکهندی زبون شد، سکیت (Suketu) پسر چترکیت (Citraketu) تیراندازان برسر کرپاچارج آمد، و شکهندی این دو دلاور را باهم درافتاده دید، و فرصت را غنیمت دانست و از میان بدر رفت و سکیت نه تیر برکرپاچارج زد، و از پی آن هفتاد تیر دیگر بروی زد، و باز سه تیر بروی بزد و کمان کرپاچارج را بهمان حال که او تیر در قبضه نهاده بود، بیرید و به یک تیر جای نازک بهلبان او را بدوخت، و کرپاچارج نیز جاهای نازک سکیت را بدوخت چنان که سکیت مانند درختی که از زلزله زمین بجنبید، برخود لرزید، و کرپاچارج در همان حال به تیر پهن پیکان سر از تن سکیت جدا کرد؛ و مردم او از هیبت آن حال بهرطرف بگریختند. و کرت‌برما که با دهرشت‌دمن رویرو شده بود با وی گفت کجا می‌روی؟ بایست! و در میان این دو دلاور جنگ عظیم درگرفت مانند: دو شکره که برسر طعمه جنگ نمایند. در این حال دهرشت‌دمن نه تیر برسینه کرت‌برما زد، و او خشمگین گشته، دهرشت‌دمن را با اسبان و بهلبانش در زیر تیر فروگرفت - چنان که از نظرها پوشیده گشت. - دهرشت‌دمن شبیه‌های تیر او را به تیرهای خود دفع ساخت، و تیر بسیاری بروی انداخت. و کرت‌برما نیز تیرهای او را در هوا بیرید، و دهرشت‌دمن پیش آمد و سرراه جنگ برکرت‌برما گرفت و به یک کپور سراز تن بهلبانش جدا ساخت، و بروی ظفر یافت، و فوج کوروان را پیش انداخت، و بهادران لشکر او نعره‌های شیرانه کرده برسر دهرشت‌دمن، دویدند، و کارزاری عظیم درگرفت.

سنجی با دهرتراشت گفت که اشوتهمان برسر جدهشتر که ساتک، و پسران درویدی نگاهبانی او می‌کردند آمد، و تیرهای الماس فعل بروی انداخت، و اقسام سلاح اندازی مینمود و به سلاح‌های دیوتها و تیرهای افسون خوانده روی هوا را فرو پوشید و جدهشتر را از چهارطرف فروگرفت، و همین تیرهای اشوتهمان نمودار بود و غیر از آن هیچ چیز در نظر نمی‌آمد؛ بعدی که پرنده در هوا نمودار نمیشد؛ و

هیچ کس از ساتک، و جدهشتر، و دیگر بهادران در پیش اشوتهمان نتوانست دست بالا کردن؛ و سبک دستی اشوتهمان تماشا کرده مہارتہیان حیران گشتند، و هیچ کس را مجال نظر کردن بہ جانب او نبود چون اشوتہمان این ہمہ مردم را این چنین دست بردی نمود، پسران درویدی، و ساتک، و جدہشتر، و مردم پانچال ہمہ بہ یک بار متفق گشتند، و طمع از حیات بریدہ بروی دویدند. و ساتک ہفت تیر بروی زد، و بعد از آن ہفت تیر دیگر فولادی بروی بزد؛ و جدہشتر ہفتادوسہ تیر و پرت بند (Prativindya) ہفت تیر، و شرت کرما (Srutakarman) سہ تیر، و شرت کرت (Srutakirti) پنج تیر، و شتانیک (Satanika) ہفت تیر، و ست سوم (Sutasoma) نیز پنج تیر و دیگر بہادران تیر بسیار براشوتہمان زدند. و او خشمگین گشتہ مانند ماری نفس زنان برساتک بیست و پنج تیر، و بر شرت کرت نہ تیر، و بر ست سوم پنج تیر و بر شرت کرما ہشت تیر و بر پرت بند (Prativindya) سہ تیر و بر شتانیک نہ تیر، و بر جدہشتر پنج تیر و برہر کدام از دیگر بہادران دو تیر بزد. و کمان شرت کرت را بہ تیری چند برید، و او کمان دیگر گرفت و سہ تیر بروی انداخت و از پی آن سہ تیر بروی بزد. در این وقت اشوتہمان خشمگین گشتہ تمام فوج پاندوان را با شبیہ تیرہا فرو پوشید. بعد از آن کمان جدہشتر را برید، و سہ تیر بروی بزد. جدہشتر کمان دیگر گرفت، و ہفتاد تیر بر بازوہا و سینہ اشوتہمان بزد. و ساتک بہ خشم آمد و بہ تیر پهن پیکان کمان اشوتہمان را برید و فریادی زد. اشوتہمان نیز بہ دست گرفت و از روی تیزدستی بہلبان ساتک را بکشت، و کمان دیگر گرفتہ برساتک تیرباران کرد کہ اسبان ارابہ او خودسر شدند، و بہر طرفی میگریختند، و مبارزانی کہ در پیش راجہ جدہشتر بودند تیراندازان تبسم کنان پیش رفتند. و اشوتہمان نیز پیش آمد و آتش وار بہ شعلہ ہای تیرہای خود لشکر پاندوان را کہ گاہ مثال بود، بسوخت و مردم لشکر غنیم را مانند دریای گلان کہ دریا را در شور آورد مضطرب و زیروزبر ساخت. و کاردیدہ ہای فریقین از این حال با خود گفتند کہ اشوتہمان لشکر پاندوان را خواہد کشت. بعد از آن جدہشتر با اشوتہمان نزدیک آمد و گفت: ای اشوتہمان! اصلاً اثر محبت، و احسان در تو نیست کہ تو امروز در مقام کارزار منی! براہمن را میباید کہ اوقات خود را بہ عبادت و ریاضت مصروف دارد، و بید بخواند. و کار چہتری غیر از کمان داری چیز دیگر نیست؛ از اینجا معلوم گردید کہ تو نابراہمنی، و کارہای براہمنان در تو نیست، اکنون ببین کہ با وجود تو برکوروں غالب آمدہ ظفریایم. تو از براہمنان زبون سرشتی! بیا و کار چہتری را پیش بیا، و آنچه میتوانی بکن!

اشوتہمان از این سخن تبسم کرد، و چون جوابی نداشت خاموش ماند، و حرف نازدہ جدہشتر را در زیر تیرباران فرو گرفت، و مانند چم در غصہ شد. جدہشتر تاب نیاورد و برگشت و روان شد. و اشوتہمان او را تعاقب نمود و جدہشتر را بر سر کینہ جوئی دید کہ بر سر فوج و لشکر بکارزار میرفت.

سنجی با دہر تراشت گفت: کرن کہ سر راہ جنگ بر بہیم گرفتہ بود، او را با

مردم چندیری، و کیکی از روی خشم در زیر تیر گرفت و بر جانکاه داشت. و مردم چندیری (Cedi =) و جونپور (Karusa =)، و سرنجی را در حضور بهیم در شلاق گرفت. بهیم نیز دست از کارزار کرن بازداشت و بر سر فوج کوروان دوید مانند آتشی که به جانب کاه خشک بشتابد. و کرن نیز هزاران از مردم پانچال، و سرنجی، و کیکی را بکشت. در این وقت ارجن سنسپتکان را، و بهیم لشکر کوروان، و کرن مردم پانچال را هلاک و نابود ساختند. و این هر سه چهرتری آتش فعل از بدرائی، و بدمشورتی تو چندین هزار مردم را بسوختند. و دیگر درجودهن که با نکل، و سهدیو درافتاده بودند، نه تیر بر نکل زد، و تیری چند بر پهلبان وی و به تیر پهن پیکان علم سهدیو را برید. نکل از این حال به خشم آمد، و بیست و یک تیر و سهدیو پنج تیر بردرجودهن زدند، و درجودهن نیز پنج تیر بر هر یک از آن دو بهادر زد، و با دوکهر، کمان هردو را برید، و بیست و یک تیر دیگر برایشان زد. و آن هردو کمانهای دیگر مانند کمان اندر گرفتند و بردرجودهن تیرباران کردند و درجودهن نیز به تیرهای خود آنها را بر جای نگاه داشت؛ و از تیزدستی درجودهن کمان کشیدن، و گرفتن تیر بنظر در نمی آمد و همین باران تیر دیده میشد، و هجوم تیرهای او روی هوا را مانند خطوط شمع فرو گرفت. و نکل، و سهدیو، درجودهن را مرگ خود خیال کردند و او را بجای چم میدیدند. و بهادران لشکر تو نیز آن چالاکی درجودهن را مشاهده نموده با خود گفتند که این دو دلاور (یعنی نکل و سهدیو) در دهان مرگ رفتند. در این وقت دهرشتدمن بر سر وقت آنها رسید و بردرجودهن دوید و از نکل و سهدیو گذشته، درجودهن را تیر بسیار زد. در این حال درجودهن خشمگین گشت و تبسم نمود و پس از آن بیست و پنج تیر بردهرشتدمن زد و شصت و پنج تیر دیگر بروی زد و بانگ برآورد و به یک تیر پهن پیکان کمانش را بادستانه دهرشتدمن برید. و دهرشتدمن کمان دیگر گرفت و بحالتی که چشمانش از غصه مانند آتشی برافروخته بود، پانزده تیر بردرجودهن چنان زد که از جوشن و بدنش آزاد گذشت، و در رنگ ماری نفس زنان بر زمین فرو نشستند، و درجودهن بخون آلوده در رنگ گل کرده درخت پله (Kinsuka) بی برگ نمود، با این حال درجودهن کمان دهرشتدمن را برید و با تیر بسیار که خمدار بودند دهرشتدمن را آزد، و تیر تیزی بر پیشانی دهرشتدمن زد. و او کمان دیگر گرفت و شانزده تیر بر درجودهن زد و با پنج تیر چهار اسب و پهلبانش را بکشت و با ده تیر دیگر ارا به اش را با آنچه در آن از: چترو نیزه و شمشیر و گرز و علم با صورت فیل که بر آن بود برید، و بر زمین انداخت و این موجب تماشای راجه های حاضر شد. و چون درجودهن بی سلاح گشت و پیاده شد بهادرانش بمحافظت او پرداختند، و دنددهار او را از پیش دهرشتدمن برارابه خود سوار کرد، و بدر رفت. و آنجا کرن برساتک ظفر یافته به مقتضای خواهش و اخلاصی که با درجودهن داشت بر سر دهرشتدمن آمد، و ساتک از عقب کرن مانند قبلی که از پی فیل درآید، و بدنشان بزند، درآمد، و کرن را تیرزدن گرفت. و کرن و دهرشتدمن را کارزاری عظیم دست داد، و در وقت

تاختن کرن برسر دهرشت دمن هیچ کس از لشکرهای فریقین از جای نرفتند. و کرن کارزاری عظیم نمود و از هردو طرف اسب و فیل و مبارزان بی نهایت در آن وقت که نصف روز بود هلاک و نابود گشتند. و مردم پانچال از چهار طرف برسر کرن مانند مرغان که برسر درختی جمع آیند، گرد آمدند. و کرن مردم آن فوج را يك يك تیر زدن گرفت. در این وقت بیاگهرکیت (Vyaghraketu) و سوشرما (Susarman) و چتر (Citra)، و اگرایده (Ugrayudha)، و جی (Jaya)، و شکل (Sukala)، و روچمان (Rocaman) و سنگه سین (Singhasena) از آن فوج برآمده کرن را گرد گرفتند. و کرن هشت تیر براین هشت بهادر بزد و هزاران دلاور دیگر را زخمی ساخت. و از مردم چندیری، و جشن (Jisnu)، و جشن کرما (Jisnukarman)، و دیوایی (Devapi)، و بهدر (Bhadra)، و دند (Danda)، و چتر (Citra)، و چترایده (Citrayudha)، و هر (Hari)، و سنگه کیت، و روچمان، و سلبه (Salabha)، و دیگر مهارتپیان را مسافر راه فنا ساخت. و کرن بعد از کشتن اینها به خون آغشته گشته مانند مهادیو نمود، و فیلان بسیار از ضرب زخم تیرهای کرن سراسیمه گشته مردمان لشکر را محنت میرسانیدند، و فریادهای می کردند، و بر خاک می غلطیدند. و از بس ارابه و اسب و فیل، و مردان کارزار بر زمین کارزار افتادند، میدان معرکه از ایشان پر گشت. و این کارپردازی که کرن کرد، هیچ کس از بهیمکم و دیگر مهارتپیان نامدار را دست نداده بود. و چنانچه شیر آهوان را پیش اندازد، کرن فوج پانچالان را می گریزانید. و یا آتش بود که لشکر غنیم را میسوخت.

تلاش کرن جهت نابودی لشکریان پاندوان!

القصة کرن تنها مردم چندیری، و پانچالان را نام خود گرفته میزد، و نابود می ساخت. چنان که من یقین کردم که هیچ کس از این مردم از دست کرن، جان نخواهد برد، و هربار حمله می نمود، و مردم پانچال را می کشت. در این وقت جد هشت خشمگین گشت و بر سر کرن دوید، و دهرشت دمن و پسران درویدی و دیگر مردم بسیار در گرد راجه جد هشت بایستادند. و شکستند، و سهدیو، و نکل، و پسرش، و جنمیجه و ساتک و طایفه پر بهدرک همه در پیش دهرشت دمن، بایستادند. و کرن تمام مردم چندیری و پانچالان و پاندوان را مانند گرد (Garuda) که ماران را بخورد، به تیرهای دند مثال در شلاق گرفت؛ منتهی بهیم از مردم باهلیک، و کیکی، و مردم مچه، و بسات (Vasata) و مدر (Madra)، بسیاری را بکشت، و به تیرهای فولادی فیلان را با سواران آنها کشته میدان معرکه را پر ساخت و اسبان با سواران، و پیاده ها خون از دهان ریزان، بر زمین غلطیدند؛ و هزاران ارابه سوار بر خاک هلاک افتادند، و از کشته های اسب و فیل و ارابه سواران و پیاده ها زمین معرکه پر شد، و از مهابت کار بهیم لشکر در جودهن بر جای ماند، و مجال حرکت نداشتند؛ و آنچه از قوت و چالاکی و خشم داشتند همه از سرهای آنها بدر رفت، و تمام در خون آغشته گشتند. و کرن فوج پاندوان را، و بهیم لشکر کوروان را میزد. و کارزاری

درگرفت که حاضران را مهابت بسیار روی داد. و از آن طرف ارجن فوج سنسپتکان را شلاق زد، و با کرشن گفت که این مردم تاب ضرب تیرهای من نیاورده، روبگریز نهاده‌اند. و لشکر سرنجی از ضرب تیرهای کرن متفرق گشتند، و در مقام گریختن‌اند؛ و هیچ‌کس از مهارت‌های لشکر ما را، قدرت غلبه و ظفر یافتن برکرن نیست، و تو میدانی که کرن چه نوع زورآور است. اگر رضای تو باشد جایی که کرن مردم را پیش‌انداخته است، به آنجا متوجه شوم که من خود این معنی را پسندیده‌ام؟ کرشن تبسم نمود و با ارجن گفت که تو کوروان را بزن. در این حال کرشن ارا به را راند، و در لشکر پسرت درآمد؛ و مردم آن لشکر از چهار طرف متفرق و پریشان گشتند؛ و کرشن و ارجن از روی خشم آن فوج پریشان ساخته را با زیب و فر نمودند و این دو دلاور خشمگین گشته مانند دو فیل که از قرص زدن مردم در غصه شوند، حمله آوردند، و چالاکی مینمودند. و ارجن در آن ارا به سواران و غیر آن‌ها چنان می‌گشت که جم در خلایق بگردد. و چون در جودهن دید که ارجن لشکرش را نابود می‌سازد؛ فوج سنسپتکان را رخصت کارزار با ارجن داد و به آنها با یک هزار ارا به سوار، و سه صد فیل سوار، و چهارده هزار اسب سوار، و دو لک پیاده بر سر ارجن، و کرشن دویدند؛ و از همه طرف تیرزدن گرفتند. و ارجن از خشم و غضب، مهابتی پیدا کرده، سنسپتکان را به تیرزدن گرفت؛ بعدی که روی هوا از تیرهای ارجن پر گشت. تو گفتی ماران‌اند که هوای زمین معرکه را فرو گرفته‌اند و از بسیاری تیر انداختن ارجن، و صدای دست زدن او بر اعضاء خود؛ مردم می‌گفتند که مگر زمین و آسمان و دریاها و کوه‌ها پاره پاره گشته است؟!.

القصة ارجن ده هزار سوار را از راجه‌های سنسپتکان کشته بر سر کانبوجان (Kamvojas) که نگهبانی فوج غنیم میکردند رفت؛ و آنها را در زیر تیر فروگرفت، و به کپ‌های الماس فعل سلاح‌ها، و بازوها، و دست‌ها، و پا‌های بهادران غنیم را میبرد، و بدن‌های آنها مانند درختان بی‌شاخ بر خاک هلاک می‌افتادند. در این حال برادر کوچک سدچن (Sudaksina) ارجن را در زیر تیرباران فروگرفت، و ارجن با دو تیر پهن پیکان سر از تن، و بازوها از بدن برادر سدچن، جدا ساخت، و او به خون آغشته مانند قله کوه منشل (= Sumeru) بر زمین افتاد. در میان آن بهادران و ارجن کارزار عظیم درگرفت و ارجن بسیاری را از مردم کامبوج، و شك (Saka) و بین (Yavana)^۱ به يك تیر بر خاک هلاک می‌انداخت - چنان که زمین معرکه را خون آنها فرو گرفت؛ و بسیاری از ارا به، و اسب، و فیل سواران، و پیاده‌ها به قتل رسیدند. در این وقت که فوج کوروان و نگاهبانان او کشته گشتند؛ اشتوتهمان کمان را چاشنی نهاد، و مانند جم بر سر ارجن تاخت، و تیر بسیار و بیشمار بر فوج پاندوان انداخت - چنان که آن فوج تاب نیاورده، روبه‌گریز نهاد. بعد از آن اشتوتهمان کرشن و ارجن را در زیر تیرها فرو گرفت - چنان که آن دو، دلاور را قوت حرکت نماند، و بی‌هوشی دست داد، و غریو از حاضران برخاست و طایفه مده

۱- صحیح این نام: جون (= یون Yavana) است. یونه: یونانی، خارجی. ت: بون.

(Siddha) و چارن (Carana) از چهارطرف حاضر آمده، از آن حال در اندیشه شدند؛ و گفتند که خلائق را خیریت خواهد بود که این دونگهبان خلائق را این حال پیش آمد.

زیونی ارجن در قبال اشوتهامان

سنجی می گوید که من هرگز از اشوتهامان این نوع کارزاری ندیده بودم که در این وقت مشاهده نمودم که ارجن، و کرشن را در زیر تیرها فروپوشید؛ و آواز کمان او در غایت سهمناکی بگوش می رسید، و موجب بیم و ملاحظه غنیم می شد. و از تیزدستی اشوتهامان حرکت یافتن کمان درخشان او، مانند: درخشیدن برق می نمود. ارجن با وجود آن تیزدستی، و قوت دستی که داشت؛ کارپردازی های اشوتهامان را مشاهده نمود، و بیهوش گشت، و سعی و چالاکی خود را باطل دانست و شکوه بسیار که اشوتهامان را حاصل شد؛ غنیم را تاب نظاره به جانب او نبود. چون اندکی غلبه اشوتهامان، و زیونی ارجن ظاهر گشت؛ کرشن خشمگین گشت و نفس های گرم زدن گرفت. تو گفتی که از چشمانش آتش برمیافروخت که عالمی را خواهد سوخت. پس به جانب اشوتهامان، و ارجن نگاه ها کرد؛ و با ارجن گفت: من از حال تو در عجبم که اشوتهامان در کارزار بر تو غلبه نماید! اما آن قوت بازوی تو به حال است، و کمان گاندیو، تو به دست داری، و بر ارا به خود هستی؛ قبضه ات سست نشده باشد؟! چه من اشوتهامان را بر تو در کارزار غالب می بینم، او را، پسر استاد پنداشته ای؟ در کارزار با وی ملاحظه مکن که این وقت ملاحظه، و رعایت حال غنیم نیست. چون کرشن این بگفت، ارجن چهارده کپهر گرفت و کمان، و علم، و چتر، و بیرق، و نیزه، و ارا به، و گرز او را ببرید؛ و تیری چند بر استخوان زیر گلوی اشوتهامان زد - چنان که او بیهوش گشته، چوب علم را بگرفت و بنشست، و بهلبانش او را بدحال دیده، ارا به اش را از میدان بدر برد - و ارجن لشکر غنیم را در شلاق گرفت.

زخمی شدن جد هشر!

سنجی می گوید: ای راجه! در حضور پسر که بهادر نامدار بود؛ این همه مردم هلاک گشتند، و این از آثار بد مشورتی و بدرائی تو بود!. و سن سبتکان را ارجن؛ و کوروان را بهیم؛ و پانچالان را کرن در لحظه ای هلاک ساختند. چون این چنین کارزار هولناک که چندین هزار بهادر نامدار نابود گشتند؛ روی نمود، بدن های بی سر جنگ آزمایان کار طلب بیشمار از زمین برخاسته، بایستادند؛ و جد هشر نیز زخمی گشت، و مقدار یک گروه راه از میدان برآمد، و دور بایستاد!.

سنجی با دهر تراشت گفت: در این حال در جودهن به کرن نزدیک شد، و با او، و شل، و دیگر مهابارتیان گفت که ای کرن! دهان سرگت (Svarga) را وا شده می بینم، زهی طالع آن چهتریان که این کارزار را دریافته اند! و همه کس از بهادران هم پیشه کارزار را با امثال خود آرزو میکنند. این معنی این جا به ظهور رسیده است؛ یا شما

پاندوان را کشته و نابود ساخته، در تمام روی زمین سلطنت بکنید؛ و یا به دست ایشان کشته شده، به جایی که مقام بهادران است خود را برسانید. چون این سخن از درجودهن شنیدند، همه از روی شوق نمره‌ها زدند، و نقاره‌ها، و سایر مزامیر را در نوازش درآوردند. اشوتهمان گفت که در حضور شما همه مبارزان پدرم درون‌چارچ را که او سلاح از دست انداخته بود، دهرشت‌دمن بکشت. اکنون من قسم راستی، و نیکوکاری خود یاد میکنم که تا من دهرشت‌دمن را نکشم؛ جوشن از بدن خود دور نکنم؛ و اگر این عهد من به‌دروغ برآید، به‌سرگت نروم! و ارجن، و بهیم، و غیر ایشان هرکس که درآید آنها را نیز از پیش بردارم، و امر کشتن دهرشت‌دمن را بوقوع آمده دانند. بمجرد این سخن گفتن اشوتهمان؛ لشکر کوروان، و پاندوان بریکدیگر زدند، و کارزاری عظیم هولناک درگرفتند - چنان که موجب فنای چندین هزار خلاق گشت، و تمام عالم، و دیوتها، و افسرها به تماشای آن حال متعجب شدند، و گل‌های خوشبو برفریقین نثار کردند، و از بسیاری گل‌ها، و درخشیدن سوفارهای زرین تیرها، زمین کارزار مثل: آسمان نمود، و از هوا آواز تحسین و شادباش برآمد، و صدای نقاره، و دیگر سازها بلند شد.

ادامه کارزار عظیم بین فریقین!

سنجی پادهرتراشت گفت: چون ارجن، و بهیم، و کرن خشمگین گشتند؛ کارزاری عظیم سهمناک درگرفت. ارجن، بر اشوتهمان، و دیگر مهارت‌پیان ظفر یافت، و با کرشن گفت که لشکر پاندوان را گریزان می‌بینم، و کرن از عقب آنها درآمده، ایشان را در شلاق دارد، و من نه جدهشتر را می‌بینم و نه علم او را؛ و از سه حصه روز، يك حصه مانده است، و از پسران دهرتراشت هیچ‌کس با من کارزار نمی‌نماید. اگر رضای تو بوده باشد، مرا بجایی ببر که جدهشتر آنجا است، و چون من راجه را با برادران سلامت بیایم، باز باغنیم کارزار خواهم نمود. کرشن ارا به ارجن را بسرعت تمام بجایی که جدهشتر و فوج سرنجی کارزار می‌نمودند؛ ببرد، و در اثنای راه که میدان کارزار پر از کشته‌ها بود کرشن با ارجن گفت که بنگراولاد بهرت (Baharata) بواسطه درجودهن چگونه هلاک و نابود گشتند؟ و این کمانهای زرنکار، و ترکش‌های پرکار، و تیرهایی که حکم ماران پوست انداخته دارند، و انواع شمشیرهای آبدار، و تیرها و گرزهای طلا کار، و چوب‌هایی که هردو سر آن را در طلا گرفته‌اند، و گچ‌بک‌ها و موسل‌ها، و انواع سنان‌ها و چوب‌های ستون مثال و چکرها، و بانس‌ها، و دیگر سلاح‌ها افتاده‌اند. این بهادرانی که افتاده‌اند تو گویی زنده‌اند و هزاران هزار تن برخاک هلاک افتاده‌اند و با انواع سلاح‌ها بدن‌های ایشان پرچه پرچه شده، و بخون آغشته روی‌مهرکه کارزار را پرسیخته‌اند. و بازوهای جدا شده بهادران صندل‌آلوده، بازویرها آراسته بر زمین کارزار افتاده بنگرا.

القصة روی زمین مهرکه از سرهای بریده بهادران تاج‌ورکه مرصع به‌جواهر،

۱- گچ‌بک (Gaja Vahaka): فیلان، راننده فیل (مهاوت)، نام حرب‌های.

و لعل‌های آبداراند، زینت تمام گرفته، و از سرها و بدن‌های خون‌آلوده، میدان کارزار چنانستی که آتشی درگرفته بود؛ و الحال فرونشسته، و آثار آن، به‌جا مانده است. و اراپه‌ها و اسبان و سلاح‌ها، و بیرق‌ها، و ترکش‌ها، و علم‌ها، و سفید مهره‌های بزرگ، و فیلان کوه مانند و پوشش آنها و چوراسی و غیرآن، و گچ‌پاک‌های بزرگ از همه‌چیزها بی‌نهایت افتاده است. و چونرها و پیکها، و سرهای بهادران که روهای ایشان ماه را می‌ماند افتاده به‌بین. و جمعی دیگر را از جنگ‌آوران که زخمی گشته در آرزوی کارزار افتاده‌اند، و برادران ایشان بر سر آنها رسیده، و در ایشان پیچیده‌اند بنگر. و جماعتی که کارطلبند بامیدواری ظفرمندی ترددکارزار مینمایند. آنها را نیز ببین، و جمعی در پی آنند که نیم‌کشنه‌های خود را آب بدهند، و به‌طرف پویان میگردند، و بعضی آب نیاورده همانجا مرده‌اند. و جمعی بعد از آوردن آب، و رسیدن پیش آنها که مالکان ایشان بوده‌اند، می‌میرند. و جمعی آب میخورند، و برخی مقید به آنها نشده به کارزار مشغول‌اند. الحاصل کرشن این سخنان با ارجن میگفت و بجایی که جددهشتر بود میرفتند. و چون ارجن بگفت که اسبان را تیزتر بران! کرشن گفت: بنگر که راجه جددهشتر، و دیگر پاندوان همه برگشته و روگردان شدند. و کرن را ببین که مثل آتش برافروخته است، و از عقب آنها درآمده، و بنگر که بهیم بجهت کارزار نمودن با کرن برگشت و پانچالان نیز با دهرشت‌دمن همراه شده به‌مدد بهیم همراه گشتند؛ و بهیم لشکر کوروان را پیش‌انداخته هزیمت داد. و کرن گریخته‌ها را برمیگرداند، و نمیگذارد که بگریزند؛ مشاهده این حال بکن. و اشوتهمان را که مانند اندر، و جم مردانه است، ببین که لشکر سرنجی را میزند؛ و دهرشت‌دمن براو حمله می‌آورد؛ کرشن این همه سخنان را با ارجن گفت.

سنجی می‌گوید ای راجه^۱ در میان این دو لشکر کارزاری عظیم درگرفت، و نمره‌های شیرانه درگرفتند، و همه دست از حیات خود شستند، و بایکدیگر درافتادند، و بر خاک هلاک می‌افتادند، و این همه از بد مشورتی و بد رأی تو است^۱.

ادامه کارزار بین پاندوان و کوروان!

سنجی با دهرتراشت گفت که بعد از این جددهشتر با لشکر خود، و کرن با سپاه خویش بی‌هیچ ملاحظه مقابله نمود، و کارزاری درگرفت که شهر جم از آن آبادان گشت^۲. و جمعی از سنسپتکان که باقی مانده بودند، ارجن در راه آنها را باز پیش آمد، و جنگ درگرفت چنان که جوی‌های خون روان گشت. و این‌جا دهرشت‌دمن، باتفاق پاندوان، برکرن دوید؛ و کرن تنها همه آن فوج را بر جانگاه داشت – چنان که دریا را کناره از طغیان نگاه دارد – و تمام آن مہارت‌هیان به کرن مقابله نمودند، و متفرق گشتند مانند: سیلاب که به کوه رسیده به هر طرفی پریشان‌گردد. و دهرشت‌دمن را تنها به کرن کارزاری واقع شد که موبراهضای دلاوران برخاست. دهرشت‌دمن یک تیر از روی خشم بر سینه کرن زد، و گفت که باش، کجا می‌روی؟ کرن نیز خشمگین

۱- خطاب به دهرتراشت، پدر کوروان است. ۲- یعنی: قبرستان از کشتگان پرشد.

گشته کمان دهرشت‌دمن را برید، و نه تیربروی زد چنان که آن تیرها از جوشن و بدنش گذشته سراپا به‌خون سرخ گشته، بیرون افتادند. و دهرشت‌دمن کمان دیگر گرفت، و هفتاد تیر برکون زد، و کون نیز به تیر بسیار او را فروگرفت، و تیری چند الماس فعل او را زد، و از پی‌آن یک تیر دیگر که حکم دندچم داشت، بر دهرشت‌دمن انداخت. و ساتک از روی تیزدستی، آن تیر را در هوا برید، و کون از چهار طرف برساتک تیرباران کرد، و از پی آن، هفت تیر فولادی بروی بزد. و ساتک تیری چند برکون زد، و در میان این دو بهادر کارزاری درگرفت که شنونده و بیننده را در بیم عظیم انداخت، و مو بر اعضای خلاق برخاست. و در این وقت اشوتهمان؛ دهرشت‌دمن را دشمن‌گداز دیده بروی دوید، و گفت: پاش ای برهن کش و بال اندوز که امروز از دست من زنده به‌در نمی‌روی! این بگفت و از کمال خشم دهرشت‌دمن را که دادمردانگی میداد، به‌تیرباران فروپوشید. دهرشت‌دمن چون میدانست که مرگ او به‌سلاح مقرر نشده است، بخاطر جمع از روی سرعت بر اشوتهمان دوید، و اشوتهمان از کمال خشم روی به‌روی او بتاخت و هردو مبارز را به‌مجرد دویدن بریکدیگر خشم در طغیان آمد. و در این حال اشوتهمان با وی گفت ای زی‌بون‌ترین پانچالان! امروز ترا به‌ملك عدم می‌فرستم، و امروز به‌جزای آن و بال که ترا از کشتن درون‌ناچارچ فروگرفته، میرسی؛ اگر ارجن در میدان جنگ نگاهبانی تو بکند یا تو به‌گریختن قرار بدهی، من ترا هلاک و نابود می‌سازم. این سخن از من راست بوقوع آمده پندار! دهرشت‌دمن در جواب او گفت که جواب سخن تو را شمشیر من که سر پدرت را بریده است خواهد گفت؛ چه هرگاه من پدرت درون‌ناچارچ را در کارزار کشته باشم؛ ترا چرا نتوانم کشت؟ این بگفت و یک تیر از روی خشم بر اشوتهمان زد، و او نیز خشمگین گشته چندان تیر بر دهرشت‌دمن انداخت که چهار طرف هوا را فرو گرفت، و از پس که تیر بی‌نهایت انداخت، هوا تاریک گشت، و اطراف مبارزان معرکه اصلاً بنظر در نمی‌آمد، و همین نوع دهرشت‌دمن نیز در حضور کون اشوتهمان را در زیرتیر بسیار فرو گرفت. و کون نیز تنها پانچالان، و پاندوان، و پسران درویدی، و جداهمن، و ساتک را به‌زور کارزار برجا نگاه داشت چنان که از چهار طرف خلاق حیران کارزار گشتند. پس دهرشت‌دمن کمان اشوتهمان را برید، و او کمان دیگر گرفته، تیرهای مارک‌دار بگرفت، و کمان و نیزه، و گرز، و علم و اسبان، و بهلبان، و ارا به‌اش را برید، و بکشت و درهم شکست. و دهرشت‌دمن شمشیر، و سپر دیگر گرفت، و می‌خواست که از ارا به‌اش فرودآید که او بر دهرشت‌دمن دوید. در این حال کرشن با ارجن گفت بنگر که اشوتهمان چگونه بر دهرشت‌دمن حمله نموده است؛ چنان ظاهر میشود که او را خواهد کشت! ای دشمن‌گداز! او را از دست اشوتهمان دشمن خلاص کن که او مانند کسی که در دهان مرگ افتد در چنگ اشوتهمان افتاده است. کرشن این بگفت و ارا به‌اش را به‌جانب اشوتهمان براند، و اسبانش گویی از کمال سرعت در تگ و دو هوا را خواهند فروخورد، و پریده خواهند رفت؛ و در لمحّه با اشوتهمان نزدیک رسیدند. و او ایشان را متوجه خود

دید، و کوشش زدن، و کشتن دهرشت دمن نمود، و ارجن چون دید که اشوتهمان دهرشت دمن را در کشاکش دارد، و او را به هرطرفی میکشد تیری چند بر اشوتهمان چنان زد که از بدنش آزاد گذشت، و مانند ماری که در سوراخ فرو رود در زمین فرو رفتند. اشوتهمان از آن زخمی گشت، و دهرشت دمن را بگذاشت، و برارابه خود سوار گشت. بعد از آن کمان خود گرفته ارجن را به تیرهای الماس فعل بدوخت. در این وقت سهدیو، دهرشت دمن را بر ارابه خود سوار کرد، و از میدان بدر برد، و ارجن خشمگین گشته تیری چند بر اشوتهمان زد، و او تیری چند بر بازو و سینه ارجن زد. و ارجن از کمال خشم يك تیر فولادی برکتف اشوتهمان زد چنان که پیپوش گشت، و بر ارابه خود بنشست. در این وقت کرن که با ارجن در جنگ بود، و میخواست نگاه مکرر به جانب وی کند، و کمان بجی (Vijaya) نام خود را حرکت دهد، بهلبان اشوتهمان او را بدحال دید و ارابه اش را از میدان کارزار بدر برد و پانچالان دهرشت دمن را خلاص گشته یافتند و اشوتهمان را در محنت، و خود را ظفرمند تصور نموده نمره های شیرانه درگرفتند. و ارجن اشوتهمان را به آن حال رسانیده با کرشن گفت که اکنون برسر سن سپتکان برو. کرشن ارابه باد رفتار تیزروتر از اندیشه را به آن طرف براند.

تلاش کرشن و ارجن برای نگاهبانی جددهشتر!

سنجی با دهرتراشت گفت که در این وقت کرشن به جانب جددهشتر نگاه کرد و با ارجن گفت که این برادرت را که می بینی لشکر دهرتراشت به قصد کشتن برسر او می آید و بهادران پانچالان که از مستی جنگ فرود نمی آیند؛ از عقب جددهشتر به کمک او می آیند و راجه درجودهن خود نیز با برادران خود، و جمعیت و حشم لایق برسر جددهشتر می آیند و این همه فیل و اسب، و ارابه سواران، و پیاده ها نزد جددهشتر مانند عطاخواهان که پیش اهل کرم روند، می روند. و بنگر که بهیم و دهرشت دمن آن همه را به کارزار - معطل داشته اند چنان که دیتان را که به طلب آب حیات می رفتند؛ اندر، و آتش سر راه برایشان گرفتند؛ اما چون لشکر بیکران است با وجود نگاه داشت، بهیم، و دهرشت دمن؛ آنها مانند سیلاب که بدریای محیط ملحق گردد میگذرند و بر سر جددهشتر میروند، و نمره های شیرانه میکنند، و سفیدمهره ها را نواخته چنان به هیبت میروند که من گمان میبرم که جددهشتر در دهان مرگ افتاده است و درچنگ درجودهن او را خیال میکنم که در آتشش هوم میکنند و از شکوه فوج درجودهن یقین میکنم که جددهشتر از تیرها جان نمی برد. و این شبیه های تیر درجودهن را که تاب میتواند آورد؟ زورتیرهای درجودهن، و اشوتهمان، و کرپاچارج، و کرن به حدی است که کوه ها را میشکافد. اینک ببین که جددهشتر را با وجود آنکه در قوت ممتاز است؛ کرن روگردان ساخت. آری کرن که قوت پسران دهرتراشت دارد، میتواند که جددهشتر را زبون سازد، و محنتش رساند. اکنون کرن و سهارتهیان دیگر جددهشتر را آزار، و محنت می رسانند، چه او بجهت ریاضتی که میکشد نحیف،

و نزار است، و به کارهای برهمنان و روش ایشان بیشتر میپردازد و آیین چهرتری را نمی‌تواند بجای آورد. از این جهت بخاطرم میرسد که او تاب کارزار کرن نخواهد داشت و از معرکه جان بدر نخواهد برد. و بهیم را می‌بینم که این همه نمره‌های شیرانه و جوش و خروش لشکر دهرتراشت را که ظفرمندان می‌کند، می‌شنود، و تحمل مینماید، و کاری نمی‌تواند کرد. و کرن سپاه دهرتراشت را بر می‌انگیزاند و میگوید که جدهشتر را بزنید، و مهارت‌پیان ایشان جدهشتر را به سلاح‌های افسون خوانده که نام آنها استهونا کرن (Sthunakarna)، و اندر جال (Indra-Jala)، و پاشپت (Pasupati)^۱ فروپوشیده تعاقب نموده‌اند. و بنگر که جدهشتر آزار یافته، بر اراپه خود بنشست و در این حال پانچالان، و پاندوان راجه جدهشتر را در غرقاب محنت افتاده دیدند که جهت دستگیری او سرعت تمام درگردش جمع‌آمده بایستاده‌اند. و چون کرن علمش را بریده است، به نظر در نمی‌آید، و در حضور نکل، و مسدیو، و شکهندی، و دهرشت‌دمن، و بهیم و شتانیک (Satanika) و جمیع پانچالان، و راجه چندیری با لشکرش کرن، لشکر پاندوان را زیروزیر می‌سازد، و مانند: فیل که نیلوفرستان را پایمال سازد، و فوج فوج اراپه‌سواران، و دیگر مهارت‌پیان سپاه خود را ببین که چگونه فریادکنان باطراف می‌گریزند. کرن هر جا که می‌گردد علمش را با نشانی گاج (Gaja) فیل تماشا کن، و هر آن بر لشکر پاندوان دویدن، و بر سر بهیم نگر، و فوج پانچالان را ببین که از پیش کرن مانند دیتان از پیش اندر می‌گریزند. و این که کرن همه پاندوان را شلاق زده، ظفرمند گشته، به هر طرفی نگاه می‌کند، یقین من است که ترا می‌جوید. و اینکه هر لحظه کمان خود را میکشد ظفرمندی خود مینماید. توگویی اندر است که بردیتان ظفر یافته - و کوروان چالاکی او را مشاهده نموده فریاد میکنند؛ و پاندوان و پانچالان را ترس میدهند. و کرن پاکوروان میگوید که بدوید، و کاری نکنید که مردم پاندوان زنده بدر نتوانند رفت که من نیز از عقب شما می‌آیم. کرن این بگفت و تیراندازان از پی ایشان درآمد. ای ارجن! کرن را بنگر که در زیر چتر سفید چه زیبا مینماید؟! توگویی کوهی است که از بالای آن ماه طلوع کرده است و به جانب تو بگوشه چشم نگاه میکند، و کمان را میکشد، و تیر می‌اندازد، یقین است که او بر تو خواهد آمد؛ ای ارجن! کرن هنونت (Hanuman) را که بر علمت مشاهده نموده، مانند پروانه‌ای که خود را بر شمع زند بر سر تو می‌آید؛ و در جودهن نیز با لشکر خود بجهت نگاهبانی او که تنها بود، می‌آید. لایق آنست که داد کوشش داده، در جودهن را با لشکرش بکشی، اگر سلطنت و نیکنامی و فراغت میخواهی، تو، و کرن که در قوت اصلا نکاسته‌اید و مشهور عالمید وقتی که با یکدیگر کارزار خواهید کرد، در جودهن غلبه جنگی ترا دیده از غایت خشم دست و پا کم خواهد کرد. ای ارجن! توهیچ وبال و گناه نداری، و کرن نسبت به تو، و جدهشتر بدی بسیار کرده است. ترا باید که رای نیکوزده تدبیر کار نمایی. ای ارجن!

۱- نام سه سلاح داستانی.

پانصد ارايه سوار، و پنج هزار فيل، و ده هزار اسب سوار، و شصت هزار پياده که همه سواران و پياده ها نگاهبانی یکدیگر میکنند، بر سر تو می آیند؛ تو قوت خود را به کرن بنمای، و بر وی بتاز. ای ارجن! کرن بر سر پانچالان می رود، چرا که هلمش را رو بروی دهرشت دمن می بیند. بخاطر چنان می رسد که او پانچالان را خواهد کشت، و جد هشت را خیر است، و زنده است. من این سخن را بجهت آن می گویم که تو خوشحال خواهی شد. و اینکه بهیم با ساتک، و فوج سرنجی، و پانچالان برگشته است، و لشکر کوروان را در شلاق گرفته فوج درجودهن را ببین که از ضرب تیرهای بهیم چگونه گریخته می رود؟! و زمین معرکه را بنگر چه نوع به خون آغشته است؟ بهیم را ببین که چگونه مانند ماری خشمگین بر سر آن فوج می دود. ای ارجن! این همه چترها، و علم ها، و بیرق های گوناگون را ببین که بریده می شود، و اسبان، و فیلان را زده می غلطاند. و پانچالان را ببین که ارايه سواران کوروان را به تیر زده از ارايه به زیر می اندازند، و بقوت بهیم اسب، و فیل و ارايه لشکر دهرتراشت را که از بهادران جدا مانده پای مال می سازند - و مردم لشکر دهرتراشت را می زنند و سرهای بهادران از تن جدا می شود. و اسب و فیل و ارايه سواران و پياده ها برخاک می غلطند، و لشکر درجودهن را می زنند و زیر و زیر می سازند - مانند هتسان که دریای گنگ را بشورانند. و کرپاچارچ و کرن و دیگر بهادران جنگ آزمای بجهت سرراه گرفتن بر پانچالان می آیند و مردم درجودهن را که از ضرب سلاح های بهیم زبون شده اند؛ پانچالان و دهرشت دمن آنها را می زنند. و چون پانچالان را کوروان زبون ساختند ببین که بهیم در فوج غنیم چگونه افتاده و آنها را می زنند، و فیل سواران، و ارايه سواران را ببین که از بهیم چه نوع ترسیده اند؟ و فیلان را ببین که به ضرب تیرهای فولادی بهیم چگونه مانند قله های کوه بر زمین می افتند. و بعضی فیلان از ضرب تیرهای بهیم گریخته، فوج های خود را پایمال می سازند. ای ارجن! بهیم را ببین که از این ظفر یافتن بازیب و فر مینماید و نمره های شیرانه بهیم را بشنو که هیچ کس را تاب شنیدن آن نیست. و راجه بهیلان فیل سوار بر سر بهیم بانس در دست می آید - مانند جم که دند در دست داشته باشد و میخواهد که بهیم را بزند. و اینک ببین که بهیم چگونه هردو بازوی او را بریده و از پی آن ده تیر زده او را بسرحد فنا رسانیده است؛ و اکنون به قصد فوج فیل سواران دیگر می آید، و آنها بانس ها و تیرها می اندازند و بهیم به یک تیر هفت تیر را می زنند و می غلطاند، و گاه به هر یک تیر فولادی ده فیل را میکشد. و اکنون که بهیم در لشکر کوروان درآمده است؛ این همه فریاد بهادران، و آواز سازهای آنها بر طرف شده پست گشته است ببین که بهیم سین سه کهوهنی (Aksauhini) ۱ لشکر کوروان را نیست و نابود ساخته است.

۱- اکشوهینی (Aksauhini): واحد ارتشی مرکب از ده انی کینی (Anikini) یا ۲۱۸۷۰ زنجیر فیل و ۲۱۸۷۰ ارايه، و ۶۵۶۱۰ اسب، و ۱۰۹۳۵۰ پياده. هرائی کینی مشتمل است بر ۲۷ واهینی (Vahini).

سنجی با دهرتراشت گفت که ارجن، این نوع کارپردازی بهیم را مشاهده نمود، و جمعی از بقیة السیف لشکر دشمن را مسافر راه فنا ساخت و آنها به سرگت لوك (Svaga-Loka)^۱ رفته مہمان اندر شدند، و جمعی گریخته، به اطراف رفتند، و نیز ارجن دیگر بہادران کوروان را از سواران اسب، و فیل، و ارابه، و پیاده‌ها را زدن و کشتن برگرفت.

دهرتراشت با سنجی گفت که چون بهیم و جدہشتر برگشتند و پاندوان، و سرنجی همه لشکر ما را در زیر تیرها فرو گرفتند، و لشکر ما روی به گریز نهادند؛ فرزندان من چه تدبیر کردند؟

سنجی گفت: کرن، بہیم سین را بہ آن صلابت مشاهده نموده، چشمانش از غصہ سرخ شد، و بہ جانب بہیم دوید، و بہ تردد بسیار آن فوج را کہ از پیش بہیم رویگریز نہادہ بودند؛ - برگردانید، و بر سر پاندوان تاخت. مہارتہیان پاندوان نیز روبروی او شدہ تیر انداختن گرفتند. بہیم، و شکہندی، و ساتک، و دہرشت-دمن، و چنمیجہ، و طایفہ پر بہدرک خشمگین گشتہ، از چہار طرف بر سر لشکر تو دویدند؛ و همان نوع سپاہ تو نیز روبرو شدہ بر مردم غنیم تاخت، و هجوم انواع سواران از دو طرف، و در افتادن با یکدیگر موجب حیرت و تماشاۃ حاضران گشت. شکہندی بر سر کرن؛ و دہرشت-دمن بر سر دھاسن، و لشکر او، و نکل بر سر برگہہ سین، و جدہشتر بر سر چتر سین، و سہدیو بر سرالوک، و ساتک بر سر شکن، و بہیم بر فرزندان و لشکر تو دویدند؛ و از این طرف اشوتہامان، بر ارجن، و کرپاچارج بر جدہامان، و کرت پرما براتموجا، دویدند. و بہیم سین تنہا سرراہ جنگ بردر جودہن، و سایر کوروان با لشکر ایشان گرفت. و شکہندی، با کرن در افتاد؛ و تیر بسیاری بر وی انداخت. و کرن از آن خشمگین گشت، و سہ تیر در میان دو ابروی شکہندی زد. و او نود تیر بر کرن زد؛ و کرن بہ سہ تیر بہلبان شکہندی را بکشت، و بہ یک کپہر علمش را برید. و شکہندی پیادہ شد، و نیزہ بر کرن انداخت، و کرن آنرا بہ سہ تیر در ہوا برید. و نہ تیر بر شکہندی زد؛ و او این تیرہای کرن را از خود دفع کردہ، زخمی بدر رفت. و کرن لشکر پاندوان را - پیش انداختہ مانند: باد کہ پنبہ ندافی کردہ را براند، براند. و دہرشت-دمن را چون دوشاسن محنت بسیار رسانید سہ تیر بر سینہ دوشاسن زد، و او بہ یک کپہر بازوی چپ دہرشت-دمن را زخم زد؛ و دہرشت-دمن یک تیر بر وی انداخت؛ و دوشاسن آنرا در ہوا بہ سہ تیر برید، و از پی آن ہفتاد تیر بر سینہ و بازوی دہرشت-دمن زد، و او بہ یک کپہر پهن پیکان کمان دوشاسن را برید - چنان کہ غریو از نہاد حاضران برآمد. دوشاسن کمان دیگر گرفت و تبسم کنان شیبہ ہای تیر بر وی سرداد، و مبارزان لشکر، و سدہ (Siddha) و فوج اپسرا (Apsara) از آن حال متعجب گشتند. و دہرشت-دمن زیر تیرہای دھاسن پنهان شد. و پانچالان ارابہ، و فیل، و اسب سوار دہرشت-دمن را

۱- سورگہ لوکہ (Svargaloka): عالم اندر - یکی از خدایان دورہ ودایی - آسمان اندر بنابر داستان ہای ہندو بالای کوہ داستانی مرو (Meru) واقع است!

جویان گشته، دوشاسن را گرد گرفتند؛ و ایشان را با دوشاسن، و لشکرش کارزاری عظیم دست داد. و آنجا برکبه سین پنج تیر فولادی برنکل زد، و از پی آن سه تیر دیگر زد. نکل تبسم‌کنان یک تیر فولادی برسینه برکبه‌سین زد - و او بیست تیر بر نکل، و او پنج تیر بر وی زد. بعد از آن هر دو مبارز هزاران تیر بریکدیگر و برلشکر همدیگر انداختند. و فوج برکبه سین روبروگریز نهاد. و کرن این‌حال را تماشا کرد، گریزنده‌های خود را برگردانید. و نکل دست از آن بازداشته برکوروآن دیگر تیراندازان از پیش کرن به‌جانب دیگر برفت. و برکبه سین نیز دست از نکل باز داشت و باز به نگاهبانی پایه‌های ارابه کرن - پرداخت. دیگر الوک که به‌سهدیو درافتاده بود؛ سهدیو اول او را به تیرهای خود معطل داشت؛ و هرچهار اسب و بهلبان او را بکشت. الوک پیاده گشت، و در میان فوج سوشرما رفت. و آنجا ساتک بیست تیر برشکن زد و به یک کسپر علمش را برید. شکن خشمگین گشت، و باتیری چند جوشن بریدن ساتک بدوخت، و علمش را ببرید. و ساتک تیری چند او را زد، و به‌سه تیر بهلبانش را به‌عدم فرستاد؛ و از روی تیزدستی اسبانش را بچهار تیر دیگر بکشت. بعد از آن شکن از ارابه خود به زیر جست و بر ارابه الوک رفت و او را از دست ساتک خلاص ساخت؛ و بدر برد. و ساتک بر فوج پسرت دوید و آنها را متفرق ساخت و بعضی از آن فوج مانند: مرده‌ها جابجا بیفتادند؛ و جمعی گریخته جان بدر بردند. و آنجا درجودهن سر راه جنگ بر بهیم گرفت و بهیم اسبان و بهلبان درجودهن را هلاک ساخته، کمانش را ببرید، و ارابه‌اش را درهم شکست و چون راجه درجودهن از پیش بهیم به یک طرف بدر رفت لشکر درجودهن بر سر بهیم دویدند و فریاد و غلغله برآوردند. و جد هامن، باکرپاچارج درکارزار بود، تیری چند برکرپاچارج زد، و به یک تیر کمانش را ببرید و کرپاچارج کمان دیگر گرفت، و چنور، و علمش را برید، و بر زمین انداخت، و بهلبانش را مسافر راه فنا ساخت. و جد هامن ارابه خود را تیز راند، و از میان کارزار بدر رفت. و اتموجا (Uttamauja) کرت‌برما، را در زیر تیرباران فرو پوشید - مانند باران که کوه را فرو پوشد - و در میان این دو دلاور کارزاری درگرفت که من هرگز مثل آن ندیده بودم. در این وقت کرت‌برما یک تیر آنچنان برسینه اتموجا زد که او بیهوش گشت، و برارابه خود بنشست، و چون بهلبانش او را بدحال یافت، از میدان بدر برد. و چون فوج درجودهن بر سر بهیم دوید، دوشاسن، و شکن با لشکر خود، و فیل بسیار او را گرد گرفتند، و با تیرهای پی‌درپی او را محنت بسیار دادند. بهیم که درجودهن را روگردان ساخته بود، در این وقت بر سر فوج فیلان تاخت، و از روی خشم سلاح افسون دیوتها را برایشان سرداد، و از آن تیر بی‌نهایت برآمد، و روی هوا را فرو گرفت، و فیلان را زخمی ساخت. و بهیم فیلی را می‌گرفت و بر فیل دیگر میزد - مانند اندر که بجر را برکوه بزند - و آن فوج فیلان را مانند باد که ابرها را پریشان سازد، متفرق ساخت، و درخشیدن پوشش‌های مرصع فیلان، درگریختن مانند: ابرو برق مینمودند. و بسیاری از فیلان بگریختند، و بسیاری بضرر تیرهای

شیهه در خاک هلاك افتادند - توگفتی كوه‌ها است كه در زمین افتاده و از زیورها و لالی، و جواهر كه بهادران فیل سوار پوشیده بودند برخاك افتاده؛ و گویی ستاره‌ها از آسمان افتاده میدان جنگ را زیب داده بود. و بعضی فیلان مست از: زخم تیرهای بهیم كه خرطوم آنها بریده شده و پیشانی‌ها شكافته گردیده بود سراسیمه می‌گشتند و میگریختند، و دست و بازوهای صندل آلوده بهیم در حرکت تیراندازی مانند اندر مینمود و از هیبت آوازچاشنی كمان بهیم فیلان، آب و سرگین می‌انداختند، و بهیم تنها در آن كارزار مانند مهادیو در آخر زمان می‌نمود.

سنجی بادهر تراشت گفت كه در این وقت ارجن برارابه خود سوار باكرشن پیدا شد، و از هیبت آمدن و كارزار نمودن او اضطراب و تفرقه عظیم در لشكر پست افتاد - مانند طوفان باد كه دریای محیط را در طغیان آورد - و چون ارجن دستبرد عظیم نمود؛ در جوده‌ن نصف مردم خود را جدا کرده، روبروی جددهشتر كه متوجه لشكر كوروان شده بود، سرراه بروی گرفت، و هفتادوسه تیر پهن پیکان بروی زد. جددهشتر خشمگین گشت و بیست تیر بر در جوده‌ن زد، و كوروان بقصد دستگیر ساختن جددهشتر هجوم آوردند، و بروی تاختند و او را گرد گرفتند. در این وقت نكل، و سهدیو، و دهرشت دمن بایك كهوهنی (Aksauhini) مردمان جنگ آزما بجهت نگاهبانی جددهشتر در رسیدند. و بهیم نیز جددهشتر را به آن حال دید، و بجهت نگاهبانی و محافظت او بشتافت. در این اثنا كه نكل، و غیر آن؛ و بهیم به نگاهبانی جددهشتر می‌آمدند كرن سر راه برایشان گرفت و آنها را تیرباران كرد، و این‌ها با آنكه تیر و بانس بسیار بروی می‌انداختند، از كثرت تیرهای كرن كه برایشان می‌بارید تاب نظر به جانب او نداشتند؛ و با وجود این حال سهدیو فرصت یافت و بیست تیر بر جوده‌ن زد؛ چنانكه خون از بدنش روان گشت - مانند فیل مست كه مستی از او بچكد نمود. و كرن در جوده‌ن را به آن حال دیده بر مردم جددهشتر؛ و دهرشت دمن تیرانداختن گرفت، چنانكه فوج جددهشتر تاب ضرب تیرهای كرن نیاورد، و روبگریز نهاد، و از تیزدستی كرن در بسیاری تیرانداختن پیکان تیر دوم بر سوفار تیر اول می‌رسید و بعضی تیرها را پیکان بر پیکان رسیده در هوا آتشی از آن می‌افروخت. و كثرت تیرهای كرن روی هوا را مانند ملخ فرو گرفت و تمام مردم چهار طرف را كرن به تیرهای خود معطل داشت، و جددهشتر را آزار عظیم رسانید. در این وقت جددهشتر پنجاه تیر بر كرن زد، و از طرفین شیهه‌های تیرها برآمد، و هوا تاریك شد. و جددهشتر و فوج او تیرهای الماس كردار و كهپر ها، و شمشیرها، و موسل‌های لشكر كوروان را زدند، و بهرجانبی كه توجه می‌كرد متفرق و پریشان می‌گشتند. و كرن در این وقت خشمگین گشت و تیرهای آهنین و غیر آن كه پیکان آنها مانند هلال بود، بر جددهشتر زد. و جددهشتر يك تیر بر كرن زد، و كرن تبسم‌كنان سه كهپر بر سینه جددهشتر زد چنانكه بد حال گشت و بهلبان را گفت كه ارا به مرا از میدان بیرون ببر. مردمان لشكر كوروان با یكدیگر گفتند كه راجه جددهشتر را بگیرید. در این وقت هزار و هفتصد بهادر از: كیكی، و پانچالان سرراه بر لشكر كوروان گرفتند. و چون در

میان این دولشکر کارزاری هولناک درگرفت، بهیم و درجودهن با یکدیگر درافتادند. سنجی با دهرتراشت گفت که کرن از جمله آن هزار و هفتصد بهادر، پانصد مرد را مسافر راه فنا ساخت، و بقیه این‌ها تاب زخم و ضرب کرن نیاوردند و در پناه بهیم بگریختند. و کرن لشکر پاندوان را که در گرد جدهشتر جمع آمده بودند؛ متفرق و پریشان ساخت، و برسر جدهشتر دوید. و جدهشتر که نکل و سهدیو به‌چپ و راست او بودند، و خیال داشت که بخانه رود؛ کرن سه تیر بروی بزد. جدهشتر برگشت و سه تیر برسینه کرن زد، و به‌چهار تیر اسبان او را زخمی ساخت، و به‌دو تیر نگاهبان او را بزد. در این وقت نکل و سهدیو برسر کرن دویدند که مبادا جدهشتر را بزند، و هردو برسر کرن تیرباران کردند، و همان نوع کرن هردو را به‌تیری چند و اسبان جدهشتر را بزد، و به‌یک تیر مقفر از سرش بینداخت. و اسبان نکل را نیز کشت، و ارا به‌اش را درهم شکست. و چون اسبان ارا به هردو برادر کشته شد، بر ارا به سهدیو سوار شدند. در این وقت شل، جدهشتر، و نکل رای به انحال دید، و دلش برایشان بسوخت و با کرن گفت که اکنون با ارجن کارزار باید نمود؛ چه جدهشتر که سلاح‌ها و تیرها همه از دستش بدر رفته، با او کارزار نمودن سهل مینماید؛ و چون با ارجن کارزار خواهی نمود، موجب خنده مردم خواهد شد. کرن را این سخن ناخوش آمد و خشمگین گشت؛ و جدهشتر؛ و نکل و سهدیو را در زیر تیر فرو گرفت، و تبسم‌کنان به تیرهای خود آنها را روگردان ساخت. در این وقت شل تبسم کرد، و با کرن گفت: جدهشتر که رفته برارابه دیگر سوار شده است او را زدن از طریق مردی دور است. اگر دست تو میرسد؛ ارجن را بزن. اینک آواز سفیدمهره‌های کرشن، و ارجن؛ و صدای چاشنی کمان او می‌آید. بشنو، و ببین که ارجن مهابهارتیهان لشکر شما را زده، می‌آید، و جدهامن، و اتموجا از دو طرف او، و ساتک از عقب اوست؛ و دهرشت‌دمن نیز بطرف راست همراه او است، و بهیم با درجودهن درافتاده است؛ تو کاری بکن که راجه خود را از دست او خلاص سازی؛ چه بهیم او را زبون ساخته است. و درجودهن در تردد افتاده که آیا از دست بهیم خلاص خواهد شد یا نه؟! ترا از زدن، و کشتن جدهشتر، و نکل، چه حاصل؟ تو راجه خود را خلاص ساز! کرن این سخن شل شنید، و درجودهن را گرفتار دیده، بجهت نگاهبانی او به آن طرف بشتافت، و سهدیو، و نکل، و جدهشتر فرصت را غنیمت دانستند، و اسبان ارا به را تیز رانده شرمسار رفتند، و راجه جدهشتر بمنزل خود رسید، و برخابگاه خود تکیه نمود، و پیکان‌ها از بدن خود بدرآورد؛ اما آن خله که در سینه او بود؛ بدر نرفت، و با برادران گفت جایی که بهیم به کارزار در افتاده است، شما نیز آنجا بروید. پس نکل برارابه دیگر سوار گشت، و با سهدیو هردو، روان شدند.

سنجی با دهرتراشت گفت که اشوتهمان با فوجی عظیم برسر ارجن آمد؛ و ارجن او را برجا معطل داشت، و او خشمگین گشت، و ارجن، و کرشن را در زیر شبیه‌های تیر فروگرفت؛ و این معنی باعث حیرانی سایر کورووان شد. پس ارجن سلاح افسون دیوتها را در کار کرد، و اشوتهمان آنها را به سلاح خود باطل ساخت و

همین نوع هرگونه سلاح افسون دیوتها که ارجن در کار میکرد اشوتها مان یک را باطل و ضایع میساخت، و ما در کارزار سلاح افسون اشوتها مان را مانند: جم دهان گشاده میدیدیم. و اشوتها مان از تیرهای بی نهایت اطراف هوا را فرو پوشید؛ و سه تیر بر بازوی راست کرشن بزد. در این وقت ارجن اسبان اشوتها مان را به قتل رسانید، و کارزاری نمود که دریای خون روان کرد، و کارزاری نمود که ارا به سواران از حیرت تیرهای ارجن هرجا سراسیمه میگشتند. و کار بجایی رسید که دلاوران؛ قانون مقرری جنگ را از دست دادند، و هرکس را که پیش می آمد با وی کارزار مینمودند. و ارجن کارزاری نمود که ارا به ها از سواران، و بهلبانان، و اسبان خالی شدند، و فیلان، و اسبان از سواران جدا افتادند؛ و از ضرب تیرهای ارجن ارا به ها با سواران بیفتادند، و ریسمان ها از گلوی اسبان گسسته شد، و ارا به ها جدا گشت، و بهرجانبی میگریختند. در این اثنا اشوتها مان باز متوجه کارزار ارجن شد، و کمان را در حرکت آورد، و بر ارجن تیر انداختن گرفت، و یک تیر کاری برسینه ارجن زد؛ و ارجن زخمی گشت. و اشوتها مان را در زیر تیرباران فرو گرفت و کمانش را ببرید. اشوتها مان چوبی بزرگ را که حکم بجر داشت؛ بر ارجن انداخت و ارجن آن چوب زرنگار را به تیری چند در هوا برید چنان که پرچه پرچه شد، و بر زمین افتاد. در این وقت اشوتها مان خشمگین گشت و تیری افسون خوانده که آنرا: اندراستر (Indrastra) گویند انداخت، و ارجن نیز مثل آن تیر انداخته آنرا باطل ساخت و از پی آن به تیرهای بیشمار اشوتها مان را فرو پوشید، و او زخمی گشت، و تیرباران ارجن را از خود دفع کرد و صد تیر بر کرشن، و سه تیر بر ارجن زد، و ارجن صد تیر بر جاهای نرم و نازک اشوتها مان زد، و بهلبانش را به یک کپهر بر زمین بفلطانید. اشوتها مان عنان اسبان خود گرفت و کرشن، و ارجن را در زیر باران تیر فرو گرفت. و از این حال ما را، و جمیع مبارزان را تعجب و حیرت دست داد که اشوتها مان هم عنان اسبان را به دست گرفت، و هم با ارجن به کارزار پرداخت. ارجن تبسم نمود و به تیری پهن پیکان عنان اسبان او را ببرید و اسبان زخم خورده، و عنان بریده، خود سر گشتند، و روی به گریز نهادند - چنان که غریو از نهاد مردم لشکر تو برآمد. و مردم پاندوان فتح از جانب ارجن دیدند و تیراندازان از چهار طرف بر سر مردمان کورو ان ریختند، و آنها را تعاقب نمودند، و از پی هم لشکر درجوده را میزدند، و در حضور مبارزان کورو ان مثال: شکن، و کرن، و فرزندان تو، لشکر خود را میخواستند نگاه دارند، و نمی ایستادند، و از چهار طرف مبارزان لشکر میگریختند. و کرن هر چند میگفت بایستید؛ تاب ایستادن نداشتند. و پاندوان لشکر را گریزان مشاهده نموده فریادها و نعره ها کردند. بعد از آن درجوده از روی ملایمت با کرن گفت که پاندوان لشکر مرا در حضور تو گریزان ساختند؛ آنچه مناسب این وقت بخاطر تو برسد، آن چنان کن! و از بس که پاندوان مردم افواج ما را میزنند همه لشکر ترا به کمک میطلبند، و نام تو میگویند. کرن تبسم نمود و با شل گفت که امروز تو قوت بازوی مرا ببین، و تاثیر سلاح های

افسون خوانده مرا تماشا کن. زود باش و اراپه‌ام را بران. کرن این بگفت و کمان بجی (Vijaya) نام خود را به دست گرفت و به جانب مردمان لشکر درجودهن که میگریختند براند، و سوگند، و عهد در میان آورد، و دلاسی آنها نمود، و بقصد غنیم بهارگواستر (Bhargavastra) نام سلاح افسون پرسرام (Parasu-Rama) را در کار کرد، و از آن سلاح هزار ده هزار و یک لک تیر برآمد و از کثرت هجوم آن تیرهای بیشمار افواج پاندوان از نظرها پوشیده گشتند و از حیرانی و تعجبی که پاندوان و پانچالان را روی داد فریاد: های‌های از ایشان برآمد، و از بس افتادن فیلان، و اسبان، و اراپه‌ها با سواران سراسیمه گشتند. و کرن در آن میان مانند آتش بی‌دود روشن مینمود، و از ضرب شلاق کرن پانچالان با مردم چندیری، برجا هرجا چنان بی‌هوش گشته میافتادند که فیلان در جنگل آتش زده بیفتند. و از لشکر پاندوان فریادهای عظیم مانند فریاد خلاق که درحد زمان وقت ایشان برخیزد؛ برمیخاست، و سایر حیوانات را از آن حال هولناک ترسی و بیمی عظیم روی داد. و از بس که لشکر پاندوان را محنت بسیار رسید، نام کرشن، و ارجن را می‌گفتند؛ و بجهت فریادرسی ایشان را می‌طلبیدند. در این وقت ارجن آواز آنها شنید، و با کرشن گفت که تأثیر و کارگری بهارگواستر (Bhargavastra) را تماشا کن. گمان من آنست که هیچ کس این را باطل نتواند ساخت، و کرن را بنگر که مانند جم خلق را به باد فنا برداده؛ اکنون اسبان اراپه مرا به جانب او بران که او هر لحظه به سوی من نگاهی میکند، و من میدانم که کرن از پیش من بدر نمیتواند رفت، و کسی که زنده است یک وقتی ظفر می‌یابد؛ و گاهی مغلوب غنیم میشود؛ اما بعد از آنکه مرد از ظفر، و غیر آن هیچ بهره ندارد. و مراد آن که کرن تا زنده است کاری از دست او برمی‌آید؛ اما چون من با او به کارزار درآیم، او را خواهم کشت، و دیگر او را از ظفر و غیر آن بهره‌ای نخواهد بود. کرشن این سخن را شنید و مناسب آن حال به ارجن جوابی داد، و گفت که کرن راجه جدهشتر را بسیار محنت داده، و زخمی کرده است؛ تو اول برو و راجه را ببین تا تسلی او شود بعد از آن که از آنجا برگردی؛ کرن را خواهی کشت. پس کرشن، و ارجن بدیدن جدهشتر روان گشتند تا در این میان کرن را از کارزار نمودن با دیگر پاندوان ماندگی دست دهد، و خود تا دیدن جدهشتر آسایشی بیابند؛ و این نیز از جمله ارادت‌های شری بهگوان (Bhagavan) بود که در این باب کرد. کرشن و ارجن بجایی که جدهشتر بود رفتند، و مردمان لشکر خود را دیدند، و راجه جدهشتر را نیافتند و ارجن مبارزان پاندوان را مشغول کارزار دیده هریک را تحسین و آفرین گفت و کارهائی که پیش از آن کرده بودند، بر زبان آورد، و بر کارزار برانگیخت. و چون جدهشتر را ندید به اضطراب نزدیک بهیم آمد، و پرسید که راجه کجا است، و احوال او چیست؟ بهیم گفت که راجه جدهشتر از تیرهای کرن زخمی گشته، و از این‌جا رفته است. عجب که زنده بماند! ارجن با بهیم گفت که تو زود خود را پیش راجه برسان که او بمنزل خود رفته باشد. راجه که در کارزار

دروناچارچ با آنکه تیر بسیار از دست او خورده بود تا کشته شدن او حاضر بود و اصلاً ازجا نرفت؛ اکنون که او از دست کرن محنت یافته، و تاب نیاورده، بدر رفته است؛ تا حال او چگونه بوده باشد؟! تو زود برو و او را دریاب که من اینجا با دشمنان کارزار مینمایم. بهیم گفت که لایق آنست که خبر راجه را تو بگیری؛ چه اگر من از میدان بیرون روم مردم غنیم خواهند گفت که گریخته است. ارجن گفت که سنسپتکان اینجا صف بسته، ایستاده‌اند؛ من تا این‌ها را نکشم، از اینجا نمیتوانم رفت. بهیم گفت که من قوت خود را میدانم، و غنیم خود را، و سنسپتکان را نیز میتوانم زیون سازم، و بکشم. ارجن سخن بهیم را شنید، و با کرشن گفت میخواهم که جدهشتر را ببینم، ارابه مرا از میان این فوج رانده به آن طرف ببر!.

سنجی با دهرتراشت میگوید که کرشن با بهیم گفت که این کارزار از تو عجب نیست؛ لایق آنی که همه این دشمنان را زیون سازی و هلاک کنی. بعد از آن کرشن او را به کارزار دشمنان اشارت فرمود، و اسبان ارابه ارجن را تیز براند، و بمنزل جدهشتر رسید و او را برپستر تکیه نموده یافتند؛ و هردو از روی تعظیم، و ادب دست برپای راجه نهاده معلوم نمودند که راجه به صحت، و سلامت است، و خوشحال گشتند. و راجه نیز از دیدن ایشان شادمان گشت و خیال نمود که کرن را کشته و کار او را تمام نموده آمده‌اند. بنابراین از روی کمال خرمی با کرشن، و ارجن گفت خوش آمدید، و شادی بسیار با خود آوردید. مرا از دیدن شما خوشحالی بسیار و بی نهایت روی داده که زنده، و سلامت آمدید. بگویید که کرن را کشتید؟ آن کرن که در کارزار حکم مار دارد، و بزرگترین سلحشوران فرزند دهرتراشت، و پناه لشکر کوروان است، و برکپه‌سین نگاهبان ارابه او است. و پرسرام سلاح‌های افسون را بوی تعلیم داده است، و از آن رهگذر هیچ کس گوی جنگ از وی نمیتواند برد. و سهارتهی بزرگترین بهادران است، و همیشه پیش‌پیش لشکر، و کشنده افواج دشمنان است، و همت او بردولتخواهی درچودهن، و بداندیشی ما مصروف است، و اندر با دیوتها در کارزار بروی غالب نتوانند آمد؛ و شکوه و تیزدستی او در کار ما، مانند آتش، و باد است. و وقار و گرانباری او بعدی است که عقل هیچ عاقلی به حقیقت کار، و خیال او نمیتواند رسید؛ و دشمنان را بجای جم است. زهی طالع و بخت من که شما این چنین بهادری را کشته، و هلاک ساخته‌اید و بخیر و خوبی مراجعت نمودید، و من نیز از روی مردانگی با کرن کارزار نمودم؛ اما چون او حکم جم داشت؛ ساتک، و دهرشت‌دمن، و نکل، و سهدیو، و شکهندی، و پسران دروپدی، و تمام پانچالان را زیون ساخته در حضور آنها علم مرا ببرید؛ و بهلبان پیش، و پس مرا بکشت، و اسبان ارابه‌ام را زد، و بفلطانید، و نزدیک به من شد، و سخنان درشت گفت، و سبب حیات من وجود بهیم، و مردانگی او شد. زیاده از این چه شرح دهم که طاقت یاد کردن آن حال ندارم. آن کرن که سیزده سال مرا از بیم او خواب، و آرام نبود، و از دشمنی او چون مرغ در دام گرفتار برآتش غصه می‌طپیده‌ام، و عمری در این آرزو گذرانیدم کی باشد که کرن کشته شود؟ و شب و روز در خواب

و بیداری هیچ‌جا را از کرن خالی ندیده‌ام، و هر جا نظر کرده‌ام، او را دیده‌ام؛ و در کارزار به‌هرجانبی که از بیم او گریخته‌ام، او را روپروی خود یافته‌ام. و او بهادری است که هرگز از کارزار نگریخته است، و او ارابه مرا شکسته، اسبانم را کشته، و مرا زبون خود ساخت و بگذاشت. چون کرن مرا اینقدر اهانت رسانیده است، از زندگی و حکمرانی من چه فایده است؟ من، و بهیم؛ با درون‌چارچ، و کرپاچارچ کارزار نموده‌ایم؛ اما این حال که کرن مرا پیش آورده با هیچ کس نیاورده است. ای ارجن! اکنون سلامتی خود را، و چگونگی کشتن کرن را با من بیان کن؛ چه کرن در کارزار مانند اندر، و در چالاکی چون جم، و در سلاح‌های افسون مثل: پرسرام، و مهارتهی، و در همه نوع کارزار دانا، و بزرگترین کمانداران، و یگانه مردان است. و دهرتراشت با تمام فرزندان شرایط تعظیم و بزرگی او بجای می‌آورند؛ بجهت آنکه او ترا بکشد، و با خود قرار داده بودند که مرگ تو در دست او است. او چگونه کشته شد، و تو در حضور دشاسن سر از تن او مانند شیر که سر آهو را جدا سازد جدا ساختی؟! و آن کرن که در میدان کارزار به‌هرطرف در جست‌وجوی تو میگشت، و میگفت که هرکس ارجن را بمن بنماید؛ او را چندین هزار چیز از اسباب دنیایی بدهم؛ او اکنون از زخم تیرهای جان‌فرسای تو در خاک هلاک افتاده باشد. آن کرن که صاحب غرور بود و بجهت کشتن تو به‌هر جانبی شتابان میگشت؛ تو او را کشتی، و برمراد خاطر من کار کردی؟! آن کرن که در مجلس کوروان از مستی غفلت، و پندار، و کارزار دائم از خود میگفت، و همت بر دولت درجودهن میگماشت، و بازوی درجودهن بود؛ از زخم تیرهای تو بخون آغشته، در خاک غلطیده باشد! و آن وبال‌اندوز که در مجلس کوروان، و راجه‌ها تعریف درجودهن میکرد، و درویدی را میگفت که تو خیال پاندوان را بگذار که آنها نیست و نابود شده‌اند؛ و میگفت که مرا برای کشتن کرشن، و ارجن پیدا کرده‌اند. تو او را کشتی، و تو خیال مرا در کارزار که کوروان را با سرنجی، و پانچال دست داده بود دریافته‌ای. کرن را کشتی و سر او را که با حلقه‌های طلا در کمال روشنی و نورانی بود به‌تیرهای خود از تنش جدا کردی، و من که در وقت زخمی شدن خود از دست کرن آرزو کرده بودم که تو او را بکشی؛ تو آن مراد خاطر مرا برآوردی؟ آن کرن، که درجودهن با وجود او ما را وجود نمی‌نهاد، و ما را در مجلس کوروان کنجد بی‌مغز میگفت، و بهیکم او را از ارابه‌سواران کمتر میشمرد؛ و او بهیکم را حقارت کرده بود، و این آتش من که از باد دغلی کرن، و دیگران بلند شده فرونشاندی؛ و بگو که او را چگونه کشتی؟! آن کرن وقتی که شکن قمار از ما میبرد، و درویدی را در مجلس آورد؛ کشتن او امری غریب است؛ او را چه نوع کشتی؟ با من بگو. من همیشه تصور میکردم که ارجن کرن را کشته نزد من خواهد آمد - مانند برهسپت (Vrihaspati) که تصور کشتن برتراسر (Vritrasura) از اندر میکرد.

سنجی با دهرتراشت گفت که ارجن سخنان جدهشتر را شنید و در جواب گفت

که من با سنسپتکان کارزار مینمودم، و آنها را میکشتم. دراین اثنا اشوتهمان با تیرهای مار صفت انداز بناگاه آمد، و روی من شد و درهمین اثنا فوج‌های دیگر از دلاوران پیش‌آمدند و سرراه بر من گرفتند. من پانصد بهادر را کشتم، و بر اشوتهمان تاختم، و او مرا متوجه دید، و مستعد شد، و مانند فیل که پرشیر بدود؛ بر من دوید، و بجهت نگاهبانی لشکر کوروان به تیرهای آلماس‌کردار مرا، و کرشن را زخمی ساخت. هشت ارا به پرتیر را بر من خالی کرد، و من همه آن تیرها را بریدم، و از خود دفع کردم - مانند باد که ابرها را برطرف سازد. دیگر تیرهای بی‌نهایت افسون خوانده و غیر آن مانند باران برشکال، فرو ریخت، و از تیزدستی اشوتهمان در تیراندازی، تیر گرفتن، و در قبضه نهادن، و کمان کشیدن، و کند دادن او اصلاً معلوم نمیشد، و به چهار طرف میگشت و کمانش چتروار در نظر می‌آمد. بعد از آن پنج تیر برگرشن، و پنج تیر بر من زد، و من در یک لحظه سی تیر بجر مثال بروی زدم، و از زخمی گشتن مضطرب حال شد و بخون بی‌اغشت، در این حال کرن اشوتهمان را باین حال، و لشکریان را زخمی و پریشان گشته دید و با پنجاه بهادر نامدار بسرعت تمام دوید؛ و من آن پنجاه مبارز را کشتم، و دست از کارزار کرن باز داشتم، و بقصد دیدن شما آمدم، و پانچالان از آمدن کرن - مانند گله گاوان که از بوی شیر - خود را مستعد گریختن سازند - بی‌قرار گشتند و مردم پر بهدرک (Prabhadraka) از دیدن کرن، چنان اضطراب کشیدند که کسی از دیدن مرگ دهان گشاده مضطرب گردد. و کرن هفتصد ارا به سوار را از پانچالان، و سرنجی، و کیکی، و پاندوان مسافر راه فنا ساخت، و من از هیچ‌کس طاقت آن ندیدم که حمله کرن را تاب تواند آورد، و لایق آنست که من با نگاهبانان عقب ارا به که ساتک، و دهرشت‌دمن باشند، و نگاهبانان چپ و راست که جد‌هامن (Yudhamanyu)، و اتموجا بوده باشند، بروم، و با کرن کارزار نمایم، تو نیز این کارزار مرا که امروز با کرن می‌کنم بیا و ببین. و طایفه پر بهدرک که رویو گشته‌اند همانا که خود را در دهان مرگ انداخته‌اند؛ چه او شش‌هزار سوار را از ایشان به قتل آورد. پس اگر کرن را که با برادران من کارزار مینماید، من امروز به‌زور بازوی خود نکشم، آن وبال که از شکستن عهد آدمی را پیش می‌آید، مرا پیش آید. ای راجه! پسران دهرتراشت در معرکه کارزار بهیم را می‌خواهند فرو برند، تو مرا رخصت کن، و همتی فرمای که من بروم و آنها را بکشم.

جد‌هشتر ارجن را نکوهش می‌کند!

سنجی با دهرتراشت گفت که چون جد‌هشتر از سخنان ارجن معلوم نمود که کرن زنده است؛ از روی خشمی که از آزار زخمهای کرن داشت، با ارجن گفت: من می‌دانم که فوج تو شکست یافته است، و به آنها بی‌ناموسی رسیده که تو کرن را ناکشته و بهیم را تنها گذاشته گریخته آمده‌ای! تو لایق آن بودی در وقتی که در شکم مادر قرار گرفته بودی، همانطور ترا از شکم میانداخت که تو از کرن ترسیده‌ای

و بحال بهیم ناپرداخته گریخته‌ای! تو آن سخنی که در دویت بن (Dvaitavana) گفته بودی که من تنها کرن را خواهم کشت به‌دروغ برآوردی که بهیم را تنها گذاشته، از ترس کرن گریختی! اگر تو اول می‌گفتی که کشتن کرن را قوت در بازوی خود نمی‌بینم تا فکر دیگر می‌کردم، مناسب حال می‌بود. تو با ما قراردادی که من کرن را خواهم کشت، اگر آن نکردی و ما را در میان دشمنان فرو گذاشتی و ما بجهت سودمندی خود ترا در کشتن کرن، چیز بسیار آموختیم، آن‌همه ضایع شد - این بحال کسی ماند که تخم درختی میوه‌دار را بکارد، و در آخر آن درخت برندهد - و چنانچه صیاد پاره‌ای گوشت را به‌شست نهاده، به‌طمع آن ماهی را هلاک سازد؛ تو همچنان طمع ملک را در دل انداختی، و ما را بکشتن دادی، و ما این سیزده سال که در جنگلها، و غیر آن به‌محنت بسر بردیم امیدواری آن بود که تو بزور بازوی خود گرو جنگ از غنیم خواهی برد، و ما را فتح و ظفر روی خواهد نمود. تو خود ما را به‌دوزخ انداختی، و این بدان می‌نماید که کسی به‌امید باران تخم در زمین اندازد، و از ناباریدن ناامید شود، و دست از آن برشوید. ای رجن! وقتی که تو هفت روزه شده بودی، آوازی از غیب بگوش مادرت رسیده بود که این پسرت در چالاکی برابر اندر خواهد بود، و همه بهادران دشمنان را خواهد کشت، و افواج دیوتها را که در کهندوبن (Khandavavana) اند، و دیگر خلق را نیز خواهد کشت. و ولایت مدر و کلنگ، و کیکی را مسخر خود خواهد ساخت، و از وی هیچ‌کس در کمانداری بهتر و بزرگتر نخواهد بود. و هیچ‌کس بر وی ظفر نخواهد یافت، و اگر خواهد همه خلایق را تابع خود سازد، خواهد کرد، و در جمیع هنرها ممتاز خواهد شد. و در روشنی، و نورانی مانند: ماه، و در شتابی مثل باد، و در حلم پابرجا چون کوه، و در تحمل مانند زمین، و در شکوه همچون آفتاب، و در دستگاه دنیایی چون کبیر (Kuvera) و در بهادری مثل اندرا و در قوت بدنی مانند بشن (Visnu) خواهد شد. ای کنئی! چنانچه ادتی (Aditi) را بشن پیدا شد، و دشمنان را نابود ساخت همچنان این پسرت دشمنان را ناچیز خواهد کرد، و مردم خود را ظفر خواهد بخشید، و دشمنان را زبون خواهد ساخت، و خانواده خود را نگاهبانی خواهد کرد، و این‌چنین آواز بر کوه شت‌شرنگ (Satasrnga) شده بود، و رکهیشران همه شنیده بودند، و از آن همه‌چیز هیچ‌یک بوجود نیامد، معلوم شد که دیوتها نیز دروغ می‌گفته‌اند. و همین نوع سخنان رکهیشران در باب تو شنیده تعظیم تو مینمودیم، و حرمت تو می‌داشتیم، و از دست تو، در جنگ در جودهن هیچ برنیامد؛ من نمی‌دانستم که تو از کرن خواهی ترسید، و این ارا به که بشکر ما (Visva - Karman = Visva - Karma)^۲

- ۱- در متن اصلی شکر (Sakra) یا نام دیگر خدای اندر آمده است.
- ۲- بشکرما (Visva_Karma): همه خدایان. در وداها (Vadas = پیدها) عده آنها نه تن ذکر شده است ولی بعدها تعداد آنها را ده تا دانسته‌اند که عبارتند از: ۱- وسو (Vasu) ۲- ستیه (Satya) ۳- کراتو (Kratu) ۴- دکشه (Daksa) ۵- کالی (Kali) ۶- دهریتی (Dhriti) ۷- کام (Kama) ۸- کورو (Kuru) ۹- پوروروس (Puru_Ravas) ۱۰- مادروس (Madravas) ←

ساخته است و پایه‌های آن اصلاً آواز نمی‌کند، و بر علمش هنونت است، و بهلبان آن کرشن تو بر آن سوار بوده، و کمان گاندیو که بزور درخت تار (Tara) است در دست و شمشیر بر کف؛ چرا از پیش کرن گریخته آمده‌ای؟! اکنون تو این کمان را به‌کرشن بده، و تو بهلبان باش تا کرشن با کرن کارزار نماید، و او را بکشد. چون تو امروز کرن را که بوضع هولناک در معرکه کارزار می‌کرد، نکشتی؛ کمان خود را به‌دیگر بهادری که از تو غالب‌تر بوده باشد، بده، و ما که بدولت تو بدین حال رسیده‌ایم، و از فرزندان، و زنان جدا افتاده‌ایم، و راحت از ما برطرف شده، و سلطنت از دست رفته است، و به‌دوزخ افتادیم؛ شاید که چون کمان تو را به‌دیگر بدهیم؛ این محنت‌ها از ما برطرف شود، و باز به‌آنچه آرزوی ما است برسیم! ای بی‌عقل هرگاه تو در حالت پنج‌ماهگی از شکم مادر می‌افتادی، یا اصلاً در شکم او قرار نمی‌گرفتی؛ ترا بهتر بود؛ اما این‌که در کارزار از میدان گریختی بسیار بد است!.

ارجن بقصد کشتن جددهشتر شمشیر به‌دست گرفت!

سنجی با دهرتراشت گفت که چون جددهشتر این سخنان با ارجن گفت؛ ارجن شمشیر بقصد کشتن وی گرفت، و در خشم شد. کرشن این حال را دریافت و با وی گفت که این چه خیال است که کرده‌ای؟! و این شمشیر را چرا به‌دست گرفته‌ای؟ من خود اینجا کسی را نمی‌بینم که بروی کارفرمایی و جنگ‌نمایی. مردم دهرتراشت را آنجا بهیم فرو می‌برد، و تو بدیدن جددهشتر آمده بودی، و او را بغیر، و خوبی دیدی. ترا در این وقت که خوشحالی بایستی کرد، این همه خشم، و غصه چرا است؟ و این شمشیر بزرگ از روی شتابی به‌دست گرفتن بهر کیست؟ با من بگوی که در چه خیالی و حال چیست؟

ارجن به‌جانب جددهشتر نگاه‌کنان مانند ماری نفس‌زنان، در جواب کرشن گفت: کسی که با من بگوید کمان گاندیو خود بدیگری بده؛ قرارداد من چنان است که من او را بکشم. و راجه در حضور تو این سخن به‌من گفت. من تحمل این سخن نمی‌توانم آورد؛ بی‌علاج راجه را میکشم، تا قرارداد من که چنان است که من او را میکشم، درست شود! و به‌دست شمشیر گرفتن من، برای این است تا راجه را بکشم و آزار خاطر پدر رود! و اکنون تو در این باب چه صلاح می‌بینی که تو بر آینده و گذشته اطلاع داری؟ و نگاهبان خلاقیتی و تو هرچه فرمایی چنان کنم.

کرشن گفت: لعنت بر تو باد و بر آن قول تو باد، ای ارجن! که گویا تو هرگز خدمت بزرگان نکرده‌ای. این کدام وقت است که تو این چنین خشم می‌کنی؟ کسی که در نیکویی‌ها فرق تواند کرد او این چنین کار نمی‌کند. کسی که کارهای ناگردنی

→ گاهی دو مددکار دیگر یکی: روچک (Rocaka) یا لوچن (Locana) و دوم: دهوری (Dhuri) یا دهونی (Dhvani) نام برای آنها شناخته‌اند. ویشوکرما را نجار و مهندس خدایان خوانده‌اند.

را بی‌ملاحظه، و بی‌تأمل بکند، و کارهای کردنی را نکند؛ او سفله و زبون‌ترین مردم است. تو به تحقیقات دانایانی که احکام بید را با کمال تفصیل دانسته‌اند آشنا نه‌ای. کسی که حقیقت نیکوکاری از روی کردن، و ناکردن نداند، او مضطرب و متشکک است و تو از این قبیلی. ای ارجن! کارهای کردنی و ناکردنی را بی‌علم دانستن بسیار دشوار است و چون تو نیاموخته‌ای؛ نمیدانی. و تو از بیدانسی خود خیال می‌کنی که محافظت دهرم میکنم، و وبال کشتن جاندار را نمیدانی! در نزدیک من هیچ نیکوکاری برابر ناکشتن جانداران نیست. اگر قرارداد و قول و عهدشکنی به‌دوخت برآید گو برآی! اما کشتن جاندار اصلاً روا نیست؛ پس ترا کشتن برادر کلان که راجه و صاحب دهرم و نیکوکاری است خیال کردن خطای منکر است مثل: خیالات نادانان سفله و زبون سرشت. ای ارجن! کسی که کارزار بکند یا سلاح نداشته باشد، یا روی از کارزار گردانده باشد، یا هزیمت یافته میرفته باشد، یا پناه آورده باشد، یا دست بهم آورده امان خواهد، یا غافل باشد؛ این‌چنین مردم را شاید کشتن. و این‌همه اوصاف و احوال در این استاد تو (یعنی: جد‌هشتر) است و آنچه تو با خاطر خود قرار داده و عهد کرده‌ای از روی نادانی است و از بیدانسی خود مرتکب این وبال میشوی. طریق سلوک نیکوکاری و دانستن آن بسیار دقیق و باریک است تو آنرا نادانسته چگونه استاد خود را میکشی؟ اکنون ضرور شد که من حقیقت نیکوکاری را که بهیچک، و جد‌هشتر، و بدر، و کنتی – مادرت – با تو لازم بود می‌گفته باشند؛ بیان کنم بشنو، و نیکو بیندیش. راست گفتن نیکو است، و لسی جایی باشد که دروغ گفتن مانند راست باشد؛ و آن در پنج‌جا تواند بود:

اول: جایی که کدخدایی کسی بوده باشد، بجهت برآمد کار او دروغ گفتن روا است.^۱

دوم: با زن خود در وقت صحبت داشتن.

سوم: بجهت خلاصی کسی که او را میخواهند بکشند.

چهارم: در وقت تاراج شدن مال و جان شخصی بجهت مدد، و شفقت نمودن بر حال وی.

پنجم: بجهت مدد حال، و برآمد کار براهمنان دروغ‌گفتن مانند راست گفتن است. پس – داننده دهرم، و نیکوکاری کسی است که دروغ‌گفتن را تمیز کند، و هر کدام را بمحل آن کارفرماید، و اگر شخصی از مردم بدکار عقل خود را کارفرماید، و در کار تمیز کند؛ هیچ عجب نیست که او ثواب عظیم بیابد – چنان‌که بلاک – (Valaka) از کشتن ناپینایی ثواب عظیم یافت، و اگر نادانی در مقام کردن نیکوکاری باشد، و عقل او را قوت تمیز در کارها نباشد؛ او در وبال می‌افتد – چنان‌که کوشک (Kausika) برهمن که در کنار دریا^۲ وطن گرفته بود، در وبال افتاد. ارجن با کرشن گفت که قصه بلاک (Valaka) و آن ناپینا و حکایت کوشک

۱- کدخدایی: دامادی.

۲- دریا در این‌جا مترادف رودخانه است.

(Kausika) و دریارا با من به تفصیل بیان کن.

داستان بلاک و کشتن نایینا!

کرشن گفت که در زمان قدیم بلاک نام صیادی بود که بجهت قوت فرزندان و عیال و مادر و پدر و متعلقان خود - نه از برای هوس شکار یا از روی هوای نفس خود - جانوران را صید میکرد و همیشه به روش سلوک و آیین خود عمل مینمود، و راست میگفت، و اصلاً خشم نمیگرفت. اتفاقاً وقتی این بلاک بجهت شکار برآمده بود هر چند گشت هیچ جانوری نیافت. احیاناً نظرش بر نایینایی که سامعه او کار بینائی میکرد، و به آب خوردن مشغول بود افتاد، و او را بکشت و همان لحظه گلها از آسمان بروی باریدن گرفت، واپسرا (Apsara) ها نغمه سرایان در محفه ها آنچنان حاضر گشتند و بلاک را به بهشت بردند. و سبب نایینا شدن او آن بود که او به نیت نابود کردن و هلاک ساختن جمیع خلائق عبادت و ریاضتی عظیم بجا آورده، نزد برهما رفته بود، و التماس این حاجت نمود برهما حاجت او را ادا ساخت؛ اما او را نایینا کرد که به این وسیله بعضی از خلائق از کشتن او در امان باشند. و این بلاک با وجود آنکه آن نایینا را بکشت؛ به بهشت رفت. ای ارجن! حال دهرم، و نیکوکاری این چنین است، و دریافتن آن مشکل.

قصه کوشک براهمن

دیگر کوشک نام برهمنی بود بسیار مرتاض، اما از علوم عاری بود، و او در نزدیکی دیهی که قریب به جایی بود که دو سه دریا بهم رسیده بودند و به عبادت و ریاضت اشتغال مینمود، و با خود عهد کرده بود که هرگز دروغ نگوید، و در میان خلق نیز براستگویی مشهور شده بود. وقتی جماعتی از بیم دزدان راهزن گریخته، در جنگلی که نزدیک مقام این برهمن بود درآمد، پنهان شدند؛ و راهزنان از عقب درپی آنها رسیدند و از آن برهمن پرسیدند که این مردم که به این راه آمده اند به کجا رفته اند؟ کوشک گفت که آن جماعت در جنگل درآمدند. راهزنان از پی درآمد همه آنها را به قتل آوردند. و این راست گفتن، کوشک را موجب رفتن به دوزخ شد، و به دوزخ رفت؛ چه او حقیقت نیکوکاری را دریافته، خیال کرد که راست گفتن در همه جا نیکو بوده است، و همان سبب وبال او گشت. ای ارجن! کسی که علوم نخوانده و نشنیده باشد، نادان و در حقیقت نیکرناشناس باشد؛ بزرگان را ناپرسیده کاری بکند که در وبال عظیم میافتد. ای ارجن! تو نیز در وادی دهرم در وبال خواهی افتاد؛ چه دریافتن دهرم و تمیز نمودن آن مشکل

۱- ترجمه متن اصلی برین تقرب است: او (یعنی کوشک) در یک دیهی (عبادت اشتغال داشت) و در نزدیک آن دیه چند رودخانه بهم متصل میشدند. در متن فارسی در این جا نیز واژه دریا مترادف رودخانه است.

است، و آنرا جز به قیاس درست نتوان یافت. و مردم چنان میگویند که دهرم را از بید (Veda) توان دانست و این چنین است. مرا در این سخن هیچ شبهه نیست؛ اما هر چه در بیداست، همه نتوان کرد، و همه دهرمها را از بید نتوان دریافت. حقیقت دهرم آن است که متضمن نگاهبانی خلق باشد. و در کشتن نگاهبانی خلق نیست؛ و حال آنکه کشتن در بید گفته‌اند؛ پس دهرم چنان است که از آن کار بکشتن نرسد، و هیچ جاننداری را نکشد، دهرم از آنجا پیدا میشود که مردم خونی را نصیحت کند تا خون نکند و صاحب نیکوکاری و دهرم کسانی‌اند که بحکم تمیز عقل و قیاس درست عمل کنند، و کسی که بی‌قیاس عقل درست می‌خواهد که نیکوکاری بکند اگر بی‌آنکه جاننداری را بکشد تواند همان نوع نیکوکاری بجا آورد، باید که برکشتن اقدام ننماید. و اگر شخصی بجهت خلاصی یافتن دروغ بگوید او را گناهی نیست؛ از این‌رو بزرگان در باب راست و دروغ این چنین تفرقه کرده‌اند؛ پس کسی که برای برآمدن کار کسی از روش نیک خود برآمده مرتکب امری که بظاهر بد است شود نتیجه بدی آن عمل به او نرسد؛ بلکه جزای خیر بیابد. مثلاً در خلاصی کسی از کشتن و در باب کدخدایی شخصی اگر دروغ گوید قرار داد داندننده‌های حقیقت دهرم آنست که در آن دروغ و بال هیچ نیست. و اگر کسی را با دزدان کار و معامله‌ای روی دهد، و بسوگند خوردن از دست آنها خلاصی می‌یابد در آن سوگند نیز، هیچ و بال او را نیست؛ بلکه آن قسم دروغ عین راست است و اگر چه زرداده باشد و تواند که به زردادن از دست آن دزدان خلاص شود از قسم دروغ خلاص شود؛ زیرا که دادن زر مثال آن مردم عطاکننده را موجب و بال عظیم میشود پس کسی که بجهت دهرم دروغ بگوید نتیجه دروغ اصلاً بوی نمیرسد. ای ارجن! من برای تمثیل و بجهت سودمندی تو این سخنان را با تو بیان کردم تا به قیاس درست و عقل کامل در آن تمیز نمایی اکنون تو بگوی که کشتن جدهشتر ترا رواست؟!

۱- ج - کرشن گفت: مرد می‌باید که در همه حالی آنچه راست و درست باشد بگوید، اگر چه سرش در آن برود. خداوند تعالی راستگو را دوست میدارد، و دروغگویان را هم خداوند تعالی و هم خلق خدا دشمن میدارند. و دروغ در هیچ‌جا و پیش هیچکس نمی‌باید گفت. و در پنج‌جا اگر دروغ بگوید میتواند و گناه نیست: یکی در عروسی که مردمان از دو طرف همدیگر را دشنام میدهند، آنرا گناه نمیگیرند. و دیگر در وقتی که با زن خود صحبت داشته باشد اگر بجهت خوشحالی و دل به دست آوردن او بگوید - مثلاً که فردا فلان خرجی آورم و فلان چیز میدهم، بعد از آن آنرا ندهد؛ این هم گناه نیست. و دیگر این که ببیند که کسی را بناحق [میخواهند] بکشند؛ اگر در آن وقت دروغی بگوید و باعث خلاصی آن شخص شود؛ این هم گناه نیست. دیگر اگر شخصی زری یا اسبابی سپرده باشد و ظالمی خواهد که از او بگیرد به‌زور، او اگر دروغ بگوید که هیچ چیز از او پیش من نیست یا آنکه ظالمی فقیری را گرفته باشد و بناحق خواهد که از او چیزی بزور بگیرد؛ او دروغ بگوید که من میدانم که این مرد چیزی ندارد و به‌این گفتن آن فقیر را خلاص سازد؛ در این پنج‌جا دروغ گفتن گناه نیست.

ارجن با کرشن گفت که تو کامل عقل و دانایی، هرچه با من خواهی گفت متضمن فواید بسیار خواهد بود. تو مرا پدر، و مادری، و نگاهبان، و پناهی، و در هر سه عالم هیچ چیزی نیست که بر تو پوشیده باشد. از اینجا است که تو حقیقت دهرم را چنانچه هست میدانی. کشتن جددهشتر روا نیست؛ اما علاج آن قرارداد و عهد من چیست؟ هر چند تو آنرا میدانی باز با تو میگویم که من عهد کرده‌ام هر که با من بگوید که کمان گاندیو خود را بدیگری که از تو پرزورتر است بده؛ من او را بکشم؛ و قول و عهد بهیم آنکه هر که او را پرخوار بگوید او را بکشد. ما دو برادر این عهد کرده‌ایم. و راجه جددهشتر در حضور شما این سخن به من مکرر گفت که کمان خود را به دیگری بده اگر من او را بکشم، در لمحہ بی خودم هم هلاک میشوم. من همین که کشتن راجه را بخاطر گذرانیده‌ام و بال مرا فرو گرفته است، و قوت من رفته، و عقل من نقصان پذیرفته است!

ای کامل عقل بزرگترین دانشوران! حقیقت دهرم را بنوعی که جددهشتر، و من هر دو زنده بمانیم آنچنان رایی بزن.

کرشن گفت ای ارجن! جددهشتر در کارزارمانده گشت، و کوفت، و زخم تیرهای آلماس کردار بوی رسیده؛ و از پس که آزار بسیار کشیده خشمگین گشته است، و با تو این سخن ناگفتنی گفته است و دیگر مدعای او از این سخن آن است که تو خشمگین شوی و کرن را بکشی؛ چه جددهشتر میداند که غیر از تو هیچ کس کرن را نمیتواند کشت؛ پس ناچار این قسم سخنان خشمگین با تو گفت تا تو همگی همت خود را کارفرموده، او را به قتل رسانی؛ و کارکرن همیشه کشتن، و زدن است، و هیچ کس تاب حمله او ندارد. امروز جددهشتر او را گرو ظفر خود داشته، و بخاطر قرارداد است که اگر امروز او کشته شد؛ در حقیقت همه کوروان کشته شدند؛ پس بنابراین مقدمات کشتن جددهشتر روا نباشد، و عهد خود درست ساز به چیزی که بگفتن آن تو گویا او را کشته باشی، و آن آنست که شخصی که واجب التعظیم است، حیات او تا وقتی میسر است که اعزاز و اکرام او بحال خود است؛ و هرگاه از مرتبه عزت بیفتاد؛ همانا که مرده است. و راجه جددهشتر را تو، و بهیم، و برادران دیگر، و بزرگان، و راجه‌ها همیشه حرمت داشته‌اند؛ و شرایط تعظیم بجا آورده‌اند. اکنون تو او را که استاد، و ولینعمت تو است، پوچ بگویی همین قدر که بی حرمتی از تو نسبت به او واقع شود، عهد تو درست خواهد شد، و موافق این معنی انگرا (Angiras) در اتهربن بید (Atharvan Veda)^۱ گفته است:

۱- اتهربن بید (Atharva_Veda = Atharvan_Veda): فام چهارمین کتاب مقدس هندو، واژه اتهرون ظاهراً از کلمه مهجور: «اتهر (Athar)» (به فارسی آذر = آتش گویند) مأخوذ است. اتهرون: براهمن یا روحانی که به کار آتش و سوم میپردازد. نام اولین براهمنی که گفته‌اند پرستش آتش را رسم کرد و سوم (Soma) را بر آن ریخت و ادعیه بروی خواند. او را بصورت پرچاپت پسر ارشد برهما، اولین معلم یا آموزنده علم توحید، و مصنف اتهربن بید، و مرادف انگرس، و پدر آتش (اگنی) و غیره در داستان‌ها توصیف کرده‌اند. در این جا منظور ←

کسی که حرمت داشتن او واجب بوده باشد، و نسبت به او لفظی بی ادبانه گفته شود؛ همانا که او را کشته باشد. پس من آنچه با تو گفتم به جد هشترا بگوی که او خود را از دست تو کشته خواهد پنداشت. بعد از آن تو در پای او افتاده به سخنان ملایم خاطر او را به دست آر که او نیز از تو بد نخواهد برد، و غبار این بی ادبی تو به مقتضای شفقت برادری از خاطرش بدر خواهد رفت، و بحقیقت دهرم خواهی رسید، و اصلاً اثری از آن بخاطرش نخواهد ماند، و تو از شکستن عهد، و به دروغ برآمدن آن، و کشتن برادر خواهی رست، و سعی در کشتن کزن بکن!

پرخاش ارجن به جد هشترا!

سنجی بادهر تراشت گفت که چون کرشن این مقدمات را به ارجن بیان کرد، ارجن تحسین نمود و حرفی که هرگز نسبت به جد هشترا خیال نکرده بود گفت که ای راجه! تو این سخن با من مگوی، چه تو از میدان کارزار يك گروه دور میباشی، بهیم را سزاوار است که این سخن با من تواند گفت؛ چرا که او همیشه بابهادران نامدار در کارزار است و دشمنان و راجه های بزرگ و مهارتپیان و فیل سواران را میزند و کشته است و اکنون زیاده از هزار فیل سوار جنگ آزمای را به قتل آورده است، و فریادهای دلیرانه میکند، و از کامبوجان (Kamvojas) موازی ده هزار مرد جنگی را کشته است مانند شیری که وحشیان صحرا را بکشد و دیگر او از ارایه خود برجسته ارایه و اسب و فیل سواران را بضرب گرز نابود و هلاک میسازد، و بسیاری از دشمنان را به پا، و دسپای خود میکشد. و او تنها در لشکر دهر تراشت درآمد غوطه خورده، و دادکشاکشی میدهد؛ او را گنجایش باشد که از این قسم حرفی با من بگوید. و دیگر بهیم مردم کلنگ، و انگ و بنگ (Vanga) و نکهاد، و مردم مگده (Magadha) که بر فیل های مست ابر مثال سوارند میکشد، و شیه تیرهایی که حکم باران - دارد دشمنان را خود سرمیهد، و هشتصد فیل سوار کشته است. او را میسزد که با من این چنین حرفی بگوید. ای راجه! قوت برهمنان در زبان ایشان است؛ و قوت چهرتریان در دست و بازوی ایشان؛ و زور تو در سخن کردن است، و تو بسیار نامهربانی و با آنکه زور و قوت مرا میدانی و من در دولتخواهی و سودمندی تو خود را و فرزندان و عیال خود را فدا میتوانم کرد؛ تو به سخنان تیرنشان خود مرا آزار دادی، و من هرگز از تو راحتی ندیده ام! تو بر بستر راحت با درویدی بهم نشسته، با وی میگفتی که من برای خاطر تو

→ بید چهارم (یعنی: اتمربینید) است که مصنف آنرا اتمربین دانسته اند و مشتمل بر افسون ها و اورادی است که برای برطرف کردن امراض و بلایا بکار میرود. بید چهارم را مادر و منشاء طب هندو خوانده اند و نیمی منظوم و نیم دیگر منثور است. این ودا را براهمن ودا هم گفته اند. مجموعه اتمربین بید از طریق دو متن از نسلی به نسل دیگر رسیده است که یکی را پای بالاد، و دیگر را «شونکا» گویند. ببینید ماده ودا در لغتنامه کتاب سراکبر (اوپانیساد) تألیف جلالی نائینی - چاپ تهران - سال های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۷ هجری شمسی.

مهارت‌پیان بزرگ ر اخوام کشت! و تو از بس که بدگمان، و بی‌مهری، ما را از تو راحتی نمیرسد! و بهیچم که برقول و عهد ثابت قدم بود؛ او سبب مرگ خود را به تو باز نمود؛ و من محافظت شکمندی مینمودم، تا او بهیچم را به قتل توانست رسانید. و مردم اصلاً نمیخواستند که تو سلطنت بکنی؛ زیرا که ترا قمارباز میدانند، و تو با این حال که مرتکب کارهای ناشایسته شده‌ای به مددکاری ما همه می‌خواهی که بردشمنان ظفریابی؛ و هرچند سهدیو از روی دانش، و بال و ناخوشی‌های قمار را به تو بیان نمود، و از بازی ترا منع میکرد؛ تو ناشنیده‌کرده، دست از آن کار زبون طبعان باز نداشتی و ما همه نسبت به آن عمل زشت تو به دوزخ خواهیم رفت، و از شومی قمار بازی تو روی راحت ندیدیم. تو خود آن چنان و بال‌اندوزی، و با ما این چنین سخنان درشت‌نامناسب می‌گوئی! این از بدی عمل زشت تو است که ما در و بال افتادیم، و افواج کوروان را دست و پا از بدن‌ها جدا شده برخاک هلاک غلطیده‌اند، و مینالند، و مردمان لشکر هر چهار طرف کشته گشتند، و بهادران ما و غنیم آنچه بایستی کرد کردند، و بسبب قماربازی تو سلطنت نابود گشت، و این همه مردم هلاک شدند. ای کم بخت بی‌طالع! توبه سخنان حيله کردار ما را پیش از این آزار مده و در خشم میار!

سنجی با دهر تراشت گفت که چون ارجن این قسم سخنان درشت نالایق نسبت به جد هشر گفت؛ مانند کسی که از راه دور افتد، در ورطه پشیمانی افتاد و از بس غصه و ندامت که از آن حالتش پدید آمد؛ دست به شمشیر خود کرد که از غلاف برآورد. در این حال کرشن با وی گفت که این تیغ آسمان‌گون را چرا برمیاری؟ قصد خود بامن یگوی تا من مدعای ترا بسازم. ارجن از روی درد باوی گفت می‌خواهم خود را بکشم، و این بدن خود را نابود سازم که چرا بقوت این بدن مغرور شده، سخنان نالایق به جد هشر گفتم. کرشن گفت که تو اگر بجهت و بالی که از گفتن آن سخنان ناسزا به تو رسیده خود را میکشی، مکش که هیچ کس از بزرگان این کار را نکرده است. و اگر قصد کشتن جد هشر که برادر کلان تو، و نیکوکار است کرده‌ای، ترا هیچ کس، نیک کار نخواهد گفت؛ بلکه به و بال اندوزی عظیم شهره خواهی شد. و اگر تو این کار خواهی کرد، هیچ جوابی در این کار نداری. ای ارجن! دهرم و نیکوکاری دشوار است؛ چه آن بسیار باریک است. و دانایان آنچه در این باب گفته‌اند، من با تو می‌گویم، و آن این است که اگر تو خود را میکشی به دوزخ می‌روی، و اگر برادر را بکشی نیز به دوزخ می‌روی؛ پس علاج آن است که خود را بستائی که هر کس زبان به مدح خود گشاد؛ همانا که خود را کشت، و هلاک ساخت. ارجن قبول نمود، و دست از شمشیر بازداشت، و کمان خود را کشید، و روی به جد هشر آورد که ای راجه! امروز غیر از مهادیو مثل من کمانداری نیست، و آن یگانه مرا در این فن ستایش نموده است. قدرت من در این فن بعدی است که در يك لمحه تمام عالم را میتوانم بکشم، و من اطراف عالم را با صاحبان آن مسخر کرده، به تو سپردم؛ و جگه راجسو (Rajasuya) را به نوعی که تمام اهل جگه راضی و

خوشحال شدند من به اتمام رسانیدم، و مجلس و جای مجلس داشتن تو از شکوه من در رنگ دیوتها شد، و بر من به این حالت که این چنین کمان و تیر دارم و بر ارایه خود سوار باشم؛ هیچ کس از دشمنان نمیتواند غالب آمد. مردمان چهار طرف عالم را من نابود ساختم و سنسپتکان را به تمام، من هلاک کردم و معدودی از آنها مانده اند که افواج کوروان را که حکم دیتان داشتند من زده ام که برخاک هلاک غلطیده اند. هرکس در هر سلاح که ماهر است او رابه همان سلاح میزنم، و از آن است که همه را خاک و فنا ساختم. ارجن این سخنان گفت و بعد از آن روبه کرشن آورد، و گفت که اکنون براین ارایه ظفربخش سوار گشته، با من روان شو که امروز یا مادر من بی پسر خواهد شد، و یا مادر کرن؟ اما من عهد میکنم بجهت دولتخواهی جددهشتر تا کرن را نکشم جوشن از تن دور نکنم.

سنجی با دهر تراشت گفت که بعد از این ارجن سلاحها را از خود دور کرد، و از راه ادب برپا ایستاده، شرمسار آسا با جددهشتر گفت که آنچه گفتم از من درگذر، و حقیقت این ماجرا در وقتش بر تو ظاهر خواهد شد. پس ارجن، جددهشتر را راضی ساخت، و پای راجه را گرفت، و باز گفت که این کار یعنی: کشتن کرن را بوقوع آمده انگار. اکنون من میروم که بهیم را خلاص سازم، و کرن را بکشم که من زندگانی خود بجهت خدمتکاری و دولتخواهی تو میخواهم.

کرشن میان جددهشتر و ارجن آشتی داد!

بعد از آن جددهشتر که آنهمه سخنان ناملایم از ارجن شنیده بود، از روی عذرخواهی در جواب او گفت که از من کاری بوقوع آمده که شما همه آزار کشیدید. اکنون من که اخگر سوزانم بجهت سوختن خانواده زبونترین مردم و وبال اندوز، و مرتکب کارهای بد، و نادان و کاهل و ترسناکم، و ادب و قاعده بزرگان نگاه نداشته ام، و درشت و ناهموارم، سر مرا از تن جدا کن، و الامراسر بصحراده که به جنگلی بروم تا تو در راحت باشی! و بهیم که برادر کلان تو، و سزاوار سلطنت است، سلطنت بکند که من، مرد در خور ملک رانی نیستم. و دیگر آن که تاب شنیدن این نوع ناسزا ندارم. زندگانی به این حال به چه کار می آید؟ جددهشتر این سخنان گفت و فی الفور برخاست و به جانب جنگل روان شد؛ و در همین اثنا کرشن تعظیم جددهشتر بجا آورد، و سر برپایش نهاد، و گفت که ای راجه ترا معلوم است ارجن که در عهد، و پیمان او همیشه درستی است، در باب کمان گاندیو خود چگونه عهد کرده است که هرکس باوی بگوید که کمان گاندیو را به کسی بده، او را بکشد. و این سخن باوی گفتم، و او بجهت درست ساختن پیمان خود با تو این سخنان گفت؛ چه بی ادبی کردن نسبت به استاد و بزرگان خود حکم کشتن دارد؛ ترا آن لایق است که تحمل کنی و این حال از ما درگذری که در پناه آمدیم و از تو درخواست این معنی میکنیم، و تو یقین بدان که کرن و وبال اندوز امروز کشته خواهد شد؛ و زمین خون او را خواهد آشامید، و هرکس را که تو

خواهی بکشی؛ او البته کشته میشود.

چون کرشن این سخنان گفت، جدهشتر کرشن را از پای خود جدا کرد، و برداشت و دستها بهم آورد، و گجای گفت که آنچه توگفتی قبول کردم، و هرچه نسبت به من واقع شد، تحمل آوردم. تو مرا آشتی دادی، و از محنتها و دشواریها خلاص کردی، و ما دو نادان کوتاهاندیش [بانظر] مثل تو صاحبی و بمددگاری تو از این دریای اندوه گذشتیم؛ و همانا که برکشتی عقل صائب تو ما با جمیع وزراء و وکلاء و برادران، و خویشان، از محیط بیکران غم و محنت عبور نمودیم.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون کرشن جدهشتر را از قصد جنگل باز آورد، و در این حال ارجن را در غایت اندوهناکی مانند گناهکاری دید، تبسم نمود و با وی گفت که ای ارجن! تو هرگاه بگفتن این سخنان به این حال رسیدی، اگر سر جدهشتر را می‌بریدی چه حال میداشتی؟ اکنون بدان که نیکوکاری را بی‌مدد دانایان نمیتوان دریافت، و تو از این‌جهت در تاریکی نادانی افتاده بودی، و از کشتن جدهشتر که برادر کلان تو است در دوزخ میافتادی. اکنون رای من بر این است که کاری بکنی که جدهشتر از تو خوشحال بشود؛ و چون دانیم که راجه از تو خوشحال و راضی شد؛ ما هر دو بقصد کارزار نمودن برسر کرن برویم. ای ارجن! امروز به تیرهای الماس فعل کرن را به قتل آورده، محبت خود در دل جدهشتر محکم کن، و اگر تو این کار کردی گویا که همه کارهای خود را راست ساختی.

سنجی میگوید که چون کرشن این سخنان به ارجن گفت؛ او پیش دوید و سر بر قدم جدهشتر نهاد، و مکرر میگفت که از من درگذر و راضی شو. جدهشتر سر ارجن را برداشت، و او را در بغل گرفت، و از فرط محبت بگریست، و تامت مدید هردو برادر میگریستند؛ و اساس محبت و برادری را محکم ساختند، و هر یک دست و روی خود را شستن آغاز کردند. بعد از آن جدهشتر پیشانی ارجن را بوی کرد، و از روی دوستی با وی گفت: ای ارجن! در حضور تمام لشکر؛ کرن جوشن، و علم، و کمان و نیزه مرا در عین ترده، و تیراندازی ببرید، و اسبان مرا بکشت، و الحال آن کارپردازی و محنت خود را بخاطر آورده، از زندگی بیزار میشوم. اگر تو امروز در کارزار او را نکشی من ترك جان خود خواهم کرد که دیگر این‌چنین زندگانی به چه کار میآید؟

ارجن گفت: ای راجه! من برآستی خود و عنایت تو، و بجان بهیم، و نکل و سهدیو قسم میخورم که امروز در کارزار، او را بکشم، و اگر او را نکشتم سلاح را برداشته سوگند میخورم که خود را بکشم. ارجن این سخن با جدهشتر گفت، و روی به کرشن کرد، و گفت که امروز بمدد عقل و تدبیر شما کرن را میخواهم بکشم. کرشن گفت: ای ارجن! تو سزاوار آن هستی که کرن را بکشی، و مدتی است که من میل آن دارم که تو او را بکشی. بعد از آن با جدهشتر گفت که تو ارجن را استمالت بده، و حکم کن که کرن را بکشد که ما ترا از تیرهای کرن آزار یافته شنیده‌ایم، و بدیدن تو آمده بودیم و ترا بصحت و سلامت یافتیم. طالع ما بود که او نه ترا کشت،

و نه دستگیر ساخت. اکنون ارجن را تسلی داده، تدبیر کشتن کرن درآموز، و رای نیک خود را مدد فرما.

جدهشتر به ارجن گفت: بیا تا من ترا یار دیگر در کنار گیرم که از گناه تو درگذشتم، و ترا امر میکنم که بقصد کشتن کرن برو، و از درشتی‌های من غم و غصه در دل خود مدار.

سنجی با دهر تراشت گفت که بعد از آن ارجن دست به پای جدهشتر کرد و سر بر قدمش نهاد. جدهشتر او را در کنار گرفت و پیشانی‌اش را بوی کرد و گفت: ای ارجن! تو تعظیم و بزرگی مرا بجای آوردی، امیدوارم که نتیجه این را بزرگی، و ظفر بیایی. ارجن گفت: امروز کرن و بالاندوز مغرور را که ترا به تیرهای خود محنت، و آزار رسانیده است؛ من به تیرهای خود مسافر راه فنا میسازم، و به مزای اعمالش می‌رسانم. من تعظیم تو به جای آورده می‌روم، و تا کرن را نکشم از معرکه بیرون نیایم و برنگردم. اینک از روی راستی دست برپای تو می‌نهم که او را ناکشته از میدان برنگردم. جدهشتر از روی خوشحالی ارجن را دعا کرد، و گفت که اوصاف بی‌نهایت، و زندگانی دراز، و ظفر، و قوت بازو هرچه مراد تو است ترا روزی بادا! دشمنان تونگون‌سار و دیوتها نیز در ترقی، و غلبه تو راضی بادا! برو، و کار کرن را بساز، و او را بکش - مانند اندرکه بجهت ترقی خود کار برترا سر (Vritrasura) را بساخت و بکشت.

سنجی گفت که ارجن جدهشتر را خوشحال ساخت و توجه برکشتن کرن گماشت و با کرشن گفت که ارا بهام را مهیا ساخته براسبان به بند و سلاحهای نیکو و آنچه مصالح ارا به است همه را برآن اسبان که اولاً ارا بهام را می‌پردند و تا حال دمی راست کرده‌اند نیز بهمان کچیم و آرایشی که دارند همراه بگیر و بجهت کشتن کرن روان شو.

کرشن با دارک (Daruka) که بهلبان او بود گفت که آنچه ارجن میگوید زود آنچنان کن. دارک حسب الامر کرشن ارا به را که درچرم شیر گرفته بودند، واز دیدن آن غنیم در اضطراب می‌افتاد؛ مهیا ساخت، و پیش ارجن آورد. و ارجن از جدهشتر رخصت گرفت، و از براهمنان همت طلبید؛ و جدهشتر نیز او را دعاهای نیکو کرد. بعد از آن ارجن سوار شد، و برسر کرن روان شد، و مردم او که ارجن را به آن شکوه و مهابت دیدند، بخاطرها گذرانیدند که امروز کرن کشته خواهد شد، و در اثنای روان شدن ارجن، جانوران سبز که به هندی آنها جانور نیل کنتبه (Nilakantha)^۱ گویند و طاوس، و کلنگ او را دست راست خود دادند، و گذشتند، و دیگر جانوران نیز از هر قسم نغمه‌سرایی کردند. توگفتی این همه برای آن بود که ارجن را برسر کرن رفتن برمی‌انگیختند، و کرکسان، و نهنگان، و شغالان، و زاغان بوضع هولناک بجهت طعمه خواری پیش ارجن میرفتند، و این همه شگون‌ها دلالت بر فتح ارجن و کشته شدن کرن میکرد. ارجن را از این حال عرق از بدن میرفت، و اندیشه عظیم او را روی داد.

۱- نیل کنتبه (Nilakantha = کبود گردن): طاوس، نوعی پرندۀ آبی‌رنگ، نوعی گنجشک.

کرشن ارجن را به کارزار با کرن دلالت کرد!

کرشن به این حال او را دید، و با وی گفت که در این کارزار مبارزانی را که تو به زور کمانداری زبون خود ساخته‌ای، غیر از تو هیچکس از مردم بر آنها غالب نیامده است، و بهادران بزرگ روبروی تو شده‌اند، و مسافر راه فنا گشتند. ای ارجن! در عالم کسی هست که از پیش بهیکم، و دروناچارچ، و بهگدت، و جیدرتهه، و نیز راجه‌های اوجین، و سدچهن (Sudaksina) و کامبوج، و شرتایدهه (Srutayudha) و آنانی که روبروی تو شده‌اند سلامت برگردد، و اگر تو نمی‌بودی یعنی تو لایق آن بودی که به این نوع بهادران نامور، کارزار نموده آنها را به باد فنا بردادی چرا که سلاح تو همه از دیوتها است، و توسبک دست، و پرزوری، و در کارزار مضطرب نمیشوی و فنون کارزار را و زخم‌زدن کاری را و در قبضه نهادن، و در هرجانهادن که چه‌طور کارگر میشود، نیکو میدانی. و دیوتها و گندهرب‌ها، و تمام جنبنده‌ها که بر روی زمین‌اند همه را میتوانی کشت، و هیچکس از مبارزان در این عالم نظیر تو نیست، و در کمانداری چهریانی که برخود عقیده تمام دارند، هیچکس برابر تو نیست؛ اما مرا ضروری است که در آنچه خیرخواهی و سودمندی تو بوده باشد، باتو بگویم. بدان که کرن زینت میدان کارزار است؛ او را بچشم‌کم نبینی که زورآور است، و هیچکس را در نظر نمی‌آورد، و همه جا سلاح را کارفرموده، و انواع جنگ‌ها میداند. و هرجا با هرکس آنچنان که کارزار باید کرد، میداند. بیش از این باتو چه‌گویم که من کرن را برابر تو، و یا از تو چیزی غالبتر میدانم. لایق آنکه نهایت تردد، و اهتمام را در کشتن کرن بجای آورده او را بقتل رسانی. او شکوه آتش و سرعت باد و خشم‌جم و بدن شیر دارد، و پرزور است، و دست، و ساعدهای او مانند فولاد است، و سینه‌اش فراخ، و برخوردکمان نیز دارد، و مبارز بزرگ است و خوش‌منظر است، و آنچه از فنون جنگجویان را میباید، در وی همه جمع است. دوستان بوجود او از بیم‌ها درامان‌اند. حاصل آن که زدن، و کشتن او، در حوصله خیال‌اند، و جمیع دیوتها نمی‌گنجد؛ اما رای من بر آنست که تو او را میتوانی کشت؛ پس او را بکش که آن و بال‌اندوز همه وقت با پاندوان در خیال بدی است، و اصلاً مهربانی ندارد، و با وجودی که در دشمنی پاندوان برای خود مطلبی ندارد؛ اما همیشه بدسگالی مینماید. امروز تو کرن را که مرگ هم گرد او نمیتواند گشت؛ بکش و فارغ بال شو که دائم اهانت پاندوان میکند. و در جودهن به‌زور او خود را بهادر میشمارد، زبانش چون تیغ، و دهانش مانند: کمان، و دندان‌هایش مثل: تیرها است. خود به این‌خشم حکم شیری دارد؛ او را بکش. من ترا رخصت کشتن او دادم که تو او را به‌زور، و چالاکی خود مانند: شیری که فیل را بکشد؛ او را به‌قتل‌رسانی که در جودهن به‌زور او مغرور شده است، و بازوی ترا هیچ نمیشمارد.

هفدهمین روز جنگ، روز کشتن کرن!

سنجی بادهر تراشت میگوید که باز کرشن به ارجن گفت که امروز هفدهمین روز است از کارزار نمودن کورووان و پاندوان که این همه مردم، و فیل، و اسب بر باد فنا رفتند، و میروند، و لشکرهای طرفین از شمار بیرون بود؛ اکنون بسیار کم مانده است - خصوصاً لشکر کورووان بیشتر از لشکر شما بود؛ اما وجود تو موجب مرگ چند هزار مردم شد، و تو آنها را نابود ساختی، و همه بهادران سرنجی (Srinjaya)، و پانچال و مچه (Matsya)، و کاروکه (Karusa) و چدی [Cedis] (و مردم پاندوان) یزور تو لشکر غنیم را بقتل آوردند. ای ارجن! کیست که روبروی کورووان شده، غیر از پاندوان که نگهبانی آنها تو میکردی و توانستی بسیاری از ایشان را به قتل رسانی؟! آری، تو لایق آنی و از تو میآید که دیوتها، و دیتان، و آدمیان هر سه عالم را بکشی! کورووان خود چه جای داشته باشند؟ - بهگدت (Bhagadatta) را که مثل اندرکسی نتواند زیون ساخت، تو اوراکشتی، و فوجی را که تو نگاهبانی آن بنمایی، هیچکس از راجه‌های بهادر بجانب آنها نگاه نتواند کرد چنانکه شکهندی، و دهرشت دمن، به پستی و نگاهبانی تو بهیچک، و دروناچارچ را توانستند کشت؛ والا قوت آنها معلوم بود. بهیچک، و دروناچارچ آن حالت داشتند که هیچکس را تصور کشتن آنها بخاطر نمیرسید، و این دو بهادر نامدار و کرپ (یعنی: کرپاچارچ)، و اشوتهمان، و بهورشروا، و کورت برما و جیدرت، و شل، و درجودهن که صاحبان کهوهنی (Aksauhini) لشکراند و همه سلاح را کار فرموده، از مستی جنگ فرود نمی‌آیند، و همه یکجا شده باشند؛ کیست غیر از تو که برایشان ظفریابد؟ افواج لشکر و فیلان بسیار بود که همه را تو به باد فناء دادی، و آن طایفه‌ای که گاو و گاومیش دارند، و گروه ماهیگیران، و قوم بشات (Vasati)^۱ و مردم پورب^۲، و باتدهان (Vatadhana) و بهوج، و فیلان بزرگ، و لشکرهای چهریان، و براهمنان از سعی و تردد کارزار تو به راه عدم رفتند. و مردم تشر (Tusara)، و جون (Yavana)، و مردم کوهی که آنرا کپش (Khasa) گویند، و دارب دیهیسار (Darvadhishara)، و دردا (Darada)، و شک (Saka)، و کامتبه (Kamatha)، و رامتبه (Ramatha)، و تنگن (Tangana)، و آندهرک (Andhraka)، و پولند (Pulinda)، و کرات (Kirata)، و ملیچه (Mleccha)، و دیگر کوهستانان، و جماعتی که برکنار دریای شور^۳ وطن دارند و همه خشمگین و زور آورند، و سلاح‌های همه چوبها است، و می‌اندازند. و اینها همه به کمک درجودهن آمده، باتفاق او کارزار میکردند. و غیر از تو هیچکس نمیتوانست آنها را کشت،

۱- نام قلمروی در هند که طایفه از چهریان در آنجا حکمرانی میکردند و بنابر داستان‌ها در جنگ مهابهارت این قوم از حامیان و پشتیبانان کورووان بودند.

۲- این نام در متن اصلی مذکور نیست.

۳- واژه «شور» که صفت دریا در ترجمه آمده در متن اصلی بنظر نمیرسد و ظاهراً تفسیری است از مترجم. غالباً هرجا وصف شور یا محیط دنبال دریا آورده شده منظور بحر یا اقیانوس است.

و باعث نابود شدن آنها تو گشتی. و افراد لشکر درجوده‌ن که بیوه (Vyuha) کرده، به ترتیب درکارزار می‌ایستند، و نهایت محافظت خود را مرعی می‌دارند، اگر تومددگار نباشی برسر آنها هیچکس نمیتواند رفت، و به آنها رو برو شد؛ اما پاندوان به کمک و مددکاری تو آن دریای لشکر کوروان را که از کثرت بگرد و غبار بسیار آلوده بودند، زدند، و یکشتند، و امروز هفدهمین روز است که جیت سین (Jayatsena) نام راجه‌مگده (Magadha) - را بمدد تو، ابهمن (Abhimanyu) مسافر راه فنا ساخت، و ده هزار فیل صفدر را با سواران آنها، و غیرایشان و ارا به سواران بسیار را بهیم سین بقتل رسانید. ای ارجن! وقتی که این کارزار شروع شد و فیل سواران واسب و ارا به سواران بسیار بسعی بازوی تو، و دیگر پاندوان نابود و هلاک گشتند؛ آن بهیم که شیبه‌های تیرهای خود را انداخت، و مردم چندیری و بنارس، و پانچال، و کاروکه (Karusa)، و مچه (Matsya)، و کیکی را بخانه مرگ فرستاد، و تیر جوشن-گذار بهیم روی هوا را پوشیدند. و او از جمله ده نوع تیراندازی، دهم نوع را که سخت‌ترین انواع است بکار میبرد، و سواران اسب و ارا به و فیل را هلاک و نابود میساخت. و همین نوع ده روز بهیم کارزار نمود، و ارا به‌ها را از مبارزان خالی کرد و بصورت مهیب مهادیو، و اندر، و بشن خود را ظاهر ساخت و در لشکر پاندوان درآمد، و راجه‌های چندیری، و پانچال، و کیکی را با فیلان و اسبان و ارا به‌های ایشان به ملک عدم فرستاد. و این همه تردد بجهت برآوردن درجوده‌ن از غرقاب کارزار که کشتی سلاح خود در آن انداخته بود، و بشکوهی در میدان کارزار میگشت که مردم سرنجی، و دیگر راجه‌ها را یارای نگاه کردن به جانب او نبود، چون پاندوان بهیم را به آن شکوه و به آن غالب جنگی دیدند همه باتفاق [مردم] سرنجی، و غیره برسر او دویدند. بهیم تنها آن همه لشکر را شکست داد، و در میدان کارزار به یگانگی نام برآورد. ای ارجن! بهیم پتاه به آن شکوه و قوت را، شکهندي به مدد تو به تیرهای الماس کردار بزد، و این که بهیم بر بستر تیرهای جان فرسا افتاده است، و دروناچارچ هم پنج‌روز کارزار نمود، و لشکر را بیوه (Vyuha) نمود (یعنی: بترتیب آراست)، و سعی و تردد در کارزار داد، و نگاهبانی جیدرت نمود، و در جنگ شب (Sibi) مانند جم مردم را به باد فنا برداد، و دهرشت‌دمن او را بقتل آورد، اگر تو کرن و دیگر، مبارزان مهارت‌های را برجا نگاه نمیداشتی؛ دهرشت‌دمن، دروناچارچ را کجا میتوانست کشت؟ دیگر کدام چهری از اینگونه تردد تواند کرد که تو درباره کشتن جیدرت کردی؟ لشکر کوروان را از پیش برداشتی، و بهادران نامدار را معطل داشتی، و بسعی بازوی خود جیدرت را کشتی؛ و حال آنکه کشتن جیدرت نزد راجه‌های عالم محال بود. اما از تو هیچ عجب نبود، و مرا یقین است به آن که هرگاه جمیع چهریان عالم اتفاق نموده، در برابر تو به کارزار درآیند؛ تو در یک روز آن‌ها را مسافر راه فنا میسازی. و چون بهیم و دروناچارچ کشته گشتند؛ گویا که تمام لشکر درجوده‌ن کشته شد؛ ولی آن دو نامدار لشکر کوروان همان حال دارند که آسمان، و ستاره‌ها بی‌آفتاب و ماه بماند. و لشکر شلاق خورده درجوده‌ن به آن میماند

که اندر، دیت‌ها را نابود ساخته بود. و در جمیع آن لشکر پنج مہارتہی مانده‌اند: اشوتہامان، و کرت برما، و کرپاچارچ، و کرن، و شل. تو اکنون این پنج بہادر را بقتل آورده، روی زمین را بہ جدہشتر بسپار. و امروز جدہشتر تمام روی زمین را با آنچه در آن است متصرف شود؛ ہمچنان کہ بشن، دیتان را کشت، و سلطنت عالم را بہ اندر داد. چنانچہ از آن عمل دیوتہا خوشحال شدند، توانیہا را بکش، و پانچالان را شادمان ساز. و اگر تو ملاحظہ استادی دروناچارچ می‌نمایی و اشوتہامان پسرش را نمیکشی، و کرپاچارچ را نیز بجهت ادب استادی؛ و کرت برما را بجهت خویشی، و شل را بجهت آنکہ برادر مادر تو است نمیکشی، مکش؛ اما کرن را کہ دشمن بزرگ پاندوان و در مقام دشمنی و نزاع است بہ‌ہر نوع کہ دانی بکش؛ چہ در کشتن او ہیچ وبال نیست؛ زیرا کہ درجودہن باتفاق و مصلحت او شما را با مادر شما بجهت سوختن در خانہ قیراندود فرستاد؛ و بیخ دشمنی‌ها او است، و درجودہن او را باعث نگاہبانی و محافظت خود میداند، و مرا نیز میخواست کہ دستگیر نمودہ ہلاک سازد. ای ارجن! درجودہن با خود یقین کردہ و کرن نیز ہمین میگوید کہ من برپاندوان غالب می‌آیم، و ہمیشہ او درجودہن را در مجلس برکارزار با پاندوان برمی‌انگیزد. امروز تو او را بکش کہ بیخ جمیع بدی‌ها کہ درجودہن با شما کردہ، او بودہ است. و شش مہارتہی ایشان کہ اتفاق نمودہ ابہمن را کہ او درونہ (Drona) و اشوتہامان، و کرپاچارچ را در کارزار از پیش می‌انداخت، و اسبان و فیلان و ارابہ‌ها را از سواران خالی میساخت، و پیادہ‌ها را بہ باد فنا برمیداد و خانوادہ مادری و پدری را نیکنام میکرد و فوج‌ها را بہ ملک عدم میفرستاد و با تیرہای آتش‌کردار لشکرہای دشمنان را خاکستر فنا میساخت؛ یعنی: ابہمن کہ صاحب این ہمہ سپاہ بود، او را شش مہارتہی ایشان کشتہ‌اند، و من از آن حال میسوزم؛ ہمہ از سعی کرن بود. و این کرن آن وقتی کہ از دست ابہمن زخمی گشت، بخون آغشتہ، نفس سوختہ، در پیش او نمیتوانست ایستاد، و از زندگی خود ناامید شد، و بگریخت و بیہوش گشت، و دروناچارچ را برانگیخت و برآن آورد کہ او کمان ابہمن را ببرید. و چون دروناچارچ کمانش را ببرید، آن پنج مہارتہی دیگر از شست‌ہا تیرہا رها کردند، و او را بہ قتل رسانیدند. و اگر چہ آنہا، و دیگران را از قتل ابہمن آزار رسید؛ اما درجودہن، و کرن از خوشحالی خندہ‌ها کردند، و ہمین کرن در مجلس، سخنان درشت با دروپدی گفت کہ پاندوان بہ دوزخ رفتند، و تو کنیزک شدہ‌ای، در خانہ دہر تراشت باش، و شوہر دیگر بکن. ای ارجن! کرن و بالاندوز این سخنان میگفت، و تو شنیدی. اکنون بہ تیرہای جگر دوزکرن را بکش، تا چون تیرہای تو در بدنش جاکند؛ نصیحت دروناچارچ، و بہیکم کہ نشنیدہ بود؛ بیاد آورد. و تیرہای تو خون او را میخوردہ باشد تا او را بہ ملک عدم فرستد. و راجہ‌های حاضر و دیگر مردم ہای‌کنان کرن را از ارابہ غلطیدہ تماشا کنند، و برادران و خویشانہاش از ارابہ افتادہ بخون آغشتہ و برخاک ہلاکش ببینند، و علم او بضر بکہپر تو لرزان شدہ بر زمین بیفتد. و شل ارابہ‌اش را بہ تیرہای تو بریدہ و

صاحبش را کشته دیده گذارد، و از ترسی که او را فرو گیرد، بگریزد. و در جوده‌ن کرن را کشته یافته، از حیات و سلطنت ناامید گردد. ای ارجن! بنگر که پانچالان و غیر ایشان از ضرب تیرهای کرن چگونه بهرجانبی گریزان میگردند؟ اما از گرد و پیش پاندوان دور نمیتوانند رفت از آن جمله دهرشت دمن، و شکمندی، و پسران دروپدی، و نکل، و سهدیو، و درمکبه (Durmukha)، و جنمیجه و سودهرما (Sudharman) و ساتک را کرن در پیش دارد، و همه زیون او شده اند، و فریاد قراپتیان تو (یعنی: پانچالان) که مغلوب کرن شده اند بگوش میرسد. و پانچالان آن نوع بهادرانند که هرگز پای پس نخواهند نهاد؛ چه مرگت پیش آنها اعتباری ندارد، و بمردن قرار داده اند و مصداق این سخن آن که از بهیمک که تنها به شست‌های تیر تمام لشکر پاندوان را درهم آورد، و برهم زد؛ روی نگردانیدند. و همین نوع از دروناچارچ که دانای فنون تیراندازی، و سوزنده غنیم به آتش سلاحها بود؛ قدم مردانگی عقب ننهادند. و از آنجا که دایم بخیال زیون ساختن غنیم خود خوشوقت اند؛ هرگز از کرن رونخواهند گردانید. در این وقت کرن به آتش سلاحهای چانفرسا مانند پروانه‌ها پانچالان را میسوزاند؛ تو جهازی شده آنها را از آن دریای بی‌کشتی که کرن بوده باشد بیرون آر. و سلاحی که کرن از پرسرام یافته بود، ظاهر میشود که آنرا در کار کرده است؛ و تیرهای کرن در میدان کارزار مانند فوج‌های زنبوران در هوا نمودار است. و پانچالان از بیم و ملاحظه آن سلاح که باطل ساختن آن در حوصله هیچکس نمیگنجد، به هر طرفی شتابان و گریزان میگردند. و اینک بهیم نیز باتفاق سرنجی با کرن در کارزار است؛ اما تیرهای کرن را میخورد. اگر مدد نکنی کرن پاندوان، و پانچالان، و سرنجی را هلاک خواهد ساخت، مانند غلبه بیماری که بی مداوا مریض را هلاک سازد. من در لشکر جدهشتر غیراز تو کسی را که در برابر کرن رفته، بسلامت برگردد نمی‌بینم. امروز از تو آن لایق است که عهد خود را درست‌سازی، و به تیرهای الماس فعل کرن را به عدم فرستاده در میدان کارزار سر برفرازی. ای بزرگترین دلوران! تویی که کرن را با تمام کوروان توانی کشت. من غیراز تو هیچکس را لایق این کار نمی‌بینم. الحاصل کرن را کشته مدعای خود حاصل کن و خوشحال گشته کامیاب باش.

ارجن برآن شد که هرچه زودتر کرن را به خانه مرگت بفرستد!

سنجی با دهرتراشت گفت که ارجن سخنان کرشن را شنید و هر چند خوشحال شد، و دست به زه کمان خود گردانید، و برسم کمانداران کمان را در حرکت آورد؛ و با کرشن گفت که هرگاه تو صاحب و پناه ما باشی؛ البته ما را ظفر خواهد بود. و اگر تو مددکار و کمک من باشی بر هر سه عالم ظفرمند می‌شوم؛ کرن خود چه کس خواهد بود؟ من پانچالان را گریزان و کرن را بی‌ملاحظه جلوه‌گنان می‌بینم، و آثار سلاح پرسرام را که کرن در کار کرده است، ظاهر می‌نگرم — مانند بجر که اندر آنرا کار فرموده باشد. و امروز آن روز است که من کرن را بکشم و این

قصه را تاگیتی باشد مردم عالم می‌گفته باشند. امروز به‌تیرهای از گاندیو برآمده من او را بخانه مرگ می‌فرستم. و امروز دهرتراشت مسست‌رأی؛ بدکنگاشی خود را خواهد دریافت و درجودهن که هیچ لیاقت نداشت و برای او سلطنت نمود، از سلطنت و راحت، و دولت، و ملک و فرزندان نوید خواهد شد. و درجودهن از حیات خود قطع امید خواهد نمود؛ بجهت کشته شدن کرن. و دهرتراشت، کرن را از تیرهای من پاره‌پاره شده دانسته آن سخنان ترا که هنگام ایلچی‌گری بوی گفته بودی یاد خواهد کرد.^۱ و امروز شکن ارا به‌ام را بجای پانسه انداختن، و کمان مرا قمار، و تیرهای مرا گرو آن قمار خواهد دید. و امروز محنت بیخوابی‌ها را جد‌هشتر که از بیم کرن کشیده بود، از کشته شدن کرن بخوشحالی بدل خواهد کرد.

ای کرشن امروز من تیری سردهم که روح کرن را از قالبش بدربرد و امروز عهد کرن را که با خود بسته که تا ارجن را نکشم پای خود را نشویم، به‌دروغ برآرم. و کرن که در کارزار بروی زمین هیچ کس را در نظر نمی‌آورد، امروز زمین خون او را خواهد خورد. و کرن به‌اتفاق دهرتراشت آنچه با درویدی گفته بود که اکنون هیچ شوهر نداری آنرا دروغ سازم. و آنچه او ما را بکنجدهای از روغن تهی شده نسبت کرده بود، امروز آن کنجدها را پرروغن بوی بنمایم. و امروز که کرن را بکشم، درجودهن را با برادران و دوستانش مانند: آهو از پیش شیر گریزان سازم. و امروز از کشته شدن کرن، و فرزندان، و خویشان او درجودهن غرق دریای اندوه خواهد شد. امروز من دهرتراشت را بی‌پسر و بی‌وزیر و غلام سازم (یعنی: این همه را بکشم) و او تن تنها بماند. امروز من در نظر همه کمانداران سر از تن کرن به‌تیر بردارم، و اعضای پاره‌پاره شده او را مرغان طعمه‌خوار بمنقارها بشکافند. و جد‌هشتر اندوه و محنت سالدائی را که در خاطر داشته است، از دل برآورد؛ و او را بکشتن کرن، و متعلقانش خوشحال سازم و دیگر راجه‌ها را نیز برخاک هلاک بفلطانم. و امروز سرهای دشمنان ابهم را از بدن‌های ایشان جدا سازم.

ای کرشن امروز من درجودهن را کشته روی زمین را بی‌اغیار، به‌جد‌هشتر بسپارم، یا شما بی‌من در عالم بگذرانید! و امروز وام خود را از ذمه خود اداسازم و به‌تیرهای از کمان گاندیو برآمده، بکشتن کرن محنت و غم سیزده‌ساله را از خاطر برآورم و امروز به‌کشته شدن کرن پانچالان بمدعای خساطر و آرزوی دل خواهند رسید.^۲

ای کرشن از کشته شدن کرن و ظفر یافتن من، نمیدانم که ساتک چقدر خوشحالی خواهد کرد. امروز من بکشتن کرن، و پسرش؛ نکل و سهدیو، و ساتک را شادان سازم. و امروز کرن را کشته از وام‌دهرشت‌دمن، و شکمندی خود را خلاص نمایم.

۱- اشاره به‌ایلچی‌گری کرشن جهت صلح بین کوروآن و پاندوان مذکور در جلد اول.

۲- اشاره است به‌ایام سیزده سال تبعید پاندوان که در دفتر اول داستان این ماجرا مذکور است.

امروز خود را از خشم برآمده با کوروان کارزار کنان و کرن را برخاک غلطانیده ببینم. ای کرشن! باز در پیش تو خود را ستایش میکنم، و میگویم که امروز در علم کمانداری، و چالاکی و تحمل و خشمگینی هیچکس برابر من نیست. من کمان در دست گرفته آنقدر مردانه‌ام که اگر دیوتها و دیتان و دیگر خلائق یکجا شده به کارزار من برآیند همه را زبون سازم و به‌زور بازوی خود دیگران را به‌هیچ برآورم و قوت چالاکی خود را فزونتر از بهادران نامدار میدانم و تنها من به‌کمان گاندیو و تیرهای شعله‌آسای خود کوروان را و باهیک (Valhika) را مانند آتش که گاه خشک را می‌سوزد بسوزانم و در کف دست من علامت تیر شکت (Sakti)^۱ نام‌نیزه‌ها است و در کف پایم نشانی علم و ارا به است و کسی که این نشانه‌ها دارد کیست که در کارزار بروی تواند غالب آید؟. ارجن این سخنان گفت و همان نوع که از غصه چشمانش سرخ شده بودند بقصد خلاص ساختن بهیم و گشتن کرن روان شد.

دهر تراشت با سنجی گفت که در این وقت که پاندوان و سرنجی با مردم لشکر من درافتاده بودند و ارجن برسر کرن روان گشت در میان ایشان چگونه کارزاری واقع شد؟.

سنجی گفت که در لشکر فریقین علمهای بزرگ بودند و نقاره‌ها مانند ابر-های برسات در خروش آمده و در آن معرکه فیلان برمثال ابر و درخشیدن سلاحهای زرنگار در رنگ برق مینمود و آواز پایه‌های ارا به‌ها و فریاد بعضی مبارزان بمنزله رعد بود و انواع تیرهای فولادی و دیگر انواع سلاح‌ها حکم باران ابر داشت و سایر سلاح‌ها بجای آب که در آن ابر جای دارد.

بعد از افتادن آن آب خون میبود که روان میشد و مانند باران بیوقت محنت میداد و بد می‌بارید و میدان کارزار حالتی که عالم را در آخر زمان پیش آید، پیدا کرد. گاه ارا به‌سوار بسیار یکی از مبارزان را گرد گرفته کارزار مینمودند و گاه يك دلاور برفوجی از ارا به و اسب‌سواران حمله می‌آورد و میکشت. القصه در آن میدان این نوع کارزاری هولناك در گرفته بود که ارجن بربسیاری از ارا به-سواران با بهلبانان و اسب‌سواران حمله آورد و کشت و اسبان و فیل‌سواران و پیاده‌ها را نیز بخانه مرگ روبراه کرد. و کرپاچارج با شکهندی مقابل شد؛ و درجودهن با ساتك؛ و اشوتهمان با شرتشروا (Srutasrava)، و چترسین، باجدهامن (Yudhmanyu) و سکپین، با اتموجا، و مردم سرنجی روبرو شدند. و سهدیو برشکن مانند: شیر گرسنه که برگاو حمله آورد دوید، و برکه‌ه‌سین با شتانیك درافتاد؛ و شیبه‌های تیر بروی انداخت، و شتانیك نیز بروی تیرها سرداد، و نکل کرت برما را تیر بسیار زد و دهرشت‌دمن که سردار فوج پاندوان بود، برکرن تیر بزد، و دوشاسن و لشکر سن‌سپتکان با بهیم درافتادند، و اتموجا که با سکپین درافتاده بود؛ او را مسافر راه‌فنا ساخت. و از افتادن سرسکپین بر زمین آوازی عظیم برخاست،

۱- تیر سو برهمنیه (Subrahmanya) را شکتی (Sakti) نیز خوانده‌اند که آنرا بشوکرمن (Visvakarman) ساخته است.

و صدای غریب در اطراف عالم و آسمان پیچید. و کرن پسر را به آن حال دید و از غصه پر برآورد، و اسبان اتموجا را گشت، و علم و اراپه‌اش را ببرید و اتموجا نیز به تیغ آبدار خود کرن را زخمی ساخت؛ پس از آن محافظان و اسبان اراپه کرپاچارج را هلاک ساخت و برارابه شکمندی سوار گشت، و شکمندی در آن حال اسبان کرپاچارج را کشته دید، و متعرض زدن و کشتن او نشد. و اشوتهمان رسید، و اراپه کرپاچارج را به اراپه خود بست و از آنجا بدربرد. و بهیم باجوشن‌زراندود، فوج پسران ترا سوختن گرفت - مانند: حرارت آفتاب تابستان.

سنجی با دهرتراشت گفت که در این چنین معرکه هولناک بهیم که مردم لشکرت او را گرد گرفته بودند، با بهلبان خود گفت که اراپه مرا پیش ببر. بهلبان اراپه‌اش را بهمان‌جا برلشکر پسرت برد، و دیگر کوروان نیز با اسب، و فیل، و اراپه بسیار بروی دویند؛ و از هرچار طرف تیرها براسبان بهیم زدند. بهیم تیرهای ایشان را به تیرهای خود برید، و از بس که تیرهای جوشن‌گداز براسب و فیل و اراپه مبارزان، و برجنگجویان میزد، غریو، و فریاد از نهاد آنها برمیخاست - مانند: صدای کوه که از زدن بجر برخیزد - و مبارزان چهرتیران از تیرهای جانفرسای بهیم زخمی خوردند، و مانند: مرغان که بردرخت جمع آیند؛ برسر بهیم جمع آمدند. در این وقت بهیم مانند جم که در آخرزمان بهلاک نمودن خلایق بشتابد؛ در نابود ساختن مردم لشکرت بشتافت، و آنها تاب حمله‌های بهیم نیاوردند، و باطراف گریختند - مانند: ابرهایی که از باد پریشان گردند. بعد از آن بهیم خوشوقت گشت و با بهلبان خود که بشوک (Visoka)^۱ نام داشت گفت که من در این کارزار تیراندازی مینمایم، و هیچ نمیدانم که مردم خود را یا لشکر غنیم را میزنم ترا باید که خبردار باشی؛ مبادا که از تیرهای جان‌شکار مردم خود را بزنم؛ چه من این همه مردم غنیم را که در چهارطرف خود می‌بینم، خاطر به هم برمی‌آید که چرا کشته نگشته‌اند؟ و راجه جدهشتر دردمند، و زخمی است، و ارجن که بدیدن او رفته هنوز نیامده است؛ من از این جهت بسیار اندیشه‌مندم، و بخود می‌بینم که آیا راجه و ارجن زنده باشند یا نه؟! اکنون من که از این غصه پرشده‌ام، این لشکر بیکران غنیم را می‌خواهم نابود سازم، و فارغ‌البال شوم؛ و ترا نیز خوشحال کنم. ببین که درترکشهای من چقدر تیرمانده است؟ آنچه باشد نیکو معلوم نموده بامن بگوی. بشوک گفت که شصت هزار تیر باقی مانده است - و از تیرهای پهن پیکان، و کپهرها ده هزار و از تیرهای فولادی دو هزار، و از تیرهای کوه شکاف سه هزار، و دیگر سلاح‌ها نیز مانده است، و مجموعه سلاح‌ها، و تیرها آن مقدار است که اگر برارابه‌ای باشد شش گاو نر آنرا توانند کشید؛ و گرز، و زوربازوی تو از آن علیحده است. و از جمله سلاحها براس که عبارت از برچه‌های کوچک است، و شمشیرها، و مدگرها (Mudgara)^۲ و نیزه‌های بسیار است. تو از جانب سلاح خاطر جمع‌دار، و اندیشه کم

۱- بشوک (ویشوک Visoka): نام اراپه‌ران بهیم یا بهیم‌سین است.

۲- مدگر (Mudgara) هر نوع حربۀ کوبندۀ آهنی.

شدن مکن. بهیم گفت که ای بشوک! امروز این معرکه را از تیر من که اعضای بهادران، و راجه‌ها را جدا خواهد ساخت، مانند: شهر جم هولناک خواهی دید. و این قصه را طفلان نیز خواهند دریافت که امروز بهیم تمام کوروان را خواهد کشت؛ یا کوروان او را هلاک خواهند ساخت. کوروان بتمام و همه خلایق از خرد و بزرگت بیایند، و با من به‌کارزار درآیند و آنها یا مرا خواهند کشت و یا من آنها را در این کارزار هلاک خواهم کرد؟! دیوتها با من یارومددکار باد! و ارجن نیز در این وقت برسد! ای بشوک! نگاه کن که این مردم کوروان، و راجه‌های ایشان که می‌گریزند. بشوک گفت که مگر آواز چاشنی گاندیو ارجن به‌سمع تو نرسیده است؟ این‌ها را می‌زند که ارا به‌سواران با علم‌ها، و سایر مردم گریخته می‌گردند، و باز با یکدیگر جمع آمده یک‌جا میشوند! و گاه از ضرب تیرهای بجر مثال ارجن، ارا به، و فیل، و اسب‌سواران گریزان شده، گروه‌گروه پیاده‌ها را پایمال می‌سازند، و می‌گریزند. بشوک گفت که مگر آواز چاشنی گاندیو ارجن به‌سمع تو نرسیده است؟ خاطر جمع باد که جمیع مدعای تو حاصل است (یعنی: ارجن زنده و سلامت بکارزار مشغول است). و اینک نشانی علمش که هنونت (Hanuman) است نمایان، و زه کمان او در فوج فیلان مانند برق در ابرسیاه درخشان. و هنونت از پس مهابتی که دارد افواج غنیم را از هرچهار طرف خود می‌ترساند – چنان که در دل من نیز بیم آن راه یافته است! و این‌که تاج مرصع ارجن با آن لعل تابدار نورانی دیوتها، و سفیدمهره دیودت (Devadatta) نام در پهلویش نمایان گشته؛ و کرشن که عنان اسبان ارجن در دست دارد؛ مردان معرکه را زیروزیر دارد و چکر (Cakra) بجر مثال الماس‌کردار در پهلوی او نمایان گشته است. و آن چکر گلبانگت کرشن بلند دارد، و تمام جادوان به‌تعظیم آن می‌پردازند. نظر کن که خرطوم‌های فیلان را که راست مانند درختان سال است؛ با فیلان و سواران ایشان که به‌زخم تیرهای ارجن چون کوه از ضرب بجر می‌افتد. ببین سفیدمهره براق کرشن^۱، و آن لعل تابدار را در گلویش؛ ای بهیم‌سین! به تحقیق بدان که ارجن آمد، و این که می‌بینی ارجن است که ارا به، و اسب، و فیل‌سواران بسمی بازوی او چگونه مانند درختان که از آسیب صرصر بازوهای گرد (Garuda)^۲ بیفتد، می‌افتد. و از جمله فوج چهارصد جنگجوی ارا به سوار را با اسبان و بهلبان و با هفتصد فیل‌سوار با فیلان و دیگر سواران و پیاده‌های بسیار را مسافر راه‌فنا ساخت. و این‌که ارجن نزدیک رسیده کوروان را چنان می‌زند، و میکشد که اختر بدور منزل چهاردهم قمر آمده، خلایق را در هلاکت اندازد. ای بهیم‌سین عمرت درازباد که آرزوها میسر شد، و دشمنانت هلاک گشتند؛ بشوک بهلبان سخن را باینجا رسانید. بهیم‌سین با وی گفت که تو ارجن را به‌من نمودی، و سخنان دلخواه گفתי؛ چهارده موضع به‌انعام تو مقرر کردم، و یک‌صد کنیز و هشت ارا به به‌تو عطا نمودم.

۱- نام سفیدمهره کرشن: پانجه‌جنیه (پانجه‌جن = Pancajanya) است.

۲- واژه گرد (Garuda) که نام یک پرده‌داستانی است؛ «گرر» نیز تلفظ میشود.

سنجی یا دهر تراشت گفت که از جانب دیگر ارجن آواز بهیم و نعره‌های شیرانه او را شنید و با کرشن گفت که اسبان ارا بهام را جلدتر بران، و بهیم را به من بنمای. کرشن گفت: اینک نزدیک بهیم رسیدیم، و او اسبان را تیزتر براند. و چون کوروان دیدند که ارجن رانده، می‌آید؛ ارا به و اسب و فیل سواران و پیاده‌های ایشان به غوغای تمام بر سر ارجن دویدند، و ارجن را با ایشان کارزاری واقع شد که موجب هلاک و فتنای خلائق بسیار شد؛ و سبب نجات مردم از وبال و گناه گشت. و ارجن به سلاح‌های خرد، و بزرگت‌سرها و بازوهای لشکر غنیم را به تیرهای پهن پیکان ببرید. و همچنین چترها و علم‌ها و ارا به‌ها و فیلان و اسبان و فوج پیاده‌ها را میبرد و میکشت. و اینها مانند درختان که از صولت باد بیفتند، از ضرب تیرهای ارجن بر زمین می‌افتادند. و فیلان با پوشش‌های زرنگار، و تیرهای سوفار طلا اندود خورده گویا آتش دراز گرفته می‌نمودند. القصه ارجن این همه مردم لشکرت را برخاک هلاک انداخت و بر سر کرن متوجه شد، و در لشکر کرن مانند نهنگ که در دریا آمده، دریا را بجوش درآورد، درآمد. و افواج لشکر تو، ارجن را متوجه کرن دیدند، و از هر طرف بروی تاختند. و از تاختن این مردم غلغلۀ عظیم برخاست. تو گفتی دریای محیط در خروش آمد. این مردم قطع نظر از زندگانی خود نموده، از روی پردلی، شیر مانند بر ارجن حمله بردند. و با آنکه به این شکوه شبیه‌های تیر بر ارجن سردادند؛ اما ارجن به تیرهای صرصر فعل الماس کردار؛ جمعیت آنها را مانند بادی که ابرها را پریشان سازد؛ برهم زد. و آنها یار دیگر جمع آمدند، و بر سر ارجن دویدند، و تیرهای بسیار بروی انداختند. در این وقت ارجن هزاران جنگجو را مسافر راه فنا ساخت. و بعضی مهارت‌پیان زخم تیرهای ارجن خورده از نظر غایب گشتند. در این حال ارجن چهارصد مهارت‌پنی دلاور را روبراه عسدم ساخت، و دیگران تاب نیاوردند، و روبگریز نهادند. و از گریختن آنها غلغلۀ عظیم مانند صدائی که از افتادن کوه در دریا برخیزد؛ برخاست. و ارجن از کار این فوج‌ها پرداخت و همچنان که در فوج کرن درآمده بود پیش‌رانند؛ و در آن حال فریاد از نهاد حاضران برخاست. و بهیم این غوغا را شنید و دریافت که ارجن می‌آید. شادمان گشت، و با قوت تمام لشکر دشمن را زیر و زبر ساخت، و در رنگ باد در معرکه میگشت، و از ضرب شلاق بهیم مردم لشکرت مضطرب و بیقرار و بی‌آرام گشتند. و بهیم بقصد هلاک آنها تیرهای جان شکار را سرداد. و مردم لشکر پسرت زور بازوی بهیم را مانند قوت جم تماشا نموده، گریزان شدند. در این وقت در جودهن با نزدیکان خود گفت که شما اتفاق نمایید، و بهیم را بزنید که بکشتن او همه پاندوان نابود میشوند؛ و آنها انقیاد حکم در جودهن نمودند، و بر بهیم تیرباران کردند. و همه ارا به، و فیل، و اسب سواران بهیم را گرد گرفتند، مانند؛ هاله‌ای که برگرد ماه برآید. و این کوروان بجهد و کوشش تمام بروی تیرباران کردند. و بهیم به تیرباران جان‌فرسا، در آن فوج رخنه‌ها کرد، و مانند ماهی که از شبکه پدر رود؛ بیرون آمد. و از جمله آن فوج ده هزار فیل و دولک و دوست مرد، و پنجمزار اسب را به قتل

رسانید؛ و یکصد ارابه درهم شکست؛ و دریایی از خون^۱ کشته‌ها روان ساخت که آب آن خون، و گرداب آن گردش پایه‌های ارابه بود، و فیلان بجای نهنگان، و مردم بجای ماهیان، و اسبان بجای ناک^۲ و موی کشته‌ها در رنگ کاه، و چرک جمع آمده، در آن دریا بازوهای جدا شده مانند ماران، و گل آن دریا از پیه، و کمان‌ها چون موج‌ها و چترها و علم‌ها، و دستارهای سفید بمنزله کف دریا، و حمایل‌ها نیلوفر بود.

القصه دریای این چنین که ترسناکان از آن بترسند؛ و دلاوران عبور نمایند، در يك لحظه بهیم پیدا آورد، و بهرطرفی که بهیم رو می‌آورد، هزاران بهادر طعمه شاهین اجل میشدند. درجودهن این همه کارپردازی بهیم را مشاهده نمود، و با شکن گفت که تو دراین کارزار با بهیم دستبردی بنمای؛ همانا که به مغلوب ساختن او برهمه پاندوان ظفریابیم. شکن با برادران خود، و لشکر عظیم برسر بهیم دوید و مانند کرانه‌ای که محیط را از طغیان و سیلاب مانع آید؛ سر راه بهیم گرفت. و بهیم روی روی او شد، و شکن يك تیر بر سینه بهیم بجای پستان وی زد، و تیری چند فولادی بروی بزد که جوشنش را شکافت، و در بدنش جا کرد، و بهیم زخمی گشت، و از روی خشم يك تیر بر شکن انداخت. شکن آنرا در هوا هفت پاره ساخت، و بهیم از آن حال خشمگین‌تر شد، و درهمین اثنا تبسم نمود، و کمان‌شکن را ببرید. شکن کمان دیگر گرفت و شانزده تیر کبهر بگرفت، از آن جمله هفت تیر بر بهیم، و دو تیر بر بهلبانش بزد، و به يك کبهر علم، و به دو کبهر چترش به‌برید، و بچهار تیر اسبان‌ش را زخمی ساخت. در این حال بهیم را خشم برخشم افزوده شد، و نیزه فولادی گرفت، و آن نیزه، مانند زبان مار حرکت‌کنان بر ارابه‌شکن افتاد. شکن همان نیزه بگرفت، و چنان بر بهیم زد که از بازوی چپ او گذشت، و مانند برق افتاد و ازخوشحالی لشکر شکن نمره‌ها کردند، و بهیم این معنی را از آنها تاب نیاورد؛ و شکن را در زیر شبیه تیر فرو گرفت، و بمردم لشکرش اصلاً متعرض نشد. بعد از آن به تیری چند هرچهار اسبان، و بهلبانش را بدم روپراه کرد. و به يك کبهر علمش را ببرید، و شکن از ارابه فرودآمد، و تیر بسیار بر بهیم انداخت. بهیم تیرهای او را در هوا برید، و کمانش را نیز ببرید، و او را زخمی ساخت. چنانچه شکن با رمقی از حیات برزمین بیفتاد. در این حال درجودهن او را بی‌هوش یافت، و بر ارابه خود انداخت، و از پیش بهیم بدرآورد. و درهمین اثنا لشکر درجودهن از بیم بهیم روبگریز نهادند. و درجودهن زنده بودن شکن را غنیمت دانست و او را بگرفت، و بگریخت. و مبارزان لشکری درجودهن که با پاندوان دویده جنگ مینمودند این حال را مشاهده کردند، و آنها نیز بگریختند. و بهیم هزاران تیراندازان آنها را تعاقب نمود و کرن پست را قرارگاه و جای شد، مانند پشته ریگ که در میان دریا کشتی شکسته‌ها را جای آرام شود. بعد از آن، آن مردم آرام گرفته قرار بر مردن خود دادند، و از روی

۱- دریایی از خون؛ یعنی: رودخانه‌ای از خون.

۲- ظاهراً اگر می‌گفت: و اسبان به جای کوسه‌ها بودی؛ اولی بود.

جهد تمام به کارزار مشغول گشتند.

دهر تراشت از سنجی پرسید که چون بهیم لشکر ما را شکست داد، درجوده من، و شکن، و کرن، و دیگر دلاوران، و کرپاچارچ، و کرت برما، و اشوتهمان، و دوشاسن با یکدیگر چه گفتند؟ ای سنجی مرا بسیار تعجب است در حال بهیم که او تنها با تمام لشکر ما کارزار نمود. باری کرن موافق عهدی که داشت هیچ مردانگی کرد یا نه که شرم و راحت و عزت و امید و حیات وابسته به کرن است؟ با من بگوی که کرن در این حال که مردم لشکر ما را گریخته و شکسته دید چه کرد؟ و فرزندان و دلاوران من و دیگر راجه‌های مہارتھی چه کار ساختند؟

سنجی گفت که این حال بعد از دوپهر روز، روی داده بود، و کرن در نظر بهیم، پانچالان را در شلاق گرفته بود. و بهیم نیز لشکر پسر را پیش انداخت و در شلاق داشت. و چون کرن دید که بهیم لشکر ترا هزیمت داد، با بهلبان خود گفت که ارا به مرا بر سر پانچالان بران. شل که بهلبان کرن بود، ارا به اش را بر لشکر مردمی که از جونپور، و چندیری بودند^۱ برد؛ و هر جا که اراده کرن میبود، همانجا ارا به کرن را نگاه میداشت. لشکر پاندوان، و پانچالان از هیبت صدای رعد آسا و صورت مهیب آن ارا به که در پوست شیر برگرفته بودند؛ بترسیدند، و کرن به آن شکوه، و مہابت در میان آن لشکر درآمد، و به تیرهای جان فرسا بسیاری از بهادران، و پانچالان را بقتل آورد، و مہارتھیان پاندوان یعنی: شکهندی، و بهیم، و دهرشت دمن، و نکل، و سہدیو، و پسران دروپدی، و ساتک تماشای این حال را نمودند، و برگرن تیرباران کردند، و از چهار طرف او درآمد، گرد گرفتند. و ساتک بیست تیر براستخوان زیر گلولی کرن زد، و شکهندی بیست و پنج تیر، و دهرشت دمن هفت تیر، و پسران دروپدی شصت و چهار تیر، و سہدیو هفت تیر، و نکل صد تیر برگرن زد. و بهیم نیز [در مواجهه] نود تیر براستخوان زیر گلولی کرن بزد، و کرن تبسم نموده، کمان خود را در حرکت آورد، و هر کدام از این مہارتھیان را پنج تیر بزد، و کمان و علم ساتک را برید، و نه تیر برسینه او بزد، و از روی خشم سه صد تیر^۲ بر بهیم زد، و به یک کپہر علم سہدیو را برید، و نه تیر برسینه او بزد، و بهلبانش را بکشت، و در طرفه العین بهلبانان و اسبان هر پنج پسر دروپدی را کشت، و آنها را پیاده ساخت و این معنی باعث تعجب و حیرانی مردم گشت.

القصة کرن این همه مردم را روی گردان ساخت، و به تیرهای الماس کردار، پانچالان و مردم چندیری و مچہ (Matsya)^۳ را در شلاق گرفت، و آن مردم نیز

۱- جونپور و چندیری نام جدید دو ناحیه ایست که در قدیم چدی (Cedi = چندیری) و کاروش (Karusa = شاید: جونپور) خوانده می شده است.

۲- در برخی از متون می تیر ضبط شده است.

۳- مچہ (متسیہ Matsya): نام قلمروی که بعقیده ویلسون: شامل دینچپور (Dinajpoor)، و (Rungpoor)، و کوچ بہر (Cooch Bhar) بوده است و بنظر برخی دیگر از ←

روبروی کرن تاخته او را در زیر شیب‌های تیر فروگرفتند. کرن بسیاری از ارابه سواران را بکشت، و زخمی ساخت؛ و تعجب آن که کرن تنها آن همه پاندوان را که کارزار مینمودند، برچانگاه میداشت، و پانچالان و غیرایشان را میزد. ای راجه! این نوع کارپردازی کرن، و سبک‌دستی، و چالاکی او را مشاهده نمودند، و دیوتها، و سده (Siddha)، و چارن (Carana)، و باقی مبارزان لشکرت زبان به تحسین، و آفرین کرن گشادند. و در آن حال لشکر دشمنان را در رنگ آتشی که گاه خشک را بسوزد خاکستر فنا ساخت. و دیگر مردم پاندوان از هیبت کرن، و بگریز آوردند. و پانچالان از پس که تیرهای کرن خوردند غوغای عظیم در میان ایشان افتاد، و از هیبت آن جوش و خروش، مردم لشکر پاندوان بگریختند؛ و در آن حال دشمنان کرن را بهادر یگانه قرار دادند. و از بوالعجبی کرن آنکه تمام پاندوان نگاه به جانب کرن تنها نمیتوانستند کرد، و همچنان که سیلاب بکوه رسید، و پریشان گردد؛ لشکر پاندوان را سوخت و مانند آتش بی‌دود نمود. القصة کرن سرهای مبارزان غنیم را جدا کرد، و شمشیرها و علم‌ها، و تیرها، و اسبان، و ارابه‌ها، و بیرق‌ها، و چنورا (Canvara) ها و پایه‌های ارابه‌ها، و غیر آن را - از چوب‌های ارابه لشکر غنیم - ببرید و از بس که فیلان و اسبان کشته گشتند، راه رفتن در آن میدان نماند. و از گل‌ولای، و از خون و پیه کشته‌ها نشیب و فراز در آن معرکه ظاهر نمی‌شد. و باز کرن سلاخی را سرداد که از آن تیر بی‌نهایت برآمد؛ و هوا را تاریکی فروگرفت - چنان که لشکر خود را از بیگانه فرق نمیکردند - و کثرت تیرهای کرن مهارت‌های پاندوان را فروپوشید، و آن مهارت‌های تیرهای کرن را رد میکردند، و میگریختند - مانند: آهوان وحشی که از پیش شیر بگریزند. و باردیگر روبرو میشدند و مهارت‌های پانچالان را مانند گرگ که رمه را بگریزند؛ هزیمت میداد؛ و مردم لشکرت آنها را گریزان دیده، غلغله عظیم برداشتند، و بر آنها دویدند. و درجودهن خوشحال گشت و بنواختن شادیانه فرمان داد. و پانچالان باردیگر قرار بر مردن دادند، و برگشتند، و حمله آوردند. و کرن بسیاری را از آنها بدم فرستاد، و هزیمت داد. و از جمله پانچالان بیست، و از مردم چندیری یک‌صد ارابه سوار را بقتل رسانید. و ارابه‌ها، و فیلان، و اسبان را از مبارزان خالی کرد، و پیاده‌های بسیار را پایمال فنا ساخت. و از بس شکوه و مهابت کرن؛ هیچکس را یارای نظر کردن به جانب او نبود. القصة کرن این همه اصناف سواران، و پیاده‌ها را به قتل رسانید، و در میان معرکه بایستاد؛ مانند: جم که در آخر زمان خلیق را فانی ساخته، آرام‌گیرد. و از اعجوبه کارهای پانچالان آن که با وجودی که این همه شلاق کرن میخوردند؛ دست از کارزار وی باز نمیداشتند. درجودهن، و دشاسن، و

→ هندشناسان این ناحیه ظاهراً نام ناحیه واقع در شمال هندوستان بوده است. کیننگهم این ناحیه را مجاور جیپور واقع در حدود ۱۰۵ میلی جنوب دهلی دانسته است.
۱- چنور (Canvara): بادبزن، مگس‌پران، مگس‌ران. چنور را غالباً از پرهای طاوس یا موی‌های اسب تهیه مینمایند.

کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرتبرما، و شکن نیز هزاران از مردم پاندوان را بعدم میفرستادند، و هردو پسران کرن که دلاور زمان بودند؛ آنها نیز میزدند، و میکشند. حاصل که کارزاری عظیم کردند. و همچنین پاندوان، و دهرشتدمن و شکپندی و پسران دروپدی خشمناک گشته مردم لشکرت را میزدند. ای راجه! از کوشش مردم لشکرت و لشکر پاندوان و از سعی بهیم مردم لشکرت فانی و هلاک گشتند.

سنجی با دهرتراشت گفت که ارجن نیز لشکر چهارگونه غنیم را زد، و دریای خون روان ساخت، و کرن را خشمناک دریافت، و با کرشن گفت که این علم کرن است که در نظر می‌آید؛ و بهیم نیز با غنیم در کارزار مشغول است. و این مردم پانچالان از هیبت کرن، روبگریز نهاده‌اند؛ و آن چتر سفید از درجودهن است؛ و پانچالان که از پیش کرن گریخته‌اند؛ کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرتبرما آنها را تعاقب نموده‌اند؛ اگر ما علاج آنها نکنیم، و کار این‌ها را نسازیم، مردم ما را بتمام خواهند کشت.

ای کرشن! شل عنان اسبان کرن در دست گرفته، از غایت زیرکی و دانایی که دارد، با زیبوفر مینماید. اکنون رأی من برآن قرار یافته که ارابه مرا برسر کرن بران. من تا او را نکشم از آنجا برنمیگردم؛ و اگر من آنجا نروم، او بی‌شبهه مردم پاندوان، و پانچالان، و سرنجی را نابود و هلاک خواهد ساخت.

شل به کرن هشدار میدهد که ارجن فرارسید!

کرشن ارابه ارجن را به‌جانب کرن راند تا با وی دویده، مقابله نماید؛ و لشکر پاندوان که با کوروان درکارزار بودند، ارابه ارجن را دیدند، و قوی دل گشتند، و تسلی تمام یافتند؛ و صدا و آواز ارجن مانند افتادن برق، و جوش و خروش دریا برآمد؛ و در این اثناء راه بر مردم لشکرت مظفر شده می‌آمد تا آنکه شل، علم ارجن را بدید، و با کرن گفت:

کسی را که میجستی، اینک برارابه‌ای که اسبانش پوزاند رسید، و کمان گاندیو در دست دارد؛ اگر تو او را توانی کشت خیریت ما همه حاصل میشود. ارابه‌سواران دلاور را کشته، و هلاک ساخته است و می‌آید، و هیچ‌جا معطل نمیشود و ترا همی جوید؛ تو نیز بروی بران! و ازبس که ارجن کارپردازی مینماید لشکر کوروان در پیش او قرار نمیتواند گرفت، و پریشان گشته، او را راه میدهند، و او دست از همه بازداشته، بقصد تو می‌آید؛ چه او آن آزار را که جدہشتر، و بهیم از تو یافته‌اند؛ دانسته است. و شکپندی، و ساتک، و دهرشتدمن، و پسران دروپدی، و جدہامن، و اتموجا، و نکل، و سہدیو، و ہرمحتی، و آزاری که از تو یافته‌اند همه را معلوم نموده است؛ و از آن است که هیچ‌جا معطل نمیشود، و از کمال خشم بقصد تو رسیده، می‌آید.

ای کرن! اکنون تو برسر وی بران که غیر از تو هیچ کس بروی نمیتواند

رفت؛ و هیچکس نیست که او را بجا تواند نگاه داشت — مانند: نگاهداشتن کناره محیط را و چنان می‌بینم که هیچکس از نگاهبانان در چپ، و راست، و پیش، و پس او نیست. طالع تو مدد کرده که ارجن تنها می‌آید. تو لایق و سزاوار هستی که ارجن، و کرشن را زبون سازی؛ و این کار از تو برآید؛ والحق این باری است بردوش همت تو؛ و تو با دروناچارچ، و بهیکم، و اشوتهمان، و کرپاچارچ برابری! سرراه برارجن بگیر که راجه‌های لشکر شما از بیم او کناره گرفته‌اند، و غیر از تو کسی نیست که پی‌هم این گریزنده‌ها را تواند برطرف ساخت، و این مردم را بجای پشتۀ ریگ، و زمین خشکی دست‌وپا زننده‌ها را در غرقاب دریا بهمان همت و جلادتی که سابق مردم ترهت و انبشت (Ambasta)، و کامبوج، و اوده (Ayodhya)^۱ و گندهار (Gandhara)^۲ را زبون ساخته، برایشان ظفریافتی؛ برارجن و کرشن نیز ظفرمند شو، و ایشان را مغلوب ساز.

کرن، با شل گفت: اکنون تو با من یکی شدی، و مرا قبول کردی، و نیز دانستم که دیگر ترا هیچ بیم از ارجن بغاطر نمانده است. امروز ورزش کارزار، و زور بازوی مرا تماشا کن که پاندوان را با ارجن، و کرشن به‌قتل رسانم. یا خود برخاک هلاک افتم یا از کشتن آنها مراد خود حاصل سازم و یا خود را بر دست آنها هلاک کنم.

شل گفت که ای کرن! مبارزان قرار داده‌اند که ظفریافتن برارجن تنها در حوصله تصور هیچکس نمی‌گنجد علی‌الخصوص که کرشن با وی یار باشد.

کرن گفت: راست می‌گویی، هیچکس در ارابه سواری مثل وی نیست؛ اما بنگر چگونه کارزار مینمایم. او برارابه خود سوار و در میان کارزار جولان‌کنان می‌گردد، و امروز یا من او را بکشم و یا او مرا خواهد کشت.

ای شل! از علامات بهادری در ارجن آنست که دستهای او عرق نمی‌کنند، و هرگز نمی‌لرزند، و ازبس ورزش کمانداری نشانه‌ها بردستهایش ظاهر شده، و دستها دراز است، و کمانش سخت و بلند است و سبک دست است، و تیر بسیار به یک دفعه سر میدهد، و تیرهایش مسافت یک گروه می‌روند، و کارگر میشوند. و ارجن آن کسی است که آتش را خوشحال ساخت، و از آن کار کشن، چکر یافت و ارجن کمان گاندیو، و ارابه اسبان پوز، و دو ترکش که هرگز تیرهای آن کم نمیشود، و دیگر سلاحهای دیوتها یافت. و وقتی که ارجن به‌آموختن علم به‌اندربولک (Indra Loka)^۳ رفت، از عنایت اندر بجبهت کارزار نمودن مهادیو را خوشحال ساخت، و از مهادیو پاشپت (Pasupata) نام سلاحی که از انداختن آن خلائق عالم بسوزد، یافت. و هریک از لوکپال (Lokapala)^۴ها علم سلاح‌ها بوی دادند تا بدان

۱- اوده (Oudh) = اجودھیا (Ayodhya) = نام پایتخت: رام.

۲- نام قلمروی و نام شهری واقع در ساحل غربی رودخانه سند؛ قندهار.

۳- اندربولک: آسمان یا بهشت اندر؛ مقام اندر.

۴- لوکپالان یا لوکپال‌ها (Lokapalas): خدایان یا موکلانی که چهار نقطه اصلی و ←

سلاحها، دیتان کالکنج (Kalakhanja)^۱ را هلاک ساخت و در جنگ بیرات (Virata) بر همه غالب آمد، و رخت‌ها و جامه‌های همه مہارتھیان را برد.

ای شل! اکنون با ارجن که صاحب این همه اوصاف است، و کرشن همراهی او است، کارزار خواهم نمود؛ و در میان تمام خلائق گلبنگت من پراکنده خواهد شد. و کرشن که در نهایت قوت برابر او هیچ کس نیست، و اگر هزاران سال وصف او کنم، نتوانم کرد؛ نگاهبانی او میکند؛ و این کرشن که پسر بسدیو است، و سفیدمهره، و چکر، و شمشیر در دست دارد، و بر همه کس ظفر می‌یابد؛ من از دیدن او، و ارجن خوشحال میشوم، و هم ترسناک می‌گردم. ارجن در کمانداری و کرشن در کارزار چکر (Cakra) ممتاز است و قرارداد و عهد ایشان در کارزار آنست که اگر کوه برف از جای بجنبد، میتواند؛ اما ایشان از جا نمی‌روند.

ای شل! کیست غیر از من که بر سر این چنین دو بهادر یگانه تواند رفت؟ آن شوقی که در دل من از کارزار ارجن همه وقت بوده است؛ اکنون همین لحظه بظهور میرسد؛ یا ایشان مرا یا من ایشان را خواهم کشت!

کرن این سخنان را با شل بگفت، و مانند رعد در غرش درآمد. در این وقت درجودهن زبان به تعریف کرن گشاد، و با کرپاچارج، و کرتبرما، و شکن، و الوک و خویشان شکن، و اشوتهمان، و دشامن و افواج پیاده‌ها، و فیل‌سواران، و ارابه و اسب‌سواران گفت که شما همه باتفاق بر سر ارجن و کرشن بتازید، و بزنید، و از هر چهار طرف او را درمانده سازید تا کرن ایشان را به آسانی زیون خود سازد، و ظفرمند گردد، این مبارزان اطاعت سخن او را نمودند، و باتفاق بقصد کرشن، و ارجن راندند، و برایشان تیرباران کردند. و ارجن مانند دریایی که جوی بسیار را در خود ناپیدا سازد، اکثر ارابه‌ها را نابود ساخت؛ و تیرگرفتن، و در قبضه نهادن، و کمان کشیدن، و کند دادن ارجن را هیچکس نمیدید. همین اسب و فیل و مردمان را از زخم تیرها بر زمین غلطیده می‌یافتند. و ارجن که حکم آتشی داشت، و تیرهایش بجای شعله، کوروان را تاب نظر کردن به جانب او نبود؛ مانند چشم بدرد آمده که بجانب آفتاب عالمتاب، نتواند دید. القصه کرپاچارج، و کرتبرما، و درجودهن، و اشوتهمان، بر ارجن تیرباران کردند، و او تمام تیرهای ایشان را به تیرهای خود برید، و هر کدام از آن چهار بهادر را سه تیر برسینه زد. و اشوتهمان ده تیر بر ارجن، و سه تیر بر کرشن، و چهار تیر بر اسبان ارابه‌اش، و چهار تیر بر هنونت که بر علم ارجن جای داشت زد؛ و از پی آن تیرهای فولادی بسیار بر ارجن سرداد. و در این وقت ارجن به یک تیر کمانش را برید، و با یک تیر پهن‌پیکان بهلبان، و به چهار تیر دیگر اسبان را بقتل آورد؛ و با سه تیر دیگر علمش را بینداخت. اشوتهمان خشمگین گشت و کمان دیگر بگرفت و گوشه کمان را بر زمین نهاد، و چله کرد، و به کرشن، و ارجن نزدیک شد، و تیر بسیار انداخت، و ایشان

→ چهار نقطه فرعی جهان هستی را به عقیده هندوان نگاهبانی مینمایند و عده‌شان معمولاً هشت است.
۱- نام اسورا (Asura)یی.

را آزار بسیار داد. و کرپاچارچ، و کرت برما، و درجودهن، نیز تیرهای بسیار برایشان سردادند. ارجن کمان، و علم کرپاچارچ را برید، و اسبان، و بهلبان او را بقتل رسانید؛ و او را به هزاران تیر - چنان که بهیکم پتاه را دوخته بود - بدوخت. بعد از آن به تیری چند علم ها، و کمان های درجودهن، و کرت برما را برید، و بهلبانان، و اسبان ایشان را بکشت. و همین نوع اسبان، و فیلان، و ارا به ها، و مبارزان را بکشت و بغلطانید. و بعد از آن که ارجن آنهمه را هلاک ساخت، دیگر دشمنان را بدست چپ داد و پیش راند. در این وقت راجه های دیگر سر راه برارجن گرفتند. ارجن به آنها روبرو شد، و آنها را از پیش برداشت. و شکندی، و ساتک، و نکل، و دیگران نیز با ایشان بودند و هرکس را که پیش ارجن می آمد، میزدند؛ و با کوروان نیز کارزار مینمودند، و مانند دیوتها که بردیتان برونند، ظفرجویان بعالم سرگشت تابان، بر سر کوران می راندند. و فریقین فریادها میکردند، و تیرها بریکدیگر می انداختند. و از بس تیر بسیار که بهادران طرفین سردادند، اطراف هوا را فرو پوشیدند، و عالم در نظر حاضران تاریک گشت.

تاختن ارجن به یاری بهیم سین!

سنجی با دهر تراشت گفت: ای راجه! بهیم تنها در دریای لشکر کوروان غرق می شد که ارجن این چنین رسید، و او را دستگیری نمود، و از آن غرقاب بدر آورد، و اکثری از فوج کورن را بخانه مرگ فرستاد؛ و شیبه های تیر ارجن از بسیاری، هم مبارزان را هلاک می ساخت، و هم روی هوا را برمی داشت. در هوا چنان که مرغان می پرند تیرها را جا داده کوروان را هلاک و نابود ساخت؛ و به کپهرهای پهن پیکان، و خدنگهای فولادی، سرها و بازوهای مبارزان را جدا می انداخت، و از سرها و بازوهای جدا شده مبارزان و ارا به های شکسته، و از هم ریخته، و فیلان و اسبان و مردمان کشته، میدان معرکه پر گشت، و هیچکس را راه رفتن بر آن زمین نبود. و در وقت هول و سهمناکی به رنگ دریای جم (Yama) که بیترنی (Vaitarani) نام دارد می نمود و از مبارزانی که بسلاحهای زرنکار مسلح، و بر فیلان سوار بودند، چهار- کس را ارجن از آن فوج و فیلانی که مانند باران ابر مستی از آنها می چکید، شکسته، و متفرق ساخت، و بر مثال ماه که از ابرها برآید، بدرآمد و راهی که پراز کشته های فیلان، و اسبان و سواران آنها و به ارا به های پایه ها شکسته، و مبارزان کشته گشته که سلاح های آنها شکسته، و ریخته بودند ارجن از آن راه گذر کرد، و کمان خود را چنان چاشنی داد که گفتی رعد در آسمان بغرید و برق بجست. در این وقت لشکر او از ضرب تیرهای ارجن مانند کشتی که از طوفان باد تباهی گرفته، پریشان شود؛ متفرق گشت. و تیرهای ارجن مانند شعله های آتش لشکر ترا سوختن گرفت -

۱- دریای جم: یعنی: رودخانه مرگ که آنرا: ویترنی (بیترنی Vaitarani = رودخانه) خوانده اند. در داستانها این رودخانه را خونین توصیف کرده اند. رودخانه دیگر بهیم اسم (بیترنی) در مهابهارات نامبرده شده که در ناحیه کالینگا جاری بوده است.

در رنگت جنگل آتش گرفته که برکوه آتش درگرفته، به غوغای تمام بسوزد؛ لشکرت به آتش تیرهای ارجن می سوخت.

ای راجه! ارجن لشکر ترا پایمال ساخت، و بسوخت، و پریشان کرد، و بشکست - چنان که بقیة السیف به چهار طرف رو به گریز نهادند - و کوروان آنچنان متفرق گشتند که جانوران جنگلی هنگام گرفتن آتش در جنگل پریشان گردند.

القصة لشکر کوروان بضرب تیرهای ارجن از کارزار پرداخته، به هر طرفی گریختند. ارجن، با بهیم ملاقات نمود، و تا دوگه‌ری بحرف و حکایت تفقد احوال اشتغال نمود، و با وی گفت که پیکانهای تیر از بدن جدهشتر برآمد و راجه به راحت است. بهیم خاطر خود را از آن حال جمع ساخت، و ارجن را فرمود تا ارا به خود را پیش راند، و آواز و صدای غریو ارا به هوا را پرساخت. در این وقت ده پسر تو که از دشمن خردتر بودند، کمانها در دست شوق‌کنان از روی دلاوری پیش آمدند. و ارجن را گرد گرفتند، و بر ارجن تیرهای شعله کردار زدند - مانند شعله آتش که بر فیل بزنند. و ارجن علم‌ها، و تیرها و کمان‌های آنها را، به تیرهای پهن پیکان و فولادی برید، و اسبان ایشان، و ایشان را بکشت.

سنجی بادهر تراشت گفت که در این وقت جنگجویان تو از سنسپتکان ارا به سوار با یکدیگر قول و عهد نمودند و مردن و کشتن خود را قرار دادند، و بر سر ارجن آمدند؛ و ارجن به آنها ملتفت نگشت، و بقصد کرن پیش راند. و این سنسپتکان از عقب ارجن بروی تیرباران کردند. او از روی خشم برگشت، و همه آنها را به تیرهای جان‌شکار مسافر راه فنا ساخت و مانند دیوتها که بعد از تمام شدن ثواب اعمال، از سرگت (Svarga) برآمده بر زمین افتند بر خاک هلاک افتادند. در این وقت کوروان بر سر ارجن ریختند، و او را گرد گرفتند و به انواع تیرها و شمشیرها و بانس (Bansa) ها و کمندها، و گرزهای بسیار او را فرو پوشیدند. و ارجن همه آن سلاح‌ها را به تیرهای خود در هوا برید، و از خود دفع کرد. بعد از آن به حکم پسر درجودهن یکهزار و سه صد بهادر فیل سوار از ملیچان (Mlecchas) ۲ پیش رفته ارجن را گرد گرفتند و بر ارجن تیرباران کردند، و ارجن تیرهای آنها را به تیرهای پهن پیکان در هوا برید. بعد از آن ارجن به تیرهای الماس کردار آن فیلان را با علم‌ها، و سوارانشان بر خاک هلاک انداخت - مانند کوه‌هایی که از ضرب بجر بر زمین افتد. بعد از آنکه آواز چاشنی کمان گان‌دیو بلند شد، و صدای جوش و خروش مردم و صیحه اسبان، و فیلان بسیار گشت؛ فیلان و اسبانی که از سواران جدا شده بودند، بگریختند، و ارا به‌ها خالی از بهادران، و اسبان مانند قطعه‌های ابر رنگارنگ نمود.

۱- بانس (بانسه Bansa): چوب خیزران؛ نی‌هندی.

۲- ملیچان (Mlecchas): بربرها، خارجیان؛ اقوامی که از نژاد آریین نباشند؛ غیر آریایی. قبائلی که پیش از ورود اقوام آریایی در هند قدیم میزیستند. بنابرداستان‌ها، اینان به یاری بسشت (Vasistha) برخاستند و علیه بشواتر جنگیدند.

اسب سواران از ضرب تیرهای ارجن گریزان، و افتان، و خیزان، می نمودند؛ و قوت بازوی ارجن بعدی ظاهر شد که تنها فیلان و اسبان و ارا به سواران را با مرکب هایشان می زد، و میکشت و می انداخت. در این وقت بهیم نیز بمدد ارجن رسید و بقیه السیف لشکر پسرت از آمدن بهیم روبگریز نهادند؛ و جمعی را با گرز خود در شلاق گرفت. و بهیم آن گرز را که حکم شب مرگ داشت و آدمیان و فیلان و اسبان طعمه آن بودند؛ قلمه ها و دروازه ها، و قصرها را می شکست، و می انداخت؛ و اسبان را با سواران ایشان و پیاده های مسلح را میزد و میکشت. و آنها فریادها کرده بخون آغشته بر خاک هلاک می غلطیدند؛ و زمین را بدندان می گرفتند، و طعمه جانوران آدمی خوار می شدند. و آن گرز از گوشت خواری واپرداخته به استخوان شکنی مشهور شد. الحاصل بهیم ده هزار سوار و پیاده بیشمار را بکشت، و گرز در دست هرجا می گشت، و مردم لشکر بهیم سین را گرز در دست دیده خیال می کردند که جم است که دند (Danda) در دست دارد. آخر بهیم بر فوج فیلان از لشکر پسرت مانند نهنگی که در دریا درآید در آن لشکر درآمد؛ و اکثر آنها را با فیلان و علم ها و بیرقها بر خاک هلاک انداخته، نابود ساخت. و بهیم این فوجها را شکست و باز بر ارا به خود سوار شد و نزد ارجن رفت.

ای راجه! لشکر پسرت از بس شلاق خوردن گرفتند زخمی شدند، و از بی طاقتی از جا نتوانستند جنبید. و ارجن آنها را در زیر تیرباران فرو گرفت و از بس که تیرهای ارجن در بدن سواران فیل و اسب و ارا به تاسوفار نشست؛ همه در رنگ گل درخت کدمب (Kadamva) نمودند؛ و در این حال غریو از لشکر پسرت برخاست، و این فوج از بس که از ضرب تیرهای ارجن بی تاب گشتند، در رنگ چوب نیم سوخته که طفلان آن را چرخ دهند تمام فوج در چرخ درآمد. و هیچکس از انواع سواران و پیاده ها مانند که زخمی نگشت و در خون خود آغشته نشد. هرکس مثل درخت اشوک (Asoka) گل کرده نمود و کوروان آن زور بازو و چالاکی ارجن مشاهده نموده دست از حیات کرن بکشستند، و تاب ضرب تیرهای ارجن نیاوردند، و کرن، کرن، می گفتند؛ و به هر طرفی می گریختند. و ارجن - خوشحال کننده پاندوان - تیراندازان، تعاقب آنها نمود، و پسران تو در آن حال از غرقاب هلاک نجات جوین با کرن ملحق شدند. تو گفتی از میان دریای موج به زمین خشک رسیدند که در پناه کرن خزیدند، و مانند مارانی که اصلا زهر نداشته باشند آنجا قرار گرفتند - در رنگ مردمانی که از مرگ هراسند و پناه به دهرم بگیرند، پسرانت از ترس ارجن خود را در پناه کرن انداختند. کرن نیز آن خون آغشته ها را استمالت داد، و فرمود که بیایید در عقب من بایستید، و خود آنها را بدحال و پریشان دید، و بمقاومت نمودن ارجن کمان را چاشنی داد؛ و کمان کشید و تنها بایستاد، و هر چند قصد ارجن داشت؛ اما بر سر لشکر پانچالان تاخت، و پانچالان خشمگین گشته، بر کرن تیرباران کردند؛ و کرن به تیرهای جان فرسا اکثر ارا به سواران را مسافر راه فنا ساخت چنانکه غریو از نهاد پانچالان برخاست.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون لشکر کرن پانچالان را مانند باد که ابرها را پریشان سازد پریشان ساخت و به تیری چند که پیکان آنها بصورت دو دست بهم آورده بود؛ اسبان و بهلبان جنمیجه را که از پانچالان بود، بکشت، و بر شرت سوم، و شتانیك كمپير بسیار انداخته کمان ایشان را ببرید و به شش تیر دهرشت دمن را زخمی ساخت و اسبانش را بقتل آورد و اسبان ساتک را نیز بکشت و بشوک پسر کیکی را بقتل آورد و کیکی از این حال خشمگین گشته بر پسر کرن پرسین (Prasena) دیده او را زخمی ساخت. کرن بدو تیر پهن پیکان بازوها و به یک تیر آنچنان سرش از تن جدا کرد که شاخه های درخت را از تبر جدا کنند. و پرسین پسر کرن بر ساتک که اسبان رتبه (Ratha) او کشته شده بودند، تیرباران کرد، و از تیرهای ساتک کشته شد. کرن از مردن پسر خشمگین گشت و بر ساتک تیر انداخت. آن تیر را شکمندی برید، و سه تیر بر کرن زد و از آن علم و کمان کرن را برید. کرن به شش تیر شکمندی را زخمی ساخت، و سر پسر دهرشت دمن را جدا کرد، و به یک تیر ست سوم (Sutasoma) را زخمی کرد.

در این وقت که پسر دهرشت دمن کشته شد؛ کرشن با ارجن گفت که پانچالان، و پسران دروپردی کشته خواهند شد؛ زودباش و بر سر کرن بشتاب و او را بکش. ارجن متوجه کرن شد، و دست به زه کمان گاندیو خود گردانید، و چندان تیر بینداخت که روی هوا را تاریک ساخت؛ و بسیاری از فیلان، و اسبان، و ارابه ها را با سوارانشان و پیاده ها را مسافر راه فنا ساخت، و در آن تاریکی هوا بسیاری از مرغان بر زمین افتادند، و هرجا ارجن میرفت بهمیم از عقب او نگاهبانی کنان میگشت. در این اثناء کرن با لشکر پانچالان درافتاد، و آنها را در شلاق داشت، و بسیاری از افواج ایشان را هلاک ساخت، و اطراف را به تیر بسیار فرو پوشید و اتموجا، و جنمیجه، و جداها من، و شکمندی باتفاق دهرشت دمن بر کرن تیرباران کردند و هر پنج کس از این مهارت بیان هر چند داد کوشش دادند، اما نتوانستند که کرن را از ارابه فرود اندازند - مانند: صاحب ترك و تجریدی که خواهش های پنج گانه او را از جا نتواند برد. کرن اسبان و بهلبانان آن پنج بهادر را به قتل آورد، و علم ها، و کمان های ایشان را ببرید، و بر هر یک از آنها یک تیر انداخته نعره های دلیرانه، کرد و از بس صدای تیر اندازی کرن، و کمانداری او حاضران معرکه خیال میکردند که زمین خواهد شکافت. و کرن در حلقه کمان کشیده مانند آفتاب درهاله می نمود. در همین حال کرن باز دوازده تیر بر شکمندی، و شش تیر بر اتموجا، و سه تیر بر جداها من، و جنمیجه، و دهرشت دمن زد، و این پنج بهادر مانند حواس پنج گانه که صاحب تجرید آنها را زبون سازد، زبون کرن گشتند. و چون پسران دروپردی دیدند که این پنج بهادر در غرقاب کارزار کرن غرق میشوند مانند: جماعت بقالان که از شکستن کشتی غرق گردند - آنها را دستگیری نمودند، و برارابه های خود سوار کردند، و از آن مهلکه بدر بردند. در این وقت ساتک به تیرهای الماس کردار تیرهای کرن را دفع ساخت، و بجهت حیرت و تعجب کرن، از روی تیزدستی هشت

تیر بر درجودهن، و کرپاچارچ و کرت برما زد؛ و درجودهن باتفاق آنها تیر بسیار برساتك زدند، و ساتك را تنها با این چهار نامدار کارزار درگرفت - مانند: بلدیت (Bali Daitya) که به صاحبان چهار طرف عالم درافتد - و از صدای چاشنی کمان ساتك و برآمد باران تیر، آن حاضران معرکه را تابنظر کردن به جانب ساتك نبود. در این حال آن پنج مہارتہی پانچالان برارابه‌های دیگر سوار شدند، و درگرد ساتك جمع آمدند - مانند: دیوتہا کہ به نگاہبانی اندر بیایند - به محافظت ساتك پرداختند. ای راجہ! در این وقت کوروان را بادشمنان کارزاری واقع شد کہ موجب فنای بسیاری از مبارزان گشت، و یاد از جنگ دیوتہا، و دیتان داد؛ و بسیاری از جنگجویان فریقین یگدیگر را ہلاک ساختند، و قالب‌ها تہی کردند و برخاک غلطیدند. و چون کارزار باین حد رسید، دوشاسن بقصد بہیم جنبش نمود، و پیش آمد. بہیم او را متوجہ بخود دید و مانند شیری کہ برفیل بدود، بردوشاسن دوید، و میان این دو دلاور خشمگین کارزاری کہ گروآن جانها تواند بود، در پیوست - مانند: کارزار اندر، و برترامردیت (Vritrasura) و این نامداران بریکدیگر تیرهای الماس کردار میزدند - مانند: دو فیل کہ برمادہ فیلی مست شہوت جنگت کنند؛ کارزاری مینمودند. بہیم بہ دو تیر پهن پیکان علم، و کمان دوشاسن را برید، و یک تیر برپیشانی او زد؛ و بہ یک تیر دیگر سر از تن بہلبانش جدا انداخت. دوشاسن کمان دیگر گرفت و عنان اسبان ارابه خود گرفت و دوازده تیر بر بہیم زد. سنجی با دہتراشت گفت کہ در این وقت دوشاسن بوالعجوبہ کاری کرد کہ بیک تیر کمان بہیم را برید، و بہشش تیر بہلبانش را زخمی ساخت، و دہ تیر دیگر بر بہیم زد، و تیر بسیار بروی انداخت. بہیم - مانند: فیل مست کہ مستی از وی می‌چکیدہ باشد - خون از بدنش روان شد و گرز بہ دست گرفت، و آنچنان بردوشاسن بزد کہ مقدار مسافت دہ کمان او را عقب برد، و بر زمین انداخت. دوشاسن، لرزان بر زمین افتاد، و ارابه با اسبانش بہمان ضرب بر زمین نرم شد.

کینہ تیزی و خونخواری بہیم‌سین!

و بہیم، دشن را بہ آن حال دید و آن سخنان درشت را کہ در آن معرکہ با دروپدی گفتہ بود؛ بخاطر آورد، و فی الحال دوید، و شمشیری گرفت، و از ارابہ خود فرود آمد، و بہ جانب او نگاہ‌کنان کہ دشن دروپدی را در حالت حیض رخت‌های او را از برش کشید، و بیگناہ بودن دروپدی و بفریاد نارسیدن دیگر شوہران دروپدی، بہیم را آنچنان آتش خشم درگرفت کہ تو گفتی باد این روغن را در آتش انداخت، و با کرن، و درجودهن، و اشوتہامان، و کرپاچارچ، و کرت برما، و دیگر بہادران کوروان خطاب کردہ گفت کہ امروز من این وبال اندوز گناہکار یعنی: دشن را میکشم اگر کسی را از شما قدرت خلاص ساختن او باشد؛ گویش بیا! این بگفت و آتش خشمش شعلہ زنان مانند شیر بردوشاسن دوید، و در نظر درجودهن، و کرن پای برگلوی دوشاسن نہاد، و سینہ اش را بہ شمشیر پارہ کرد، و

خون او را به دهان خود رسانید، و سرش از تن جدا کرد؛ و باز بخون او لب، و دهان خود بیالود، و آن عهدی که در باب کشتن و خوردن خون او کرده بود، بجای آورد؛ و بامردم گفت که من امروز ذوقی که از خون دوشاسن یافتم؛ از شیر مادر، و شهد، و روغن، و شراب و آب سرد خوش، و از آب حیات، و دیگر چیزهای خوش طعم نمی-یابم و نیافته‌ام. و باز بهیم از روی خشم دوشاسن را مرده دید، و گفت: دریغ و درد که مرگ، ترا از دست من امان داد؛ والا چه‌ها به‌جان تو نمی‌کردم؛ و چه محنت‌ها، و آزارها که ترا نمی‌رسانیدم!

سنجی میگوید: ای راجه! حاضران مرکه، چون بهیم را به آن مهابت دیدند، از ترس او، و از محنت آن حال؛ بعضی خود در زمین بیفتادند، و جمعی را سلاح‌ها از دست بیفتادند، و جمعی را غریو و فریاد از نهاد برآمد، و روبگریز نهاده‌گفتند: حاشا که این آدمی باشد؟ و چترسین و دیگران کشتن دوشاسن، و خونخواری بهیم‌سین تماشا کردند و بگریختند، و میگفتند که این راجه‌س (Raksasa) است. و جداهمن بی‌هیچ بیمی از عقب او درآمد، و شصت تیر برچترسین زد، و چترسین در رنگ مار زهرآلود برگشت؛ و سه تیر بر جداهمن، و شش تیر بر بهلبانش بزد. در این وقت جداهمن يك تیر الماس کردار را در قبضه نهاد، و تا بگوش آورد؛ و چنان برچترسین زد که سرش را از تن جدا انداخت. و کرن از کشته شدن برادرش چترسین خشمگین گشت، و چالاکی نمود، و فوجی از پاندوان را هزیمت داد، و بانکل به‌جنگ در پیوست. و بهیم آنجا که دوشاسن را کشت؛ هردو دست خود را بهم آورد، و بخون او پرداخت و بمرده او خطاب کرد و گفت: اکنون من خون ترا می-خورم، تو دیگر آن سخنان نالایق که نسبت بما میگفتی و ما را حیوان و گاونر نام میکردی، بگو، و کسانی که در آن وقت ما را گاونر گفته رقص میکردند، اکنون ما آنها را همان میگوییم، و شوق میکنیم، و من آن دشمنی ایشان را که مرا برکناره بلند دریا، بخواب انداختند و در حلوایی که آنرا کدو گویند زهر انداختند، و بمن دادند، و ماران سیاه را بر بدن من سردادند، و نیش‌ها زدند، و بعقیده خود ما همه برادران را در خانه قیر انداخته بودند، و به‌قمار دغلی سلطنت از دست‌ما بدربردند و ما آن‌همه محنت‌ها در جنگل‌ها کشیدیم، و موی سر دروپی را گرفته رخت‌های او را از برش کشیدند، و در شهر بیرات ما همه برادران جدا جدا آزارها و الم‌ها کشیدیم الحاصل ما از دست دهر تراشت و پسرانش غیر از محنت و آزار هیچ چیز ندیده‌ایم^۱.

سنجی میگوید ای راجه! بهیم این سخنان بگفت، و ظفریافته با دهان خون-آلود با کرشن، و ارجن که متبسم بودند گفت: من عهدی که در باب کشتن دوشاسن کرده بودم، آنرا درست ساختم و بجا آوردم، اکنون عهد دیگر آن دارم همان نوع که حیوانی را در جگ میکشند در حضور کوروان پای خود بر سر درجودهن نهاده پایمالش بسازم، و فارغ‌البال شده راحت گیرم. بهیم این گفت، و همان نوع اعضایش به خون دوشاسن آلوده بود مانند اندر که از کشتن برتراسر شوق می‌کرد

۱- رجوع شود به جلد اول این کتاب - صفحات ۱۴۰-۱۴۱ و ۱۶۰-۱۶۴ و ۲۴۵.

در رقص درآمد.

سنجی بادهر تراشت گفت که بعد از کشته شدن دوشاسن ده پسر دلاور تو: نگهنگی^۱ (Nisangi) و کوچی (Kavaci) و پاشی (Pasi) و دندهار (Dandadhara) و دهنوردهار (Dhanurdhara)، و الوپ (Alolupa)، و سه (Saha)، و بات بیگ (Vatavega) و سوبرچس (Suvarcas)، و دندگره (Dandagraha) خشمگین گشتند، و باتفاق پیش آمدند، و به تیر بسیار بهیم را از اطراف فرو گرفتند. و بهیم در آن میان چشمان از خشم سرخ برآمده مانند مرگت نمود، و به ده تیر کهپر جان شکار همه آن پسرانت را بخانه مرگت فرستاد، و در این حال مردم لشکرت از بهیم بیم عظیم یافتند، و درنظر کرن روگریز نهادند.

اندیشه مند شدن کرن از بهیم!

و کرن نیز بهیم را به آن مهابت دید و اندیشه ناک شد. در این وقت شل سخن مناسب این حال با کرن گفت - که تو هیچ اندیشه را بخاطر راه مده که از تو لایق نیست اندیشه مند شدن؛ زیرا که این همه راجه ها و مبارزان از بیم روگریز نهاده اند و گریخته میروند، و درجودهن نیز از خوردن بهیم، خون برادرش، - دوشاسن - بسیار آزار یافته، بیهوش گونه شده است. و کرپاچارچ و دیگران و بقیه السیف برادران درجودهن که از سوگواری زهره، خشم از سرایشان بدر رفت؛ همه در گرد در جودهن جمع آمدند، و پاندوان ظفر یافتند، و ارجن را پیشوای خود ساختند، و بجنگت تو در برابر آمده ایستاده اند، تو که شیر معرکه ای کارزاری دهرم چهتری (Dharma Ksatriya) پیش گرفته برسر ارجن برو که درجودهن بار این بر دوش همت تو نهاده است. تو نیز آنقدر که میتوانی این بار را بردار. اگر ظفر یابی نیکنامی عظیم بردی، و اگر پای دادی بی شبهه به سرگت روی. ای کرن! از این حال که ترا پیش آمده از اندیشه مندی، و بیهوشی تو پسرت برکبه سین بر سر پاندوان حمله می آورد - کرن این سخنان شل را شنید، و حالت مردانگی را بر دل آورد، و همت گماشت و قرار بر کارزار داد، و برکبه سین خشم آلوده بر سر بهیم که گرز در دست مانند جم مردم لشکرت را میزد، دوید. در این وقت نکل حمله بر برکبه سین آورد و او را به تیرها زخمی ساخت و علم و کمانش را برید. برکبه سین کمان دیگر بگرفت و تیرهای دیوتها را گرفته برنکل تاخت و از روی خشم اسبان نکل را بکشت. نکل از ارابه خود فرود آمد و شمشیر و سپر گرفت و در رنگ مرغ تیز پر بچرخ درآمد و مبارزان و اسبان و فیلان را بقتل می آورد - و آنها مانند حیواناتی که در جگت اشمید (Asvamedha) کشته شوند، بزخم شمشیرش برخاک هلاک می افتادند تا بعدی که دو هزار نامدار از همه مردمان اطراف عالم نکل تنها به قتل رسانید. و برکبه سین، نکل را از همه جانب تیر زدن گرفت؛ و نکل

۱- نیشنگی (Nisangi): نام پسر دهر تراشت از صد پسر و یک دختر او. ببینید صفحات ۱۲۲-۱۲۵ جلد اول این کتاب را.

بخشم آمد، و بقصد برکبه سین دوید، و برکبه سین به تیری چند سپرو به شش تیر شمشیر نکل را ببرید، و چند تیر برسینه اش بزد. نکل آن همه کارپردازی که از کسی کم بظهور رسیده، نمود، و برجست و بر ارا به بهیم بنشست. و برکبه سین، بهیم، و نکل را به يك ارا به دید، و شبیه های تیر بر ایشان سر دارد، و ایشان نیز تیر بی نهایت بر برکبه سین زدند. در این وقت بهیم با ارجن گفت که نکل از دست برکبه سین - پسرکرن - بسیار آزار یافته است و هنوز او ما را در محنت دارد تو بر وی بتاز. ارجن، نکل را به تیرهای برکبه سین زخمی کرد و شمشیر و سپرش را بریده دید، و ارا به خود را بر سر پسرکرن راند، و پنج پسر درویدی، و ششم ساتک از عقب ارجن راندند، و همه این ها مردم لشکرت را به تیر زدن گرفتند. و از این طرف از مبارزان لشکرت کرت برما، و کرپاچارچ و اشوتهمان، و درجودهن، و پسر شکن و برک (Vrka)، و کراته (Kratha)، و دیوابرده (Devavrdha) پیش راندند، و سر راه بر آن شش بهادر گرفتند، و تیر بسیار انداختند، و مردم کلند (Kalinda) که فیل سوارانند نیز در گرد اینها برآمدند. و این فیل سواران و فیلان از زمین کوه هماچل بودند، و بسلاحها آراسته و مست، و جنگ آزمایان بر آنها سوار و شبکه های طلا بر آن فیلان انداخته بودند و مانند ابر و برق در نظر مینمودند. در این میان پسر شکندی با ده تیر کرپاچارچ را با بهلبانش و اسبانش زخمی ساخت، و کرپاچارچ به تیری چند او را با فیلش به عدم فرستاد و پسر دیگر شکندی بانسی چند هر دو سر آهن دار را بر ارا به شکن زد، و آنها درهم شکست، و شکن سر او را از تنش جدا انداخت، و بعد از آن راجه کلند نیز کشته شد. مردم لشکرت خوشحالی ها نمودند، و سفید مهره ها را نواختند، و بر دیگر دشمنان دویدند و مبارزان - تیراندازان فریقین از کوروان و پاندوان به کارزار در پیوستند و به انواع سلاح ها به جنگ درآمدند و اسب و فیل و ارا به سواران و پیاده ها برخاک هلاک غلطیدند، و همچنان از زخم تیرهای کرت برما، و اشوتهمان مردم پاندوان به باد فنا رفتند، و برادر خرد راجه کلند، بر درجودهن تیر انداختن گرفت، و درجودهن به تیرها او را با فیلش به قتل رسانید چنانچه او از دهان خون افشان با فیلش به خون غلطید، و پسر راجه کلند حمله آورد، و فیل را برکرات (Kratha) راند، و ارا به اش را درهم شکست، و اسبان را با بهلبانش بکشت، و کراته را به تیری چند مانند کوهی که از ضرب بجریا درختی که از زور باد صرصریفتد، بر زمین انداخت. و بعد از آن برک (Vrka) دوازده تیر بر پسر راجه کلند زد، و او بچهار تیر برک را مسافر راه فنا ساخت. و پسر سهدیو، پسر جراسنده را با فیلش به قتل رسانید، و به افتادن آن فیل اسبان ارا به شکن در زیر آمده، هلاک گشتند. و پسر راجه کلند تیر بسیار بر پسر نکل زد، و پسر شل به يك تیر پهن پیکان سرش را از تن جدا ساخت؛ پس از آن بسیار فیل، و اسب، و رتبه کوروان از دست شتانیك پسر نکل کشته شدند، و شتانیك را پسر کلند تیرها زد و پسر نکل سرش را از تن جدا ساخت. در این وقت برکبه سین، پسرکرن سه تیر برهریک از پسر نکل، و ارجن، و بهیم، و هفت تیر بر نکل،

و دوازده تیر بر کرشن زد، و کوروان را این کارزار وی موجب تعجب شد، و بروی آفرین‌ها کردند، و کسانی که کارزار ارجن را میدانستند، گفتند که برکبه‌سین اکنون در آتش افتاده است. در این وقت ارجن دشمن گداز، نکل را به‌آنحال که اسبان ارا به‌اش گشته شده بودند، و کرشن را زخمی دید بر سر برکبه‌سین که در پیش کرن ایستاده بود بزد، و برکبه‌سین نیز تنها بر وی بدوید - مانند: دویدن نمج (Namuci) دیت براندر؛ و یک تیر بر ارجن زد، و نمره‌های بلند زد و از پی آن ده تیر، نه تیر بر کرشن زد. ارجن را از کمال خشم ابروان بتافت، و بقصد کشتن برکبه‌سین تیر انداختن گرفت؛ و بده تیر جاهای گرم و نازکش را بدوخت، و به یک تیر کمان برکبه‌سین، و با دو تیر هردو بازویش را برید، و بیک تیر سرش را از تن جدا انداخت. و برکبه‌سین باین حال از ارا به مانند درختی از کوه بر افتاد. در این حال کرن با دل سوزان، و زبان به‌کینه‌جویی بر سر ارجن حمله آورد.

سنجی بادهر تراشت گفت که در این وقت کرشن کرن را مانند طغیان نمودن دریای محیط نمره‌زنان متوجه کارزار دید، و با ارجن گفت: ای ارجن! این کسی است که ترا باوی کارزار باید نمود. تو برقرار باش؛ این کرن است. بر ارا به که اسبان آن پوزاند، سوار، و شل پهلبان او است؛ و کمانش مانند اندر است، و دوست داشته درجوده‌ن، و مانند پاران ابرها، تیرها سرداده می‌آید؛ و آواز نقاره‌ها و سفید مهره‌ها و نمره‌های شیرانه مبارزان، و آواز چاشنی کمان کرن را که آن همه صداها را پست دارد؛ بشنو. این مهارت‌پیان پانچالان را ببین که از آمدن کرن پریشان و متفرق میشوند مانند شیر که آهوان را از پیش خود بگریزند - ای ارجن! بهر نوع که دانی، و توانی اکنون کرن را بقتل رسان؛ چه هیچکس نیست غیر از تو که تاب ضرب تیرهای او تواند آورد. تولایق آنی که براهل هر سه عالم ظفریابی، و آنها را مسخر خودسازی. تومها دیو را که هیچکس بر وی غالب نشد، زبون ساختی؛ و مهادیو و جمیع دیوتها ترا دعا کرده‌اند؛ و همت همین ساخته توهم از همت مهادیو کرن را بکش! ترا خیر باد، و در کارزار فتح نصیب تو شود!

ارجن گفت: ای کرشن! در این هیچ شک نیست که من همیشه ظفرمندم که مثل تو صاحبی از من راضی و خشنود است. اسبان ارا به‌ام را پیش بران که تاغنیم را نکشم بر نمی‌گردم. امروز یا کرن را به تیرهای الماس کردار پاره پاره شده می‌بینی، و یا مرا بردست او کشته می‌یابی. این کارزاری است که از مشاهده آن اهل هر سه عالم بی‌هوش گردند؛ و تا عالم خواهد بود، از این کارزار خواهند گفت. این بگفت و ارجن مانند فیلی که بر فیلی بدود بر کرن حمله آورد، و با کرشن گفت که وقت می‌گذرد اسبان را تیزتر بران.

رو برو شدن ارجن و کرن!

سنجی بادهر تراشت گفت که کرن نیز بسوگواری پسر آب از چشم فرو ریخت، و از کمال غضب چشمانش سرخ برآمد، و ارجن را به‌جنگ خود طلب‌کنان روبروی

او شد، و هر دو مبارز بشکوه تمام بایکدیگر مقابله نمودند - تو گفستی ماه، و آفتاب را در آسمان مقابله شد - و از مقابله ایشان حاضران معرکه را تمجیبی روی داد و مقابل شدن ایشان را برابر مقابله اندر، و بل دیت (Bali daitya)^۱ نهادند، و آواز چله‌های کمان و صدای اراپه‌ها، و دست براعضاء زدن ایشان در هوا به پیچید، و راجه‌های حاضر در تماشا بودند، و مردم بر علم ارجن هنونت را، و بر علم کرن کاج‌فیل^۲ را مشاهده نمودند و زبان به آفرین ایشان گشادند، و نمره‌های شیرانه در گرفتند، و مبارزان این‌هردو دلاور را مقابل شده دیدند، و دست براعضاء زدن گرفتند. و کوروان بجبهه خوشحالی کرن نقاره‌ها و دیگر سفیدمهره‌ها را بنوازش درآوردند. و پاندوان نیز در برابر آن برای شادمانی ارجن بنواختند. و کوروان، و پاندوان را از مقابله نمودن ایشان، و از دیدن کرشن، و شل که بهلبانی این دو دلاور میکردند، خوشحالی روی داد. و دیگر مردمان متردد گشتند که آیا این را ظفر باشد، یا آنرا؟ و فوج فوج از طوایف سده (Siddha)، و چارن (Carana) به حیرت افتادند. درجودهن با برادران و دیگر مبارزان در گرد کرن جمع آمدند. و پاندوان نیز به اتفاق دهرشت‌دمن در گرد ارجن جمع گشتند. و کوروان در این قمار کرن را گرو کارزار؛ و پاندوان ارجن را اعتبار کردند، و با یکدیگر قرار دادند که هر یک از این‌دو تن بهادر که زبون‌گردد، و غنیم وی ظفریابد؛ تمام مبارزان از طرف او پای داده، از جانب غنیم‌همه برده باشند. القصه‌هردو دلاور نزدیک یکدیگر شدند، و مانند اندر، و برتراسر مقابله نمودند، یکی میگفت که آن خواهد برد، و دیگر میگفت این. آسمان از جانب کرن در اندیشه‌شد، و زمین بجبهه ارجن متفکر گشت. دریا‌های کلان، و خرد، و کوه‌ها، و درختان، و نباتات، و جواهر، و نه‌هدند و هر چهار بید، و قصه‌ها، و تواریخ پیشینگان، و شکیب که اصل موسیقی ناهید است و دهنربید (Dhanur-Veda) یعنی: علم [تیرو] کمان و غیر آن^۳ و اپنکته (Upanisad) که عبارت از آن باب است از کتاب بید که در آن غیر از بیان معرفت برچیزی دیگر نیست، و در آخر کتاب بید مذکور است^۴، و رش (Rahasya)

۱- در متن اصلی اندر (Indra)، و ویروچن (Virocana) پسر والی (Vali) ضبط است.

۲- کاج‌فیل: یعنی تارکسر و فرق‌سر. و کاج یعنی چانه و جای برآمدن ریش. در اینجا بمعنی صورت کاج‌فیل.

۳- ترجمه متن اصلی براین تقریب است: ایهودا (Upa-Veda)، و اوپانیشاد و همه اسرارش... اویهودا: دانش ثانوی یا علم وابسته عبارتند از: آیورودا (Ayur-Veda) یا علم پزشکی وابسته به ریگ‌ودا (و بقول وابسته به اترواودا)؛ و دهنرودا (Dhanur-Veda) یا علم تیروکمان وابسته به یجورودا (Yajurveda)؛ گندهروهودا (Gandharva-Veda) یا علم موسیقی (موزیک) وابسته به سامودا (Samaveda)؛ و شسترشاستر (Sastra-Sastra) یا دانش تسلیح یا آمادگی جنگی وابسته به اترواودا (Atharva-Veda) و این تقسیمات بنابر رساله: چرنه‌ویوهه (Carana-Vyuha) بعمل آمده است، ولی بنابر منابع دیگر دانش‌های: ستهاپتیهودا (Sthapatya-Veda) یعنی: علم معماری؛ و شیلپه‌شاستر (Silpa-Sastra) یا علم هنرها و فنون را جزو ایه‌بید شمرده‌اند. اویهودا نوشته‌های مقدسی است وابسته به ودا‌های چهارگانه.

۴- اوپانیشادها عبارتند از یک رشته ادبیات مقدس وابسته به ویداها که از حیث قدمت ←

که عبارت از مجملات بید است که عبارت از منتخبات علوم ایشان است، و باسک (Vasuka) مار، و چترسین (Citrasena)، و تچسک (Taksaka) و اپتچسک (Upataksaka) همه ماران‌اند، و اولاد ایراوت (Airavata)، و اولاد سربسی (Surabhi) و بیشالی (Vaisali) و چیتاها (Cita)^۱ و فیلان و شیران و آهوان و دیگر جانداران که شگون نیک از آن گیرند و هشت دیوته که آنها را بس (Vasu) گویند، و دیگر دیوتها که آنها را مرت (Marut)، و سادیه (Sadhya)، و رودر (Rudra)، و بشودیو (Vis-Vedeva) گویند، واشنی‌کمار (Asvinikumara) و آتش (Agni)، و اندر (Indra) و ماه (Soma) و پاون (Pavana) و ده طرف عالم، و دیوتها، و پتران (Pitri)، و جم، و کبیر، و برن، و برهمنان، و چهتریان، و جگها، و خیرات، و دیورکها (Devarsi) و برهما رکها (Brahmarsa) و پتروگندهربان به‌جانب ارجن شدند - یعنی: این همه که مذکور شد همت برظفر ارجن گماشتند و دیتان، و راجهسان، و پشاجان (Pisaca)، و گهچکان (Guhyaka)، و مرغان و جمیع آفتاب‌ها، و باران، و بیشان و شودران، و سوت (Suta) یعنی: آنها که از اختلاط برهن بازن‌کتری یا از چهتری‌های غیرنسبت خود پیدا شده‌اند، و مرغان گوشت-خوار، و جانداران آبی، و سگان، و شغالان به‌طرف‌کرن آمدند، و توجه برفتح او نمودند. و این همه خلایق به‌تماشای کارزار ارجن حاضر گشتند. و بعضی برچیتاها (Citas)، و شیران، و آهوان؛ و جمعی پیاده آفتاب‌کرن را دعای فتح و ظفر کردند. و اندر میگفت که پسر من ارجن برکرن ظفر خواهد یافت، و او را خواهد کشت. و آفتاب‌کرن را دعای فتح و ظفر میگفت که پسر من غالب خواهد آمد؛ و با یکدیگر بحث میکردند. و همین نوع در هوا دیوتها باطایفه: دیتان مباحثه می‌نمودند، و دیوتها از ظفر ارجن؛ و دیتان از فتح کرن میگفتند، و از مقابله نمودن این دو دلاور و مباحثه این همه بزرگان با یکدیگر اهل هر سه عالم برخود بلرزیدند. از آن جمله دچپه پرچاپت (Daksa Prajapati) دیوتها را به‌جانب ارجن، و دیتان را بطرف کرن دیده با برهما گفت که لایق آن است این دو دلاور که با یکدیگر در کارزار برابرند؛ نوعی شود که کارزار اینها موجب فنای تمام خلایق نشود. و اندر این‌التماس پرچاپت را که از برهما نمود، شنید، و نزدیک برهما شد، و تعظیم نمود، و گفت که تو چنین فرموده بودی که ارجن، و کرشن را همیشه ظفر خواهد بود - همچنان باد که من این‌التماس مینمایم، و تو برمن خوشحال باش. برهما باتفاق مهادیو با اندر گفتند که ارجن البته ظفر خواهد یافت که بهلبان او کرشن است؛ و کرشن شخصی زورآور و بهادر است، و سلاح‌های او کارگر می‌افتند. مرتاض است، و علم کمانداری

→ تاریخ، بعد از ارنیک (Aranyaka) ها یعنی رسالاتی که در جنگل‌ها مدون شده است؛ تحریر گردیده و مهمترین ادبیات دوره اخیر ودایی محسوب میشوند. ترجمه پنجاه رساله اوپانیشادی بنام: «سراکبر» به‌اهتمام نویسنده این سطور (جلالی نائینی) و شادروان دکتر تاراچند در سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۷ هجری شمسی در تهران چاپ و انتشار یافته است.

۱- چیتا (Cita) (واژه هندی): نام حیوان درنده‌ای؛ از خانواده ببر.

(Dhanurveda =) را نیکو میداند، و اگر کرشن و ارجن نظر شفقت بازگیرند؛ همه را نابود سازند، و نر (Nara)، و ناراین (Narayana) همین دوکس‌اند؛ و هیچکس را برایشان حکم نیست؛ و ایشان بر همه حاکم توانند بود. و از هیچکس ایشان راییم نیست؛ و گدازنده دشمنانند. و کرن پهاذر است، و بزرگ است، و مقام‌های نیکو به او باد؛ و ایشان را ظفر باد؛ کرن یا در میان هشت بس (Vasu) بابیهکم یک جا شود، و یا در عالم باد (Vayuloka) که دروناچارچ آنجا است؛ بادروناچارچ همراه گردد؛ و مقام او سرگت (Svarga) باد. اندر سخنان مهادیو و پرهما را شنید، و بادیوتها، و دیتان که درباب ظفر ارجن، و کرن جدل میکردند؛ گفت که شما شنیدید که این دو بزرگ چه گفتند؟ این کار این چنین خواهد شد، و آنچه ایشان گفته‌اند فایده خلق در آن است؛ شما جدل بیفایده مکنید. آنها سخن اندر را شنیدند، و اندر راسر فرود آوردند، و گله‌ها از هوا بر سر کرشن و ارجن نثار کردند، و سازها بنواختند، و بتماشای کارزار ارجن، و کرن که دویده مقابل شده بودند، منتظر بایستادند. و کرن، و ارجن هر دو برارابه‌هایی که اسبان آنها نقره رنگ بودند، نمره‌زنان در برابر آمدند؛ و سپاه طرفین سفید مهره‌ها را بنواختند. و کرشن، و ارجن از این طرف، و شل، و کرن از آن طرف نیز سفید مهره‌های خود را بنواختند. و کارزاری واقع شد که بیدلان را از آن بیم عظیم روی داد؛ و هردو با یکدیگر مانند اندر، و برتراسر، دعوای کارزار کردند. و علم‌های ایشان بازیب و فر نمودند؛ و صورت کچه فیل که بر علم کرن بود به ماری می‌مانست و جواهر بر آن تعبیه شده بفایت محکم مانند قوس قزح بود. در این وقت ماری شد جاندار. و صورت هنونت که بر علم ارجن بود، در این وقت هنونت خود بر آن علم حاضر گشت، و دهان خود بگشاد، و به دندان و ناخن بیننده‌ها را ترس عظیم داد، و از آنجا برجست و آن مار را که بر علم کرن بود بدن‌دان، و ناخن بزد مانند؛ گرد که ماران را بزند، و آن مار نیز او را زدن گرفت. و اسبان ایشان نیز صیحه‌زدن گرفتند، و چنان معلوم شد که از غصه با یکدیگر در جنگ‌اند. و کرشن، و شل نیز با یکدیگر به نگاههای خصمانه کارزاری نمودند، و در این کارزار کرشن بر شل غالب آمد. و همچنان ارجن، و کرن نیز جنگ به نگاههای غنیمانه کردند؛ و ارجن کرن را زیون ساخت. در این وقت کرن باشل گفت: اگر ارجن احیاناً مرا بکشد توچه کار کنی؟ شل گفت: اگر ارجن ترا بکشد، من تنها کرشن، و ارجن را بکشم.

سنجی با دهرتراشت گفت همین نوع ارجن نیز از کرشن پرسید، و کرشن جواب داد که اگر ماه از آسمان بر زمین افتد، یا زمین شکافته شود، و آتش سرد گردد، میتواند بود؛ اما ممکن نیست که کرن ترا بکشد، و اگر بفرض محال بکدامین وجه چنین شده باشد، و این امر بوقوع آید، من بزور دست‌های خود کرن، و شل را بکشم. ارجن تبسم نمود، و با کرشن گفت که این‌ها را حالت و لیاقت آن نیست که من خود را بکشتن آنها بدهم؛ اما امروز این کرن را با علم، و یهلبانش، و اسبان ارابه، بردست من پاره پاره - برخاک افتاده خواهی دید - مانند درختی که از زور

باد سخت بر زمین افتد. امروز وقت آن رسیده که زنان کرن بیوه شوند، و همانا که آنها امشب خوابهای پریشان دیده باشند. یقین دانید که زنان او بیوه خواهند شد؛ چه آتش خشمی که از خنده زدن کرن بر حال درویدی در مجلس کوروان مرا درگرفته است، هرگز فرو نمی‌نشیند.

ای کرشن! امروز کرن را بردست من کشته، و برخاک هلاک انداخته می‌بینی - مانند: درختی گل شکفته که فیلش بفلطاند. و چون کرن را بکشم از هرجانب آواز فتح و ظفر مرا خواهی شنید. امروز مادر ابهمن را که خواهرتست، تسلی خواهی داد؛ و کنتی (Kunti)، و درویدی، و جد هشترا را نیز خوشحال خواهی ساخت.

سنجی باد هرتراشت گفت که در آن حال روی هوا از فوج فوج دیوتها، و ماران، و دیتان، و سده و چچهان (Yaksa)، و گندهربان، و راجهسان، و اپسرا (Apsaras) ها، و برهمارکهان (Brahmarsa) و راجرکهان (Rajrasi) و مرغان پرگشته مزین شده و آوازهای انواع سازها، و سرود گفتن آنها، و آواز خنده، و رقص کردن ایشان بگوش حاضران رسید، و موجب خوشحالی مردم گردید و از اسب، و فیل، و ارا به‌ها پرگشت، و بانواع سلاح‌ها از شمشیر و گرز و نیزه و غیر آن مهیب نمود، و بخون کشته‌ها سرخ‌گشته در نظر آمد. و در میان کوروان، و پاندوان کارزاری درگرفت که یاد از جنگ دیوتها، و دیتان زمان سابق داد. و چون مبارزان طرفین از کارزار بسیار مست شدند، ارجن، و کرن نیز شبیه‌های تیر سردادند، و اطراف عالم و هوای لشکر را در زیر تیرها فرو گرفتند. و چون از کثرت شبیه‌های تیر این دو دلاور هوا تاریک شد، لشکر طرفین از سبب آن حال درگرد این دو دلاور نامدار آمده، جمع‌گشتند. در این وقت این‌ها هر دو اعجوبه، کار سلاح افسون‌خوانده را از یکدیگر دور ساخته، از آن تاریکی برآمدند، و مانند آفتاب و ماه در نظر حاضران درآمدند. و لشکر هر دو طرف مرگ را بخود قرار داده، در گرد آن دو جنگ آزمایا ایستادند - مانند دیوتها، و دیتان که در گرد اندر، و بر تراسر جمع آمده بودند. و آن هر دو دلاور در آن معرکه که از صدای انواع سازها پر بود، نمره‌های شیرانه کردند. و هر دو مانند آفتاب، و ماه در هاله کمان نمودار گشتند، و تیرهای خطوط شعاع مثال را سردادند. توگفتی تمام خلایق را از ساکن، و جنبنده خواهند سوخت؛ و مانند آفتاب و ماه که در آخر زمان مهیب نمایند، نمودند. و هر دو دلاور این سلاح‌ها، و تیرها را بر لشکر فریقین سردادند و بر یکدیگر تیر بزدند. و مبارزانی که در گرد آن دو نامدار جمع آمدند همه ضرب تیرها و دیگر سلاح‌های ایشان را تاب‌نیاوردند، و به اطراف بگریختند. بعد از آن درجودهن، و کرت برما، و شکن، و کرپاچارج، و اشوتهمان به تیرهای جان‌فرسا بر ارجن، و کرشن هجوم کردند. ارجن قدر انداز کمانها و ترکش‌ها، و علم‌ها، و ارا به‌های آنها را برید، و درهم شکست، و اسبان، و بهلبانان را کشت؛ و آنها را زخمی ساخت، و دوازده تیر بر کرن زد. و آن پنج مهارت‌پیاده شدند، و بگریختند، و باز بر ارا به‌های دیگر سوار گشتند و به کارزار ارجن مستعد شدند. و در این اثنا صد ارا به‌سوار، و صد فیل‌سوار با مردم طایفه‌های

شك (Saka)، و نكهاد، و یون (Yavana)، و کامبوج که همه سوار بودند، و انواع سلاح‌ها در دست بقصد ارجن برسر وی جمع آمدند، و به کارزار درپیوستند. ارجن به تیرهای جان‌شکار همه آنها را سرها، و بازوها برید، و اسبان، و فیلان، و ارایه‌های ایشان را نیز کشت و شکست و همه را به باد فنا برداد. در این وقت دیوتها شادباش گویان، و تحسین‌کنان نقاره‌ها، و دیگر سازها در هوا بنواختند، و گلهای خشبو نثار ارجن ساختند، و بادی خوش نسیم؛ وزیدن گرفت، و مردمان لشکر فریقین این نوع کارپردازی ارجن را که دیوتها، و آدمیان تحسین او نمودند؛ تماشا کردند، و ایشان را حیرت و تعجب فرو گرفت؛ مگر درجودهن، و کرن که هردو يك جهت بودند؛ و ایشان را اصلا پسند نیفتاد.

نفرین بر جنگ و خونریزی، و لعنت بر طاغوت‌های زمانه!

در این وقت اشوتهمان از روی دوستی، و خیرخواهی پیش آمد، و دست درجودهن را گرفت، و گفت که هنوز صلاح در آن است که با پاندوان صلح کنی، و پرکارزار همیشه نفرین لایق است، ملاحظه نمای که دروناچارچ که در مرتبه برهما و داننده علم سلاح‌های بزرگ بود، در این کارزار کشته شد، و بهیکم، و دیگر پاندوان بزرگ نیز هلاک و نابود گشتند. من، و کرپاچارچ که خال من است کشته نخواهیم شد؛ لایق آن است که تو با پاندوان صلح نموده تامت عمر سلطنت بی‌دغدغه برانی. ارجن نیز از منع نمودن من دست از کارزار بازخواهد داشت؛ و کرشن نیز خود اصلا در دشمنی شما و پاندوان راضی نیست، و جدهشتر همیشه در سودمندی خلق همت دارد؛ و بهیم، و نکل، و سهدیو همه در فرمان اویند. اگر تو با پاندوان آشتی‌نمایی، موجب آسایش خلق میشود. و راجه‌ها همه بولایت خود مراجعت مینمایند؛ و اگر تو سخن من نشنوی از پشیمانی خواهی سوخت. و دشمنی که تو با ارجن کرده‌ای، همانا که با تمام خلق کرده‌ای؛ واندر، و برن، و کبیر، و جم باوی دشمنی نمیتوانند کرد. و ارجن در هنر، و بزرگی از آنچه من میگویم افزون‌تر است، و من آنچه باوی خواهم گفت قبول خواهد کرد، و ترا خدمت خواهد نمود. تو بجهت نفع خلق سخن مرا قبول کن که چون تو بامن لطف داری، من از روی دوستی و اخلاص این‌چنین میگویم؛ و اگر تو باین معنی راضی باشی، من کرن را نیز از کارزار نمودن بازدارم. و دانایان دشمنان را به صلح نمودن، و بچیز دادن دوست میسازند؛ پاندوان خود برادران تواند، با ایشان آشتی کن، و صلح نما که در آشتی شما بایکدیگر صلاح خلاق است! درجودهن را این سخن ناخوش آمد، و نفس سرد از دل برآورد، و با اشوتهمان گفت که آنچه تو گفتی راست است؛ اما غرض من هم بشنو: بهیم برادرم دشاسن را کشته است؛ و انواع فریادهای شیرانه کرده، و سخنانی که در وقت کشتن او گفت، در دل من میخلند. صلح و آشتی میان ما و ایشان چگونه میشود؟ و دیگر آنکه ارجن تاب نبرد کرن نمیتواند آورد، همچنان که باد با کوه برنیاید، و پاندوان - نیز اعتماد بر صلح نمودن من نخواهند کرد؛ چرا که من از روی غلبه با ایشان طرح

دشمنی و نزاع افکنده‌ام!

ای آشوت‌ها مان، در باب جنگ ناکردن ارجن هیچ سخن مکن که ارجن کوفته و مانده شده است؛ کرن البته بروی غالب خواهد آمد. در این حال درجودهن با مردمان خود میگوید که برغنیم بتازید، و کارزار نمائید، چرا معطل شده، ایستاده‌اید؟! سنجی با دهر تراشت گفت که از بدمشورتی پسرت درجودهن، کرن و ارجن باز با یکدیگر مقابله نمودند - مانند دو فیل مست که از کوه هماچل (Himacala) بر ماده فیلی بیایند و با یکدیگر روبرو شوند. این هر دو مبارز مانند دو ایر بر یکدیگر تیرباران کردند، و به سلاح‌های افسون خوانده با یکدیگر به کارزار در آمدند. تو گفستی دو کوه با قله‌های بلند، و درختان و غیر آن، با یکدیگر در افتادند! و مقابله نمودن این دو بهادر با یکدیگر، و در افتادن درحالی بود که بهلبان، و اسبان ایشان زخمی گشته بودند، و خون در رنگ آب در زمین معرکه روان بود - مانند کارزار اندر با پل‌دیت (Bali Daitya). و ارایه‌های پر از سلاح اینها با یکدیگر نزدیک گشت، مانند: دو دریا^۱ که پراز جانوران باشند. و هردو بهادر مهارت‌های تیرهای بجر (Vajra) مانند، بر یکدیگر زدند، و در نبرد این دو جنگ آزمای، سواران فیلان، و اسبان، و ارایه‌ها در لرزه درآمدند؛ و بعضی از خوشحالی نعره‌ها زدند، و جمعی را حیرانی روی داد. و آنها که در هوا بودند نیز همین نوع په‌فریاد آمدند، و حیران گشتند. چون کرن، بر ارجن حمله آورد؛ بعضی هردو بهادران را به‌اشارت انگشت، و به‌هردو تنها به‌دست خود مینمودند؛ و از خوشحالی فریادهای شیرانه می‌کردند. در این وقت پانچالان یانگ بر ارجن زدند، و گفتند که تیزدستی نمای، و کرن را به‌تیرهای الماس کردار بدوز، و سر از تن کرن جدا ساز، و خیال سلطنت از سر درجودهن بدر بر. و همین نوع بهادران لشکر پسرت نیز با کرن میگفتند که زود باش، و ارجن را راه‌عدم بنمای که دیگر پاندوان باز راه جنگل پیش گیرند. در این حال کرن ده تیر برسینه ارجن، و ارجن نیز ده تیر برسینه وی بزد و همچنان هردو نامدار بقصد کشتن یکدیگر تیرها برهم میزدند. در این وقت ارجن دست برزه کمان گاندیو خود گردانید، و انواع تیرهای فولادی، و ناوک و تیرهایی که پیکان آنها بصورت گوش خوک، و کارد و بصورت هردو دست بهم آورده، و مثل نصف ماه بود؛ از چهار طرف برکرن سر داد. و همه تیرها بر ارایه کرن مانند: مرغان که وقت شام بر درخت فرود می‌آیند، می‌افتادند. و ارجن شبیه‌های تیرها به‌خشم می‌انداخت، و کرن آنها را می‌بیرید. در این وقت کرن افسون برهماستر (Brahmastra) را که پر سرام با وی داده بود در کارکرد و تیری بر ارجن انداخت، و از تأثیر برهماستر حرارتی پیدا شد، و خلق معرکه را مانند: حرارت آفتاب آخر زمان که خلاق را بسوزد، سوختن گرفت. چون مردم، و اسب و فیل و غیر آن سوختن گرفتند، بهیم خشمگین گشت، و دست بردست خود زده، و لب خود را بگزید، و با ارجن گفت که طایفه کالکی (Kalakeya) که دیتان زبر دست بودند، آنها، و مهادیو نیز ترا

۱- منظور از عبارت: «دو دریا»؛ دو رودخانه است.

نتوانستند زیون کرد، ترا چه افتاده که اول کرن ده تیر بر تو زد؟ و عجب تر آنکه تو شبیه‌های تیر را که بر کرن سر میدهی او در هوا همه را می‌پرد، و از خود دور میکند! و امروز بسیار بی‌ملاحظه، و بی‌ترس، و بیم در نظر می‌آید. تو همه محنت‌ها را که کرن به درویدی رسانیدی، و سخنان جراحت اثر استخوان شکافی که با ما گفت، و ما را کنجد خالی، خیال، و نام کرده بود؛ بخاطر بیار، و از وی درمگذر که وقت درگذشتن نیست بهمتی که کهاندوبن (Khandavavana)^۱ را به‌آتش دادی و برهمنه دیوتها، و غیر ایشان غالب آمدی؛ همان همت را کاربقرما، و این غنیم را نابود ساز؛ والا من او را بگزر خود برخاک هلاک می‌غلطانم. و در این اثنا کرشن نیز آن دفع ساختن کرن تیرهای ارجن را دید، و با ارجن گفت که ترا چه شده است که کرن تیرها، و دیگر سلاح‌های ترا از خود باطل می‌سازد؟ و کوروان از این معنی شادمان گشته فریاد میکنند، تو یا آن تهور و جلادتی که تامس استر (Tamasatra)^۲ را که تاریکی تأثیر آنست دور کرده بودی، و فوج‌های راجه‌پسان، و طایفه دیتان را زیون کردی، و هلاک ساختی؛ بهمان جلادت کرن را از پیش بردار والا من به چکر (Cakra) خودسرازتن وی جدامی‌سازم—مانند: اندر که سرنمچ‌دیت (Namuci Daitya) را جدا ساخت — و بهمان همت که مهادیو بصورت بهیلی آمده بود، و تو بقوت خود او را خوشحال ساختی؛ این غنیم را با برادران، و فرزندان، و خویشان او بکش؛ و روی زمین را بی‌اغیار به جدهشتر بسپار، و خود را نیک‌نام عالم ساز. در این وقت ارجن از سخنان بهیم، و کرشن متأثر شد، و مدعای این کارزار را بخاطر آورد، و خود را همیشه غالب آمده دانست و با کرشن گفت که من بجهت سودمندی خلق، و کشتن غنیم سلاح مهیب را سر میدهم، و از تو، و دیوتها و برهما، و مهادیو، و رکهیشران؛ در این باب همت می‌خواهم. ارجن این بگفت و تیر افسون خوانده برهما را سر داد، و کرن آن تیر و تأثیر آن را باطل ساخته و بر وی تیرباران کرد. و بهیم در این حال خشمگین گشت، و با ارجن گفت که مردم چنین میدانند که تو کارفرمودن برمه‌استر را میدانی؛ اگر این سخن راست است تو باردیگر برمه‌استر را سرده. در این اثنا کرن چنان تیرباران کرد که اطراف عالم و غیر آن در زیر تیر فرو گرفت، و ارجن نیز شبیه‌های تیر سر داد و از آن جانب، کرن نیز هزاران تیر سر داد که بر سر ارجن مانند باران از ابر بصدای غریب میرسیدند؛ و از پی

۱- نام جنگلی که خدای آتش (یعنی: اگنی) بر آن شد که آنرا بسوزاند؛ و خدای جو (یعنی: اندر) موجب می‌شد که باران ببارد و مانع آتش‌سوزی شود و ارجن بنابر برخی از داستانهای هندو به‌خدای آتش (= اگنی Agni) در سوزاندن جنگل مذکور یاری داد و اندر در این امر شکست یافت.

۲- تامس‌استر (Tamasatra) تیری افسانه‌ای است که با شلیک کردن آن عالم تاریک و تاریک می‌شود. برخی از نویسندگان هندی که درباره مهابهارت تحقیق کرده‌اند اسلحه‌های مخرب امروز را با سلاح‌های افسانه‌ای در مقالات و تحقیقات خود مقایسه نموده‌اند و از نظر ادبی و افسانه‌ای سلاحهای مخرب عصر حاضر را مولود تخیلات مذکور در افسانه‌ها دانسته‌اند.

آن سه تیر برارجن، و همان قدر برکرشن، و بهیم نیز زد، و نمره‌های دلیرانه درگرفت و ارجن خود را باکرشن، و بهیم زخمی دید، و از روی خشم هژده تیر انداخت و از آن جمله به یک تیر علم، و به چهار تیر شل را، و به سه تیر کرن را زخمی ساخت، و به ده تیر هردو بازو، و علم و کمان برنستر (Varunastra) او را برید، و هر چهار اسب و پهلپانش را نیز بکشت. و او به این حال از ارا به خود مانند درختی از کوه شاخ و تنه بریده، بر زمین افتاد. بعد از آن ارجن باز برکرن سه تیر، و از پی آن هشت تیر، و باز دو تیر، و دیگر بار چهار و یازده تیر بر وی زد، و چهار صد بهادر فیل سوار را نیز مسافر راه فنا ساخت، و هشتصد سوار و همین قدر ارا به سواران را بقتل رسانید. بعد از آن باز یک هزار سوار و یک هزار فیل سوار و هشت هزار پیاده جرار کارگزار را کشته، و کرن را با ارا به و غیر آن در زیر شیبه‌های تیر از نظر خلق فرو گرفت، و سایر لشکر کوروان را در شلاق گرفت، و کوروان کرن را فریاد کرده، گفتند که ای کرن! ارجن ما را در نظر تو در شلاق گرفته است؛ تو به تیرهای خود او را از سرما دور بکن. در این وقت کرن از روی خشم تیر بسیار سرداد، و فوج پانچالان و پاندوان را بدوخت. و این مرد و بهادر کماندار زور آور مردم لشکر یکدیگر را زدن گرفتند. در این اثنا جد هشت بعد از آنکه بسعی طبیبان، و دوستان جراحات هایش فراهم آمده بودند، و به شده بودند، به تماشای کارزار این دو جنگ آزما، بمعرکه درآمد، و مردم از دیدن جد هشت آنچنان خوشحال گشتند که از خلاص شدن قمر از کلفت راس و همچنان دیوتها و غیرایشان در هوا و بهادران و مبارزان معرکه عنان مرکب‌های خود را کشیده به تماشای کارزار این دو دلاور نامدار پرداختند و آواز دست بر اعضا زدن و چاشنی کمان و انداختن تیرهای ایشان بلند شده صدا در هوا پیچید. در این میان آواز بریده شدن زه کمان ارجن شنیده شد، و در همین اثناء کرن صد تیر کوچک از روی تیزدستی برارجن زد، و شصت تیر فولادی که تو گفتی در سراقی مانند ماران از پوست برآمده بودند، برکرشن زد، و از هیبت این حال پانچالان از جانب دیگر درآمد کرن را در زیر شیبه‌های تیر گرفتند و کرن آن همه تیرباران ایشان را دفع ساخت، و بسیاری از فیل و اسب ایشان را نیز به قتل رسانید.

سنجی میگوید که کرن در این وقت به تیرهای جان فرسا بسیاری از سرداران لشکر پاندوان را بقتل رسانید، و آنها را برخاک هلاک غلطانید، مانند شیری که از روی قدرت جانوران وحشی را بخلطاند. کرن از روی قدرت جنگ ارجن را همان نوع قائم داشته، پانچالان را نیز هلاک ساخت. ای راجه! مردم لشکر از این کار پردازی کرن فتح خود را ظاهر دیده، همه با خود گفتند که کرن، ارجن را زبون ساخت و ارجن در این اثناء کمان خود را چله دیگر کرد و تیرهای سر داده کرن را در هوا برید، و پانچالان را نگاهبانی نمود، و برزه کمان خود دست بگردانید، و دست بردست زده و در لحظه از کثرت تیر روی هوا را تاریک ساخت؛ و شل و کرن را با تمام کوروان زخمی کرد. و چون از تاریکی هوا مرغان هوا از پریدن بایستادند، و راه باد بسته شد؛ دیوتها، ودیتان و غیر ایشان بقوت خود بادی خوش نسیم سردادند.

در این وقت ارجن تبسم کنان ده تیر برشل، ودوازده تیر برگرن زد، واز پی آن باز هفت تیر دیگر بروی زد و کرن زخمی گشته و بخون آغشته در رنگت مهادیو در آخر زمان مهیب می نمود. در این حال کرن سه تیر برارجن زد، و پنج تیر برگرشن انداخت چنان که آن تیرها از جوشن، و بدن کرشن آزاد گذشتند و در زمین فرو رفتند، و به آب درآمدند و باز روبه کرن نهادند. در این وقت ارجن باده تیر آن پنج تیر کرن را که برگرشن انداخته بود سه پاره ساخته بر زمین انداخت، و کرشن را زخمی دید، و از روی خشم در رنگت آتش برافروخت، و تیری چند برجاهای نرم و نازک کرن چنان زد که در ستوه آمد و از کمال تهوورخود را برجا نگاه داشت. بعد از آن ارجن به شیبهای تیر اطراف کرن و غیر آن را با ارا به اش فرو پوشید مانند پوشیدن برف روی هوا را و باز نگاهبان کرن و ارا به او را و آنچه در پیش و پس و چپ و راست او بودند بقتل رسانید، و هزار مبارز دیگر را از لشکری که در جودهن همراه کرن نموده بود با اسبان و بھلبانهای ایشان در لحظه ای، مسافر راه فنا ساخت. در این وقت پسران تو، و دیگر کوروان بقیه السیف، تاب این حال نیاوردند و روبگریز نهادند، و بعضی بنام پسر، و جمعی بنام پدر، فریاد می زدند، و می گریختند. کرن از دلاوری ذاتی گرد و پیش خود را از مردم خالی دید و بر سر ارجن دوید.

سنجی باده تراشت گفت که کوروان زخمی گشته و بخون آغشته، از میدان گریختند و بجایی که تیرهای ارجن نرسند رفتند و آرام گرفتند. در این وقت ارجن تیری را افسون دیوتها خواند، و انداخت و از آن آتشی ظاهر شد و روشنی آن؛ همه جا را فرو گرفت، و آن آتش در مبارزان معرکه در گرفت. و کرن از خشم تیر بسیار به جانب ارجن انداخت. بعد از آن افسون اتهربن بید (Atharvan Veda) را که از پرمسرام آموخته بود بجهت دفع سلاح ارجن کار فرمود، و آن را باطل ساخت و هر دو کماندار بر یکدیگر تیرباران کردند، و کارزاری عظیم در گرفت. در این وقت از زیر وز بردن ارا به ها، و فیلان و اسبان و پیاده ها و لرزیدن زمین آن ماری که در هنگام سوزاندن ارجن کهان دوبن را از سوختن خلاصی یافته بود، و دشمنی ارجن را در قمر زمین با خود همراه برده، قرار گرفته بود بیدار شد، و دریافت که کرن، و ارجن با یکدیگر کارزار مینمایند. و با خود اندیشید وقت آن شد که من کینه خود بستانم. مار این معنی را قرار داد، و بر روی زمین آمد، و بصورت تیری برآمد، و در ترکش کرن جا گرفت، و کرن، و ارجن با یکدیگر تیر بسیار انداخته روی هوا را پوشیدند، و دست از حیات شسته، کوشش در کارزار میدادند و ارجن تیر بیشمار انداخته کرن را زخمی ساخت. در این وقت کرن قصد نمود که يك تیر کاری بر ارجن زند و کار او را بسازد. اتفاقاً همان تیر که در اصل مار بود به دست کرن درآمد، و آن را در کمان نهاد و کمان را بکشید و چون پیکان آن بصورت سر مار بود حاضران تیر مار کردار را تماشا کردند، و های های فریاد بر آوردند. در این حال شل با کرن گفت که ای کرن! این تیر را بلندتر نهاده بقاپویی که بریدن سر ارجن است چنان پنه که بر گلوی ارجن رسیده، کار کند. کرن از روی خشم باوی گفت که من آن نیستم که

تیری را بنوعی که در کمان نهاده باشم بقول کسی زیروبلا سازم. این بگفت و این تیر را برارجن انداخته، بانگ زد که کشتم ارجن را. چون کرشن تیر را متوجه ارجن دید ارا به ارجن را به زور، زیرکرد چنانکه اسبان ارا به پزانودرآمدند و سرارابه پست گشت و تیر کرن برتاج مرصع ارجن رسید و از سرش بدور انداخت و این تاجی بود که برهما رامست ساخته به اندر داده بود. و تأثیر آن در بیم انداختن دشمنان بود، و مهادیو، و برن، و کبیر، و اندر به سلاح‌های خاصه خود نمی‌توانستند آنرا دور کرد. اندر همان تاج را به ارجن داده بود. القصه آن تیر مار فعل این تاج را از سر ارجن بینداخت. تو گفתי آفتاب عالم‌تاب غروب نمود و ارجن پیتته (Pittata)^۱ سفید را بر سر بسته اصلاً از آن رهگذر ملول نشد، و مار آن تاج را به آتش زهر خود خاکستر ساخت و بصورت اصلی خود به جانب ترکش کرن روان شد. کرن گفت تو کیستی؟ مار گفت که تو مرا بر دشمن بی‌قاپو انداختی. اگر بقاپو بیندازی من سر دشمن ترا که با من نیز دشمن است از تنش جدا سازم.

قصه ماری که ارجن مادرش را در جنگل کهاندوبن سوزانید!

کرن گفت قصه خود را بگو که چه کسی؟ مار گفت: من مارم و مادر مرا ارجن در کهاندوبن سوخته بود من بجهت کینه‌جویی آمده‌ام، و ارجن را خواهم کشت. اگر اندر هم نگاهبانی او بکند تو مرا حقیر مشمر و برارجن بینداز که من او را میکشم. کرن گفت: ای مار! کرن آن نیست که بزور دیگر کسی غنیم خود را بکشد، و یا یک تیر را دوباره بیندازد؛ اگر صد ارجن بقصد من بیاید، ای مار! من ارجن را خواهم کشت، تو خاطر از این دغدغه فارغ ساخته بجای خود برگرد. مار این معنی را از کرن نتوانست تحمل آورد، و خود بصورت تیری شد و بجانب ارجن روان شد. در این وقت کرشن با ارجن گفت این مار است، دشمن تو، این را بکش - ارجن گفت این مار که میخواهد طعمه گرر شود کیست؟ کرشن گفت: این ماری است که مادرش در وقت سوختن کهاندوبن او را در زیر شکم خود گرفت و بر هوا برآمده بود و تو مادرش را تنها دانسته کشته بودی، و این از آنجا خلاص یافته در زیر زمین می‌بود؛ اکنون آن کینه در دل نگاه داشته، بقصد تو مانند ستاره‌ای که از آسمان جدا شود، بر تو می‌آید، تو آنرا بکش!

سنجی با دهر تراشت گفت که بعد از آن ارجن از کمال خشم شش تیر بر آن تیر مار فعل زد و تبسم نمود و در هوایش بکشت، و برخاک هلاک انداخت. و در این اثنا که ارجن به جانب آن تیر متوجه بود؛ کرن، ده تیر بر ارجن زد، و ارجن دوازده تیر بر کرن زد، و از پی آن یک تیر فولادی بروی چنان زد که جوشن کرن را شکافت و از بدنش آزاد گذشت و بخون آلوده در زمین فرو رفت. و کرن از آن حال مانند مار زهر آلود خشمگین گشته تیر بسیار بر ارجن انداخت - از آن جمله دوازده تیر بر ارجن و یک تیر بر کرشن زد، و تبسم نمود. ارجن این معنی را از

۱- واژه هندی، عمامه هندی که بطرز خاصی می‌پیچند.

کرن تاب نیاورد و شناسایی که در سوختن جاهای نرم و نازک داشت، کرن را بدوخت و نود و نه تیر مانند: دندجم بر وی زد و بدن کرن مانند کوه که از ضرب بجر شکافته شود از تیرهای ارجن زخم بسیار پذیرفت. بعد از آن ارجن به تیری چند تاج مرصع و حلقه‌های گوش کرن را برید و بدور انداخت و جوشنش را که هنرمندان جوشن ساز عمری در ساختن آن صرف نموده بودند در يك لمحہ پرچه‌پرچه ساخت، و کرن برهنه شد. ارجن او را چهار تیر دیگر زد و مانند شخصی که صفراء و بلغم و باد و تب او را زیون و بیمار سازد، ناخوش و درمند ساخت و از پی آن به تیری چند باز جاهای نرم و نازک او را بدوخت و مانند سنگرف و غیر آن که از کوه بریزد خون از بدنش روان شد. در این وقت ارجن تیری چند مانند جم دند آتش فعل، چنان برسینه کرن زد که تیر و کمان از دست کرن بیفتاد، و خود بیپوش گشت و ارجن کرن را بیپوش دید و به‌آیین دلاوران دست از کارزار او بازداشت، و در آن حال هیچ سلاح نینداخت. کرشن با ارجن گفت که چرا معطل شده‌ای؟ و از حال غنیم غافل گشته‌ای؟ دانایان غنیم را فرصت نمیدهند؛ چرا که دشمن را اگر بقاعده غیر نیکوکاری هم بزنند مدعای ایشان خود حاصل میشود؛ تو نیز غنیم خود را بکش که او یگانه دلاوران و دشمن دایمی تو است؛ مناسب آنکه او را مانند اندر که نمیچ‌دیت (Namuci Daitya) را کشت، یکشی که او فرصت یافته باز قوت کارزار خواهد گرفت. ارجن از روی ادب امر کرشن را قبول نمود و تیرهای بسیار بر کرن زد چنانکه او را با ارابه و اسبان و بهلبانش در زیر تیرها فروپوشید و از کثرت تیرها روی هوا را فرو گرفت و کرن بخون آغشته مانند کوهی که با درختان اشوک (Asoka) و پلاس (Palasa) گل شکفته نماید، نمود. و کرن تیرهایی که می‌انداخت آنها را در هوا می‌برید. بعد از آن کرن آن تیر را که درانداختن صدای بجراندر دهد، و مانند آتش و زهر بود بقصد ارجن خواست که در قبضه نهد. در همین اثنا بموجب نفرین آن براهمن که در باب کرن گفته بود که در وقت کارزار پایه ارابه او را زمین فرو برد، آوازی برآمد که زمین پایه ارابه را فرو میبرد. و در همین وقت بره‌ماستر، یعنی: افسون سلاخی که پرسرام کرن را داده بود بجهت نفرین پرسرام آن تیر از خاطرش برفت چون وقت هلاک کرن رسیده بود پایه چپ ارابه‌اش در زمین فرو رفت و ارابه‌اش برهم خورد و مانند صعه که در پای درختی باشد و از يك طرف در زمین فرو رود. القصه چون بره‌ماستر پرسرام از خاطرکرن و از نفرین براهمن پایه ارابه‌اش در زمین فرو رفت و آن تیر مار کردار را ارجن در هوا برید کرن از این حال محنت عظیم یافت، و مضطرب شد و از حالت ناامیدی و غصه‌هر دو دست بیفشاند و گفت: ای دریغ! میگویند که نیکوکاری مرد را بکار می‌آید! من که همیشه نیکوکاری میکردم به این حال مبتلا شدم، و مرا هیچ فایده نداد، و همین نوع در آن حال که اسبان و بهلبانش از فرورفتن پایه ارابه معطل و بیکار شدند، کرن مکرر نیکوکاری را نکوهش میکرد. بعد از آن کرن سه تیر بردست کرشن، و هفت تیر بر ارجن زد. و ارجن هفده تیر کهپر مثال آتش کردار بر کرن زد که از بدنش

آزاد گذشت و در زمین فرورفت. و کرن با آنکه دلش از اضطراب می‌طپید؛ اما بقوت و تهور ذاتی خود را هوشیار داشت، و برهماستر دیگر را غیرآن برهماستر که پرسرام بوی داده بود کار فرمود. ارجن افسون سلاح اندر را در تیر و زه کمان خود خواند، و تیرباران کرد و این باران تیرهای ارجن مانند باران برارابه کرن بارید. و کرن تیرباران ارجن را باطل ساخت. دراین وقت کرشن باارجن گفت که کرن تیرهای ترا باطل و ناچیز میسازد، تو سلاحی بزرگتر بینداز. ارجن برهماستر را در کار کرد و به تیرهای بیشمار باران کردار اطراف هوای پوشیده کرن را در زیر تیر بسیار فرو گرفت، و کرن به تیری چند الماس مانند زه کمان ارجن را بیرید. و ارجن از روی تیزدستی کمان خود را چنان بزه در آورد که کرن اصلا در نیافت که زه کمان ارجن را بریده بود، یانه، و کی بزه درآورد؟. پس ارجن به تیر بسیار کرن را فرو پوشید. و این معنی از ارجن باعث حیرت و تعجب مردم شد. کرن در این وقت بسلاح افسون خوانده، سلاح ارجن را باطل کرد، و مردانگی خود را ظاهر ساخت. کرشن این معنی غالبانه کرن، و محنت زدگی ارجن را مشاهده نمود و با ارجن گفت که تو سلاح بزرگ افسون خوانده بر کرن بزنی.

قصه فرو رفتن پایه ارابه کرن در خاک و مهلت خواستن او از ارجن!

ارجن سلاحی مارکردار آتش فعل دیوتها را در کار کرد، و کرن را چون پایه ارابه در زمین فرو رفته بود؛ آنرا برآوردن خواست و چنان زور کرد که با وجود اینقدر سنگینی، زمین تا چهار انگشت بالا برآمد؛ لیکن پایه ارابه وانگذاشت و از کمال خشم اشک از چشمانش برآمد، و با ارجن گفت: ای ارجن! پایه ارابه‌ام از تأثیر طالع، زمین فرو برده است! در این حال آیین دلاوران را در نظر بیار و سلاح برمن مزن و دوگه‌ری دیگر تحمل کن؛ چه در این چند حال بهادران سلاح برغنیم نمی‌زنند؛ یکی در وقت موی سرپریشان شدن غنیم؛ دوم بعد از گریختن وی، سوم خود را براهمن گفتن وی؛ چهارم بعد از دست‌ها بهم آورده پیش ایستادن؛ پنجم به زبان امان خواستن؛ ششم بسلاح انداختن؛ هفتم بوقت این کلمه که مرا جان بخشی کن؛ هشتم کسی که کمان دارد، و تیرهایش تمام شده باشد؛ نهم وقتی که جوشن او بریده باشد؛ دهم کسی که سلاح نداشته باشد. و توبه‌داری و در میان خلق سه عالم به دلاوری مشهوری، و طریق نیکوکاری کارزار میدانی؛ ترا می‌باید که دو گه‌ری مرا فرصت بدهی تا آنکه من پایه ارابه خود را از زمین بدر آورم. ای ارجن! تو بر ارابه سواری، و من بر زمین و با آن همه مضطرب گشتن، و جوشن از بدن بریدن ترا لایق نیست با من که باین حال شده‌ام کارزاری کنی. ای ارجن! مرا از تو و کرشن هیچ بیم و ترس نیست؛ اما تو از خانواده بزرگ چهرت‌یان پیدا شده‌ای دوگه‌ری دیگر تحمل کن.

سنجی باده‌تراشت گفت که چون کرن از ارجن دوگه‌ری، فرصت طلبید؛ کرشن با کرن گفت که خوب وقتی است این که نیکوکاری را بخاطر آورده‌ای! آری

مردم زبون سرشت در وقت دشواری پیش آمدن؛ نکوهش نیکوکاری میکنند، و بدی‌ها و وبال‌اندوزی‌های خود را اصلاً بغافل نمی‌رسانند. ای کرن! وقتی که تو باتفاق درجودهن، و شکن؛ دشاسن را به‌آوردن درویدی فرستادی، و او را در مجلس بحالت عذر زنان آوردی؛ ملاحظه نمودن نیکوکاری تو کجا شده بود؟ و در آن مجلس شکن که دانای فنون قمار بود، با جدهشتر که اصلاً از این عالم خبری نداشت قمار دغلی باخت خبر از غایت نیکوکاری نگرفت، و همین نوع درجودهن به‌انگیختن تو، بهیم را حلوائ زهرآلود داد و ماران را به‌گزیدن او بر بدنش ریخت و برکناره دریا که جای خطر بود او را جای خواب دادند و درخانه قیراندود قصد سوختن پاندوان، و مادرشان‌کرده آتش درزدند، و بعد از شرط آواره‌گشتن، پاندوان سیزده‌سال‌ملک‌بایشان ندادند! و ابهمن را که هیچ سلاحی از کارزار در دست او نمانده بود، شش مهابارتهی از شما او را گرفتند، و کشتند، و غیر این چندین و بال دیگر اندوختند؛ آن زمان ملاحظه دهرم و نیکوکاری شما کجا بود که اکنون در باب خود تو از دیگران ملاحظه نمودن دهرم را آرزو داری؟

سنجی یادهرتراشت گفت که چون کرشن با کرن این سخن گفت، ارجن را خشم افزون‌تر شد، و موی براعضایش برخاست و از آتش خشم تو گفتی شراره از سر بن مویش جست، و کرن این حالت ارجن را تماشا نموده، و برهماستر دیگر را کار فرمود، و ارجن را مشغول ساخت، و خود به برآوردن پایه ارابه پرداخت. و ارجن به‌برهماستر، آن برهماستر کرن را باطل ساخت، و تیر بسیار بر کرن انداخت، و افسونی که از آن آتش درگیرد، برتیر خود خواند و انداخت و از تأثیر آن آتش درگرفت. و کرن بجهت باطل ساختن آن، افسون برن را کارفرمود و باران پیدا آورد، و آن آتش را فرو نشاند و روی هوا را تاریک ساخت. در این وقت ارجن افسون بادا را عمل نمود و تمام آن دود و تاریکی را برداشت، و هوا روشن شد. کرن تیری آتش‌کردار بقصد ارجن در قبضه نهاد، و از هیبت آن تیر زمین و آنچه برآنست برخود بلرزید، و بادهای سخت که سنگ‌ریزه‌ها در گرد آورد، وزید، و اطراف عالم را غبار فرو گرفت و پاندوان را این حال دشوار نمود، و کرن آن تیر الماس فعل را چنان برسینه ارجن زد که در رنگ ماری در سوراخ فرو رفت و ارجن از هوش برفت؛ و قبضه‌او پست شد، و مانند گوهی که از زلزله زمین در حرکت آید، ارجن بجنبید، و در همین اثنا که ارجن را این حال روی داد کرن فرصت یافته، زور بسیار زد که پایه‌ارابه خود را بدر آورد؛ اما چون تقدیر رفته بود، سعی فایده ننمود و پایه‌ارابه اصلاً از زمین نجنبید. و در این وقت فرصت، ارجن بهوش آمد، و تیری که پیکان آن، بصورت دو دست بهم آورده بود، بگرفت؛ و کرشن با ارجن گفت: مادام که کرن برارابه برنیامده است، سرش از تن جدا کن. ارجن آن تیر را بینداخت، و علم کرن را ببرید، و با افتادن علم کرن، که انداختن آن در تصور

۱- افسون باد را بایواستر (وایوویه‌استر Vayuvyastra) خوانند و آن اسلحه است که مانند باد تند و قوی می‌باشد؛ موشک هوایی.

هیچکس نمی‌گنجید، جمیع امیدواری دل‌های کوروان بخاک برابر شد.

کشته شدن کرن!

بعد از آن ارجن تیری را که پیکان آن بهمان صورت بود، و در درازی هفتاد و دو انگشت، و از جهت سطربری شش پرداخت، و مانند بجراندر، و سلاح مهادیو که پیناک (Pinaka)^۱ نام دارد و در رنگ چکریشن بود، افسونی نیز برآن خواند، و در کمان گاندیو نهاد، و بکشید، و به بانگ بلند گفت: ای حاضران! این تیر من سلاح بزرگ است اگر من ریاضتی کشیده‌ام، و استاد را از خود راضی و خشنود گردانیده‌ام، و جگه‌ها کرده‌ام، و دوستان را خوشحال داشته‌ام، و بید خوانده‌ام، و تعظیم این تیر بجا آورده‌ام (یعنی: اگر این سخنان من راست است)؛ این تیر سر کرن را ببرد. ارجن این بگفت و آن تیر را بکشتن کرن سر داد، و خوشحالی عظیم در ارجن ظاهر گشت، و بهمان تیر سر کرن را از تنش آزاد جدا کرد، چنان‌که اندر سر برتراسرا جدا کرده بود؛ سر کرن بر زمین افتاد! تو گفתי آفتاب عالم‌تاب غروب کرد، و روح کرن آن بدن را که بچندین نازو نعمت پرورش یافته بود؛ در آخر کار برخاک هلاک گذاشت و برفت — مانند: صاحبی که خانه‌ای پر از الوان نعمت بگذارد، و تجرد اختیار نماید. و بدن به‌خون آغشته کرن در رنگ قله کوهی بر زمین افتاده مینمود که شنگرف و غیر آن از آن ظاهر باشد. و روح کرن از بدنش برآمد، و هوا را روشنی بخشید، و در نظر ناظران بروشنی آفتاب ملحق شد، و خود را قطره مثال در دریای شور انداخت. و پاندوان و کرشن از افتادن بدن کرن، سفید مهره‌ها را بنواختند؛ و پانچالان نیز شادیانه‌ها نواخته، انواع شادمانی، و لوازم سرور بظهور رسانیدند. و جمعی از مبارزان در گرد ارجن جمع شدند. و بعضی در رقص در آمدند، و گروهی یکدیگر را در کنار میگرفتند، و نعره‌ها میکردند. و کرن هرچند که به تیرهای خطوط شماع مثال افواج دشمنان را محنت‌ها، و آزارهای عظیم داد؛ اما چون وقت سپری شد؛ و مدت به‌آخر رسید، همچنان که آفتاب عالم‌تاب ناچار در آخر روز غروب نماید؛ خود را بخاک سپرد، و سرش که در معرکه چون آفتاب تابان، و نمایان بود، به تیر پهن پیکان ارجن برخاک افتاد. در این وقت که شل کرن را برخاک هلاک غلطیده، و در خون آغشته دید؛ ارا به کرن را براند و برگشته و به کوروان ملحق شد، و کوروان نیز همان نوع زخم خورده، و محنت‌ها یافته؛ حال کرن را مشاهده نمودند و روگریز نهادند.

سنجی بادهر تراشت گفت که چون در جودهن دید که شل به این حال آمد، و لشکر را از کشته شدن کرن بیمناک دریافت، چشمانش پر آب، و لمحه به‌لمحه نفس‌های سرد از دهانش سر بر میزد. و دیگر حاضران معرکه که بعضی را ترس و بیم فرو گرفته، و جمعی خوشحال و گروهی غمگین گشتند، و طایفه در ورطه حیرت افتادند، و فرقه را مصیبت روی داد، و مردم پاندوان، و کوروان همان نوع سلاح‌ها در دست، و

۱- پیناک (Pinaka): کمان مهادیو (= شیوا Siva).

هر چه هرکس را در ضمیر بود، بگفتن آن مشغول شدند. و بعضی از لشکرهاى تو مانند کله گاوان که از پیش شیر بگریزند از بیم این واقعه بگریختند. و بهیم در این وقت فریادهای بلند میزد - چنان که صدای آن در هوا می پیچید، و دست بر اعضای خود می زد، و خنده ها میکرد، و رقص مینمود، و پسرانت را از آن حال بیمی دیگر در دل می انداخت. و پانچالان نیز بمشاهده این حال از حادثه کرن خوشحالی ها نمودند، و سفید مهره ها می نواختند و یکدیگر را کنار میگرفتند.

سنجی بادهر تراشت گفت: ای راجه! ارجن بنا برعهدهی که در کشتن کرن داشت از روی قدرت او را کشت، و عهد خود را درست ساخت، و همانا که دشمنی را به آخر رسانید، و تمام کرد. و شل ارا به و علم را که صاحب آن افتاده بود، نزدیک درجودهن آورد، و با وی گفت که من این نوع کارزار که در میان این دو دلاور یعنی: ارجن، و کرن واقع شد، هرگز ندیده ام، و هرگز کسی یاد ندارد از پس که در این کارزار مبارزان نامدار اسب، و فیل سوار، با مرکب های بیشمار کشته گشته اند [در جنگ دیگر کشته شده باشند]. ای راجه! کرن خیلی از دشمنان را، و ارجن، و کرشن را به تیر مغلوب ساخته بود، و در کشتن آنها هیچ چیز فرو نگذاشته بود، اما به طالع بر نمیتوان آمد که نگاهبانی آنها کرد و ما را بکشتن داد. این همه راجه - های نامدار کبیر (Kuvera) مقدار، جم کردار، اندر اعتبار، برن آثار که هیچکس ایشان را مغلوب نکرده بود، بجهت مطلب و مدعای تو آمده بودند و همه راپاندوان مسافر راه فنا ساختند، اکنون ترا اندیشمند، و غمگین نباید بود که همه روز روزگار یکسان نمیباشد. در طالع ما این تقدیر شده بود، و دایم مدعای این کس حاصل نمیشود. درجودهن سخن را از شل شنید، و آن همه بدی های خود را بخاطر آورد، و نفس های سرد از دل برکشید و دلش از کارزار افتاده بود.

دهر تراشت از سنجی پرسید که چون کرن در کارزار بردست ارجن کشته شد، مردمان لشکر پسر م را چه حال پیش آمد؟

سنجی گفت که خاطر خود را متوجه ساخته بشنو که تفصیل این کارزار و احوال مردم را بمرض رسانم: چون کرن کشته شد، ارجن نعره شیرانه بزد، و پسرانت را بیم عظیم فرو گرفت؛ و چنان مضطرب حال شدند، و دست و پاگم کردند که نه بجمع آوردن لشکر پراکنده، و نه به کارزار غنیم توانستند پرداخت - مانند بقالان کشتی شکسته که بی دست و پا شده تمام توجه در رسیدن به کرانه بگمارند - و از کشته شدن کرن آنچنان دل از دست دادند که غیر از پناه جستن هیچ چیز دیگر بخاطر ایشان نمیرسید، و بی کرن در حکم گاوان بی شاخ، و ماران بی دندان شدند. و بی سلاح ها و جوشن ها ترسان گشته بی شعورانه بریکدیگر توهم کرده، و ترسیدند. یکی میگفت که بهیم از عقب رسید، و دیگری میگفت که ارجن از پی درآمد، و مضطرب حال شده میگریختند، و می افتادند. و بعضی اسبان، و فیلان را پی زده پیاده شده میگریختند. و بعضی فیلان، در گریختن ارا به ها را درهم می شکستند، و سواران لشکر سواران لشکر را پایمال می ساختند، و در زیر دست و پای سواران پیاده ها نابود

می‌گشتند، و بهمین نوع میگریختند چنان که جمعی از همراهان جدا افتادند و در جنگل پراز جانوران مردم‌خوار محنت یافتند؛ و مردم تو بی‌کرن در بلا افتادند. درجوده‌ن چون دید که مردم لشکر او از بس که بیم ارجن در نظر ایشان درمی‌آمد، با بهلبان خود گفت که اکنون من کمان در دست میگیرم و چنان راه بر ارجن می‌بندم که او را قدرت گذشتن از پیش من نباشد؛ و ارجن را با کرشن، و بهیم را نیز که سری پرغرور دارد بکشم. بهلبان این سخن بزرگانه درجوده‌ن را شنید، و اراپه‌اش را به جانب ارجن راند. در این وقت بیست و پنج‌هزار کس از مبارزان که اراپه واسب و فیل نداشتند، با درجوده‌ن مستعد جنگ شده بایستادند. و بهیم، و دهرشت دمن‌را که چهارگونه لشکر از سوار و پیاده داشتند؛ در شلاق گرفتند، و چون بهیم را بنام مادرش یاد میکردند، و پسر کنئی میگفتند بهیم خشمناک گشته گرز به‌دست گرفت؛ اما چون غنیمان او همه پیاده گشته بودند، او نیز نیکوکاری را در کارزار رعایت فرمود، و از اراپه‌اش فرود آمد و با ایشان به‌کارزار در افتاد، و مانند جم به‌فنا و هلاک ایشان دست گشاد، و دادمردانگی داد؛ و ایشان نیز مانند پروانه‌ها خود را بر آتش کارزار بهیم میزدند، و داد کوشش و سعی میدادند؛ و در رنگ خلایق بردست جم‌خود را بردست بهیم هلاک میساختند و بهیم مانده شکره^۱ که خواهان شکار باشد، در معرکه پروازکنان، و دهرشت دمن نیز بهمان نوع دیگر تمام بیست و پنج‌هزار مبارز را طعمه سلاح‌های جان شکار خود ساختند و دیگر مردمان لشکر تو این حال را از دهرشت دمن که سردار لشکر بود تماشا نمودند و روبگریز نهادند. و ارجن نیز بعد از کشتن کرن بامهارت‌پیان دیگر قصد کارزار نمود، و نکل، و سهدیو، و ساتک نیز بی‌هیچ دغدغه‌ای برفوج شکن تاخت آوردند و بسیاری را از فیل واسب و اراپه سواران درهم آورده با شکن به‌کارزار درآوردند. و ارجن چون به آن مهارت‌پیان روی آورد، کمان گاندیورا به چاشنی درآورد، همه آنها تاب حمله نیاوردند و روی بگریز نهادند و نکل، و سهدیو، و ساتک لشکر شکن را شکست دادند و نزد راجه جد‌هشتر آمدند. و چیکتان، و شکپندی و پسران درویدی نیز فوجی عظیم را از لشکر تو شکسته سفید مهره‌ها بنواختند. و چون مردمان لشکرت روبگریز نهادند لشکر پاندوان آنها را تعاقب نمودند - مانند گاوان نر که عقب گاوان دیگر درآیند - و چون آنان بازگشتند و به جنگ بایستادند؛ ارجن از آن حال خشمگین شد، و کمان گاندیو کشید، و هزاران تیر بر آنها انداخت. در این وقت گرد و غبار بسیار برخاسته و هوا تاریک شد، و باز مردمان لشکرت روبگریز نهادند. درجوده‌ن تاب نیاورد و برسر ارجن دوید، و از تیرهای الماس کردار پاندوان را بدوخت، و زخمی ساخت، و هیچکس از پاندوان نتوانست سر راه بر درجوده‌ن بگیرد. درجوده‌ن مردمان خود را زخمی، و دل شکسته دید، و آنها را دل‌داد، و گفت که من در روی زمین هیچ جایی را از کوه، و غیر آن نمی‌بینم که شما گریخته پناه به آنجا ببرید، و از دست پاندوان خلاص یابید. لشکر غنیم کم است؛ و ارجن، و کرشن هر دو

۱- نام مرغ شکاری از خانواده عقاب.

زخمی شده‌اند اگر اتفاق نمایید و ثبات قدم بورزید، برغنیم غالب می‌آیم؛ و اگر برهم خوردید، پاندوان مرا پایمال خواهند ساخت. پس در این صورت در کارزار کشته شدن ما بهتر باشد. چه به آیین چپتریان در کارزار کشته شدن، واجب است، و مقام نیکو یافته میشود. شما همه چپتریان بشنوید که هرگاه بهادر دلاور، و مردمان بیدل را البته مرگ درمی‌آید؛ کدام نادان بی‌عقل خواهد بود که از مرگ بگریزد و کارزار نکند؟ به این بیم که بهیم خشمگین خواهد شد و شمارا زیون خواهد ساخت. دهرم و آیین پدران خود را از دست ندهید، چه هیچ وبالی بزرگتر از گریختن چپتری نیست، و هیچ چیزی بهتر از کشته شدن روپروی غنیم نیست. کسانی که در مقابله غنیم کشته شدند به مقامهای عالی رسیده‌اند؛ چون درجودهن این سخنان با مردم لشکر خود گفت؛ آنها از بس که زخمی کشته بودند؛ اصلاً سخنان او را به خاطر راه ندادند، و بگریختند.

سنجی بادهر تراشت گفت که در این حال شل بادرجودهن گفت که در این کارزار تماشاکن که چه مقدار بهادران ارا به، و اسب، و فیل سوار، با مرکبهای خود؛ و پیاده‌های بیشمار کشته شده‌اند؛ و جاهای نرم و نازک فیلان که به تیر دوخته شده، و به یک تیرزدن مانند کوهها بر زمین افتادند، بنگر. و دیگر فیلانی که بهر طرف می‌گریزند، و سلاح‌های بهادران که بر آن سوار بودند افتاده‌اند؛ آنها را مشاهده نمای و اسبان مبارزان خون از دهان افشان، و بر زمین غلطان؛ ببین. و بهادران جنگ آزما را از فریقین که کرن و ارجن کشته‌اند، و در رنگ ستاره‌های رخشان بر زمین افتاده‌اند، تماشا کن. درجودهن در آن حال نام کرن مکرر بر زبان میراند، و به تأسف، های، های گریه میکرد، و از آن مصیبت و بدحالی گریه‌کنان برارابه خود بی‌هوش گشته، بیفتاد. و اشوتهمان، و دیگر کورووان آن حال درجودهن را دریافته، و زیادتی شکوه ارجن از کشتن کرن؛ تماشا کرده، برسر درجودهن حاضر آمدند و درجودهن را دل‌داری دادند و گفتند که ارجن اکثر لشکر کورووان را بقتل آورد، و به سرگ فرستاد و کورووان بسیار کم مانده‌اند، و جمعی دیگر آفتاب عالم‌تاب را بغروب نزدیک دیده، های کرن گفته، به جانب منزل روبگریز آوردند. و کرن بخون آغشته بعد از کشته شدن، و بر زمین افتادن نیز زیبا مینماید، و همانا که آفتاب چون برگرن افتاد و از مساس نمودن آن سرخ برآمده است، غروب نمیکند؛ بلکه بفصل کردن در دریای محیط فرو میرود؛ و کرن از کمال خوبی و نورانی تو گفתי زنده است. مردم او را زنده خیال کرده نزدیک به‌وی رسیده، از مهابتی که دارد، میگریزند – اگرچه کرن مانند آتش برافروخته بود –؛ اما ارجن که حکم ابر و باران داشت آتش‌اورا فرو نشانند. و او که پاندوان، و پانچالان را به سلاح‌های خود محنت عظیم رسانید، و اطراف را به هجوم تیرباران فرو گرفت، و درعطای سایلان هرگز نه برزبان نش نرفته بود، و هرچه داشت همه برای برهمنان داشت، و جان را نیز از برهمنان دریغ نمیداشت؛ ارجن او را با پسرش مسافر راه فنا ساخت، و او به سرگ رفت. آن کرن که پسران تو بامید و اعتقاد او طرح دشمنی با پاندوان انداختند؛ امید زندگانی، و راحت

پسران ترا با خود به سرگت همراه برد.

سنجی میگوید وقتی که کرن سفر کرد، دریاها^۱ از رفتن باز ایستادند، و آفتاب عالمتاب نیز غروب کرد، و دیگر ستاره‌ها که آنرا بلفظ کره تعبیر میکنند، همه روشن گشتند؛ و از آسمان و زمین صدای غریب برآمد، و بادهای مهیب وزید و اطراف را فروگرفت، و دریای‌های^۲ بزرگ در جوش و خروش آمد و طغیان کرد، و کوه‌ها پاره شدند، و هرچانداری بود همه را محنت رسید، و مشتری در منزل چهارم که آنرا روهنی (Rohini) میگویند، آمد؛ و اطراف هوا از تاریکی درنظر نمی‌آمد، و زمین په‌لرزه درآمد، و ستاره‌ها شعله‌آسا بر زمین افتادند، و جاندارانی که شب‌ها میگردند، و طعمه آنها خون و گوشت است، خوشحال گشتند؛ و چون سرکرن را ارجن به‌تیر جدا ساخت هرچانداری که در هوا، و بر زمین بود، به‌های‌های فریادها کردند. و ارجن بعد از کشتن کرن درنظر حاضران به شکوه و زیب تمام نمود. و کرشن، و ارجن بریک ارا به جولان‌کنان بی‌دغدغه در میدان می‌گشتند، و از کمال خوشحالی بجهت مسرور ساختن جدهشتر سفید مهره‌های خود را بناوختند چنان که از صدای آن زمین و زمان، و سرگت بلرزید؛ و از هیبت آن آواز کوروان و تمام لشکر ایشان بترسیدند؛ و درجودهن، و شل را گذاشتند و بگریختند. و مردم معرکه درگرد ارجن، و کرشن جمع آمدند، و زبان به تحسین و آفرین ایشان گشودند و تیرهای کرن که در بدن ایشان جا کرده بود، دوستان و خویشان، آنها را به‌دراوردند، و باخردان، و بزرگان فراخور حال و مقدار هر یک ملاقات نمودند، و مدح گویان روبه منزلها نهادند.

سنجی با دهر تراشت گفت که چون از کشته شدن کرن مردمان لشکرت قرار بر فرار دادند بهیچ وجه بقول درجودهن برنگشتند. و درجودهن دریافت که مردم همه به جانب منزلها می‌شتابند، و شل نیز بر همین رای زد، و بالضروره راجه نیز عنان عزیمت به جانب منزل تافت، و شکن نیز با هزاران مبارزان لشکرگاندهار، و کرپاچارچ نیز با فوج فیلان، و اشوتهمان با بقیه السیف سنسپتکان روان شدند و راجه پا دل شکسته و خاطر خسته به جانب منزل میرفت، و شل نیز علم ارا به را پای داده روان شد؛ و دیگر مردمان لشکر کوروان نیز ترسان و گریان روان گشتند. و جمعی کوروان از کارپردازیهای ارجن، و کرن بایکدیگر مباحثه می‌نمودند و بهر طرفی میرفتند، و میگریختند؛ و از آن همه مبارزان که هزاران هزار نفر بودند؛ هیچکس را تاب و طاقت کارزار با ارجن نبود و کوروان بتمام از کشته شدن کرن، از سلطنت و زندگانی و زنان و اموال و اسباب امید قطع کردند. و درجودهن مصیبت زده آنها را به محنت تمام بجانب دیره آورد و همه به هرفلاکت و محنت که بود بمنزلها رسیدند.

سنجی بادهر تراشت گفت بعد از آنکه ارجن کرن را بکشت؛ کرشن، ارجن را در کنار گرفت، و از خوشحالی باوی گفت که تو مانند: اندرکه با بجر، برتراس را

۱- یعنی: رودخانه‌ها.

۲- در این جا دریا بمعنی بحور و اقیانوس‌ها است.

کشته بود، بقوت بازوی خود به تیرهای بجرمثال کرن را کشتی. این گلبانگ تو در خلائق خواهد ماند. اکنون این واقعه را که جدهشتر سالها آرزوی وقوع آن میکرد، بسمع او برسان، و خود را از ادای این فرض فارغ ساز که جدهشتر هنگام مقابل شدن تو با کرن در معرکه حاضرآمد، و از دست کرن زخمی شد، و تاب نیاورده بمنزل رفته بود. ارجن قبول کرد، و کرشن اراپه اش را بگردانید، و با دهرشت دمن، و جدهامن و نکل، و سهدیو، و بهیم، و ساتک گفت مادام که ارجن نوید کشتن کرن را بسمع جدهشتر برساند شما باتفاق دربرابر غنیم بایستید؛ و چون ایشان فهمیدند اطاعت نمودند و بایستادند، و کرشن اراپه ارجن را راند و بمنزل برد. جدهشتر را تکیه نموده یافتند و هردو از روی خوشحالی درپای او افتادند، و راجه از خوشحالی ایشان؛ کشته شدن کرن را فهمید، و برخاست، و کرشن، و ارجن را درکنارگرفت. و کرشن قصه کشتن ارجن، کرن را بیان کرد. و بعد از آن تبسم کنان دو دست ادب بهم آورد، و با جدهشتر گفت: ای راجه! در این کارزار که چندین بهادران نامدار، و راجه های عالی مقدار هلاک گشتند، قوت طالع را تماشاکن که تو با همه برادران بسلامت مانده ای! اکنون آنچه از خواهش باقی مانده باشد؛ آنرا نیز باید گفت طالع ما یآوری کرد که کرن را که در مجلس قمار از باختن دروپی خنده میکرد، بقتل رسانیدیم. اکنون خاک؛ خون او را میخورد، و بدنش به تیرهای الماس کردار شکاف شده، برخاک هلاک افتاده است.

سنجی بادهرتراشت گفت که جدهشتر سخن کرشن را شنید، و گفت: بلی، بخت ما را یآوری کرد. و گفت: هرگاه تو بهل رانی ارجن کنی؛ چه عجب اگر ارجن کار دیوتها کند! پس دیگر باره جدهشتر دست کرشن را گرفت، و او را با ارجن خطاب نمود، و گفت که نارد (Narada) با من گفته، و بیاس نیز مکرر گفته است که این دو رکبیشر بزرگ یعنی: شما، و ارجن نر (Nara) و نارین (Narayana) اند و بجهت محافظت دهرم در این بدن ها جلوه گر شده اند. از مرحمت تو ای کرشن! ارجن همیشه بردشمنان ظفرمند گشته است؛ و از آن باز که تو بهل رانی ارجن قبول فرموده ای؛ ما همیشه مظفر و منصور شده ایم، و زبون هیچکس نگشته ایم. جدهشتر این سخن گفت و بر اراپه خود که براسبان پوزیال سیاه بسته بودند سوار شد، و بدیدن کرن که در معرکه کارزار با پسرش کشته افتاده بود، آمد. و کرن را باپسرش بحالتی که بدنهای ایشان به زخم های ارجن شکاف شکاف شده بود، دید، و زبان به تعریف کرشن، و ارجن گشاد و گفت: ای کرشن امروز من با برادران خود را صاحب روی زمین خیال کردم که تو صاحب دانا نگاهبانی ما کردی، و امروز درجودهن و بالاندوز؛ کرن را کشته یافت، و از حیات و سلطنت خود ناامید شد، و مابعنایت تو کامیاب گشتیم، و طالع ما یآوری کرد، و بخت ما یآوری نمود که شما بردشمنان ظفر یافتید، و غنیم را کشتید. جدهشتر از این قسم سخنان بگفت، و کرشن را تعریف بسیاری کرد.

سنجی بادهرتراشت گفت که چون جدهشتر کرن و پسرش را کشته داد،

خود را در عالم، دوباره متولد یافت؛ و بهیم، و دهرشت دمن، و شکپندی، و نکل، و سهدیو، و ساتک – که بزرگترین جادوان (Yadavas) است. و مردم پانچال، و سرنجی، و دیگر مردم پاندوان مبارکباد، و تهنیت جدهشتر کردند، و آفرین‌ها و تحسین بسیار بر کرشن، و ارجن نمودند، و ارابه‌ها را گذاشتند، و بخانه‌های خود رجوع آوردند.

سنجی گفت: ای راجه! از بدسگالی تو این نوع فنا و هلاکت به مردم روی نمود که از هول آن موی بر اعضای خلق برخاست. اکنون اندیشه‌مند شدن و غصه‌خوردن سودی ندارد.

بیشم‌پاین (Vaisampayana) به راجه جنمیجه میگوید که دهرتراشت از شنیدن این واقعه بتفصیل برجای نشست، و خود بیپوش شد، و بیفتاد، و گاندهاری – زن دهرتراشت مادر درجودهن – را نیز بمقتضای علمی که بوقوع این واقعه داشت؛ بمجرد شنیدن این حال بیپوشی روی داد. بعد از آن پدر (Vidura) و سنجی، راجه دهرتراشت را در کنار بگرفتند، و به‌دلداری او پرداختند. و همین نوع زنان کوروآن گاندهاری را دلداری دادند، و دلالت بر صبر مینمودند. و دهرتراشت از تسلی دادن پدر و سنجی رضاء به‌قضاء داد، و از جزع تمام نمودن خاموش گشت.

بیشم‌پاین می‌گوید هرکس این قصه کارزار ارجن، و کرن را که حکم مجلس جگت دارد؛ بخواند و یا بتوجه تمام بشنود، او آنچه نتیجه جگت خوب بوده باشد، بیابد. و جگت در بزرگی مثل: بشن (Visnu) است که فنا ندارد. و این سخن را باد، و آتش، و ماه، و آفتاب عالمتاب فرموده است؛ پس باید که این قصه را از روی اعتماد بشنوند تا هرچه مراد خاطر است، بیابند. و چون این قصه در معنی مشتمل است بر توصیف بشن، از خواندن، و شنیدن این قصه مراد بسیار حاصل شود – چنانچه از نتایج سپاس و ستایش آفریدگار مرادها حاصل گردد.

تمام شد فن هشتم از کتاب: مهابهارت که آنرا: کرن‌پرب میگویند.



فن نهم از کتاب:

مہابھارت

موسوم بہ:

شل پر ب

SALYA PARVA

بتصحیح و تحقیق و مقدمہ:

سید محمد رضا جلالی نائینی

دفتر نهم از کتاب مهابهارت

که آنرا: شل پرپ (Salya Parva) گویند

راویان اخبار هندوستان چنین آورده‌اند که چون کرن دو روز جنگ کرد، کشته شد، و هفده روز از هیژده روز مهابهارت تمام گشت. و سنجی هر روز به تفصیل آنچه واقع می‌شد به دهرتراشت میگفت. چون کرن کشته شد، و سنجی کشته شدن کرن را به دهرتراشت بگفت؛ دهرتراشت از خبر فوت کرن بی‌شعور شد، و بر زمین افتاد – چنانچه بالا گذشت – بعد از آن از سنجی پرسید که حالا بیان بکن که بعد از کشته شدن مردم ما را چه روی داد؟ و کورووان در روز هیژدهم چطور جنگ با پاندوان کردند؟

سنجی گفت بعد از کشته شدن کرن، وقت شب کورووان اجتماع کردند؛ و گفتند تا زمانی که بهیکم پتاما، و دروناچارچ، و کرن زنده بودند؛ ما مشورت با ایشان میکردیم، و هر صواب دیدی که مینمودند، بر آن عمل می‌نمودیم، و سرداران لشکر ما ایشان بودند؛ حالانمیدانیم که پیشروی و سرداری را بر کدام کس مقرر داریم؟! بزرگان کورووان به درجودهن گفتند که حالا از برای این کار هیچکس مثل شل (salya) نیست؛ چه او دلاوری مشهور، و بهادری نامدار است، و طریق جنگ را خوب میداند. در این اتفاق شل را به سرداری برداشتند، و حل و عقد لشکر به او گذاشتند؛ و اکثر کارآزمودگان، و تجربه‌دیدگان بر آن عقل!، و فراست درجودهن می‌خندیدند، و میگفتند که این چه بوالعجبی است که بهیکم، و دروناچارچ، و کرن به دست پاندوان کشته شوند، و درجودهن بعد از ایشان طمع فتح و نصرت دارد؟! و شل را باعث ظفر میشناسد؛ اما او در این کار معذور است؛ چه مثلی مشهور است که غریق بحر برخس و خاشاک دست می‌اندازد!، القصه درجودهن در روز دیگر هرطوری که اتفاق افتاد؛ افواج را ترتیب داد، و بجنگ پاندوان متوجه شد، و شل را با حشمت، و دبدبه عظیم قراول لشکر ساخت، و خود با طمطراق، و کروفر تمام بر ارابه نشست، و کمان پرزور خود را بدست گرفت، و کرت برما، و شکن، و اشوتهاما، و کرپاچارچ، و پسران کرن و مردم ترگرت (Trigarta) و مدر (Madra) و کامبوجان (Kambojas) همراه او شدند، و پاندوان در آن روز به چهار فوج تقسیم

شدند؛ و دهرشت دمن، و شکپندی، و ساتک و سرداران آنها مه فوج دیگر شدند؛ و راجه جددهشتر به افواج عظیم مقابل شل شد و ارجن با پسر هردک (Hrdika) (یعنی: کرت برما)، و سن سبتکان؛ و بهیم با کرپاچارچ، و نکل با شکن، و سهدیو با الوک (Uluka) مقابل شده جنگ می کردند و همینطور هزاران هزار پهادران نامدار با یکدیگر کارزار مینمودند که تفصیل آنها به تطویل می انجامد. بعد از آن سنجی به دهرتراشت گفت که از جمله یازده کپوهنی (Aksauhini) لشکر کوروان در آن روز یازده هزار ارا به سوار، و ده هزار و هفتصد فیل سوار، و دوهزار اسب سوار، و دوازده کرور پیاده باقی مانده بودند؛ و باقی همه به ملک عدم رفتند. و از همه هفت کپوهنی پاندوان شش هزار ارا به سوار، و شش هزار فیل، و ده هزار اسب سوار، و دو کرور پیاده ماندند، دیگر همه کشته شدند. و اول همه مردم سرنجی چنان با کوروان جنگی کردند که کس نشان ندهد. و فیل و اسبی چند که باقی مانده بود، در این جنگ بکشتن رفت. و اسب سوار با اسب سوار؛ و فیل سوار با فیل سوار؛ و پیاده با پیاده درمی افتادند، و یکدیگر را میکشند، و میزدند – چنانچه دستار از سر، و سر از تن، و اعضاء از یکدیگر جدا شد؛ و رکاب از پا، و عنان از دست، رفت، و حلقه انگشتری و طوق زرین، و دیگر طلاآلات خرمن خرمن در آن معرکه افتاده بود. و از سلاح کس چه گوید؟ و اسبان و فیلان بیخاوند در رنگ رمه بز و گوسفند، میگشتند که هیچکس را پروای گرفتن آنها نبود. و از بسیاری کشته ها بر زمین پشته ها، و در هوا گنبدها پدید شد و ابدان بی سر، حلقه حلقه میگشت، و برمیخاست، و می نشست. و در این حالت که شعله آتش جنگ زمین و زمان را گرفته بود نظر شل بر چتر سفید جددهشتر افتاد، و با بهلبان خود گفت که مرا بر سر جددهشتر ببر تا امروز داد مردانگی بدهم، و کارپردازی به او بنمایم که جهانیان از آن اعتبار گیرند. جددهشتر نیز با افواج قاهره بر سر شل راند، و بر او حمله کرد که اگر کوه می بود، شاید تاب آن نمیتوانست آورد. اما شل آن جمعیت گران را چنان باز داشت که کوه بلند سد راه سیل شده، آب را مانع میشود. و نکل با چترسین (Citrasena) – پسر کرن – مقابل شد؛ و چترسین به تیر قبضه کمان او را شکست، و سه تیر پیاپی پیشانی او را مجروح ساخت، و به چهار تیر دیگر چهار اسبان، و به یک تیر بهلبانش را بکشت و بیرقش را بینداخت. و نکل پیاده شد، و سپر و شمشیر بدست گرفت؛ و حمله شیرمردانه بر چترسین برد. چترسین باز او را به تیر گرفت، و نکل همه تیرهای او را در هوا برید، و تا دست جنبانیدن چترسین را فرصت نداد. و فی الحال نکل جست و خیز نمود، و بر ارا به چترسین رفت، و نشست و از روی غضب سر چترسین را برید. در این حالت غریو از نهاد برادران چترسین که یکی سکپین (Susena)، و دیگر ستسین (Satasena) نام داشت، برآمد و هر دو بانتقام چترسین به جنگ نکل آمدند. نکل از آمدن آنها چون آگاه شد؛ خنده زد، و اول هر چهار اسبان ارا به ستسین را کشت، و کمان او را شکست. ستسین بر ارا به دیگر نشست، و کمان دیگر به دست گرفت، و چندان تیر بر نکل انداخت که

کمان نکل را شکست، و برید. نکل کمان دیگر به دست آورد، و به دو دو تیرکمان ستسین، و بیرق سکپین را شکست، و به چندین تیر دیگر سکپین را زد؛ و اسبان او را به تیر مجروح ساخت. سکپین کمان دیگر به دست گرفت؛ و چندان تیر بر نکل انداخت که در هوا از تیر، خانه مشبك شد؛ و نکل در آن خانه پنهان گشت. و نکل همه تیرهای او را ببرید، بطوری که هوا روشن شد. پس نیزه دستی گرفت، و جانب ستسین چنان انداخت که از سینه او پران گذشت، و بر زمین رمید، و ستسین به جا افتاد. سکپین چون دید که ستسین را نکل کشت، حمله قوی بر نکل آورد، و تیری بسیار بر او انداخت، و نکل را از اراپه پیاده ساخت. در این انام ستسوم (Sutasoma) پسر درویدی چند تیر بر سکپین زد. سکپین در غضب شد، و چنان تیری بر ستسوم زد که ستسوم بیهوش شد. نکل از کمال اعتراض برجست، و بر اراپه سکپین رفت و سر او را از تن جدا کرد. چون لشکر کوروان دیدند که سکپین کشته شد؛ همه رو بگریز نهادند. شل پیشتر آمد، و مردمان را دلداری داد، و همه را بازگردانید، و همه را يك جا کرد، و بایستاد. جدهشتر هم با مردم خود يك فوج شد، و درمقابل مخالفان قرار گرفت. بعد از لحظه ای هردو فوج بریکدیگر تاختند، و جنگ عظیم میان این دو لشکر دست داد، و مردم بسیار از طرفین کشته شدند، و هردو لشکر تا جان در بدن داشتند کوشش میکردند. بعد از آن ارجن، سنسپتکان را کشت و مقابل فوج کوروان شد. و همچنین دهرشت دمن تیرباران کنان با کوروان روبرو گشت، و شل خود بر لشکر پاندوان حمله قوی کرد و مردم بسیار را بضرب تیر هلاک گردانید. و چندین تیر بر اراپه جدهشتر، و بهیم، و نکل، و سهدیو، و پسران درویدی زد، و به هر يك از ساتک، و دهرشت دمن، و شکپندی ده تیر و بسیاری از فیلان را با سوارانش و اراپه سواران، و اسب سواران را بکشت، و اکثر افواج پاندوان از پیش شل منهزم گشته، رو بگریز نهادند. و افواجی که در پیش قول ایستاده بودند گریختند -؛ و بعضی بفوج جدهشتر پیوستند. شل چون اکثر افواج را منهزم گردانید متوجه فوج جدهشتر شد، و ایشان را تیرباران کرد. و شل يك تیر چنان بر کنار سینه جدهشتر زد که پران بگذشت، و جدهشتر بیهوش گشت. بهیم سین در غضب شد، و بر سر شل حمله کرد. شل را بهیم پنج تیر، و نکل پنج تیر، و سهدیو ده تیر زدند، و پسران درویدی بر شل تیرباران کردند، و کرپاچارچ، و اشوتهاما، و شکن، و الوک، و کرت برما، به کمک شل آمدند، و با بهیم و فوج پاندوان بنیاد جنگ کردند، و چند برادر درجودهن که مانده بودند همه بر گرد شل برآمدند، و محافظت او میکردند. کرت برما سه تیر بر بهیم سین زد، و کرپاچارچ با دهرشت دمن، و شکن با پسران درویدی، و اشوتهاما با نکل، و سهدیو برابر گشته با همدیگر جنگ میکردند، و ارجن به مقابل درجودهن آمد، و با او جنگ بنیاد نهاد، و بر یکدیگر حمله مینمودند و تیر رد و بدل میکردند، تا آنکه چندمرتبه جنگ کردند، و دیگر بهادران نیز همینطور جنگ میکردند که عقل حیران ماند، و کرت برما که از نسل بهوج (Bhojavamsa) بود به يك ناگاه از گوشه ای پیدا شد و چهار اسبان

بهیم را که برنگت خرس سیاه و پرموی بودند کشت، و بهیم پیاده شد، و گرز به دست گرفت و با کرت برما (بهوج بنسی) مقابل شد، و با او جنگ میکرد، و شل با پسر خود به جنگ سهدیو آمد. پس سهدیو سر پسر شل را به تیغ جدا کرد، و کرپاچارج با دهرشت دمن روبرو شد، و پسران درویدی به مدد دهرشت دمن آمدند، و از جانب او با کرپاچارج جنگ میکردند. اشوتهمان هرکدام آنها را به یک تیر زد، و خنده کرد، و از آنجا گذشت، و بر سر بهیم راند، و اسبان بهیم را کشت، و بهیم بر ارابه دیگر سوار شد. کرپاچارج اسبان او را کشت، و بهیم بار دیگر از ارابه به زمین آمد. بهیم اسبان کرت برما را که همراه کرپاچارج بود به گرز کشت، و کرت برما بر زمین فرود آمد، و پیاده ماند، و شل قوم سومک (Somaka) را از پیش گریزانید و به مقابله جدوشتتر آمد، و جدوشتتر با او جنگ عظیم کرد. و بهیم در این هنگام گرز به دست گرفت و در رنگستان برآشفته بود، و هرکس و هرچه پیش او میآمد از: فیل و اسب و مردم همه را بضرب گرز با خاک برابر میکرد، و میزد و میکشت تا آنکه فریاد از کوروان برآمد؛ و بهیم آن زمان قصه برهنه ساختن درویدی را در مجلس کوروان و بی ادبی های ایشان نسبت به پاندوان را بخاطر رسانید، و از آن آتش غیرت از جان او سر زد و میخواست که باقی مانده های کوروان را به یکبار بکشد؛ اما چون کار بنوبت بود مردم را بتدریج میکشت. در همان حالت شل پیش او آمد، و بهیم هر چهار اسبان ارابه شل را به گرز خود بزد، و بکشت، و شل با سلاحی که تومر (Tomara)^۱ نام دارد به سینه بهیم زد، و او را مجروح ساخت بمرتبه ای که آن زخم بسیار کاری آمد، و بدیدن آن حال شل اظهار خوشحالی و شادمانی نمود.

بهیم بعد از ساعتی بهوش آمد و سلاح تومر را از سینه خود برآورد و بهمان تومر بهلبان شل را کشت، و این معنی سبب تعجب شل و دیگر ناظران شد، و جدوشتتر نیز بر مردانگی بهیم آفرین ها کرد. پس شل گرز را بران بردست گرفت، و در میدان بایستاد و چون کوهی بلند، در نظر می آمد. پس بهیم نیز گرز به دست گرفته بقصد جنگ شل روان شد، و حمله مردانه برآورد، و بهادران پاندوان از طرز و روش بهیم تعجب میکردند، و میگفتند که پیش حمله بهیم از کوروان هیچکس تاب مقاومت ندارد؛ و بغیر از شل یا بلبهر دیگر را مجال جنگ با بهیم نیست. و چون بهیم گرز بر شل می انداخت، او از نهایت چستی و چالاکی چنان جست و خیز مینمود که گاهی از عقب به پیش می آمد، و گاهی برعکس، و در وقتی که شل بر بهیم گرز می انداخت، بهیم هم آن طور رد میکرد و تا دو ساعت چنان جنگ کردند که گرز هیچکدام کارگر نشد و بر زمین می افتاد، و غلبه از هیچ جانب نبود. شل چون دید که همه ضربت های او را بهیم رد میکند، و بخود نمی آورد از غضب گرز خود را بقوت تمام برگرز بهیم چنان زد که آتش از میان برخاست، و در وقت گل افشانی آتش، بهیم به نظاره آن مشغول شد، و شل او را در این هنگام غافل یافت و فرصت غنیمت

۱- تومر (Tomara) یا تومر برکهه (Tomara Barcha): يك نوع نیزه.

دانست و در طرفه‌العین دو زخم کاری از دو جانب بر بهیم زد بطوری که بهیم غرق خون گشت. و بهیم نیز اعتراضی شد و چند ضرب پیاپی بر شل زد چنان که از آن ضرب صداها مثل صدای تفنگ و ضرب زنگ برمیخاست؛ باوجود این حال هم شل را هیچ تفاوت نمیکرد، و خندان خندان حمله بهیم را دفع مینمود. و چون مدتی مدید از جنگ این دو بهادر گذشت، و هرفنی که در وادی گرز بازی میدانستند، کار فرمودند، و چندان دست برد نمودند که هر دو از کارزار بازماندند و شل بیشتر عاجز ظاهر شد. کرپاچار شل را برارایه خود برداشت و روان شد. بهیم در آن حالت بانگ برشل زد و گفت تو به بهادری و مردانگی یگانه روزگاری؛ حالا کجا گریخته میروی؟! شل به اینها ملتفت نشد و آن چنان رفت که باز پس ندید. پس درجوده به جنگ بهیم آمد، و حمله قوی برآورد و پاندوان چون میدانستند که بهیم جنگ بسیار کرده، و بیحال شده است برای مدد او به مقابله درجوده آمدند، و درجوده به سلاحی که مثل تبر میباشد و در بید آنرا پراس (Parasu) میگویند برسینه چیکتان چنان زد که چیکتان بیپوش شد و افتاد، و پاندوان به یک بار شست بردرجوده گشادند، و او را زیرتیر گرفتند، و کرپاچار، و کرت برما، و شل، و درجوده به جنگ دهرشت‌دمن آمدند، و گفتند که بانتقام دروناچارچ این را باید کشت و سه هزار ارا به سوار بمقابله ارجن فرستادند، و در این اثناء جنگی عظیم واقع شد و اکثر دلاوران نامدار که باقی مانده بودند در این جنگ کشته شدند؛ و چندان خونریزی شد که گرد میدان از خون روان فرونشست. و بهادران همه خندان خندان جنگ میکردند، و کشته میشدند، و هرزخمی که خوردند همه بررو بود با برسر؛ و بواسطه حلال ساختن نمک صاحبان، و سرخ رویی خود سینه‌ها را سپر تیر بلا میساختند و جان‌ها را به رغبت فدا میکردند. و از معرکه غیر از آواز بزن و بگیر و بکش چیزی دیگر برنمی‌خاست و چندان خلایق در این میان تلف شد که عدد آن را غیر از آفریدگار - عز و جل - کسی دیگر نداند. و شل به یک تیر جدهشتر را بزد و جدهشتر عوض آن به چهارده تیر شل را زخمی ساخت، و چندرسین (Cindrasena) و درم‌سین (Drumasena) را که هر دو نگاهبانان ارا به شل بودند؛ جدهشتر به تیرها مجروح ساخت. شل در غضب شد و از بقیه مردم چندیری بیست و پنج کس را بکشت و به بیست و پنج تیر ساتک را، و به هفت تیر بهیم‌سین را، و نکل و سهدیو را یکصد تیر زد و چنان داد مردانگی داد که کوروان همه براو آفرین کردند، و گفتند که بعد از بهیم، و دروناچارچ، و کرن - شل چراغ ایشان را روشن کرد، و آن‌طور جنگی کرد که درگمان کس نبود. و جدهشتر از روی اعتراض بیرقش را به تیر انداخت. شل بر جدهشتر تیراندازی بنیاد نهاد و بیست و هشت هزاران هزار تیر سرمیداد، و چنان که از کثرت تیر درهوا مثل ملخ و مورچه پران انبوهی پیدا شد، پس بهیم، و ساتک و نکل، و سهدیو را به پنج پنج تیر زخمی کرد و چنان برسینه جدهشتر تیرباران کرد که جدهشتر بیطاقت گشت و این حال را دید و ساتک، و بهیم‌سین، و نکل به یک اتفاق بر شل زور آوردند و او را به تیر گرفتند، و هر کدام به چند تیر

متعدد او را زدند، و فریاد و غوغا میکردند؛ و شل نیز هر کدام را به تیرها زد. و به هفت تیر سهدیو را زخمی کرد، و کمانش را نیز شکست. سهدیو کمان دیگر گرفت و تیر بسیار به جانب او انداخت، و بهلبانش را کشت، و بهیم سین به هفتاد تیر، و ساتک به نه تیر او را زخمی کردند، و راجه جددهشتر به شصت تیر شل را زد، و از بس که از هر طرف بر او تیر ریخت، تمام بدن شل دوخته شد، و مقدار سرمویی از تیر خالی نماند، و چندان خون از او روان شد که سرتاپا در خون غرق شد و با وجود آن حالت به پنج تیر آن همه ناموران را مجروح ساخت و تیری چند بر جددهشتر انداخت و قبضه کمانش را شکست. راجه کمان دیگر گرفت و امبان ارابه، ۱ و را با بهلبانش بکشت و او را زیر تیر پنهان ساخت. او باز اعتراضی شد و تیر بسیار بر جددهشتر انداخت. و ساتک نیز به مدد راجه آمد و با او جنگ تیر میکرد؛ و شل کمانش را برید. و بهیم، و نکل، و سهدیو را نیز به سه تیر زد. و ساتک اعتراض کرد و تومری را که دسته زرین داشت بر شل زد، و جددهشتر نیزه دستی بر او انداخت و تا مدتی شل اینطور جنگ کرد که هر سلاحی که پاندوان می انداختند او را به تیر می برید، و چندان تیرها انداخت که هوا تاریک شد و ارابه های پنج بهادران پاندوان را که جددهشتر، و بهیم، و نکل، و سهدیو، و ساتک باشند زیر تیر فرو پوشید. و اشوتهمان، ارجن را به تیر بسیار بدوخت. و راجه های ترگرت (Trigarta)، اشوتهمان را همراه گرفتند، و تیر بیحد بر او زدند، و ارجن نیز از غضب هر کدام را از کوروان به یک یک و دودو تیر زد، و کوروان پابرجا مانده، از تیرهای ارجن ابرو خم نکردند! و اشوتهمان را پیشرو خود ساختند و همه باتفاق ارابه ارجن را محاصره کردند، و به هر چیزی که در دست ایشان می آمد، از تیر و نیزه، و سنگ، و چوب و غیره ارجن و کرشن را میزدند، و مردم آن جنگ شل را که دیدند جنگ بهیم و دروناچارچ، و کرن را فراموش کردند. و ارجن تیری آتش بار انداخت که کوروان را چون خس و خاشاک سوختن گرفت، و چندان خون بر زمین روان شد که زمین پر گل ولای کشت و ارجن به یک تیر دو هزار ارابه سوار با ارابه و امبان را نابود ساخت. اشوتهمان بیست و دو تیر انداخت و از آن جمله دوازده تیر به ارجن و ده تیر به کرشن رسید. و ارجن در آن هنگام خنده زد و به اشوتهمان گفت تو استادزاده مایی؛ اول حمله ترا دیدیم، و خوب شد که پیشدستی نکردیم و حالا بگیر این را — ارجن این بگفت و به قوت تمام چند تیر بر اشوتهمان چنان زد که هم بیرق و کمان او شکست و هم امبان ارابه را با بهلبان بکشت. چون اشوتهمان پیاده ماند کننده چوبی محکم بردست گرفت و حواله ارجن کرد. ارجن در هوا آنرا هفت پاره کرد، و اشوتهمان را به سه تیر زد، و با آنکه اشوتهمان زخمی شد التفات به آن زخم ها نکرد و بهوش ماند؛ پس مردم پانچال را گرفت، و دهرشت دمن بمدد ارجن آمد، و با اشوتهمان جنگ آغاز نهاد. اشوتهمان به زهر خشم در دهرشت دمن نگاه کرد، و تیری به جانب او انداخت. در این هنگام بهادری مشهور از پانچال سورته (Suratha) نام را بر سینه

تیری زد که برجا افتاد و از کشته شدن آن بهادر اشوتهمان را خوشحالی بسیار شد، و دلیر شده باز جنگ با پاندوان میکرد. پس درجودهن چون دید که اشوتهمان تنها است، و جنگ بسیار کرده؛ بنابراین خود را بهمد او رسانید، و با دهرشتدمن مقابل شد و جنگ بنیاد نهاد. دهرشتدمن بههفتاد تیر درجودهن را زد، و برادران درجودهن چون به آن مقدار لشکر که باقی مانده بود، جمعیت کردند و برسر دهرشتدمن آمدند؛ و دهرشتدمن را در میان گرفتند. دهرشتدمن چنان تیر، و شمشیر، و نیزه بر مخالفان میزد که اکثر ازسلاح او زخمی میشدند، و از کمال جلدی هرکدام از برادران درجودهن و لشکریان را چنان میزد که هر يك خیال میکرد که دهرشتدمن تنها با او جنگ میکند، و شکندی با کرت برما، و کرپاچارج جنگ میکردند. پر بهدرک (Prabhadaraka) که از چهرتریان پنجاب بود بالشکر خود از جانب شکندی باکوروآن جنگ میکرد، و درمیان لشکر پاندوان، و کوروآن چنان جنگی شد که هیچکس بهصعوبت آن، جنگی یاد نداشت. کوروآن بجان میکوشیدند و لشکر پاندوان با یکدیگر میگفتند که کوروآن حرکت مذبوحی میکنند، همین امروز که ایشان را زدیم، دیگر همه را نیز نیست و نابود خواهیم کرد. اما شل چنان تیربارانی برلشکریان پاندوان کرد که اکثر مردم از زخم تیر او مجروح گشتند، و تاب آن تیرهای او نیاورده، روگریز آوردند. بهیم مردم را دلداری کرده، می-گفت ای یاران و بهادران! امروز روز مردانگی شما است چرا دل از دست داده، می-گریزید؟ مردمان از گفته بهیم در غیرت شدند، و برگشتند. و ارجن، با کرت برما جنگ میکرد، و ساتک باشل روبرو شد، و شل تیرهای محکم برساتک زد. پاندوان هر پنج برادر برشل-که خال ایشان بود-تیر باران کردند. شل برآشفت، و چنان برایشان تیر انداختن گرفت که ایشان را مجال نمیداد که چشم توانند گشود، و تمام هوا را تیر او فرو گرفته بود. چون جدهشتر آن تیرباران، و جنگ شل را دید، و خوشحالی کوروآن را مشاهده نمود؛ با برادران خود گفت: شما هر يك در این جنگها مردانگیها کردهاید، و بهادران نامدار را بقتل آوردهاید. مثل: کرن بهادری را با بسیاری از نامداران کشته است؛ و بهیم مثل: دشاسن و دیگر بهادران را هلاک کرده است، و من در این چندروز که جنگ میان ما، و کوروآن واقع شده است؛ با کسی که نامدار بوده باشد؛ جنگ خوب نکردهام؛ و بزرگی را که لایق آن بوده باشد که او را در برابر من نام توان برد، نکشتهام؛ و حالا جنگ ما نزدیک باخر رسیده است؛ میخواهم که شما امروز جنگ شل را که از بهادران نامدار است به من واگذارید، یا او مرا بکشد یا من او را بقتل رسانم. ایشان گفتند که هرچه حکم شما باشد، ما را از آن گزیری نیست. پس ساتک، بانکل بردست راست راجه شد، و دهرشتدمن با سهدیو در طرف چپ، و ارجن در عقب، و بهیم در پیش روی جدهشتر قرار گرفتند و متوجه جنگ شدند. و این نامداران اطراف راجه را محافظت میکردند و با مخالفان محاربه مینمودند، و راجه را باشل گذاشتند. راجه و شل همدیگر را تیرباران کردند، و جدهشتر هر تیری را که شل می انداخت، در راه به تیر خود

می‌شکست؛ و برادران و دیگران، اطراف راجه را نگاه میداشتند که ناگاه کسی قصد او نتواند کرد. هریک بایک کس از برادران، و نامداران با کورووان به جنگ درآمدند - بهیم، با درجودهن روبرو شد، و شکن با مردم بسیار باساتک، و نکل به جنگ درآمد، و میان ایشان جنگ بسیار شد. و درجودهن بیرق بهیم را با کمان او بشکست. بهیم نزدیک درجودهن آمد، و مشت محکمی چنان برسینه‌اش زد که بیخود گشت. و بهیم فرصت یافت و بهلبانش را بکشت. کرپاچارچ، و کرت برما به کمک درجودهن آمد. و بابیم بنیاد جنگ کردند. و ارجن از عقب جددهشتر، تیروکمان گرفت، و کورووان را تیرباران کرد - چنان که افواج ایشان از هم پاشید - و شل بر جددهشتر زور آورد، و راجه را چند قدم بر عقب راند. راجه جددهشتر را از اعتراض لرزه براندام افتاد، و تیر بسیار بر شل و مردمش انداخت، و کس بسیار را بکشت. کورووان از آن جنگ جددهشتر بترسیدند، و شل پیشتر آمد و او، و راجه چندان تیر برهم انداختند که خون همچو آب از بدن ایشان روان گشت. در این وقت جددهشتر را شگون‌های خوب روی داد. و شل تاصد تیر بر راجه انداخت و کمانش را بشکست. جددهشتر در غضب شد، و کمان دیگر در دست گرفته و چنان تیری بر کمان شل زد که کمانش را بشکست، و هر چهار اسب ارابه‌اش را بضرب تیر انداخت، و چند کس را که در اطراف شل بودند همه را بکشت، و شل را از ضرب تیر مضطرب گردانید. اشوتهمان در این وقت خود را به شل رسانید، و او را بر ارابه خود سوار کرد. شل ارابه دیگر طلبید، و سوار شد و تیر، و کمان دیگر بگرفت و چنان تیرباران بر لشکر پاندوان کرد که همه از هیبتش روگریز نهادند. در این وقت بهیم بالشکر پانچال به کمک راجه جددهشتر آمد؛ و راجه را در میان گرفتند. بهیم سه تیر محکم برسینه شل زد چنان که شل مجروح شد. درجودهن مردمان خود را گفت: یاران شل را محافظت کنید که مبادا آسیبی بدو رسد. چون این مردم نزدیک شل رسیدند؛ شل را قوت دیگر شد، و نه تیر به جددهشتر زد، و راجه هم شل را چند تیر زد - چنان که شل بی‌هوش گشت بعد از لحظه بهوش آمد، و شل صد تیر به راجه انداخت. راجه آن تیرها را برید، و نه تیر دیگر بر شل زد، و کمانش را بشکست. شل کمان دیگر به دست گرفت و کمان جددهشتر را بشکست، و چند تیر بر بهیم زد، و سر بهیم را سوراخ کرد؛ و بعد از آن کمانش را بشکست؛ و کرپاچارچ پیشتر آمد، و چهار اسب ارابه جددهشتر را به تیر بکشت. و دو تیر بر راجه زد، و شل در این وقت رسید، و تیری زد، و بهلبان راجه را بکشت. بهیم اعتراضی شد، و صد تیر بر شل زد - چنان که او را بیقرار کرد - و بهیم وقت یافته زره شل را برتنش پاره کرد؛ شل شمشیر کشید، و بر سر بهیم دوید. دهرشت‌دمن، و شکهندی، و پسران درویدی به کمک - بهیم آمدند؛ و بهیم چنان تیری بر آن شمشیر شل زد که آنرا چند پاره ساخت. کورووان از ایشان پریشان خاطر شدند. شل شمشیر دیگر به دست گرفته بر سر راجه جددهشتر آمد.

گشته شدن شل آخرین فرمانده کوروان!

کرشن در این وقت ارابهٔ ارجن را به نزدیک راجه آورد، و با راجه گفت: شما میدانید که شل چطور بهادر زبردستی است؛ سعی کنید تا او را بکشید! جدهشتر برچه^۱ را که چوبش از طلا بود به دست گرفت، و آن برچه از دیوتها بود، و برهما به جدهشتر داده بود. راجه افسون بر آن برچه خواند، و آنرا به جانب شل انداخت. شل سپری را که از چرم کرگدن بود؛ در پیش خود بداشت؛ و آن برچه از آن سپر بگذشت، و از زره، و سینه شل پران گذشت، و در زمین فرو رفت؛ و از دو چشم و دهن و بینی شل خون مثل جوی آب، روان گشت؛ و شل از بالای ارابه بر زمین افتاد، و دستها را به جانب جدهشتر دراز کرد - چنان که دندوت (Dandavata) کنند، و روبرف جدهشتر کرد، و جان بداد، و جسد شل چنان مهیب بود که مردم همه خیال میکردند که او زنده است و از بس که مخالفان از جنگ او ترسیده بودند؛ پنداشتند که «او باز برخواید خواستن، و ایشان را خواهد کشتن. جدهشتر آن گاه که شل را بکشت به جانب لشکر کوروان حمله کرد؛ و لشکریان جدهشتر از عقب او بردشمنان تاختند، و شمشیر در ایشان نهادند. و جدهشتر با غضب در میان کوروان افتاده بود، و هرکس را که چشم بر راجه می افتاد تاب نمی آورد، و چشمها را می پوشیدند و روبگریز می آوردند. برادر خرد شل که چترکوت (Citrakuta) نام داشت به انتقام خون برادر به جنگ آمد. راجه در ساعت او را با همه مردمانش بقتل رسانید. کوروان را دیگر مجال توقف نماند، و همه روبگریز آوردند، و ساتک از عقب ایشان درآمد و دشمنان را می کشت و می انداخت. پسر هردیک (Hrdika) (یعنی: کرت برما)^۲ برگشت و با ساتک بنیاد جنگ کرد. ساتک کمان پسر هردیک را بشکست. او کمان دیگر بگرفت و ساتک را به تیر گرفت. ساتک آن کمان او را هم شکسته اسبان اراهاش را بکشت. پسر هردیک پیاده شد، و تمام سپاه کوروان بعد از گشته شدن شل دست و پا گم کردند و دست از جان شیرین شستند. در جودهن چون آن بی سالاری لشکر را دید، خود به پیش آمد، و آغاز جنگ کرد. پسر هردیک و دیگران چون دیدند که در جودهن خود بجنگ درآمد، همه را قوتی پیدا شد، و باز سوار گشتند و بجنگ درآمدند. جدهشتر چون دید که در جودهن خود به جنگ آمد او هم متوجه گشته، برفوج کوروان تاخت، و کرت برما را پیاده ساخت و تیر برکریاچارچ زد. و اشوتها ما چون کرت برما را پیاده دید، خود را در رسانید و او را بر ارابه خود سوار ساخت. مردمان شل چون دیدند که شل و برادرش گشته شدند؛ روبگریز آوردند، و پاندوان همه فرود آمدند، و در پای راجه جدهشتر افتادند، و او را تعریف میکردند که امروز این فتح که راجه کرد مقدور هیچکس نبود. و در جودهن دید که

۱- برجهی (Birchi) واژه اردو، و هندی؛ نیزه، یکی از آلات جنگ.

۲- هاردیک (Hardika) (= کرت ورم). او را هاردیک می خوانند برای اینکه پسر هردیک (Hrdika) از خانوادهٔ یادوان بوده است.

مردمان شل روگریز آوردند، خود پسرراه ایشان آمد؛ و دلدادی داد، و همه را باز گردانید. مردمان شل بجهت کشته شدن سردار خود بقمهر تمام به جنگ درآمدند و درجودهن برفیل سوار شد و تماشای جنگ این مردم میکرد و هفتصد اراپه سوار، و پیاده بسیار از مردمان شل و غیره در برابر درجودهن جنگ میکردند؛ و از جانب جددهشتر، ارجن، و پسران درویدی با دشمنان جنگ میکردند؛ و هر کدام از دشمنان که در برابر ارجن می آمدند؛ ارجن به تیر ایشان را میکشت. شکن با درجودهن گفت که تو این مردم را چرا بی صرفه به کشتن میدهی؟! درجودهن گفت چه میباید کرد؟ شکن گفت: اگر تو تمام این لشکر را بی ترکیب به جنگ ارجن فرستی؛ ارجن همه را میکشد؛ صلاح در آن است که بفرمایی تا همه لشکر جمع شوند، و یک مرتبه بر لشکر دشمن حمله کنند که شاید کاری از پیش توانند برد. درجودهن مردمان شل را به طلبید و بفرمود تا همه یکجا شده بتازند. ایشان یک فوج شدند و بتاختند و میگفتند که جددهشتر کجا است؟ ارجن پسران درویدی، و جمعی از لشکریان برایشان تاختند، و ایشان را تیرباران کردند، و جمعی به شمشیر، و نیزه حمله نمودند، و تمام آن مردمان را کشتند، و لشکریان درجودهن چون آن جنگ ارجن و کشتن مردمان خود را دیدند تا بیست هزار اراپه سوار؛ از اراپه ها به زیر جستند، و یراقها را بالای اراپه گذاشتند، و روگریز آوردند. و بهیم چون این حال را دید با جددهشتر گفت که اگر حکم شود من حالا بردشمنان حمله کنم؟ چرا که ایشان دل شکسته شده اند، و به اندک حمله همه خواهند گریختن، و امروز فتح میشود.

جددهشتر بهیم را رخصت داد؛ و بهیم گرز خود را گرفت و بر قول لشکر درجودهن حمله آورد. درجودهن با نزدیکان خود گفت که بهیم گمان میبرد که من از کشتن شل بیدل شده باشم. شما او را در میان گیرید و سعی نمایید که او را بکشید. مردم به گرد بهیم درآمدند، و بهیم هر مرتبه که گرز خود را میزد چندکس را میکشت. ارجن چون برادر را تنها دید به کمک بهیم رفت، و مردم درجودهن را تیرباران کرد، و درجودهن را چون کاراز دست رفته بود، از بالای فیل یا خاصان خود که همه هفتصد اراپه سوار بیش نموده بودند، گفت که پاندوان انسکی مانده اند، بیاید تا حمله کنیم و همه پاندوان را بکشیم، و به فراغت روی زمین را متصرف شویم! و اگر کشته شویم به بهشت خواهیم رفتن، و اگر یگریزیم جان از دست این دشمنان نخواهیم بردن. چون همه یکدیگر شدیم، جنگ کنیم، امید است که فتح نماییم. پس خود فیل را بر لشکر پاندوان دوانید، و آن هفتصد اراپه سوار همراه او نیز تاختند و شال (Salva) نام (راجه ای که مسلمان بود)، و او را با لشکرش ملیچمه (Mleccha)^۱ میگفتند بر فیل سوار از یک طرف آمد، و لشکریان

۱- جمله: «شال نام راجه ای که مسلمان بوده زاید بر متن اصلی و از اضافات مترجم یا کاتبان است. ترجمه متن اصلی از قول سنجی براین تقریب است: پس از کشته شدن شل (Salya).... حکمران (فرمانده) سپاه ملیچه ها (خارجی ها) که بر فیل سوار بود بیامد و لشکریان پاندوان را به شمشیر گرفت.

پاندوان را به شمشیر گرفت؛ و کس بسیار را هلاک کرد و فیل او خیلی کسان را هلاک ساخت، و فیل او آمد و دندان بر ارا به دهرشت دمن نهاد، و بخرطوم دهرشت دمن را در پیچید. شکپندی، و ساتک به کمک دهرشت دمن آمدند، و فیل، و شال را به شمشیر برزدند. شال بر زمین افتاد، و ساتک سر شال را ببرید. کرت برما چون دید که شال کشته شد، با لشکر خود حمله بر لشکر پاندوان کرد. ساتک سر راه بروی گرفت، و میان ایشان جنگ درگرفت و هیچکدام بر دیگری ظفر نمی یافت، و دهرشت دمن از جمله بر درجودهن تیری زد، و او کمان دهرشت دمن را بشکست. دهرشت دمن گرز خود را به دست گرفت و بر سر درجودهن دوید. او هم گرز خود را برداشت و هردو به گرز در جنگ آمدند. آخر دهرشت دمن بازگشت؛ و کرپاچارچ برسرپسران درویدی دوید؛ ایشان هم در برابر او درآمدند، و او را تیرباران کردند. کرپ دو برادر را زخم دار ساخت؛ و مردمان برسر کرپاچارچ ریختند. کرپ (Krupa) جنگ کنان خود را به لشکر خود رسانید، و پاندوان بسیاری از لشکریان کوروان را کشتند. درجودهن با جمعی از بهادران خاص خود دست از جان برداشت و برقول لشکریان جددهشتر حمله آورد. برادران جددهشتر: ارجن، و بهیم، و سهدیو از اطراف درجودهن درآمدند، و مردمانش را تیرباران کردند، و جددهشتر جمعی از پیاده ها را بفرمود تا سپرها را بر سر کشیدند، و با مردم درجودهن به جنگ درآمدند. آخر لشکریان درجودهن زور آوردند، و پیاده ها را از میان برداشتند. جددهشتر خود بالشکریان خاص با شمشیرهای کشیده تاختند. کرپاچارچ در برابر جددهشتر درآمد. جددهشتر سه تیر بر کرپاچارچ زد؛ و کرپاچارچ تاب مقاومت نیاورد، و از برابر جددهشتر برفت. آن گاه کرت برما متوجه راجه شد، و او چهار تیر زد، و هر چهار اسب ارا به کرت برما را بکشت. کرت برما بسوی اشوتهمان بدوید، و او وی را بر ارا به خود سوار ساخت، و از معرکه بدر برد. درجودهن هفتصد ارا به سوار همراه کرپاچارچ کرد، و بفرمود تا با جددهشتر جنگ کنند. ایشان حمله بر جددهشتر آوردند، و دهرشت دمن، و شکپندی با لشکر خود از اطراف کرپاچارچ، و لشکرش درآمدند، و اکثر ایشان را به قتل درآوردند. دراین هنگام ارجن، و بهیم بر درجودهن تاختند، و او را برگرد گرفتند، و بسیاری را از لشکرش بکشتند.

سنجی به دهرتراشت گفت: این جنگی که در این روز میان پسران تو، و پاندوان دست داد، مدتی است که این چنین جنگی هرگز نشده بود، و آن قدر بهادران، و نامدارانی که در این روز کشته شدند پیشتر از آن هلاک نشده بودند. سنجی گفت: در وقتی که ارجن، و بهیم، و جددهشتر بر درجودهن زور آوردند؛ بسیار مردم خوب او را کشتند، و او را برگردانیدند. درجودهن به نصف قول خود بازگشت و جمعی از راجه ها و نامداران را که باقی مانده بودند پیش خود طلبید، و قریب ده هزار کس نامدار بهادر را جدا ساخت، و چند سردار نامی را مثل کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرت برما را همراه ایشان کرد، و درپیش خود بازداشت،

و خود با فیلان مست، و جمعی کثیر از عقب ایشان روان شد، و بفرمود تا همه حمله برقول راجه جددهشتر آوردند. و اشوتهمان را گفت که تو سر راه ارجن را میگیری، و نمیگذاری که بهکمک جددهشتر آید. و شکن را گفت که تو با جمعی از لشکریان شل که باقی مانده‌اند، و دیگر مردمان که در دست چپ هستند همه سر راه بهیم را بگیرید و نگذارید که او هم بهکمک جددهشتر بیاید، درجودهن باین تدبیر متوجه جنگ با جددهشتر شد. و چون روان گشت شگون‌های بد او را روی داد: اسبان را آب از چشم روان شد، و نقاره‌ها را هر چند که مینواختند آواز نمی‌داد. و جانورانی که شگون ایشان بد است فریاد کردند. کرپاچارچ دانست که این شگون‌ها دلالت برآن میکند که دشمنان غالب آیند. از این‌رو کرپاچارچ خود را بردرجودهن رسانید، و گفت که این شگون‌ها را می‌بینی، مصلحت نیست که ما برسر جددهشتر برویم. درجودهن گفت که کار ما حالا از آن گذشته است که ملاحظه شگونی کرده باشیم، هرچه خواست آفریدگار باشد چنان خواهد شد، شما این ملاحظه‌ها نکنید و متوجه دشمنان شوید، اگر مرا فتح دست داد فهوالمراء؛ و اگر نشد به‌مردی کشته شوم. کرپاچارچ برگشت و با مردمان خود روان گشت. جددهشتر چون آمدن آن فوج‌ها را بدید؛ ساتک را با جمعی پیش‌روی خود بازداشت، و ارجن را به دست راست، و بهیم را با جمعی نامداران به‌جانب دست چپ فرستاد، و خود با دهرشت‌دمن و شکهندی و باقی لشکر متوجه شد. چون دو دشمن بهم رسیدند تیر و شمشیر برهم نهادند. بهیم، کرت‌برما را از پیش برداشت، و اکثر لشکرش را بکشت. واشوتهمان، مدت مدید با ارجن، و لشکرش جنگ بسیار کرد و کس بسیار از طرفین کشته شدند. آخر ارجن غالب گشت، و اشوتهمان را منهزم گردانید. و ساتک، باکرپاچارچ به‌جنگ درآمد و راجه جددهشتر خود حمله برفوج درجودهن آورد، و چنان جنگی میان این جماعت روی داد که دیوتها از جانب هوا بفریاد آمدند، و تعریف آن جنگ می‌کردند. آخر لشکریان جددهشتر از همه طرف غالب شدند، و کس بسیار را از لشکر درجودهن بقتل رسانیدند، و دشمنان را گریزانیدند. در این وقت شکن‌خود را به‌درجودهن رسانید، و گفت مثل تو پادشاه بزرگی را مناسب نیست که از جنگ دشمن روگردان شود! از لشکریان من تا ده هزار کس بهادر باقی مانده‌اند تو برگرد که من با مردم‌خود دیگر بار برفوج جددهشتر حمله میکنم؛ شاید کاری از پیش توأم برد. درجودهن بازگشت، و شکن با لشکرش حمله قوی برقول لشکر جددهشتر کرد، و مردم بسیاری را بکشت، و جمعی را که در پیش قول بود بازگردانید. جددهشتر، با سهدیو گفت که تو هفتصد فیل، و پنج‌هزار سوار و سه هزار پیاده همراه بگیر، و خود را بر لشکر شکن بزن، و مگذار که ایشان پیشتر آیند. سهدیو حسب‌الحکم آن مردم را همراه گرفت، و متوجه جنگ شکن گشت و میان آن دو لشکر که سردار یکی شکن، و سردار دیگری سهدیو بود؛ چنان جنگی شد که به تعریف راست نیاید. آخر سهدیو غالب آمد، و شکن را منهزم گردانید. مردمان دهرشت‌دمن بر پیاده‌های کوروان حمله کردند، و تا سه هزار پیاده را به

قتل آوردند. لشکریان درجوده‌ن آنچه باقی مانده بودند؛ همه به یک‌بار بر لشکر پاندوان حمله آوردند و اول به‌تیر و شمشیر جنگت میکردند، و آخر کار بهادران نامی از طرفین با یکدیگر دست بگریبان گشتند، و موهای سر یکدیگر را گرفتند، و به مشت و خنجر و کارد جنگت میکردند و چندان کس در میدان افتادند که پشت‌گاوه و ماهی از کثرت کشتگان نزدیک بود که خم گیرد. شکن چون از پیش سهدیو منبزم گشت از شرم پیش راجه درجوده‌ن نرفت و بطرفی دیگر شد، و آنچه از لشکرش باقی مانده بود همه را جمع کرد، و گفت: یاران! ما سال‌ها نمک درجوده‌ن خورده‌ایم، و حالا که کار او به‌ما افتاده باشد؛ نامردی کردن، و از جنگت دشمنان او گریختن از مردی بغایت دور است. اگر حالا از این جنگت بگریزیم؛ از جنگت اجل خود خلاصی نخواهیم یافت؛ مناسب آن است که مردانه رو به‌جنگت دشمنان آوریم تا شاید آفریدگار فتحی روزی کند؛ و اگر کشته شویم، چون بجبهت ولینعمت خود شمشیرزده، کشته شده باشیم، یقین است که ثواب آن جهانی خواهیم یافت. پس همه به‌او اتفاق کرده برگشتند، و برسر مردم دهردشت‌دمن ریختند، و مردم دهرشت‌دمن هم در برابر آمدند؛ و چنان جنگی کردند که زیاده بر آن متصور نتواند بود، و از طرفین کس بسیار کشته شدند، و گنبد‌ها نمودار گشت، و مرده‌ها حلقه حلقه بی‌سر بر زمین میگردیدند.

حرکت مذبوح کوروان!

و از مردمان شکن اندکی باقی ماندند تا پاندوان آنها را احاطه کردند، و خواستند که همه را بکشند. درجوده‌ن با آنقدر لشکر که باقی مانده بودند، و فیلانی که برای خلاصی شکن آمدند؛ چندان جنگت کردند که دیگر در مردم تاب و توانایی دست برداشتن نماند؛ و شکن اندک مردمی که باقی مانده بودند، به‌پیش درجوده‌ن همه را جمع کرد، و با ایشان گفت که ما قرار داده بودیم که چون پاندوان را فتح کنیم، دنیا را بین شما بخش نماییم؛ حالا که مردم ما کمتر مانده‌اند اگر شما اندک مردانگی دیگر بکنید و این جمعی را که از پاندوان باقی مانده‌اند، و از بسیاری تردد مجال حرکت ندارند، خواهید کشت و آنچه آن زمان به ده‌هزار کس میرسید؛ حالا به یک‌کس خواهد رسید؛ و دیگر تا زنده می‌باشیم قراغت و حکومت مینمائیم. مردمان گفتند که ما همه تا جان در بدن داریم، با خود قرار داده‌ایم که در خدمت تو آنرا صرف کنیم. هرچه میفرمائی بجان ایستادگی داریم. پس همه باز صف بستند، و کمان‌ها به‌دست گرفتند، و بعضی شمشیرها و تیرها بر بناگوش اسبان نهاده باز به‌صف پاندوان حمله‌ور شدند. ارچن چون این آمدن ایشان را دید، با کرشن گفت که امروز هیژده روز میشود که میان ما، و این مردم جنگت میشود، امروز از شما آن چشم داریم که توجه فرمائید تا این اندک مردمی که باقی مانده‌اند، همه کشته شوند. تا این مردمان در گرد درجوده‌ن باقی هستند؛ او حرکت مذبوحی میکند. اول مرتبه که مثل: بهیکم‌پتامه، و

دروناچارچ، و کرن بهادران بهجهت او جنگت میگردند بهیمن توجه شما ایشان را کشتیم، آخر شل را دربرابر ما آوردند؛ حالا که شل هم کشته شد مثل: شکن مردمانی را آورده است، و میخواهد که بیاری ایشان یا ما جنگت کند. هرچند بهیکم پتامه، و دروناچارچ، و بدر، و شما او را نصیحت کردید اصلا گوش بهگفته نیکخواهان نکرد، تا این مردم را بهکشتن داد، امروز میخواهیم که توجه فرمائید تا او بهجای اعمال خود برسد. اگر شما توجه فرموده مرا بگوئید؛ امروز تمام این مردمان او را بکشم!

کرشن گفت: ای ارجن! از اعمال زیون درجودهن بلا متوجه او، و مردمش شده بود، اگر دراین جنگت این مردمان کشته نمیشدند بهبلای دیگر گرفتار میشدند، و همه نیست و نابود میگشتند. حالا در جنگت بهجهت دعا و حرمت آن پدر پیر کورش کشته شدند، و بحرمت و عزت از دنیا میروند، و شاید که چون بهتیغ کشته شدهاند در آنجهان ثوابی داشته باشند. و چون او سخن بزرگان و نیکخواهان را نشنید تمام ملک و مالش نیست و نابود گشت. کرشن این سخنان را بگفت، و اسبان ارا به ارجن را پراند، و ارجن را گفت که حالا وقت کار تو است. ارجن کمان گاندیو را بهدست گرفت و مخالفان را تیرباران کرد، و تیرباران او همچو صاعقه بر دشمنان میافتاد و مردمانی که باقی مانده بودند، همدیگر را وداع کردن گرفتند، و جنگت کردند، و بجان میکوشیدند. — دهرشتدمن، و شکمندی از طرف دیگر، و شتانیک — پسر نکل — و پسر جراسنده با جمعی از یک جانب درآمدند، و دشمنان را به شمشیر گرفتند. دهرشتدمن در برابر درجودهن آمد، و درجودهن چنان تیری بر سینه دهرشتدمن زد که از زره او بگذشت و در بدنش بنشست. دهرشتدمن در غضب شد، و به چهار تیر چهار اسب ارا به درجودهن را یککشت؛ و بهلبانش را به شمشیر سر ببرید؛ و دو تیر محکم بر درجودهن زد. کسان درجودهن اسب بهجهت او آوردند، و بر اسب سوار گشت، و راه گریز در پیش گرفت، و خود را به جایی که شکن بود — رسانید، و چون سه هزار فیل مست از فیلان درجودهن مانده بودند، درجودهن، و شکن با این سه هزار فیل و مردمی که باقی مانده بودند، آمدند، و لشکر پاندوان را احاطه کردند. ارجن ازیک طرف تیرو کمان گرفت، و بر فیلان تیرباران کرد، و بهییمسین گرز خود را بهدست گرفت و پیاده گشت، و هر فیل را که به گرز میزد با سوارانش بهزمین هموار میکرد. فیلان بسیار در معرکه افتادند. و راجه جددهشتر باتفاق نکل، و سهدیو، و دهرشتدمن نیز فیلان را به تیر میزدند تا تمام آن فیلان را بکشتند. اشوتهاما، و کرپاچارچ، و کرت برما، درجودهن را میطلبیدند، و هرچند جستند و از مردم پرسیدند او را نیافتند؛ آخر یا هم گفتند که درجودهن هرجا باشد؛ گوباش، وقت آن است که ما همه کشته شویم. پس به جنگ درآمدند و بعد از جنگ بسیار آخر هر سه کس به پیش شکن رفتند. دیدند که درجودهن در پیش شکن ایستاده است، ایشان از دیدن او خوشحال گشتند. پاندوان از عقب ایشان درآمدند و چون ایشان دیدند که پاندوان میآیند، رنگت

از روی ایشان برفت. شکن گفت تا جان در بدن داشتیم با پاندوان جنگ کردیم: حالا دیگر ما را تاب نماند. اشوتهمان؛ و کرپاچارچ گفتند: مرد آنست که تا جان در بدن داشته باشد روی از دشمنان نگرداند، این سخن که تو میگویی لایق به حال مردان نیست در این وقت بهیم گرز به دست نزدیک ایشان رسید. چندی تن از برادران درجودهن که باقی مانده بودند به جنگ بهیم آمدند، و او را تیرباران کردند. بهیم چند کس ایشان را بکشت و چندی را هم چنان زخمی کرد که تا بخانه بردن جان دادند. شرتربا (Srutarva) که از برادران درجودهن بود چون برادران خود را کشته دید شمشیر کشید و بر سر بهیم دوید. بهیم بهلبانش را با اسبان ارا به اش بکشت. او پیاده شد و متوجه بهیم گشت و چون دست بالا کرد که شمشیر بر بهیم زند، بهیم پیشدستی کرد و چنان شمشیری بر گردنش زد که سرش دور افتاد و مردمانی که نزدیک درجودهن بودند بر سر بهیم دویدند و او را تیرباران کردند و پیاده ها و فیلان از اطراف بر بهیم حمله آوردند. بهیم اکثر مخالفان را بضرب گرز خود میگرفت و مردمان بسیار را با فیلان میکشت و تا ده هزار پیاده را بضرب گرز بر زمین نهم گردانید و چون دو پاس از روز ماند از تمام یازده کمپوهنی (Aksauhini) لشکر کوروان به غیر از کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرت برما، و الوک پسر شکن، و سودرشن (Sudarsana) - با اندکی از سواران، و صد و بیست فیل، و سه هزار پیاده - در پیش درجودهن دیگر هیچ کس زنده نماند، و بهیم چون بسیاری از مخالفان را بکشت، در میان میدان ایستاد، و آغاز خوشحالی میکرد، و ارجن، و سهدیو هم پیشتر آمدند، و تیرها را در هوا انداخته، میگرفتند، و اظهار خوشحالی میکردند؛ و درجودهن از کمال غصه نزدیک بود که هلاک شود. در این وقت ساتک بر پیاده های لشکر درجودهن دوید، و تا سه هزار کس ایشان را بکشت و ارجن بر سر سوشرما رفت، و گفت: ای نمک حرام! فراموش کردی که پیش ما اقرار به غلامی کرده بودی، و باز همراه دشمنان ما شدی؛ و چه جنگ ها که نکردی! امروز آن روز است که به جزای عمل خود بررسی. سوشرما شمشیر کشید، و بر سر ارجن دوید، و ارجن چنان تیری بر سینه اش زد که از پشتش بدر رفت. سوشرما بیفتاد، و جان بداد؛ و بعد از کشتن سوشرما چهل و پنج مهارتبی پسرانش را به تیرها بکشت، و مردمانش را هلاک ساخت، و بهیم؛ سودرشن برادر درجودهن را کشت و سرش را از تن جدا کرد، و همراهانش بهیم را محاصره کردند. بهیم سین همه را مجروح ساخته، بکشت. شکن، و الوک متوجه بهیم شدند و او را به تیر می زدند. بهیم کمانهای ایشان را بشکست، و الوک را به یک تیر بکشت. شکن چون پسر خود را کشته دید، بنیاد گریه کرد، و خواست که متوجه بهیم شود که از یک جانب سهدیو نزدیک او رسید. شکن متوجه سهدیو گشت و بر چپه بر او انداخت. سهدیو آنها در راه بشکست، و ده تیر بر شکن انداخته، بیرقش را شکست و هر دو دستش را بدو تیر زخمی کرد، و یک تیر دیگر زد، و سر شکن را از تنش جدا کرد. مردم چون شکن را کشته دیدند؛ آنچه از

کسان کوروان باقی مانده بودند گریبانها چاک کرده، بر سر سهدیو ریختند. ارجن، و بهیم، و سهدیو با آن جماعت بنیاد جنگت کرده، تمام ایشان را بکشتند. و از تمام یازده کهوهنی لشکر کوروان، بغیر از درجودهن، و کرپاچارج، و اشوتهمان، و کرت برما دیگر يك متنفس زنده نماند. کرپاچارج و اشوتهمان، و کرت برما از درجودهن جدا بودند.

گرفتاری سنجی و نجاتش به توسط بیاس و فرار درجودهن!

سنجی به دهرتراشت میگوید: در این وقت که لشکر کوروان همه کشته شدند؛ نصف روز بود. من در این وقت همراه درجودهن بودم؛ درجودهن گرز خود را به دست گرفت، و از برابر پاندوان بدر رفت، و مراساتک بگرفت، و میخواست که بکشد. در این وقت بیاس به پیش ساتک آمد و گفت که این تعلق بما دارد؛ او را چیزی مگویید. ساتک مرا بگذاشت، و از هفت کهوهنی لشکر پاندوان؛ ده هزار ارا به سوار، و سه هزار و هفتصد فیل مست، و پنجاه هزار اسب، و صد هزار پیاده زنده بودند، و دیگران همه کشته شدند.

سنجی به دهرتراشت میگوید که چون ساتک مرا بگذاشت من میرفتم، درجودهن را دیدم که گرز خود را به دست گرفته بود، و گریه کنان میرفت. من خود را به او رسانیدم و گفتم که مرا ساتک گرفته بود، و بیاس آمد و مرا خلاص کرد. درجودهن از کمال دهشت اصلا سخن مرا نفهمید؛ و چند مرتبه با او سخن میکردم، او نمیدانست که من کیستم، و چه میگویم! آخر به هزار زحمت خود را به او شناسانیدم. چون مرا بشناخت دست بگشاد، و مرا در بغل گرفت، و بنیاد گریه کرد. من گفتم ای درجودهن! از کمال خود رانی گوش به سخن دوستان نکردی تا کار خود را به اینجا رسانیدی، حالا کجا میروی؟! گفت حالا وقت سرزنش نیست؛ در این نزدیکی تالابی است و من افسونی میدانم که به آن افسون چنانچه در بیرون میباشم در ته آب هم همان طور می-توانم بودا.

پنهان شدن درجودهن در تالاب!

سنجی گوید که من همراه او تا به تالاب رفتم؛ درجودهن به آن تالاب درآمد، و سربه آب فرو برد، و پنهان گشت. و از فرزندان دهرتراشت بغیر از درجودهن، و ججتس که در خدمت جد هشت میبود؛ دیگر هیچکدام نماندند، و همه کشته شدند، و ججتس از جد هشت رخصت طلبید تا برود، و پدر خود دهرتراشت را ببیند. راجه او

۱- در متن اصلی نام این تالاب یا دریاچه: دوی پاینم (Dvaipayanam) قید شده است و بنا بر داستانها دریاچه مذکور در زمین یا مزرعه کوروکشته (Kuruksetra) یعنی حوالی همان جایی که جنگ داستان مهابهارت روی داده؛ واقع بوده است. و بنا بر ارنیکانده (Aranyakanda) مزرعه کوروکشته در جنوب رودخانه سرسوتی (Sarasvati) و شمال رودخانه درشدوتی (Drsadvati) قرار داشته است.

را رخصت داد، و او به هستانپور میرفت که در راه بدر (Vidura) به او ملاقی گشت. او دید که بدر می‌آید تا از جنگ گاه‌خبر بگیرد که آیا درجودهن را چه حال پیش آمده باشد؟! چون ججتس را دید احوال جنگ درجودهن را از او پرسید. ججتس تمام احوال را به او بگفت که همه فرزندان دهر تراشت کشته شدند، و درجودهن پیدا نیست. بدر گفت شکر که تو زنده‌ای تا عصائی بجهت پدر کورت بوده باشی. بدر به ججتس گفت که تو حالا پیش پدرت مرو، و این اخبار را به او مگوی، و او را دلگیر مکن مبادا که یک مرتبه که چون خبر کشته شدن همه فرزندان را بشنود، هلاک شود، بگذار تا من بروم، و نوعی این خبرهای ناخوش را به او بگویم که خاطرش بسیار پریشان نشود. ججتس بمنزل خودش که نزدیک خانه بدر بود رفت، و بدر به خانه دهر تراشت رفت؛ دید که همه زنان برگرد دهر تراشت نشسته‌اند، و گریه میکنند. بدر به پیش ایشان رفت، و سخنان تسلی‌بخش گفت، و ایشان را اندکی تسکین داد. و ججتس آن شب در منزل خود بود، و بعد از آن پیش پدر رفت، و احوال جنگ به او بگفت. در این اثنا سنجی از جنگ گاه در رسید.

دهر تراشت از سنجی پرسید که چون شل، و شکن با همه لشکر کشته شدند، و آنقدر فیلان، و اسبان، و پیاده‌ها که بودند تمام کشته گردیدند و ارا به‌ها شکسته گشت، و از جاندار بغیر از چهارکس که درجودهن، و کرپاچارچ، و اشوتهمان، و کرت برما باشند؛ دیگر یک متنفس زنده نماند؛ این چهار کس چکار کردند؟!.

سنجی گفت که این چهارکس تا وقتی که نصف از روز مانده بود، جنگ میکردند. در آن وقت درجودهن چنانکه هیچکس بغیر از سنجی واقف نشد از میان این مردم بدر رفت و گرز خود را به دست گرفت، و در کنار زمین کرکسیت (Kuruksetra) به آن تالاب - چنانچه در بالا مذکور شد - درآمد، و پنهان گشت. آن سه کس با لشکر پاندوان جنگ میکردند. چون درجودهن را ندیدند با هم گفتند که ما بجهت درجودهن جنگ می‌کردیم، و او حالا پیدا نیست؛ هرزه چرا خود را به کشتن بدهیم؟ بیاییم تا درجودهن را پیدا کنیم. پس ایشان هم از جنگ گاه به یک طرف بدر رفتند، و هرچند در اطراف و جوانب گردیدند، از درجودهن اصلا اثری نیافتند، ناگاه سنجی را دیدند و از احوال درجودهن پرسیدند. سنجی گفت که او در فلان تالاب درآمده است، ایشان متوجه آنجا گشتند.

و پاندوان بعد از فتح بر آن شدند که درجودهن را پیدا سازند، و مردمان اطراف، و جوانب را به طلب درجودهن دوانیدند و هرچند تفحص کردند خبر، و اثری از درجودهن نیافتند؛ پس همه خوشحال و شادکام به منازل خود بازگشتند. و آن سه کس: کرپاچارچ و اشوتهمان، و کرت برما تاکنار همان تالاب که درجودهن در آنجا بود، فرود آمدند، و هر سه فریاد برآوردند و گفتند: ای راجه! برخیز، و از این تالاب بدرآی تا در ملازمت تو باشیم، و با دشمنان تو جنگ کنیم، و بدولت تو دمار از روزگار دشمنان درآوریم! تو راجه کلانی! ترا مناسب نیست که در اینجا پنهان شوی یا به مردانگی کشته شو و به بهشت برو یا جنگ کن تا فتح نمایی. و

چنان که از لشکر تو مردم بسیار کشته شده‌اند! از دشمنان هم کشته شدند، و چندان کسی از لشکر ایشان باقی نمانده است، ما در ملازمت تو جنگ می‌کنیم و همه ایشان را میکشیم، و ایشان تاب مقاومت ما ندارند. درجودهن فریاد برآورد، و گفت: من در این ته آب شما را می‌بینم، و شکر آفریدگار را بجای می‌آورم که شما بسلامت خلاص شده‌اید؛ حالا دولت، و اقبال روی به پاندوان دارد؛ مصلحت نیست که ما با ایشان جنگ کنیم. شما در گوشه‌ای آرام گیرید تا ببینیم که از دریچه غیب چه روی دهد؟!

اشوتهامان گفت تو از کشتن لشکریان خود خاطر پریشان مدار؛ ما سه کس که در ملازمت تو بوده باشیم اگر هزار همچو پاندوان بالشکرشان باشند، همه را میکشیم. تو خاطر جمع‌دار و از این آب بدریای؛ ما در خدمت تو دمار از روزگار مخالفان برآوریم. اشوتهامان گفت که من و کرپاچارچ هزاران از این لشکر را جواب می‌دهیم؛ تو خاطر جمع‌دار، و بدرآی؛ بدولت تو همه ایشان را زیر وزیر میگردانیم. در این وقت شخصی از ملازمان بهیم که از جمله صیادان بود؛ گوشت به جهت مطبخ بهیم میبرد، و چون این تالاب را دید به کنار آب آمد تا آب بخورد، و در گوشه‌ای آب می‌خورد. این سخنان اشوتهامان، و درجودهن را شنید، و دانست که درجودهن در میان این آب است؛ با خود گفت که من این خبر را به پاندوان برسانم؛ ایشان مرا رعایت بسیار خواهند کرد، و از این محنت و فلاکت صیادی خلاص خواهم شد. و راجه جدهشتر با دیگران کسان به طلب درجودهن به اطراف و جوانب فرستاده بودند، و هر چند مردمان تفحص کرده بودند، اصلاً از درجودهن خبری و اثری نیافته بودند. و جدهشتر و برادرانش همه غمگین شده بودند. جدهشتر با برادران، و کرشن، و دیگر راجه‌های بزرگ که در خدمت او بودند؛ میگفت که این همه محنت و جنگ‌های ما عبث و ضایع شد چرا که درجودهن بدر رفته است، و چندان که او زنده باشد ما را کاری از پیش نخواهد رفت، و او باز لشکر بسیار بهم خواهد رسانید، و یاما جنگ خواهد کرد. در این سخن بودند که آن صیاد به آن مجلس درآمد، و بهیم را گفت بیا که من با تو سخن پنهانی دارم. بهیم برخاست، و او را به گوشه‌ای برد، و تمام قصه پنهان شدن درجودهن را در آن تالاب و حکایاتی که اشوتهامان و کرپاچارچ با او میگفتند، به بهیم بگفت. بهیم خوشحال گشت و زر بسیار به آن صیاد داد، و او را وعده‌های بسیار داد؛ و بعد از آن به ملازمت جدهشتر آمد و گفت از کسی که شما بجهت او فکری و اندوهی دارید خبر یافتم. جدهشتر و همه بزرگان خوشحال شدند، و پرسیدند که چه خبر داری؟ بهیم تمام قصه پنهان شدن درجودهن را در تالاب و سخنانی که میان او، و اشوتهامان و کرپاچارچ، و کرت برما گذشته بود؛ به تفصیل به راجه عرض کرد؛ همه بزرگان خوشحال شدند، و کرشن را پیشرو گردانیدند، و همه ایشان متوجه آن تالاب شدند.

کرپاچارچ، و اشوتهامان و کرت برما چون دیدند که لشکرها پیدا شدند با هم گفتند که پاندوان آمدند؛ اگر درجودهن می‌بود ما با ایشان جنگ می‌کردیم. چون

سردار نیست ما چرا خود را هرزه به کشتن بدهیم؟ پس هر سه ایشان در آن حوالی درخت بر (Bada = Bara) کلانی بود؛ نزدیک آن درخت رفتند، و پنهان شدند. چون پاندوان به کنار آن تالاب رسیدند؛ ایشان رخت‌های خود را بر بالای ارا به‌های خود گذاشتند، و پنهانی نزدیک آمدند تا ببینند که پاندوان چه میکنند؛ و درجودهن با ایشان چه خواهد کرد؟ پاندوان آمدند و در اطراف تالاب ایستادند. جدهشتر با کرشن گفت که پسر دهر تراشت را ببین که چون به سحر و افسون در میان این آب پنهان شده است، و نمیداند که اگر به آسمان رود، و یا اندر او را نگاهبانی کند؛ از دست ما جان بدر نخواهد برد. کرشن گفت همانطور که دغابازی کرده در این آب پنهان شده است شما هم به همان طریق او را از این آب بدر آورید؛ و سزایش را بدهید. حالا به حکمت او را به در می باید آورد. و خاطر را بالکلیه از جانب او جمع می باید نمود. چون بامن (Vamana) براهمن به حکمت بل (Bali) راز بون کرد، و ولایت را از او بگرفت، و او را بست و به قعر زمین فرستاد؛ شما هم به تدبیر، و حکمت درجودهن را بکشید، و ولایت را متصرف گردید.

جدهشتر فریاد برآورد، و گفت: ای درجودهن! اینقدر خلق را بکشتن دادی، و چندین هزار خانواده‌ها را برانداختی، و سخن ناصحان را گوش نکردی، حالا مناسب حال تو نیست که به این ته آب بگریزی! - چنانچه اول مرتبه مردانه جنگ کردی؛ حالا هم مردانه به دربیای، و جنگ بکن تا ببینیم که آفریدگار به تو روی مینماید یا به ما؟! آن تکبر و عظمت تو که هیچکس را بنظر در نمیآوردی همین بود که حالا همچون ماهی در ته آب پنهان شوی؟ آن دعوای ما که میکردی که پاندوان را بزنم، و ایشان را با همه لشکرشان بکشم؛ همه دروغ میگفتی؛ و اگر راست بوده، بدرآی تا با تو جنگ کنیم، و ببینیم که چه مقدار مردانگی داشته‌ای! لایق به حال همچو تو کسی نیست که از ترس پنهان شوی.

درجودهن از میان آب فریاد برآورد، و گفت که من از ترس به اینجا نیامده‌ام؛ چون کسان من همه کشته شده‌اند، و سلاح و ارا بهام همه شکسته شده است، و بهلبان مرا کشته‌اید، و من از بس که تردد کرده‌ام به غایت خسته و مانده شده‌ام، و در اینجا لحظه‌ای بجهت آسایش نشسته‌ام؛ و چون اندکی آسوده شوم، بدرمی‌آیم و با شما جنگ میکنم - شما هم بروید و آسایش کنید و فردا بیایید که من بدرآیم، و با شما جنگ کنم!

جدهشتر گفت که آسایش ما در آن است که با تو جنگ کنیم؛ حالا تو بدرآی، و با ما جنگ کن، اگر فتح کردی پس به فراغت برو، و بر تخت سلطنت بنشین، و

۱- (Bara - واژه هندی) نام درخت مقدسی باشاخه‌ها و ریشه‌های بلند و گسترده و برگ‌های بسیار که شیر مایع مانندی از آن‌ها تراوش میکند. چوبش محکم و قطرش بالنسبه زیاد و همان درخت وت (Vata) است که آنرا انجیر هندی خوانند. بزرگترین درخت از همین نوع در شهر گلکنه موجود میباشد که در حدود یک هزار پا زمین را احاطه کرده و زیر سایه شاخه‌های خود قرار داده است.

آنجا آسایش کن - آسایشی که در ته آب درآمده، خسبیده‌ای؛ سهل آسایشی است! درجودهن گفت که سلطنت بی‌یاران، و دوستان و لشکر خوب نیست؛ چون همه برادران، و یاران، و دوستان، و بزرگان، و لشکریان من کشته شده‌اند؛ دیگر من چه سلطنت کنم؟! سلطنت شما را مبارک باشد که برادران تو همه زنده‌اند، و دوستان، و لشکریان تو اکثر در خدمت هستند. حالا دست از من بدارید، و مرا به حال خود بگذارید که پوستینی پوشیده به جنگل میروم، و عبادت میکنم. شما ولایت را بگیرید و حکومت کنید که من از سر حکومت گذشته‌ام؛ مرا بگذارید و بروید.

جدهشتر گفت که حالا لایق تونیست که این چنین سخنان که غریبان و نامردان گویند، بگویی. تو پادشاه بزرگی بودی، و مناسب به حال پادشاهان نیست که در وقت محنت اظهار عجز و نامرادی کنند. بزرگان را اگر روز محنت پیش آید، ایشان اصلا آنرا بخود نمی‌آورند؛ بلکه در آن وقت بیشتر اظهار تهور، و مردانگی مینمایند، ترا نمی‌باید که در این وقت اینقدر اظهار بی‌تحملی و بی‌دلی کنی؛ و اینکه سلطنت بما میدهی و ما را منت دار میکنی؛ ما را هیچ حاجت نیست که از تو منت بکشیم. آنوقت که میتوانستی ما را منت دار کردن؛ يك وجب از ملك روا نمیداشتی که به ما بدهی. ما هر چند از تو پنج ده طلبیدیم، از کمال تکبر، و غرور بما ندادی؛ و حالا که ما بزور شمشیر خود ملك را گرفته‌ایم؛ چه لازم است که منت از تو بکشیم؟ این سخنان را بگذار و از این آب بدرآی؛ و با ما مردانه جنگ کن. اگر دولت ترا یاری کرد، و بر ما غالب شدی باز لشکر و حشم و اسباب بسیار بهم میرسد، و اگر ما غالب شدیم پس ما شکر خدا میکنیم و از آفریدگار منت دار میشویم؛ نه از تو.

چون سنجی این سخنان را به دهر تراشت بگفت؛ دهر تراشت گفت که پسر من باوجود تکبر، و خودرانی که هیچ کس را بنظر در نمی‌آورد؛ در این وقت که این سخنان می‌شنید چون تحمل میکرد، و بیرون نمی‌آمد که جنگ کند؟!

سنجی گفت که پسر تو چون این سخنان شنید، در ته آب دست بر دست زد، و از غصه میخواست که بدرآید؛ و باز فریاد برآورد، و گفت که ای جدهشتر! تو میدانی که حالا مرا نه یاری مانده، و نه برادری، و نه ارا به‌ای دارم، که بر آن سوار شوم و با شما جنگ کنم، و زه، و تیر، و کمان و شمشیر و نیزه هم ندارم که باشما جنگ توانم کرد پیش من گریزی بیش نیست اگر شرط میکنید که يك يك کس با من جنگ کنید، من بدر می‌ایم، و با شما جنگ میکنم، و همه شما را میکشم. و می‌باید که شما همه بامن به راستی جنگ کنید، و به مکر و حيله مرا نزنید؛ اگر شما این شرط‌ها می‌کنید، و خلاف وعده نخواهید کرد من جنگ میکنم و چنانچه آفتاب بر ستاره‌ها غالب می‌آید، و نور او جمیع ستاره‌ها را نابود مینماید من هم بر شما غالب خواهم آمد.

جدهشتر گفت که رحمت بر توباد! این سخنان که حالا می‌گویی لایق به حالت، و رتبه تو است، و ما هم سوگند میخوریم که آنچه یاتو می‌گوییم، خلاف نکنیم. اگر تو تنها چنانچه می‌گویی با ما جنگ کنی، و ما را بکشی تا انقراض عالم نام تو خواهد

ماند، و هرکس که بعد از ما و شما خواهد بود خواهد گفت که درجودهن تنها هر پنج پاندوان را کشت؛ و پادشاهی عالم را بضرب شمشیر دست‌گرفت. درجودهن گفت من پیاده‌ام، و از سلاح همین گرزى دارم؛ هرکس که با من جنگ کند به همین گرز اوهم جنگ کند؛ و چنانچه من پیاده‌ام، اوهم پیاده باشد. اگر اندر با من به گرز جنگ کند من براو غالب خواهم آمد. جدهشتر گفت که خوش باشد! بهرطور که تو می‌گویی ما قبول داریم، و چنانچه می‌گویی که من براندر غالب خواهم آمد؛ پس خوش باشد؛ بدریبا تا از ما هرکس را که تو بگویی با تو جنگ کند. چند مرتبه جدهشتر این سخنان می‌گفت، و درجودهن همین سخن را در جواب می‌گفت. ایشان دیدند که چون او بدر نمی‌آید، با کرشن گفتند که می‌بینی این مرد را که ما را همین به سخن نگاه میدارد. کرشن گفت: اگر شما می‌خواهید که او بدر آید؛ بهیم او را بطلبد اگر بهیم او را بطلبد او تاب نخواهد آورد، و بدر خواهد آمد. پس جدهشتر بهیم را گفت که تو فریاد کن و او را بطلب. پس بهیم فریاد برآورد، و گفت ای درجودهن! تا چند سخنان دروغ می‌گویی؟ و خود را با این دروغها نگاه می‌داری؟ هرشرطی که تو کردی، ما همه را قبول کردیم. حالا دیگر چرا بیرون نمی‌آیی؟ اگر می‌خواهی که با این سخنان ما را بفریبی، و جان از دست ما بدربری این خود هرگز صورت نخواهد داشت! و اگر بدر نخواهی آمد؛ پس من به آب درمی‌آیم، و ترا بدر می‌آورم. درجودهن چون این سخنان بهیم را شنید، دیگر تاب آوردن نتوانست؛ پس سر از آب بدرآورد، و چنان نفسی بکشید که تايك گروه آواز آن نفس او را شنیدند. بعد از آن گرز خود را به دست گرفته، روان شد، و پاندوان و کسانی که همراه ایشان بودند، براو خندیدند، و گفتند که پادشاه صاحب یازده کوهنی لشکر را ببینید که چه طور می‌آید! درجودهن چون آن خنده ایشان را بدید بسیار در غضب شد و گفت چه می‌خندید؟ من حالا همه شما را خواهم کشت، و خنده شما را به گریه بدل خواهم کرد. پس گرز خود را به دست گرفته، روان شد، و چنان بنظر مردم مهیب درآمد که پنداشتند ملك الموت است. و چون نزدیک آمد جدهشتر گفت: اگر یراق چیزی می‌خواسته باشی، بگویی تا برای تو بیاوریم؛ و همه یراقهای جنگ را جدهشتر بفرمود تا حاضر کردند و پیش درجودهن بردند – او يك زرهی را که از طلا ساخته بودند برداشت، و بپوشید، و گفت دیگر یراقی نمی‌خواهم. بعد از آن گفت که مردان، و بزرگان گفته‌اند که مردی بامردی جنگ کند؛ اما اگر شما می‌خواهید همه بیایید؛ من با همه شما تنها جنگ می‌کنم!

جدهشتر گفت: اگر مردی با مردی جنگ میکند، چون بود که شما شش کس ابهمن را که جوان خردسال بود، در میان گرفتید، و به آن زاری کشتید؟ درجودهن هیچ نگفت.

آنگاه جدهشتر با کرشن گفت اگر می‌فرمایی من به جنگ او بروم؟ کرشن گفت! تو حریف او در گرز بازی نیستی؛ هرزه خود را بگشتن مده. و مثل مشهور است که سنگ سنگ را می‌شکند؛ بهیم را بفرما تا با او جنگ کند که

او حریف او میشود. بهیم پیش آمد، و به راجه جد هشت گفت که شما مرا به جنگ او بفرستید که من بدولت شما او را میکشم؛ اگر او با همه لشکرش می بود، من همه را میکشتم؛ حالا مرا رخصت بدهید تا دمار از او برآرم. کرشن و دیگران همه بهیم را تعریف کردند، و ستایش او نمودند، و ساتک پیش پای بهیم را دست رسانید، و دست خود را ببوسید، و گفت صد هزار رحمت بر پدر و مادر تو باد که مثل تو فرزندی زاییده اند که در چنین روزی نام ایشان را زنده میکند! پس بهیم پیش آمد، و پای جد هشت را ببوسید. راجه او را دعا کرد. بعد از آن پای کرشن را بگرفت، و کرشن هم او را دعا کرد. و برادران نیز او را دعا کردند. آن گاه بهیم گرز خود را به دست گرفت، و خرامان، خرامان میرفت تادر برابر درجودهن آمد، و گفت: امروز، آن روز است که سزای اعمال بد ترا بدهم. یاد داری که ما را در خانه قیر [اندود] کرده آتش زدی و مرا زهر دادی و در آب انداختی و به دغا قمار باختی و چندین سال ما را در جنگل ها و صحراها و کوه ها سرگردان کرده ای؟! و ملک و مال ما را به دغا گرفتی!.

درجودهن گفت ای بهیم! میدان جنگ جای کردار است؛ نه جای گفتار. اگر مردی داری زبان ببند و بازو بگشای، و بیا تا ببینم که بخت کرایاری میکند و آفریدگار کرا ظفر میدهد؟! در این وقت که ایشان میخواستند که باهم به جنگ درآیند؛ بلبهر - برادر کلان کرشن - پیامد. پاندوان چون بلبهر را دیدند؛ همه برخاستند، و پای او را گرفتند. بلبهر ایشان را پرسش کرد؛ آن گاه جد هشت گفت که شما بسیار به وقت آمده اید؛ این دو کس: درجودهن و بهیم هردو شاگردان شما اند، و میخواهند که باهم جنگ کنند. شما تماشای جنگ ایشان بفرمایید. درجودهن، و بهیم چون بلبهر را دیدند، هردو آمدند، و در پای او افتادند، و از او رخصت جنگ گرفتند. و از آن روزی که بلبهر رفته بود چهل و یک روز گذشته بود، و امروز چهل و دوم روز بود که بلبهر از زیارت تیرتها فارغ شده، باز آمد. چون درجودهن، و بهیم از بلبهر رخصت یافتند، به میدان آمدند، و باهم آغاز جنگ کردند و چون هر یک، یک گرز برهم زدند؛ بلبهر ایشان را به پیش خود طلبید، و گفت: از طرز جنگ شما معلوم کردم که یک کدام از شما کشته خواهد شد. و از این جا که شما جنگ میکنید، جایی خوبتر بجهت مردن میان کرکسیت (Kuruksetra) است؛ بیایید تا آنجا برویم، و جنگ آنجا بکنید تا هر کدام از شما که کشته شود؛ ثواب عظیم بیاید. پس همه برخاستند، و پیاده روان شدند، و نه کروه راه آمدند تا به میان کرکسیت رسیدند. درجودهن، و بهیم هر دو گرزها به دست گرفتند، و به میان میدان آمدند، و بایستادند و دیوتها در میان آسمان و زمین آمدند، و قرار گرفتند تا تماشای جنگ این دو دلاور کنند. جد هشت بفرمود تا نقاره ها و بوق ها و نفیرها و آنچه در اردوی او بود تمام را به نوازش درآوردند. و درجودهن زرهی طلائی پوشیده بود. و بهیم هم همینطور زرهی پوشید. بعد از آن هردو در میدان لحظه ای گرز بازی کردند، و گرزها را بر هوا می انداختند - چنانکه از نظر غائب میشد - و درآمدن می گرفتند، و گاهی برگرد سر میگردانیدند، و بانواع لعب سر می نمودند، و

فریاد، و گاهی حمله بر یکدیگر می‌کردند - چنانکه ابر آواز کند؛ آوازهای ایشان بگوش مردم می‌رسید. چون لحظه‌ای انواع لعب بجای آوردند؛ پس بریکدیگر دویدند، بنوعی که گرزها را برهمدیگر زدند که از ضرب ایشان زمین بلرزید. در این اثناء هوا بفایت تیره شد، و بادهای مخالف وزیدن گرفت، و وحوش صحرا گله، گله به‌میان آدمیان درآمدند، و همه مردم چشم‌های خود را گرفته و مدتی نشستند تا آن طوفان تسکین یافت. پس بهیم پیش جدهشتر آمد، و گفت که این طوفان همه بجهت آن شد که درجودهن کشته خواهد شد. امروز امید است که آن محنت‌ها که از درجودهن به‌ما رسیده است؛ همه را تلافی کنم، و این درجودهن را - که قطع صله رحم کرد، و ما را که برادران او بودیم انواع آزار کرد و چندین مرتبه در کشتن ماکمال سعی نمود بکشم و شر او را از خلاق دور سازم.

بعد از آن هردو در میدان درآمدند، و گرزها را گرفتند، و بریکدیگر حمله آوردند؛ و هردو در کمال چالاکی و چستی بودند. هر ضریبی را که درجودهن می‌انداخت، بهیم از زمین برمی‌جست، و آنرا از خود در می‌گذرانید. و بهیم هم هر گریزی که می‌انداخت درجودهن بر هوا میرفت یا بر زمین می‌نشست، و آن ضرب را رد میکرد. و چون پاره‌ای این چنین جنگ کردند؛ همه مردم ایستاده بودند، و تماشای جنگ ایشان میکردند. درجودهن به پیش بلبهر آمد، و گفت که شما بزرگ همه مایید؛ شما بنشینید، و تماشای جنگ ما می‌کرده باشید؛ و چون شما حاضر شده‌اید؛ هیچ‌کس در حضور شما دغلی، و خلاف قاعده جنگ نمیتواند کرد. پس بلبهر بنشست و کرشن، و جدهشتر، و ارجن، و نکل، و سهدیو، و ساتک، و دهرشت دمن، و شکهندی، و دیگر سرداران و بزرگان که از آن جنگ جان بدر برده بودند؛ همه برگرد بلبهر چون ستاره‌هایی که گرد ماه باشند، در اطراف بلبهر نشستند، و دیگران در پس سر، ایستادند. و باز درجودهن، و بهیم به‌میدان آمدند و با یکدیگر آغاز جنگ کردند. در این مرتبه درجودهن در جنگ چنان چالاکی و فنون گرز بازی میکرد که همه حاضران دست تعجب به دندان گرفتند، و حیران کار او شدند. و بهیم هم در برابر او همانطور کار میکرد، و هرچه درجودهن میکرد او نیز مثل او کارها میکرد؛ اما درجودهن از او پرکارتر ظاهر میگشت، و چندین مرتبه ایشان بر سر همدیگر دویدند، و گرزها برهم می‌انداختند، و بضرب هرچه تمامتر؛ برهم می‌زدند، و گاه بچستی رد میکردند. یک مرتبه بهیم بضرب تمام گرز خود را بر درجودهن انداخت. درجودهن چنان برجست که گرز از دست بهیم خطا شد، و بر زمین افتاد. از آن گرز زمین بلرزید؛ در این وقت درجودهن برسد و چنان گریزی بر بهیم زد که از هوش برفت. درجودهن دور رفت و مدتی بایستاد تا بهیم به‌شعور آمد؛ آنگاه بهیم گرز خود را برداشت و بر سر درجودهن دوید. درجودهن فرونشست تا گرز را از خود درگذراند. بهیم چنان بر پهلوی درجودهن زد که درجودهن تاب نتوانست آورد، و به‌دوزانو درآمد، و رویش بر زمین خورد. همه مردمی که نظاره میکردند، بخنده درآمدند. درجودهن را آن خنده ایشان هزار بار از کشتن بدتر بود؛ فی‌الحال برجست و بر سر بهیم دوید، و چنان گریزی

برسر بهیم زد که اگر برکوه میزد، نرم میساخت؛ اما بهیم اصلاً آنرا بخود نیاورد، و گفت که این همه زور، و مردانگی تو همینقدر بود! و به قهر برسر درجودهن دوید، و چنان گریزی بردوش درجودهن زد که لرزه براندام او افتاد، و برزمین نشست، و لحظه‌ای از هوش برفت. و باز بحال خود آمد، و برخاست، و حمله بر بهیم آورد، و چنان گریزی برشانه بهیم زد که هردو دست بهیم برزمین رسید. بهیم فی الحال برخاست، و همانطور گریزی برشانه درجودهن زد که هردو دست او هم برزمین رسید. بعد از آن این هردو دلاور بر همدیگر دویدند، و گرزها را به ضرب تمام بر یکدیگر میزدند، و از ضرب زدن ایشان زمین لحظه به لحظه به لرزه در می آمد؛ و آن زره‌ها بر بدن ایشان ذره ذره شد، و هر حلقه زرین بطرفی می افتاد. تمام مردم از آن جنگ ایشان حیران مانده بودند، و بر مردی ایشان آفرین گفتند، و آواز گرز ایشان که برهم میزدند تا به آسمان میرسید؛ و دیوتها که در میان زمین، و آسمان بودند، فریاد برآوردند، و ایشان را تحسین می نمودند، و خروارهای گل از آسمان برایشان می ریختند، و آن دودلاور چندان گرز بر ترک و تارک یکدیگر زدند که از تمام بدن ایشان خون چون جوی آب روان شد؛ و تمام رخت‌های ایشان در خون غرق گشت. و نمی شایست دانستن که بهیم کدام است؟ و درجودهن کدام! و آن دو دلاور نامدار زیاده از یک ونیم پاس به همین دستور همدیگر را میزدند. بعد از آن هردو بفایت خسته و مانده شدند، و هردو گرزها را گذاشتند، و خون‌ها را از روی خود پاک کردند. چون مردم نگاه کردند دیدند که در اعضای ایشان از کمر به بالا برابر کف دستی، درستی نمانده است، همه مردم حیران آن جنگ، و مردانگی ایشان شدند. پس جد هشر، و ارجن از: کرشن پرسیدند که جنگ این دو کس را چون می بینی؟ و گمان شما چیست که کدام از اینها غالب خواهد آمد؟

کرشن گفت که در زور، و پهلوانی شاید بهیم غالب باشد؛ اما در فنون گرز بازی، و جلدی درجودهن بر او غالب است. و بهیم اگر به همین دستور جنگ کند آخر درجودهن او را مغلوب خواهد کرد؛ مگر اینکه بهیم یک کار کند تا درجودهن را مغلوب گرداند. ارجن گفت: چه کار کند که بهیم غالب آید؟ کرشن گفت: در وقتی که جد هشر، و درجودهن قمار می باختند، و جد هشر درویدی را باخته بود، درجودهن، درویدی را گفت بیا و بر زانوی من بنشین. بهیم در آن وقت سوگند خورده بود که من زانوی درجودهن را بشکنم؛ حالا اگر گرز بر زانوی درجودهن بزند زانوی او را میشکند، و او را میکشد، و بغیر از این بهیچوجهی حریف درجودهن نمیشود؛ و اگر تمام عالم جمع شوند و یک یک به درجودهن جنگ کنند درجودهن همه را میکشد و هیچکس حریف او نمیشود. و این جد هشر چرا با درجودهن گفت که ما یک یک با تو جنگ خواهیم کرد؟ اگر این شرط نمیکرد، اول بار که او از آب بدر آمد، شما هر پنج برادر او را در میان می گرفتید چه ایشان ابهم را در میان گرفتند، و بکشتند؛ حالا کار را دور و دراز کردید! در این سیزده سال که شما در جنگل و بیابان می گردیدید درجودهن در همه اوقات ورزش گرز بازی می کرده است، و میگفته است که

اگر پاندوان در جنگ بر لشکر من غالب آیند، و همه مردم مرا بکشند، من به این گرز خود با يك يك ایشان جنگ خواهم کرد، و همه ایشان را خواهم کشت؛ و او ورزش این کار را بیشتر از بهیم کرده است، و حالا بغیر از این چاره نیست که اندک دها بازی بکنید، و بفرمایید بهیم، زانوی او را بزند تا براو غالب آید. پس ارجن به جانب بهیم نظر کرد، و دست خود را برزانوی راست خود نهاد. بهیم بفهمید، و بنیاد جست و خیز کرد. گاه در پس سر او میرفت، و گاه به طرف راست، و گاه به جانب چپ درجودهن می‌جست؛ و هر جلدی که بهیم میکرد؛ درجودهن در برابر بهتر از آن میکرد. و هر چند بهیم جلدی میکرد که شاید زانوی درجودهن را بزند؛ درجودهن از کمال چالاکی نمیگذاشت که گرز بهیم براو برسد. و بهیم هم کمین نمیداد که ضرب درجودهن بدو بخورد. و آخر درجودهن يك گرز محکمی بر شانه بهیم زد. بهیم در برابر آن گرز خود را بر سر درجودهن انداخت. درجودهن فرو نشست و گرز بهیم خطا شد، و به زمین آمد. درجودهن فی الحال برجست و تا حاضر شدن بهیم بازگویی دیگر بر شانه بهیم زد - چنانچه بهیم بیخود گشت. درجودهن را گمان شد که بهیم مرد. اگر در آن وقت يك گرز دیگر بر بهیم میزد، بهیم را میکشت. درجودهن گرز خود را بر هوا انداخت، و بگرفت و فریاد زد، و گفت که ای جد هشترا! بهیم را خود کشتم حالا نوبت شما شد؛ هر کدام از شما مردانه تر باشد، برخیزد و برابر من آید تا شما را هم به بهیم رسانم! این آواز به گوش بهیم رسید؛ بهیم به شعور آمد. جد هشترا، و برادران دیگر از این سخن درجودهن به غایت غمناک شدند، و ارجن میخواست که متوجه جنگ درجودهن شود که بهیم در این وقت برخاست، و گرز خود را برداشته، برابر درجودهن آمد، و گفت: چه کار کرده‌ای که این همه لاف می‌زنی؟! درجودهن چون بهیم را دید گفت تو هنوز زنده‌ای؟ حالا چه خواهی؟ و باز متوجه بهیم شد، و گرز خود را به ضرب تمام بر بهیم انداخت. بهیم گرز خود را چنان بر آن گرز او زد که خوارهای آتش از آن میان بدر آمد، و زبانه برفلك کشید. و باز بهیم گرز بر او انداخت، و او هم بگرفت، و همانطور آتش از آن میان بدر آمد. درجودهن در این وقت خواست نوعی کند که بهیم را بزند و هر ساعت بر می‌جست و از سر بهیم بدر میرفت؛ و در پس سرش فرود می‌آمد؛ و گاه بطرف راست، و گاه به جانب چپ بهیم میرفت، و فرصتی می‌طلبید تا گرز چنان بريك جای بهیم زند که بهیم را بکشد. و بهیم را در این وقت آن اشارت ارجن به یاد آمد، و منتظر فرصت می‌بود؛ و وقتی که درجودهن از برابر بهیم جست، و میخواست گرز خود را بر سر بهیم زند؛ بهیم فرصت یافت، و چنان گرز را بر ران راست درجودهن زد که استخوان ران درجودهن خورد شد و بشکست، و درجودهن چنان بر زمین افتاد که زمین همچو کوزه سیماب به لرزه درآمد. و از آسمان آوازهایی بگوش مردم رسید، و از نفیرها، و بوقها و نقاره‌ها، آوازه ظاهر شد - بی آنکه کسی آنها را بنوازد. و در روز ستاره‌ها از آسمان بیفتاد، و بادهای مخالف به وزیدن آمد و جانوران صحرائی بنیاد فریاد کردند و از آواز آن نقاره‌ها و نفیرها و بوقهایی که خود بخود به آواز آمده بود کشته‌هایی

که در میدان افتاده بودند، بی‌سر برمی‌خاستند، و چرخ میزدند، و خون از هوا باریدن گرفت، و دیوتیهائی که به‌تماشا آمده بودند؛ همه به‌جاهای خود رفتند. و چون بهیم دید که درجودهن بیفتاد همچو فیل مست بنیاد گردیدن، و دویدن کرد؛ و پیش آمد، و پای خود را بر پیشانی درجودهن زد، و گفت: یافتی سزای آن اعمال زشت خود را که با ما کرده بودی؟ و گفت: امروز به‌کام خود رسیدم، و آنچه تو به درویدی کرده بودی؛ همه را عوض کردم. بعد از این خواه به‌بهشت روم، و خواه به‌دوزخ؛ و دوسه مرتبه پای خود را برسر درجودهن زد!

جدهشتر آن عمل بهیم را، بسیار بد آمد، و پیش آمد، و مشتی محکم برسر بهیم زد، و گفت: لعنت بر تو باد! این چه قباحث بود که تو کردی؟ این مرد دیروز صاحب یازده کپوهنی لشکر بود، و پادشاهی بود که سلاطین عالم سر برخط فرمان او داشتند، و برادر ما است، در جنگ هر چه بود؛ گذشت این چه کار است که تو کردی و میکنی، و ما را به‌زبان اهل عالم می‌اندازی؟! که تا قیامت خلق عالم برما لعنت می‌کرده باشند! جدهشتر اینطور دشنام‌های بسیار به بهیم داد، و ارجن را گفت که دست بهیم را کشید، و بدور انداخت. آنگاه جدهشتر بنیاد گریه‌کرد، و پیش آمد، و دست درجودهن را گرفت، و ببوسید، و برچشمان خود نهاد، و گفت این کار را خود برخود کردی، ما همه ترا به‌صاحبی خود قبول می‌داشتیم و خدمت تو به‌جان و دل می‌کردیم. تو برما حسد پردی، و آن کارها برما کرده‌ای. ما را از جان، و مال آواره ساختی، با وجود آن ما راضی شدیم که نان خوردنی به‌ما بدهی و ما مثل دیگر مردمان خدمت تو می‌کرده باشیم. و پنج ده از تو طلبیدیم؛ تو آنرا هم به‌ما که خویشان تو بودیم؛ روا نداشتی، و به‌هیچ‌چیز به‌جز کشتن از ما راضی نشدی تا ما را ضرور شد که به‌جنگ تو آمدیم. و در این میان جنگ هم خواستیم که تو با ما به‌سر عنایت آئی، میسر نشد؛ تا آنکه آفریدگار از این قطع صلہ‌رحم؛ بر تو غضب کرد، و ما را در این کار هیچ‌تاوانی نبود، و تو خود هم میدانی؛ حالا هم تو همان صاحب مایی، و ما تو را صاحب، و ولی نعمت خود میدانیم. لعنت براین کار بهیم باد که با تو بی‌ادبی کرد، اگر می‌فرمایی، بفرمایم تا گردن او را بزنند؟ تو از این حال خود غمگین نباش؛ چرا که به‌بهشت جاودان خواهی رفتن، و کار ما مشکل است که این بازمانده‌های شما، از: زنان، و فرزندان و غیر هم برما نفرین، و لعنت خواهند کرد. جدهشتر این سخنان را گفت، و زار زار میگریست.

در این وقت بلبهدر برخاست، و برسر درجودهن آمد، و چون دید که ران او — شکسته شده است، به‌جدهشتر، و دیگران گفت که در جنگ گرز قاعده نمی‌باشد که از کمر تا پایین‌تر بزنند؛ شما در جنگ این چنین پادشاهی مکر میکنید، و برخلاف قاعده او را میزنید! من حالا سزا، و جزای شما را بدهم، و شما را بکشم. پس قلبه که به‌آن زراعت میکنند، و به‌هندوی آنرا هل (Hala)^۱ میگویند، و چوبی که به‌آن

۱- هل (Hala): یکی از ابزار گاواهن.

برنج و گندم و غیر آن را میکوبند، و آنرا به هندوی موسل (Musala)^۱ میخوانند: بردست گرفت، و او دائم به آن دوچیز جنگ میگرد - و بغیر از آن سلاحی کار نمیفرمود و متوجه پاندوان شد، تا هر پنج برادر را با لشکرشان بکشد. پاندوان از پیش، و بلبهر از عقب ایشان دوان گشت. کرشن دانست که ایشان از پیش بلبهر به در نمیتوانند رفت. و او هر پنج برادر را خواهد کشتن. کرشن بدوید، و خود را به بلبهر رسانید، و او را در بغل گرفت. کرشن به غایت سیاه رنگ بود، و بلبهر بغایت سفید بود - هر دو ای ایشان چون شب، و روز که به هم رسیده باشند؛ بنظر درمی آمدند - و کرشن چون بلبهر را محکم بگرفت؛ بلبهر به آن زور، و قوت خود که میگویند زور صد هزار فیل مست داشت؛ هر چند زور زد که خود را خلاص سازد بهیچوجه نتوانست.^۲

کرشن به او گفت: ای برادر! این پاندوان خویشان مایند، و این جماعت کسان نیکوکارند؛ و این بهیم برخلاف قاعده درجودهن را نزده است. او در وقتی که جدہشتر، و درجودهن قمار باخته بودند، سوگند خورده بود که ران درجودهن را بشکند؛ حالا سوگند خود راست کرد؛ و هیچ خلاف قاعده ای نکرده است. و دیگر آن که کوروان خود همه کشته شدند، و رفتند؛ تو پاندوان را هم میکشی! پس سلطنت را به چه کس خواهی داد؟ این جماعت را چیزی مگوی که در دنیا، و آخرت ضرر خواهی کرد.

بلبهر گفت: تو اینها را راست میگویی؛ اما من کی توانم دید که بهیم پای خود را بر سر درجودهن که صدهزار همجو بهیم نوکر داشت بزند؟! کرشن گفت: این دعای میتری (Maitreya) عابد بود که به درجودهن رسید.

قصه میتری عابد و درجودهن!

و این قصه آنچنان است، در هنگامی که پاندوان در جنگل، و بیابان بودند؛ روزی این میتری که رکبیشری به غایت مرتاض بود؛ ایشان را دید، و به پیش ایشان آمد، و چون حال ایشان را بدانست به پیش درجودهن رفت؛ و او را گفت که پاندوان مردمان نیکوکارند، و خویشان تو میشوند، تو ایشان را در جنگل و بیابان سرگردان ساخته ای. بیا و با ایشان آشتی کن، و جاهای ایشان را بایشان بازده. من ایشان را بگویم که اصلاً هرگز از حکم تو سرنیچند، و مطیع فرمان تو بوده باشند. درجودهن سر بر پیش انداخته بود، و اصلاً جواب او را نمیداد. میتری هر چند که امثال این سخنان گفت؛ درجودهن سربالا نکرد. او در غضب شد، و گفت، سخن مرا

۱- موسل (MuSala): آلتی که به آن خوشه گندم و جو و امثال آنرا میکوبد و دانه را از کاه جدا میکند؛ دست هاون؛ خرمن کوب.

۲- بلبهر (Balabhadra = بلرام Balaram یا Baladeva): اشکال مختلف این نام است. نام برادر ارشد کرشن که بنابر داستانهای هندوان هفتمین مظهر خدای ویشنو است، ولی کرشن مظهر تمام عیار ویشنو میباشد.

نمیشنوی، و سربالا نمی‌کنی؟! از آفریدگار می‌خواهم که بهیم این سر ترا بپا، می‌زده باشد. میتری این سخن گفت، و برخاست، و برفت. کرشن به بلبهر گفت که این کار که بهیم کرد اثر دعای آن عابد بود؛ و بهیم را هیچ تاوانی نیست. بلبهر گفت تو که پاندوان را نیکوکار می‌گویی، کجا نیکوکار باشند که در حضور من درجودهن که با بهیم جنگ میکرد، و هیچ خلاف قاعده‌ای نمیکرد، و برآستی یا او جنگ میکرد، بهیم برخلاف قاعده او را زد، و رانش را شکست؛ این چه نیکوکاری است؟!

کرشن گفت من گفتم که او سوگند خود را راست کرد؛ حالا هرچه شدنی بود شد؛ از کشتن ایشان ترا چه فایده حاصل میشود؟! و تو هرگز غضب نمیکردی، حالا ترا چه شده که چنین به غضب درآمده‌ای؟! من ترا نخواهم گذاشت تا از سر خون ایشان درنگذری.

بلبهر چون دید که بهیچوجه خود را خلاص نمیتواند ساخت؛ گفت: خوش! گذشتم و از کشتن ایشان که برخلاف قاعده درجودهن را زدند؛ درجودهن به بهشت خواهد رفت، و ایشان به دوزخ؛ تو مرا بگذار.

کرشن گفت: با من شرط کردی که ایشان را چیزی نگویی.

بلبهر گفت: آری شرط کردم.

پس کرشن او را بگذاشت، و بلبهر برارابه خود سوار شد، و از همانجا متوجه به‌دوارکا (Dvaraka) شد.

پاندوان چون دیدند که بلبهر رفت؛ همه برگشتند، و در پای کرشن افتادند، و گفتند بدولت تو بود که ما از دست بلبهر خلاص شدیم، و ما همه زنده کرده‌ایم. کرشن گفت شر بلبهر را خداوند از سر شما دور کرد. شما شکر آفریدگار را بکنید. بعد از آن بهیم آمد، و درپای جد‌هشتر افتاد که از گناه من درگذر. کرشن و ارجن و دیگران همه آمدند، و از جد‌هشتر بآلتماس تمام درخواست عفو کردند؛ و جد‌هشتر از گناه بهیم بگذشت. بعد از آن همه بر سر درجودهن آمدند، و برگرد او نشستند. درجودهن چشم بگشاد؛ کرشن را دید، گفت: ای غلام کنس^۱ (Kamsa) من میدانم این همه کارها را تو کردی، اول مرتبه شکندی را در پیش داشتی، و ارجن را فرمودی تا از پس او آن پیر بزرگ را چندان تیر زد که بیفتاد^۲ بعد از آن فرمودی تا به‌دروغ دروناچارچ را گفتند که اشوتهمان مرد تا آن پیر فقیر خود را هلاک ساخت - باوجود آنکه او هلاک شده بود، سربارک او را از تن جدا کردی -؛ و دیگر در وقتی که کرن پای ارا به خود را از زمین بدر می‌آورد، فرمودی

۱- کنسه (Kamsa): نام پسر اوگرسین (Ugrasena) پادشاه متهورا (Mathura) که دایی کرشن بود و بر آن شد تا خواهرزاده خود را بکشد، ولی کرشن او را بکشت و شر آن ظالم را از سر مردم متهورا دور کرد. اوگرسین مظهر: کالمنی (Kalanemi) که آسورایی بود، خوانده شده است.

در مهابهارت در دفتر سبهارب نام کنسه دیگری نیز آمده، اما پسر اوگرسین نبوده است.

۲- پیر بزرگ منظور بهیکپتامه است.

تا ارجن او را به تیر زد، و سر را از تنش جدا ساخت. و حالا تو اشاره به بهیم کردی تا او مرا برخلاف قاعده زد - و چون دانستید که همه شما را خواهم کشتن، به مکر و دغا مرا انداختید. این خود برماگذشت؛ اما آفریدگار جزا، و سزای این اعمال را بشما خواهد رسانید!

کرشن گفت: توهمه عیب‌ها، و خلاف قاعده‌های ما را خوب یادداری؛ این کدام قاعده، و انصاف بود که تو باپسران عموی خود آن کارها کردی؟! اول چند مرتبه زهر به بهیم دادی، و او را در آب غرق کردی تا آفریدگار او را خلاص کرد؛ و فرمودی تا این پنج برادران را بامادرشان در خانه قیراندود کردند و آتش زدند، و خداوند ایشان را از آن ورطه نجات بخشید! و فرمودی تا پانسه^۱ (Pamse) دغلی راست کردند، و ملک و مال برادران خود را به دغل بازی از ایشان گرفت، و زن ایشان را که ناموس تو، و ایشان بود فرمودی تا در مجلسی که صد هزار نامحرم حاضر بودند، او را موی کشان آوردند و گفتی تا او را برهنه کنند و خدا از غیب پرده او را نگاه داشت. بعد از آن خویش و بیگانه هر چند از تو التماس نمودند که آنقدر به ایشان بدهی که نانی بخورند و خدمت تو میکرده باشند؛ بهیچوجه قبول نکردی، و بغیر از کشتن به هیچ چیز دیگر راضی نشدی. و دیگر ابهم نامراد را که طفلی خردسال بود شما شش نامرد؛ او را در میان گرفتید، و به آن زاری او را کشتید، و بر آن جوانی و تنهایی او اصلا رحم نکردید. این که بر تو آمده، همه جزای آن اعمال زشت تو است که به تو رسید؛ باوجود این هنوز ما را گناهکار میکنی، و ما را بخلاف قاعده نسبت میدی؟ و دیگر آنکه تو خود چیزی نخواندی و خدمت علماء و صلحاء نکردی، و آنچه ترا فرمودند بجای آوردی! درجودهن گفت که مرا آنچه در کار سلطنت ضرور بود خواندم، و دانستم، و در مدتی که سلطنت داشتم؛ از عدل من گرگ و میش باهم آب میخوردند؛ و هیچکس از من چیزی نطلبید که من به او نداده باشم. این سلطنتی که من کردم نه پیش از من کسی کرده، و نه بعد از من کسی خواهد کرد؛ - و من هرگز چیزی را که خلاف رضای آفریدگار بوده باشد دانسته نکرده‌ام؛ حالا من از آفریدگار آن میخواهم که آنچه نیت من بوده است؛ در آخرت همان را خداوند جزاء به من بدهد.

چون درجودهن این سخن بگفت از آسمان گل بر سر او فرود آمد، و آواز خواندن گندهربان از آسمان بگوش مردم رسید. چون پاندوان این را دیدند رنگهای همه ایشان زرد گشت، و لرزه براندام ایشان افتاد؛ پس کرشن به پاندوان گفت که شما را چه میشود؟ شما سپاهیان اید، و بضرب شمشیر خود ملک را گرفته‌اید؛ چرا می-ترسید؟ حالا شما پادشاهی کنید و بارعایا وزیر دستان عدل و داد کنید تا خداوند در آن جهان نیز شما را بدرجات عالی برساند. پس کرشن بوق خود را نواخت و گفت که دولت راجه جدهشتر هرکس را که در این جنگ در خدمت او جان سپاری کرده باشد؛ راجه او را بمراتب عالی سرفراز خواهد

۱- پانسه (Pamse) واژه هندی؛ آلتی است که از دندان فیل تهیه میکنند، و در قمار به کار میرود.

گردانید. همه مردمی که حاضر بودند خوشحال گشتند و به آواز بلند جدهشتر را دعا می‌کردند، پس همه سوار شدند، و متوجه اردوی درجودهن گشتند، و چند کس را در پیش درجودهن گذاشتند تا از حال او باخبر باشند. چون به اردوی درجودهن رسیدند چند کس از پیروان او را دیدند که در اردوی درجودهن مانده بودند؛ همه از ارابه‌ها فرود آمدند. کرشن با ارجن گفت که توترکش و کمان گاندیو را از ارابه فرود بیار؛ چرا که تا این ترکش، و کمان با تو بوده باشد؛ هیچ کس حریف تو نخواهد بود، پس ارجن ترکش، و کمان خود را گرفت و از ارابه فرود آمد، و راجه جدهشتر، و دیگران همه فرود آمدند. بمجرد فرود آمدن ایشان هنونت که بر ارابه ارجن بر سر بیرق جا داشت، از آنجا برفت؛ بمجرد رفتن هنونت آتش در ارابه‌های ایشان افتاد، و همه بسوخت، و همه ایشان حیران شدند، و از کرشن پرسیدند که این چه آتش بود که اینها را بسوخت؟! کرشن گفت آن تیری که اشوته‌ها انداخته بود تا شما را و هرچه دارید بسوزد؛ چون تعظیم آن بجا آوردید؛ آن بلا از شما درگذشت، و چندان که شما را کار بود این ارابه‌ها، و اسباب همه مانده بود؛ حالا که جنگ آخر شد، و شما از ارابه‌ها فرود آمدید؛ آن آتش آمد، و آنها را بسوخت، و تا هنونت بر ارابه تو بود آتش و هیچ بلایی به آن نمی‌رسید. چون هنونت برفت ارابه تو هم بسوخت، و ارجن را گفت اگر این ترکش، و کمان را فرو نمی‌آوردی آن هم می‌سوخت.

رفتن کرشن نزد دهرتراشت، و گاندهاری برای جلوگیری از نفرین!

و چون جدهشتر و دیگران در اردوی درجودهن درآمدند، آن قدر از جواهر نفیس، و زر، و دیگر اسباب تجمل دیدند که چشم‌های همه خیره گشت. و جدهشتر با کرشن گفت: ما می‌خواستیم که همین زمان دهرتراشت، و گاندهاری - مادر درجودهن - را ملازمت کنیم، و عذرخواهی گاندهاری بنماییم؛ چرا که او عورتی صاحب خیر و پارسا است و به ما نیکی بسیار کرده است. حالا شب شد، و ما نمی‌توانیم که به ملازمت او برویم، و می‌ترسیم از آنکه او چون خبر کشتن فرزندانش را بشنود بر ما نفرین کند، و ما همه هلاک شویم. صلاح در آنست که شما امشب خود را به او برسانید و به هر نوع که توانید تسلی خاطر او بفرمایید و مگذارید که او ناگاه ما را دعای بد کند و اگر شما را دعای بد کند نفرین او در شما اثری نخواهد داشت.

کرشن گفت بسیار خوب گفתי! پس کرشن متوجه هستناپور گشت و هنوز يك پهر از شب نگذشته بود که خود را به آنجا رسانید، و به ملازمت دهرتراشت رفت. دهرتراشت نشسته بود؛ کرشن پیش رفت، و دست او را گرفت، و ببوسید. دهرتراشت بفرست او را بشناخت، و گفت که کرشن است؟.

کرشن گفت: آری کرشنه‌ام، و بنیاد گریه کرد. دهرتراشت به‌های‌های به‌گریه درآمد، و گفت: ای کرشن! روا داشتی که صد پسر مرا کشتند؟

کرشن گفت: چشم شما دل شما است، و بر شما هیچ چیز پوشیده نیست، آن چه بر سر فرزندان شما آمد، آنرا از آفریدگار بدانید؛ نه از من، و نه از پاندوان. دهر تراشت گفت: من این روز را می دانستم، و حالا بغیر از صبر دیگر چه چاره دارم؟ اما به جهت گندهاری ما در درجودهن غم بسیار دارم؛ چرا که زنان را چندان صبر نمی باشد - و او که خبر کشته شدن صد پسر خود را شنیده باشد؛ او را چه حال پیش خواهد آمدن؟! دهر تراشت به کرشن گفت: شما، حالا به پیش گندهاری بروید، و بهر نوع که دانید او را تسلی نمایید؛ مبادا که از غم هلاک شود. کرشن می خواست که برخیزد و نزد گندهاری رود که گندهاری از درآمد، و گریه کنان با کرشن گفت: ای کرشن! ترا هیچ رحم نیامد که روا داشتی تا صد پسران مرا کشتند؟ و این سخن گفت، و بیفتاد و بیهوش گشت.

چون کرشن آن حال را بدید، دلش بسوخت، و بی اختیار به گریه افتاد، و ترسید که مبادا گندهاری مرده باشد. کرشن بفرمود تا گلاب، و دیگر بوهای خوش آوردند، و بر روی او پاشیدند. و دهر تراشت آمد، و سر گندهاری را بر زانوی خود نهاد تا بعد از مدتی گندهاری بیهوش آمد. پس کرشن پیش آمد و با گندهاری گفت: تو مثل دیگر زنان بی عقل نیستی که این چنین بی طاقتی و بی قراری می کرده باشی؛ نمی دانی که بنده ها را از حکم خداوند چاره ای نمی باشد، و تو از آن اعمال پسرت درجودهن، و دوشاسن نمی دانستی که ایشان را این روز پیش خواهد آمدن؟ تو خود بگو که در این کار هیچ کس را بغیر از پسرت تاوانی هست؟ اول مرتبه به پاندوان که مثل فرزندان تو بودند، پسرت حسد کرد، و به دغا بازی تمام ملک، و مال را از ایشان گرفت؛ و زن ایشان را که حکم دختر تو داشت در میان مجلسی که صد هزار بیگانه بودند، بفرمود تا او را موی کشان آوردند، و زنی را که بیگانه بگرد سراپردۀ او نمی توانست گردیدن، بفرمود تا برهنه کنند. بعد از آن ایشان را سیزده سال آواره خانمان کرد، و در جنگل و صحراها انداخت، و چون آن قدر محنت و کلفت به ایشان رسانید، با وجود آن ایشان به آن راضی شدند که خدمت او می کرده باشند، و پنج ده التماس می کردند که نان و جامه از آن حاصل کنند و هر چه پسر تو می فرموده باشد از آن تجاوز ننمایند؛ و بهیچوجه به آن راضی نشد؛ آخر مرا فرستادند و تو میدانی که من چه مقدار در حضور تو پسرت را نصیحت کردم، و گفتم که این پاندوان برادران تواند و به این راضی شده اند که تو پنج ده به ایشان بدهی و ایشان همچو دیگران خدمت تو می کرده باشند. اصلاً راضی نگشت و به غیر از کشتن پاندوان به هیچ چیز دیگر او را راضی نتوانستم کردن. این پاندوان هم فرزندان تواند، و جانی داشتند؛ به جهت نگهداشتن جان خود به حسب ضرورت جنگ کردند و آنچه فرزندان تو بر ایشان می خواستند؛ آخر به پیش ایشان آمد، و من آن زمان که به پیش پسران تو بدرخواست مهم پاندوان آمده بودم، با تو گفته بودم که این پسر خودرای تو سخن نیکخواهان را گوش نمی کند، و آخر به بلا گرفتار خواهد شد. و تو عورت عاقلی هستی؛ خود از روی انصاف بگو که این که پیش

فرزندان تو آمده است؛ هیچ کس را بغیر از پسر ت - درجودهن - در آن تاوانسی هست؟! و تو از آن خودرانی و غرور او که گوش به سخن هیچ کس نمی کرد امروز را می بایست دیدن! حالا از این اضطراب کردن تو بغیر از شماتت اعداء دیگر چه حاصل می شود؟ و اگر صبر خواهی کرد اجر آن از خداوند بهشت جاودان خواهی یافتن. و تو آن طور عورت پارسای نیکوکاری هستی که اگر یک مرتبه دعای بد بر همه اهل عالم کنی خداوند تمام اهل دنیا را هلاک می کند تا به این پاندوان چه رسد! اما تو خود ببین که آن فرزندان تو هلاک شده اند اگر حالا این پنج برادر هم که هزار مرتبه از آن فرزندان تو بهتر خدمت تو و شوهر تو می کنند، هلاک کنی، چه فایده ای از این به تو خواهد رسید؟

گاندھاری که این سخنان را از کرشن شنید گریه بسیار کرد، و گفت خدا ترا خیر دهد که مرا آگاه ساختی؛ من از غم فرزندان خود چنان بی تاب شده بودم که همه نیکی، و بدی را فراموش کرده بودم، و نزدیک بود که برپاندوان نفرین کنم، و همه ایشان هلاک گردند؛ حالا دانستم که تو راست می گویی، و مرا بغیر از صبر چاره ای نیست؛ اما شما یک کار بکنید که این شوهر مرا که پیر، و کور، و شکسته، و غم زده است نگاه دارید، و نگذارید که به او ملالی راه یابد، و دشمن کام شود.

کرشن گفت تو از این وادی خاطر جمع دار، و اندیشه مکن که جدھشتر به هزار مرتبه خدمت شوهر ترا بهتر از درجودهن خواهد کرد؛ و آنچه شوهر ترا، و ترا در زمان فرزندان میسر نبود؛ حالا هزار مرتبه از آن بهتر میسر خواهد شد. اگر درجودهن، و دوشاسن، و دیگر فرزندان تو بودند؛ جدھشتر وارجن غلامی تو خواهند کرد.

گاندھاری را از سخنان کرشن تسلی تمام حاصل شد. بعد از آن کرشن گفت که امشب در خدمت شما می بودم؛ اما اشوتھامان - پسر دروناچارج - امشب می خواهد که همه پاندوان را بکشد؛ مرا ضرور است تا آنجا بروم، و ایشان را از شر او نگاه دارم.

دھتراشت گفت: ای کرشن! از برای خدا نگذاری که آن برھمن ایشان را ضایع سازد؛ چرا که حالا از نسل ما همین ایشان مانده اند و من جدھشتر را از درجودهن دوست تر می دارم، زنهار که نگذارید که به ایشان آفتی برسد. کرشن، دھتراشت را وداع کرد، و متوجه اردوی پاندوان گشت، و بخدمت جدھشتر آمد، و آنچه میان او، و دھتراشت، و گاندھاری گذشته بود؛ تمام را به جدھشتر بگفت. و گفت که من خاطر ایشان را تسلی کردم؛ چنانچه آخر ترا دعا کردند - جدھشتر خوشحال شد.

آمدیم برسر قصه درجودهن.

چون پاندوان از پیش درجودهن رفتند؛ درجودهن با وجود آن زخم؛ برخاست، و راست بنشست، و روی خود را از خون و خاک پاک کرد، و موی سر خود را به دستار

به‌بست. اشوتهامان؛ و کرپاچارچ، و کرت‌برما چون دیدند که پاندوان رفتند؛ ایشان خود را به‌ملازمت درجودهن رسانیدند. جماعتی را که جدهشتر به‌محافظت درجودهن گذاشته بود؛ چون ایشان را دیدند همه روبگریز آوردند، و ایشان هر سه به‌ملازمت درجودهن آمدند؛ و گریبان‌ها چاک کردند، و در خاک غلطیدند، و به‌زاری زار گریستند.

اشوتهامان گفت که کرشن عقل ما را برد که ما زنده بودیم، و گذاشتیم که در پیش ما، باولینعمت ما این کار کردند. اشوتهامان با درجودهن گفت که شما میدانید که دهرشت دمن، پدر پیر مرا چطور کشت؛ و بهیم شما را این نوع زخمی کرده است! اگر مرا بفرمایی امشب بروم و همه ایشان را بکشم؟

درجودهن، کرپاچارچ را گفت که اشوتهامان را به‌پیش من بیار.

کرپ دست اشوتهامان را گرفت و به‌پیش درجودهن برد.

درجودهن گفت من ترا بجای خود نصب کردم، و به کرپاچارچ، و کرت برما گفت که شما چنانچه مرا می‌دیدید؛ حالا اشوتهامان را ببینید. اشوتهامان زمین را بوسید، و درجودهن را خدمت کرد. درجودهن با او گفت که حالا وقت مردی است. امشب می‌خواهم که بروی و همه پاندوان را با لشکرشان بکشی، و سر بهیم را به‌پیش من آری تا من سر بهیم را ببینم، و بی‌غم از دنیا بروم. درجودهن این سخن گفت، و باز ضعف کرد، و از کمال الم، و درد بیخود شد.

تمام شد پرب نهم که آنرا شل‌پرب (Salyaparva) گویند.



فن دهم از کتاب:

مہابھارت

موسوم به:

سوپتیک پر ب

SAUPTIKA PARVA

بتصحیح و تحقیق و مقدمہ:

سید محمد رضا جلالی نائینی

آغاز پرپ دهم از کتاب مهابهارت

که آنرا سوپتیک پرپ (Sauptika Parva) گویند^۱

راویان اخبار هند چنین آورده اند که چون درجودهن جای خود را به اشوتهمان (Asvaatthaman) داد، و او را سردار گردانید؛ اشوتهمان، وکرپاچارچ، و کرت برما هر سه از درجودهن رخصت گرفتند و به خیمه های خود رفتند. دیدند که هنوز هیچ کس از لشکریان پاندوان به خیمه های ایشان نیامده اند؛ چرا که اردوی کلانی بود، و مردم پاندوان به غایت کم مانده بودند. هر کس ده خیمه و بیست خیمه از اردوی کوروان را بایراق و اسباب متصرف گشته بودند و هنوز چهار یک اردوی را نگرفته بودند که این سه کس به منازل خود آمدند، و ارا به ها، و اسباب خود را در منازل خود گذاشتند؛ و هر سه پیاده گشتند و رفتند و در پایین درخت بری (BAR) نشستند و باهم بنیاد مشورت کردند که ما را چه می باید کرد؟.

اشوتهمان گفت: من از درجودهن قبول کرده ام که همه پاندوان را بکشم. امشب یا من کاری میکنم یا آنکه سر خود را میدهم! ناگاه دیدند که در این درخت کلاغ بسیاری خوابیده اند، و بومی آمده است، و یک یک از این کلاغان را چنان میکشد که دیگری واقف نمیشود. اشوتهمان، به کرپاچارچ و کرت برما گفت که این جانور ما را تعلیمی میدهد که اگر دشمنان بسیار باشند، و به روز حریف ایشان نمی شده باشید؛ در شب ایشان را در خواب یک یک چنان چنان بکشید که دیگران حاضر نشوند؛ و انتقام از دشمنان خود بکشید. حالا اگر مرا بگویید، بروم، و بر هر کدام از دشمنان که دست یابم خصوصاً دهرشت دمن، و شکهندی را که پدر پیر مرا، و بهیکم پتامه را به قتل رسانیده اند بکشم؟

کرپاچارچ گفت: بر تو معلوم است که حالا درجودهن از عالم خواهد رفت؛ و ما این کارها را هم بجهت او میگردیم؛ صلاح در آن است که بملازمت دهرتراشت، و گاندهاری برویم و از ایشان رخصت بطلبیم اگر ایشان بفرمایند، این کار را آن زمان بکنیم! و الا صلاح نمیدانم که این کار را بکنیم. هر چند

۱- سوپتیک (Sauptika): مربوط به خواب، راجع به خواب؛ شبانه (قصه) شبروی، (داستان) شبیخون زدن.

کرپاچارچ و کرت برما این سخنان را به اشوتهامان بگفتند؛ او قبول ننمود، و گفت پدر پیر مرا این جماعت کشته‌اند و من حالا میدانم که ایشان چون فتح کرده‌اند بفرات آسوده خواهند بود؛ و اگر من امشب انتقام خود را از ایشان نکشم دیگر هرگز چنین فرصتی نخواهم یافت و این اندوه دیگر تا زنده باشم؛ از دل من بدر نخواهد رفت، و من در این کار؛ اگر فتح میکنم خوب است، و اگر کشته شوم هم پروایی ندارم. شما مرا تشویش مدهید، و مرا بحال خود بگذارید. مرا از اول این سپاهی‌گری نایستی کردن؛ چرا که من براهمنم، و کار ما آن است که بخواندن و عبادت مشغول بوده باشیم؛ حالا که پا درکوی سپاهی‌گری نهاده‌ام؛ اگر این کار را بنهایت نرسانم؛ پس اهل عالم همه مرا نکوهش خواهند کرد؛ و لااقل آن قدر نکنم که خون پدر خود را از دشمن بگیرم؛ پس دیگر همه هیچ نکرده باشم!.

کرپاچارچ گفت: چون تو غصه پدر خود داری، و بهیچوجه از این نخواستی گذشت؛ پس لازم نیست که به غفلت برسر مردم بروی. بگذار تا صبح شود و ما هرسه برآییم و برآستی با ایشان جنگ کنیم؛ تا خداوند کرا ظفر و نصرت بدهد؛ و ما زخم‌ها داریم امشب خواب کنیم و فردا متوجه جنگ شویم. اشوتهامان گفت: ای خالو! مرا از غصه خواب نمی‌آید، اگر شما خواب می‌کنید؛ اختیار دارید.

کرپاچارچ گفت تو که سخن مرا نمی‌شنوی، اینقدر چرا مرا زحمت میدهی؟ چون گوش بر سخن من نمیکنی پس تو میدانی؛ اما اینقدر با تو میگویم که گناه مکن؛ مردم را در خواب کشتن گناه عظیم است - دیگر تو میدانی - من از کمال شفقت و محبتی که با تو دارم؛ ترا نصیحت میکنم که خلاف قاعده که بزرگان نهاده‌اند، مکن؛ وگرنه بدوزخ خواهی رفتن و مردمان را در خواب کشتن گناه عظیم است و بدوزخ خواهی رفتن دیگر تو میدانی هرچه میخواهی بکن.

اشوتهامان گفت: ای خالو! من هم این‌ها را میدانم؛ اما هرچند قصد میکنم باخود پس نمی‌آیم که بگذارم خون پدر من ضایع شود، و میدانم که در روز دهرشت‌دمن را آسان نمیتوانم کشتن، و هرچه برسر من خواهد آمد؛ گویا! خواه به بهشت بروم، و خواه به‌دوزخ. این سخن بگفت و برخاست و اسبان را بر آرا به بست و یراق خود را بپوشید و روان شد. کرپاچارچ، و کرت برما چون دیدند که او بهیچوجه نصیحت ایشان را قبول نکرد، و رفت ایشان هم از عقب او روان شدند. و اشوتهامان میرفت تا به‌اردوی پاندوان رسید.

جدهشتر با چهار برادر در اردوی درجودهن بودند؛ اما دیگر امراء و بزرگان، و فرزندان پاندوان که از دروپدی شده بودند همه در اردوی خود، و در منازل خود به‌فراغ خاطر بخواب رفته بودند، و اردوی پاندوان دایم گرد فرود می‌آمدند؛ و يك دروازه بیش نمیداشت که بغیر از آن دروازه، دیگر از هیچ‌طرف دیگر راه به اردو نبود. اشوتهامان چون به‌دروازه آمد؛ دید که شخصی نشسته است و همچو آفتاب اطراف او روشن است، و پوست شیر را لنگوته (Lamgota)^۱ کرده، و

۱- لنگوته (Lamgota) - واژه هندی: لباس زیر مردان.

پوست آهوئی بر دوش دارد، و ماری را به جای زنار برگردن انداخته است. و آن مار صد هزار خط رنگارنگ بر بدن دارد، و دهن خود را گشاده است، و تا هزار چشم در سر او نمایان است و از هر دهن، و هر چشم آن مار آتش زبانه میزند، و هرکس را که چشم بر آن مار میافتد؛ از ترس نزدیک بهلاکت میرسد. اشوتهامان را چون چشم بر آن شخص، و بر آن مار افتاد؛ اول مرتبه بترسید، و لحظه ای بایستاد تا خاطر او آرام یافت. بعد از آن دست به تیر و کمان برد، و چندین تیر بر آن مار، و آن شخص انداخت. و هرتیری که می انداخت آن مار گردن خود را درازتر میکرد، و آن تیرها را به دهن میگرفت، و فرو میبرد. اشوتهامان تمام تیرهای خود را بینداخت و آن مار همه را بخورد. بعد از آن اشوتهامان برچه خود را بردست گرفت، و بر آن مار انداخت، و آن مار آنرا هم فرو برد. آنگاه شمشیر بکشید، و براو انداخت؛ آنرا هم آن مار دهن گشاده، و آن شمشیر را از دست اشوتهامان بگرفت و به دم فرو کشید. اشوتهامان گرز خود را گرفت و براو انداخت؛ آنرا هم کشیده فرو برد. القصه هر سلاحی که اشوتهامان داشت تمام را آن مار فرو برد. اشوتهامان حیران گشت و سر به جانب آسمان کرد، صورت کرشن را در هوا بدید؛ و او را نصیحت کرپاچارچ یاد آمد که از رفتن منع میکرد، و با خود گفت هرکه نصیحت یزرگان نشنود، اینها، او را پیش میآید، پس بگوشه ای رفت و لحظه ای متفکر شد و با خود گفت که من روی برگشتن و پیش خالو رفتن ندارم؛ و این جا خودکاری نمیتوانم کرد؛ بهتر آنست که خدمت مهادیو کنم شاید که او مرا مددکند و بوسیله او کاری از پیش ببرم. پس هیزم جمع کرد، و آتش عظیمی برافروخت، و در کنار آتش نشست، و مهادیورا یاد کرد. و گفت: ای مهادیو! اگر تو حاضر میشوی و یاری میکنی خوب، وگرنه تمام اعضای خود را میبرم و در این آتش می اندازم تا زمانی که هلاک شوم! ناگاه مهادیو به پیش او حاضر شد، و گفت که تو چرا در پی این مردم افتاده ای؟ این مردم را کرشن نگاه میدارد، و تو براین مردم دست نمیتوانی یافت.

اشوتهامان گفت: تو میدانی که این دهرشت دمن، پدر مرا کشته است؛ اگر تو مرا یاری میکنی تا این دهرشت دمن، و شکندی، و مردان ایشان را بکشم خوب؛ وگرنه خود را در این آتش می سوزانم. مهادیو گفت چون تو دست از این کار نمیداری من شمشیری به تو میدهم که تو به آن شمشیر دهرشت دمن، و مردم پانچال را که لشکر او هستند بکشی؛ اما زنهار که قصد پاندوان نکنی که ترا برایشان دست نخواهد بود.

اشوتهامان گفت غرض من هم همین است که دهرشت دمن را بکشم، و خون پدر خود را از او، و از لشکرش بخواهم. پس اشوتهامان آن شمشیر را از مهادیو بگرفت، و مهادیو غایب گشت. اشوتهامان خوشحال گشت، و آن شمشیر را گرفت و روان شد. چون پیشتر آمد، کرپاچارچ، و کرت برما را دید که هر دو می آیند. اشوتهامان گفت شما حالا همین جا بوده باشید که من میروم و این مردم را همه

میکشم؛ پس او به آن دروازه آمد هیچ کس را ندید. بدرون اردو درآمد، و اول متوجه بمنزل دهرشت دمن شد. چون به خانه او رسید دید که تمام خرگاه او مرصع است، و انواع گلها و بوی های خوش در اطراف منزل او نهاده اند. چون بدرون خرگاه رفت، دید که دهرشت دمن بر بالای تخت مرصع خسبیده است، و جمعی از کنیزان صاحب جمال در اطراف تخت او نشسته اند، و خدمت او میکنند. چون زنان؛ اشوتهمان را دیدند؛ حیران، و مدهوش گشتند، و او بیامد، و لگدی بر سر دهرشت دمن زد. چون بیدار شد، اشوتهمان را دید، شمشیر بردست ایستاده است. دهرشت دمن خواب آلود بود، همین قدر گفت: ای نامرد! در میدان حریف من نشدی حالا غافل به این طریق بر سر مردان می آیی؟! اشوتهمان گفت: یاد داری پدر پیر مرا چون کشتی؟ و شمشیر را چنان بر سرش زد که سرش شکافته شد، و مغزش پریشان گشت. دهرشت دمن بیفتاد؛ و اشوتهمان بعد از آن چند لگد بر او زد که تمام اعضای او خورد شد. و چون او را بکشت و بیرون آمد، زنان بنیاد فریاد و غوغا کردند، و هیچ کس ندانست که این چه کس بود؟! مردم چون شنیدند که کسی دهرشت دمن را کشته است؛ کسان دهرشت دمن شمشیرها کشیدند، و دویدند. دیدند که شخصی شمشیر بردست میرود. از عقب او درآمدند؛ اشوتهمان با ایشان بنیاد جنگ کرد، و کس بسیاری را بکشت. و در آن شب بعضی مردم همدیگر را میکشتند، و نیز در آن شب درویدی به اردو آمده بود، و هر پنج پسران او در پیش مادر بودند. چون آواز غوغا، و جنگ برآمد پسران درویدی بیدار شدند، و شنیدند که کسی خالوی ایشان را کشته است!۱. هر پنج برادر مسلح گشتند، و هر چند درویدی فرزندان شان را منع کرد که در این شب بیرون مروید؛ گوش بر سخن مادر نکردند، و بیرون آمدند. اول برادر کلان که پرت بند (Pratividhya) نام داشت؛ پسر راجه جد هشت بود، پیشتر در برابر اشوتهمان آمد، و چون دست بالا کرد که شمشیر بر اشوتهمان بزند؛ اشوتهمان چنان به سختی شمشیری بر پهلویش زد که همان جا بیفتاد، و جان بداد. و از عقب او پسر بهیم که سرت سوم (Srutasoma) نام داشت برسد؛ و چون دست، و شمشیر بالا کرد؛ اشوتهمان شمشیر بردستش زد؛ چنانچه دستش قلم شد. اشوتهمان شمشیر دیگر بر سینه اش زد، و او را هم بکشت. از عقب او شرت کیرت (Srutakirti) پسر ارجن برسد؛ چون برادران را کشته دید؛ دیوانه وار به جانب اشوتهمان دوید. اشوتهمان چنان شمشیری بر کمرش زد که به دو نیم شد. از عقب او شرت کرما (Srutakarma) پسر سهدیو برسد، او را هم بکشت و شتانیک (Satanika) پسر نکل از عقب برادران آمد؛ اشوتهمان گردن او را نیز بزد، و هر پنج پسران درویدی که هر یک از برادری بودند همه کشته شدند۲. شکندی چون شنید که برادرش را

۱- منظور: دهرشت دمن است که برادر درویدی، و دای پسران او بود.

۲- درویدی بشرحی که در مقدمه جلد اول این کتاب آمده در یک زمان پنج شوهر داشت: جد هشت، بهیم سین، ارجن، نکل، سهدیو و از هر یک از این پنج شوهر خود یک پسر آورد به اسمی پرتی ویندهیه، و شرت سومه، و شرت کیرتی، و شتانیک، و شرت کرما. عبارت دیگر بنابر داستان ها درویدی پنج شوهر در آن واحد داشت.

کشته‌اند سراسیمه از خواب برجست، و شمشیری به‌دست گرفت و بدوید، و چون برابر اشوتهمان رسید، او را بشناخت، و گفت: ای برهنه‌کار! درمیدان جنگ؛ حریف برادر من نشدی؛ و شب چون دزدان بر سر او آمدی، و او را هلاک کردی! و بر سر اشوتهمان دوید، و میان ایشان تانیم‌پهر جنگ شد. آخر اشوتهمان شمشیری چنان بر کمر شکندی زد که او را دوپاره کرد. بسیاری از کسان شکندی هم بر سر اشوتهمان ریختند؛ و او مردم بسیار را بکشت، و چون شکندی کشته شد از میان بدن او زن کلانی بدرآمد، و کاسه چوبین در دست داشت؛ و هرکس که کشته میشد؛ او آن کاسه چوبین را در پیش میداشت، و خون آن‌کس را تمام میگرفت و میخورد، و هرفیل و هراسب و شتری که بنظرش درمیآمد، دست و پای آنرا به‌ریسمانی میبست و درگردن می‌انداخت، و برگرد لشکر میگردد و می‌خندید - و این‌زن را کالراتری^۱ (Kalaratri) می‌گویند؛ و هرکس را که اشوتهمان در آن شب کشت، تمام خون‌های ایشان را این زن بخورد، و تا هزار فیل واسب و شتر را بسته برگردن خود انداخته بود؛ و برگرد لشکر میگردد و می‌خندید! بعد از کشته شدن شکندی صد هزار دیو، و شیطان، و جن ظاهر شدند، و گرد و غبار بالا گرفت، و از تاریکی هیچ چیز بنظر کسی در نمی‌آمد. و قیامتی در آن شب برخاست. پسر پدر را، و پدر پسر را، میکشت، و هیچکس نمیدانست که چه شده‌است؟ و هرکس از دروازه بدر میرفت؛ کرپاچار و کورت‌برما، بردروازه ایستاده بودند، و ایشان را میکشیدند. اشوتهمان در میان لشکر هیزم بسیار دید، آتش در آن بزد، و در روشنایی آتش هرکس را که می‌دید میکشت. هر هزار کس که کشته میشدند، یک کشته بی‌سر برمیخاست و در میدان چرخ میزد و مردم بسیار مجروح گشتند و مردمان می‌گفتند که امشب راجه جد‌هشتر، و کرشن، و ارجن، و بهیم، در اردو نیستند، و این دشمنان و دیوان این چنین ما را می‌کشند. اگر ارجن، یا کرشن، و یا بهیم می‌بودند؛ هیچ‌کس این کارها نمیتوانست کرد. و در تمام هیجده روز جنگ که در میان کوروان و پاندوان شده بود؛ این چنین جنگی، و کشتگی که در این شب واقع شد، نشده بود. چند لك (Lakha)^۲ آدم در این شب کشته شدند؛ چرا که هرگاه پاندوان به جنگ میرفتند، مردم بسیار از فراش، و پیاده، و نگاهبان منازل در اردو می‌ماندند؛ امشب خواه سپاهی و خواه غیرسپاهی همه یکدیگر را می‌کشیدند چون آخرهای شب شد؛ اشوتهمان سر هر پنج پسران درویدی را که کشته بود از بدن جدا کرد، و بردست گرفت. در آن شب

۱- کالراتری (Kalaratri = تیره شب، شب تاریک): بطوری که در همین دفتر آمده است، کالراتری پس از آنکه شکندی کشته شد از میان بدن (جسد) وی زن کلانی پیدا شد، با گردنی تیره، و دهان و دیدگانی گنده و کاسه چوبین بردست و چهره ترسناک ولی خندان و لباسی قرمز برتن. خون کشته‌شدگان را می‌آشامید و مظهر مرگ و نابودی تلقی گردید. در پاره‌ای از ادبیات مذهبی هندو کالراتری تجسم الهه درگا (Durga) توصیف شده است. همچنین او آخرین شب ویرانی جهان بشمار آمده است؛ شب مرگ آدمی؛ یک شب بخصوصی در زندگی آدمی (هفتمین روز از هفتمین ماه از هفتاد و هفتمین سال).

۲- لك = لاكه = Lakha (واژه اردو و هندی): صد هزار.

اردوی ساتک در دورتر بود؛ چون آواز غوغا بشنید؛ مسلح گشته، سوار شد، و خود را به این معرکه رسانید. دید که اشوتهامان سر هرپنچ پسران درویدی را در دست دارد. ساتک تیری برسینه اشوتهامان زد، و اشوتهامان چون ساتک را دید؛ فی الحال رویگریز آورد، و خود را از راه بدر انداخت و به پیش کرپاچارچ، و کرت برما، آمد، و با ایشان گفت که ما خود غصه خون پدر و خویشان و دوستان را از این جماعت گرفتیم؛ حالا بیایید تا خود را بخدمت درجودهن برسانیم، و او را از این فتح خبردار گردانیم. پس خود را به درجودهن رسانیدند؛ دیدند که گرگ، و شغال و امثال این جانوران، در میان کشتگان افتاده اند، و گوشت مردگان را میخورند، و درجودهن را دیدند در میان خاک و خون افتاده، و اندک شعوری دارد. ایشان در نزدیک او نشستند، و چون او را به آن حال بدیدند بنیاد گریه کردند. درجودهن سر برداشت، و چون ایشان را بدید، به دست اشاره کرد که از کجا میآید.

اشوتهامان گفت: ای راجه! لعنت برما باد که ما زنده باشیم، و تو به این حال افتاده باشی، اما از برای تو خبری آورده ایم که موجب خوشحالی تو خواهد بود. درجودهن چون آن سخن بشنید یا وجود آن حال راست نشست، و گفت چه خبر آورده اید؟

اشوتهامان گفت هرپنچ پاندوان را با تمام لشکرشان امشب کشتم، و این سرهای ایشان است که آورده ام.

درجودهن چون آن خبر بشنید، از کمال خوشحالی تا يك گز از جا برجست، و گفت: راست میگویي؟

اشوتهامان گفت: این سرهای ایشان است که در دست دارم.

درجودهن گفت يك يك را بمن بنمای!

اشوتهامان سر يك يك پسران ایشان را به درجودهن مینمود؛ و چون آن فرزندان به پدران مشابیه تمام داشتند، و هنوز خوب روز روشن نشده بود؛ درجودهن يكايك سران آنها را بردست اشوتهامان دید، و پنداشت که سرهای پاندوان است.

گفت: ای اشوتهامان! مرا بی غم ساختی؛ حالا سر بهیم را بمن بده.

اشوتهامان سر پسر بهیمسین را به او داد.

درجودهن، آن سر را گرفته با دو دست خود آنرا به زور تمام بیفشرد. آن سر بترکید!

درجودهن گفت: ای اشوتهاما! مبدا این سر بهیم نباشد؛ چرا که سر بهیم انطور نیست که به زور دست من شکسته شود. پس آن دیگر سرها را بطلبید، و نيك ملاحظه کرد، و دانست که سر پسران ایشان است. بسیار غمگین شد، و گفت: ای اشوتهامان! بسیار بد کرده ای که این بی گناهان را کشته ای، و نسل ما را برانداختی؛ اگر اینها زنده می بودند، نام ما را زنده میداشتند. ما را با پاندوان دشمنی بود؛ نه با این فقیران.

پس درجودهن همان جا سر در کنار کرت برما نهاد، و جان بداد، و منجمان در

زایچه طالع او نوشته بودند که هرگاه شادی، و غم یکمرتبه به او برسد؛ همان وقت، وفات او خواهد بود.

چون در این وقت آن مردو به او رسید؛ درجودهن وفات یافت، و آن سه کس پاره‌ای گریه کردند؛ و بعد از آن گفتند که همین لحظه پاندوان از این کاری که شب ما کرده‌ایم، خبر خواهند یافت، و از عقب ما خواهند آمد، و ما را خواهند گشت؛ و با هم گفتند که این مرد وفات یافت. پاندوان خواهند آمد، و او را خواهند برداشت، و ما را این‌جا بودن مصلحت نیست. پس هر سه برارابه‌های خود سوار گشتند و روبگریز آوردند.^۱

تمام شد فن دهم که آنرا سوپتک‌پرب (Sauptikaparva) گویند

۱- مطالب این فن را مترجم در ترجمه فارسی خلاصه کرده است و تقریباً از حیث کمیت متن اصلی را دربردارد.

فن یازدهم از کتاب:

مہابھارت

موسوم به:

استری پرب

STRI-PARVA

بتصحیح و تحقیق و مقدمہ :

سید محمد رضا جلالی نائینی

آغاز فن یازدهم از کتاب مهابهارت

که آنرا: استری پرپ (Stri – Parva) گویند

راویان اخبار هند چنین آورده‌اند که چون اشوتهمان آن شب شبیخون زد، و آن کار کرد؛ یک‌پهر از شب مانده بود که از اردوی پاندوان بدر رفت. بهلبان دهرشت‌دمن، برپهل او سوار گشت، و هنگام سحر بود که خود را بخدمت جددهشتر رسانید، و قصه کشته شدن دهرشت‌دمن، و شکمندی را به او عرض کرد، و گفت که هرپنج پسران دروپدی، و شکمندی، و دیگر بزرگان اکثر کشته شدند، و از پاندوان بغیر از ساتک، و سهدیو پسر جراسنده دیگر کسی زنده نمانده است.

جددهشتر از شنیدن این خبر بی‌هوش گشت و بر زمین افتاد. ارجن، و بهیم، و دیگران که در ملازمت راجه بودند؛ خیال کردند که او وفات کرد، و گریبان‌هاچاک زدند، و آغاز گریه و زاری کردند. در این وقت کرشن خبریافت و بیامد، و ارجن، و دیگران را تسکین داد، و گفت راجه زنده است؛ شما هرزه اضطراب مکنید. پس همه بر سر جددهشتر آمدند. و کرشن بفرمود تا گلاب آوردند، و ارجن سر راجه را برکنار نهاد، و گلاب بسیار بر روی او پاشید تا بعد از مدتی بهوش آمد و چون اضطراب برادران را مشاهده کرد، اشاره نمود تا آرام گرفتند. بعد از آن به کرشن گفت که این چه غم‌مهاست که لحظه به لحظه بمایمیرسد؟! این دروپدی نامراد سیزده سال آن قدر محنت، و تشویش بجهت خاطر ما کشید، و امشب که به این اردو آمده است، و یک مرتبه بیشتر دیدار برادران و فرزندان را ندیده است که باز این طور غمی به او رسید که آنطور دوبرادر و پنج پسرش را کشتند؛ میترسم که او هلاک شود!

کرشن گفت: از حکم آفریدگار چاره نمیباشد؛ حالا بغیر از صبر دیگر چه علاج است؟ و این بلائی بود که از شما رد شد، و بهایشان رسید – شکر خدای را که شما سلامت مانده‌اید و باز امیدوار باشید که آفریدگار؛ شما را فرزندان صالح کرامت فرماید. جددهشتر، نکل را طلب نمود و گفت که تو برو، و دروپدی را تسلی کرده، به هر نوع که توانی پیش من آور تا من او را تسلی کنم؛ مبادا که از غم هلاک شود. نکل برفت، و بهر نوع که توانست دروپدی را به ملازمت جددهشتر آورد.

دروپدی را چون نظر بر جددهشتر، و کرشن افتاد موی سر خود را وا کرد، و

بنیاد گریه کرد، و به راجه، و دیگران گفت که شما سیزده سال در جنگل، و بیابان، و بیرات به آن محنت‌ها پسر بردید که فرزندان شما کامرانی کنند؛ حالا که آن سرو آزاد ابهمن (Abhimanyu) را که در عالم مثل او جوانی نبود؛ برپاد دادید، و این پنج پسران را کشته می‌بینید. دیگر در خاطر دارید که بعد از این پادشاهی بکنید و بر تخت حکومت فراغت نمایید؟

جدهشتر، و کرشن به دروپدی گفتند که تو دختر راجه، بزرگت و دانایی، و حالا در تمام زنان عالم، مثل: تو، و کنتی، و گاندهاری زنی نیست؛ میباید که تو در کشتن پسران، و برادران خود شادمانی کنی که ایشان به مردانگی در چنین جنگی کشته شده‌اند؛ نه آنکه مثل دیگر زنان بی‌عقل کاری کنی که اعداء بر توشماعت نمایند. دروپدی را از این سخنان، تسلی تمام حاصل شد، و گفت: من خود از این سخن در تسلی شدم؛ اما شما با این همه مردانگی روامیدارید که براهمن پسری این چنین ظلمی بر برادران، و پسران من بکنند، و به سلامت پدر رود؟ و با بهیم گفت که تو با این قدر دعوی بهادری؛ میگذاری که اشوتهمان، این چنین کاری بکنند؟ و به سلامت برود؟ اگر تو سر اشوتهمان را برای من آوردی خوب؛ والا دیگر گرد من نگرد، و روی خود را به من منمای.

جدهشتر گفت که اشوتهمان برهنه است و استادزاده ما است؛ اگر او گناهی کرد، جزای خود را از آفریدگار خواهد یافت؛ حالا ترا از کشتن او چه فایده میرسد؟ فرزندان و برادران تو از کشتن او زنده نخواهند شد؛ او را به خدا حواله کن که آفریدگار جزای این ظلمی که او بر تو، و بر ما کرده است، به او خواهد رسانید.

خواستن جواهر اشوتهمان!

دروپدی گفت: خوش من از کشتن اشوتهمان گذشتم؛ اما شنیده‌ام که او در میان دستار سر خود یک جواهر نفیسی دارد که از شمع آن در شب تاریک احتیاج به چراغ نمیشود، و از خاصیت آن جواهر است که کسی بر او هالب نمیتواند شد، و هر جا آن باشد؛ شیاطین، و جن، و امثال آنها به آن کس که آن را داشته باشد؛ ضرری نتوانند رسانند؛ و دیگر خاصیت آن جواهر بسیار است؛ شما آن جواهر را از او بگیرید؛ و به من بدهید که آن را که از او میگیرید؛ او را هزار مرتبه بدتر از کشتن است.

پس بهیم برارابه خود سوار شد، و نکل بهلبان اوگشت، و از عقب اشوتهمان به تعجیل تمام روان شدند.

کرشن به جدهشتر گفت: پدر اشوتهمان تیری به او داده است که اگر آن تیر را بیندازد؛ هر کس را که بوده باشد هلاک میکند؛ و اشوتهمان انداختن آن تیر را میداند ولی نگهداشتن را نمیداند؛ مبادا که به آن تیر، بهیم را ضرری برساند. بگذار تامن، و ارجن هم از عقب او برویم، و نگذاریم که ضرری به بهیم برساند.

جدهشتر گفت: ما از این جنگ که خلاص شده‌ایم؛ به مدد شما بوده است؛ حالا

هم شما را می‌باید که ما را از این مهالك محافظت نمایید. پس کرشن در پیش ارا به ارجن سوار گشت، و ارجن، و جد هشت بر عقب ارا به سوار گشتند، و به تعجیل تمام از عقب بهیم روان شدند.

و اشوتهمان چون از پیش درجوده ن برفت: کرپاچارچ، و کرت پرما از او جدا شدند، و به طرفی دیگر رفتند. و اشوتهمان به کنار آب گنگ آمد، و غسل کرد، و به عبادتی که در ملت ایشان بود مشغول گشت. در این اثناء نگاه کرد بیاس را دید. میخواست که با بیاس حکایت جنگ شب را بگوید که ناگاه بهیم را دید که می‌آید. دانست که بقصد او آمده است؛ فی الحال تیر، و کمان خود را به دست گرفت؛ و همان تیر را که کرشن گفته بود، در کمان نهاد تا به قصد بهیم بیندازد و بهیم را بسوزاند. در وقتی که او تیر و کمان به دست گرفت؛ کرشن، و ارجن نیز رسیدند. کرشن به ارجن گفت که تو فکر آن تیرکن که اشوتهمان، برکمان نهاده است؛ اگر آن تیر او بشما برسد بهیم را و شما را هم می‌سوزاند. فی الحال ارجن از ارا به به زیر آمد و خداوند را سجده کرد، چون سر از سجده برداشت اشوتهمان، آن تیر را بینداخت ناگاه آتشی پیدا گشت و متوجه بهیم، و ارجن و جد هشت شد، و هرچه در راه بود همه را میساخت. ارجن فی الحال تیری در برابر آن انداخت – چنانچه از تیر ارجن هم آتشی پیدا شد و به آن آتش پیچید و آن هردو آتش در زمین افتاد – و هرچه در زمین از آدم و غیره بود همه را می‌سوخت.

در این وقت بیاس، و نارد هردو پیش ارجن آمدند؛ و گفتند: شما این تیرها را انداختید تا اهل عالم همه بسوزند، و این گناه بگردن شما می‌ماند.

ارجن گفت: اگر من تیر خود را نگاه میداشتم؛ تیر اشوتهمان همه را می‌سوزانید. ایشان به پیش اشوتهمان آمدند و گفتند که تودیشب اینقدر از بنده های آفریدگار را بناحق کشتی؛ آن بس نبود که باز امروز این تیر را انداخته ای تا اهل عالم را آنچه مانده اند همه را بسوزاند؛ و بشومی تو، و پدرت تمام خانواده شما به غضب الهی گرفتار شده به جهنم روند؟!

اشوتهمان گفت: من تیر را میتوانم انداخت اما نگاه نمیتوانم داشت؛ حالا که انداختم چه کنم؟!

ایشان گفتند: ارجن آنرا نگاه میتواند داشت؛ توبیا، و ارجن را بگوی تا آنرا نگاه دارد.

اشوتهمان به پیش کرشن، و ارجن آمد، و شرمند سر در پیش انداخت. بیاس و نارد گفتند: اشوتهمان گنه کار شما است؛ حالا از شما التماس می‌کند این تیری را که انداخته است؛ ارجن آنرا، و تیر خود را نگاه دارد تا آتش برطرف شود، و بنده های خداوند هلاک نگردند.

کرشن گفت: اشوتهمان را بگویید آن جواهری را که بر سر دارد بدهد، تا ارجن این تیرها را نگاه دارد.

اشوتهمان گفت من تیر را بقصد کشتن همه پاندوان انداخته بودم؛ حالا اگر

ارجن این بلا را از برادران خود دفع گرداند؛ اما من به این تیر شکم زن ابهمن را سوخته‌ام تا فرزندی که در شکم او است، هلاک شود، و نسل پاندوان برافتد.

کرشن گفت: من پیشتر از آن دعا کرده‌ام تا آفریدگار ابهمن را پسری بدهد که شصت سال پادشاهی تمام عالم بکند؛ این تیر تو هیچ کاری به او نمیتواند کرد و حالا که سخن مرا نمیشنوی دعا می‌کنم تا آفریدگار ترا به بلائی گرفتار سازد که از آن بدتر بلائی نباشد.

اشوتهامان بترسید، و فی الحال آن جواهر را از میان دستار سرخود بدرآورد، و به کرشن داد.

پس کرشن به ارجن گفت که تو حالا این تیرها را نگاهدار.

ارجن تیر خود را بکشید، و بعد از آن دعائی خواند و بر آن تیر اشوتهامان دمید؛ و آتش آن تیر هم باطل گشت.

پس کرشن آن جواهر را به بهیم داد تا بجهت درویدی ببرد. و اشوتهامان ترك همه چیز کرد و بطریق سنیاسیان لباس فقر در بر کرد، و متوجه جنگل، و کوهها شد، و بجهت عفو گناهان خود به عبادت مشغول گشت.

پس جدهشتر، و کرشن، و ارجن، و نکل، و سهدیو متوجه اردوی خود گشتند. بهیم ارا به خود را به، تمجیل راند، و پیش از همه خود را به درویدی رسانید، و دید که او گریه میکنند. بهیم گفت: ای درویدی؟ یادداری آن روز را که کوروان به تو آن قدر آزار دادند و همه ما را از شهر بدر کرده بودند؟ در آن روز پیش تو آمدم، و با تو گفتم که غم مخور که ما این غصه ترا عوض خواهیم کرد؛ و چنانچه ایشان باتو کرده‌اند، زنان ایشان برایشان موی خواهند گشاد. و تو گفستی که از دست هیچکدام شما این کار برنخواهد آمد که کوروان را تواند کشتن. و گفستی که من راضیم به این که همه فرزندان من کشته شوند و شما هم کشته شوید، اما يك کس از شما زنده بماند و این غصه مرا بایشان عوض بکند، حالا شکر آفریدگار کن که ما هر پنج برادر زنده‌ایم، و آن غصه ترا بهتر از آنکه تو میخواستی با ایشان عوض کردیم. و آن صد برادران، و کرن، و دیگران که ترا آزرده بودند — چنانچه خاطرخواه تو بود کشتیم؛ و موی زنان ایشان را برایشان گشادیم. حالا فرزندان ترا چه بهتر از آن پیش خواهد آمد که در معرکه جنگ کشته شدند؟ و همه به سرگت خواهند رفت؛ و این است آن جواهر اشوتهامان که طلبیده بودی، بگیر، و گریه مکن، و شکر آفریدگار بجای بیار.

درویدی را از آن سخنان بهیم تسلی تمام حاصل شد، و آن جواهر را بگرفت. بعد از آن درویدی آن جواهر را به ارجن داد، و گفت: این را به عوض آن تاج که درجنگت کرن؛ آن مار از سر تو برده است، بر سر خود نگاهدار.

ارجن گفت: حالا پادشاه جدهشتر است، مناسب آن است که این جواهر بر سر او بوده باشد. پس آن جواهر را به جدهشتر دادند، و چون راجه آنرا بر سر دستار خود نهاد؛ چون آفتاب بنظر همه مردم درمی‌آمد، و همه مردم راجه را مبارک

باد گفتند. راجه به کرشن گفت: ما نمیتوانیم شکر آنچه شما به ما کرده اید بجای آوریم. کرشن گفت: از دست من هیچ پرنیامده است؛ شما شکر آفریدگار بجای آورید که این همه از کرم و فضل او شده است؛ من چه باشم که شما از من منت دار گردید؟ پس همه شکر آفریدگار بجای آوردند، و صدقات به مستحقان رسانیدند. و چون درجودهن وفات یافت سنجی خبر مردن او را به دهر تراشت گفت. دهر تراشت از کمال غم و الم بر زمین افتاد.

سنجی گفت که تو چرا میافتی؟ این راهی است که همه را در پیش است، و در هنگامی که بهیچک پتاه که سردار مخدوم همه شما بود؛ هر چند نصیحت شما کرد و دروناچارچ، و کرشن، و بدر، و دیگر بزرگان شما را گفتند که با پاندوان صلح نمایید به هیچوجه پسر تو قبول نکرد، و حالا غم خوردن چه فایده میدهد؛ و بغیر از دشمن کامی چه نتیجه دارد؟! و تو میدانی هر درختی که شاخه بلند کرد، آخر سر بر زمین می نهد، و پردولت دنیا اعتباری نمیباشد، و هر روز که میگذرد از عمر کم میشود، و آخر به سر می آید؛ حالا غم بی تقریب مغور که تو، و دیگران همه از پی ایشان خواهید رفت. و اینکه فرزندان تو همه کشته شده اند در آخرت همه درجات عالی خواهند یافت، ترا خوشحال باید بود. و تو عاقلترین اهل عالمی و همه از تو تعلیم میگیرند؛ ترا کاری نمی باید کرد که حالا دیگران ترا نصیحت کنند. سنجی امثال این سخنان بسیار بگفت، و دهر تراشت را تسکین تمام داد.

بعد از آن گاندهاری مادر درجودهن برخاست که بر سردجودهن برود. و آن زنانی که شوهران آنها کشته شده بودند؛ همه مویها گشاده توحه کنان، به همراه گاندهاری متوجه شدند و به کنار گنگ رفتند، و غسل کردند، و از آنجا بر سر کشته های خود رفتند، و اشوتهمان، و کرپاچارچ، و کرت برما به ملازمت دهر تراشت آمدند؛ و قصه شبیخون را عرض کردند، و از ترس پاندوان از او رخصت گرفتند و از هستناپور بدر رفتند.

راجه جد هشر یا برادران، و کرشن، و ساتک، و سهدیو پسر جراسنده، و ججتس به ملازمت دهر تراشت آمدند. جد هشر پای عموی خود را بگرفت، و دهر تراشت او را در بفل گرفت، و بسیار بگریست و جد هشر هم گریه بسیار کرد. بعد از آن ارجن آمد، و پای دهر تراشت را ببوسید. بعد از او سهدیو و نکل آمدند و پای دهر تراشت را ببوسیدند.

دهر تراشت گفت: بهیم کجا است که مرا ندید؟

کرشن چون میدانست که درجودهن، و اکثر فرزندان دهر تراشت را بهیم کشته است؛ اگر بهیم را بیابد بموض پسران، قصد او خواهد کرد، و یقین او بود که اگر بهیم به دست دهر تراشت افتد؛ خلاصی از دست او نخواهد یافت؛ بنا بر آن کرشن فرموده بود که از آهن صورتی از بهیم ساخته بودند تا در روز ملازمت، به دهر تراشت عوض بهیم آن صورت را به دهر تراشت بنمایند. پس بفرمود تا آن صورت آهنی را پیش او بردند، و گفتند این است بهیم. دهر تراشت بفل گشاد،

و آنرا در بغل گرفت و بزور تمام بیفشرد چنانچه آن صورت آهن درهم آمد، و گرد شد، و خون از دهن دهرتراشت روان شد، و ضعف کرد، و بیفتاد، و از هوش رفت، و لغت لغت خون از سینه‌اش از راه دهن بدرآمد. بعد از مدت مدید دهرتراشت به حال خود آمد، و بنیاد گریه کرد. پرسیدند که باعث این گریه چیست؟ گفت: بهیم فرزند من بود و از هلاك او فرزندان من زنده نمیشدند؛ بی‌تقریب قصد او کردم.

سنجی ایستاده بود، گفت: شما غم مخورید که کرشن پیشتر از این فکر کرده بود، و صورتی از آهن ساخته بود و آن صورت بود که شما آن را فشردید، و بهیم بحال خود است.

کرشن گفت: من دانسته بودم که شما از غضب سعی در هلاك بهیم خواهید کرد؛ از آن جهت پیشتر فکر آن کرده بودم.

دهرتراشت گفت: ای کرشن! بسیار خوب کردی. بعد از آن يك مرتبه دیگر يك يك برادران را طلبید، و در بغل گرفت، و در این مرتبه چون بهیم پیش آمد؛ و دهر تراشت او را در بغل گرفت، بخندید، و گفت چه میگوی که باز ترا بیفشرم؟ بهیم گفت: من بنده شمایم؛ اگر شما بفرمایید، من خود، خود را بکشم.

دهرتراشت گفت: حالا فرزندان من شمايید و یادگار برادر من راجه پاند (Pandu) شمايان مانده‌اید. فرزندان من آنچه ایشان را پیش‌آمد، خود باخود کردند، و بر شما حسد بردند. دهرتراشت این سخن بگفت و بی‌اختیار به گریه افتاد. جد‌هشتر، و کرشن، و دیگران هم گریه بسیار کردند.

کرشن به دهرتراشت گفت که مخدوم و صاحب همه شمايید، و اگر درجودهن، و برادرانش فرزندان شما بودند، این پنج برادر غلامان شمااند؛ و از شما چشم عنایت و مرحمت دارند.

دهرتراشت گفت: حالا من به غیر از این فرزندان کرا دارم و من دایم جد‌هشتر را، از درجودهن دوستر میداشتم؛ و اگر درجودهن سخن مرا می‌شنید هرگز کار او به اینجا نمیرسید، و این برادران را نمی‌رنجانیید.

بعد از آن جد‌هشتر، و برادران، و کرشن از دهرتراشت رخصت طلبیدند، و متوجه شدند تا گاندهاری را ببینند.

و گاندهاری چون همراه آن زنان به کنار آب گنگ رفت و غسل کرد، بیاس در آنجا به پیش گاندهاری آمد.

گاندهاری با بیاس گفت که این فرزندان من فرزندان زاده‌های تو بودند، تو چون روا داشتی که همه به این زاری کشته شوند؟!.

بیاس گفت: هرکس سخن بزرگان نشنود این‌ها پیش او می‌آید. تو یاد نداری که پسر ترا چه مقدار نصیحت کردم، و گفتم که این خودرانی تو عاقبت ترا هلاك خواهد کرد، و باتو گفتم عنقریب است که چون پسر تو سخن مرا نمی‌شنود هلاك خواهد شد، و من ترا خواهم دید که در کنار آب گنگ نشسته باشی، و در فراغ

فرزندانت گریه میکرده باشی امروز همان روز است که من گفته بودم۔
 گاندهاری گفت: راست میگویی من هم این روز را دیده بودم، و هرچند پسر خود را نصیحت کردم گوش به سخن من نکرد، و فرزندانم که سخن پدر، و مادر نشنوند عاقبت هلاک میشوند. حالا به غیر از صبر چه چاره دارم؟!
 بیاس گفت: راجه جدهشتر هزار مرتبه بهتر از درجودهن فرزندی خواهد کرد؛ زنهار او را نفرین نکنی و او را نرنجانی.
 گاندهاری گفت که حالا او فرزند من است؛ او را چرا برنجانم؟ اما این غم از دل من بدر نخواهد رفت که بهیم پسر مرابدغا و خلاف قاعده زده است!.
 بیاس گفت: این را راست میگویی؛ اما این در برابر آن برسر پسر تو آمده است که بدغا قمار را از برادران خود برد، و ایشان را سیزده سال در جنگل، و بیابان سرگردان کرد.
 گاندهاری با بیاس در گفت و گو بود که جدهشتر، و کرشن، و ارجن، و بهیم، و نکل، و مهدیو آمدند.
 بیاس به گاندهاری گفت: جدهشتر، و برادران، و کرشن به خدمت تو می آیند؛ با ایشان نیک سلوک نمای.
 چون راجه بیامد پای گاندهاری را بوسه داد، و گاندهاری او را در بغل گرفت، و هر دو زار زار بگریستند.
 گاندهاری گفت که از تو بوی خون درجودهن می آید، و نعره زد و بیپوش شد!، چون بیپوش آمد جدهشتر گفت: ای مادر! بر تو ظاهر است که مرا در کار درجودهن هیچ تاوانی نبود؛ چه کنم هر چند خواستم که او ما برادران را آنقدر بدهد که نانی بخوریم و خدمت او بکنیم بهیچ وجه قبول نکرد. گاندهاری گفت: ای راجه! من میدانم که این را راست میگویی، و این همه که برسر پسران من آمد نتیجه آن بود که سخن مرا؛ و دهر تراشت را نشنیدند؛ حالا که ایشان رفتند آفریدگار ترا بعوض درجودهن نگاه دارد.
 بعد از آن ارجن آمد، و پای گاندهاری را ببوسید.
 بعد از او بهیم آمد و پای او را ببوسید.
 گاندهاری با بهیم گفت: تویی که خون پسر من دوشاسن را خورده ای؟
 بهیم گفت: من خون او را نخوردم؛ خون او را در دست گرفته بودم، و بروی خود زدم؛ و بجهت ترس دیگران می گفتم که این خون را میخورم؛ اما نخوردم!.
 جدهشتر در این وقت پیش آمد، و سربرپای گاندهاری نهاد، و گفت: ای مادر! پسران ترا من کشتم؛ هر نفرینی که میکنی بر من بکن، و دیگران را هیچ مگوی.
 چون چشم گاندهاری بسته میبود؛ در این وقت يك گوشه پارچه ای که برچشم بسته بود؛ اندکی دورتر شده بود، و نظر گاندهاری بر يك ناخن پای جدهشتر افتاد.
 آن ناخن او فی الحال بسوخت، و نابود شد.

ارجن چون آن سوختن را بدید گریخت، و در پس بهیم رفت، و پنهان شد، و نکل، و سدیو نیز هریک بطرفی گریختند!

گاندهاری ایشان را بطلبید، و گفت: مترسید که من شما را چیزی نخواهم گفت، شما فرزندان من اید، شما را چه نفرین کنم؟

بعد از آن گاندهاری دروپدی را بطلبید، و او را در بغل گرفت، و هر دو به های‌های گریستند. گاندهاری به دروپدی گفت که ما و تو همدردیم که فرزندان تو هم کشته شده‌اند؛ اما حکم آفریدگار را چه چاره‌ای توان کرد؟ چنانچه من صبر میکنم تو هم صبر کن و امیدوار باش که خداوند اجر این مصیبت ترا در آخرت بتو بدهد - چنانچه من امیدوارم - . آنگاه گاندهاری جدھشتر، و دیگران را گفت که قریب چهارده سال میشود که کنتی مادر شما در فراغ شما بوده است؛ حالا بروید، و او را ببینید. پس ایشان متوجه خدمت مادر شدند. و کنتی چون شنید که فرزندان می‌آیند از خوشحالی بیخود گشت. جدھشتر و دیگر برادران چون آمدند و مادر را به آن حال دیدند. جدھشتر سر مادر را در کنار نهاد و بعد از مدتی کنتی بهوش آمد؛ و یک‌یک فرزندان آمدند، و سر درپای مادر نهادند. کنتی یک‌یک را در کنار میگرفت، و می‌بوسید؛ و زخمهایی که در جنگ در بدن هر یک رسیده بود می‌دید، و می‌گریست.

بعد از آن دروپدی بیامد، و کنتی بجهت کشته شدن پسران او بنیاد گریه نهاد. دروپدی سر درپای او نهاد، و بی‌هوش گشت، و بعد از مدتها که بهوش آمد، هر دو چندان گریستند که از گریه ایشان همه حاضران به گریه افتادند. پس کنتی دست فرزندان را گرفت، و یک‌بار دیگر به خدمت گاندهاری آمدند.

گاندهاری چون شنید که کنتی آمده است؛ کنتی را در بغل گرفت؛ و هر دو بجهت فرزندان خود - گاندهاری به جهت فراغ پسران و کنتی به جهت کشته شدن ابھمن و پسران دروپدی - آنقدر گریستند که زیاده بر آن نتواند بود. کنتی گفت که فرزندان من (پسران دروپدی) کشته شدند، و این پسران من بعد از فرزندان چه خوشحالی خواهند داشت؟!

گاندهاری گفت: ای کنتی! تو شکر آفریدگار بجای آر که پسران تو همه زنده‌اند، مرا که صد پسر مثل در جودھن، و دوشاسن، و دیگران کشته شده‌اند صبر میکنم، تو، و دروپدی هم صبر کنید.

پس گاندهاری با بیاس، و کرشن گفت: شنیده‌ام که در جودھن در آن جنگ گاه افتاده است، بیایید تا بر سراو رویم و بفرماییم تا او را بردارند.

پس جدھشتر، و کرشن، و بیاس همراه گاندهاری، و کنتی متوجه جنگ گاه شدند؛ ولی بهیم، و ارجن و دیگران همه بازگشتند. و همه زنانی که شوهران، و فرزندان، و دیگر خویشان آنها کشته شده بودند؛ موها گشاده همراه ایشان روان شدند، و بجنگ گاه رسیدند. هر یک از زنان بر سر کشتگان خود رفتند، و بنیاد گریه وزاری کردند. کنتی، و گاندهاری، و بیاس، و کرشن، و جدھشتر بر سر

[نمش] در جودهن رفتند. چون بجایی که در جودهن افتاده بود، رسیدند؛ گاندهاری دانست که درجودهن آنجا افتاده است. بیفتاد و از خود برفت، و بعد از مدتی که به هوش آمد خود را بسیار بزد، و بگریست و گفت دایم در گرد این پسر علماء و فضلاء مینشستند، و سلاطین عالم اگر نزدیک او جای میافتند، به آن افتخار میکردند، و امشب شغالان برگرد او نشسته بودند. و زن درجودهن مویهای گشاده سر درجودهن را برکنار نهاده نشسته بود.

گاندهاری گفت این عروس مرا آفتاب، و ماهتاب نمیدید؛ حالا به بینید که سر برهنه حضور بیگانگان چطور نشسته است؟! لچمن - پسر درجودهن -، و کرن، و ابهمن - پسر ارجن - را هم آنجا آوردند؛ و کنتی به جهت ابهمن، و کرن گریه میکرد و می گفت که این کرن هم فرزند من بود.

و گاندهاری بجهت درجودهن، و دیگر فرزندان، و زن درجودهن بجهت شوهر، و پسر خود چنان گریه و زاری میکرد که همه حاضران بی اختیار به گریه درآمدند، و از بی اعتباری دنیا تعجب مینمودند، و گاندهاری گفت: روزی که این پسر من به پیش من آمد و گفت ای مادر دعا کن تا خداوند مرا در این جنگ نصرت کرامت کند، من گفتم ای پسر! اگر بودن تو برسر خلق خدا به رعایا، و زیر دستان بهتر است ترا آفریدگار نصرت کرامت کند؛ و اگر دشمنان تو بهتر باشند آفریدگار ایشان را فتح دهد. و شنیده بودم که اگر درجودهن برهنه به برابر من بیاید؛ و چشم من بر هر جای بدن او بیفتد؛ دیگر آنجا را هیچ سلاحی کارگر نمی آید که پسر مرا بکشد. من! و را گفتم که تو برهنه شو - چنانچه هیچ چیز نپوشیده باشی - و بیا تا من چشم خود را که از روزی که پدر تو مرا گرفته است نگشاده ام، واکنم، و همه بدن ترا ببینم تا هیچ کس ترا نتواند کشت، او رفت، و برهنه شد، و حمایلی از گل را به جهت کمال حیا برگرد عورت خود و اطراف آن به بست، و چون به پیش من آمد و من چشم خود را گشاده بر او نگاه کردم در جایی که آن حمایل گل بسته بود چشم من نیفتاد؛ از آن بود که چون گرز برران او خورده است رانش شکسته است؛ و گویا که بودن جدهشتر برسر بنده های خدا خوشتر آمده است که او را فتح و ظفر کرامت کرد؛ پس حالا مرا با خواست آفریدگار چه چاره است؟ بعد از آن برسر دوشاسن و دیگر فرزندان خود رفت و مرجا میرفت، گریه میکرد. آن گاه راجه های نامدار مثل: شل، و بهورشروا و غیره که زنان آنها برسر کشته شوهران خود نشسته و میگریستند، رفتند.

نفرین گاندهاری بر کرشن!

بعد از آن گاندهاری کرشن را طلب داشت، و گفت: ای کرشن! این همه فرزندان من و دیگر راجه ها از جانب ما، و از جانب جدهشتر در این زمین افتاده اند، و هیچکس از کسان تو در این میدان نیفتاده اند. تو خود آنقدر لشکر، و خویشان داشتی که اگر میخواستی؛ میتوانستی که این لشکر را منع کنی که باهم جنگ نکنند،

و این همه نامداران کشته نشوند، و من میدانم که این همه مردم که کشته شده‌اند همه را تو باعث شده‌ای و به کشتن داده‌ای؟ حالا از خداوند می‌خواهم که آنچه بر سر ما آمده است بر سر تو هم همین بیاید؛ و تو از دنیا نروی تا همه فرزندان، و خویشان خود را در نظر خود کشته ببینی.

کرشن چون این نفرین گاندهاری را شنید بخندید، و گفت: من میدانم که با لشکر، و خویشان من کسی در جنگ بر نمی‌آید، و ایشان عاقبت همه یکدیگر را خواهند کشت.

جدهشتر، و دیگران چون آن نفرین گاندهاری را بر کرشن شنیدند، بغایت خاطر ایشان مکدر گشت، و از گاندهاری بترسیدند که مبادا برایشان هم نفرین کند. کرشن به گاندهاری گفت که تو هرزه مرا، و دیگران را نفرین مکن؛ این همه از اعمال فرزندان تو بود که پیش ایشان آمده است. اگر آفریدگار از عمل ایشان راضی می‌بود؛ هرگز این بلا بر سر ایشان نمی‌آمد. دیگر آفریدگار هرکسی را بجهت کاری آفریده است؛ برهن بجهت خواندن، و عبادت کردن است، و رعیت بجهت زراعت و عمارت بلاد؛ و سپاهی بجهت جنگ کردن و کشته شدن است. فرزندان تو اگر تو عقلی داری؛ میدانی به‌مراد خود رسیده‌اند. هرزه مرا، و دیگران را نفرین مکن؛ و اگر زیاده از این که مرا نفرین کردی چیزی خواهی گفت؛ من هم ترا چنان نفرین میکنم که تو، و شوهرت در دنیا و آخرت از آن خلاصی نیابید.

گاندهاری از نفرین کرشن بترسید، و گفت: ای کرشن! تو چیزی مگو که من چیزی نمی‌گویم - و زود از پیش کرشن برخاست، و بدر رفت که مبادا کرشن بر او دعای بد کند. کرشن و جدهشتر برخاستند و بخدمت دهرتراشت آمدند. دهرتراشت کرشن را تعظیم کرد، و چون مدتی با هم صحبت داشتند؛ دهرتراشت از کرشن پرسید که هیچ معلوم بوده باشد که در این جنگ چه مقدار کس کشته شده‌اند؟ کرشن گفت: این را جدهشتر میداند.

دهرتراشت، جدهشتر را گفت: ای فرزند! تو میدانی چه مقدار کس در این جنگ کشته شده‌اند؟ جدهشتر گفت (صد هزار را يك لك می‌گویند، و صد لك يك كرور است، و صد كرور يك ارب (Araba)^۱ است). در این جنگ يك ارب و شصت و شش كرور و يك لك و بیست هزار جاندار از آدم و فیل و اسب کشته شده‌اند - بیست و چهار هزار و یکصد و شصت و پنج آدم از تیرهای بهیکم پتاه، و دروناچارچ، و ارجن، و کرن پریده به اطراف عالم رفتند و از ایشان هیچ اثری پیدا نیست.

دهرتراشت گفت که اگر خواهند این قدر مردم را بشمارند شاید که به یکسال نتوان شمرد؛ تو چون دانستی که اینقدر مردم کشته شده‌اند، و زیاده و کم نیستند؟ جدهشتر گفت: هنگامی که من به زیارت تیرتها رفته بودم لومش (Lomasa)

۱- لك (Lakha)، و ارب (Araba) هر دو واژه هندی و اردو است. لك برابر صد هزار، و ارب مساوی صد كرور یعنی معادل ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰ (هزار میلیون).

رکبیش مرا دعا کرده بود که در جنگی که تو حاضر باشی آنقدر کس که در آن جنگ کشته شوند تو بدانی که چه مقدار کشته شده‌اند؛ و از اثر دعای او است که من این را میدانم.

پس دهر تراشت به راجه گفت: ای فرزند! حالا بفرما که این کشته‌ها را بسوزانند. پس دهر تراشت، و راجه جد هشت از بدر التماس کردند که شما خود متوجه شوید، و بفرمایید تا همه را بسوزانند. پس بدر، و سنجی، و ججتس پسر دهر تراشت، و سودهرما (Sudharma) پروخت (Purohita) درجودهن، و دھوم (Dhaumya) و اندرسین (Indrasena) که بهلبان جد هشت بود متوجه جنگ گاه شدند؛ و صندل و عود بسیار و روغن‌های خوشبو بجهت سوختن درجودهن، و کرن، و ابهن، و دروناچارچ، و دروپد و غیره برداشتند، و چندین هزار خروار هیزم، و تیل، و غیره بجهت سوختن دیگر مردم بفرمودند تا بار کردند. و گفتند که بهلبانان هر کس از راجه‌ها و بزرگانی که زنده مانده باشند، بروند، و صاحبان خود را بنمایند تا ایشان را جدا جدا بسوزند. و چند هزار ارا به از پارچه‌های قیمتی و غیر قیمتی همراه کردند تا کشته‌ها را اول به آن پارچه‌ها - چنانچه رسم ایشان است - پیچند و بعد از آن بسوزانند. پس بدر (Vidura) با این جماعت به جنگ گاه رفتند. اول درجودهن را به ترتیب و آیین تمام برداشتند، و سوختند بعد از آن دیگر فرزندان دهر تراشت، و پسران دروپدی، و ابهن، و دروناچارچ، و لچمن - پسر درجودهن -، و کرن، و راجه‌های کلان مثل: دروپد - و پسرانش دهرشت دمن، و شکهندی - و راجه بیرات (Virata)^۱ و جیدرت - و بالیک (Vahluka) و شل و بهورشر و (Bhaurisava)، و بهگت (Bhagadatta) و غیرهم را که همه از راجه‌های مشهور و کلان بودند در پارچه‌های فاخر پیچیدند و به صندل و عود، و تیل خوشبو سوختند و دیگران را هم هر يك بقدر مرتبه ایشان در پارچه‌ها پیچیدند، و سوختند. بعد از آن آتش عظیمی برافروختند، و دیگر مردمان را در آتش در انداختند و بسوختند.

بعد از آن کرشن، و جد هشت، و برادرانش، و ساتک و سهدیو - پسر جراسنده - از دهر تراشت رخصت گرفتند و بجهت غسل کردن به گنگ رفتند و چنانچه قاعده هندوان است بجهت هر يك از خویشان خود که کشته شده بودند مشتی آب از گنگ بر دست گرفتند، و بنام ایشان پاشیدند.

کنتی به جد هشت گفت که شما بجهت برادر خود کرن هم آبی بدهید، و بر سخن خود افزود که کرن فرزند من، و برادر شما بود.

راجه جد هشت قصه کرن را از مادر پرسید، و کنتی قصه تولد کرن، و در آب انداختن او را با راجه جد هشت بگفت؛ و راجه، ارجن، و بهیم، و نکل، و سهدیو را طلب نمود، و قصه برادری کرن را با ایشان بگفت و ایشان همه سوگند خوردند که ما تا حالا نشنیده بودیم که کرن برادر ما، و پسر کنتی است؛ و گرنه

۱- بیرات: نام حکمران کشور متسیه (Matsya) که پاندوان در سال آخر تبعید خود با نام‌های مستعار نزد بیرات بودند و داستان آن‌ها در این کتاب آمده است.

هرگز با او جنگ نمی‌کردیم، و او را نمی‌کشتیم^۱.

جدهشتر گفت که من میدانستم که کرن پسر آدرت (Adhiratha)^۱ نخواهد بود و اگر در زندگی او میشنیدم که او برادر کلان من بوده است، هرگز با وجود او من سلطنت نمی‌کردم، و شمشیر به روی او نمی‌کشیدم.

کرشن گفت من میدانستم که او پسر کنتی، و برادر کلان شما است و بارها این را به او گفتم، و گفتم که اگر بفرمایی جدهشتر، و بهیم، و ارجن را بفرمایم تا ترا به پادشاهی بردارند و دست بسته خدمت تو می‌کرده باشند - او سخن مرا قبول نکرد. جدهشتر گفت: اگر يك بار با من این سخن می‌گفتی من هرگز با او جنگ نمی‌کردم، و ارجن، و بهیم را هم از جنگ با او منع می‌کردم - اگر چه او همه ما را میکشت. کرشن گفت: پیشتر از این صلاح نبوده که شما بدانید که او برادر شما است، و اگر نه من به شما می‌گفتم؛ چرا که اگر شما تمام سلطنت خود را به او میدادید؛ از درجودن بر نمی‌گردید و کار و بار شما را برهم خواست زدن. ارجن سوگند خورد که هرگاه من برابر کرن درمی‌آمدم دل من می‌لرزید و اضطراب تمام در من پیدا میشد و سبب آن را اصلاً نمی‌دانستم، حالا معلوم شد که آن از جهت برادری بوده است.

کرشن گفت حالا غصه کاری که فوت شده‌اند خوردن فایده ندارد.

جدهشتر و ارجن از هلاک کرن به غایت غمناک گشتند. جدهشتر فرمود تا بجهت کرن خیرات بسیار به فقراء و مساکین دادند و زنان و فرزندان خرد که از کرن مانده بودند جدهشتر همه ایشان را به پیش خود آورد و بازمانده‌های کرن را بسیار بنواخت و يك پسر کرن که شانزده ساله بود او را به پیش خود طلبید و بر فوت کرن گریه بسیار کرد و مال و ملک به پسر کرن جدا کرده بداد و او را به مراتب از فرزندان خود عزیزتر نگاه میداشت. و آن پسر کرن را به ارجن سپرد تا او را تیراندازی و نیزه‌بازی و دیگر انواع سپاهی‌گری تعلیم دهد و فرزندان خرد او را به پیش خود آورد و با ایشان شفقت و مهربانی بجا آورد و زنان او را طلبید و ایشان را پرسش نمود و يك زن کلان کرن که مادر اکثر فرزندان کرن بود چون شنید که کرن کشته شده‌است همان لحظه آهی بکرد و جان بداد و دیگر زنان را جدهشتر در پیش خود بهتر از کسان خود نگاه میداشت و معلمان بجهت تعلیم خردان او تعیین نمود.

تمام شد فن یازدهم از کتاب مهابهارت که آنرا: استری پرب گویند.

۱- آدرت (= ادھی رتمه Adhiratha): نام پدرخوانده یا پرورنده کرن. بنا بر داستان‌های هندو کنتی به‌دعای درواسا (Durvasas) با خواندن آفتاب (خدای آفتاب) در حال یا کرگی آستن شد و هنگام حمل پسر زایید و از شرم و حیا و خجالت، نوزاد را در جعبه یا صندوقی گذارد و به رودخانه گنگ انداخت. هنگامی که آدرت با همسر خود به نام رادها (Radha) جهت شستشو به کنار رودخانه گنگ رفته بودند او را بشرحی که در جلد اول این کتاب مذکور است از آب گرفتند و پرورش دادند.

«INDOLOGY»

MAHABHARATA

THE OLDEST AND LONGEST SANSKRIT EPIC

Translated By:

**Mir Ghayasuddin Ali Qazvini Known As Naqib Khan
(D. 1023 A. H)**

Edited

By:

With Introduction, Notes, Commentary The old
Manuscripts

S.M. Reza Jalali Naini

Member of The Iranian Society For Philosophy And
Human Nities

Vol. 2

Chapter 6-11

قیمت: ۱۵۰۰ ریال